

منابع تاریخ و جغرافیای ایران «۳۶»

شاه طهماسب صفوی

مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۵»



به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست عالیه

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست عالیه

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

سال کوروش کبیر

وجشنهای دو هزار و پانصد ساله بنیان گذاری

شاهنشاهی ایران

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است امّا کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است والبته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ۳۶،

شاه طهماسب صفوی

مجموعهٔ

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۵»

ازاین کتاب
۲۰۰۰ نسخه در بهار ۱۳۵۰ درچاپخانه
خوشه و بهمن چاپ شد

فهرست مطالب

پیشگفتار

کتاب حاضر سومین مجلداست از مجموعهٔ اسناد ومکاتبات سیاسی وفرمانهای رسمی و سلطنتی کشور ایران . نخستین مجلد از این مجموعه درسال ۱۳۴۱ شمسی انتشار یافت به‌نام اسناد ومکاتبات سیاسی از تیمورتاشاه‌اسمعیل، ودومین مجلد درسال ۱۳۴۷ شمسی به‌نام شاه اسمعیل صفوی .

آنچه درباب اهمیت وارزش اسناد تاریخی لازم به‌نظر می‌رسید درمقدمهٔ دو کتاب پیشین به‌قلم آورده و مشروحاً بدین نکته اشاره کرده‌ام‌که تابدین اسناد توجهی نشود وتااین مدارك اصیل و دست اول سنگ زیربنای تدوین وتحریر تاریخ کشورما قرارنگیرد ، هر گز نمی‌توان به‌اصالت کتبی که دربارهٔ تاریخ ایران نوشته می‌شود اعتماد نمود . زیرا از منابع تاریخ ایران وکتابهائی‌که تاکنون دراین رشته نوشته شده آنچه پرداختهٔ قلم مورخین وسفرنامه نویسان اروپائی است سراسرآلوده است به‌غرض‌ورزی وکینه‌توزی وحسادت ، وآنچه نوشتهٔ وقایعنگاران وتاریخ نویسان ایرانی است سراپا آمیخته است به‌افسانه‌سازی‌ومدیحه‌سرائی‌وحق‌کشی‌وظالم‌پروری. بنابراین به‌تکرار مطالب گذشته نمی‌پردازم . چه‌تکرار در هرحال موجب ملالت است وشایستهٔ ملامت .

با این همه از ذکر این نکته نمی‌توانم بگذرم که در کشور ما به‌اسناد ومدارك سیاسی وتاریخی توجهی به‌سزا نشده واین مآخذاصیل و استوارکمتر مورد اعتنا قرار گرفته‌است و بی آن که قصد خودستائی درمیان باشد می‌توانم به‌حق ادعا کنم که برای نخستین بار این‌بنده، نگارندهٔ این سطور، اهمیت اسناد رابیان داشته واز بیست و چند سال پیش‌تا کنون درجمع وانتشاراسناد باهمهٔ اشتغالات‌فکری‌وگرفتاریهای اداری، دراین راه کوشیده‌ام.

درست است‌که پس از انتشار نخستین مجلد ازاین مجموعه، دو کتاب درزمینهٔ‌اسناد ومکاتبات‌انتشاریافت ولی‌هیچیك‌از آن‌دوجوابگوی نیاز اهل‌نظر نبود. زیرا دریکی از آن دوکتاب تنها موضوع نگارش وترسل وتطورفن‌انشا درزمان صفوی‌مطرح بود نه‌اهمیت جنبهٔ‌تاریخی مکاتبات (و براین اساس بسیاری ازنامه‌ها ناقص وابتر نقل شده‌بود) و درکتاب دیگر صرفاً نظر بر نقل نامه‌های تاریخی بوده خواه ازعرب خواه ازعجم، بدون تفکیك وبررسی نامه‌های مربوط به‌تاریخ ایران. دراین میان تنها اولیاء مجلهٔ بررسیهای تاریخی ارتش درجمع آوری اسناد تاریخی کوششی شایستهٔ تحسین دارند. توفیقشان یارباد.

درمقدمهٔ‌کتاب اسناد ومکاتبات تاریخی وهمچنین درپیشگفتار کتاب شاه اسمعیل‌صفوی بدین نکته اشاره‌کردم که: «منابع ومآخذی که در دسترس بنده بود بسیار محدود بوده و مسلماً بسیاری از مکاتیب این دوره در مجموعه نیامده است. دراین مورد چشم انتظار من به کرم و لطف اصحاب فضل و مطالعه می‌باشد که اگر به مکتوبی مربوط بدین دوره برخورند یا با ارسال رونوشت مکتوب

یا باارائه مآخذواشاره بدانها مرا در تکمیل این مجموعه یاری فرمایند» ولی دیدهٔ انتظار بر راه کرم اهل فضل سفید شد وهرگز دستی از آستین به‌در نیامد وباری از دوش این خسته بر نداشت ومن همچنان باتوشه‌ای سخت اندك در راهی ناهموار ودشوار به‌سوی کعبهٔ مقصود می‌شتابم و به قول سعدی :

جمال کعبه چنان می‌دواندم از شوق

که خارهای مغیلان حریر می‌آید

این جمله نه‌ازطریق تفاخریاخودستائی برقلم رفت بلکه عذری است به‌درگاه‌اهل‌معرفت که‌اگر برخطایی‌یاسهوی دراین‌کتاب‌برخورند ونقصی دراین مجموعه مشاهده فرمایند به‌عین الرضا در نگرند و از لغزشها کریمانه درگذرند وبدین‌نکته توجه‌فرمایندکه درتهیه وتنظیم این مجموعه همواره در این اندیشه بوده‌ام که کتابی شایستهٔ تقدیم به ساحت اهل فضل فراهم آرم ودراین راه به‌قدروسع کوشیده‌ام . بااین حال‌اگرمراد نیافته‌ام معذورم‌که پای‌لنگ بود ومنزل خطرناك‌ومقصد ناپدیدوتوشه‌اندك . امیدوارم‌که این‌عذر درپیشگاه اهل نظرپسندیده آید . زیرا العذر عند کرام‌الناس مقبول.

* * *

این‌کتاب مبتنی‌است براسناد ومکاتبات سیاسی وفرمانهای شاه طهماسب دومین پادشاه مقتدر وخردمند صفوی. شاه‌طهماسب‌از۱۹رجب سال ۹۳۰ تاسه شنبه ۱۵صفر سال ۹۸٤ هـ. برایران حکومت‌کرده‌است وبنابراین تاریخ سلطنت وی‌تاریخ سیاسی واجتماعی کشور ایران‌است درطول مدتی نزدیك به‌پنجاه وچهارسال قمری .

دوران زندگانی این پادشاه مصادف است باظهور نامدارانی در

عرصهٔ سیاست چون هانری هشتم و دخترش ملکه الیزابت اول در انگلستان، فرانسوای اول درفرانسه، وشارلکن دراطریش وآلمان واسپانی، وایوان چهارم ملقب به‌مخوف در روسیه، و بالاخره سلطان سلیمان‌خان قانونی درکشور عثمانی (ترکیه فعلی). اینان هریك ستارگان قدر اول تاریخ کشور خود بلکه تاریخ جهان می‌باشند.

مهمترین رقیب شاه‌طهماسب درعرصهٔ سیاست سلیمان‌خان است. در زمان این پادشاه که اروپائیان او را بحق محتشم یاشکوهمند (Magnifique) لقب داده‌اند، کشور عثمانی به‌منتهای وسعت وقدرت خودرسید. وی برسرزمینی از ساحل غربی مدیترانه والجزایر تا آبهای خلیج فارس و از کرانهٔ شمالی دریای سیاه تابحراحمر وعدن فرمانروائی‌داشت. سربازان‌وی باتوپ دیوارهای‌شهر وین‌رافروکوفتند وشهر بود پایتخت مجارستان را تصرف کردند وملاحان وی برسراسر مدیترانه دست یافتند وتا اقیانوس هندپیش راندند وسرداران وی جزیرهٔ رودس را جبراًقهراً ازدست شوالیه‌های مسیحی‌بیرون‌کشیدند.

اما همین سرداران وسربازان جنگ آزموده و همین سلطان مغرور وبلندپرواز ترك دربرابر شاه‌طهماسب وسیاست خردمندانهٔوی همچون‌موج سهمگینی که به‌کوهی برخورد متوقف ماندند وآنان‌که تاقلب اروپا پیش‌رفته وهمه جارا به‌آتش وخون‌کشیده بودنددرایران باشکست مواجه شدند تابه‌حدی‌که سلطان عثمانی یك شب ازبیم‌حملهٔ قزلباشان تاصبح برروی اسب به‌روز آورد.

دربارهٔ شاه‌طهماسب هنوز آن چنان که باید وشاید تحقیق نشده وحق این مرد بزرگ به‌هیچ‌وجه ادا نگردیده است. درحالی‌که‌ایران

و ایرانی سخت بدومدیون است . چه‌اگر سیاست خردمندانه وشخصیت قابل‌احترام‌او نبود، چه‌بساکه این‌کشور دربرابر حملات بی‌امان‌اوزبکان درشرق،وفشارسهمگین وهولناك ترکان‌عثمانی درغرب‌ازپای درمی‌آمد. همان‌گونه که سلاطین روم شرقی برضد دولت ساسانی با وحشیان زرد-پوست شرق ایران‌همداستان شده بودند ، سلاطین‌آل عثمان نیز برای درهم‌شکستن دولت‌نوپای‌قزلباش‌بااوزبکان دست‌اتحاد داده وبرای آشنا کردن‌اوزبکان وحشی به‌تجهیزات جدید وروشهای‌تازهٔ جنگی‌مستشاران نظامی به‌بخارا فرستاده بودند و این تنها حسن سیاست شاه‌طهماسب و شجاعت وی بودکه ایران را درمیان این دو سنگ آسیا حفظ نمود .

شاه‌طهماسب درچهارشنبه۲۶ ذی‌الحجه۹۱۹ چشم به‌جهان‌گشود و روز دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ متعاقب مرگ پدر خود شـاه اسمعیل صفوی برتخت سلطنت نشست ودرآن تاریخ بیش از ده‌سال وشش‌مـاه وبیست وسه‌روز نداشت .

خردسالی شاه موجب گردید که سران قزلباش هریك سودائی درسر بپرورانند ودراندیشهٔ استقلال‌وخودمختاری هرکدام نغمه‌ای‌تازه سر کنند وکـوس سلطنت زنند . در چنین شرایطی پسری خردسـال می‌بایست رسالت تاریخی‌خودرا درحفظ‌کشور کهنسال‌ایران‌ونگهداشت فرهنگ وهنر ودانش و ذوق قوم ایرانی به‌انجام رساند .

سالهای‌نخستین سلطنت‌وی به‌فرونشاندن شورشها ودرهم‌کوبیدن استقلال‌طلبان گذشت ونوجوان تاجدار به‌بهترین‌وجهی توانست‌سران قزلباش راکه پس از مرگ شاه اسمعیل چون دیوان از شیشه بیرون آمده بودند گوشمالی دهد وهنوز ازسرکوبی آنان فراغت نیافته بود که ازبکان به‌ایران حمله‌ور شدند وجنگ عظیمی که درناحیهٔ جـام

بین سپاه ایران و ازبکان درگرفت نخست به‌شکست قزلباشان منتهی شد به‌طوری که بعضی از سرداران گریخته تاسبزوار وسمنان ودامغان عنان باز نکشیدند. سران میمنه ومیسره همه‌گریختند وتنهاشاه‌طهماسب که درقلب سپاه ایستاده بود پای استقامت فشرد وبا‌همان افراد معدود همراه خود براوزبکان حمله برد وآنان را درهم شکست . درآن روز خونین وآن جنگ سرنوشت، شاه طهماسب هنوز شانزده سال نداشت.

بااین که این جنگ به‌شکست ازبکان پایان یافت ، آنان باز سالهای بعد همچنان به‌خراسان تاختند وسلطان جوان صفوی در سال ۹۳۸ به‌عزم جنگ باآنان به‌خراسان رفت ودرآن جابود که از حملهٔ ترکان عثمانی به‌مناطق غرب ایران خبریافت . سلطان سلیمان خان با استفاده از سرگرمی شاه جوان صفوی در مشرق ، سپاهیان ورزیدهٔ خودرا به‌مغرب ایران فرستاده‌بود. دربارهٔ این جنگها درمتن کتاب نسبةً به‌تفصیل اشاره شده است واین‌جا دیگر به‌تکرار آن نیازی نیست .

شاه طهماسب نه‌تنها از این‌همه خطرات ومهالك کشور ایران را رهایی بخشید بلکه صفحهٔ غرورانگیزی نیز بردیگر صفحات غرورآفرین تاریخ ایران افزود وآن پذیرائی شاهانهٔ وی بود از همایون ، پادشاه شکست خورده وسرگردان هند . شاه طهماسب او را همراه سپاهیان قزلباش به‌سرزمین هند بازگردانید و در حقیقت تاج سلطنت هند را برسر همایون گذاشت .

باتمام‌این حال‌سراسر زندگانی‌شاه‌طهماسب آمیخته به‌شادی‌وکامرانی نبود. رفتارناجوانمردانهٔ برادرش‌القاس‌وپناهندگی وی به‌دشمن‌دیرین و کینه‌توز، سلطان‌سلیمان‌خان، طهماسب‌را سخت رنجه‌داشت وخواست خدا بودکه خیانت‌آن مردبه‌جائی نرسید . بعدازآن موضوع نافرمانی

وطغیان‌سام میرزا برادر دیگرش پیش آمدوسرانجام نافرمانی وهرزگی ودراز دستی پسر شجاعش اسماعیل‌میرزا تاجائی که باهمه علاقه‌اش، طهماسب مجبور شد پسرخود را مدتی نزدیك به‌بیست سال در زندان قلعهٔ قهقهه محبوس نماید و اگر مرگ شاه پیش نمی‌آمد چه‌بسا که همچنان درزندان باقی می‌ماند.

شاه‌طهماسب درشب سه‌شنبه پانزدهم صفر پس‌از پنجاه وسه سال وشش‌ماه وبیست وشش روز سلطنت درگذشت. درآن لحظه وی شصت وچهارسال ویك ماه ونوزده روز داشت. به‌نظر می‌آیدکه مرگ وی طبیعی نبوده است.

قول‌حسن بیك روملوکه می‌نویسد بلافاصله پس از مرگ وی حکیم ابونصر گیلانی‌پزشك‌شاه، را به‌عنوان خیانت درمعالجه، به‌قتل رسانده‌اند نشان‌می‌دهدکه دستهائی‌برای‌خاتمه‌دادن به‌حیات شاه‌صفوی درکار بوده‌است. ماده تاریخ مرگ اورا «پانزدهم‌شهرصفر» و«گورش پرنور»یافته‌اندکه این‌دومی‌درستتراست. زیرا نخستین‌ماده تاریخ۹۸۳ می‌شود نه۹۸٤. چنین‌بودداستان زندگانی شاه طهماسب. اما دریغم‌آید که این سخن به‌پایان برم و از شرحی‌که حسن بیك‌روملو دربارهٔ خلق وخوی وشکل وشمایل این‌پادشاه نوشته است درگذرم. این‌شرح‌حائز اهمیت فراوان است. چه‌حسن بیك روملو مدتی نزدیك به‌چهل سال درسفر وحضر ازملتزمین رکاب شاه‌طهماسب وبه‌اصطلاح اسکندر بیك منشی «ازحضارحاشیهٔ بساط عزت‌بود.»[1] واینك آنچه حسن‌بیك‌روملو دراین باره نوشته‌است[2]:

۱ـ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران ج۱ ص ۹۹ ۲ـ درنسخهٔ چاپ سدون این‌شرح‌آمده ولی‌بانسخ خطی اختلافاتی‌داردکه‌بدان اشاره خواهد شد.

«آن حضرت در اوایل شباب به‌خط نوشتن و نقاشی میل تمام داشت و بعداز آن به‌خرهای مصری سوار می‌شد و به هم سنان بازی می کرد. بنابر آن‌خرها را با زینهای طلاو جلهای زربفت می گردانیدند. به‌واسطهٔ آن بوق العشق این بیت‌را گفته:

بی‌تکلف خوش ترقی کرده‌اند   کاتب و نقاش و قزوینی و خر

ودرایام‌کهولت ازصباح [تاررواح دفتررا پیش گذاشته درکارملکی می‌پرداخت[1]] و به‌جمیع جزئیات خود می‌رسید. چنان که وکلاو وزرا [بی اذن آن حضرت فلوس به‌کسی نمی‌توانستند داد.[2]] وقاعدهٔ آن حضرت آن‌بودکه یك روز ناخن می‌گرفتی ویك روز دیگر صباح تاشام درحمام می‌بودی. اکثر اشیا را نجس می‌دانست و نیم‌خوردهٔ خود را به‌آب وآتش می‌ریخت ودرمجالس طعام نمی‌خورد ودرنخوردن شراب غلوی عظیم داشت وقرب پانصد تومان تریاق فاروق به آب حل کرد وجمیع لذات را ترك کرده بود وقرب بیست سال سوار نشده بود .... ودیگر قیافه‌اش بلندبالا، کشیده‌رو و دستها دراز و زرد چهره، محاسن تمام سفید. ودرایام او رفاهیت رعایا به‌نهایت رسیده بود. آن حضرت اکثر زمان داروغه به‌الکا نمی‌فرستاد. بنابر آن هرروز میان عوام[3] جنگ بود ولشکر قزلباش چنان معتقد وی بودند که چهارده سال مواجب نداده بودوهیچ احدی‌شکوه نمی‌کرد ودرخدمت به‌جد بودند.»[4]

اسکندر بیك منشی نیز شرحی درباب عقاید مذهبی وی آورده

۱ـ درنسخهٔ‌خطی: تانقارهٔ‌صبح می‌نشست و به‌کار وبار ملك می‌پرداخت.
۲ـ ایضاً: قادر نبودندکه نیم‌دینار بی‌اذن آن حضرت به‌کسی دهند.
۳ـ نسخهٔ چاپی: میان رعایای آذربایجان.
۴ـ احسن‌التواریخ‌جلد دوازدهم

است که نقل آن به‌روشن ساختن طرز فکر و روحیهٔ این پادشاه کمك می‌نماید :

«آن‌حضرت[را] در ایام جهانبانی هر گاه از مشاغل مهام سلطنت وکشورستانی فراغی حاصل گشتی اوقات شریف به‌انتظام مهمات و انجاح مطالب ومقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی وترویج شریعت غرا و وتعظیم‌علما واحترام‌ارباب زهد واصحاب‌تقوی‌و رواج ورونق آستانه‌ها ومدارس و بقاع خیر وتعمیر درمساجد به اقصی‌الغایه توجه مبـذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود چنانچه‌از نیت درست وحسن‌اعتقاد، درعنفوان شباب و اوان نشأهٔ‌جوانی وعین‌لذات نفسانی به توفیقات آسمانی به‌توبت وانابت راغب گشته در سنهٔ تسع وثلاثین وتسعمائه که نه‌سال ازجلوس همایونش‌گذشته بیست ساله بود که زبان صدق بیان به کلمهٔ طیبهٔ توبوا الی‌الله گویا ساخت وعن صمیم‌القلب از جمیع مناهی توبه کرده به نوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه پیرامن خاطر شریفش نگردید. وجوه شرابخانه و قمارخانه وبیت‌اللطف[1] را از دفاتر اخراج کردند... مجملاً در زمان دولت همایون آن حضرت خلایق وعبادالله تقوی وپرهیزکاری شیوه و شعارخود گردانیده به‌طاعات وعبادات می‌گذرانیدند. درامر معروف و نهی‌منکر به‌نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری‌که دراو شایبهٔ لهو ولعب باشد ممنوع گشته پانصد تومان تریاك فاروق که درسرکارخاصهٔ شریفه موجودبود به‌شبههٔ حرمت درآب‌روان حل‌کردند. به‌جهت مولود هریك ازحضرات چهارده‌معصوم علیه‌السلام مبلغی معین نذرفرموده بودند و هرساله وجه مولودی را به‌یك طبقه

۱ــ یعنی روسپی‌خانه

ازسادات‌عظام‌محال‌یقین‌التشیع می‌دادندکه درمیان ایشان قسمت‌می‌شد ودراکثر بلاد سواداعظم وشهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده به‌فقرا و محتاجان ذکور و اناث بی‌نوای آن شهر می‌دادند. دربلاد شیعه به‌تخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استراباد وقم و کاشان ویزد و تبریز واردبیل چهل نفر از ایتام ذکور وچهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین‌فرموده معلم ومعلمهٔ شیعه‌مذهب پرهیزگاروخدمتکاران صلاحیت شعارقرارداده تربیت می‌کردند و درهنگام بلوغ هریك را با دیگری تزویج داده غیر بالغی درعوض می‌آوردند...»[1]

بااین‌حال‌ظاهراً نمی‌توان درخست وعلاقهٔ وی به‌جمع‌مال‌تردید نمود.زیرا گسیل نداشتن داروغه به ولایات ونپرداختن‌حقوق‌سربازان از خست این پادشاه حکایتی و روایتی تمام دارد . شرف‌خان بدلیسی مؤلف کتاب شرف نامه راجع به‌میزان اموال و خزاین شاه طهماسب چنین‌آورده‌است :

« درحینی‌که شاه‌اسماعیل[2] مسود این اوراق را به‌تفحص خزینه و بیت‌المال وسایر اموال شاه مرحوم (= شاه‌طهماسب) مأمور گردانید سیصد وهشتاد هزارتومان نقد طلا و نقره مسکوك و ششصد عدد خشت طلا ونقره هریك ازقرارسه‌هزارمثقال وهشتصدعدد سرپوش‌طلاونقره‌و دویست‌هزارخروارحریروسی‌هزارجامه‌وفراجه دوخته از اقمشهٔ‌نفیسه واسلحه ویراق سی‌هزارسوار ازجبه وجوشن وبرگستوان درجبه‌خانه، سه‌هزار شترماده و سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه ودویست رأس اسب خاصه درطویله موجود بود. ومال وخراج آذربایجان و شروان

۱ـ عالم‌آرای عباسی ج ۱ چاپ تهران ص ۱۲۳-۱۲۲

۲ـ مقصود شاه‌اسمیل‌ثانی است پسروجانشین شاه طهماسب.

واران، بعضی محال را هفت‌ساله و بعضی‌را نه‌ساله نگرفته دردست رعایا مانده بود.»[1]

مقداری ازاین خشتهای زرین وسیمین در قلعهٔ قهقهه سپرده شده بود واسمعیل‌میرزا درهنگامی که دراین قلعه زندانی بود چند عدد ازاین‌خشتها را بربود وبه‌دست همراهان وهواداران خود رسانید و چون این خبر به شاه‌طهماسب رسید نسبت به اسماعیل‌میرزا سخت متغیروخشمگین گردید. رضاقلی‌خان‌هدایت نیزدرروضة‌الصفای‌ناصری چنین آورده است:

«اسباب سلطنت وی به‌جائی رسید که‌کمتر ازپادشاهان اسلامیهٔ ایران را حاصل بود و به عدد اسم مبارك امیرالمؤمنین‌علی یك صدو-چهارده[2] هزارسپاه علوفه خوار ازتربیت اودرایران به‌هم پیوسته‌بودند و درجباخانه شاهی چندان اسلحه جمع شده بود که محاسب وهم از احصای‌آن عاجزآمدی. زیراکه قریب به‌دوقرن هرساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل‌به جباخانه می‌کردند ودرفراش‌خانه ازخیام مخمل و اطلس فرنگ و خرگاه آلاچیق و گلابتون دوزی و گلیمهای ابریشمینه چندان بود که تاآن غایت هیچ سلطانی ازسلاطین عراق ندیده بودند و دوازده هزار اسب و دوازده هزار استر به‌وقت رحلت درسرکار پادشاهی‌بود...»

یك ونیزی‌هم به‌نام الساندری که‌کمی قبل ازمرگ شاه‌طهماسب به‌ایران آمده دربارهٔ شاه صفوی چنین نوشته است:

۱ـ شرف‌نامه بدلیسی به نقل از کتاب زندگانی شاه‌عباس اول به قلم نصرالله فلسفی.

۲ـ اسم علی برابراست با صدوده، نه صدوچهارده.

«دارای قامتی متوسط، هیکلی زیبا وقیافه‌ای نیکو بود. هرچند چهره‌ای تیره ولبهای ضخیم و ریشی مهیب داشت.»

طبق نوشتهٔ این ونیزی، شاه مدت یازده سال قصر خود را ترك نکرده بود وگوئی کشور خودرا فراموش کرده وجز به‌پول و زن به‌چیزی نمی‌اندیشید. مردم قادر نبودند که عرایض خویش به وی رسانند. راهها ناامن وقضات رشوه خواربودند.»[1]

این بیان کمی مغرضانه به نظر می‌آید. زیرا نمی‌توان تصور کرد که مردمی سالهای سال با ناامنی راهها و رشوه خواری قضات و پول‌پرستی شاه بسازند ودم برنیاورند. بااین‌حال همهٔ قرائن از علاقهٔ فراوان شاه طهماسب به‌پول حکایت می‌کند.

از این گذشته عیوب دیگری برشاه‌طهماسب گرفته‌اندکه یکی تسلیم بایزید است به‌سلطان سلیمان و دیگر تعصب شدید او به امور مذهبی.

درمورد نخست درمتن کتاب اشاره کرده‌ام که اروپائیان این اقدام شاه‌طهماسب را سخت نکوهیده وحتی سایکس آن را فرومایگی منفور خوانده وبه اقتفای از اروپائیان، نویسندگان ومورخین ایرانی، به‌شاه صفوی سخت تاخته‌اند. درحالی که به‌نظراین بنده، شاه‌صفوی دراین عمل کاملاً محق بوده است. شاه‌طهماسب در مقام یك پادشاه نخست وظیفه داشته است که جان ومال ایرانیان‌را حفظ کند وهرگز روا نبودکه‌برای حفظ جان یك شاهزادهٔ ترك دوباره قرارداد صلح باعثمانی را برهم‌زند وبا این‌عمل سربازان ترك‌را به‌مناطق غربی ایران بکشد وپس از سی سال زد وخورد باردیگر قری وقصبات و مزارع وباغها وکشتزارهای

۱ـ تاریخ ایران تألیف سایکس.

مردم این کشور را پای‌کوب سربازان غارتگر ترك وجولانگاه آغنجیان ینی‌چریان بنماید واز مکاتیب سلطان عثمانی وزجال دربار وی نیز بخوبی برمی‌آید که آنان بدین‌کار تصمیم گرفته بودند. چه وجود یك شاهزادهٔ ترك درخاك ایران تهدید خطرناك ومستمری بوده برای دولت عثمانی و سلطان ترك تااین خاررا ازسرراه حکومت خویش برنمی‌داشت از پای نمی‌نشست وشاه‌طهماسب باتحویل دادن شاهزادهٔ مغرورترك جان هزاران ایرانی را خریده وهزاران قریه و مزرعه و کشتزار را ازخطر انهدام ونیستی نجات داده‌است.وانگهی شاهزادهٔ ترك نیزچنان مغرور ومتکبر ودسیسه‌کاربودکه نه تشریفات سیاسی را درنظرداشت نه‌حق نان ونمك ومحبتهای شاه‌صفوی‌را. چه ازطرفی شاه‌طهماسب‌را به‌جنگ باعثمانیان برمی‌انگیخت وازجانب دیگر نه‌فقط باافراد دسیسه‌کاری چون خان‌احمد ارتباط مخفیانه برقرارکرده بود بلکه قصد داشت که پادشاه‌صفوی را ازمیان بردارد وبا ده‌هزار نفرسپاهی همراه خود به ایران دست یابد واین اقدام را وسیلهٔ ابراز حسن خدمت دربرابر پدرکینه توز و بلند پرواز خود نماید تا مگرازسطوت و بأس او برهد وازکینه وخشم وی جان به‌سلامت برد .

اما تعصب شدید مذهبی شاه‌طهماسب نیزنباید موجب سرزنش وی شود.این‌مطلب را نیزنویسندگان اروپائی بزرگ کرده‌اند ونوشته‌اندکه وی سفیر ملکه الیزابت را به‌نام آنتونی‌جنکین‌سون از دربارخویش بیرون نمود و از همکاری با دولت انگلیس به عنوان اختلاف مذهب خودداری نمود و حتی دستور داد که جای قدمهای سفیر انگلیس را خاك بریزند.

دراین مورد نیزنظر من برآن است‌که اوبیشتر جنبهٔ سیاسی را

درنظر داشته تا تعصب مذهبی را. زیرا صرف نظر از آن که نیاکان ما بحق ازمراوده با خارجیان ونظریات آنان اکراهی آمیخته به‌سوءظن داشته‌اند، شاه‌طهماسب، برای تحکیم موقعیت ومحبوبیت خود، درمیان ایرانیان مجبوربه ابراز احساسات شدید مذهبی و دلبستگی فراوان به تشیع بوده است. پدرش شاه‌اسمعیل به کمك شمشیرقزلباشان که از لحاظ مذهبی به غلاة نزدیکتر بودند برآق‌قوینلویان و اوزبکان سنی مذهب دست یافت. او به نیروی شمشیر بران حکومتی نوبنیان گذاشت. ولی‌لازم بودکه احساسات مردم نسبت به‌این دولت نوخاسته جلب‌شود. خاصه آن که براثر اقدامات شاه‌اسمعیل جنگ‌بین ایرانیان و ترکان بالا گرفته بود و لازم بود برای برانگیختن ایرانیان درجنگ با- ترکان ازهرگونه عاملی من‌جمله مذهب‌استفاده شود والا چگونه مشتی ایرانی می‌توانستند دربرابرسپاه‌عظیم وبی‌کران ترك ایستادگی نمایند درحالی که هردوقوم یك خدارا می‌پرستیدند وازیك پیغمبر ویك‌دین اطاعت می‌کردند وبه یك کتاب ایمان داشتند.

شاه‌طهماسب درطول حیات خود زنان متعدد گرفت وفرزندان زیاد پیدا کرد و اختلاف‌نظرمیان زنان وفرزندان وی ازمشکلات‌مهم زندگانی شاه صفوی بود وخاصه درسالهای آخرعمراین اختلاف نظرها شدت‌گرفت وچون شاه دراین‌سنوات اغلب بیماربود جانشینی وی خود مشکلی‌دیگر شده‌بود. زیرا هردسته‌ازامرای‌قزلباش‌نظر بایکی‌ازپسران وی داشتند وسرانجام‌این‌اختلافات به‌کشته‌شدن حیدرمیرزا و روی‌کار آمدن اسمعیل میرزا، زندانی بیست ساله دژقهقهه منتهی‌گردید.

تعداد واسامی پسران وی بدین شرح است:

۱- محمدمیرزا (بعدها شاه‌محمد خدابنده نامیده شد و پس‌از

اسمعیل‌میرزا چند سالی سلطنت‌گونه‌ای داشت. وی پدرشاه‌عباس‌کبیر است .)

۲- اسمعیل‌میرزا (بعدها شاه‌اسمعیل ثانی لقب یافت)

۳- سلطان مراد میرزا که شاه طهماسب او را همراه با قشونی مجهز به یاری همایون‌شاه به قندهارفرستاد و این پسرهم در آن شهر در کوچکی فوت کرد.

٤- سلطان سلیمان‌میرزا که از جانب پدر متولی مشهد مقدس رضویه بود ودرسال فوت پدر به‌دستور اسمعیل‌میرزا کشته‌شد.

۵- سلطان حیدرمیرزا که در غوغای بعد از فوت شاه‌طهماسب کشته شد.

٦- سلطان مصطفی‌میرزا که درسال ۹۸٤ به دستور شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

۷- سلطان محمود میرزا که او نیز درهمین‌سال ۹۸٤ به‌امرشاه اسمعیل‌ثانی کشته شد.

۸- امامقلی‌میرزاکه‌ازجانب پدرحاکم‌لاهیجان‌بود ودرسال۹۸٤ به دستورشاه‌اسمعیل‌ثانی به‌قتل رسید.

۹- سلطانعلی‌میرزاکه ازجانب پدرحاکم گنجه بود ودراین‌سال ۹۸٤ به‌دستورشاه‌اسمعیل‌ثانی کشته شد.

۱۰- سلطان احمدمیرزا که درسال ۹۸٤ چون دیگر برادران کشته شد.

۱۱و۱۲- زین‌العابدین میرزا و موسی میرزا که در کودکی در قزوین در گذشتند .

دخترانش عبارت بودند از:

۱- پریخان‌خانم خواهر سلطان سلیمان‌میرزا
۲- فاطمه‌سلطان‌خانم خواهر سلطان محمودمیرزا
۳- خانش‌خانم خواهر امامقلی‌میرزا
٤- مریم‌خانم (که بعدها زن خان احمدخان شد.)
٥- آناخانم که درحبالهٔ نکاح علیقلی‌خان حاکم هرات درآمد.
٦- شهربانو که نامزد مسیب‌خان تکلو شد.
۷- خدیجه سلطان‌خانم که زن جمشیدخان حاکم شد.

سخن دربارهٔ زندگانی پادشاهی که‌پنجاه واندی سال براین‌کشور فرمان‌روا بوده دراین مختصر نگنجد و شرح زندگانی شاه‌طهماسب که حماسه‌ای است ازکوشش وفعالیت یك‌پادشاه ایرانی در برابر دشمنان کینه‌ور ودرنده‌خو مجالی وسیعتر وفرصتی بیشترمی‌خواهد. آن به‌که سخن به‌پایان برم. ولی پیش از آن که خامه برزمین نهم برمن فرض است که از عنایات سرور ارجمند بزرگوار جناب آقای **دکتر پرویز خانلری** سپاسگزاری‌کنم. سپاسی از دل و جان چه همواره نسبت به‌من عنایتی فراوان ولطفی بی‌کران روا داشته وخاصه آن‌که دراین‌مجموعهٔ مکاتیب واسناد به‌عین‌الرضا نگریسته است وازاین لحاظ دوش من زیر بارمنت اوست .

دکتر عبدالحسین نوائی

شانزدهم اسفندهزاروسیصد وچهل ونه شمسی

تهران

متن کتاب

۱

خواجه امیر بیك مهردار پسر امیرابراهیم‌بن امیرزکریا از رجال عهد شاه‌طهماسب است. نیایش امیرزکریا سالیان دراز در دوران سلاطین‌آق قویونلو سمت وزارت داشت و مردی بود سخت‌متنفذ و صاحب عنوان به‌طوری‌که چون‌در سال۹۰۶ به خدمت شاه‌اسماعیل درآمد، شاه‌صفوی مقدم اورا سخت‌گرامی داشت و قدوم وی را کلید فتح آذربایجان خواند ومنصب وزارت دیوان خویش‌به او سپرد. امیرشمس‌الدین زکریا ازخاندان شیخ‌غیاث‌الدین محمدکججی‌است وکجج‌یاکجوجان‌ازقرای‌معروف محال مهران‌روداست دردوفرسخی‌تبریز.

اما جمال‌الدین امیر بیك در نطنز چشم به جهان گشوده و نظر به استعدادی‌که از خود در تحصیل مقدمات علوم‌خاصه در فنون حساب و سیاق‌نشان داده مورد توجه «شاه‌دین پناه» قرار گرفته است به خصوص‌که «درزبان آوری ومجلس آرائی بی‌نظیر» بوده. در کتاب مجمع‌الخواص تألیف‌صادق‌بیك‌افشار، درضمن سخن ازشاه طهماسب وحدت‌ذهنش دربدیهه‌ـ گوئی چند بیتی ذکر شده است‌که شاه طهماسب آن ابیات را در مدح امیربیك مهر بداهة سروده‌است و برای من شکی نیست که این اشعار مربوط به همین امیربیك مهردار است. چه گذشته ازآن‌که‌تشابه‌اسمی بارزاین‌مطلب را تأییدمی‌کند، درتواریخ شاه‌طهماسب‌وزیری به‌نام امیر بیك مهرکسی‌که شاه برایش شعربگوید نیست ومسلماً کلمهٔ مهردار درنسخه‌ناقصا به‌صورت مهر ضبط شده و مترجم محترم جناب‌آقای دکترعبدالرسول خیام‌پور برای حفظ امانت بهمین نحوکلمه را ضبط‌کرده‌اند . برای روشن شدن بیشتر این مطلب به نقل اشعار مذکور می‌پردازد .

ای بلند اختر سپهر شرف — وی‌گرامی در خجسته صدف
رانده در قلزم وزارت فلك — کار فرمای صد نظام‌الملك
نیست‌درزیرچرخ‌چون‌تووزیر — شرف روزگـار بنده امیر

جمال‌الدین امیربیك به مناسبت تسلطش بر حساب و سیاق و فن دفترنویسی متصدی دفتر اوارجه بود . دفتر اوار یا به اصطلاح زمان صفویه «اوارجه» چنان که ازکتب لغت‌بر می‌آید دفتری‌بودکه حسابهای پراکنده دیوانی را درآن می‌نوشتند وبه اصطلاح امروزدفتر

کل محاسبات بوده است[۱].

امیر بیك یك چند در خدمت غازی تکلو از سرداران شاه طهماسب بود، وقتی که غازی‌خان در بغداد بود و پس از آنکه وی باسمت للگی بهرام میرزا در خراسان حکومت یافت، امیر بیك نیز همچنان زیردست وی به خدمات دولتی اشتغال داشت. ولی بعداز خیانت غازی‌خان در جنك با عثمانیان وروی آوردن وی به سوی دشمن، امیر بیك باشرکت خواجه غیاث‌الدین علی وزارت دیوان «شاه‌دین‌پناه» یافت. تا اینکه درسال ۹۵۷ شاه طهماسب: «بنابر بعضی حکایات که از او به‌ظهور رسیده بود» وی را از نظر انداخت و وی مدتی گرفتار بود تا از زندان بیرون آمد و مقرر شد که در کرمان ساکن شود. چندی بعد وی وزیر امیر سلطان روملو شد و پس از چندی تولیت آستانهٔ مقدس رضوی نیز ضمیمهٔ خدمات دیگروی گردید. در این هنگام نیز از او «بعضی حکایات که ترك ادب بوده باشد» بازبروز کرد و از تولیت آستانهٔ رضوی برکنار شد اما وزارت «تمامی خراسان» همچنان بدو مفوض بود.

وی در همین سمت بود که به شاه طهماسب خبر دادند که او «شروع در تسخیر کواکب خصوصاً نیر اعظم که تعلق به‌سلاطین عالم دارد نموده به ارادهٔ آن که شاه‌دین‌پناه را تابع خود سازد.» از آن گذشته سایر کارهای وی را از قبیل «پروردن گوسالهٔ زردی بر سطح مرتفع و در برابر آفتاب داشتن و روی خودرا آلودهٔ زعفران ساختن و لباس زعفرانی پوشیدن» به گوش شاه دین‌پناه رسانیدند و شاه طهماسب که چونان دیگر مردم زمان خویش مردی خرافاتی بود از این سخنان اندیشناك شده قورچی برای گرفتن وی به خراسان فرستاد. طبق دستور شاه اورا در صندوقی نهادند ودستهای اوراکه درآن صندوق کرده بودند بیرون آوردند و بستند «تا بعضی از مقدمات سحر که موقوف برعقود انگشتان باشد درآن حالت به عمل درنیاورد.» بدین ترتیب اورا به قلعهٔ قهقهه بردند و چند سال بعد به قلعهٔ الموت منتقل گردید وهم در این قلعه وی به‌سال ۹۸۳ درگذشت.

جمال‌الدین امیر بیك صرف‌نظر از وقوف کامل برفنون دفترنویسی و قوانین حساب و رموز شغل‌دقیق استیفاو غیراز آشنائی تمام به «علم اعداد و تکسیر حروف و تسخیر کواکب» که مورخین عصرصفوی بدو نسبت می‌دهند، در شعرو ادب نیز دستی توانا داشته وچندقطعه و بیتی که از او باقی‌مانده دارای لطف و انسجامی تمام است. نمونه را به ذکر قطعه‌ای، به اقتفای غزل خواجه شیراز و متضمن بیتی ازغزل وی مبادرت می‌رود. در این مورد توضیحاً باید اضافه‌نمود که در هنگام محاصرهٔ هرات به دست عبیدالله خان ازبك، خواجه جمال‌الدین با عنوان وزیر خراسان دفاع از شهررا زیر نظر خود گرفته بود. عبیدالله که طبع شعری داشت نامه‌ای خطاب به خواجه امیر بیك فرستاد و درآن این بیت را نوشت:

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
زان‌رو که گشته مسند خانی به نام ما[۲]

۱ـ رجوع به برهان قاطع‌شود.

۲ـ درآتشکدهٔ آذراین شعر بدین‌صورت آمده که به‌قیاس‌جواب امیر بیك صحیح‌ضبط نشده‌است.

ای‌خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
زان روکه گشته مسند خانی از آن ما

وخواجه این قطعه‌را در جواب وی فرستاد :

ای باد اگر به اهل بخارا گذر کنی
زنهار عرضه ده بـرایشان پیام ما
وآنگه بگو ز روی کرم آن گروه‌را
کای گشته کینه‌خواه شما خاص وعام ما
کلك غرور و جهل شما ثبت‌کرده است
در رقعه‌ای‌که بود درآن رقعه نام ما
«کای‌خواجه‌بعدازاین‌طمع‌اززندگی‌ببر
زان‌روکه گشته مسندخانی به نام ما »
ای مـدعی مگـر نشنیدی کـه می‌رسد
شاه ستاره خیل سپهـر احتشام مـا
ما بندگـان حضرت شاهیم و لایـزال
« ثبت است بر جریدهٔ هستی دوام ما»
از پرتو عنایت اویست آنچه هست
سلك نظـام سلسلهٔ انتظام مـا
باشد جواب دعوی خانی‌که کرده‌ای
بیتی‌که گفته حافظ شیرین کلام ما
«چندان بـودکرشمه و ناز سهی قدان
کاید بـه جلوه سرو صنوبر خرام ما»[۱]

قطعهٔ دیگری‌نیزازاو نقل‌شده‌است بدین‌ترتیب:

ای‌خواجه دار دهرمکافات‌خانه‌ای‌است
هر چند می‌کنی به توآن می‌کنند زود
امـروز جهد کن کـه نگوئی بدکسی
فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود
آن‌رشته را متاب‌که دردل گره شود
در عقده‌ای مپیچ که نتوانیش گشود
هرچند گفت‌وگوی منت دل پذیر نیست
لیك این‌قدر به‌سمع رضا می‌توان شنود
آب و زمین دهر به دست تو داده‌اند
تخمی چنان بکار کـه بتوانیش درود

(برای اطلاع بیشتر رجوع شود به جهان‌آرای قاضی غفاری (بسیارمختصر به‌صورت

۱ـ از غزلی به‌مطلع
ساقی به‌نور باده برافروزجام ما   مطرب بزن‌که کارجهان شدبه‌کام ما

اشاره)، احسن‌التواریخ ج۱۲ صفحات ۲۴۱/۲۴۰ و۳۵۶-۳۵۵ و تکملة‌الاخبار عبدی، تحفهٔ‌سامی ص۵۷، آتشکدهٔ آذرص۱۰۹ -۱۰۸ چاپ‌تهران به اهتمام آقای‌دکتر سادات ناصری، دانشمندان آذربایجان، مجمع‌الخواص ص۸ ودر خصوص خواجه محمدکججانی جدامیر بیك به روضات‌الجنان حافظ کربلائی حسین وتذکرهٔ دولتشاه و دانشمندان آذربایجان.)

فرمان شاه‌طهماسب به امیربیك مهردار[1]

فرمان همایون‌شد آن که امیربیك بداند که جمعی از مردم این بلاد خواسته‌اند که ازدریا عبور کنند و از جانب جدّه متوجه هندشوند . از هبوب صرصر حوادث سفینهٔ آمال ایشان درگرداب اضطراب افتاده آخرالامر در لجهٔ هلاك غوطه خورده بغیرازاسد ملاح تبریزی وملا وصفی دوات دار وسیادت پناه میرمحمد یوسف هیچ کس رخت حیات به ساحل نجات نکشیده و کشتی عمر فرزند خلف او، میرزا ابراهیم، نیز که با ایشان رفیق بوده در بحر هلاك غرق گشته و این معنی بـه تحقیق پیوست .

اکنون حکم مطاع برسبیل نصیحت و ارشاد ازمکمن عنایت ومرحمت شاهانه عزّ ظهور و سمت صدور یافته دانسته باشد که زری چند از زمان وزارت غازی‌خان تا غایت از حق‌الناس جمع کرده[2] و درزیر خاك پنهان نموده تا غایت قطع علاقه‌از

---

۱ ـ عنوان نامه‌در نسخه: «صورت‌منشوری که‌نواب جنت‌مکان به‌خواجه امیر بیك‌مهر دار نوشته».

۲ ـ ظـاهراً منظور شاه طهماسب وجـوهی بوده که غازی‌خان از مردم هرات گرفته است. توضیح آن‌که درسال ۹۳۸ ازبکان هرات‌را سخت در محاصره گرفتند. آذوقه در شهر نایاب شدو برای آن‌که گشایشی برای سربازان‌حاصل شود، غازی‌خان «به اخراج‌مردم‌محتاج‌حکم کرد» ودرضمن دروازه وگذرها را به ترکان غلاظ وشداد ، از برای تحقیق اموال‌شهریان بازداشت و ایشان بالش ولحاف‌کهنهٔ مردم شهررا پاره کرده می‌جستند‌که مبادا درمیان‌آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد . بعد از تحقیق آن از خـانه‌کوچی‌که عبارت از زنی و مردی‌باشد مبلغ سیصد دینار تبریزی گرفته بیرون می‌کردند.» وکمی بعد «غازی‌خان‌حکم کرد که‌قزلباش در خانه‌های‌مردم که ازشهر به در رفته‌اند بروند و هرچه یابند‌تصرف نمایند.» (احسن‌التواریخ ج ۱۲ص ۲۴۱ـ ۲۴۰). امیربیك‌در این‌هنگام وزیر غازی‌خان‌بودوچنین برمی‌آید که شاه‌طهماسب وی‌را به حق یاناحق در این‌چپاول سهیم می‌دانسته وآن‌وجوه را مطالبه می‌کرده و داستان تسخیر نیراعظم بهانه‌ای بیش نبوده است .

آن ننموده فی‌الجمله به حسب ظاهر وجهی داشت اگر خود از آن تمتّعی نمی‌یافت به‌واسطهٔ آن‌که طبیعت انسانی به محبت فرزند مجبول است به هرحال اگر خلف زر نبرد ، اشرف چرا مظلمه‌برد[۱] یقین است که خرج و اخراج آن لازم خواهد بود .

لاجرم صلاح دین و دنیای او در آن است که به موجب نص کریمهٔو لاتتبعوا خطوات‌الشیطان انه لکم عدوّ مبین[۲] طی وادی عمل و قطع بوادی امل نموده از زیارت شیطان‌رجیم و متابعت ابلیس‌لعین یك‌باره اعراض‌وبازگشت‌نموده ازوساوس شیطانی وهوای نفسانی که به سبب آن انواع خسارت لاحق روزگار اوگشته[۳] توبه‌و استغفار نماید و من‌بعد معتکف‌گوشهٔ طاعت و مقیم‌کنج درویشی و قناعت باشد و هرزری که درزیرزمین مدفون کرده باشد بیرون‌آورد تاما نیز حکم فرمائیم که او را از قید حبس آزاد نمایند .

من آنچه شرط بلاغ است‌باتومی‌گویم   تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

۱ـ اشاره است به شعر معروفی‌که دربارهٔ ملك اشرف چوپانی‌گفته شده :

دانی‌که چه‌کرد اشرف خر   او مظلمه برد و دیگـری زر

۲ـ سورة‌البقرة ۱۶۳. نسخه : ان‌الشیطان للانسان عدوّ مبین.

۳ـ منظور شاه صفوی عزل وی از خدمات دولتی وحبس‌وی درقلاع قهقهه والموت‌است.

جواب[1]

عرضه‌داشت پیر غلام گنهکار تبه کار

به عز عرض نواب کامیاب فلك جناب سپهر رکاب گردون قباب والامی رساند که عنایت نامهٔ پادشاهانه مشتمل بر نصیحت و ارشاد مرشدانه که به اسم پیره غلام قدیمی عزاصدار یافته بود به مطالعه و ملاحظهٔ آن سرافراز شد. دومقدمه یکی درباب فوت غلام زاده: امارت مآب حاجی محمد بیك گواه است و درحضور قورچیان عظام ادای شهادت نمود که بنده [چون] خبر رفتن او به جانب هند شنید، امارت مآب مشارالیه راگفت که او از این [سفر][2] معاودت نخواهد نمود و از عمر برخورداری نخواهد دید. زیرا کسی که بعد از ارادت و اخلاص سیصد سالهٔ این آستان، ترك غلامی این سلسله کند و به جهت کسب مال یا به جهت تحصیل منصب و جاه از این دولت ابد پیوند به ملك دیگر رود وسراج وهاّج راگذاشته در میان ملاّعین سنیّه بسر برد مستلزم و مستحق است به لعنت ازلی و مستوجب محرومیّت از سعادت دنیوی و اخروی خواهدشد. هزار جان ما فدای یك ساعت بقای عمر تو است .

تن شاه باید که باشد درست   من وجمله راگو بود پای سست

و آنچه درترك متابعت ابلیس و توبه و انابت ازشیوهٔ مکر و تلبیس مرقوم رقم منشیان عطارد نظیرشده بود، برضمیر آفتاب اشراق پنهان نیست که آن هم درنشأة دنیاپرستیها و طلب جاه و منصب فانی به چه قاعده گذشته وعمل که بود. غایتش زین میان حافظ

---

۱ ـ عنوان نامه در نسخه : صورت عرضه داشت امیر بیك مهردار در جواب حکم اشرف .
۲ ـ تکمیل قیاسی

دل سوخته بدنام افتاد. استغفرالله‌ما کره‌الله قولاً وفعلاً و خاطراً وضمیراً.

ای امیدگاه همه عالم و ای ملاذ وملجأبنی‌آدم! امروز که یازدهم شهر صفر سنهٔ ثمان و سبعین[1] و تسعمائه است بیست سال و هفت روز است که بنده به شومی عمل خود از پرتوعنایت شاهی بی‌بهره ومحروم است و درچاههای ضلالت‌محبوس وازحیات وملاقات‌فرزندان واهل‌وعیال مأیوس. بادپای عمرناپایدار وزندگی‌مستعار بی اعتبار در مرحلهٔ هفتاد وچهارنزول نمود[2] و قوتهای ذاتی و عرضی از شهرستان وجود میل‌به‌صحرای عدم کرده‌اند. باصره ازدیدن فضای عالم و آفتابی که هرگز نمی‌بیند عاجزشده و هاضمه ازهضم برکامخ[3] بی‌فالق (؟) وامانده ودست ازگرفتن ابریق جهت وضو به‌شکایت‌آمده و پا از ایستادن جهت نماز به تکیهٔ دیوار محتاج شده چون ضعف بدن را قورچی رافع عریضه دیده [که] به مرتبهٔ اعلی رسیده و بدن از جامهٔ کهنهٔ ودیعتی به‌تنگ آمده، فرزندرشیدبه قاعده[ای؟] که درحکم جهان مطاع مسطور است شربت فنا چشیده در این اوقات که

حالی است چنان مرا که دشمن خواهد جانی است مرا که فرقت تن خواهد
ناکامی عمر خود اگر شرح دهم دشمن به دعا زندگی از من خواهد

بعد از این تمادی ایام‌گرفتاری بازرشتهٔ تعلق از دنیای فانی‌نگسستن‌و دل‌در مالی که به‌هیچ‌کس وفائی نداشته بستن و با حرص‌وآز نفسانی در کنج حزن‌وزاویهٔ نا‌امیدی نشستن و مال از مرشدکامل ولشکر اسلام دریغ داشتن و برای فرزندی که به‌موجب نصّ‌قاطع انّه‌لیس من اهلك‌انّه عمل‌غیر صالح[4] از اهل‌بنده نیست گذاشتن

---

۱ ـ تصحیح قیاسی، نسخه: ثمان وخمسین .... باز داشت وحبس امیربیك در سال ۹۵۸ صورت گرفته (احسن‌التواریخ ج ۱۲ ص ۳۵۵ و جهان آرا ص۳۰۰) و با احتساب هفت روزکه خود بدان اشاره می‌کند علی‌القاعده گرفتاری وی در روزچهارم شهرصفر بوده‌است.

۲ ـ از این قرار تولد او باید در حدود ۹۰۴ هجری بوده باشد و چون مرگ او در سال ۹۸۳ روی داده، پس در آن هنگام‌نزدیك به هشتاد سال عمر داشته و از این هشتاد سال، بیست و پنج سال در زندان بوده است.

۳ ـ تصحیح قیاسی. نسخه: کاخ ـ کامخ که صورت معربی ازکامه است بنا بر قول صاحب برهان قاطع: «نان خورشی است مشهورکه بیشتر مردم صفاهان سازند و خورند و ریچال رانیز گویند که مربای‌دوشابی‌باشد.» وهم به‌قول او «آبکامه‌نان خورشی است معروف‌که در صفاهان‌ازماست وشیروتخم سپند وخمیرخشك شده وسرکه سازند.»

۴ ـ سورهٔ هود۴۶

وخود با خسارت دنیا و آخرت ازدنیا رفتن به‌مقتضای هذاما کنزتم لأنفسکم[۱] مستحق عذاب آخرت شدن ، هرچند پیر و بی‌عقل و هوش شده باشد، این مقدارمی‌داند که این‌عمل کار ذوی عقل نیست .

عالم پناها! بر نواب ظاهر است که‌مناصب بنده در ایام عمل دیو سلطان‌قابل ذخیره نبود وبنده هم از آن قبیل نبوده که در مقام جمع مال‌باشد. دوسال که‌در بغداد بود باغازی‌خان ، الکای او و منافع بنده‌را می‌دانند وچهار سال که در خراسان بود [آنچه؟] نواب همایون فرموده به محصلی مرحوم حسن بیك واصل خزانهٔ عامره شد. بعداز آن‌که به تولیت‌آستانهٔ مقدسه مأمورشد معاش‌آن ایام نیز برنوّاب پوشیده نیست و در ایام‌وزارت خراسان‌عمل و تصرف بنده را از اهل خراسان معلوم کردند ووزیر و وکیل‌بنده که مقررومعارض‌بودندنیك‌و بدراپوشیده نداشتند. امیراسماعیل‌بیك که صاحب دفتر و معتمد بنده بود به سعی مهتر جمال که قوم او بود نقیر و قطمیر سرکار بنده حتی املاك موروثی را به‌قلم دیوانیان داد و واصل دیوان اعلی ساخت .

یك مرتبه دیگر در طی عرضه‌داشت‌عرض نمود باز به تکرار آن جسارت می‌نماید. هرگاه یك‌دینار از ذخیره و دفینهٔ بنده ظاهر شود، اگرفقیر در حیات باشد به‌عذابهای گوناگون بنده‌را به سیاست رسانند واگر ودیعت حیات را تسلیم نموده‌باشد بفرمایند که خطبا اسم بنده را در سلك ابابکر و عمر وعثمان درآورده هرجمعه بربالای منبر به‌لعنت ابدی یاد نمایند تا موجب مزید عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این‌آستانه شود و بدانند که لاف مریدی سیصدساله و اخلاص تامه و تقصیر مال بامرشدکامل ازراه‌گزاف ودعوی‌خلاف است.

لاف‌عشق وگله از یار چه لایق باشد عشق‌بازان چنین مستحق هجرانند

دیگر دو کلمه از احوال خود عرض مینماید: دراین‌سن‌وسال وضعف حال که نه‌قوت وقدرت مانده ونه مکنت و استطاعت، درمیانه جمعی واقع است که‌نه‌خاطر را در نماز حاضر می‌تواند داشت و نه خود را از بیم زبان ایشان مخلا خاطر . امیدوار است که به روح پرفتوح ائمهٔ هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین کنج عزلت در این‌قلعه به‌بنده شفقت فرمایند تا باجمعیت‌خاطر به‌عبادت و دعاگوئی دوام دولت

---

۱ ـ سورة التوبة ۳۵

ابد پیوند قیام نمایند و قوت لایموتی که قوّت طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند.

کرم گسترا عاجز و مضطرم سحاب کرم گستران برسرم
به‌ضعف وفقیری و پیریم بین به اسباب وقوت وفقیریم بین
نه دستی که کاری بر آید ازاو نه پایی که‌راهی گشاید از او

بجز درگاه آن امیدگاه خلایق پناه ملجائی ندارم . هنگام دستگیری و وقت مرحمت است .

جز آستان‌توام درجهان پناهی نیست سرمرا بجزاین درحواله‌گاهی نیست*

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس (ص ۱۳۰ - ۱۲۶) .

۲

مریم‌سلطان‌بیگم دخترشاه طهماسب صفوی بود از بطن‌حوری‌خان خانم گرجی، وی‌در زمان سلطنت برادرخود سلطان محمد خدابنده درحبالهٔ نکاح خان احمدگیلانی درآمد و از او یك دختر یافت .

این‌زن تا سال ۱۰۰۰ هجری نزد شوهرخویش در گیلان بود . دراین‌سال، شاه‌عباس چون استقلال طلبی خان احمدرا برنمی‌تافت، درپی بهانه‌جوئی برآمد و دختر وی‌را برای پسرخود صفی‌میرزا خواستگاری‌کرد. خان احمدکه‌پی به خیالات شاه عباس برده بود، به عذر اینکه دخترش هنوزچهار ساله است درخواست مرشدکامل‌را اجابت ننمود و شاه عباس بدین بهانه درصدد ریشه‌کن‌کردن بساط امارت وسلطنت وی برآمد. خان احمدبه‌شرحی که درکتب تاریخ‌آمده، بی‌آنکه بتواند زن وفرزند خودرا همراه برد ، ازراه دریا به شروان گریخت و شاه عباس مریم سلطان‌بیگم و دخترش‌را به حرم‌سرای خویش منتقل نمود .

پادشاه صفوی مریم سلطان را سخت‌گرامی می‌داشت و اوراکه پیرترین شاهزادگان حرم بود به لفظ «طلق«عمه» می‌نامید. «عمه» تا سال ۱۰۱۷ درحرم سرای سلطنتی‌بود ودر این سال در اصفهان درگذشت. جنازهٔ وی رابه مشهد بردند و به‌خاك سپردند. وبه امرشاه سرای او را به شیخ بهاءالدین محمد عاملی واگذاشتند تا هر روز پنج نوبت برایش نماز گزارد و هنگام تلاوت قرآن از اویادکند .

اما «دختر عمه»را درسال ۱۰۱۱ روز دوشنبه۱۴ ربیع‌الاول، شاه «صیغهٔ عقد» به‌جهت خود گفت وآن دخترك‌را به حبالهٔ نکاح خویش درآورد. زیرا صفی میرزا ازازدواج باآن دخترخودداری‌نموده‌بود وشاه‌عباس‌هم که‌صلحت‌نمی‌دیدآن‌دختر بی‌شوهر بماند، «حسب‌الصلاح اکابرو اعیان» وی‌را به‌زنی گرفت !!

نامهٔ مریم بیگم به مادرش

عالی جاه عظمت و عصمت پناه ، عفت و صیانت دستگاه ،مقتدای اعاظم المخدرات العالیات ، جلیل القدر رفیع الشأن غنی الذات ستیرهٔ صالحهٔ مکرمهٔ محتشمهٔ عطوفه والده‌ام سلطانم حفظهاالله تعالی عن المکاره و ضاعف اجلالها الی یوم القیام دعوات صالحات اخلاص آیات و تسلیمات طیبات اختصاص غایات که تجدید قواعد مودت و تأکید مبانی خلت و محبت تواند بود نموده قبول فرموده آرزومندی به شرف مواصلت کثیرة السعادة فزون زحیّز تحریر و حوزهٔ تقریر تصور نمایند. حقاکه چنین است ودراین هیچ سخن نیست.

بعد هذا منهای رأی رفیع آن که چون سیادت نصاب جلالت مناب رفعت انتساب، خلف الاعاظم والأماجد، صفی خان لله زادهٔ این فرزند کثیرالاخلاص است وبه واسطهٔ عرض مطالب واستدعای مآرب به درگاه خلایق پناه نواب‌کامیاب اشرف اقدس می‌رسد، می‌تواندبود که تلقی مقالاتی که معروض خواهدداشت نموده امداد و اسعاد ومکرمت و اشفاق مبذول دارند و نوعی سازند که به میامن مکارم ایشان مقضی‌المرام شود . عمرها طویل وظلها جلیل والسلام *

---

* منشآت حیدرایواوغلی . عنوان نامه دراین مجموعه چنین است : صورت مکتوبی که نواب بلقیس مکانی مریم بیگم به والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ خود نوشته بود.

نامهٔ دیگر مریم بیگم به مادرش

قدوةالصالحات ، اسوة المخدرات ، عظمت پناه عصمت دستگاه جلالت نصاب معالی انتساب جلیلة الذات ، غنیة الصفات والدهٔ معظمهٔ مکرمهٔ محتشمه‌ام عمت‌میامن عظمتها وعصمتها وجلالتها ومعالیها وحشمتها واقبالها العالیة را به‌تجدید صوالح تحیاتی مجدد عهود محبت قدیمی وشرایط تسلیماتی مؤکد مبانی خلت و مودت صمیمی متحف ومرسل داشته منهای رأی صواب نما آن‌که چون ازسلامتی حالات‌عافیت‌غایات ذات‌ستوده صفات‌ایشان‌شعوری واطلاعی‌حاصل نشده وهمواره خاطرمتعلق استعلام‌آن است‌به وسیلهٔ رافع صحیفةالمخالصة معتمدخواجه رضوان‌که به‌واسطهٔ معذرت تقصیرات ومراعات لوازم تفقد بدان صوب‌با صواب‌می‌رسد اعلام و اخبارفرمایند ومساهله در رعایت رسایل ازدیاد اتحاب‌تجویزنفرمایند. برکات‌عفت وعصمت بماناد والسلام .*

* منشآت حیدرایواغلی . عنوان نامه در این مجموعه : صورت مکتوبی دیگر که حضرت مومی الیها به والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ خود نوشته .

۳

زینب‌بیگم دختر شاه‌طهماسب از بطن حوری خان خانم گرجی بود و به اصطلاح قدیم خواهر اعیانی مریم بیگم. وی‌که نخست آناخانم نام داشت به دستور شاه اسماعیل‌ثانی به عقد ازدواج علی‌قلی‌خان شاملودرآمد. اما این ازدواج هرگز تحقق نیافت‌و آن‌زن به تصرف‌خان شاملو درنیامد. چه مقررچنین بودکه اورایکسال بعد به‌هرات فرستندوچون‌پس از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل ثانی، کشورگرفتارآشوب و خراسان دچاراغتشاش‌گردید، سلطان محمد خدابنده از فرستادن خواهرخویش بدان منطقهٔ پرآشوب خودداری کرد. چندی بعد علی‌قلی خان نیز درهرات‌کشته‌شد وآن عقد ازدواج منتفی‌گردید.

ازآن‌پس، زینب‌بیگم در دربار صفوی‌ماند وبانوی حرم‌خانهٔ شاهی ودرزمان‌شاه عباس مشاور و ندیم‌وی شد وگذشته از ادارهٔ حرم‌سرا، شاه‌را درمهمات‌کشوری راهنمائی می‌کرد وشاه‌صفوی نیز به راهنمائیهای او توجه خاص نشان می‌داد. کمااینکه وقتی درسال ۱۰۱۵ه. چغال اوغلی سردار ترك با سپاهی متجاوز از صد هزار نفر روی به‌آذربایجان نهاده بود، شاه‌عباس‌که سپاه خودرا در برابردشمن ناچیز می‌دیدقصدعقب نشینی داشت. ولی‌زینب‌بیگم در مجلس مشاوره با سرداران سپاه مثل الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس و قرچقای خان رئیس تفنگچیان هم صدا شده شاه‌را به‌جنك ترغیب نمود وشاه نیز بدین رأی گردن نهاد. زینب بیگم تنها زنی‌بودکه در مجالس رسمی ومشاوره شاه حاضر می‌شد و در میان مردان می‌نشست.

این زن پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری هم چنان در حرم‌خانهٔ شاهی معزز بود و دراین سال، شاه‌صفی‌که دست به‌کشتن کلیهٔ شاهزادگان ومدعیان سلطنت زده بود اورا ازدربار بیرون‌راند. ازآن‌پس زینب‌بیگم در انزوا به‌سربرد تا درسال ۱۰۵۱ درگذشت.

وی زنی خیرو بلند نظر بود و درطول‌حیات خودراهها وپلها وکاروان سراهاساخت ومبالغی گرامند دراین‌راه صرف‌کرد من‌جمله‌کاروانسرائی در راه قزوین به‌ساوه ساخت‌که به‌نام‌کاروان سرای‌بیگم‌شهرت یافت گور وی درمشهداست وهم‌درزمان‌حیات‌خود، زینب‌بیگم

بازار امیرچقماق یزد راکه بدو تعلق گرفته بود وقف مزار خویش نمود و تاسال ۱۰۷۹ به تصریح محمد مفید مستوفی بافقی ، مؤلف جامع مفیدی، منافع آن بازار « موافق شرط واقف به مصرف» می‌رسیده است .

چنین به نظر می‌آید که عدم تمایل وی به ازدواج و طول اقامت وی در دربارشاهی درسراسردورهٔ سلطنت شاه عباس وعلاقه وتوجه شاه به وی درهمان روزگار نیز وسیلهٔ هرزه‌درائی بدگویان بوده چنانکه آنتونیو دوگووه آ از زبان مردم نوشته : «معروف است که زینب بیگم با برادرزاده‌اش شاه عباس روابط عاشقانه داشته». ولی چه از لحاظ حرمت شرعی چه از لحاظ آن که شاه دستش باز بوده تا هرچندکه بخواهد زن بگیرد و کنیز داشته باشد، تصوروجود ارتباطی ننگ‌آلود بین عمه و برادرزاده عقلا مستبعد می‌نماید .

رك: عالم‌آرای‌عباسی . جامع مفیدی‌چاپ تهران ص ۱۷۲ ، وجلد اول‌ودوم زندگانی‌شاه عباس اول تألیف آقای نصرالله فلسفی .

نامهٔ مریم بیگم به خواهرش زینب بیگم[1]

مقتدای اعاظم النسوان فی الزمان ، خلاصة المخدرات و المعظمات فی الدوران، خدیجهٔ مکرمهٔ صفیهٔ جلیلة الذات غنیة الصفات، محتشمهٔ معظمهٔ سیدهٔ صالحهٔ عطوفه همشیره‌ام زینب بیگم حفظت بموافقة التوفیق و مساعدة السعادة عن الاختلال و خلدت بالعظمة والتمکین الی یوم الامانی والآمال را مجدداً بدایع تحیاتی منبعث از محض اخلاص و اعتقاد متحف و مهدی داشته منهای رأی رفیع صوابنمای آن که چون خلف السادات ذوی السعادات، رفعت و اقبال نصاب جلالت و معالی مناب صفی خان لله زادهٔ این مخلص است و به واسطهٔ عرض مدعیات و شرح ملتمسات به ملازمت می‌رسد و ملاحظهٔ حقوق آباواجداد گرام او از لوازم است، ترصدمی رود که مکرمت نموده تلقی مقالاتی که معروض خواهد داشت نمایند و نوعی فرمایند که به میامن مکارم کاملهٔ ایشان مهمات او صورت تمشیت یابد .

ایام عصمت و عظمت بردوام و جریان ایام بروفق مرام باد *

---

۱ ـ عنوان نامه در نسخه : صورت مکتوب دیگر که حضرت مریم بیگم بـه همشیرهٔ خود زینب بیگم نـوشته .

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی .

فرمان شاه طهماسب[1]

چون حضرت واهب بی منت جل شانه که گشایندهٔ ابواب خزاین مکنت و بخشایندهٔ اسباب عظمت و اقتدار است، نقد کامل عیار سلطنت و متاع گران مایهٔ ابهت و شهامت ما را که به سکهٔ والای حضرت خیرالبشر و مهر تولای حضرات ائمهٔ اثنی‌عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر مزین و محلی است بنابر آن در چار سوق دارالسلطنهٔ جهان داری و بازار دارالملك شهریاری رایج و روان گردانیده که همیشه مضمون هدایت مشحون التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق را نصب العین ضمیر انور و مطمح نظر خجسته اثر بوده بعد از تقدیم انفاذ اوامر الهی و تعظیم شعائر شرایع حضرت رسالت‌پناهی صلی الله علیه و سلم صفت ذات معدلت قرین نشر اصناف انصاف و عدالت‌گستری و عادت رای نصفت آیین، به کسب فایدهٔ بضاعت عاطفت و رعیت پروری فرموده‌ایم و فحوای کریمهٔ ان الله یحب المحسنین[2] و مدلول شریف ان الله یجزی‌المتصدقین[3] را وجههٔ همت علیا نهمت ساخته به ملاحظهٔ مضمون این بیت:

عمر به خشنودی دلها گذار — تا ز تو خشنود شود کردگار

صفحهٔ خاطر عاطر را از غیر نقوش مکرمت و مرحمت نسبت به افراد خلایق که بدایع صنایع حضرت خالق اند پرداخته خصوصاً جمعی که تشیع و خلوص ایشان به خاندان نبوت و ولایت کالشّمس فی الضّحی واضح و روشن و یك رنگی و یك جهتی

۱- عنوان فرمان در نسخه ۶۰۶ مجلس: «صورت پروانچهٔ نواب غفران پناه رضوان آرامگاه شاه طهماسب در باب وجوهات دارالسلطنه تبریز که بخشیده‌اند.»

۲- سورة البقره ۱۹۵ ۳- سورة یوسف ۸۸

ایشان به‌دودمان‌امامت و کرامت کالبدر فی الدّجی ظاهر و مبین بوده‌از تطاول‌مصادرات ایام‌دست‌تمسك واعتصام‌به حبل‌المتین یاعلی‌شیعتك‌هم‌الفائزون استوار نموده باشند و برعموم‌عالمیان‌ظاهر است که سکنه و مردم‌دار السلطنهٔ تبریز حمیت بحمایة‌الله‌العزیز با این صفات حمیده به سعادت ارادت عتبهٔ اقبال و اخلاص خاص این دولت بی زوال ممتاز وهمواره درعرصهٔ خدمتکاری و میدان جان سپاری سود سودای عبودیت آستان جهان پناه وسرمایهٔ نیکو بندگی و فدویت این درگاه فلك اشتباه بوده‌اند. لاجرم برحسب استحقاق شمول مراحم و اشفاق واستعداد نزول‌مکارم والطاف خاطر خورشیداشراق‌هرروز به‌مقتضای الشاکر مستحق‌المزید به‌موهبتی‌تازه وپی‌انداز عاطفتی بی‌اندازه می‌گردند وقبل ازاین رشحه‌ای ازبحار مرحمت شاهی و قطره‌ای ازاقطار امطار شفقت نامتناهی بر ریاض احوال ایشان فائض‌ساخته بعضی ازمال مقرری اصناف وغیرهٔ دارالسلطنهٔ مذکوررا تخفیف فرموده بودیم. در این ولا مجدداً به مؤدای واتممت علیکم نعمتی[1] پرتو آفتاب احسان وضیای بیضای عطای بی پایان برساحت آمال ایشان افکنده وجوه مذکور را به تفصیل ضمن بخشیدیم و ازابتدای سیچقان ئیل‌به تخفیف وتصدق مقررفرموده ثواب آن راکه از ریع زرع من‌سن سنة حسنة فله اجرها واجرمن عمل بها الی‌یوم‌القیامة‌حاصل گشته به حضرات مقدسات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین الی‌یوم الوقت المعلوم هدیه نمودیم. مستوفیان کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود و استقرار وجراید دوام واستمرار ثبت نموده انعام مخلد ابدی واکرام مؤبد سرمدی شناسند ومن بعد از جمع بنیچه موضوع دانسته، ازشائبهٔ تغییر وتبدیل محفوظ ومصون و محروس ومأمون شمرند. عمال ومتصدیان مهمات و اشغال دیوانی‌مطلقاً یك دینار بدان علت طلب نداشته از تیول و انعام ومواجب وسیورغال ومشارسه باطل دانند. سادات عظام وعلمای اعلام وکلانتران وکدخدایان و اکابر و اعیان وارباب اصناف و اهالی وکافهٔ مقیمان و جمهور متوطنان دارالسلطنهٔ مذکوراحسن الله احوالهم به توجه والتفات نواب همایون ما مستظهر وامیدواربوده به شکرانهٔ این عارفه درازدیاد مراسم حمدالهی وتتبع اوامر ونواهی دین مبین رسول اللهی صلی الله علیه وآله وسلم وتابعیت مذهب حق جعفری‌وطریق وثیق اثنی عشری واشارت

---

۱ ـ المائدة ۵

مآثر حسنات واقامت وظایف طاعات وعبادات غایت رسوخ وثبات داشته در دعای دوام دولت بلند پایه وسلطنت ابد پیرایه افزایند وصورت این پروانچهٔ مطاعه را بر سنگ نقش کرده بردرمسجد جامع درمحل مرتفع نصب نمایند و از جوانب براین جمله روند و ازفرموده تخلف نورزند و هرساله دراین ابواب حکم مجدد نطلبند وخلاف کننده درمعرض لعنت حق جل وعلا وسخط حضرت خاتم الانبیاء وغضب حضرات ائمهٔ هدی علیهم افضل التحیة واکمل الثناء دانند و مستحق سیاست و عقوبت شاهی ومؤاخذه و بازخواست پادشاهی شناسند. ذلك تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم[1] فمن بدّله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم[2].

کتب بالامر العالی الأعلی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه الی انقراض الدنیا ولازال مطاعاً متبعاً *

۱ ـ سورة البقرة ۱۷۴ ۲ ـ ایضا ۱۷۷

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی کتاب خانهٔ مجلس شورای ملی.

فرمان شاه طهماسب در بخشیدن مالیات

فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه ، خاك آستانهٔ خیرالبشر ، مروج مذهب ائمهٔ اثنی عشر ، غلام امیرالمؤمنین حیدر، علی بن ابی‌طالب ، السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رؤیای صالحه که در شب پنج شنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و سبعمائه حضرت حجة قائم صاحب‌الامر والزّمان صلوات‌الله‌الرحمن علیه را درواقعه دیدم . قامت اشرف آن حضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف یك قبضه و موی محاسن و شارب خرمائی وچشم و ابروی آن حضرت سیاه و ضعفی در بشرهٔ مقدس آن حضرت ظاهر بود چنانچه ریاضت کشیده و تاج سقرلاط قرمزی بی‌دستار بر سر اشرف داشتند و جامهٔ قلمی آجیده که ظاهراً رنگ آن نخودی بود و بالاپوش قلمی آجیده که غالباً سفید بود و چاقشور تیماج زرد در پای مبارك داشتند و هیچ کس آن‌حضرت را نمی‌دید و آواز مبارك بااینکه‌بلندسخن می‌فرمودند غیرمن کسی نمی‌شنیدو بعد از ظهور آن‌حضرت فی‌الحال من‌فریاد کردم وکسی نشنید و آن حضرت بعدازبیرون‌آمدن در ایوان طاق هندی که تخمیناً ده‌ذرع طول آن بوده باشد و روی آن ایوان به‌قبله بود به وجهی که پشت‌مبارك آن حضرت به‌جانب میان مغرب وقبله بود منحرف نشستند وکف پایهارا نزدیك یکدیگر روبرو بروجهی که کف‌به‌کف نرسیده بودنهادند . پس‌رفتم وپای راست آن‌حضرت را میان بندپای مبارك وی وبندچاقشور بوسیدم بعدازآن، آن‌حضرت برخاستند وفرمودند که این تمغاها راکه بخشیده‌ای بسیارخوب کردی و اظهارخشنودی فرمودند و فرمودند

که تتمه‌را هم ببخش و فرمودند که ما از تو راضی‌ایم یا از تو راضی می‌شویم و به یادم نماند که ازاین دوعبارت کدام‌فرمودند. بعد از آن فرمودند که روزبروز عمرت زیاد می‌شودو دولتت زیاده می گردد. من‌عرض کردم که چون‌این امرمقبول‌شماست تتمهٔ تمغاهاراهم بخشیدم. بعدازآن، آن‌حضرت غائب‌شدند بروجهی که‌من ندانستم که‌چون غائب شدند.

لاجرم در روز پنج شنبه مذکورحسب‌الامر آن‌حضرت (ص) تتمهٔ تمغاءوات جمیع ممالك محروسه را در آذربایجان و عراق و فارس‌و خراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تاغایت بخشیده نشده بود مؤکد به لعنت‌نامه بخشیدم وثواب آن‌را به‌حضرات‌چهارده معصوم صلوات‌الله وسلامه‌علیهم اجمعین هدیه کردم و ثواب این اهداء را به حضرت صاحب‌الامرصلوات‌الله علیه هدیه کردم. بنابراین‌باید که‌ابواب‌جمع‌دارالسلطنهٔ تبریزوشوارع‌ارض روم وعراق را که‌به‌مبلغ سه‌هزاروهشتصد وهفتاد وپنج‌تومان‌و هشتصددینار در آن‌ملك‌جمع‌است‌از تاریخ واقعهٔ‌مذکوره‌مسدود دانسته‌اصلاطلبی‌ازهیچ آفریده‌ننمایند واین‌بدعت‌سیئه را در آن‌ملك به دستور کل‌ممالك‌برطرف‌دانند. مستوفیان‌عظام دیوان‌اعلی من‌بعددردفاتر سنوات‌جمع آن‌را ننویسند و اسم ورسم آن‌را ازصحایف دفاتر محوگردانند. حاکم واکابر دارالسلطنهٔ تبریز مضمون حکم اشرف واعلی را مؤکد به‌لعنت‌نامه دانسته یقین‌دانند که هرکس از مضمون‌آن تجاوز نمود، من‌بعد به‌هرصیغه وعنوانی که‌باشد ازآن ابواب چیزی گیرد و هرکس‌بدان رضا دهد و کسی که برحقیقت‌آن‌مطلع‌شود معروض ندارد، (چند کلمه لایقرء) آن‌جماعت‌را بروجهی سیاست خواهم فرمود که باعث عبرت دیگران گردد. فمن بدّله بعد ماسمعه فانّما اثمه علی‌الّذین یبدّلونه ان‌الله سمیع علیم[۱] از جوانب براین جمله روند و ازفرموده عدول نورزند فی عشر ثالث شهر شوال اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاءالدین.

۱- سورة‌البقرة ۱۷۷ .

فرمان شاه طهماسب در باب ملاحسن مذهب

چـون لوح پـرداز صفایح ابداع و صفحه طـراز صحایف ایجاد واختـراع که خامهٔ صنعش زنجیرهٔ کهکشان برحاشیهٔ چرخ زرافشان ترتیب نموده وقلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق ثوابت وسیارات سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمسهٔ ایوان سلطنت و پادشاهی مارا زینت مجلدات افلاک گردانیده و دیباچهٔ خلافت و شاهنشاهی ما را از دوات سیمین مـاه و مداد شب بـرصفحات روزگار به کلک ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد مـوشکاف مضمون این قطعه را در این باب رقم زده که :

از کتب خانه‌اش اوراق فلک دیوانی است — که بر او ثبت شده از کرم یزدانی

از شهاب خور و قوس قزح و سیاره — جدول و شمسه وشیرازه‌و زرافشانـی

مانیز سایهٔ چتر مکرمت‌و رشحهٔ ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگـران راجح وفایق باشند افکنده در این‌ولا که تقوی شعار نادرالعصری مولاناحسن مذهب بغدادی که با وجود اتصاف به محبت ارثی و جبلی خاندان نبوت وولایت و سمت اخلاص و دعاگوئی این دولت ابدی‌الغایة در فن تذهیب بی‌بـدل زمان و در دقایق آن حیثیت بی‌نظیر و عدیل دوران است بعد از آن که به‌یاری توفیق به ادراک سعادت تقبیل آستان سدره نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم ابـی عبدالله‌الحسین علیه من‌الصلوات افـضلها و التسلیمات اکمـلها مصداق بیان‌الائمهٔ من ذریته مصـدوق مقال الدعاء مستجابة تحت قبة امام‌الثقلین و قبلة‌الخافقین مشرف شده مضمون این

بیت مصدّق حال او گشته بود .

حسن به گرد درت گشته برطریق وفاق   تو کعبه‌وار همه حاجتش روا کرده

به خدمت نقاشی قبهٔ منوره و روضهٔ مطهرهٔ آن حضرت صلوات‌الله‌علیه فایز گردیده چنانچه این‌قطعه مشتمله بر تاریخ که از نتایج طبع صافی او است ، در آن روضهٔ مقدسه شاهد این معنی است :

بود چون توفیق نقاش ازل   شد تمام این‌طرح و نقش‌از کلک‌من
خواستم ازهاتفی‌تاریخ‌گفت   نقش کرد این قبهٔ زیبا حسن

نامهٔ بخت خودرا به طغرای غرای سعدمن تأسی بنا و منشور عمل خودرابه مهر مهرآثاران لهم اجراً‌حسنا[1] مزین‌و موشح‌ساخته‌به عز بساط بوسی مجلس‌بهشت آیین مشرف وسرافرازگشت وبعضی‌ازکارهای خودکه‌فی‌الواقع به مقتضای قل کل یعمل علی شاکلته[2] کارنامهٔ مهندسان روزگار و درسلك صنایع استادان غرایب‌نگار است به‌نظر همایون رسانید و با وجود این حالات سیمای صلاح از چهرهٔ حالش ظاهر وعکس انوار غبار آن عتبهٔ مقدسه از جبههٔ آمالش باهر بود و مشمول‌عنایت بی‌غایت‌شاهانه وعاطفت بی‌نهایت خسروانه فرموده تقدم و ریاست جماعت‌مذّهبان و کاتبان و مجلّدان و نقاشان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز را بدو تفویض فرمودیم که به‌حقیقت حال هریك از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف احوال و جراید آمالشان به طغرای دل‌گشای لایمسّه الّاالمطّهرون[3] موشح و مزین نگشته باشد از مس آیات قرآنی و کلام مجید سبحانی ممنوع گردانیده مقرردارد که بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل‌القدر شود و کسانی‌راکه‌طرح تقوی و پرهیزکاری برلوح افعالشان منقّش باشد مرخص‌و ممکّن‌گرداندکه به شغل مذکور قیام نمایند و نگذاردکه‌آلات و مصالح‌مجلّدی ومذّهبی و کتابتی که دغدغهٔ نجاست در او باشد در جلد و اجزای اوراق مصاحف و تفاسیر و احادیث وامثال‌آن صرف کنند و ازهرکس ازجماعت مذکوره‌بی‌طریقی وبی‌ادبی‌سرزند منع وتأدیب نماید .

۱ـ الکهف۲   ۲ـ الأسراء ۸۶   ۳ـ الواقعة ۷۸

جماعت مذکوره نادرالعصر مشارالیه را رئیس ومقدم خود دانسته اطاعت و انقیاد به جای آورند و از سخن وصلاح او تجاوزننمایند[1]. تحریرا فی شهرشعبان[2] المعظم سنة ثلاث و ثمانین و تسعمائه. *

۱ ـ ظاهراً این‌همان حسن‌مذهب بغدادی پسر استادقوام‌الدین‌بغدادی‌است که‌صادقی کتابدار در تذکره خود به نام مجمع‌الخواص شرح بسیار جالبی ازاو وصلاح وتقوایش‌آورده است!! طبق این شرح «گویا رسول‌خدا حدیث‌کل قصیرفتنه رادربارهٔ وی‌آورده بود»(ترجمه وطبع جناب آقای دکتر عبدالرسول خیام‌پور تبریزسال ۱۳۲۷ شمسی)

۲ـ خط‌نسخه چندان‌خوانا نیست و به قیاس خوانده شده است.

* نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی ص‌۱۳۶ـ۱۳۳

٤

عبیداله خان ازبك پسر محمود سلطان و برادر زادهٔ شیبك‌خان است که پیش از این به اختصار به شرح حال وی اشارت رفت. وی‌مردی سخت‌کوش و دلیروسنگدل‌و درتسنن بسیار متعصب و درقتل‌وغارت بی‌پروا بود. با این‌حال به شعر و ادب نیز می‌پرداخت‌و بر حسب سلیقهٔ زمان به فن معما درشعر علاقهٔ تمام‌داشت.

وی‌که پس ازقتل محمد خان‌شیبانی به ماوراءالنهر گریخته بود، پس ازغلبه برامیر یار احمد خوزانی معروف به‌نجم‌ثانی سردار مغرور و بی‌تدبیر قزل‌باش جانی تازه‌گرفت و پس ازمرگ ابوسعیدخان پسر کوچونجی‌خان‌پسر ابوالخیرخان درسال ۹۳۹ﻫ عنوان‌سلطنت یافت ودرسال ۹۴۶ ﻫ درگذشت.

عبیداله خان درسال ۹۲۷ به‌خراسان حمله‌کرد وهرات را درمحاصره‌گرفت. ولی کاری‌ازپیش نبرد و باردیگر پس‌از تسخیر بخارا، درسال ۹۳۰که تازه‌شاه‌طهماسب خردسال برتخت سلطنت نشسته بود، همراه سایرسران ازبك‌به‌محاصرهٔ هرات‌مبادرت ورزید. اما این بار نیز نومید بازگشت. دوسال بعد، متعاقب شنیدن خبر اختلاف شدید سرداران قزلباش با یکدیگر، باز به‌خراسان‌لشکر کشید و شهرقحطی زدهٔ طوس رامتصرف‌شد وهم دراین سال بلخ به دست‌کسکن‌قراسلطان افتاد. درسال۹۳۳ﻫ، عبیدالله باز به استراباد هجوم برد وآن ناحیه‌را گرفت و سپس هرات‌را در محاصره قرارداد و چنان برشهریان‌سخت گرفت که هراتیان دچارقحط شدید شدند. اما با این‌حال‌هفت‌ماه‌در برابردشمن پای فشردند تاخبر رسیدن شاه‌طهماسب به محصورین جان تازه بخشید. برخورد قطعی قزلباشان با ازبکان درناحیهٔ زیرآباداز قرای جام روی‌داد و به‌شکست‌فاحش ازبکان‌غارتگر منجرشد وعبیداله به ماوراءالنهر گریخت. اماهمینکه‌شاه طهماسب ازخراسان مراجعت‌کرد، وی باردیگر به خراسان حمله‌ور گردید و این‌بار شهرهای مشهدو هرات راگرفت و جمعی کثیر من جمله هلالی جغتائی‌شاعر معروف را به‌جرم‌تشیع‌کشت. شاه‌طهماسب برای‌رهائی‌مردم‌خراسان، بار دیگر عازم‌آن‌خطه گردیدوطی نامه‌ای‌عبیداله را ازکشتارمردم‌وغارت‌هستی آنان‌برحذرداشت و عبید در جواب این نامه‌را به‌سلطان صفوی‌نوشت:

نامهٔ عبیدالله اوزبك به شاه طهماسب[1]

نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی که ازجانب سلطنت‌مآب و نصفت‌اياب حشمت قباب ايالت انتساب جلالت اکتساب معالی نصاب طهماسب میرزا شرف ورود یافته بود درزمان خوب و ساعت مرغوب رسید وسخنانی که به دفعات تقریر نموده بودند مسموع شد.

آنچه در باب خرابی خراسان از ممر توجه جنود طرفین نوشته بودند بیان واقع است. غرض ما آن است که دین و ملت و مذهب که از زمان حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین و امامان متقین الی غایة درعالم و عالمیان انتظام یافته تغییر نپذیرد واگربه مقتضای فساد زمان خلل و فتوری در ملت نبوی واقع شود حسب‌ـ الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن برمالازم است واز وقتی که حضرت خاقان شهید[2] انارالله برهانه شربت شهادت از جام قضا[3] چشیدند، مردم خـراسان در دست اهل بدعت وضلالت گرفتار شده خواه به‌طوع و خواه به‌کره تابع تشیع و رفض شده‌اند و این صفت طبیعت آن مردم شده است.

بدان جهت در قید جنود مسعود اسلام آن چنان که می‌باید در نمی‌آیند و همراهی نمی کنند. بدان سبب روی در خرابی‌دارند و آن کسانی که ازروی‌صداقت

۱ـ عنوان نامه‌در نسخهٔ کتابخانه‌ملی پاریس: «کتابت عبیدخان اوزبك به خدمت نواب علیین آشیانی» ودر نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی: «صورت نامهٔ عبید اوزبك که در جواب منشور نواب علیین مآب همایون اعلی نوشته‌اند.»

۲ـ مقصود محمدخان شیبانی است کـه در ۲۶ شعبان ۹۱۶ در جنگ باشاه اسماعیل صفوی کشته‌شد.

۳ـ منتظم ناصری ـ نسخ دیگر غزا.

رجوع به‌لشکر اسلام کرده همراهی دین‌می کنند معلوم کرده باشد که‌چه نوع‌التفاتها دربارهٔ ایشان به‌ظهور رسیده و آنها که نفاق می‌ورزند و گردن از اطاعت دین اسلام می‌پیچند تفرقه‌ای که بدیشان عاید می‌شود ظلم نخواهد بود چنان که گفته‌اند :

ظلم هائی که به عالم پیداست همه عدل است ولی ظلم‌نما است

وگرنه هرگز در نیت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت‌و آبادانی ملك‌چیزی‌دیگر نیست‌و نخواهدبود و به مقتضای انما الأعمال بالنیات امید می‌داریم که موافق نیت‌خود درجه یابیم .

دیگر نوشته بودند که در سال‌گذشته با وجودی که آن‌نوع تنبیه واقع‌شده‌بود باز آرزوی سلطنت خراسان کرده‌اند. خود معلوم دارند که [شوکتِ لشکر اسلام را چه نوع استیلایی بر سپاه ایشان‌بود][۱] چنان که فردوسی گوید :

زسم ستوران در آن‌پهن دشت زمین‌شدشش‌و آسمان‌گشت‌هشت

ازغلبات‌گرد و غبار طرفین ، بعد از فرارلشکر ایشان ، غازیان لشکر اسلام این فرصت را غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته از آن غافل بوده‌اند که جمعی‌درمیان گرد مخفی مانده‌اند به حسب تقدیر این نوع‌صورتی دست داد و درعالم سپاهیگری این کیفیتها عیب نمی‌باشد .

مباش غره که دارم عصای عقل به‌دست

که دست‌فتنه درازاست‌وچوب‌را دوسراست

درغزوهٔ احد که یك دندان‌مبارك حضرت رسول (ص) شهید شد[۲]، بعد از آن چندفتح ونصرت نصیب اهل اسلام گشت. اگر امتان آن‌حضرت راهم بدان‌حضرت موافقت‌شود، بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد عیبی‌نباشد. ملاحان بحار اسلام جهت‌آن کشتی شوق‌را در بحرعمیق‌غزا انداخته‌اندتاصدف صدق را به‌دست‌آورند وتا لؤلؤشاهوار به‌کف نیاورند آرام نگیرند بدین‌قدر ضررونقصان‌ظاهری‌پای‌همت ازمعارك مردانگی و جرأت پس نخواهندکشید .

۱ـ منتظم: لشکراسلام چه نوع استیلا برسپاه ایشان برده بود . اشاره به‌حملهٔ‌سختی است که اوزبکان برسپاه قزلباش بردند و اگر پافشاری شاه طهماسب بشخصه‌نبود، قزلباشان شکست خورده پراکنده شده و اوزبکان برخراسان تسلط یافته بودند .

۲ـ چنین است در همهٔ نسخ

تا آن در یگانه نیفتد به‌دام ما ما بارخود زساحل‌دریانمی کشیم

اگر درآن نوبت جهت تنبیه لشکر اسلام این قضیه واقع شد، از عنایت سبحانی امید می‌داریم که دراین دفعه تلافی گذشته‌ها شده مقصود به‌حصول پیوندد چنان که گفته‌اند:

یوسف‌گم گشته باز آید به‌کنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

حضرت حق سبحانه وتعالی درحق اهل‌اسلام این‌نوع تنبیهات بسیار کرده‌است.

و دیگر از ابیات ما نوشته بودند.

«هری را بگیرم به لطف اله دهم شام‌و تبریز را با سپاه»

که مضمون‌الفال علی ماجری نیت و فکر و اندیشهٔ ماهمیشه به مضمون این بیت است. الامور مرهونة باوقاتها. چون عنایت‌کریم ازلی و حکیم لم‌یزلی همراه لشکر اسلام‌شود بالاتر ازآن‌هم توقع‌داریم:

و بیت دیگررا هم نوشته بودند که:

«منم شیر شیران رزم آزمای که‌ازضرب شیران‌نجنبم‌زجای»

یعنی باوجود حصول دارالسلطنهٔ هرات‌گذاشتن‌وبه جانب مرو شتافتن‌خلاف مضمون این بیت است. اگرصاحب وقوف نیستند از مردمی که می‌دانند بپرسند که در محلی که‌کفار غلبه کردند، حضرت رسول (ص) از مکه به‌چه‌طریق هجرت کردند و مهاجر وانصار که می‌گویند در آن زمان ظهور کردند از برای مصلحت مؤمنین و رفاهیت اهل یقین و جمعیت لشکردین درهرات‌بودن صلاح‌ندید. جهت آن درتغییر مکان کوشیدچنان که‌گفته‌اند:

ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت
زد طعنه‌جاهلی که فلان‌ازقضاگریخت
گرنیست ازسبب به سبب‌التجا روا
خیرالبشر زمکه به یثرب‌چراگریخت

وحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کلام دربار[1] خود فرماید :

ای یومی من‌الموت افر یوم لم یقدر أم یوم قدر
یوم ما قدر ما اخشی‌الردی و اذا قدر لم یغن‌الحذر

با وجود این معنی در یوم غزوهٔ احد تغییر مکان کردند . لله‌الحمد که این هجرت ما به طریق سنت حضرت رسول (ص) واقع شده و در این امر هر کس که به‌ما طعن می کند طعن او بر حضرت رسول عاید می‌شود پس مطعون داشتن این امر کمال جهل است .

دیگر مذکور بود ، که دورمیش که یکی ازامرای سابود، درهرات با اهل آن ولایت ، آن چنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا را فراموش کرده بودند .

آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوائی بود که مساجد ومعابد را طویلهٔ اسبان وخران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوب‌ها را جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شراب خانه و مفسقه[2] ساخته بودند ؟!

مابه دولت که به شهر در آمدیم [به خود][3] در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع‌خیر کوشیده اخلاط خلایق وستوران را از مساجد و معابد بیرون برده مدّرسان و طلبه وخادمان‌معین کرده آبادان ساختیم. حسن معاش دورمیش از همین مقدمات معلوم است .

دیگر نوشته بودند که: زتیر آه مظلومان حذر کن

ای عزیز! به‌حضرت واجب‌الوجود این مقدمه روشن است که هرگز راضی نیستیم و رضا نداده‌ایم ودر نیت وفعل ما نیست که بر مؤمنی از لشکریان ما ضرری و نقصانی‌رسد. اگر به غفلت یا سهو واقع‌شود وشده‌باشد که مطلع نباشیم به‌مضمون ولاتزر وازرة وزر اخری[4] معاف خواهیم‌بود و بعداز اطلاع اگرغوررسی نفرمائیم درذمهٔ ماست.

۱ـ منتظم: درباره خود ـ احسن‌التواریخ: دربارخود در این بیت می‌فرماید .

۲ـ نسخهٔ پاریس : مصطبه ۳ ـ احسن‌التواریخ : نخست ۴ ـ سورةالانعام ۱۶۴

دیگر نوشته بودند: «با آل علی هر که درافتاد برافتاد.»

هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول (ص) را از دست نمی‌دهد و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) یکی از آن مذکورانند. با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل[1] از دیانت اسلام دوراست. اما ما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که طریق حق و مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده رفض و تشیع اختیار کرده‌اند با وجود آن که می‌دانند که سبّ شیخین کفر است این کفر را روزوشب شعار خودساخته‌دم از اولادی آن بزرگوار می‌زنند به مضمون آیهٔ کریمهٔ انه‌لیس من اهلك[2] حضرت مرتضی از آن‌نوع فرزند بیزار است.

فرزند خوش است اگر خلف زاد	ور ناخلفی بود تلف باد
فرزند لئیم طبع بد کیش	رنج پدراست و محنت خویش[3]

ومخبر صادق در کلام مجیدخود خبری می‌دهد که اذانفخ فی‌الصور فلاانساب بینهم یومئذ ولایتسائلون[4] در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از نسب نخواهد بود. دیگر ایشان که دعوی محبت مرتضی علی (ع) می کنند از دوشق بیرون نیست یافرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. اگر نیستند چون دعوی فرزندی می کنند. چرا که حضرت پیغمبر (ص) فرموده‌اند که هر کس پدر کس دیگری را گوید پدر من است و پدر او نباشد، آن کس به بهشت درنمی‌آید و اگر فرزند حضرت مرتضی علی (ع) اند آن بزرگوار کدام مرده را ازگور بیرون آورده سوخت و چه کس را ریش وابرو تراشیده درگوش او حلقه انداخته خلیفهٔ اسلام ساخت و کدام ناپاك بی‌نماز فحش گو را که در عمر خود یك رکعت نماز نگزارده است تبرائی ساخته مقبول خود گردانیده و کدام کس را فرمود که به من سجده کن. حضرت رسول (ص) فرموده‌اند که اگر سجده کردن به غیر حق تعالی روا می بود، ضعفا[5] را می‌فرمودیم که به شوهران خود سجده می کردند. پس محقق شد که سجده کردن به غیر خدای تعالی روا نبوده و کفر است و این افعال مذکوره به آلاف واضعاف درسلسلهٔ

۱ـ نسخهٔ پاریس: دریغادل. احسن‌التواریخ: درمعادل. ـ درهرحال این کلمه متناسب این جا نیست. ۲ ـ سورهٔ هود ۴۸ ۳ـ احسن التواریخ: مادر خویش ۴ـ سورهٔ المؤمنون ۱۰۱ ۵ـ منتظم: زنان

شما هست . با وجود این مقدارقباحت به ماموعظه می‌فرمایند . کنون بشناس خود را و یکی سر در گریبان کن . حضرت مرتضی‌علی(ع) این نوع بزرگواری بود که با اصحاب کبار بیعت کرده و درعقب ایشان نمازگزارده و تابع‌ایشان‌بودند. بعد ازفوت آن‌بزرگواران مدت‌دیگر آن حضرت خلیفهٔ‌برحق بودند و اگرمی‌دانستند که آن بزرگواران باطل‌اند.چون نعش ایشان‌را در پهلوی حضرت‌رسول‌می‌گذاشتند وبیرون نمی‌آوردند ؟! پس معلوم‌شدکه‌آن بزرگواران برحق بوده‌اندکه بدیشان تعرض نکرده‌اند ومعلوم جمیع خلایق است که حضرت مرتضی علی (ع) تابع روش حضرت رسول (ص) و اصحاب کبار بوده‌اند و هرگز بدیشان مخالفت نکرده‌اند وپدر کلان‌شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده‌ایم که‌مردی عزیز و اهل‌سنت و جماعت بوده و مارا حیرت عظیم دست می‌دهدکه‌شما نه‌روش حضرت مرتضی علی(ع) را تابعید و نه‌روش پدر کلان را . پس‌اولادی‌آن عزیزان ازکجا ثابت می‌شود چنان‌که‌گفته‌اند :

شیررا بچه همی‌ماند بدو　　　　توبه پیغمبر چه می‌مانی‌بگو

وجای دیگر می‌گوید :

آن‌راکه‌ندانی نسب و نسبت‌و حالش　　　　آن‌را نبود هیچ گواهی چو فعالش

هرآینه هرکس‌تابع روش‌آن بزرگوار بوده‌باشدبه مصلحت دنیا تابع بدعت و ضلالت نشود .

به مضمون الذّین ضلّ سعیهم فی‌الحیوةالدّنیا هم‌یحسبون انهّم یحسنون‌صنعا[1] نظر بایدکرد وعبرت‌گرفت .

درپس آینه طوطی صفتم داشته‌اند　　　　آنچه استاد ازل گفت بگومی‌گویم

دیگر توقف ما در مرو تاغایت به‌جهت‌آن‌بود که‌عالی‌حضرت سلیمان مکانی با جمیع خواقین و سلاطین پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ‌وشبرغان با لشکر عظیم ایشان متوجه‌گشته مکاتبات و مراسلات به مبالغهٔ هرچه تمامتر فرستاده‌که عن‌قریب به‌شرف دولت غزا مشرف خواهیم‌شدتا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارندکه از این‌دولت محروم نمانیم . در این ایام‌حضرات به‌جمعیت کلی نزول اجلال فرموده‌بی‌قضای الهی کوچ بر کوچ

۱ـ سورةالکهف ۱۰۴

متوجه غزا و جهاد هستیم . ان‌شاءالله‌تعالی هر آینه به کسانی که مخالف‌شریعت‌نبوی وپیروی بدعت وضلالت نموده‌اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده‌اند :

هر کس به‌فساد رخنه دردین آرد   یاوقت زکوة برجبین چین آرد
مستوجب حدگردد و جبار احد   برحد زدنش ترك ز ماچین آرد

هروقت که روش شما موافق روش آن بزرگواران می‌بود مارا با شما هیچ مناقشه و مجادله نخواهدبود. این زمان که این‌طریقهٔ حسنه‌رابرطرف کرده‌ایددفع و رفع شما برمالازم وواجب است .

مرا که با توهمیشه تعصب آیین است   برای جاه نباشد تعصب‌ازدین است
آثارنا تدلّ علی حالنا مدام   خذ عبرةلاجلك منهاعلی الدوام[۱]

والسلام علی‌الـذّین یستمعون‌القـول و یتّبعون احسنه[۲] [و الحمدلله ربّ‌العالمین[۳].] *

۱ـ این بیت در احسن‌التواریخ نیست . ۲ـ سورة‌الزمر ۱۹ ۳ـ نسخهٔ پاریس چنین است ، نسخهٔ ۶۰۶ : تمت بحمدالله تعالی ـ در منتظم واحسن‌التواریخ نیست .

* نسخهٔ کتاب خانهٔ ملی پاریس Sup.1838 ، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس‌شورای‌ملی، احسن‌التواریخ روملوج ۱۲ ص ۲۳۲ـ۲۲۶ ، منتظم ناصری ج ۲

جواب[1]

مکتوب بدایع املای غرایب انشاکه از قلم شکسته رقم سرگشتگان بادیهٔ ضلالت و جهالت و از کلك شرك آثار گم‌گشتگان اودیهٔ شقاوت و غوایت سمت تصویر و صورت تحریر پذیرفته‌بود، در مطرح نظر بعضی از منشیان که‌ملازم‌رکاب ظفر قرین نصرت قران‌اند افتاده مضامینش به ذروهٔ عرض همایون رسید. اما این مضمون‌که به‌آلایش زبان قلمش آلوده رقم‌شده بود که غرض از آمدن به خراسان انتظام اسلام و دفع بدعت و ظلام است مخفی نماندکه تاآن جماعت بی اطاعت و استطاعت به‌خبث وجود ولوث جنود بلاد طیبهٔ خراسان را مکدر و ملوث داشته همت‌پست‌برتخریب‌بلاد وتعذیب عبادگماشته‌اند امری‌ازایشان ورای‌سفك دماوهتك عرض وناموس‌اطفال ونسا به منصهٔ ظهور نرسیده وچیزی سوای نهب وغارت‌اموال و اغوا و اضلال تابعین‌شرع مبین و دین مستبین سیدالمرسلین وائمهٔ معصومین‌ظاهر و مشهود نگردیده .

ای ز خدا بی خبر نادرست　　ای قدمت در ره اسلام سست
ترك‌کن این غارت و یغماگری　　بشنو و از سر بنه این داوری
چند غبار ستم انگیختن　　خون دل بی گنهان ریختن
چند کنی خانهٔ مردم خراب　　وهم کن ازپرسش روز حساب

۱ـ عنوان در نسخهٔ ۶۰۶ : جواب مکتوب عبیداله خان اوزبك که از جانب نواب کامیاب جنت مکان نوشته‌شده «و در نسخهٔ پاریس» : جواب کتابت مذکورکه نواب علیین آشیانی نوشته‌اند .

دست بدار ازستم و جور کین | پای به دامن کش و کنجی نشین
ورنه به خاك کف پای امیر | سرور مردان علی شیرگیر
دست ندارم من از این ماجری | تا نکنم بند ز بندت جدا

غالباً آن‌گروه مکروه و آن‌طایفۀ بی‌شکوه تاراج و یغمای اموال مؤمنین را رواج و احیای دین‌خاتم‌النبیین و خون ناحق و کفرمطلق را رونق و نسق‌ملت مخبر صادق مصدّق می‌دانند و بالکلیه از دین‌قویم و صراط مستقیم منحرف و منصرف شده‌ازغایت سفاهت ونهایت شقاوت آرای باطله واهوای فاسده را قوانین مصطفوی و قواعد مذهب مرتضوی انگارند الا انهم هم‌السفهاء ولکن لایعلمون[1]

ای ز فساد تو جهانی ملول | وای زتوبیزارخدا و رسول
ظلم کنی و نهیش عدل نام | عدل توظلم است سراپاتمام
کفر بود شیمه‌ات ای نابکار | ترك‌کن این‌خصلت وشرمی‌بدار
ورنه به آن فاتح جنگ احد | وان که‌جدا ساخت سرعبدوّد
زیر و زبرمی کنمت آن چنان | کاز تو و نام تو نماند نشان

وبا آنکه به آلاف علل و عیوب معلّل وبه اضعاف‌اعراض‌وامراض‌مشهور ومنسوب‌اند، زعم فاسد و خیال باطلش دامنگیرشده با نهایت جهل و فساد و غایت کفروعناد به هدایت وارشاد اهل‌عباد می‌پردازند وبه‌کلمات هذیان ولاطایل‌وسخنان پریشان‌باطل زورق اعتقاد عجزه وجهله را درگرداب هایل‌کفر و طغیان می‌اندازند وفی‌قلوبهم‌مرض فزادهم‌الله مرضاً ولهم عذاب الیم بماکانوایکذبون[2]

ای‌تو سرا پا همه ظلم و عناد | نیست تـرا کار بغیر از فساد
بایدت اول ادب اندوختن | پس دگران را ادب آموختن
دعـوی دانش‌کنی از جـاهلی | حاصل تحصیل تو بی حاصلی
دولت من بین و فضولی مکن | جهل زحد رفت جهولی مکن
ورنه بـه حق علی مـرتضی | ساقی کوثر شه خیبر گشا
برکنمت بیخ ز تیغ آن چنان | کز تو نماند اثری در جهان

با وجود عدم قابلیت سماع واستماع‌اخبار و فقدان قوت بصر و ابصارهرچند

۱ـ سورة‌البقرة ۱۲ ۲ـ ایضا ۹

غازیان نامدار ظفر کردار آثار اطوار سید ابرار و کرار غیر فرارمنظور نظر ایشان ساخته مبارزان شیرشکار به زبان‌شمشیر گهربار صدای آیات آبدار به‌گوش ایشان انداخته هنوز در ورطهٔ کفر و جهالت سرگردان و در ظلمت شرك وضلالت حیران مانده زبان شکسته بیان را به اظهارجرأت وجلادت می گشایند و با سستی قدم‌طریق لاف وگزاف می‌پیمایند . ان‌الذین کفروا سواء علیهم أ أنـذرتهم أم‌لـم تنذرهم لا یؤمنون ختم‌الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم‌غشاوة ولهم‌عـذاب‌عظیم[۱]

ای کر کم حـوصلهٔ نابکار — از من و از دولت من‌شرم دار
تو کری وهست تـرا بخت‌کور — کور و کری‌راچه‌بود دست زور
چون‌قدمت سست‌بود در مصاف — نیست تراکار به غیر ازگزاف
چون نتوانی‌که روی بر زمین — بر سرگردون چه نهی پای‌کین
دعوی سلطانی و خانیت چیست — داعیهٔ ملك ستانیت چیست
در صف هیجا چه قدم می‌نهی — دربر شیران چو کم از روبهی
نوبت جنگ است‌چومردان مرد — تیغ چوشد سرخ مکن‌روی‌زرد
مرد صفت ترس برون کن زسر — همچو زنان عذر میاور دگـر
یك دوقدم پیش نه‌از بهر جنگ — کزتو کسی نشنود این‌عذر لنگ

وحرفی چند که به‌کلك تقلید در سلك تقیید کشیده بودند که ما بر ملت‌آبا و اجداد خودیم، پوشیده نماند که اگر جمعی از آباء و اجداد کسی مدتی بر مذهب باطل بوده صفحهٔ خاطر را به اعتقادات لاطائل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید نمود و از مضمون بلاغت مشحون‌که در قرآن مجید وکلام سدید واقع است غافل وذاهل نباید بود.قال‌الله تبارك و تعالی انّا وجدنا آباءنا علی امة و انا علـی آثارهم‌مقتدون‌قال‌اولوا جئتکم باهدی‌مما وجدتم علیه‌آباءکم‌قالوا انّا بما ارسلتم به کافرون فانتقمنامنهم فانظر کیف کان عاقبة‌المکذبین[۲]

رایت تقلید بـر افراختی — خانهٔ تحقیق بر انداختی
بشنو و بسیار مقلد مباش — تابع اجداد بدین جد مباش
هست به تقلید چو تقیید تو — لعنت حق بر تو وتقلید تو

۱ـ سورة‌البقرة ۶، ۵ ۲ـ سورة‌الزخرف ۲۳، ۲۲

و کلماتی که قلم پریشان رقمش ایراد نموده بود که ما تابع خلفای راشدینیم وطریق ایشان طریق حضرت رسول است صلی الله علیه و آله وسلم، بررأی کج نمایش محجوب نماند که از خلفای راشدین اگر حضرت امیرالمومنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب صلوات علیه مراد است طریق ایشان بلاشك و ارتیاب طریق حق وصواب است و مابه توفیق الهی موفق شده همیشه این طریقهٔ مرضیه را مسلوك می‌داریم و به براهین عقلیهٔ قطعیه و دلایل نقلیهٔ شرعیه کافهٔ انام ازخواص وعوام را ازتیه کفر و عصیان به وادی اعلای اسلام می‌آوریم و این شیمهٔ ذمیمهٔ آن کافران غدار و آن مشرکان نابکار بالکلیه مباین و مخالف طریقهٔ مرضیهٔ ایشان است و اگر مقصود ابوبکر وعمر وعثمان است طریقهٔ ایشان نه طریقهٔ حسنهٔ حضرت رسالت پناه صلوات علیه و سلامه علیه است . چه در تواریخ و سیر مسطور و نزد جمهور اهل اسلام مشهور است که عمر برسر منبر گفت ثلاث کن حلالا فی عهد رسول‌الله (ص) و انا احرّمهن علیکم و اعاقب علیهن : متعة‌الحج و متعةالنساء و حیّ علی خیرالعمل و امثال ونظایر آن بسیار است و تو ازغایت نفاقی که با اهل ایمان‌داری، دراین شیمهٔ قبیحه نیز ثابت قدم وراسخ دم نیستی .

درکفرهم ثابت‌نه‌ای زنار را رسوا مکن.

و عبارتی که به خامهٔ شکسته برهم بسته بود که لشکرما بر غازیان مستولی شده بودند ، برعالم و برعالمیان مستور و محجوب نیست که چون انوار صدق و ولا و محبت و تولا نسبت به دودمان رسالت وخاندان ولایت از ناصیهٔ دولت روز افزون‌ماپیدا وازوجههٔ طالع همایون ماظاهر وهویدا است ومطلوب رای عالم آرای و مرغوب خاطرجهان گشای توسیع[1] دائرهٔ معدلت وتفسیح[1] [معرکهٔ نصفت][2] است وابقای متابعین مذهب زهرا و افنای مخالفین ملت غرا است. لاجرم به حکم من کان‌لله‌کان‌الله‌له، سپاه ظفر پناه‌مارا درهیچ‌معرکه بافتح علم که علم‌فتح‌است رقم کسر ضم نگردیده و در عرصهٔ هیچ مصاف نسیم ادبار و غبار انکسار به‌طرهٔ پرچم‌ودامان علم اعوان و انصار ظفرآثارما نوزیده ونرسیده .

هردو جوانیم من وبخت من — با دوجوان پنجه به‌هم برمزن
کاتش تیغم چو برآرد شرار — خانهٔ‌عمر تو بسوزد چو خار

۱- درنسخهٔ۶۰۶ : توسع وتفسح ۲- ایضا : تفسح عرصهٔ مملکت

پس اگر از استیلا این اراده کرده‌اندکه آن طایفهٔ طاغیه نیم جانی به صد محنت و مشقت از ضرب شمشیر غازیان ظفرمدار و دلاوران عالم‌گیر خنجر گذار از مهلکهٔ معرکه بیرون برده‌و با سیاهی روزگار و بخت‌نگونسار روی‌فرار به صوب ادبار آورده‌اند ، اگر چه این معنی ایشان را سبب مفاخرت و مباهات است اما به این منبسط و مبتهج نباشندکه‌این‌نوبت نیز به توفیق‌حضرت جل‌وعلا معاون و معین و توجه ارواح سیدانبیاء وسروراولیاء وائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنامقارن و قرین گشته سپاه ظفر پناه ما که به‌گاه حمله عبرت گردون گردان و به گاه شما ر از عدد ثوابت‌و سیار افزونند .

خاك بجنبد چو بجنبم ز جای — چرخ بخیزد چو بخیزم ز جای
گر سپهم پا به رکاب آورد — ریگ بیابان به حساب آورد

و به شرار تیغ آبدار آتشبار قطرات‌آب حیات آن‌گروه برگشته روزگار که دماغ پندا رشان از باد غرور آشفته و بخت‌گران خوابشان‌بر بستهٔ جهل خفته بر خاك هلاك خواهند افشانید و نقاب فنا برچهرهٔ ایشان خواهند پوشانید .

سپاه دشمن اندر روز هیجا — اگرکوه است برداریم از جا
درآن ساعت که‌با دشمن ستیزیم — اگرچرخ است‌خونش رابریزیم

و اگر از استیلاء معنی ظاهر مراد است، آن مضمون برصغار وکبار وامصار و اقطار کالشمس فی وسط‌النّهار ظاهر و هویداست که درحین‌مقابله‌ایشان را تاب مقاتله ومجادله و طاقت مصادره ومقاومهٔ نبوده به‌حملهٔ حسام خون‌آشام غازیان‌ظفر فرجام ومبارزان نصرت انجام روی به هزیمت‌نهاده تا به اقصای ترکستان نایستاده بودند وچون مطمح نظر لشکر اسلام درآن‌جهاد اعظم وغزای اکبر، دفع‌ورفع‌اهل بدعت وضلال‌بود نه‌کسب‌حصول اسباب واموال، پس اگر شیر افکنان بیشهٔشجاعت وصف‌شکنان نبرد آزما به واسطهٔ علو همت بعضی از اموال را به‌آن سگان‌غدار و سکان دیار ادبار گذاشته باشند دورنیست . همتش‌این جیفه را پیش کلاب انداخته.

واگرغرض ازعرض آن است که‌غازیان و دلاوران لشکر اسلام‌از آن‌اندیشناك شوند این‌معنی بسی دور ونزد عقل مهجور است. چه‌مشهوراست که‌القصاب‌لایهوله کثرةالغنم وکثیرالحطب یکفیه قلیل‌الضّرم .

شرم‌بدار از خود واز لشکرت — بخت‌چوبنشاند به خاکسترت

عالم اگـر مور بگیرد فـرو پیش سلیمان چه نماید بگو
چیست ترا این علم افراختن هست چوکارت سپر انداختن
عمر به صدرنج به سر کرده‌ای تا تویی آخر چه هنر کرده‌ای
داغ نـه جبهٔ خـانان منم پادشه ملك سلیمان منم
نوبت شاهی‌چوبر آرد خروش رستم دستان رودش‌دل‌زهوش
از ره‌کین چون سپهم دم زنند آتش آشوب به عالم زنند
حمله گـر آرند به روز مصاف پای زجا می‌رودش‌کوه قاف
گر بگذارندکه یك هو زنند کوه احد را ز زمین بر کنند

ان‌شاءالله تعالی عن‌قریب است کـه آن سگان روبـاه باز حیله ساز به ضرب خنجر جان‌گداز به قعرجهنم خواهند شتافت و جزای اعمال خود را به اقبح وجوه خواهند یافت و آن مضمون کج و معنی معوج کـه انگشت‌نمای قلم بریده رقمش شده که فرار به جانب مرو متابعت حضرت رسول (ص) است با آن‌کـه قبل از این فقره از کمال کفر و زندقه نسبت سفال ظلمت آثار خود را به‌کواکب کثیرالانوار و خزف مردار پیکر خود را به لؤلؤ شاهوار سید ابرار و سند اخیار صلوات‌الله‌علیه و سلامه اجمعین نموده بود هنوز از آن جسارت خسارتش دامنگیر نشده هجرت‌را تعبیر به‌گریختن و گریختن را تعبیر به‌هجرت می کند و بـه اقوال شاعـر جامی‌که هدف تیر بدنامی است مستند می‌شود.

بود از تو بیزار ای بولهب رسول بحق شاه یثرب لقـب
چو تو کافری مشرکی مدبری نه‌اندرعجم‌هست‌و نی‌درعرب

و آنچه درباب تعمیرمساجد ومعابد عبادت به خامهٔ ملال املاشده بود معلـوم است که این امرگاهی‌مفید و نافع است که‌در آن مساجد ومعابد عبادت به‌قانون ملت نبوی و قواعد مذهب مرتضوی صلوات‌الله وسلامه علیه و آله‌نمایند. چون برآرای باطله و اهوای فاسدهٔ شیاطین و ملاعین است چه حاصل! به‌همه‌حال تعمیرمساجدو ترتیب معابد از اموال جنایت و خیانت که مایهٔ‌آن‌کم پایه است‌موجب الم‌وعذاب است نه مثمر نفع و ثواب و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به معاویهٔ غاویهٔ طاغیهٔ باغیهٔ ملعون نوشته.

سمعتك تبنی مسجداً مـن جبایة وانت بحمـدالله غیر موفق

کمعطیة الرمان من کسب فرجها لك الویل لاتزنی و لا تتصدق [۱]
اینطور که من دیدمت ای کافر کیش مسجد تو چه دانی و خدا را چه شناسی

وعبارات پریشان و کلمات هذیان که خامهٔ زبان بریده‌اش بر صفحهٔ صحیفهٔ سخیفهٔ ارباب انساب ابراز نموده بود مفهوم شد. پوشیده نماند که در باب سادات عالی درجات کتب مبسوطهٔ مشروحهٔ غیر معدوده نوشته شده و در بلاد اهل اسلام منتشر و مشهور است و این نسب که ظاهر و شایع و مشخص است و چون دیگر انساب نیست مثل انساب اتراك که هرگز کسی کتاب در آن باب ندیده و حقیقت نسب ایشان معلوم نگردیده حقیقت نسب بعضی از چهرهٔ احوال ایشان معلوم و مفهوم است بلکه اظهار بغض حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشعار برحقیقت نسب ایشان است.

هر که را نیست مهر آل علی در سخن حاجت درازی نیست
نیست در دستش آستین پدر دامن مادرش نمازی نیست

محبّت آن حضرت بی صفای طینت و پاکی جبلت ممکن نیست و اگر العیاذ بالله دامن کسی به غباری آلوده گردیده چاشنی آن محبت به مذاقش نرسیده.

محبت شه مردان مجو ز بدگهری که دست غیر گرفته است پای مادر او

و جواب ادای مؤدای خطابش که منهی از نهی از سجده بود آن است که سجده‌گاهی که به نیت عبادت است بندگان را حرام است و مخصوص حضرت واجب الوجود عزّ شانه است. اما سجدهٔ تعظیم خلایق را جایز است. چه برادران یوسف پیغمبر (ع) سجدهٔ او کردند چنانکه در کلام ملك علام واقع است. قال‌الله تبارك و تعالی: و رفع ابویه علی‌العرش وخرواله سجداً[۲]، بلکه جمهور ملائکهٔ مقدسه به سجدهٔ آدم علیه‌السلام مأمور شده‌اند و شیطان که از این معنی ابا نموده و از این امر سر اطاعت و انقیاد پیچیده مستعد و مستحق طعن و لعن ابدی گردیده کماقال‌الله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس ابی واستکبر و کان من‌الکافرین[۳]

۱ــ در حاشیهٔ نسخهٔ ۶۰۶ در این موارد چنین نوشته‌شده : «شعر امیرالمؤمنین این است بعد از بیت اول :

کمطعمة الـرّمان ممازنت به جرت مثلا للخائن المتصدّق
فقال لها اهل البصیرة والتّقی لك الویل لاتزنی ولا تتصدق

۲ــ سورهٔ یوسف ۱۰۱ ۳ــ البقرة ۳۲

پس این سجده‌را بر آن‌سجده قیاس نباید کرد.

ومضمونی که از صریر قلم بطلان‌رقمش مسموع شده بود که حضرت مرتضی علی(ع) درخلف ابوبکر وعمر وعثمان علیهم اللعنة نماز گزارده وبا ایشان بیعت کرده، مخفی نماند که برجمیع خلایق وکافهٔ برایا واضح ولایح وهمه را محقق ومبین است ودر کتب اهل‌بیت از موافق ومخالف مسطور ومذکوراست که حضرت امیرالمؤمنین و قاتل الکافرین و المنافقین، اسدالله‌الغالب علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) از مبدأ فطرت تا وقت رحلت دامان عصمت وچهرهٔ خلافت را به‌غبار عصیان وخطا بلکه به‌ترک‌اولائی نیالوده وبه حضرت رسالت پناه (ص) ازجمیع مؤمنان ومسلمانان وخویشان بلکه از جمیع اقربا اقرب بوده و به اقصی مقاصد واعلی مراتب از مراتب علیهٔ جلیلهٔ نبویه رسیده و در مناقب ومدایح آن حضرت آیات بسیار واحادیث بی‌شمار نازل و وارد است و قامت امامتش به خلعت انما[1] وهل‌اتی[2] مخلع وملبس وخلعت عالی نهمتش به طراز انامدینة‌العلم و علی‌بابها مطرز است وحضرت رسالت پناه (ص) درروز عید غدیرخم، بعدازمراجعت از حج وداع به‌اصحاب فرمودند الست اولی بکم‌من‌انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی‌مولاه اللهم وال من والاه وعادمن‌عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وبه آن حضرت فرمودند که انت منی‌بمنزلة هارون‌من‌موسی وهم چنان زبان مبارکش به این کلمهٔ فصیحهٔ صحیحه ناطق گردیده که انت اخی و وصیی وخلیفتی من بعدی وقاضی دینی وآن حضرت را معجزات ظاهره و کرامات باهره مثل ردّالشمس‌ومخاطبهٔ ثعبان ومحاربهٔ‌بئرالعلم باگروه‌جن ودفع صخرهٔ عظیمه وقلع باب خیبر بسیار وبی‌شمار است.

آن که‌بلاشبهه وصی‌نبی‌است — شیرخداشاه ولایت علی‌است
اوست نهال چمن لافتی[3] — او است منافق‌کش خیبر گشا
اوست که ازضرب‌دم‌ذوالفقار — از همه کفار بـر آرد دمـار

۱ــ مقصود آیهٔ انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون است (سورة المائده ۶۰) که به اعتقاد شیعیان درحق علی‌بن‌ابی‌طالب نازل شده زیرا او بود که در حال رکوع ادای زکوة کرد وانگشتری خویش به سائلی بخشید.

۲ ــ آغازسورة الدهر که در آن وصف‌مردان‌خدا آمده واهل‌تشیع آن سوره راحقاً بیان محامدعلی‌بن‌ابی‌طالب‌می‌دانند.

۳ ــ کلام رسول اکرم دربارهٔ علی (ع) که لافتی الاعلی‌لاسیف الاذوالفقار.

اوست حق راهنمای همه — بر کرم اوست رجای همه
وانکه به بوبکرمؤید شده — مستحق‌لعنت بی‌حد شده
وانکه نداند زپی مصطفی — هادی بر حق علی مرتضی
لعنت حق باد بر آن بی هنر — کافر حربی به از آن بدگهر

وابوبکر وعمر و عثمان علیهم‌اللعنةبا آنکه قبل از اظهار اسلام ظاهراً وباطناً نفاق و کذب نمایند غرق دریای ضلالت بوده هرگز تلقی به کلمهٔ طیبه ننموده‌اند و از ایشان قبایح و ذمایم بسیار که اسناد آنها به هیچ یك از خلایق لایق نیست سانح وظاهر شده :

اولا ابوبکر مخالفت کتاب خدای‌کرده منع‌فاطمهٔ زهرا صلوات‌الله وسلامه علیها ازفدك‌که ملك مطلق وحق‌صدق آن حضرت بود نموده چندان آزار خاطر آن حضرت کرده که‌آن حضرت وصیت فرموده که ابوبکر برنعش پاکش نماز نگزارد ودرشب آن حضرت را دفن نمودند وبرزبان خطابیان ابوبکر جاری شده که اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم وعمرنیز باوجود موافقت او باآن مردود گفته بیعةابوبکرفتنه وقی‌الله شرها فمن دعی‌الی مثلهافاقتلوه.

وقبایح و ذمایم عمرعلیه‌اللعنة نیز ازحد وحصرافزون وبیرون است . چنانچه منع خمس به اهل‌بیت نموده و دروقت‌منازعهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام باابوبکر، کتابی که درباب فدك مکتوب شده بود پاره ساخت ومکرراً به جهل و قصور خود اعتراف نموده چنانکه گفته لولاعلی‌لهلك عمر.

قباحات عثمان علیه‌اللعنه نیزبی‌حد وعداست‌وازآن جمله مصحف را سوخته وابن مسعود را که ازصحابه است به ضرب چوب هلاك ساخته وعماریاسرراچندان زده که فتق پیداکرده واباذر غفاری را بعداز ایذاء واهانت بلیغ حکم به اخراج کرده وچندان فسق‌وکذب از او ظاهر شده که املاء وانشاء آن ممکن نیست . پس کدام متنفس تجویز کندکه جماعت با این قباحت را آن طورذاتی به آن صفات تابع باشد .

علم‌هرکس که‌پیش‌ازاوکندصبحی‌بود کاذب — علم‌اورا رسدافراختن‌برطارم اعلی

پس معلوم شدکه آنچه دراین باب به قلم خطا رقم درآورده بودند محض تهمت وافتراء عین بهتان وخطاست‌وهرکه مسلمان است درلعن ابوبکروعمروعثمان

و تابعین آن ملاعین شیاطین تأمل و تعلل ندارد . چه در وقتی که حضرت رسالت پناه از دارفنا به‌فردوس اعلی و جنت المأوی ارتحال می‌فرمودند جهت تأکید دوات و قلم طلب فرمودند که همچنان که مکرر برزبان معجز بیان امر خلافت و امامت را به‌صریح تفویض به حضرت امیرامم و امام عرب و عجم اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) فرموده‌اند برزبان قلم گوهرفشان نیزدر آورند . آن ملاعین تنطق و تکلم به حرفی کردند که املاء بلکه اصغاء آن ترك ادب است و آتش به درب خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام انداختند در وقتی که بسیاری از بنی‌هاشم در آن جا حاضر بودند و نزد جمهور مشهوراست که حضرت رسول فرموده که الفاطمة بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و قال الله تبارك و تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و آلاخره[1] اگر ایشان را در باب لعن آن ملاعین تأمل است در آن صوب ناصواب هر ناکس از خدا ناترس معاند مکابر که درمیان آن طائفهٔ طاغیه به‌فساد اعتقاد و دراقرار به کفر و عناد اشهر و اقدم باشد او را بفرستند که علمای اعلام و فضلای ایام و ناصران شریعت سیدالانام علیه الصلوة و السلام که در ممالك اسلامند به وجوه مختلف خاطر نشان نمایند شاید که بعد از آن طریق کفر و ضلال و عدوان و راه بغض و طغیان را بگذارند و در ربقهٔ اهل ایمان و اسلام در آیند و الا به براهین قاطعهٔ شمشیر عالمگیر خاطرنشان ایشان خواهد نمود و به صیقل تیغ بی‌دریغ زنگ شرك از صفحه ضمیرشان خواهیم زدود و عن قریب به برق شمشیر آبدار صاعقه‌کردار به یاری پروردگار و توسل ائمهٔ اطهار علیهم السلام و جنود مسعود قزلباش نصرت تلاش خرمن جسم و ارجاس آن گروه مکروه برگشته‌روزگار را خواهد سوخت تا که تا یوم الموعود برصفحهٔ روزگار اثری از آن ملاعین مردود مطرود ظاهر نخواهد شد.

عداوتی که ترا با علی است ای مدبر — به چشم خلق ترا زار و خوار خواهد کرد
زبغض حیدر کرار دردلت مرضی است — که دفع آن غضب کردگار خواهد کرد
زنی به دامن آل یزید دست ولا — ببین که دست ولایت چه کار خواهد کرد*

---

۱ ــ سورة الاحزاب ۵۷
* نسخهٔ ۶۰۶ مجلس شورای ملی ، نسخهٔ Sup . 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس .

۵

همایون پادشاه پسر ظهیر الدین محمد بابر در سال ۹۲۷ بر جای پدر نشست. وی که مردی دانشمند و ادیب و شاعر و ریاضی‌دان بود در سالهای نخست سلطنت، گرفتار مبارزه با برادران سرکش خود به نام میرزا هندال و میرزا عسکری و کامران گردید. در سال ۹۴۶ شیرخان سوری ملقب به بهادرشاه با او به‌مخالفت برخاست. همایون به جنگ او رفت ولی چون بعلت شورش مجدد برادران نتوانست دشمن را قلع وقمع کند با اوصلح کرد وطرفین به‌قرآن‌مجید قسم خوردند که قصد ملك وجان یکدیگر نکنند. اما شب‌هنگام شیرخان کوشید با حملهٔ خائنانهٔ خود، همایون و سپاهش را در آب گنگ بریزد. عدهٔ زیادی از سپاهیان همایون و سرداران وی در آب غرق شدند و اگر کوشش یکی از سقایان نبود، همایون نیز در آب غرق شده بود. باری همایون چون از هرطرف راه را برروی خود مسدود و دوستان و پروردگان قدیم را دشمن موجود یافت و حتی چیزی نمانده بود که به دست دوستان دست بسته تحویل دشمنان گردد روی به آستان مرشد کامل نهاد و سر به آن درگاه سپرد.

شاه طهماسب به‌نحوی که در کتب تاریخ مفصلا مسطور است مقدم او را گرامی داشت. وی در جمادی الاولی سال ۹۵۱ در ییلاق قیدارنبی، میانهٔ ابهر و سلطانیه، همایون به حضور شاه طهماسب باریافت. شاه او را به احترامی تمام و درخور یك پادشاه بزرگ پذیرفت. اما چون همایون را سنّی می‌دانست در مساعدت با او خودداری می‌ورزید. بالاخره به سعی سلطان بیگم خواهر شاه وقاضی جهان قزوینی، در موقع مناسب، این رباعی از همایون:

هستیم ز جان بندهٔ اولاد علی   هستیم همیشه شاد با یاد علی
چون سرّ ولایت از علی ظاهر شد   کردیم همیشه ورد خود نادعلی

به نظر شاه طهماسب رسید وشاه ازاین رباعی حالی خوش کرد و با همایون به‌گرمی سخن گفت و حاضر شد به‌وی کمك نظامی کند مشروط بدانکه همایون «منابر هند را به اسماء ائمه مزین نماید» وهمایون هم پذیرفت.

شاه طهماسب پسر کوچك خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار قزلباش بسرکردگی بوداغ خان قاجار لله مرادمیرزا و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمدسلطان شاملو

حاکم سیستان را نیز با عده‌ای قورچی به‌عنوان کمك همراه همایون فرستاد و قرار شد این سپاه کابل و غزنین را تصرف کرده به همایون سپارند وقندهار را به‌تصرف سرحد داران ایرانی داده جزء خاك ایران محسوب دارند.

درهفتم محرم سال ۹۵۲ قندهار پس از شش ماه محاصره به دست قزلباشان فتح شد. ولی هندیان به‌نیرنگ برشهر دست یافتند وبوداغ خان بی‌آنکه عکس‌العملی نشان دهدبه‌ایران بازگشت وهمایون با فتح قندهاروکابل و غزنین باردیگر برملك موروث دست یافت.

هنوز این رباعی و امضاء همایون، بر روی یك‌قطعه سنگ مرمر از نردهٔ سنگی‌دور مرقد شیخ احمد جام معروف‌به ژنده پیل حکایت از سرگشتگی پادشاه هند می‌کند:

ای رحمت‌توعذر پذیرهمه‌کس ظاهر به جناب توضمیرهمه‌کس
درگاه در تو قبله‌گاه همه‌خلق لطفت به‌کرشمه‌دستگیرهمه‌کس

سرگشته بادیهٔ بی سرانجامی محمد همایون‌پادشاه هندوستان ۱۴ شوال ۹۵۱

همایون‌مردی هنر دوست‌بود. در طی یك‌سال اقامت در ایران به‌جمع‌آوری آثارعلمی وهنری و اختلاط باهنرمندان و فضلا شوقی تمام ابراز داشت و در هنگام مراجعت به‌هند عده‌ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را باخود برد یا از ایشان دعوت کردکه به‌هند بروند و ازهمکاری نقاشان ایرانی مثل میرسیدعلی تبریزی و عبدالصمد شیرازی ملقب به شیرین‌قلم با نقاشان هندی سبك نقاشی جدیدی در هند به وجودآمدکه به سبك مغول هندی معروف‌شد و این سبك درزمان اکبرفرزند همایون به اوج شکوه و رونق خویش‌رسید.

همایون درسال ۹۶۳ هـ - ازبام افتاده درگذشت. این پادشاه طبع‌شعری نیزداشته، بـه اصطلاح صادقی بیك کتاب‌دار، «بسیار ملایم». ابیاتی به فارسی و ترکی از او در تذکره‌ها آمده است. رك: تاریخ‌فرشته، طبقات‌سلاطین‌اسلام، تحفه‌سامی‌ص۱۶. مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۶۲، عالم‌آرای عباسی ج۱ تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۸۹، اکبرنامه ج ۱ ص ۲۴۱-۲۴۴، منتخب‌التواریخ عبدالقادر بداونی، مجمع‌الخواص‌صادقی بیك افشار، آتشکدهٔ آذر، احسن‌التواریخ روملوج ۱۲ وقایع سال ۹۵۱، جهان آرای قاضی‌احمد غفاری وقایع سال ۹۵۱ کتاب امپراطوری دوم مغول ص۲۳۸ تألیف لوسین بووا و تاریخ سرجان ملکم و تاریخ ایران سرپرسی سایکس و مقالهٔ من در مجله یادگار سال دوم شماره ۱

نامهٔ همایون به شاه طهماسب[1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. بعد از ادای وظیفهٔ دعا و اخلاص کـه شیوهٔ مرضیهٔ اصحاب اختصاص است با وجود قلّت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذرّه مثال درنظر مهر سپهرحشمت و جلال‌حضرت شاهی ظل‌اللهی که مظهر آگاهـی ومظهر کماهی اوصاف کمال است نموده می‌آیـد. اگـر چه جهراً خود را در جملهٔ خدّام عالی‌مقام انتظام تمام‌نداده‌بود، اما سراً ربقهٔ محبت و اخلاص به‌رقبهٔ قلب‌چون رصاص همیشه متعلق ساخته‌بود و به‌سوی بی‌سوی حضورموفورالسرور فایض‌النور آن‌حضرت که موجب وصول وحصول‌سعادات و کرامات است می کشید وهرلحظه از توجه به وجه وجیه موجّه شریف شهد لطف جهد می‌چشید تـا آنکه از ممرّدور دهردون و ازگردش‌چرخ بوقلمون واژگون‌از فضای سواد اعظم‌هند به‌تنگنای‌هوای اظلم سند رسیده باشد.

بگذشت از سرما آنچه گذشت — چه‌به‌دریاوچه کهساروچه‌دشت

اکنون‌که به مجاهدهٔ طایر ذی بال اقبال از سپهر مشاهدهٔ جمال نیّرعظمت و

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ۶۰۶ مجلس: سوادکتابتی‌که محمد همایون پادشاه هند به اعلی حضرت شاه‌طهماسب علیه‌الرحمه درحینی‌که از هند متوجه قزوین‌شده نوشته به‌تاریخ احدی وخمسین وتسعمائه رسید.»

اجلال در طیران‌است، امید از حضرت الهی آن‌است که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است، مقالات حالات سانحه، آنچه قابل‌عرض باشد معروض‌خواهدشد. ان‌شاءالله تعالی *

* تاریخ عالم آرای عباسی، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس، مجلهٔ یادگارسال‌دوم شمارهٔ‌اول

نامهٔ شاه طهماسب به همایون پادشاه[1]

هدهدی آمد فـرو تاج کرامت برسرش
نامهٔ اقبال و دولت بسته بـر بال و پرش

رشحات ارقام اقلام گوهرفام که از جانب آن یگانهٔ روزگار وبرگزیدهٔ حضرت پروردگار و محبان احمد مختار وحیدر کرار نـامزد شده‌بود دراعز اوقات واشرف ساعات به مطالعهٔ آن مشرف گردید و از مطاوی آن نامهٔ نـامی و صحیفهٔ گـرامی انواع انوار محبت وولا لایح و هویدا گشت و چون از مضمون این کلام فصاحت انسجام استشمام رایحهٔ توجه آن نواب عـالی مقام بدین صوب نمـوده شد زبـان طوطی تقریر و بیان و ناطقهٔ فصیح‌البیان چنان بدین بیت مترنم گردید .

همای اوج سعادت به دام‌ما افتد اگر ترا گذری برمقام ما افتد

وچون از فحاوی آن صحیفهٔ مکـرمه و مضمون آن ملاطفهٔ شریفه چنان‌معلوم شدکه انتشار[2] توجه خاطر خطیر و مقدار تفکرضمیر منیر براقدام این امر جزطریقهٔ مرضیهٔ محبت و شیوهٔ متابعت خاندان هدایت نشان و دودمان ولایت مکان اهل بیت که از روز ازل درطینت پاکیزه سرشت آن حضرت سرشته‌اند چیزی دیگرنیست، شك نیست کـه نتیجهٔ آن اعتقاد از حضرت مفتح‌الابواب که ففتحنا ابواب‌السماء[3] نکته‌ای‌ازاسراراوست ومسبب‌اسباب‌قضاوقدر که لیقضی‌الله‌امراً کان‌مفعولاً[4] قطره‌ای‌از

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «سوادمنشوری که نواب جنت‌مآب شاه‌طهماسب در جواب نامهٔ همایون پادشاه نوشته»

۲ـ نسخهٔ مجلس: منشا ۳ـ سورة‌القمر ۱۱ ٤ـ الانفال ۴۳

دریای حکمت اوست چندان آثار فتح ونصرت به‌موجب وان‌تستفتحوا فقد جاءکم الفتح[1] ظاهر گردد که زبان عالم وعالمیان بدین مقال فرخنده فال که:

جهان به‌کام وفلک‌بنده‌وملک‌داعی — امیدتازه‌ودولت‌قوی‌وبخت‌جوان
فتوح سوی‌یمین‌وسعود سوی‌یسار — سپهرپیش‌رکاب وزمانه زیرعنان

گویا گردد و نصرت جهانگشائی وحرکت خصم فرسائی‌به موجب امداد وداد وایدناه‌بجنودلم‌تروها وان‌ینصرکم‌الله‌فلاغالب‌لکم[2] وینصرکم[3] ویثبت‌اقدامکم تباشیر صبح دولت و اعلای‌اعلام ظفر ونصرت براعلی‌علیین‌افراشته شود و ریاض‌بارگاه آن محب خاندان اهل‌البیت که‌آیهٔ کریمهٔ عرضها کعرض‌السماء والارض[4] صفت‌آن بوده‌تازه نهال‌اخلاص وگلبن اختصاص‌بر وجه احسن نشوونمانماید وذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء والله ذوالفضل‌العظیم.[5]

امید چنان است که بعد ازملاقات فایض‌البرکات چندان آثار فیض وفتوح به ظهور رسد که مضمون مالاعین رأت ولااذن سمعت ولا خطرعلی قلب بشربه ظهور انجامد و ازکنار هندوستان وترکستان وایران‌و توران‌آنجائی را مشاهده نمایند که در قرنها می‌گفته باشند و به توفیق حضرت عزّت‌حاسدان‌ومنافقان سیه‌روی‌هندوستان را با خاك سیاه یکسان ساخته به شعشعهٔ تیغ آتشبار دمار ازروزگار آن جمع‌نابکار برآورده ظلمت‌کفر و تیرگی ظلم‌آن صوب به انوار هدایت واللهٔیهدی من‌یشاءالی صراط مستقیم[6] مبدّل گردیده کافهٔ عالم و عالمیان صورت فتح و ظفر را در آئینهٔ تیغ جهان افروز ملاحظه نمایند. انشاءالله تعالی وحده‌العزیز.

۱ـ سورة‌الانفال ۱۹ ۲ـ آل‌عمران ۱۵۴ ۳ـ محمد ۸ ۴ـ الحدید ۲۱
۵ـ الحدید ۲۱ ۶ ـ یونس ۲۶

نامهٔ دوم همایون شاه به شاه طهماسب[1]

دوام ملک وبقای قدیم مارا نیست   خدای راست بقای قدیم وملک دوام

بعد از تمهید اخلاص و قواعد اختصاص تصویرضمیر منیر که مرآت‌صور غیبی وعکس‌پذیرنقوش لاریبی است‌می‌گرداند که‌چون‌از روز ازل خاک وجود این محب را به‌آب محبت آل طهارت مآب نبوی و اولاد امجاد عترت مصطفوی وائمهٔ معصومین‌سرشته بودند و به‌برکت و معاونت آن‌حضرات چند روزی‌از دیوان‌بارگاه حضرت اله جل جلاله وعم‌نواله منشیان قضا وقدر منشورفایض‌السرور تعزّمن تشاء[2] به نام این مستهام رقم زده بودند ومهردار قل اللهم مالک‌الملک[2] آن را موشح به توقیع رفیع تؤتی‌الملک من تشاء[2] ساخته به قدر وسع و طاقت دراعلای‌اعلام دین و اقضاء احکام شرع سیدالمرسلین کمال سعی واهتمام به‌جای‌آورده درآن‌ضاهیج حیرتی ونگرانی به‌خاطر این محبّ جانی و دوست جاودانی نمانده‌بود و هرآرزو که در قوت و مخیّله و تصوّر بشری مرتسم بود ازقواعد احسان حضرت منان بی منت مخلوق میسرشده بود سوای‌آن‌که به سعادت‌عظمی و به تربیت کبرای طواف ملایک‌مطاف حضرات‌ائمهٔ معصومین‌خصوصاً مشهدمقدس رضیهٔ منورهٔ سدره مرتبه حضرت سلطان ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا :

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «ایضاً سواد مکتوب دیگر که‌همایون پادشاه به اعلی‌حضرت علیین آشیانی نوشته است.»   ۲ـ سورهٔ آل‌عمران ۲۲

آنکه خاك پای‌او در دیدهٔما توتیاست   و آنکه‌دردنیا و دین‌مارا امام ورهنماست

علیـه‌آلا ف التحیة والثناء مشرف نگشته همه وقت در صبح و شام بلکه علی‌الدوام از حضرت ملك علام ، ازروی خضوع وخشوع تمام، اسباب حصول این‌سعادت را مسألت می‌نمود تا آن که اثردعای بی‌ریای این داعی به ظهور رسیده نسیم عاطفت به مشام جان ساکنان بیت الاحزان مهاجرت و حرمان رسیده و به مقتضای ولن‌تجد لسنةالله تبدیلا [۱] هاتف غیبی وداعی لاریبی دست برحلقهٔ والله‌یدعوا الی‌دار السلام[۲] یعنی طواف حضرت‌امام‌علیه‌التحیة و السلام زد.

عرش‌است‌نشیمن‌توشرمت‌بادا   کائی ومقیم خطهٔ خاك شوی

چون‌این ندا ازعالم‌بالا به‌گوش‌هوش رسید ، چون صبـح دوم صادق دم از کمال ارادت ونهایت خلوص‌طویت وحسن عقیدت صفحهٔ مرآت بـاطـن از نقوش کثرت وهم پاك ساخته از راه اخلاص متوجه‌گردید . فاما با وجود این حال منتظر صدور وظهوررخصت واجازت‌آن حضرت که فی‌الحقیقه‌عین‌رخصت است کالوحی النازل من‌السماء وهو کتاب مرقوم لیشهده‌المقربون[۳] وصحف مکرمة مرفوعةمطهرة بایدی سفرة کرام بررة [۴] مشتمل بربرکات مسرت آیات از سکان درگـاه حضرت ظل‌الله بـراین محب بی‌اشتباه منتظر الاشارات مشعر به دریافت ملاقات‌شرف ورود یافت و زبان بدین مقال که:

زهی سلام‌تو آسایش‌وسکینهٔ روح   زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح

احـرام لبیك‌اللهم لبیك بسته از کمـال غلبهٔ حـال بلااهمال متوجه‌آن کعبهٔ آمال گردید و از راه مودت‌به طریق‌محبت دست اعتصام در عروةالوثقی اهل بیت‌امامت وولایت استوار کرده‌مدلول مثل‌اهل‌بیتی کمثل‌سفینةنوح را دلیـل راه خود ساخت و از وادی حیرانی وبادیهٔ سرگردانی راه‌به سرمنزل مقصود برد والباقیات الصالحات خیرعند ربك‌ثواباً وخیراملاً [۵] *

---

۱ ـ سورة الاحزاب ۶۲   ۲ ـ یونس ۲۵   ۳ ـ المطففین ۲۰،۲۱

۴ ـ عبس : ۱۳،۱۴   ۵ـ الکهف۴۶

* نسخهٔ ۶۰۶ مجلس ، مجلهٔ یادگارسال دوم شمارهٔ اول

فرمان شاه طهماسب به محمدخان شرف‌الدین اوغلی

در باب پذیرائی از همایون

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة والاقبال ، محمدخان شرف‌الدین اوغلی تکلو ، للهٔ فرزند ارجمند ارشد وحاکم دارالسلطنهٔ هرات ومیردیوان به انواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که دراین ولامصحوب کمال‌الدین شاه قلی بیك برادر امانت پناه قراسلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود درتاریخ دوازدهم‌شهر ذی‌حجة رسید ومضامین فرخنده‌آیین آن ازآغاز تا انجام واضح و لایح شد وآنچه درباب توجه‌نوّاب کامیاب‌سپهر رکاب‌خورشیدقباب،گوهردریای‌سلطنت و کامکاری، دوحهٔ چمن‌آرای فرمان دهی و جهان داری ، نورعالم افروزایوان سلطنت وجلال ، سرو سرفراز سعادت واقبال ، شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ، ثمرهٔ شجرهٔ خلافت‌ونصفت، پادشاه برین وبحرین، نیرعالم‌تاب فلك کامرانی، بدربلند قدر اوج خلافت وجهانبانی ، قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت آیین ، مهتر وبهتر خواقین صاحب تمکین، شهریارعالی نسب‌تخت سروری، پادشاه‌والاحسب ملك عدل‌گستری، خاقان سکندر نشان جم‌جاه عالی نشان سلیمان تخت نشین ، سلطان صاحب هدایت و یقین، جهانبان صاحب تاج وتخت ، صاحب قران عالم اقبال و بخت ، نور چشم سلاطین روزگار ، تاج فرق خواقین نام دار ، المؤید من‌عندالله، نصیرالدین محمد همایون

پادشاه خلدالله تعالی عزه حسب‌الآمال یوم المآل نوشته بودند چه‌گوید که‌چه مقدار سرور و حبور روی نمود.

مژده ای‌پیك صباکز خبرمقدم دوست
خبرت‌راست‌بود ای‌همه‌جامحرم‌دوست
باشدآن‌روزکه در بزم وصالش یك‌دم
بنشینم به مراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملام و توجه آن پادشاه فرشته احترام راغنیمت عظمی دانسته‌بداند که به مشتلق آن خبر خجسته سبزوار را از ابتدای حمل توشقان‌ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم. داروغه و وزیر خودرا بدان‌جا فرستدکه‌مال‌واجبی و وجوهات دیوانی آن‌جارا از ابتدای سال حال تصرف نموده بـه مواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و به دستوری که‌در این نشان مذکور شده‌فصل‌به فصل وروز به‌روز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصدکس از مردم‌عاقل روزگار دیده‌که یك اسب‌کتل و استر رکاب و یراق در خورآن داشته باشد تعیین نمایدکه به‌استقبال آن‌پادشاه صاحب اقبال رفته باصد رأس اسب‌بدوکه از درگاه‌معلی مع‌زین طلا به جهت آن حضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه از طوایل خود شش رأس اسب بدو[1] آسوده خوش رنگ قوی جثه‌که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت وکامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجـوردی منقش‌با عتّابیهای[2] زربفت و زردوز که لایق‌اسبان سواران آن‌پادشاه جم‌جاه باشدبربالای اسبان‌مذکوره نهاده هر اسب به دوملازم خود داده روانه‌گرداند وکمر خنجر خاصهٔ شریفه‌که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انارالله برهانه شاه بابام[3] به نواب همایون‌مارسیده و به‌جواهر نفیس لطیف مکلل‌بود مع‌شمشیرطلا وکمرمرصع‌جهت فتح ونصرت وشگون آن‌پادشاه سکندرآیین‌فرستاده‌شد وموازی‌چهارصدثوب‌مخمل واطلس فرنگی ویزدی‌مرسل‌گشت‌که یکصد وبیست جامه خاصهٔ آن‌حضرت‌است و

---

۱ ـ بدو به معنای دونده ۲ـ نسخه: عبابهای. ـ عتّابی پارچه ای بوده مخطط
۳ـ یعنی شاه اسماعیل اول

تنمه جهت ملازمان رکاب‌ظفرانتساب آن کامیاب وغالیچهٔ مخمل دوخوابهٔ طلا باف نمد تکیه کـرکی استر اطلس و سه زوج قالی[1] دوازده ذرعی گوشکانی[2] خوش قماش و دوازده چادر قرمزوسبزوسفید فرستاده‌شد به طریق‌احسن‌رساند و روزاشربهٔ لذیذ ولطیف‌سر به‌راه[3] نموده‌بانانهای‌سفید که‌با روغن‌وشیرخمیر کرده‌باشند و رازیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت می‌فـرستاده باشد و جهت مقربان مجلس‌عالی‌ودیگر ملازمان فرداً فرداًارسال‌می‌نموده‌باشد و آن‌چنان قراردهد که فردا درمنزل ومقامی که‌نزول‌نمایند امروزچادرهای به‌صفا، لطیف و سفید ومنقش وسایبانهای‌اطلس‌ومخمل‌و رکاب‌خانه ومطبخ‌وجمیع کارخانه‌های‌ایشان‌رامرتب‌ساخته نصب نمایند که درهر کارخانه ضروری آن مهیاباشد. چون‌ایشان‌به‌دولت‌واقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته وبه برف ویخ سرد کرده‌بکشند وبعد از شربت مرباهای سیب‌مشکان مشهدی وهندوانه وانگوروغیره با نانهای سفید به دستوری که مقررشده‌حاضر سازند وسعی کنند که اشربه تمامی در نظرآن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می‌کشیده باشند و ایالت‌پناه قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس، بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند به استقبال فرستد و درآن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ‌به رنگ در نظر آورد و اسبان توپچاق و تازی مقرر دارد که به ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی‌را از اسب خوب بهترنیست وسر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون‌این‌امرا به ملازمت‌حضرت برسند زمین‌خدمت وعزلت به لب ادب بوسیده یک‌یک خدمت نمایند وملحوظ دارد که در سرسواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان امرا وملازمان‌آن حضرت‌گفت وگوئی واقع نشود و به هیچ وجه از وجـوه آزردگی به نوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری وکوچ لشکر ، امرا ازدور دور فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هریک از

۱ ـ نسخه : قالین .   ۲ ـ همان است که امروز جوشقانی گفته می‌شود .
۳ ـ امروزه به جای این اصطلاح «روبه راه» گفته می‌شودو به معنای آماده

امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشند تردد نمایند دگنك خدمت دردست‌گرفته به نوعی که در خدمت پادشاه خودکسی‌خدمت نمایدخدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشدمنظورداشته‌به عمل آورند و به هرولایت که‌برسند همین فرمان را به والی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نمایـد و مهمانی بدین دستور به ظهور آورد که مجموع طعام وحلاوه واشربه کمتر از یك هزاروپانصدطبق نباشدوخدمت وملازمت آن سلطنت‌پناه‌تا مشهد مقدس‌معلی‌مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکوربه ملازمت رسند هر روز یك‌هزار ودویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد درمجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود. هریك از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصگی باشد ودیگری بـه امیرمعظم محمد بیرام‌خـان بهادر داده شود وپنج دیگر امرای مخصوص به هرکس که لایق باشد بدهندو نـه اسب تمامی‌درنظر خجسته اثرگذرانند و ذکرنمایند که کدام اسب ازنواب کامیاب است وهریك که قبل از این ذکر یافته باشد که از فلان وفلان امیر باشد بگویندکه آن حکایت هرچند بدنماست لایق خواهد بود و بدنخواهد نمود وبه هردستورکه مقدور باشد ملازمان رکاب ظفرانتساب رامسرور دارند وآنچه نهایت غم خوارگی ویك جهتی‌باشدبه ظهورآورند وخاطر آن‌جمعیت راکه از گردش روزگار ناهموار به قدر غباری دارد به دلداری وغم‌خوارگی که دراین نوع اوقات لایق وخوش‌نما است مسرورگردانند واین دستور همه‌وقت منظور باشد تا به حضور ما رسند. بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب مامعمول خواهدگشت. بعد از طعام متصرفـات [1] حلاوه و پـالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مـرباهای متنوع و رشتهٔ خطائی [2] خـاصه‌کـه به‌گلاب ومشك وعـنبراشهب معطـرباشد به مجلس برند و حاکم ولایت بعداز مهمانی و خدمات مذکوره خاطراز ولایت آن جاجمع نموده‌تا به دارالسلطنهٔ هرات‌هرکه رفیق خدمت وملازمت‌بوده‌باشد دقیقه‌ای از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد وچون به دوازده فرسخی ولایت مذکـوره رسند، آن

۱ ـ شاید هم: متفرقات ۲ـ ظاهراً همان که‌امروز «رشته‌برشته» خوانده می‌شود.

ایالت پناه یکی از اویماق[1] کاردان خود را درخدمت فرزند اعزّ ارشد سعادت یار گذارد که از شهروخدمت آن فرزند خبردارباشد باقی لشکرظفراثرازشهر و ولایت وسرحدها از هزاره ونکدری[2] وغیره تا سی‌هزار کس که بـه شمارهٔ صحیح رسد از ملازمان کومکی‌آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استقبال نماید وچادر وسایبان واسباب ضروری از شترواسترقطار همراه ببرد چنانچه اردوی‌آراسته به نظرسعادت اثر پادشاه درآیدوچون‌به ملازمت آن‌حضرت سرافراز گردد پیش ازجمیع‌حکایت، از جانب ما دعای‌بسیار رساند ودرهمان روز که‌به ملازمت ممتازگردد تزک[3] وقاعدهٔ لشکر واردو نزول نماید و آن ایالت پناه به‌خدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز درآن منزل مقام کند . روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره که اطلس وکمخای یزدی ودارائیهای‌مشهدی وخوافی‌باشد مخلّع سازند ومجموع را بالاپوش‌مخمل‌بدهندو‌به‌هرنفراز‌لشکریان وملازمان دوتومان‌تبریزی یوم‌الخرج[4] بدهند . وطعامهای‌الوان به‌دستوری که‌مقرر شده سربه راه‌نمایندو‌مجلس ملوکانه‌ای بدارند که‌زبان به‌تحسین آن‌گویا باشد وآفرینها به‌گوش عالمیان رسد وتفصیل‌لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی‌نمایندو‌مبلغ دوهزاروپانصدتومان‌تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ‌شریفه که در دارالسلطنهٔ‌مذکورمی‌رسدبازیافت‌نموده صرف‌ضروریات نماید وآنچه نهایت بندگی وخدمت باشد به جان منت‌داشته به‌ظهورآورد و ازمنزل مذکور تا شهربه چهار روز بیایند هرروز مهمانی طعام به دستور روز اول بکشندو باید که در هرمهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت برمیان بسته‌آداب ملازمت به عمل آورند و به شکرآن که این نوع پادشاه که هدیه‌ای است‌ازهدایای‌الهی مهمان ماشده در ملازمت وخدمت آنچه‌نهایت‌تودد باشد به جای آورند وتقصیر ننمایند که هرچندانواع جان‌سپاری وخون گرمی‌نسبت به آن‌حضرت بیشتر به جای‌آورند پسندیده‌تر خواهدبود وچون فردا به‌شهرخواهند

---

۱ ـ نایب داروغه ۲ ـ از اقوام جنگجوی مقیم سیستان وکرمان . این کلمه به صورت نکودری در تواریخ‌نیز آمده است. ۳ ـ ظاهراً : به قرار تزك ـ تزك وتزوك وتوزوك به معنای قواعد وقوانین است . ۴ ـ به معنای خرج روزانه .

رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه‌سر خیابان‌چادرهای‌درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی وبالای متقالی اصفهان که در این ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهندوملاحظه نمایند که هرجا خاطر آن حضرت‌مسرور باشد ودرهر گل زمین که درآب وهوا ولطافت ونزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی‌بود ودرخدمت آن حضرت دست ادب ملازم واربرسینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو ولشکرو اسباب تمام پیش‌کش نواب کامیاب است وخود درسرراه کوچ دم به دم خاطر اشرف را به هم زبانی که درکمال استحکام باشد خوش‌وقت سازد وخود از منزل مذکور که فردا به شهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد وصباح آن‌فرزند اعزا رشد رابه‌عزیمت استقبال ازمنزل بیرون‌آورد وسروپای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال‌داشته بودیم پوشانند ویکی‌ازریش سفیدان و ایماق تکلو که پسندیده ومعتمد آن ایالت پناه باشددردارالسلطنت مذکور گذاشته فرزندمذکور را سوار کند ودر وقت‌توجه به‌شهرایالت پناه قزاق سلطان رادرخدمت نواب دارد و چادر وشترو اسب‌گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیزکوچ کند ایالت پناه‌مشارالیه بدرقه باشد وچون فرزندمذکور از شهربیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان به سان مقرر سوار شده‌متوجه استقبال شوندو چون نزدیك آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه‌میان ایشان یك تیرپرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش‌رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرودنیاید . اگر قبول کنند در ساعت بازگردد و فرزند برخوردار رااز اسب پیاده ساخته به تعجیل روانه گشته ران ورکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت وعزت آنچه مقدور وممکن باشد به ظهور آورند واگرنواب‌کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول‌فرزند مذکور را از اسب فرودآورند وخدمت‌کنند . اول‌آن‌حضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و به دستور سوارگردانند ومتوجه اردوی خود ومنزل ومقام مقرر شوند و آن ایالت‌پناه خود نزدیك فرزند مذکور درخدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند وآن فرزند به واسطهٔ حجب جواب آن چنان‌که باید

نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید.

درمنزل مذکور آن فرزند پادشاه‌را میهمانی نماید بدین‌دستور که چون‌چاشتگاه نزول نمایند ، فی‌الحال سیصد طبق طعام الـوان به‌طریق ماحضر به مجلس بهشت آیین آورند وبین الصلوتین یك هزار ودویست‌طبق‌طعام الوان برطبقهای لنگری که مشهوراست به محمدخانی ودیگر اطباق چینی وطلا ونقره سرپوشهای طلاونقره‌به روی آن خوانها نهاده به‌مجلس آورندوبعداز آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه وپالوده کشند. پس‌هفت رأس اسب لایق و رعنا ازطوایل‌آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل واطلس پوشانیده وتنگ‌قصب بافی‌ابریشمی برجل مخمل منقش، تنگ سفید بر جل مخمل سرخ وتنگ سیاه برجل مخمل سبزبکشند وباید که حافظ صابربرقاق ومولاناقاسم‌قانونی واستادشاه محمدسرنائی وحافظ دوست‌محمد خوافی واستادیوسف‌مودود ودیگرگوینده وسازندهٔ مشهور که درشهرباشدهمه وقت حاضربوده هرگاه که‌پادشاه‌خواهندبی‌توقف‌به‌نغمه وترنم‌پرداخته‌آن‌حضرت راخوش وقت‌سازند وهرکس که‌قابل‌آن‌مجلس‌تواندبود درخدمت‌ازدور ونزدیك‌بوده‌باشد که به‌وقت طلب حاضرگردد واوقات خجسته ساعات‌ایشان رابه هرنوع که توانندشکفته داشته‌باشند ودیگرشنقاروباز وچرغ وباشه وشاهین وبحری وآنچه درسرکارفرزند و آن‌ایالت‌پناه‌یا اولادبوده‌باشدپیش کش‌نمایندوملازمان‌ایشان راتمام‌خلعتهای‌ابریشمی از هرجنس و رنگ علی‌حده علی‌حده فراخور آن‌کس از الوان‌مخمل‌وخارا تکمهٔ گلابتون‌وطلابافت‌بپوشانند وچون‌به‌منزل خود روندملازمانی‌ایشان رابه نظرخجسته اثرآن فرزندارجمند درآورد وآن‌فرزند به خلق کریم که میراث آبا واجداداواست بدیشان‌معاش‌نموده‌به هریك‌ازایشان جداجدا سپر و سر و پا واسب فراخورهرکس بدهد انعام زیاده ازصدتومان نباشد ودوازده تقوز[1] پارچهٔ ابریشمی‌ازمخمل‌واطلس وکمخای‌فرنگی ویزدی و تافتهٔ شامی و غیره که‌به غایب لطیف باشد وسیصد تومان

---

۱ ـ تقوز به معنای نه (۹) است. ترکان ومغولان عدد نه را محترم می‌داشتند ومن جمله هدایا رادر واحدهای‌نه تائی‌می‌فرستادند. این رسم که‌اززمان خوارزم شاهیان ومغولان وتیموریان وقراقوینلویان وآق قوینلویان شایع شده بود درزمان صفویه نیز چنان که از نامهٔ فوق برمی‌آید مورد توجه‌قرارداشت .

زرنقد در سی کیسه با قماش مزبور بکشند و به لشکری به هرنفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند وسه‌روز درسر خیابان وگازرگاه سیر می‌فرموده باشند ودراین سه روزاز درباغ‌چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه‌است تا سرخیابان که درباغ عیدگاه است بفرمایند که محترفهٔ اصناف چهارطاق بندی و آیین شیرین بندند و به هرصنعتگری یکی از امرای مذکور را شریك سازند تا به تعصب یکدیگر هر صنعت وشیرین کاری که دانند به عمل آورند.

انسب آن است که‌چون پادشاه آن مرزوبوم رابه‌قدوم فرخنده مشرف‌ساخت اول به شهری که آن نورچشم عالمیان است به وجود خود آن را مشرف خواهند ساخت به نظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع وشیرینگوی که درشهرهستند در آورند که باعث سرور باشد. روز سوم که از آیین چهارطاق وخیابان شهر وصفا دادن چهار باغ فراغ خاطرروی نموده باشد جارچیان را در شهر و محلات وحدود ومواضع به نزدیك شهرمقرردارند که‌جار نمایند که تمامی‌مرد و زن صبح روزچهارم درسرخیابان حاضر گردند و درهردکان و بازاری که آیین بسته قالی وپلاس وفراش انداخته باشند عورات و پیکها[1] بنشینند و چنان‌که قاعدهٔ شهراست عورات باآینده و رونده درمقام شیرین کاری وشیرین گوئی درآیند واز هرمحله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می‌آمده باشند که دربلادعالم مثل‌آن نباشد. تمامی آن مردم را استقبال فرمایند. بعداز آن پادشاه را به عزت وادب گویند که پای دولت دررکاب سعادت نهاده سوار شوند وفرزند در پهلوی آن حضرت چنان که سروگردن اسب ایشان به راه روند و آن ایالت پناه خود ازعقب ایشان نزدیك نزدیك می‌رفته باشد که اگراز عمارات ومنازل وبساتین هرچه‌پرسند جواب دانسته وسنجیده عرض نمایدوچون به سعادت به‌شهردرآیند چهار باغ را سیرفرمایند ودرباغچه‌ای که درهنگام سکن نواب همایون مادرآن بلدهٔ طیبه جهت‌بودن وخواب کردن ومشق وخواندن تعمیریافته بود والحال مشهور است به باغ شاهی نزول ایشان فرمایند وحمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید وپاکیزه سازند وبه‌گلاب ومشك خوش بو کنند که‌هرگاه میل فرمایند

---

۱ ـ پیکها ظاهرا ترجمهٔ فیوج است وآن‌نامی بودکه برکولیها اطلاق می‌شد.

محل آسایش بدنی باشد .

روز اول فرزند به‌طعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان به فراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد . چون ایشان به شهر درآیند ، همان روز عرضه داشت نماید و روانهٔ درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنت هرات مردی خوش‌نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روزی که به‌شهر درآیند روزنامچهٔ منقح نوشته به‌ثبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیك که در مجلس گذرد به قلم گرفته به دست معتمدان داده روانهٔ بارگاه معلی گردانند که برجمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود .

ومهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که :

طعام و حلاوه و شیرومیوه سه‌هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سربه راه نماید : اول پنجاه چادر و بیست سایه‌بان و چادر بزرگ آلابته که جهت خاصه ترتیب کرده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی ، نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچك و دیگر اطباق و دیگها تمامی باسرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد وقطار استر ده تقوز درمهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یك هزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب و یك قطار شتر و یك قطار استر که آن ایالت پناه اول آن را دیده و پسندیده باشد پیش کش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز درجام مهمانی نمایند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات درمحال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند . انتهی ..

٦

قاضی جهان وکیل از سادات سیفی قزوین و مردی دانشمند و باکفایت ومنشی‌خوش خط و عبارتی بودکه به‌حسن‌خلق و ادب و تواضع شهرتی تمام داشت. وی در اوائل حال ملازم قاضی محمدکاشی وزیرشاه اسماعیل بود و در وکالت میرزا شاه حسین، وی به‌اتفاق خواجه جلال‌الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه‌حسین بود. پس از قتل میرزا شاه‌حسین به‌دست مهتر شاه‌قلی رکاب‌دار، خواجه جلال‌الدین‌جانشین وی گردید. اما دولت وی‌سخت مستعجل بودو هنوز وزارتش به سالی‌نرسیده بودکه به امر دیو سلطان روملووی‌را درحصیر پیچیدند و آتش زدند وامروزارت باالاستقلال به‌قاضی‌جهان رسید. تااینکه‌بین دوطایفهٔ‌نیرومند استاجلو و تکلو به نحوی‌که درکتب تاریخ ذکرشده رقابتی‌شدید پدید آمد وکاربه قتل و کشتاررسیدو در این آشوب،قاضی‌جهان به‌گیلان افتاد ومدتهای‌مدید محبوس و زیرشکنجه مظفر سلطان بود. وقتی مظفر سلطان‌گرفتارشد و به امرشاه طهماسب او را درقفس کردند و از منارهٔ مسجدنصریهٔ تبریز آویختند وآتش زدند، قاضی‌جهان باردیگر دروزارت‌استقلال یافت وپانزده سال دراین سمت باقی ماند. درپایان‌عمر، چون ازحرکات شاه‌طهماسب (که می‌خواست‌شخصاً به دفاترخرج و دخل مملکت‌برسد) استشمام بی‌مهری‌کرد از خدمت‌استعفا نمود و شاه‌هم از خدا خواسته بی درنگ استعفای وی‌را پذیرفت و پشیمانی قاضی از تقدیم استعفا سودی نبخشید.

قاضی جهان‌درسال ۹۶۰ درگذشت و درشاه‌زاده حسین‌قزوین به خاک‌سپرده‌شد. مادّه تاریخ وفاتش را چنین یافتند.

بیابی ز تاریخ مرگش نشان　　　　بکاهی چوآحاد قاضی‌جهان

بدین‌معنی‌که«قاضی‌جهان» به حساب ابجد ۹۷۰ می‌شود وچون‌ازآن‌رقم (دوالف=۲ و ج=۳ و ه=۵) یعنی آحاد نام‌مذکورراکم‌کنیم عدد ۹۶۰، یعنی سال‌وفات قاضی‌به‌دست می‌آید.

نامهٔ قاضی جهان اعتمادالدوله به همایون پادشاه هند

تاصبح صادق صداقت محل اشراقات آفتاب عالم تاب ومطلع مهرانواراتحاد واتفاق است شمال مثال بالغدو والاصال وصبا آسا هرصباح ومسادعیه ازمهب صدق وصفامتوجه گلشن سلطنت عدیم الاختلال ومجاور چمن خلافت بی‌زوال یعنی مضرب خیام جاه‌وجلال ومحط سرادقات اقبال عدیم الاحتلال عالی حضرت خلافت‌نصفت ورأفت انتباه، مالك ممالك السلطنة و النصفة علی‌الأطلاق ، وارث ارائك الخلافة والأبهة بالارث والاستحقاق ، ضابط امصارالأطراف بالقوة القاهرة ، رابط انظار الأكناف بالشوكةالباهرة ، مزین‌سریرالسلطنة بالعدل‌والأنصاف ، ممهدمبانی‌الخلافة بدفع الطغیان والخلاف ، ناشرالویة النصفة والعدالة ، باسط بساط‌الابهة والایالة ، خلداللهٰ‌تعالی‌ملکه‌الی انقضاء الایام واجری فی‌بحارالخلافة فلکه‌الی انقراض‌الشهور والاعلام، نجما للسماء الخلافة والنصفة والعدالة والأبهة والجلالة والعزوالاقبال همایون میرزا ساخته بررای عالم آرای خورشید انتما که‌مطلع نجوم امورسلطنت‌و مغیب‌کنوزعدالت ورأفت‌است‌عرضه می‌دارد که‌نزدعالم وعالمیان‌این‌معنی کالشمس فی رابعةالنهار اشتهار دارد که از سوابق زمان وسوالف الأوان الی‌الآن همیشه آن خلافت‌پناه را ارثاً واکتساباً به دودمان خلافت امان که‌منشعب ازشجرهٔ طیبهٔ اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء[1] است رابطهٔ اخلاص واعتقاد وعلاقه ویك جهتی واعتماد

---

۱ ـ سورة ابراهیم ۲۹

مؤکد وممهد بوده ولله‌الحمد که دراین‌اوقات وایام به‌شوائب اغراض مموهۀ دنیویه خصوصاً نسبت باخصوص آن عالی‌شان‌هرگز امری از امور که موهم فی‌الجمله قصور و فتوری باشد روی ننموده بلکه متوهم و متصور نبوده وان شاءالله تعالی نخواهد بود ونخواهدنمود. لاسیماکه وکلای آن خلافت ونصفت پناه‌به پایۀ سریرسپهرنظیر رسیده‌به‌منطق‌فصیح وبیان‌صریح‌شرح کماهی‌اخلاص ودولت‌خواهی‌رابه‌ذروۀ عرض رسانیدند و این معنی علاوۀعلاقۀقدیمی وضمیمۀ صداقت قدیمۀ صمیمی شده نزدیك شدکه به‌ادنی تجدید واندك تکرار و تأکید صورت اثنینیت بالکلیه از لوح خاطر زایل ومرتفع گردیده سلسلۀ کمال محبت وغایت مودت قدیمی واتحادبه نوعی استحکام پذیردکه من بعد مواد التیامش هم‌چو اجرام فلك‌به هیچ وجه من‌الوجوه صورت خرق وانفصام نگیرد واین‌داعی دولت‌خواه نظربه حفظ صلاح کافۀ اهل آفاق که به‌اشتعال نوایر عدم‌اتفاق دربوته احتراق اندساعی ومجداست‌ویقین‌می‌داند که قطع نظراز محافظت قواعد محبت که مفضی به بقاوابقای‌ملك وسلطنت است، چون موجب رفاهیت‌واطمینان قلوب قاطبۀ عالمیان است‌دراین‌مساعی‌جمیله مشکور ودراهتمام به این امر پسندیده مأجور خواهد بود ان‌شاءالله‌تعالی وهمه روزه لطایف اظهارصورت وتکرار این‌معانی را درخاطرمهرمآثربندگان نواب کامیاب جلوه‌داده عن‌قریب نوعی‌خواهدشدکه‌آثارمتضمنه‌برانتظام مصالح‌حال ومقاصد وآمال‌جمهور ربع مسکون به مجلای ظهور رسد .

اماظهور نتایج‌این امورمبنی بر آن مقدمات است که‌از جانب‌آن‌عالی‌شان نیز بلاتأخیروتراخی‌انوارکواکب حصول‌این‌مطالب‌از آفاق‌محبت‌ووفاق‌طالع‌شده رفع ظلمت‌کدورت وخلاف که ازاهل‌فساد واعتساف واقع‌شود فرمایند وفتح‌ابواب‌تردد رسل ورسائل‌فرموده امری که‌موافق خلاف وخلاف‌موافقت‌باشد تجویز نفرمایندکه این دعاگوی به‌اخلاص درمراعات حفظ الغیب‌ثابت قدم وراسخ‌دم‌بوده به‌هیچ وجه من‌الوجوه درضبط این قاعده وحفظ این‌ضابطه مساهله ومسامحه نخواهد نمود .

چون سایرحالات محول وموکول‌به‌تقریررسول‌است زیاده مبادرت‌درعرض احوال نمی‌نماید . ظلال همای‌همایون فال‌اقبال‌از وصمت زوال‌واختلال مصون‌باد.

بحق الحق والنبی المطلق *

* منشآت حیدر ایواغلی .

پس از اتمام مکتوب درمجموعهٔ مزبور چنین آمده است .

«این مکتوب راافضل الفضلائی مولانامحمداصفهانی مسوده نموده بود وبه عرض نواب اعتمادالدوله رسانیده . نواب مشارالیه به خط شریف خوداین چندکلمه مرقوم نموده‌اصلاح فرموده‌اند :

«صحت یداکم . بسیاربسیار خوب واقع‌شده . امادریك مقدمه‌که به‌جهت‌اغراق تأکید مبانی محبت نوشته که «درموادالتیامش همچواجرام فلك به هیچ وجه خرق وانفصام نگیرد خلاف نص است ومشعر برقدم عالم‌که افلاك سرمدی باشند استغفرالله من ذلك . اگراصلاح این مقدمه بفرمائید بسیار خوب است.»

۷

شاه طاهر بن رضی‌الدین الاسماعیلی از سلالهٔ اسماعیلیان مصر و از اعقاب محمدبن عبدالله‌المهدی (متولد سال۲۶۶ ه.) است که‌نیاکانش درزمان حسن صباح از مصر به‌ایران آمدند و به‌قول قاضی نورالله شوشتری به«خواندیه» شهرت یافتند. این‌نسبت در تحفهٔسامی به‌صورت خواندیان آمده و در تاریخ فرشته به‌صورت «خوندیه». از مندرجات تاریخ‌فرشته برمی‌آیدکه این‌نسبت مأخوذ از خونداست» وخوند ازمضافات قزوین واقع درسرحدگیلان» اقامتگاه خاندان شاه طاهر بوده است. شاه اسماعیل‌که باوجود خود، سادات صاحب داعیه را زائد بلکه مخل وحدت فکری و سیاسی ایران می‌دانست در صدد نابودی آنان برآمد وپیش ازآنکه اندیشهٔخویش‌را به مرحلهٔ عمل‌درآورد، شاه‌طاهر به‌راهنمائی میرزاشاه‌حسین اصفهانی «سلامتی‌را منحصر در ترك درویشی‌ظاهری‌دانسته‌بساط سجاده نشینی‌رادرهم پیچید» ودر اوایل سال ۹۲۶ در حوالی سلطانیه به سعی میرزا شاه حسین «در سلك علمای حضور منتظم گردید» و اندکی بعد وزیر دولت صفوی منصب تدریس شهرکاشان‌را برای شاه‌طاهر در نظرگرفت و وی به کاشان رفت و درکاشان ظاهراً مجلس شاه‌طاهر گرفت و جمعی به دور،جلس‌درس ومنبروی حاضرشدند واین معنی‌بد اندیشان‌را برآن‌داشت که‌به‌شاه اسماعیل بنویسند که‌شاه طاهر اشاعهٔ مذهب اسماعیلیه می‌کند و شاه صفوی نیز فرمان‌قتل وی‌را صادر کرد. میرزا شاه‌حسین که جان سیدرا در خطر می‌دید، پیکی سریعتر ازپیك‌شاه به کاشان فرستاد و سید را از فرمان صوفی‌کامل‌آگاه‌کرد وآن بیچاره با وجودسرمای شدید زمستان روبه فرار نهاد و سرانجام از طریق بندر جرون از ایران بیرون رفت و ازراه بندرگووه (گواgoa) وارد هندوستان گردید و درسال ۹۲۸ به احمدنگر وارد شد.

طبق نوشته تاریخ فرشته تعالیم مذهبی و بیانات شاه‌طاهر که مبتنی برمعتقدات شیعه بود چندان دربرهان نظام‌شاه مؤثر افتادکه درسال ۹۴۴ دستور داد نام خلفای ثلاث را از خطبه انداختند و باز به‌راهنمائی‌شاه طاهر، چترو رایت‌سبز اختیارکرد و«تبرائیان»راوظیفه

داده حکم کرد که در کوچه و بازار و مساجد به لعن و طعن خلفای راشدین و پیروان ایشان مشغول باشند .

در کتاب مجالس المؤمنین، فرار شاه طاهر از ایران ، صرف نظر از بدنامی نسبتی که باخوانده داشت ، معلول نظر حسادت آمیز میر جمال الدین صدر استرابادی و تعصب شدید شاه طهماسب ذکر شده و چنین می نماید که قول مؤلف تاریخ فرشته به حقیقت نزدیکتر باشد چه وی می نویسد که درهمان موقع ورود شاه طاهر به احمدنگر (۹۲۸ ه) مذهب مهدویه رواج تمام پیدا کرده و برهان نظام شاه دختر خودرا به یکی از مشایخ آن طریقه به زنی داده بود و بر اثر تعالیم شاه طاهر، طرفداران مذهب مهدویه سرکوب و مستأصل گردیدند .

شاه طاهر تحصیلات خودرا در نزد مولانا شمس الدین محمد خفری به پایان برد و در حکمت و کلام و سایر علوم اسلامی دست به تألیفاتی زد من جمله حاشیه بر الهیات شفا و شرح بر تهذیب اصول و شرح باب حادی عشر درکلام و شرح رسالهٔ جعفریه در فقه و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و رسالهٔ فارسی در احوال معاد و رسالهٔ انموذج العلوم و رساله در انشاء . وی شعر نیز می گفته و صاحب مجالس المؤمنین قصیدهٔ نسبةً مطولی به مطلع :

باز وقت است که از طبق تقاضای فلك   افکند بر سر ایوان چمن گل توشك

در مدح علی بن ابی طالب از او نقل کرده است و سام میرزا نیز نوشته که وی « در جمیع اصناف شعر می فرمود خصوصا درقصیده » وبیتی ازاو، ازقصیده ای به تتبع انوری ذکر نموده.

شاه طاهر در سال ۹۵۶ در هند، درشهر احمدنگر درود حیات گفت ودرهمان جا دفن شد ولی چندبعد استخوانهای او به کربلا منتقل گردید . (در مجالس المؤمنین سال مرگ وی ۹۵۲ نوشته شده .)

(درخصوص شاه طاهر رجوع شود به تاریخ فرشته در شرح سلطنت نظام شاهیان، مجالس المؤمنین ج۲ص ۲۴۰-۲۳۴ و تحفهٔ سامی ۲۹ و منتظم ناصری وقایع سال ۹۵۶ و دیگر مآخذ)

شاه طاهر در نامه ای خود بدین نکته اشاره کرده است که چون خود نمی توانسته به ایران بیاید و شرف ملازمت شاه صفوی دریابد فرزند خود شاه حیدر را به ایران فرستاده و از شاه طهماسب و خواهرش مهین خانم مشهور به سلطانم استدعا کرده است که نسبت بدان طفل کم تجربه و خردسال طوری رفتار شود که «گرد غربت برچهرهٔ حال وغبار ملال بر جبین آمالش ننشیند».

اما در تاریخ فرشته، علت دیگری برای این امر ذکر کرده است بدین ترتیب:

«در آن سنوات فرمانده ایران شاه اسماعیل صفوی چون شنید که برهان شاه محبت اهل بیت اختیار کرده هرآینه آقا سلمان طهرانی مشهور به مهتر جمال راکه چراغچی مقرب بود جهت مبارك باد مذهب به احمدنگر فرستاد و یك غلام ترك شاه قلی نام و یك عدد الماس زرگ

قیمتی بابت همایون پادشاه و یک‌قطعه زمرد که‌نام مستعصم خلیفه عباسی براومنقوش بود ودیگر تحف وهدایای نفایس ایران جهت برهان پادشاه مرسول گردانید ویک انگشتری عقیق که سالها در انگشت‌داشت، وکلمهٔ التوفیق من‌الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد.»

طبق مندرجات همین کتاب برهان نظام شاه‌در اوایل‌سفیر را احترام فراوان‌می‌نمود. اما چون آقا سلمان «در مجلسها هم زبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم می‌زد و به‌شاه طاهر نیز بی‌ادبانه پیش‌آمده سخنان وحشت‌آمیزی گفت، شاه اورا ازنظر انداخت‌وکمتر به‌مجلس خود راه می‌داد وبه ناچار شاه طاهر فرزند خود شاه حیدررا باتبرکات‌نزدپادشاه ایران‌فرستاد.» (ص۱۱۷ تاریخ فرشته)

در این‌شرح دقیق تنها نکته قابل توضیح آن است که درآن سنوات فرمانده ایران، شاه‌طهماسب بوده نه‌پدرش شاه اسماعیل. ضمناً در تاریخ فرشته غرض ازفرستادن شاه حیدر روشن‌نشده ودورنیست که اوفرزند خودراجهت اظهار اخلاص و ابراز صدق نیت فرستاده و درضمن اورا مأمورکرده است‌که جریان امررا دقیقاً به‌عرض مرشدکامل برساند. شاه‌حیدر پس از مرگ پدر، به‌هندبازگشت. (ایضاً ص۱۲۳).

نامهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب[1]

تا معجز نمای بطحای مشیت از جویبار انامل ابداع و چشمه‌سار ایادی اختراع رشحات سحاب فیض و کمال و قطرات غمام فضل و افضال به حدایق حقایق بسیطه و مزرع ماهیات مرکبه رساند و بادیه‌پیمای عنایت درطی منازل ایجاد و تکوین وقطع مراحل اقدار و تمکین تشنه‌لبان تیه امکان ولبیک زنان میقات علم وعرفان را به رشح زمزم وجود وطوف کعبهٔ مقصود فایز گرداند ، همیشه حرم دولت سرای خلافت و عرصهٔ دار الملك سلطنت که غیرت ساحت بیت المعمور و رشك سواد بلدة طیبة ورب غفور[2] است قبلهٔ اقبال مقبلان و کعبهٔ حاجات صاحب دلان باد وهرگز به نوبهار بخت بلند وشاخسار طالع ارجمند که از مهب شمال فرخنده بال و نفخنا فیه من روحنا[3] نضارت یافته و از مصب زلال کوثر مثال فانفجرت منه اثنتی عشرعینا[4] طراوت پذیرفته آفت نکبای خزان و آسیب خشك سال نقصان مرساد .

خاك سار بی‌مقدار که نهال حیات وی به آفتاب مهر و شبنم محبت خاندان نبوت پرورده وگلشن اعتقادش از کوثر ارادت وسلسبیل اخلاص دودمان ولایت آب خورده سرخدمت ازسجدهٔ تحیت وتعظیم و روی نیاز از زمین انقیاد و تسلیم برداشته زبان خامه را ترجمان خامهٔ زبان می‌گرداند وبه زبان خضوع و خشوع از حضیض فقرو

---

۱ ـ عنوان نامه درمنشآت حیدر ایواغلی چنین است : ایضا عرضه داشتی که جناب شاه طاهر به خدمت نواب جنت مکانی نوشته ۲ ـ سورة السبا ۱۴ ۳ ـ التحریم ۱۲
۴ ـ البقرة ۵۷

انکسار به ذروهٔ عرض مقربان بارگاه سپهراقتدارمی‌رساند که دراین زمان سعادت اوان ، از آن سدهٔ سدره مکان فرمانی مشتمل برعنایت موفوره معارض عارض حور ومشاکل لمعهٔ نور و سواد سطورش من‌حیث المعنی مصداق کریمهٔ نورعلی‌نور [۱] و مصدوقهٔ کتاب مسطور [۲] فی رق منشور [۳] بود در تیره شب کربت غربت چون شمع پرتوفیض برکاشانهٔ درویشان انداخت ومشاغل جسمانی ومدرکات روحانی خانهٔ ایشان رابه انوار استنارت واشعهٔ استضاءت مستضیء و مستنیرساخت.

خانهٔ مارامخواه‌امشب‌چراغ‌عاریت کزدرو دیوار‌این‌ویرانه‌مهتاب آمده‌است

درمطالعهٔ اسرار آن مبارك كتاب روح افزا شاهد نهان خانهٔ قدجاءکم من‌الله نور وکتاب مبین [۴] به جلوه‌گاه ظهور خرامید ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء [۵] . چون مؤدای حروف عالیاتش‌به‌کلمهٔ طیبهٔ ولاتیأسوا من روح‌الله [۶] ــ ومفاد کلمات طیباتش مفیدقضیهٔ مرضیهٔ لاتقنطوا من رحمة‌الله [۷] ــ بود منزوی زاویهٔ عزلت ومعتکف صومعهٔ خمول‌پس‌ازیأس وحرمان در ارجای‌فسحت‌سرای رجا سندس واستبرق‌امانی وآمال گسترد و در فضای جلوه گاه طرب‌خانهٔ آرزو دست امید در دامن دل فریب مقصود استوارکرد . بلی

آن جا که همیشه ابر رحمت‌بارد دهقان امل تخم امانی کارد
وان راکه عنایت توامداد کند سر رشتهٔ امید زکف نگذارد

اگرچه سعادت اعتنا والتفات شاه دولتی است فایق برطورقدر ومنزلت این گدا و دولت خطوربرخاطرمقربان‌آن درگاه سعادتی است زاید برحوصلهٔ همت این بی سروپا ، اما ظاهراست که حقارت ذره درافاضهٔ نورمنظور خورشید انورنیست‌و دراین معنی جزافادهٔ مقتضای ذات‌امری‌دیگرملحوظ آن ذره‌پرور نی ولاغرو هذا من کریم ذاته .

بعد اشارت‌فایض‌البشارت‌که درباب‌توجه ذره به حضرت‌بیضا وتوسل‌لجه به دریا که از عبارات اعجاز آیات پروانچهٔ همایون و مثال عنایت مضمون بالمنطوق

---

۱ ـ سورة النور۳۵ ۲ـ الطور۲ ۳ ـ الطور۳ ۴ ـ الحدید ۲۱
۵ ـ المائدة ۱۸ ۶ـ یوسف۸۷ ۷ ـ الزمر ۵۴

والمفهوم مستفاد ومعلوم می‌شد مرحله‌پیمای‌بادیهٔ توجه را موقد نایرهٔ شوق وشعف به شرف عتبه بوسی گشت و محمل‌نشین قافلهٔ عزیمت راجز این‌ترانه حرفی برزبان نگذشت .

ایاحادیاً بالعیش باللّٰه شمر لقطع الفیافی وطی السباسب
ازاین منزل‌دلکش وکعبهٔ دل کازاو نیست یك دم‌دل خسته‌غایب
مکن حسبةالله ار می توانی از این بیش صرف زمام‌نجایب

و بالجمله نهایت سعی در امتثال امر مطاع مصروف داشت وغایت همت برتحصیل این امنیت‌گماشت . اما چون تدبیرموافق تقدیرنیفتاد وسعی بنده بی‌امضای‌قضافایده نداد ، لاجرم به حکم مقدمهٔ مالایدرك کله‌لم‌یترك کله‌بعضی ازبنده زاده‌ها را با وجود صغرسن‌وقلت تجربه‌معتمداًعلی‌الالطاف‌الالهیه ومستنداًبالعنایات‌الشاهیة به جاروب کشی‌آستان ولایت آشیان فرستاده شد وکان ذلك فی‌الکتاب مسطورا[1] .

پادشاها! دین‌پناها! نقد ولایت‌در آستین‌وگنج‌فتوت‌در آستان‌شماست. اشراف خاطراشرف برمخزونات ضمایرومکنونات سرایر ازکمالات ذاتی‌وفضایل اصلی‌آن خاندان قدسی نشان‌است و تقویت ضعفا و تربیت فقرای‌آل محمد از لوازم سنیه و خصایص منیعهٔ آن ذات رفیع‌الشان است .

تو آن‌زلال حیاتی که داده ازجان‌شوق به وادی طلبت‌صدهزارتشنه‌لب است
لطیفه‌ای است وجودتودرصحیفهٔ جود که ازاصول صفات کمال‌منتخب‌است

پس استدعای ترحم به حال ایشان درآن حضرت چندان وجهی ندارد و به هروجهی که خاطراشرف‌اعلی توجه می‌فرمایند ، آن را بنده عین مرحمت و کمال مکرمت می‌شمارد .

چوما با ضعف خود دربندآنیم که بگزاریم خدمت تاتوانیم
تو با چندین عنایتها که داری ضعیفان راکجا ضایع گذاری

امیدواراست که تکلیف ایشان به تحصیل کمالات‌علمی منضم به‌عموم‌الطاف والتفات به خصوص این امرمضاف به عموم اعطاف باشد .

۱– سورةالاسراء ۵۸

به این امیدهای شاخ بر شاخ کرمهای تو مارا کردگستاخ
وگرنه‌هرگدا رانیست این راه که‌بگشایدزبان‌درحضرت‌شاه

والله‌الموفق بالمبدء والمعاد .

احوال این دیار بـه فیض‌وفضل پروردگار وعون وعنایت نواب کام بخش کامکار به‌صلاح و اصلاح عاید است . امید که‌مزیت‌ارتفاع رایت دین‌مبین‌یوما فیوما متزاید و رفعت‌اعلام شرع مستبین آناً فآناً متصاعد باد. وجوه خطب و رؤس‌منابر به نام‌نامی بااحترام‌ایشان زینت گرفت وصورت‌خدمت وطاعت آن درگاه درضمایر ومحال خواطر همگنان تمکین وتقریرپذیرفت به‌وجهی که‌از عرایض وتقریرحوامل عرایض ظاهر خواهد شد . وین هنوز از نتایج سحراست . اگر فی‌الجمله عنایتی به حال فرستاده و فرستنده مبذول دارند بی شائبه موکدبه‌سنت و اعتقاد ومؤیدمعنی ارادت و اختصاص این طایفه خواهد شد و در اعلاء کلمةالله خالی از مدخل نخواهد بود والباقی امرکم احق فی‌ان تقع‌والحق احق بان یتبع . *

---

* منشآت حیدرایواغلی

عریضهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب

تاسیارهٔ سپهر پنجم در موکب انجم به شعشعهٔ تیغ آتش‌بار زهرهٔ شیرفلك را آب سازد و از بارقهٔ رمح آب‌دار آتش درخانهٔ سماك رامح اندازد ، وفود مؤیدهٔ وجنود مجندهٔ به‌صولت صمصام‌شدیدالخصام وسطوت سنان جدیدالسنام نواب ابهت مقام جهانبانی‌مؤید ومنصور ونظم صفوف صنوف اعدای دولت آل‌محمدبه عواصف جلال وقواصف‌اجلال رایات‌ظفر آیات‌حجاب‌اعلی رقاب‌ثریامکان‌مبثوث ومقهور باد.

خاك سار بی مقدارطاهر بعداز عرض دعائی چون روایح انفاس صبحدم‌ارج النسیم و رفع ثنایی‌چون فوایح‌گلزار ارم عبق‌الشمیم شاهد ارادت را برمنصهٔ حسن اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب ولثام احتجاب از رخسار دل‌فریب اخلاص‌گشاده به زبان کلك سحرسازو کلك‌بیان نکته پرداز به ذروهٔ عرض می‌رساند که چون نشأهٔ محبت‌آن خاندان درطینت‌این خاکسارسرشته وخاك وجود این بی‌مقداربه زلال‌خلت وخلوص‌آن دودمان‌آغشته اگرچه به‌حسب ظاهرازطواف‌آن‌آستانه دور وازاعتکاف آن دولت خانه مهجور افتاده اماهرآینه دوری صوری از شرف طواف آن آستانــه وبعدضروری ازعزاعتکاف‌آن دولت خانه‌عایق انخراط درسلك سدنه ومانع ارتباط به خدمت لزمه وسکنهٔ آن فرخنده‌محفل اعلی‌نخواهد بود .

میان کعبه وماگرچه صدبیابان‌است — دریچه‌ای‌زحرم‌درسراچهٔ‌جان است

بنابر آن گستاخانه به عرض‌می‌رساندکه بنده‌زادهٔ خاندان نبوت وولایت‌جعله

۸

مهین بانو مشهور به سلطانم، خواهرتنی (اعیانی) شاه طهماسب ودختر شاه اسماعیل اول بود . شاه طهماسب نسبت بدومحبتی تمام‌داشت وبه راهنمائیهای‌وی‌ارج فراوان‌می‌گذاشت وآن بانوی پاك دل نیز از این همه لطف ومحبت شاه ، در راه تـأمین احتیاجات مردم و رسیدگی به‌کارآنان ورفع ظلم ازایشان استفاده می نمود و شاه صفوی را به صدوردستورات مساعد وا می‌داشت . کما این‌که وقتی همایون پادشاه از ناخن‌خشکیهای شاه‌طهماسب متعصب به ستوه آمده بود ،شاه‌زاده سلطانم‌به‌کمك قاضی جهان ،شاه را نسبت بدو برسرلطف آورد ورباعی همایون را به‌نظر شاه رساند و ترتیبی فراهم آوردکه سرانجام شاه‌طهماسب حاضر شد همـایون را با یك سپـاه دوازده هـزار نفری ، آن هـم هـمراه پسر خود مـراد ، معاضدت نماید .

مهین بانو در سال ۹۲۵ متولد شد ودر نصف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سال ۹۶۹ بدرود حیات گفت . جنازهٔ اورا به امرشاه طهماسب د به‌دارالمؤمنین قم‌برده در جوار حضرت معصومه علیها‌السلام‌به امانت گذاشتند .»

رك : جهان آرا قاضی احمد غفاری و احسن التـواریـخ روملـوج ۱۲ حوادث سال ۹۶۹ ه ٠

عریضهٔ طاهرشاه به شاهزاده سلطانم[1]

بسیط سراپردهٔ عصمت وعفاف وبساط سرادقات مراحم والطاف، اعنی ساحت حرمسرای امامت وسدهٔ سنیهٔ مهدوی النسبة ابهت و کرامت را به جبین خضوع و خشوع بوسیده و دست اعتصام به عروة الوثقی حمایت و عنایت حضرت صاحب العهد والأوان، نایب النبوة المحمدیة من المهدالی الآن استوار کرده به عرض سدنهٔ سکنهٔ آن عتبهٔ ملك مقام می‌رساند که اگرچه این ضعیف به حسب ظاهر از آن آستان مقدس دور واز شرف خدمت معتکفان آن سدهٔ اقدس مهجور است اما شاید که به مسامع علیهٔ مقیمان این مقام معلی عبور وبرخواطر زکیهٔ طایفان آن حریم حرم آسا خطور کرده باشد که این چاکرهم ازدعا [گویان] دولت ابد پیوند آن خاندان است. امید که عن قریب به طلوع ماه رایت ظفرسرایت مهدوی دیدهٔ بخت روزگارقریر و به ظهورخورشید بلنداخترقائم آل محمدعرصهٔ آفاق مستنیر گردد والله المستعان.

ثانیاً به خامهٔ اعتقاد برصحیفهٔ انقیادمی نگارد وبزبان استکانت وطریق استعانت معروض می‌دارد که بنده و بنده‌زادهٔ خاندان نبوت و ولایت حیدر را بعدکرم الله سبحانه به امیدظلال عطوفت ومرحمت نواب کامیاب ام المؤمنین و ناموس العالمین به آن درگاه آسمان اشتباه فرستاده رجا به ارجای مروت آن خاندان واثق وامید به

۱ ــ عنوان در نسخه : «عریضهٔ نظام‌شاه به حضرت شاهزاده سلطانم همشیره‌شاه عالم پناه نوشته شده» اما ازلحن نامه و مطالب آن برمی‌آید که نامه از شاه طاهر است که در نزد نظام شاه سمت وکالت داشته .

شمول عاطفت آن دودمان مستوثق است که درمیان دوست و دشمن او رابه نظر مرحمت وتربیت ممتاز وسرافراز سازند ونواب عتبهٔ علیا را اشارت فرمایند که گوشهٔ چشم عنایتی به‌حال وی اندازند. چون فرزندمومی‌الیه ظاهراً در آن دیارغریب است اگر به وجهی او رااز خاك بردارند که گردغربت برچهرهٔ حال وغبارملال برجبین آمالش ننشیند ، ازکمال مروت آن خاندان غریب نیست. والأمراعلى .*

* نسخه کتابخانه ملی پاریس ۱۳۵۲

نامهٔ شاه‌طاهر به‌شاه طهماسب[1]

همیشه سطوح سرادقات سلطنت ومقصورات خیام‌خلافت محیط ساحت‌قصر مشید ومحاط فسحت صرح ممرد باد وپیوسته پایهٔ سریر ثریا مثال وسایهٔ لوای ظفر اشتمال پیرایهٔ دین مؤید و سرمایهٔ فخرفقرای آل محمدباد .

خاکسار طاهر بی‌مقدار ، بعداز وقفهٔ انقیاد وتسلیم وسجده وتحیت وتعظیم، درآن موقف اقدس کعبه‌آثار ، به‌کلك کتابت نگار عجزو افتقار برشرف صوامع مسامع وغرف حظایر ضمایرارکان سدهٔ سلطنت و اعیان خطهٔ خلافت ـ کاسمان در عرض حال خود بدیشان ملتجی است ـ می‌نگارد که معتکف زاویهٔ ضعف وناتوانی و متحیربادیهٔ هوان وتوانی ، به حسن توفیق ویمن توجه خاطرفیاض‌نقد وقت‌گران مایه ، بعدوظایف‌العبادة والعبودیة ، به نظم ونثر علوم‌دینی ولف ونشرمعارف‌یقینی مصروف و زمام‌کد واهتمام به‌تقویت مذهب‌قوی قویم و تمشیت‌صراط مستقیم ائمهٔ هدی‌علیهم الصلوة اعرفها ومن التحیات اشرفها معطوف است وهذا من‌فضل ربی[2]

از جمله دراین وقت تفسیری به اسلوب قاضی‌بیضاوی‌محتوی برنکات‌غریبهٔ عربیه وکلام ومنطوی بر طرق استنباط فروع واحکام ، درنصرت مذهب منصور امامیه سمت ترقیم وصورت تألیف می‌یابد برنهجی‌که افادهٔ صدور و منهاج باطل

---

۱ ـ عنوان نامه درمنشآت حیدرایواغلی : درعرضه داشتی که‌شاه طاهرازهندوستان به اعلی حضرت جنت مکانی علیین آشیانی نوشته« ودر نسخهٔ کتاب‌خانهٔ ملی‌پاریس به شمارهٔ Sup.1352 :عریضهٔ نظام شاه به جانب شاه طهماسب نوشته »

۲ ـ سورة النمل ۴۰

اهل خلاف و تصحیح و تنقیح تحریفات و تصرفات ارباب اعتساف که مفسدهٔ عـوام و مضلهٔ لئام است نماید . امید که بعدالاتمام آن را به دعای بقای ایام اقبال و استدعای ارتقای مدارج عز و جلال مشرف و موشح ساخته دست آویز شرف پای بوس گرداند و به معونت قوت جاذبهٔ باطن قدسی مواطن پیرانه سر خود را به طواف آن عتبهٔ ملایك طواف رساند .

فان صحّ هـذا القول منك رفعتنی
و اعلیت مقداری و اغلیت قیمتی[1]

جذبهٔ لطفت کند بـا خاکساران فـراق
آنچه با ذرات جـذب مهر تـابان می کند

مشکل است اصلاح حال من ولی گر لطف تو
ملتفت شد می کند این کار و آسان می کند[2]

ثانیاً نگاشتهٔ خامهٔ خضوع و نوشتهٔ کلك خشوع آن که احوال سلمانی[3] و حق و تدبیر کاردانی، چون در صحیفه‌ای که به حضرت وکیل السلطنه مرقوم گشته اندراج یافته بود و از خلوص عقیدهٔ جناب مقصود بیك قورچی ، عرض خلاف واقع در آن درگاه دور می‌نمود ، طی آن قضیه به‌طور ادب اقرب دید و پیرامون شرح و بسط آن نگردید . چون نساق کلام به اطناب کشید وسیاق عرض مرام به‌طول انجامید ، شرط ادب آن است که عریضه را به شرایط دعا ختم نماید و بیش از این در معرض عرض مقاصد درنیاید .

تا به وقت گـل ز شبنم طبع فیاض بهار
در مـزاج بـاغ کار آب حیوان مـی کند

در گلستان حیاتت شبنم فیض ازل
آن کند یارب که شبنم با گلستان می کند *

۱ــ بیت فقط در نسخهٔ پاریس وجود دارد .
۲ــ در منشآت حیدر ایواغلی نامه بدین جا پایان می‌یابد.
۳ــ علی الظاهر اشاره است به آقا سلمان طهرانی مشهور به‌مهتر جمال چراغچی که از ایران به‌سفارت به‌هند رفته بود .
* نسخهٔ کتاب خانهٔ ملی پاریس و منشآت حیدر ایواغلی

۹

برهان‌الدین نظام شاه ازسال ۹۱۴ (= فیض جاوید) تا ۹۶۱ هجری برولایت جنیر، قسمتی از شبه جزیرهٔ دکن، درجنوب هندوستان سلطنت کرد. وی دومین پادشاه سلسلهٔ نظام‌شاهی‌است. قلمرو این‌سلسله‌جزئی‌ازقلمرو وسیع سلاطین بهمنی‌بود. سلاطین‌بهمنی‌اعقاب حسن کانگو افغانی بودند که در سال ۷۴۸ ﻫ بساط سلطنتی در دکن گسترد و تا دو قرن افراد این‌خاندان‌دراین‌ناحیه سلطنت‌کردند. حسن‌ابتدا درخدمت‌یکی ازبرهمنان دهلی بود و در زمان‌سلاطین‌تغلقی به‌مقامات عالی‌رسید وظفرخان‌لقب یافت وهنگامی که‌مردم دکن بر محمد بن تغلق شوریدند، ظفرخان به‌کمك شورشیان. سپاه سلطان‌محمد تغلقی را از دکن بیرون راند وخود باعنوان علاءالدین حسن‌کانگو بهمنی بر تخت سلطنت گلبرگه نشست.

در سالهای بعد، سلاطین بهمنی به تدریج دامنهٔ متصرفات خود را توسعه دادند به‌طوری‌که‌تمام‌شبه جزیرهٔ دکن رامتصرف‌شدند وحد مملکت آنان‌ازدریائی‌به‌دریائی رسید. ولی این توسعهٔ فراوان، براثر بیکارگی سلاطین اخیر سلسلهٔ بهمنی خود موجب تجزیه دکن و به وجودآمدن چندین مدعی سلطنت‌طلب و استقلال‌جوگردید. بدین معنی‌که یوسف عادل شاه، یکی از سرداران فاتح محمدشاه ثانی (از سلسله بهمنی) ولایت جدید التصرف بیجاپور را مستقل اعلام نمود و احمدنظام‌الملك که‌سلسلهٔ نظام شاهیان‌بدو منسوب‌است در ولایت احمدنگرکوس استقلال زد و فتح‌الله عمادالملك در ناحیهٔ برار بساط سلطنتی چید ومؤسس سلسله‌ای شد که در تاریخ به عمادشاهیان شهرت یافت و بسی برنیامد که سلطان بهمنی ولایت گلکنده را نیز از دست داد و قطب‌شاهیان درآن متمکن شدند و ولایت بیدار را نیز برید شاهیان‌به دست‌گرفتند وبدین ترتیب دولت بهمنی بر افتاد وبر- جای آن پنج دولت کوچك ایجاد شد. آخرین فرد سلسلهٔ بهمنی‌کلیم‌الله شاه نام داشت‌که ازسال ۹۳۲تا۹۳۳ چون‌میرنوروزی نامی ازسلطنت داشت وباپایان سلطنت او دولت بهمنی

را نیز عمر به پایان آمد.

نظام شاهیان از سال ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ ه‍ (۱۴۹۰ تا ۱۵۹۵ م.) بر منطقه احمدنگر حکم راندند واز ایشان ده نفر عنوان سلطنت یافتند وبساط سلطنت آخرین ایشان که بهادر نظام شاه نام داشت به دست شاه زاده دانیال پسر اکبر از امپراطوران گورکانی هند، یعنی نبیرهٔ بابر برچیده شد و احمدنگر به تصرف وی درآمد گواین که امرای دولت نظام‌شاهی در دولت‌آباد خطبه به نام مرتضی ثانی خواندند (۱۰۰۷ ه‍) ولی از سلطنت نامی بیش نداشت ودر سال ۱۰۱۶ ملك عنبر حبشی بر پایتخت دولت پوشالی آنان مسلط گردید.

اما ابراهیم عادل شاه که در طی نامه بدو اشارت رفته است، ابراهیم اول است وچهارمین فرد ازخاندان عادل‌شاهی. عادل‌شاهیان ازسال ۸۹۵ در بیجاپور مستقر شدند وازایشان هشت نفرعنوان سلطنت یافتند. روابط این‌سلسله با دولت‌ایران درزمان صفویه، دراوایل کار بسیار دوستانه بود. وقتی شاه اسماعیل درنامهٔ خود به‌اسماعیل عادل‌شاه وی را «شاه» خواند، وی سخت شادمان‌شد وتعبیروبیان پادشاه ایران رابه فال نیك‌گرفت وگفت: «اکنون شاهی به خاندان ما آمد.» سپس ایلچی را احترام فوق‌العاده کرد و «حکم فرمودکه جمله سپاه مغل‌زاده تاج‌سرخ دوازده ترك برسر نهند وهر که تاج‌پوش نباشدا‌ورا به‌سلام نگذارند ودوازده گوسفند جریمانه ازوی بگیرند واگرهمان‌شخص‌باردیگراین کاررا بکندمیان بازار دستاراز‌سرش بردارند وبازاریان نسبت به اوسخنان رکیك برزبان آرند و نیزحکم کردکه روزهای جمعه وعیدین وسایرایام متبرك برمنابر فاتحهٔ سلامتی‌شاه اسماعیل‌صفوی می‌خوانده باشند و این‌حکم قریب‌هفتاد سال‌تا آخرعهد علی‌عادل شاه جاری بود. (تاریخ فرشته ج ۲ ص۱۹)

نخستین‌کسی که از این روش‌بازگشت و ازکیش پدر وجدکناره گرفت همین ابراهیم عادل شاه است. وی‌خواجه عنایةالله شیرازی‌معلم فرزندخویش رابه‌جرم تشیع به‌قتل رسانید وملافتح‌الله شیرازی رابه‌جای وی انتخاب‌کرد. ملافتح‌الله نیزشیعه بود ولی‌خود را حنفی نشان می‌داد. (فرشته ج۲ ص۳۴)

آخرین‌فرد خاندان عادل شاهی، علی‌ثانی‌است‌که از ۱۰۷۰ تا ۱۰۹۷ پادشاهی کرد و سرانجام به‌دست اورنگ زیب دولت وی وسلطنت دودمانش پایان گرفت.

سلاطین دکن یعنی عادل‌شاهیان، قطب شاهیان، برید شاهیان، نظام شاهیان وعمادشاهیان که هریك بر قسمت‌کوچکی از دکن حکومت داشتند دائماً با یکدیگر به زد و خورد می‌پرداختند وچندان‌این‌جنگها ونزاعها ادامه‌یافت که‌جملگی‌ناتوان‌شدند تاجائی که سلاطین گورکانی‌هند به‌آسانی برآنان دست‌یافتند ودکن راضمیمهٔ امپراطوری خویش‌ساختند.

(رك: تاریخ طبقات سلاطین‌اسلام لین‌پول، فهرست زمباور، منتظم‌ناصری ج۲، تاریخ فرشته ج۲ آثار الشیعةالامامیة ج۱ تالیف‌آقای عبدالعزیزجواهر کلام)

نامهٔ نظام شاه به شاه طهماسب[1]

امید که چون ارتفاع آفتاب جهانتاب خلافت وهدایت وانتصاب لوای عالم آرای سلطنت وولایت در بسیط زمین مفید انبساط بساط شرع مطهر غرّا و مؤید آثار ملت مؤید زهراست اطناب خیمهٔ زرین طناب آن دولت به اوتاد سراپردهٔ ظهورمظهرموعود متصل و مربوط و ماهچهٔ علم زرنگار آن سعادت به قوایم اعلام ظفر ارتسام قائم آل محمد ملتقی و منوط گردد .

خادم اهل بیت رسول الله، نظام شاه، که نشأة مهرومحبت آن خاندان نبوت بنیان در طینت او سرشته شده و خاک وجودش به زلال خلّت و خلوص دودمان ولایت ارکان آغشته، بعد از عرض دعائی چون روایح انفاس صبح دم ارج النسیم و رفع ثنائی چون فوایح گل زار ارم عبق الشمیم شاهد ارادت را بر منصهٔ حسن اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب از رخسار دل فریب اخلاص گشاده به موقف عرض مؤسسان اساس شاهی و حارسان کریاس سپهرالتباس نواب سلیمان جاهی لازالت ایام اقباله مصونة عن التناهی و مأمونة عن اصابة الدواهی می رساند که در این زمان فرخنده اوان، از آن سدهٔ سدره مکان، جناب امارت مآب سلیل الامراء العظام جلیل القدر والمقام، نقاوة ارباب المجدوالاعتلاء، ادهم[2] میرزا بادیهٔ رسالت را به اقدام طاعت پیموده و مطیع امر

---

۱ ـ عنوان نامه در نسخه :«کتابت از جانب حضرت نظام شاه به جانب شاه طهماسب مشتمل بر تهنیت فتح روم و اظهار فتوحاتی که دست داده و استدعای مدداز حضرت شاه و اشعار به آن که میرزا همایون از آن جاتقویت یافته ایشان خود واقف اند.»

۲ ـ ادهم بیک روملو درسال ۹۵۴ به سفارت به هند رفت (منتظم ناصری ج ۲)

مطاع اذهب بکتابی‌هذا فألقه الیهم[۱] بوده هدهد آسابدین دیار رسید و کتابتی‌محتوی برعنایتی موفور وخطابی منطوی برعاطفت غیرمحصور ازایراد بهجت مفادش به‌حسن ورودمقرون‌گردید وصور کتابی‌با معانی‌خطابی وی که شواهد حصول‌مقصود بلکه دلایل ثبوت‌مطلوب بودند به معرض شهود رسید . خامهٔ زبان در صفت آن جواهر اسرار زبان به زمزمهٔ هوالذی انزل علیك‌الکتاب فیه‌آیات محکمات[۲] گشود و زبان‌خامه دربیان صفوت آن‌لآلی آب‌دار به‌سرود خجسته‌ورود بل‌هو آیات بیّنات[۳] دستان‌سرائی نمود . حقاکه ازنسیم رحمت وشبنم‌التفات خاطرفیاض غنچهٔ مراد در چمن‌آرزو شکفت و نوبهار مقصود درگلشن امید نشو و نما پذیرفت .

از آن نسیم که ازباغ لطف شاه وزید چوگل‌به خنده درآمدلب‌امل ز نشاط

هرچند طایر تأمل وهدهد تخیل درهوای‌مکافات آن‌ملاطفت پروازنمود وبر‌گرد سبای مجازات آن معاطفت گردید، ادراك‌تحفه‌ای کـه قابل‌مقابلهٔ آن کـرامت و احساس هدیه‌ای که‌لایق مواجههٔ آن‌شهامت تواندبود نکرد .

عذر لطف تومگر خلق تو خواهد ورنه

قوّت ناطقه را طاقت این معنی نیست

اگرچه به حسب ظاهر نیر مؤانست از فلك مستقیم مجالست بر مناظر آمال مشتاقان وصال نتافته و حرم ظاهر مستهام بـه نسیم عنبر شمیم حدیقهٔ التقا و التیام تزویج‌نیافته، اما لایزال ازعندلیب گلشن‌ضمیرمحبت‌تأثیر نفحات‌انس والفت شنیده و علی‌الاتصال نفحات عنایت سمات ازچمن انالله فی ایام دهـرکم نفحات بـه مشام جان رسیده

دریچه‌ای‌زحرم‌درسراچهٔ جان است میان کعبه وماگرچه‌صدبیابان است

فلاأقسم بمواقع‌النجوم[۴] که تاثواقب‌سلطنت وفرمان روائی‌و کواکب خلافت وکشورگشائی‌ازافق‌آن‌خاندان ولایت ارکان‌ودودمان‌هدایت‌بنیان‌طلوع‌نموده‌همواره از آن‌ذروهٔ اعلی‌لوامع التفات‌خاطرخطیررا مترّصد واز آن‌سدهٔ‌علیاروایح توجه‌ضمیر

---

۱ ـ سورة النمل ۲۸ ۲ ـ سورة آل عمران ۵ ۳ ـ سورة العنکبوت ۴۸
۴ ـ الواقعة ۷۴

کیمیا تأثیر را متربّص بوده و هرصبح ازنسیم‌صبا با استفسار گلشن فیض‌بخش ثبات وبقاء فر و اجلال وهر شام ازبرید شمال استشمام نمو چمن سعادت نشیمن دوام عز و اقبال نموده آه اگرباد صباگاهی‌بیارد بوی‌تو!

تا دراین ولا ، از مبشران بهجت و سرور و مفسران آیات فرحت و حبور صوامع مسامع محبّان‌این‌دیار ومخلصان این اصقاع واقطار رسیدکه پادشاه‌فلان‌با-سپاه بی‌پایان‌آن‌مرزوبوم که‌مصداق‌مصدوقهٔ اولئک‌حزب‌الشیطان الا ان‌حزب‌الشیطان هم‌الخاسرون[1]اند، به تصوّر آن که‌نزول در مقام شیرو پلنگ وحلول در کام اژدها و نهنگ می‌تواند کرد و شاه‌باز بلند پروازآن دولت و شاهین شهامت‌آئین آن‌سعادت را در دام احتیال ومکیدت می‌تواند آورد ، خیال فاسد در دماغ کاسد خود راه‌داده و اشتعال نائرهٔ فتنه‌وفساد و اشتغال به هیجان مادّهٔ عداوت وعناد نموده وازمضمون صید را چون‌اجل‌آید سوی صیاد رود غافل و ذاهل بوده به‌عزیمت جدال روبه آن ناحیهٔ‌ظفر اشتمال نهاد .

به آهنگ هیجا دلیر آمده / ندانسته نزدیك شیر آمده
از آن‌بیشه مشکل توان‌یافت کام / که شیرژیان‌راست در وی مقام
وز آن‌گل نگردد معطر دماغ / که دارد نگهبان بر اطراف باغ
مکن سوی آن بیشه جولان دلیر / که جای‌پلنگ است ومأوای‌شیر
تذروی که شد سال عمرش تمام / برد دایهٔ دانه‌اش سوی دام
چوپروانه پرد سوی شمع‌جمع / به پروانه‌آفت رسد نی به شمع
ندانست نادان ز سودای گنج / که‌ازاژدهایش‌رسد درد و رنج

واین مقدار ندانسته که آفتابی که از اشعهٔالله نورالسموات والارض[2]اقتباس اضاءت نموده باشد هرلحظه از لوامع والله‌متم نوره[3] نور خواهدگرفت و نهالی که از رشحات واسقینا کم‌ماءً فراتاً[4] اقتناص‌نضارت کرده‌باشد ازفیضان زلال ویجعل‌لکم جنات و یجعل لکم انهاراً[5] هرزمان طراوت دیگر خواهدپذیرفت .

۱ـ سورةالمجادلة ۲۰ ۲ـ سورةالنور ۳۵ ۳ـ الصف۸ ۴ـالمرسلات ۲۷
۵ـ نوح ۱۱

بــر سپهر دلبری از پــرتــو نور ازل
هرزمان‌خورشیدحسنت راصفائی دیگراست
وز بهــار فیض در بــاغ لطــافت دمبدم
سرو بالای تو را نشو و نمای دیگــر است

نواب کامیاب را چـون مرکوز خـاطر و ملحوظ ضمیر محبت سرایـر اعلاء کلمة‌الله و اعلان شعاراهل‌بیت رسول‌الله بوده‌از بواطن قدسی مواطن ایشان‌استمداد و استعانت نموده وبه امداد و اسعاد آن‌ذوات قدسیة‌الصفات مستظهر و مستوثق بوده با سپاهی که چون اجل‌موعود ازهیچ‌چیز رونگردانند و مانندقضای مبرم به‌هیچ‌وجه برگشتن‌ندانند و آب حیات را از ظلمات رزمگاه جویند و غبار معرکه را توتیای دولت‌گویند، کوه‌را ازغایت شکوه در نظر نیارنـد و سد سکندر را پـردهٔ عنکبوت انگارند .

سپاهی همه مردمیدان جنگ — چه لشکر گروهی ز شیرو نهنگ
بود جامشان خود آهن تمام — مــی‌لعلشان خــون دشمن مــدام
همه نیزه شان افعی کینه کیش — که‌هم‌مهره‌هم‌زهر دارد به‌خویش
بــود مهره اش کعبتین مــراد — دهد زهرش از تلخی مرگ یاد

درظلال اعلام ظفر پیکر و سایهٔ رایات و مایعلم جنود ربّك الا هو و ماهی الاّ ذکری‌للبشر[۱] روی‌همت به‌دفع آن طایفهٔ واجب‌الرفع آورده‌اند و چون دست سنان‌عساکر ظفر اقتران به غارت جانهای مخالفان آغاز تطاول نهاده و قامت لوای نصرت التقای همایون از نسیم انهم لهم‌المنصورون و انّ جندنا لهم‌الغالبون[۲] بنیاد تمایل کرده معاندان دولت همین که چشم برکتابهٔ رایت ظفـر سرایت شاهی که به‌طراز هـوالذی ایدّك بنصره وبـالمؤمنین[۳] مطرز است انـداخته و چتر بلند اختر ظل‌اللهی را که حاوی فحاوی الَم تر الی ربــك کیف مـدّالظل[۴] است نصب‌العین خویش ساخته‌اند ایشان‌را از هوای‌کار معلوم و از فحوای‌کارزار مفهوم شده که طرهٔ

۱ـ المدثر ۳۴ ۲ـ سورة‌الصافات ۱۷۳ ، ۱۷۲ ۳ـ الانفال ۶۴ ۴ـ الفرقان ۴۷

مشکین‌لوای آن سعادت‌پیراستهٔ مشاطهٔ عنایت و پرچم رماح آن دولت‌شانه زدهٔ‌دست ولایت است و پنجه در پنجه افکندن و باکوه پهلوی مبارات زدن در حیز قـوّت و حوزهٔ قدرت ایشان نیست .

پهلو به کـوه و پنجه بـه شیر ژیـان زدن
اندیشه‌ای‌است باطل وفکری است‌بی‌مآل

بناءً علیه مدلول سیهزم‌الجمع و یولّون‌الـدّبر[۱] را به‌عمل‌آورده ومفهوم‌جندٌ ماهنا لك‌مهزومٌ من‌الأحزاب [۲] را دستورالعمل‌کرده هزیمت‌را بهترین عزیمت‌دانسته از میان جانی به صدتشویش بیرون برده‌اند و منادی قاتلوهم یعذّبهم‌الله [۳] نـدای ان تستفتحوا فقدجاء کم‌الفتح[۴] به‌گوش هوش اتباع ائمهٔ هدی‌واشیاع‌عترت طیبهٔ‌مصطفی رسانیده کلام لایح‌السطوة فانتقمنا من‌الذین اجرمـوا[۵] وکلمهٔ لازم‌الصولـة فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا[۶] در مسامع معتقدان خاندان نبوی و ضمایـرمحبان دودمـان مصطفوی مرتسم و منطبع گردانیده‌اند آخر جرعهٔ نشاط انگیز اقبال ایشان به‌خمار ادبار انجامید و شربت گوارندهٔ آمالشان به زهرقاتل مبدل‌گردیده همای نصرت در سایهٔ رایـات همایـون استظلال جسته و شاه‌باز ظفر بر دست دولت روز افـزون نشسته .

دشمن به توجنگ‌ازسر نادانی کرد — وین‌کار نه از بهر مسلمانی کرد
آخر بگریخت از سلیمان زمـان — آن دیوکه دعوی سلیمانی کرد

غالباً اکثر آن‌جماعت ضایع البضاعة اختر حیات و کوکب نجات خودرا درخانهٔ وبال و نقصان راجع دیده‌اند و بیشتر آن قوم عظیم‌الشناعة عدیم‌الاستطاعة به‌موجب مضمون فلایستطیعون توصیة ولاالی اهلهم یرجعون[۷] از معاودت به‌مسکن مأنوس و مراجعت‌به اهل‌خود مأیوس‌گشته بی‌مقدمهٔ وصیتی وکلمهٔ‌شهادتی از دست ساقی فنا چاشنی فذاقت وبال‌امرها[۸] چشیده‌اند .

۱ـ القمر ۴۵ ۲ـ ص ۱۰ ۳ـ التوبة ۱۴ ۴ـ الانفال ۱۹ ۵ـ الروم ۴۶ ۶ـ الانعام ۴۵
۷ـ سورة یس ۵۰ ۸ـ الطلاق ۹

رفتند رومیان همه چون شیر سوی جنگ
کاری نکرد باطن ایشان به‌نام و ننگ

خار درشت خوی بسی تیغ زد ولی
عالم به حسن خلق گل تازه رو گرفت
ای گل به نازکی[1] بنشین بر سریر حسن
کزباغ عارض تو جهان رنگ وبو گرفت

چون خبر موکب‌ظفر اثر به تحقیق پیوست و معنی کریمهٔ واثابهم فتحاً قریباً و مغانم کثیرة یأخذونها[2] درشأن عساکرنصرت مظاهر صورت‌بست، پس از ادای وظایف شکرگزاری زبان حال به این نغمه مترنّم و طوطی مقال به این ترانه متکلم گشت:

چه‌پرتو است که اقبال در جهان افکند
چه‌غلغل است که دولت در آسمان افکند
چه‌منّت است که برگردن زمین و زمان
طلوع رایت شاهنشه زمان افکند
غبار کوکبهٔ شاه است یا نسیم بهشت
که بوی امن وامان در مشام جان افکند

شك نیست که فتح‌الباب این فتح دیباچهٔ فتوحات دارین و مقدمهٔ تسخیر عتبات عالیات و حرمین شریفین خواهد بود و به حسن توفیق الهی و عون تأیید حضرت خلافت پناهی شاهد این مراد از تتق غیب به احسن وجهی چهر خواهد گشود. مرتجی به لطایف عواطف الهی و مترجی به‌عوارف ذوارف نامتناهی آن که روز به روز گلزارآن دولت بلند و نوبهار آن خلافت ارجمند به مرابیع للذین احسنوالحسنی و زیادة[3] سرسبز وسیراب‌و ساعت به ساعت ثواقب اقبال وکواکب بخت فرخنده فال‌از سپهر لهم مایشاؤن‌فیها ولدینا مزید[4] گیتی افروز وجهان‌تاب‌باشد

۱- شاید هم: به‌تازگی ۲- الفتح ۱۹، ۱۸ ۳- سورة یونس ۱۰ ۴- ق ۳۴

این‌مراتب که دیده‌ای جزوی‌است — کار کلی هنوز در قدر است
باش تا صبح دولتش بدمد — کاین هنوز از نتایج سحر است

ولامحاله توفیقاتی که مساعد روزگار فرخنده فرجام و ایام خجسته ادوار میمنت انجام نواب اعلی حضرت سلیمانی، صاحب قرانی فردوس مکانی، الواثق الی رحمةالله‌الملك‌الجلیل، ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل، اسکنه‌الله ریاض‌الجنان ورش علیه من رشحات‌الرحمة والغفران شده بود درقوت مقدماتی است که نتیجهٔ‌آن تبلج صبح اعتلای‌آن خسرو کیخسرو سریر و تبرج نجم ارتقای‌آن سکندر ارسطو تدبیر تواندبود. بلی! نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول.

و ازمحاسن‌اتفاقات که در این اوقات مقارن فتوحات نواب همایون به وقوع مقرون‌آمده‌آن است که ابراهیم عادل خان باآنکه مکرر ازعسکر ظفر اثر شکست یافته بود، چون به‌مقتضای فلما ذهب عن ابرهیم‌الروع[1] وجاءته‌البشری یجادلنا در جوف طبیعتش فی‌الجمله خوف تخفیف یافت، هوای مجادله درسر وخیال مقابله و مقاتله درخاطر غوایت‌سیر آورده به‌جانب فتنه‌وفساد شتافت. این دولت خواه‌هرچند در تسکین‌مادهٔ آشوب و اطفای‌نائرهٔ فتنه به‌موجب یا ابرهیم اعرض‌عن‌هذا[2]وظایف نصیحت و خیر اندیشی به تقدیم‌رسانید و این‌معنی‌را به‌هرگونه موعظه مؤکد وبه‌شواهد آیات واحادیث مؤیدگردانید به جائی نرسید و مشارالیه به هیچ حال متنبه نگردید.

چوگوش‌هوش نباشدچه فایدت زنصیحت.

چون‌خامهٔ قضارقم وخامت‌عاقبت‌برصحیفهٔ قسمت‌مشارالیه‌کشیده‌بود،وسوسهٔ دیوغرورش از راه ببرد و از روی جسارت درمقام شرارت آمده عنان‌آرزوبه‌دست پندارسپرد و بنا برسورت حرارت شباب وشدت باعثهٔ تهتك واضطراب اعتقاد به‌غرور و قدرت و اعتماد برحول وقوت خود نموده به زور غرور تحریك‌مادهٔ‌شرور و انشاء واختراع عداوت‌بغیر ضرور نمود وچون به‌محض تزویر برقلعهٔ سولاپور که

۱– هود ۷۷ ۲– سورهٔ هود ۷۸

یکی از قلاع مشهور این دولتخواه است سابقاً قابض شده بود و در این ولا رای مودت پیرای بر تصمیم عزیمت تسخیر آن قلعه جازم و به‌دفع مضرت او که از واجبات عقلی و متحتمات شرعی بود عازم شد وهمّت بر آن گماشت که به صدمت منجنیق سطوت برج غرور وسور سرور اورا منهدم ومنعدم سازد وسنگ تفرقه در سلك جمعیت و سلسلهٔ امنیت وی اندازد .

چون مفاتیح فتح و اقبال ومقالید نصرت واجلال معلق ومنوط ومقید و مربوط به‌رشتهٔ التفات و اعتنا وعلاقهٔ عنایت و ابتغای مسند نشینان بارگاه امامت و متکّیان ارائك عصمت وکرامت است اولئك علیهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك هم المهتدون[۱]

فردا که هر کسی به‌شفیعی زنند دست ما ئیم ودست و دامن اولاد مصطفی

لاجرم دست التجا و اعتصام به رکاب استعانت و استخدام آن شهسواران عرصهٔ عرفان وفارسان مضمار ایقان استوار ساخته ولوای ولای آل عبا و رایت ظفر سرایت من اعتصم بالله فقدنجا در میدان معادات ومعرکهٔ مبارات بر افراخته متوجه دفع آن جمع واجب القمع شد .

چون عادل خان شنید که پرچم همایون ما را مشاطهٔ ربانی آراست ولوای ظفر مقرون به عزیمت فتح ونصرت برخاست وگروهی مسلح به درع وجوشن بلکه کوهی از پولاد وآهن رو باو نهاده به سرعت می آیند وعواصف حادثه به آن جانب متحرك شده عن قریب ابواب اختلال برروی شواهد امانی و آمال او می گشایند ، پیش از آن که آتش جدال افروخته ورایت اقبال افراخته شودنقش بند تزویر، بر لوح رای جهالت تصویرش ، تصویر این معنی نمود که متحصن به حصاری ومتصون به چار دیواری می باید بود .

بنابراین ، در حوالی قلعهٔ مذکور طرح توقف انداخته برگرد خود دیواری نهاد و بردور خود از گل وخاك حصاری ترتیب داد وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله[۲] و ندانست که

---

۱ ـ البقرة ۱۵۲ ۲ـ سورة الحشر ۲

بود مرد را تیغ و بازو حصار / حصار گل و خاك ناید به کار
حصار شهان مغفر و جوشن است / نه دیوار سنگ و در آهن است
به جائی نباید درون آمدن / که نتوان از آن‌جا برون آمدن

جنود ظفر ورود عنان توجه به احاطهٔ جدار و محاصرهٔ حصار او منعطف ساختند وعزیمت بر آن تصمیم یافت که به ضرب ضربه‌زن وتفك بنای بی‌بقای تزویر اورا ویران سازند واز خرابی سورماتمی درحصارش اندازند .

رسیدند لشکر به‌شوق وشعف / براطراف آن حصن بستند صف
ستادند شیران مردم شکار / فشردند پای شکوه استوار
ز مار تفك مهره انگیختند / به برق بلا ژاله‌ها ریختند
برافروخت توپ آتش کارزار / پر آتش شدازسنگ آتش حصار

مشار الیه چون صورت حال برطبق مقال فأتیهم الله من حیث لم یحتسبوا وقذف فی قلوبهم الرّعب[۱] مشاهده نمود، خوف برمزاجش غالب وهزیمت را به جان طالب شده هرچند ملاحظه کرد که از ضیق محاصره استشمام شمیم خلاصی فکری است باطل ودر مضیق آن مخاطره استنشاق نسیم رهائی به غایت مشکل است از احاطهٔ دایرهٔ پریشانی چون نقطه درمرکز حیرت وسرگردانی گرفتار گردید . می‌خواست که پرگاروار پای ثبات وقرار بیفشرد ، چون اسباب توقف منتظم وملتئم ندید دل برهزیمت نهاد و قرار بر فرار داد وحالت یوم یفر المرء من اخیه[۲] مصداق حال آن سفیه گشت .

شعلهٔ شمشیر و برق نیزه و دود تفك / خصم را گرشیر نر باشد گریزان می‌کند

عاقبت مخالفان دولت را از نکبای نکبت گرد ادبار بر چهرهٔ اقبال نشست و منطوق فهزموهم باذن‌الله[۳] وصف‌الحال ایشان گشت . جمعی که ثریا صفت دست انتظام به هم داده‌بودند چون بنات‌النّعش متفرق گردیدند و فوجی که هیچ کس جز پشت کمان ایشان ندیده بود از تیر دلیران میدان جنگ پشت داده از آن پس روی

---

۱ ـ سورة الحشر۲ ۲ ـ عبس ۳۴ ۳ ـ البقرة ۲۵۲

جمعیت ندیدند. بالجمله به نیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت واقتدارمعاندان که‌به‌اوج تجبر واستکبار افراشته‌بود نگونسار گردید ونقوش‌مباهات و افتخارمعارضان که به‌استظهار اعوان وانصار برلوح تصور وپندارنگاشته بود به آب تیغ آتش بار شسته شد وچون فرار مخالفان‌مقهور از قلعهٔ سولاپورمقترن به‌ظهورگردید فی‌الواقع فتح قلعهٔ مذکور متوقع‌الوقوع والحصول بود لکن مداخل تحصیل آن مطلوب و مخارج‌تیسیر این‌مقصودبه واسطهٔ مکیدت«برید» وسبب حیلت‌آن نمودهٔ یزیدمسدود گشت ومشار الیه بی‌جهت‌خرق قاعدهٔ محبت وقدح ضابطهٔ مودّت نموده به منازعه‌و مناقشه‌برخاست وازلفظ وداد مفهوم‌عناد واز کلمهٔ‌اتحادمعنی‌تضاد خواست ولامناقشة فی‌الاصطلاح ونقض مواثیق وعهود بی‌سابقهٔ امری که موجب آن تواند بود نموده به تیشهٔ کلفت بنای الفت را خراب‌ساخت وبه تیغ نفاق رشتهٔ وفاق را قطع کـرده رخنه درسلك اتفاق انداخت و چهرهٔ یگانگی به‌ناخن بیگانگی‌خراشید وحرف وفا به گزلك دغا از صحیفهٔ خاطرتراشید وندانست که انتقاض شرایط عهود بـه انهدام قواعد مقصود سرایت خواهد نمود وهدم‌بنیان‌پیمان‌موجب ویرانی‌بنای‌امان‌خواهد بود. یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین[۱]. خانهٔ خودرا به‌دست خویش ویران می‌کند وچون تسامح وتساهل دراین باب میسر وتحمل این طرزغدری وتجرع‌این نوع صبری متصور نبود ضرورت شد که‌درازای سوء اعمال و حذای قبح افعال او مادهٔ مکافات را درهیجان آورد وسیل انتقام را به جانب او رخصت انحدار دهد و به مقتضای جزاء سیئة سیئة مثلها[۲] درصدد مجازات آید و رواحل اختلال و قوافل استیصال رابه مراحل ومنازل‌او راه‌نماید. چوبد کردی‌مباش‌ایمن ز آفات.

لاتأمنن فتی‌القیت مهجته ... نار او تحسب‌ان‌النارقد بردا

معتصماً بحبل‌الله‌المتین‌ومتکئاً‌علی‌جنود التأیید‌من‌الائمهٔ‌المعصومین‌صلوات‌الله علیهم‌اجمعین‌مؤدای‌حسبك‌الله ومن‌اتبعك‌من‌المؤمنین[۳]را مقدمة‌الجیش‌عساکرنصرت مظاهرساخته‌ومتاع‌توسل‌واعتصام‌درسفینهٔ‌پرفتوح مثل‌اهل‌بیتی کمثل‌سفینة نوح‌انداخته بامواکب ظفرمراکب که چون کوه خارا سرسبزی خوَد زتیر بـاران دانند و چون

۱ ـ سورة الحشر ۲ ۲ ـ الشوری ۳۸ ۳ـ سورة الانفال ۶۶

پولاد خود را از آتش رزم سرخ روگردانند، دم تیغ زمرد فام مبارزان خون آشام سفاك رالب لعل شکرریز خوبان شیرین شمایل پنداشته در صدد بوسیدن آن بر آیند و خم کمند پرپیچ و تاب زورآوران چالاك وچابك دستان بی باك را حلقهٔ زلف دل آویز پری رخان چین وچگل انگاشته به دست بازی آن رغبت نمایند

بجیش جاش بالفرسان حتی ظننت البر بحراً من سلاح

به تسخیر قلعهٔ بیدار و تحصیل آن حصار گردون آثار که احکم قلاع و اعظم بقاع اوبود اقدام نموده، عروج شرفاتش باذروهٔ فلك البروج مقابل وبروج رفیع الدرجاتش بابروج مشیدهٔ آسمان مشاکل ، حصانت و متانت آن به مرتبه‌ای که سلاطین زمان از فتح آن چون صید عنقا مأیوس گشته وخواقین دوران از تدبیر آن چون تسخیر قلعهٔ سپهراثیر ناامیدشده، درهیچ روزگار کمند اقتدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده ومرغ تدبیر هیچ قلعه‌گشای کشورگیر در هوای تسخیر آن پروبال نگشوده .

چوسد سکندرسار(؟) آهنش فلك سنگی افتاده در دامنش
زحل کرده‌درخاك ریزش نگاه زخورشیدش افتاده‌ازسر کلاه
به‌گردش کندنسرطایر[1] طواف چوسیمرغ پیرامن کوه قاف
کمان دلیران زبالای آن نمایان چوقوس‌قزح زآسمان

سپاه ظفر پناه چون‌هاله دراطراف قمرو مانند اوراق پیرامون شجر آن قلعه‌را محصر ساخته جمیع جوانب او را مواقع دعایم خیام ومواضع قوایم شعار اسلام گردانیدند ومحیط دائرهٔ آن قلعه را نقطهٔ مرکز ساخته درمیان گرفتند ودرمقابل هر-کنگره جمعی از پیاده وسوار و در برابر هر برجی فوجی از لشکرتیغ گذار صف کشیدند وشجعان معرکهٔ یوم التقی الجمعان[2] دامن مردی بر کمراجتهاد زده و دست اقتدار از آستین سعی بیرون آورده چون سهام تقدیر که درامضای مهام انتظار دیگری نکشند روی به‌آن حصار آوردند و چون حوادث روزگار که به اعوان و

---

۱ ـ نسرطایر ونسرواقع دوستاره‌اند . درزبانهای اروپائی این دو کلمه به‌صورت vega, Altaïr آمده است . ۲ـ سورهٔ آل عمران ۱۴۹

انصار محتاج نگردند به گرفتن آن‌قلعه توجه کردند . آتش قتال وجدال دراطراف و اکناف آن قلعه‌التهاب و اشتعال‌پذیرفت وازشرار توپ آتش بارهرطرف در گلزار کارزار گلهای آتشین شکفت . نهنگ توپ پرآشوب واژدرهای ضربه زن رعد اسلوب به عزم قمع اعدا و قصد قلع آن قلعهٔ کوه آسا دهنها گشودند و از کثرت ورود سنگ صاعقه وش‌اهل قلعه به غایت مشوش وچون اصحاب جحیم پیوسته‌در آتش بودند.

شداز آتش کین درآن‌کارزار — چومنقل پر آتش درون حصار
درآن قلعه یك سرمشوش‌همه — چواهل جهنم در آتش همه
شدند اهل آن قلعه‌زار وذلیل — زسنگ تفك همچواصحاب‌فیل
حصاری‌چنان کرداز آتش‌قصور — ز تاب تجلی فرو ریخت طور

هرچند ملاحظه نمودند دیدند که از حامی ایشان آثار حمیت وحمایت به ظهور نمی‌آید و روز به روز اشتداد مادهٔ ویرانی والتهاب نائرهٔ تشویش وپریشانی می‌افزاید و عساکر ظفر مآثر چون صبا که به یك صدمه شکاف در اطراف گل سوری افکند هر طرف دربارو رخنه‌ها ساختند و چون شمال که به یك حمله به منافذ حصارغنچه نفوذ نماید چند جا نقب درسور قلعه انداختند واز صدمات ضربه زن وسطوات توپ قلعه شکن قریب به‌آن شد که‌اساس آن قلعه ویران وبنای حصارش با خاك یکسان شود دانستندکه از خامی حامی ابواب خلاصی مسدود و اسباب رهائی بالکلیه مفقود است بلکه کشتی نجات وسفینهٔ حیات ایشان عن‌قریب مستغرق‌گرداب خواهد شد ومشارالیه پهلوان باشد برون آردگلیم خود زآب.

بنابراین دست‌عجز واضطرار به دامن امان و زینهاراستوارکرده قدم ازجادهٔ تمرد و امتناع کشیدند وبرطبق‌فاعترفوا بذنبهم [1] اعتراف به جرایم واعتذار از افعال واعمال ناملایم خود نموده امان طلبیدند . این مخلص به شکرانهٔ این فتح‌ایشان را امان داد وبه حکم‌العفو زکوة الظفر نقوش زلات ایشان را به زلال صفح و اعراض

---

۱ ـ سورة التوبة ۱۰۳

شسته ابواب عفو و اغماض برروی ایشان گشاد و آتش عنف را به آب لطف آمیزش‌داده زهر انتقام را تریاق عفو برپهلو نهاد وسپاه ظفر انتباه چون معارج دولت شاه عالم‌پناه به بالای قلعه برآمدند واعلام ظفر فرجام چون مراقی همت نواب سپهراحتشام پا برسقف آن طارم آسمان مثال نهادند .

قسم خورد گردون که درهیچ دوری ندیدست فتحی چنین چشم دوران
دراین کار مشکل، دراین خرق عادت فلک گشته واله ملك مانده حیران
اعانت زجای دگر شد و گرنه برون بود این قدرت ازحدّ انسان
گلستان عالم چو گل شد شکفته براهل جهان گشت عالم گلستان

عاقبت کعبتین مراد بروفق دلخواه گشت ونقش آرزو مطابق مدعا نشست و صبح شادمانی از افق عواطف ربانی دمیدن گرفت و لوامع انوار آمال از مطالع استحصال درخشیدن پذیرفت .

الیوم انجزت الآمال ما وعدت وادرك المجد اقصی ما تمناه

ثانیا به زبان خضوع معروض می‌دارد و به خامهٔ خشوع برلوح عرض می‌نگارد که چون نواب کبریانقاب را همت بلند براعلای اعلام شریعت نبوی مقصور وفطرت ارجمند برارتفاع مراتب ملت مصطفوی مجبول ومفطور است اگر عنان عزیمت به تسخیر بعضی بلاد هند که درقبضهٔ تصرف اهل بغی وطغیان و زمام همت به تحجیر این اراضی که درحیطهٔ تملك اصحاب کفروعدوان است مصروف فرمایند هر آینه اولیای آن حضرت را معنی فرحین بما آتیهم الله من فضله [1] به اجمل صور جلوه خواهد نمود وبراعدای دولت صورت فما استطاعوا من قیام وماکانوا منتصرین[2] نقاب از چهره خواهد گشود .

دو اسبه فتح وظفر آیدت به استقبال چوروز رزم شوی برسمند عزم سوار

اگردر حصول این مقصود قائد توفیق شرایط موافقت را در تعویق دارد و رفیق تأیید قواعد مرافقت را به جای نیارد، رجا به ارجای مروت آن خاندان واثق و امید به شمول عطوفت آن دودمان مستوثق است که جمعی از غازیان شیردل وفوجی

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۱۶۴ ۲ ـ الذاریات ۴۵

از مجاهدان غضنفر شمایل که الیوم مصدوقهٔ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم‌سبلنا [۱] و مصداق وان‌یکن منکم مأة یغلبواالفاًمن‌الذین کفروا [۲] ایشان اند از آن درگاه عالم‌پناه به معاونت ومساعدت محبان دولتخواه مرخص شده عن قریب منهیان اقبال مژدهٔ توجه‌جنود نصرت‌قرین وایّدناالذینّ علی‌عّدوهم فاصبحوا ظاهرین [۳] به افنای وجود اعادی‌این‌حدود برسانند ومبشران آمال‌بشارت فسوف یأتی‌الله‌بقوم‌یحبهم و یحبونه اذلة علی‌المؤمنین اعزة علی الکافرین [۴] در اطراف و اکناف این دیار منتشرگردانند وچون شخصی‌که من حیث‌المذهب مخالف ومغایرو دربادیهٔ خلاف و اختلاف هائم وحائراست وهمای همایون فال محبت آل‌جناح نجاح وظلال اقبال برفرق‌عقیده‌اش منبسط نساخته وشمع شب افروزیهدی‌الله لنوره من‌یشاء [۵] برشبستان ارادت و اعتقادش پرتوالتفات و اعتنا نینداخته با وجود این چون ملتجی به‌آن قبلهٔ اقبال و متکی به‌آن آستانهٔ بطحا مثال شد امروز به میامن مروت واحسان وبرکات عنایت وامتنان‌آن حضرت به‌پایهٔ عز و افتخار فایزوبه‌پیرایهٔ رفعت واقتدارحائزاست تاج عزتش راکه صرصر ادبار از تارك اقبال انداخته بود دست عنایت شاهی باز برفرق همایونش نهاد و بساط نشاطش راکه حوادث ایام طی ساخته و روزگارغم فرجام دردست وپاانداخته بود باردیگرعاطفت پادشاهی‌گسترانیدش علی‌وفق‌المراد.

فی‌الواقع‌تا سایه دست دردامن‌خورشید زده چون‌آفتاب حمایت نواب‌ظل‌اللهی ندیده وتاهاله پناه به جوارماه برده چون ماه‌لوای عنایت ولایت پناهی مشهود منصهٔ شهود اونگردیده لمثل هذافلیعمل‌العاملون [۶] وآری

کسی‌که دست به دامان همت توزند
به دولت تو زند تکیه برسریر جلال

شود شکفته ز فیض بهار عاطفتت
ز دوحهٔ امل او شکوفهٔ آمال

هرآینه مخلصی‌که سندس واستبرق اخلاص را در ارجای رجا گسترده و

۱ ـ العنکبوت ۶۹ ۲ ـ الانفال ۶۷ ۳ ـ الصف ۱۴ ۴ ـ المائدة ۵۹
۵ـ سورةالنور ۳۵ ۶ـ الصافات۵۹

قطوف دوحهٔ اعتقاد را به رشح سلسال خلوص و رش‌سلسبیل خصوص‌پرورده باشد و حدائق مثمرة‌الحقایق ولای طیبین و طاهرین و حظایرقدسی سرایر تولای ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین رابه نفحات ارادت ونسمات صدق منضّر ومطّرا گردانیده ارقام مودت آل‌عبا به حکم قل لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[1] چون نقش برنگین خاتم طبیعتش منطبع وغبارتردد اغیاربرطبق من‌احب‌الله وابغض الله ازدامن فطرتش‌مرتفع باشد معلوم است‌که به موجب مفهوم دوستان راکجاکنی محروم، به نوعی‌افاضهٔ انوار تودد و تفقد خواهند فرمودکه از پرتو شمع اقبال‌آن حضرت کاشانهٔ امنیت و املش روشن بلکه بعد از استفاضه لوامع تربیت و تقویت چراغ منزلتش‌برمنزل اکفا واقران پرتوافکن‌گردد . وین نه اول پرتوفیض است از آن خورشید جود .

دراین وقت به حکم سابقهٔ محبت قبلی[2] و جاذبهٔ ارادت جبلی از صمیم فؤاد تصمیم عزیمت نمودکه عریضه مشتمل برعرض نصوص خلوص و محتوی برشرح فصوص خصوص به پایهٔ سریرآسمان توقیرمرسول‌گرداند وبرحسب مفهوم مسرت انتباه یومئذ یفرح‌المؤمنون بنصرالله[3] ازسرسرورموفور وبهجت غیرمحصورمراسم تهنیت وشادمانی به‌تقدیم رساند. تأکیداًلمعانی‌الوداد وتأمیناًلمبانی‌الأطاعة والأنقیاد امارت مآب‌مشارالیه راکه حافظ قواعداصالت وجامع شرایط رسالت‌آمده از جملهٔ بندگان‌صادق‌الأخلاص واززمرهٔ یك‌جهتان راسخ الأختصاص‌آن درگاه‌ثریا مناص- است راجع داشته ، افتخارالخوانین العظام فی‌الزمان ، بحری خان را در صحبت مومی‌الیه به‌درگاه معلی و پایهٔ سریراعلی ، اعلاه‌الله تعالی، مرسول داشت و شرح فصول اوضاع واحوال وعرض اصول امانی وآمال رابه تقریرمشارالیه بازگذاشت. اکنون شایستهٔ آن شیمه وشان وسزاوارآن‌منزلت ومکان‌آن‌که چون مشارالیه به‌شرف تقبیل بساط‌گردون انبساط مستعدگردد، مقاصد وملتمساتی که به زبان‌خضوع وخشوع ازدولتخواهان معروض و مرفوع گرداند به سمع عنایت والتفات مسموع دارند و آنچه درباب‌حسن‌عقیده واخلاص مخلصان به‌مسامع‌جلال ومدارك عزواقبال رساند،

۱- الشوری ۲۲ ۲- تصحیح قیاسی . نسخه: ملی- شاید : قلبی ۳- سورةالروم ۴،۳

ازقبیل تکلفات رسمی وتملقات عادی نشمارند .

لاتحسبونی فی‌الهوی متصنعا کلفی بکم خلق بغیر تکلف

وبه‌موجب واخفض‌جناحك‌للمؤمنین[۱] اجنحهٔ مرحمت واظلهٔ مکرمت‌برمفارق مطیعان منقاد وتابعان سابق الاخلاص صادق الاعتقادگسترده بروجهی مرآت خاطر والانهمت را جلوه‌گاه‌آمال‌محبان سازند وبه نوعی نظرلطف وعنایت‌به حال دولت‌خواهان‌اندازند که موجب وثوق[جهت؟] طاعت وسبب رسوخ نسبت اطاعت‌گردد. عنایت ازتو وازما اطاعت .

اگرچه قدم‌بربساط انبساط نهاده به این شیوه اقدام نمودن وبه دست جرأت نقاب از چهرهٔ مقاصد و مطالب براین وجه‌گشودن نه دأب‌اهل‌آداب و رسم ارباب ألباب است اما

چون چشم تودل می‌برد ازگوشه‌نشینان

دنبال تو بودن‌گنه از جانب ما نیست .

همیشه اقلیم سلطنت وعرصهٔ خلافت‌به عزسریراقبال ویمن‌مسند اجلال شاهی مرفه ومعمور وخواطرارباب‌خلوص وضمایراصحاب‌خصوص به‌مژدهٔ فتح ونصرت و نویدمزید جاه وحشمت نواب عالم‌پناهی منشرح ومسرورباد. *

۱ــ سورةالحجر ۸۸

* نسخهٔ‌کتاب خانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۱۳۵۲

۱۰

شمس‌الدین محمد خفری ازدانشمندان وپارسایان اقلیم پارس‌است. وی‌شاگرد امیر صدرالدین‌محمد (محمدالحسینی)حسینی‌الدشتکی شیرازی‌بود، ازسادات ودانشمندان نامور. (رك: حبیب السیر ج ۳ جزو۴ ص ۱۱۱-۱۱۰ طبع بمبئی و رجال حبیب‌السیر ص۳۴۱ ومجالس‌المؤمنین ج۲ ص ۲۲۹ چاپ تهران ۱۳۷۵ قمری)

شمس‌الدین‌محمد درکاشان اقامت‌داشت ودرهمین‌جا است‌که شاه‌طاهر نزد وی‌شاگردی کرده وحکمت وکلام وفلسفه آموخته است . خفری درسال ۹۳۰ق. به‌نام‌خواجه حبیب‌الله ساوجی دوتالیف‌کرده وبه هرات فرستاده یکی‌تفسیر سورهٔ فاتحةالکتاب و دیگری رساله‌ای مشتمل‌برچهل حدیث .

قاضی‌نورالله درمجالس‌المؤمنین‌درشرح‌حال وی می‌نویسد: درزمان اوائل‌سلطنت‌شاه‌ـ اسماعیل‌که قضات ومفتیان‌سنی ازایران می‌گریختند ، وقتی چنان‌شدکه درکاشان‌هیچ قاضی ومفتی نماند ومردم به‌ناچارمسائل‌شرعیهٔ خویش رانزد شمس‌الدین محمدبردند واو باآن‌که مهارتی درفقه نداشت وازکتب‌فقهی امامیه‌نیزدرنزد وی‌نبود، براساس‌عقل‌مستقیم اظهارنظر می‌نمود وفتاوی خویش راکتباً به‌خواستاران می‌فرستاد . تاآن‌که شیخ علی‌بن‌عبدالعالی را به‌کاشان‌گذار افتاد وچون‌آن فتاوی رامطالعه‌کرد، همه را«موافق قول‌معمول مفتی به‌علمای فقه امامیه » یافت یامطابق «ادلهٔ قویهٔ فتاوی ایشان» ودرتوجیه این‌امرگفت‌که این‌موافقت ومطابقت دلیل صحت قاعدهٔحسن وقبح عقلی‌است‌که « طایفهٔ امامیه ومعتزله برآن رفته‌اند.»

وفات شمس‌الدین محمد خفری را درسال ۹۵۷ نوشته‌اند. برای اطلاع بیشتررجوع شود به‌حبیب‌السیر ج۳ جزو چهارم ص۱۱۵ . رجال حبیب‌السیرص ۲۵۵، مجالس‌المؤمنین ج۲ ص ۲۳۴-۲۳۳ فارس‌نامهٔ ناصری ج ۲ص ۱۹۶و روضات‌الجنات ص۶۷۴ وریحانة ـ الادب ج۱ ص۴۰۶-۴۰۵.

نامهٔ شاه طاهر به شمس الدین محمد خفری

تا اشعهٔ آفتاب وجوب از ثقبهٔ عضادهٔ اسطرلاب حکمت الهی برصفایح ممکنات فایض باشد و پرتو نور وجود اضافی مرتقیات و مراتب وجود حقیقی را عارض، لوامع خورشید فضل وحکم ولوایح نیّرخلق وکرم ازسپهر ذات فایض ـ البرکات حضرت استادی علامی، صاحب سریر اقلیم کمال، مسندنشین درگاه افضال، زینت افزای ریاض افاضت، چهره گشای جمال حقایق ومعانی، مبین رموز آسمانی، زیور چهرهٔ دانش و بینش، فهرست کتاب آفرینش، مجموعهٔ کمالات انسانی، مرآت تجلیات الهی.

کامل الذاتی که ذات کاملش دارد فراغ　　　هم چو عقل اول از نقص کمال منتظر

الذی کشف القناع من وجوه مخدرات الحقایق والفهوم ورشف بشفاه الفکر لبقاع قلبه الزکی انهار المعارف والعلوم وطلق بیدالعقل عقال الاعضال وشکال الاشکال عن اقدام رکاب طبایع المستفیدین و قلق بنصال التأمل صدور المعضلات و قلوب المشکلات فی معارك اصحاب الحق والیقین، رسام خطوط التحقیق علی حدود الکتاب، وسام سهام ـ الفیض علی جنوب قلوب اولی الالباب، المولی الحبر العلامة المؤید، مولانا ومقتدانا شمس الملة والافاضة والافادة والدین محمد برصفحات هیاکل اعیان نامیهٔ اصحاب و آداب وقوالب هیآت ممکنهٔ تلامذه وطلاب لایح ولامع باد.

اقل المعتصمین بحبل افادته واصغر المتشبثین بذیل افاضته طاهر بعداز تلخیص رسایل خلوص وتنقیح مسایل خصوص تحیتی چون انفاس قدسیان مجرد ازشوب شوائب ریا

وخدمتی چون مادهٔ حلقهٔ روحانیون به‌صورت صدق و صفا معروض موقف افادت و مشهود مجلس افاضتش می دارد و پیوسته ارقام اخلاص به کلك اختصاص بر صحیفهٔ خاطر می نگارد. حسن ارادت و اعتقاد و کمال مودت و اتحاد نسبت به مقیمان آن آستان که معصم ارباب شوق و طلب وملثم اصحاب علم و ادب است مقتصر به زیور خط وخال الفاظ وعبارات نیست و محتاج به مرتبهٔ غنج و دلال شواهد تشبیهات و استعارات نه. حقا که حقیقت شوق و محبت محاط به سنن علمیه نمی‌شود و کیفیت خلّت و مودت کما هو حقه در حیز تحریر در نمی آید. چه احاطهٔ غیرمتناهی به‌متناهی امری است ممتنع السیر وادراك امور وجدانی کیفیتی است متعذر التیسر.

قلم را آن زبان نبود که وصف عشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی

فأسأل الله نیل الاتصال والله علی صدق ما یسأل خبیر و بایجاب ما اسئل منه قدیر.

اگرچه از راه صورت مسافت بعید حاجز کعبهٔ مقصود گردیده وبدین سبب انواع تفرقه و اصناف الم به‌خاطر محزون رسیده اما همیشه مشام جان به روایح افادات علیه که از حرم گلشن معنی می‌وزد معطر و ظلمت آباد طبیعت به‌لوایح افاضات جلیه که از سپهر باطن قدسی‌مواطن می تابد منور بوده وزمان زمان نسیم توجه خاطر فیاض ریاض قابلیت طالبان را طراوت افزوده و نفس نفیس رشحات التفات ضمیر آفتاب تأثیر مزرع استعداد مستفیدان را تربیت نموده است. لاجرم اوقات خود را بعداز اقامت مایجب علی العباد و یستحب للعباد من وظایف التعبد وروا تب العبودیة به تدرب مقاصد قدما و تتبع مآثر علما مشغول ساخته وخدمت معارف دینیه ولوازم علوم یقینیه را مورث هدایت و نجات و مثمر ارتفاع درجات شناخته است وبه قدر همت وقابلیت ازهر خرمنی خوشه‌ای و ازهر سفره‌ای توشه‌ای گرد آورده به آنچه مقدور فهم قاصر بوده در آن وادی طریق سعی واجتهاد سپرده از آن جمله چون در اثنای عبارات اشارات وشرحین[1] ومحاکمات[2] خار ترددی چند درغنچهٔ دل خلیده بود وغبارشکی چند به

۱ ــ یعنی شرح امام فخررازی و شرح خواجه نصیرطوسی بر کتاب اشارات ابوعلی سینا
۲ ــ کتاب قطب‌الدین رازی در محاکمه و انتقاد و مقایسهٔ دوشرح مذکور

آیینهٔ خاطر رسیده ودردفع ورفع منوع ونقوص ومعارضات صاحب محاکمات مبحثی چند روی داده بـود وراه تصرف چند در تلخیص وتحقیق مقـاصد برروی طبیعت گشاده اما ازقلت قابلیت وعدم اعتماد برریزهٔ خود آنهارا وقعی نمی‌نهاد وبه‌مقتضای تأمل درمؤدای المرء بصیر بعیوب نفسه توسن طبیعت را در میدان اشتهار جولان نمی‌داد . به‌سبب این دغدغه خاطر قرار نمی‌گرفت و تقلب باطن تسکین نمی‌پذیرفت . به خاطر فاتر رسید که از آن جمله آنچه در وقت گنجد از سواد به بیاض آورده به نظر کیمیا اثر که حلال هرمشکل وفاروق حق وباطل است معروض دارد تا اگر آن جزوها برمحك اعتبار کامل نمایند به‌سکهٔ قبول رسانیده دربازار صیرفیان سخن رایج گردانند والا جمله را در خلاص اخلاص بگذارند وعارض حق صرف را از عرضهٔ تعریض باطل سازند علی کل التقدیرین کمینه به احدالدولتین فائز گردد وبناء علیه تمام مباحث تصورات به بیاض آورده به‌نظر مبارك مرسول داشت .

بی‌ادبی وگستاخی رابه‌ذیل عفوو اغماض مستورداشتن وهمت بلند برتربیت جانب مخلصان نیازمند واصلاح حال مستمندان دردمند گماشتن بی‌شائبه مناسب شمایل قدسیهٔ آن ذات عالی‌شان و ملایم طور بزرگی ایشان خواهد بود . بزرگان خرده برخردان نگیرند .

چون امید به دست بوس دولت باقی است ، امید هست کـه باقی به مشافهه معروض شود . سلام علی من یعتکف ببابکم و یقتدی بجنابکم *

---

* منشآت حیدرایواغلی

۱۱

خان احمدخان آخرین فرد دودمان کارکیا، ازسلاطین گیلان،است. نسب این خاندان به‌احمدالاکبرمشهوربه عقیقی کوکبی ازنبیرگان امام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین (ع) می رسید. جداعلای آنان به نام علی کیا دراندیشهٔ تسخیرگیلان افتاد ولی دشمنان فرصتش ندادند و اوبه‌مازندران پیش سیدقوام‌الدین مرعشی رفت وهمراه اوبه محاصرهٔ فیروزکوه شتافت و کیاجلال متمیرحکمران فیروزکوه به وسیلهٔ سیدعلی کیا زنهار خواست وبرهمین اساس ، پس ازفتح فیروزکوه ، سیدکمال‌الدین پسرسیدقوام‌الدین‌مالی فراوان به‌سیدعلی کیا بخشید واو وخاندانش رابه‌ساری آورد وخانه‌ای بدو واگذارنمود. دردوران ترکتاز تیموردرایران، براثرتقاضای مردم گیلان ، سید علی‌کیا متقلد امرسلطنت گیلان بیه‌پیش (لاهیجان)گردید و سپس به‌کمك برادرخویش‌مهدی‌کیا برگیلان بیه‌پس (رشت) نیزدست‌یافت وپیش‌ازاین‌ناحیت تنکابن رانیزازسید رکابزن حکمران آن ناحیه گرفته بود. این‌سیدعلی‌کیا همان است‌که‌نامه تیموررا درپیشنهادتسلیم جوابی‌سخت ودندان‌شکن داد .

پس ازسیدعلی‌کیا، چندین‌نفرازآن خاندان به‌سلطنت رسیدند وآخرین‌فردکارکیاخان احمدخان‌است پسرکارکیا سلطان‌حسن. پدر وی سلطان حسن بربرادرخویش‌کارکیا سیدعلی شورید (اوایل‌سال ۹۴۱) وبا امیره‌دباج حاکم‌گیلان بیه‌پس شجاعانه درافتاد واورا ازمقر حکمرانی خویش‌بیرون راند. ولی‌دوران سلطنت وی‌چندان دوام‌نیافت ودرشب جمعه پنجم جمادی‌الأخری سنه ۹۴۳ به‌بیماری طاعون درگذشت.

درآن روزگارپسرش‌خان‌احمدیك‌ساله‌بود. امیرعباس سپهسالارسلطان‌حسن، طفل‌یك‌ساله وی را برتخت سلطنت نشاند . ولی برحسب استدعای کیاخور کیاطالقانی از امرای معتبرگیلان ووکیل سلطان‌حسن، شاه طهماسب‌ناحیت بیه‌پیش رابه‌برادرخود بهرام میرزا که زمستان رادرقزوین می‌گذرانید داد. امرای بیه‌پیش اطاعت‌نکردند وخان‌احمدخان را

همراه خود به‌کوههای اشکور بردند. بهرام میرزا درسال ۹۴۴ کیا خورکیا را زندانی کرد ولی مردم براو شوریدند ودرلاهیجان بدوحمله بردند و او به قزوین گریخت.

سلطان صفوی حقوق موروثی خان احمدرا رعایت‌کرد واورا حکمران بیه‌پیش شناخت وبیه‌پس رانیزضمیمهٔ قلمرو اوکرد تا امرای وی‌درآمدش رابه خزانهٔ کشوررسانند. امرای بیه‌پیش اندکی بعدکوچسفهان رانیز به لاهیجان ملحق ساختند.

بدین‌ترتیب خان احمدبزرگ‌شد ودرکارهامستقل‌گردید. وی‌مردی شعرشناس وشاعر وادیب وآشنا به‌علوم زمان خویش بارآمد وتوجهی‌تمام به فنون مختلف من‌جمله موسیقی و نجوم‌یافت وهنرمندان راجایزه‌های گران داد. ازلحن بیان‌قاضی احمد غفاری که معاصروی بوده وتاریخ خویش راتاسال ۹۷۲ یعنی‌ده‌سال قبل‌ازویرانی‌کار این سلطان، نوشته برمی‌آید که خان احمد همه جا از عزت و احترامی تمام برخوردار بوده است. قاضی می‌نویسد: «کامکارترین‌آن طبقهٔ علیه(دودمان کارکیا) و افضل واکرم‌آن دوحهٔ سامیه است واکنون به زبان افتخاربه خواندگار اشتهاریافته فرمان‌فرمای ملك موروثی‌شده به‌یمن اقبال‌وبخت از بسیاری ورطات نجات یافته صاحب تاج و تخت‌گردید.»

به‌گفته قاضی، خان احمد در مذهب تشیع، شوری فراوان داشت «واین بیت‌که از نتایج طبع وقاد ایشان است نقش نگین آن سرور ارباب سداد است

تا شد سعادت ابدی راهبر مرا   شد رهنمون به مذهب اثنی عشر مرا

یکی از شعرا در وصف این بیت گفته است:

تا شد این‌بیت ترا نقش نگین خانهٔ دین   گشت معمور از این‌بیت‌چو بیت‌المعمور»

اما با این فضایل، خان‌احمد مردی انتقامجو و جاه‌طلب و عیاش و به جای خود خونریز و سنگدل بود. از کارهای زشت وی قتل سلطان‌محمودخان بیه پس بود، پسرمظفر سلطان پسر امیر حسام‌الدین. مظفرسلطان نخست باشاه‌اسمعیل‌صفوی ازدردشمنی درآمد ولی بعدهابه‌شرحی‌که درتواریخ‌آمده به‌درگاه‌سلطان‌صفوی آمد ومورد تفقد قرارگرفت وشاه به او که امیره دباج نام داشت لقب مظفرسلطان بخشید ودخترخویش رابه زنی‌به وی داد. این زن‌که به نوشته عبدالفتاح فومنی نامش خیرالنسابیگم بود درروز ۱۷ شعبان‌سال ۹۲۳ وارد فومن شد. وی پانزده سال بیشتردرخانهٔ شوهر نماند و رخت به زیر خاك‌کشید (۹۳۸) و جسدش به اردبیل منتقل ومدفون گردید. مظفرسلطان دخترشمخال خان چرکس رابه زنی گرفت وازوفرزندی یافت به‌نام سلطان محمودخان. سرانجام مظفرسلطان به مخدوم خویش خیانت‌کرد وپس‌ازحملهٔ عثمانیان به ایران، وی به‌اردوی‌سلطان عثمانی‌آمد واظهارعبودیت نمود. شاه طهماسب که‌ازوسخت رنجیده‌بود پس‌ازچندی براودست‌یافت واورا درجمعه‌هیجدهم شعبان سال ۹۴۲ درقفس‌کرد وآتش‌زد. اماپسرش را ازملك موروثی‌محروم نکرد وناحیت بیه‌پس راهمچنان به‌حکومت وی‌واگذاشت. تا این‌که بی‌کفایتی وی‌آشکارا شد وشاه‌صفوی‌دستور

دادتا وی را به شیراز گسیل دهند ودرآنجا تحت‌تعلیم مولانا محمد پسرغیاث‌الدین منصور شیرازی قرارگیرد . دستورسلطان صفوی آناً اجراگردید وخان احمدخان موقع را برای‌از بین بردن حریف مساعددیده معلم‌مزبوررا تطمیع کرد تا سلطان‌محمود رامسموم نمود. همین که درتحقیقات ، پرده ازرازها برداشته شد ، معلم خیانت‌پیشه به‌نزدخان احمدپناه برد و چون شاه طهماسب قاتل‌راخواست، خان احمد ازتسلیم وی خودداری نمود. اشتباه دیگری نیزدرهمین ایام ازاوسرزد وآن این‌که برخلاف فرمان شاه‌طهماسب، ناحیهٔ کسگر رانیز به امیره ساسان نداد. این اموروباعث شدکه شاه طهماسب ناحیهٔ بیه‌پس وکوچسفهان راکه ارثاً ازآن ملك جمشید پسرسلطان محمود بود ازخان احمد بازپس گیرد و به وارث حقیقی باز سپارد. بنا براین یولقلی‌سلطان ذوالقدر رابه‌گیلان‌فرستاد . خان‌احمد بیه‌پس رامسترد داشت ولی‌کوچسفهان را نداد وچون‌یولقلی سلطان خواست با زورکار را ازپیش برد، شاه منصور لاهجی، سپهسالارخان احمد، که‌ازطرف مخدوم خویش‌حکومت فومن داشت درکنارسیاه‌رود بروی حمله‌برد و اوراکشت (ذی‌الحجه سال۹۷۴ ه .)

خان احمدکه بیست‌سال بود که به درگاه سلطان نیامده بود، احضارشد ودرطی‌همان فرمان احضار، ازطرف سلطان صفوی‌سخت مورد تهدید وتخویف قرارگرفت وشاه طهماسب صریحا بیان داشت‌که عدم اطاعت وی موجب حرکت قشون به‌گیلان می‌گردد . ولی خان احمدگوشش بدین سخنان بدهکارنبود وپس‌ازآن‌که درصفرسال ۹۷۵ شاه طهماسب‌معصوم‌بیك صفوی رانام زد فرماندهی‌سپاه مأمورگیلان‌کرد ، خان مغرورتا دهنده واقع درسرراه کسگر برای جلوگیری ازمعصوم‌بیك پیش‌آمد. منتها رسیدن خبر بیماری‌پسرش سلطان حسن اورا ناگزیربه مراجعت به‌لاهیجان نمود وکمی بعداین پسرمرد . مادر این‌شاه زاده، تی‌تی دخترقرامحمد چیك زن اول خان احمدخان بود وشاه صفوی براثرمحبتی‌که بدان‌طفل‌داشت حکومت بیه‌پس رانام زد وی‌کرده وبدین‌ترتیب سراسر گیلان رابه اختیارخان احمدخان داده بود .

خان احمدبه تفصیلی‌که درکتب‌مذکوراست سرانجام دربرابرسپاه شاه طهماسب تاب نیاورده گریخت وپس‌ازچندی دستگیرگردید. سرداران قزلباش وی را «با اموال واسباب‌و دفاین وخزاین درروزسه‌شنبهٔ ششم‌ماه رجب‌به درگاه عالم پناه آوردند وشاه دین پناه بعداز چندماه اورا روانهٔ قلعهٔ قهقهه‌گردانید .»

خان احمد ازقلعهٔ مزبوریك رباعی ازاثرطبع خویش‌نزد سلطان صفوی‌فرستاد بدین گونه لطیف وجان سوز :

از گردش چرخ واژگون می‌گریم ازجورزمانه بین که‌چون می‌گریم
باقدخمیده چون‌صراحی‌شب وروز در قهقهه‌ام و لیك خون می‌گریم

حضرت شاه دین‌پناه این‌رباعی راجواب‌گفته به مومی‌الیه روانه نمود :

آن روز که کارت همگی قهقهه بود | با رای تورای سلطنت صد مهه بود
امروز بدین گریه و اندوه بساز | کان قهقهه رانتیجه این قهقهه بود

(قصص الخاقانیه)

انصاف راکه رباعی شاه طهماسب سخت سست افتاده است هم از نظر لفظ هم ازلحاظ معنی.

باری خان احمد یا به‌قول ولی‌قلی بیك شاملومؤلف قصص‌الخاقانیه «جلال‌الدین احمد شاه جیلانی» چندسال در زندان قهقهه باگریه واندوه ساخت و در این زندان با شاه زاده اسمعیل میرزا آشنا شد. شاهزادهٔ مزبورکه جوانی دلیروفعال ولی‌فاسق وفاجربود، به‌خان احمد وعده دادکه اگر اززندان بیرون رود وبرتخت‌سلطنت نشیند وی را آزادخواهدکرد. این وعده هشت‌سال بعد، پس‌ازوفات شاه طهماسب درشب سه‌شنبه پانزدهم شهر صفر۹۸۳ و جلوس‌اسمعیل میرزا برتخت سلطنت درچهارشنبه بیست وهفتم جمادی‌الاولی درچهل ستون قزوین، تحقق یافت (۱۲ رجب) و خان‌احمد از زندان آزادگردید وبارديگر حکمران مطلق‌گیلان بیه‌پیش‌گردید. حکومت بیه پس راشاه طهماسب از سال ۹۷۵ به جمشیدخان واگذارکرده بود و او در این هنگام بیش‌از ده‌سال نداشت و دوسال بعددر ۲۲ شعبان۹۷۷ شاه طهماسب دخترخود خدیجه‌سلطان رانامزد وی کرده به رشت‌فرستاد. جمشیدخان‌سرانجام در سال ۹۸۹ براثر خیانت وزیرخودکامران کشته شد.

در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده، خان‌احمد از مریم سلطان خواهر پادشاه خواستگاری کرد. اندکی‌بعدازاین زن دختری یافت و با این ازدواج پایه‌های سلطنت و قدرت‌وی استوارترگردید. اماظهور شاه‌عباس، که ناگهان صورت‌گرفت و نظر صائب‌آن پادشاه‌فکور وفعال دربرانداختن‌سلسله‌های محلی وایجادیك‌حکومت استوارومستقل‌مرکزی، خان‌احمد را با خطری سخت و جدی مواجه نمود. در سال هزار هجری، شاه‌عباس‌که استقلال‌طلبی خان احمد را برنمی‌تافت؛ به‌حکومت‌وی خاتمه داد. مقدمات این امر ازسال ۹۹۷ تهیه شده بود. در این‌سال خواجه‌مسیح وزیرخان احمدکه معزول شده‌بود به‌قزوین رفته شاه‌عباس رابه فتح‌گیلان تشویق نمود. طبق نوشتهٔ عبدالفتاح فومنی در تاریخ‌گیلان: «شاه عباس از جهت سختی طرق و شعبات وعقبات‌گیلانات اندیشه وتأملی داشت و رتبهٔ مصاهرت وحقوق سابق‌آبای خان احمدخان وخدمت‌سلاطین بیه‌پس منظورنداشتن‌رابهانه‌ای می‌خواست و چون در ابتدا مادهٔ نزاع مفقود ومایه انتزاع موجود نبود بندگان اعلی در اندیشه می‌بود تا آن‌که به‌دلالت‌خواجه مسیح خائن‌ازخان‌احمدخان به‌جهت فرزندخودمحمدباقرمیرزامشهور به‌صفی‌میرزا دختر طلبید. ص۹۹

خان‌احمد که‌دست‌پادشاه‌صفوی‌را خوانده بود، به‌بهانهٔ‌آن‌که دخترهنوزچهارسال بیش ندارد، درخواست پادشاه مقتدر صفوی‌را ردکرد وهمین‌امر بهانه‌ای به دست شاه عباس داد که‌سپاه خریش‌رابه‌لاهیجان گسیل دارد. خان‌احمدبی‌آن که‌بتواند زن وفرزند خویش راهمراه

بر گیرد ناچار به‌فرار شد و از راه دریا با کشتی به‌شروان‌درپناه عثمانیان گریخت .
شاه عباس لاهیجان را جزو قلمروخویش کرد ومریم‌سلطان را با دخترش به‌حرم‌سرای خود منتقل ساخت. مریم‌سلطان تا سال ۱۰۱۷ ه . که عمرش به سر آمد درحرم‌سرای شاه به‌سرمی‌برد و شاه که به‌اولطف وعلاقه‌ای فراوان داشت وی‌را مطلق «عمه» صدا می‌کرد . اما دختر خان‌احمد که مقبول‌خاطر صفی میرزا قرار نگرفته بودتاسال ۱۰۱۱ درحرم شاهی‌بود ودراین‌سال، شاه‌عباس که‌مصلحت نمی‌دیدآن‌دختر بیش‌از این بی‌شوهر بماند، به‌گفته ملاجلال منجم‌درتاریخ‌عباسی «حسب‌الصلاح اکابر واعیان » وی را به عقد ازدواج خویش درآورد .

کتابت میرجایل قاری گوکه به خان‌احمد گیلانی

فقیر در اسلام خود دغدغه ندارد . اما آزار ملاسلیمان را صلاح دولت‌نمی‌دانم . چه‌برمذهب حکما وغیرهم‌بین العلما نفوس را تأثیر بسیار است وتوجه‌قلوب رافواید بی‌شمار و در اطراف حجاز فرقی از فرق خمسهٔ مسلمانان و یهودی‌ونصارا و ارمنی و سامری که هریك رابه نشانهٔ لباس شناخته می‌شود موجود است و در شام محله‌ای است مشهور به‌خراب که تمام شیعه‌اند واهل‌روم بالتمام اطلاع به تشیع آن جماعت دارند با وجود این در مقام آزار و اخراج ایشان نبوده‌اند . درواقع‌اگردر تمامی بلادگیلان یك‌نفرزیدی‌باشد یا بیشتر (؟)خواهد شد .

انشاءالله تعالی روزبه روز (در) تقویت‌دین و صلاح مسلمین نهایت‌عنایت ظاهرشود بمنه وجوده *

---

* تاریخ‌دیلم و دیلمستان‌چاپ رابینو

جواب کتابت میرجلیل

اعزا ! سیدا ! سندا! چون سیه وابکاری(؟) واداشته معذور بدار وبه سعادت ابدی چنان(؟) بدان که‌هر که خدای را به‌وحدانیت‌شناسد وبه‌طریق لانفرق بین احد منهم[1] که در قرآن است اعتقادبه‌انبیا و رسل‌داشته باشد وحضرت رسالت را افضل‌النبیین و خاتم‌المرسلین داند و حضرت مرتضی‌علی را ولی ووصی‌بی‌واسطه شناسد ومذهب حق‌ائمهٔ‌اثنا عشر داشته باشد اورا در اسلام‌خود شکی‌داشتن‌احتیاج نیست‌و هم‌چنین کس‌دیگر را به‌غیر آن همان‌حکایت است .

تسبیح‌خارجی که‌نه‌درذکرحیدراست در گردن سگـان جهنم طنـاب کن

و[آن] سیادت[پناه ؟] بدانند که مرابا زیدیه بدی هست به‌واسطهٔ آنکه نه‌امام معصوم مابراصول‌ایشان در امامت که خروج به سیف‌است ازامامت بیرون[می‌روند] ولعنت به این مذهب روا باشد که ناصرالحق‌و [بعد] از او ابوالحسن ـ در لنـکا و تنکابن قبرش واقع است و زیدیان او را مؤیدبالله می‌نامند ـ وامثال‌او که‌این‌طبقه او را در ادعیهٔ خودشان یحیی وقاسم علیه‌السلام می‌گویند ـ به‌گردن خود ـ امام باشند و حضرت امام زین‌العابدین و امام‌رضا و امام محمد باقر علیهم‌الصلوات‌والسلام که صاحب جفر وعلم‌لدنی‌اند ومی‌دانستند که خروج فایده ندارد و همچنین سـایرائمهٔ معصومین که نه امام معصومند و مخالف ومؤالف را درفضل وکمال ومراتب ایشان

۱ـ سورة‌البقرة ۱۳۰

سخنی نیست امام نباشند و کسی را که مذهب این باشد چون مسلمان بداند که این زیدی چند سگ سیرت در آن کوه پایه‌اند و بعینه به بقیهٔ خوارج نهروان می‌مانند. و هر چند من به واسطهٔ وسعت مشرب دست از اعراض و اعتراض ایشان داشته‌ام این ملعونان کچولی چند می کنند که این کس(؟) را به اعراض می آزارند مثل ملا ــ سلیمان نقل می کنند که زن مردم را که قاضی شیعه عقد کرده باشد به تجدید عقد می کند و ملعون دیگر ملا محمود نام را گویند که پریروزها می گفته که گفتن علی ولی الله در بانگ نماز وضو را باطل می کند. با وجود این، مرا حیف می آید که این غزوات را دیگری بکند و مرا هم شمشیر برسگ زدن ناموس می آید. بنابراین، این آرزو همچنین ماند.

غرض که این ملاعین را نصیحت کن که خود را به سیاست ندهند. لعنت بر مذهب و تقوای ایشان باد. من چه ابلهی باشم که در دوستی ائمهٔ معصومین علیهم السلام از باطن زیدی بترسم. آن کافران که پیغمبر (ص) ایشان را می کشت و اکثر در دین خود متقی و مستعد و معتقد بودند کسی ملاحظهٔ تقوای ایشان نمی کرد. غرض که با این ملاعین خود را رسوا نکنند و مرا چه کار. خود دانند و آخرت خود.

مصراع: حشر محبان عمر با عمر[1]

لعنت بدان طور طایفه و مذهبی که ذکر کردیم وحیف از اوقاتی که به ذکر ناصبی چند واجب القتل گذرانده‌ایم. استغفر الله من اوله الی آخره و دیگر چه نویسد از فضائل ائمهٔ هدی که ندانند و اهل سنت بدان مقر نباشند. الحمدلله که محبت امامی چند داریم که همه کس فضل ایشان را می‌دانند. *

۱ـ از سلطان حسین بایقرا است و اصل شعر چنین است:

ما به محبان علی و عمر — هیچ نگوئیم ز خیر و ز شر
حشر محبان علی با علی — حشر محبان عمر با عمر

* تاریخ دیلم و دیلمستان

نامهٔ خان احمد به استاد زیتون

ای خلاصهٔ اهل ساز! به خاطر می‌رسد که والتین والزیتون در[1] شأن ایشان نازل شده می‌نماید که باوجود هوای رشت که وطور سینین وهذاالبلدالأمین[2] نشانه ازوست وخلعت ایشان که موافق لقدخلقناالانسان فی احسن تقویم[3] است چرا میل تو لم که داخل ثم رددناه فی اسفل السافلین[4] است نموده‌اند. طریق آن که به زودی توجه نمایند که مشتاقیم. *

۱ـ سورةالتین ۱ ۲ـ ایضا ۲،۳ ۳ ـ ایضا ۴ ۴ـ ایضا ۵

* تاریخ دیلم و دیلمستان

مکتوب خان احمد به ملاعبدالله[1]

تمتع و انتفاع از میامن برکات فضل و کمال و مکارم و افضال حضرت افادت پناه افاضت دستگاه کاشف الدقایق عارف الحقایق، ضابط قواعد الدینیة، حافظ مراسم الملیة ، عارج معارج الهدی و الاهتداء ، صاعد مصاعد العزو العلی، منیع المکانا مولانا عبداللهامجتهدالشأنا حفظه الله تعالی و اعانه لمحافظة المستفیدین و اغاثة المتشرعین الی یوم الدین عاجلا سریعاً مواجهةً مشافهةً مقدر و میسر باد.

هذامنهای رای صایب ومصور ضمیر ثاقب آن که دراین ولا قاصد فرخنده مقاصد ایشان سیادت نصاب فضایل و کمالات اکتساب، شرفا للفضایل و الخصایل قاضی محمودا رسید و کتابت هدایت مشحون تفقد مضمون رسانیده از حقایق حالات سلامت آیات ایشان مطلع و خبیر ساخته مطمئن و مبتهج گردانید و ارشاداتی که فرموده بودند مؤثر افتاد و باعث انصراف از امور لاطایل دنیا و تمایل به جانب اکتساب مقاصد عقبی شد و موجب امتنان عظیم گشت . ترصد آن می‌رود که در عتبهٔ علیهٔ سدره مرتبهٔ رضیهٔ رضویه علی مشرفها الف سلام و تحیة مخلص معتقد را دراعقاب صلوات و مظان استجابت دعوات یادآوری فرمایند و شعور و اطلاع بر کیفیات احوال و اوضاع ایشان در همه اوقات و ازمان مطلوب و مرغوب جنان دانند و همواره به وسایل رسایل گرامی از آن

۱ـ عنوان نامه در نسخه: سواد مکتوبی که خان احمد به ملاعبدالله نوشته به مسودهٔ ملاعبدالواسع منشی

معانی اخبار و اعلام نمایند. ازمقولات تحقق‌مواد وداد واعتقاد و کثرت آرزومندی مواصلت و ملاقات چه نویسد که از قبیل بیان عیان و اظهار (ظاهر؟) نباشد. الدعاء معاد وبعواطفکم اعتماد. *

* نسخه ۶۰۶ خطی مجلس شورای‌ملی

نامهٔ ملک محمد رستمداری[1] به خان احمد

به خدمت عالی حضرت جنت خضرت ملک رفعت سلطنت وعدالت ونصفت اقتداری مملکت مداری گردون وقاری، مخدومی وملاذی ، امیدگاهی خانی،لازالت مراتب سلطنته وحکومته و رفعته و عدالته ونصفته و مرحمته وعطوفته واقتداره الی یوم‌الدین بعداز ادای ادعیهٔ اخلاصیه انهاء رای مهرضیای آن که آمدن مخلص به‌جانب تنکابن اگرچه محض گستاخی بود ، اما به سرعزیز نواب قسم که‌به واسطهٔ مخالفت ملازمان نبود وچیزی که باعث کلفت‌خاطر اشرف بوده باشد هرگز از این‌جانب به‌ظهور نخواهد رسید . اما چون فرزندان ملک سلطان بوسعید دشمن این جانب‌اند ، هرگاه‌مخلص به‌جانب‌مازندران یابه‌جای دیگرمی‌رودعرضه‌حال می‌شود که‌اجامره‌ای چندبه‌کلارستاق آمده خرابی می‌نمایند ویکی ازغلامان مخلص را نیز کشته‌اند واین معنی باامور ملکی نقیض‌است .حقا که‌از روی لاعلاجی گستاخی نموده‌به‌این‌حوالی عبور واقع شد. اگر نواب به دولت یکی‌از غلامان خود رابه‌دارائی تنکابن‌منصوب سازد جواب گفتن دزد و یاغی و آبادانی‌این‌الکا ازین جانب است؟!

۱ــ ملک‌محمد رستمداری‌پسر ملک‌جهانگیر پسر ملک کیومرث‌است. وی‌ازسال ۹۷۵ تا ۹۸۴ حکومت‌کجور داشت. وی که به‌علت حرکات‌جنون‌آمیز و دور ازخرد به‌ملک‌دیوانه معروف شده بود ، در سال ۹۸۰ قصد تسخیر گیلان‌کرد .ولی توفیق نیافت با این‌حال همواره‌چشم طمع به‌تنکابن(شهسوار امروزی) داشت وگاه‌وبیگاه به‌بهانه‌جوئی برخاسته‌تاخت وتازی درآن منطقه‌می‌کرد . مادر ملک محمد، عمهٔ‌خان احمد بود.

الکا تعلق به ملازمان آن حضرت دارد و داعی نیزیکی از محبان و مخلصان است و مأمورامر والا یقین است که محب ازسر ملک‌زاده‌ها در نخواهدگذشت و آنچه از دست آید نسبت بدیشان فروگذاشت نخواهد شد وگناه از مخلص ندانند.

به‌اختیارمحب‌عزم این‌دیارنکردم ضرورتانشداین کلفت‌اختیار نکردم

والأمراعلی *

* تاریخ دیلم و دیلمستان چاپ رشت ۱۳۳۰ به اهتمام‌رابینو

جواب

هوالله الواحدالقهار   آنچه اعظم الملوك، سلطنت وعظمت دستگاه، ایالت پناه خلدسلطنته وایالته و اقباله العالی در معذرت نوشته‌اند ، اگر فی الواقع حاکی از صدق وخالی از آشوب به مصالح دنیا می بود محمول بر کمال مرتبهٔ ملاحظهٔ صلهٔ رحم وحفظ مراتب ابوت وبنوت (بود). آنچه درعالم مرضی عقلی است همه وابستهٔ شریعت حضرت مصطفوی است صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اقلا کمال این صفات وابسته به دین متین مبین است والعهدة علی الراوی .این طریق را درممالك رستمدار قوتی بلکه وجودی نمانده پس اگر به واسطهٔ اغراض ومصالح دنیوی و به واسطهٔ فریب وخدعه بعضی چیزها که صورت حق نداشته باشد نوشته شود، عاقلان را جای تعجب نیست .چون کلمهٔ حق از ایشان دریغ داشتن لایق نیست .چه عمه‌زادهٔ این جانب اند وهم سن اولاد .مامی بینیم که ناصحی ندارند.اگرچه آن هم معلوم است که نصیحت پذیر نیستند. به هرحال من طریق نصیحت مشفقانه را دریغ نداشته باشم توخواه از سخنم پندگیرو خواه ملال.

اولا دلیل عدم صدق سخنان شما این است که ما سپهسالاری تنکابن را ازشومی اعمال مردم شما به اولاد ملك سلطان سعید داده‌ایم نه آن که شما این افعال نالایق را بعداز آنکه به قول شما دشمن زادهٔ شمارامنصب داده باشیم[...] [1] الحمدلله که میرزا افلاطون وکاس خواجه [2] و دیگری دشمن نبوده‌اند و قطع نظر از اینها کرده وقتی که والدهٔ شما

۱- به نظرمی آید که کلمه یا کلماتی افتاده است و به قیاس [کرده باشید].

۲-متن: کاسه- شاید این صورت طرز تلفظ محلی را حکایت کند. کاس در گیلان به افراد زاغ چشم گفته می شود .

این‌جا آمده بود حرمت او داشته جماعتی‌از رستمدار که‌در این طرف بوده‌اند واپس داده‌ایم. باز افعال‌قبیحهٔ‌شما کم‌نمی‌شد وحرمت‌والدهٔ‌خود هم‌نداشته واو این‌جابه‌مردم القا فرمود که از دزدی وحرامیگری پرهیز کنند وقطع‌نظر از این کرده‌وقتی که‌ملك بیستون آن مرد مجلج راکشته بود ما برادر او را حبس‌کردیم و اگرباز از دولت افعال شما نمی‌بود معلوم نبود که یزدان‌بخش واوراکسی رهاکند واز شما‌بارك‌اللهی هم نشنیدیم وبه‌طریق ظرافت این‌هم بگویم: فی‌الواقع گیرم که مردم‌رستمدار همه‌را شما آفریده‌اید والله‌ارحم‌الراحمین‌گفته‌اند . فی‌الواقع چنین‌تقدیر کرده‌اندکه تمام مردم همسایه‌های‌شمادر بلای‌دزد ویاغی باشند،هیچ آیهٔ رحمتی برخلق خود نخواهید فرستاد ؟!

سلطنت دستگاها ! اولاد ملوك رستمدار همیشه درزمان آباءماهم که آنان را خلقت‌نکرده بودید،درگیلان با پدران مامصاحب وملازم بوده‌اند واولاد ملك‌بوسعید همچنین .مخلص‌در خانهٔ‌خود برامثال‌این‌طایفه نمی‌تواندبست .در زمان جد مخلص، جد مرحوم شماملك‌کاوس [1] به‌عقل وکاردانی جمیع‌سلاطین دارالمرزرا محب خود ساخته بودو در دیلمان بودند وملك‌بهمن‌مرحوم‌هم‌بود و پدران ما باآن‌که خویشی با ملك‌کاوس‌مرحوم بیشتر داشتند آن‌دیگران‌راهم که باملك‌کاوس دشمن بودند هیچ نمی‌کشتند ونمی‌گرفتند بلکه ایشان‌راهم صلح می‌فرمودند تاآنها در الکهٔ ما بودند به واسطهٔ‌رعایت‌درب‌جد ماکه ریش‌سفید دارالمرز بتوفیق‌الله بودند هیچ بدی باهم نمی‌کردند. در زمان‌شما است که‌ریشهای‌همه برباد رفته است . نه‌سیاه‌آن‌معلوم‌است نه‌سفید و این‌یقین است که‌اگرتراعقل‌کامل‌می‌بود مرا به‌دوستی‌ملك دیگراحتیاج‌نبود وهم‌یقین است که‌هرگاه برتو که‌خویش‌اقرب‌مائی اعتمادنباشد به‌ملك وملك‌زاده‌های دیگرهم اعتماد نخواهدبود و طایفه‌ای‌که برپدر خود اعتمادنکنندکس دیگرراهم اعتمادکردن‌کمال مرتبهٔ‌ابلهی است .اما وقتی‌که آقا رستم همراه والدهٔ‌شمابه‌گیلان آمده بود پیغام‌کرده‌بودم که‌پسر خودرا نیز این‌جابفرست که‌من‌اورا همچون‌فرزندان

۱ـ یعنی‌ملك کاوس پسر‌ملك‌اشرف حاکم‌کجور (۹۵۰-۹۲۱هـ)

۲ـ ظاهرا مقصود ملك بهمن‌پسر‌ملك‌بیستون است حاکم‌نور(۹۵۷-۹۱۳هـ)

خود تربیت کنم چرا نفرستادی که این منتها کوتاه می‌شد. مگر من او را زبونتر از تو پدری خواستم کردن ؟!

اگر از دولت کمال مرتبهٔ عقل شما نباشد چرا خاطر عمهٔ پیر من که یادگار پدر و جد من است در این سن از ما باید رنجید ؟!

سلطنت دستگاها!! آن تکیه‌ای که شما به بهادری خود کرده‌اید، موافق عقل نیست و این زمانهٔ غدار بسیار پهلوانان زبردست همچون تهمتن و اسفندیار [1] یاد دارد و پیش از شما عالم را آفریدگاری بوده و بعد از شما خواهد بود. بهتر آن که اندك نظر در کار خود کنی و به تاریخهای احوال پادشاهان که مثل ما و تو نوکر چندین هزار داشته‌اند نگاه کنی و فکری درعاقبت خود بفرمائی که این وضع تو بسیار نالایق است و این از بابت خیرخواهی بود. اگر از من برنجی و اگر نرنجی سخن این است. دیگر چه نویسد که عاقلان را یك سخن بلکه یك حرف بس است.

ایام سلطنت و اقبال مخلد باد. محب معتقد مخلص مشتاق احمدالحسینی. *

۱ـ تصحیح قیاسی. متن: رویین تن واسفندیار
* تاریخ دیلم و دیلمستان چاپ رابینو

منشور شاه‌طهماسب به خان احمدخان حاکم گیلان

فرمان‌همایون‌شرف‌نفاذ یافت آن که‌خان‌احمدبداند که حضرت واجب‌الوجود از عنایت وشفقت بی‌نهایت خود نواب همایون مارا نوعی در تمشیت امور سلطنت وکامکاری موفق ساخته که‌تا از یمن تاییدات‌الهی برمسندپادشاهی‌قرارگرفته‌ایم‌خاطر اشرف ما به‌هیچ امری از امور متعلق‌نشده که بتوفیق الله‌تعالی حسب‌المرام صورت نیافته باشد .

شکرخدا که‌هرچه‌طلب کردم از خدا　　　برمنتهای همت خودکامران شدم

حضرت‌رسالت پناه (ص)وحضرات ائمهٔ معصومین‌صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین‌به نوعی‌خلعت صلاح وپرهیزگاری وتشریف فلاح ونیکوکاری را پیرایهٔ قامت دولت وبختیاری ما در امور دین ودنیاگردانیده‌اندکه ازبدوطلوع‌نیرحشمت واجلال،اختر طالع هیچ صاحب‌دولتی از سپهر اقبال بدین سعادت طالع نشده وبه یمن عنایت عطوفت سرمدی وتوسل به‌ذیل مرحمت‌حضرت ائمهٔ معصومین (ص)هرحادثه‌ای که درزمان دولت‌ابدمقرون ماروی‌نموده وهرگونه مشکلی که‌برحسب‌ظاهردرامورملکی نواب همایون ما را پیش آمده رفع آن برنهجی شده که عقل عقلای روزگار در آن

۱ــ عنوان‌نامه‌در نسخه ۶۰۶ :صورت منشوری که نواب جنت‌مکان‌شاه طهماسب‌علیه‌الرحمه والرضوان به‌خان‌احمدخان حاکم‌گیلان نوشته

حیران مانده، نظم:

سلاطین را به تأیید الهی مرتب می‌شود اسباب شاهی
رسد امداد ما از عالم‌غیب مدد از غیر او مارا بود عیب
چولطف ایزدی یاری‌نماید در دولت به‌روی ماگشاید
به هرجانب‌عنان عزم تابیم به فیروزی و دولت کام یابیم

چندین فتوحات‌بدایع ووقایع‌نصرت آیات‌که نواب همایون مارا دست‌داده وآن مقدار از غرایب واتفاقات‌غریبه والهامات عجیبه‌که در ایام سلطنت ابد مقرون ما واقع شده درعرصهٔ‌گیتی هیچ نام‌داری و سپهر اقتداری را از سلاطین وعظما و ملوک‌کامکاراقالیم سبعه میسر نشده.

چولطف خدا شد مدد‌گارما به‌هرکار دولت بود یار ما

و کمترین قضیه‌ای‌که ما را در این دولت روی نموده مخالفت وبی‌اعتدالی او است. ان‌شاءالله‌تعالی از باطن حضرات ائمه معصومین (ص) بلامشقت‌علاج آن به‌نوعی خواهد نمود‌که موجب تعجب او و باعث عبرت عالمیان شود.

همگی برسریرحشمت‌وجاه کار ما از ائمه گردد راست
باطن صاحب‌الزمان زندش از کجی‌هرکه‌نیست باما راست

ویقین بداند‌که‌ازاثر این اعتقاد واخلاص است‌که هربرگشته روزگار‌که از- شرفهٔ طاق دل وغرفهٔ‌ملکوت ناظر مابرزمین افتاد سر از خاك مذلت‌برنداشت وهر- نکوکرداری‌که منظور نظر کیمیااثر نواب همایون ماگردید روز به روز برمعارج اعتلاعروج نمود وعلم رفعت و سروری درعرصهٔ‌گیتی بر افراشت.

مصداق این سیاق آن‌که در این مدت‌که اومشمول‌عواطف بی‌دریغ‌ما بود و به نوعی مراعات‌خاطر او ومحافظت جانب‌او می‌نمودیم‌که اکثر سلاطین‌روی‌زمین براو رشك داشتند ودراین اوقات‌که از رهگذر او برمرآت‌ضمیر خورشید تنویرما گردملال نشسته ملاحظه‌نماید‌که از قضایا وحوادث‌عالم روزگار چها به اورسیده و آثار ادبار چگونه از وجنات احوال او ظاهر شده و خواهد شد.

مؤید این مقدمه‌آن‌که قبل‌ازاین برذمت همت والانهمت خود ،رعایت اولازم

داشته بودیم و از کمال عطوفت و عنایت خسروانه دربارهٔ او دارائی مال و خراج کل گیلان از همه بیه‌پیش و بیه‌پس و کسگر (مقرر داشته؟) در عوض آن مقرر فرموده که هر ساله مبلغ هفتصد تومان به‌طریق پیش کش به‌سر کار خاصهٔ شریفه رسانیده و در اطاعت شریعت غرا و ملت بیضا و ترویج مذهب حق و معاونت و امداد غازیان عظام ظفر فرجام سعی موفور به‌ظهور رسانیده به‌سعادت دارین فایز گردد و به‌طریق سایر امرای عظام کرام که هریك در ممالك محروسه لااقل برابر گیلان تیول دارند حراست ملك و محافظت دین مبین نماید و خراج و مقاسمهٔ آن محال را حسب‌الفرمان قضا جریان چنان که باید و شاید به‌مصرف وجوب صرف نماید و او از محض جهل و بی‌خردی تمام اوقات طریق مصاحبت و مصادقت با اجامره و اوباش و موافقت و مؤانست با اجلاف مسلوك می‌داشت و با آن که مکرراً به مقتضای خطاب مستطاب آیهٔ کریمهٔ ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة[1] نواب همایون ما درمقام نصیحت و موعظهٔ او در آمده اورا خبر ساختیم که از عذاب الهی و خطاب پادشاهی متوهم شده متنبه گردد و جادلهم بالتی هی احسن[2] طریق صلاح و فلاح پیش گرفته ترك آن اعمال نماید، ازغایت جهل اصلا بدان متوجه نشده به دستور به اغوای جمعی از اهل ضلال به طریق اطفال همیشه به لهو و لعب گذرانیده به‌هیچ‌وجه از عدم‌التفات نواب همایون ما نیندیشیده لهذا خاطر اشرف ما به غایت از اعمال ناپسند او آزرده‌شده تغییر الکای مذکوره از او نمودیم که من بعد خراج و مقاسمه که به‌او گذاشته بودیم از کمال اسراف و نادانی صرف گوینده و سازنده و معرکه‌گیر و کشتی گیر و زورگر[3] و رقاص و قلندر و شمشیرباز و خروس باز و قوچ‌باز و حقه‌باز و شعبده‌باز و گاوباز و گرك‌باز و شاطران و مطربان و قصه‌خوانان و حیزان و مسخرگان و ملحدان بی‌ایمان ننمایند و در تاریخ ماه محرم بارس ئیل سنهٔ اربع وسبعین و تسعمائه که حسین‌قلی‌بیك قوریساول‌باشی[4] شاملو را نزد تو فرستادیم که کس بفرست و مردم خود را از گیلان بیه‌پس حسب‌الحکم نواب اعلی بازگردان بعد از آن که مردم خود را از آن‌جا بیرون آورده باشی کس خودرا به درگاه فرستاده التماسی که داشته باشی به انجاح مقرون است و به‌تو نوشتم که:

۱و۲ ـ سورة‌النحل ۱۲۶ ۳ـ نسخه: روزگر ۴ـ نسخه: یساول باشی قور

هر کس که نصیحت‌زعزیزان‌نکندگوش بسیار بخاید سر انگشت ندامت

غرض این امتحان بود که ببینم در مقام اطاعت و انقیادی یا مخالفت خواهی کرد. ازغایت نادانی قبول نکردی و پسرت‌را فرستادی که لشکر جمع نماید و به‌واسطهٔ آن که در آن هوای‌گرم متوجه لاهیجان شده (بود) بیمارگشت وازشومی و بی‌عقلی تو آن فقیر فوت شد وخود هم‌در عقب رفتی ولشکر جمع‌نمودی وبه‌الکای بیه پس‌درآمدی و تاحوالی کسگر رفتی. با این‌همه نافرمانی از آن اغماض‌نموده کور حسن[1] یساول باشی مجلس بهشت آیین را فرستادیم که ترا نصیحت نموده بازگرداند. مدتی اورا نزد خود نگهداشتی[2] و کورشاه‌علی قوریساول را هم فرستادم و آنچه‌به تو نوشتم اصلا قبول ننمودی و بدان عمل نکردی و بدان قیام نفرمودی و بعداز آن کورحسن‌را نزد خود بردی. مردمت تمام‌بیمار شده بودند و تریاکیانت همه به‌اسهال افتاده بازگشتی وشجاعت‌آثار کیارستم‌راکه

گمانت چنان بودکاو رستم است و یا آفتاب سپیده دم است

با اکثر متعینان مثل مهردار وایشیك آقاسی وغیر ذلك در رشت گذاشتی تا آن‌که اکثری کشته و بعضی گرفتارشدند. با وجود این همه‌اعمال ناپسند که ازتوبه فعل‌آمد کیارستم و رفیقان رابه‌خلعت شاهانه‌سرافراز فرمودیم ورعایت‌اوفی‌الحقیقة‌به‌جهت این بودکه حرمت وسیرت تو در میان مردم روزگار باشد و از دوجهت خون بهابه کیارستم مقرر کردیم یکی به‌واسطهٔ آن که می‌گفتندکه بهرام میرزا هم به‌گیلان‌آمده بود چه‌ساخت و دیگر آن که‌درمقابل ایالت پناهی‌حکومت دستگاهی صدرالدین‌خان و بایندرخان درآمده جنگ‌کرد والحمدلله دانستند که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا عاجز و زبون ساخت نه مرا. تو چون سخن‌مرا قبول نکردی و انواع قباحت واعمال زشت‌به‌جای آوردی به تو نوشتم که گیلان بیه‌پس را به‌تو داده بودیم از تو تغییر نموده به ایالت پناه سلطنت دستگاه فرزندی جمشیدخان دادیم. الکای موروثی تواز تو باشد و درآن جا به فراغت خاطرباش‌وکیسم‌از تونخواهم ستاند. مع ذلك دست ازکوچسفهان‌که از قدیم‌الأیام داخل بیه‌پس است باز نداشتی و همه

۱- نسخه: کمورحسن ۲-نسخه: نگذاشتی

روز با فرزند اعزمذکور نزاع و جدال نمودی تا آن که یولقلی بیگ را فرستادیم به‌واسطهٔ آن که‌درمیانهٔ تووفرزند مشارالیه واسطه بوده نگذارد که نزاع واقع شود. چون مشارالیه را به‌صلاح اندیشی فرستاده بودیم نه به جنگ و نزاع ، امرفرموده بودیم که‌به کوچسفهان نرود ودر رشت‌توقف‌نموده حکم جهان مطاع‌باکس‌خود نزد توفرستد. چون مشارالیه که صاحب پانصدنفربود و به‌صلاح اندیشی‌بدان‌جامی آمد باسی‌چهل‌ملازم‌به‌رشت آمدووزیر خود رانزدتو فرستاد هنوز کس او به تونرسیده‌بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کمان و تیر به لشکر خود که شغالان و روباهان اند بخش کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را همراه آن حیز به تعاقب شاه منصور نموده بر سر یولقلی‌بیگ فرستادی و مضمون این بیت که

پشه چو پر شد بزند پیل را ... با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق ... شیر ژیان را بدرانند پوست

یولقلی بیك وشاه‌قلی ایواغلی ذوالقدر که‌تحصیل دار وجه کیسم بیه‌پس بود واصلاکاری بدین معامله نداشت بابیست‌نفر دیگر به‌قتل رسانیدی و با وجودآن که در دهٔ ذی‌الحجةالحرام بود این‌نوع عمل به‌جای آوردی وبه‌سخن غیر و حکایت پوچ و دعویهای باطل که خوشامد گویان دروقت ظهور کیفیت تریاك در پیش تو کردند گوش کرده ازراهی‌رفتی . ازجمله کیارستم و بعضی نوکران می‌گفته‌اند که بهرام میرزا به‌گیلان آمد چه‌ساخت .

بهرام هم مثل تو تریاکی بی‌عاقبتی‌بود و امیر همدان بود و حالا ایالت پناه جلالت‌دستگاه حکومت‌انتباه امیرخان‌به‌جای‌اوست‌بلکه ازاوبهتر و دیگر آن کیدیك حرام‌زاده، بقیةالسیف بیغوش احمد نام ملازم، شیطان با یزید[1] که قدمش به‌اومبارك بود واسم و قدمش‌به‌تومبارك خواهد افتاد، درحضور تو بامقصودعلی آقای‌قورچی

---

۱ ـ منظورسلطان بایزیداست‌پسر سلطان‌سلیمان‌عثمانی که‌برایران‌پناهنده‌شد وظاهراً چون‌درصدد ایجاد بلوائی‌درایران بود ، شاه‌طهماسب اوراگرفت و بعدبه گماشتگان‌سلیمان تسلیم‌نمود و فرستادگان‌سلیمان‌او راکشتند.

مویه‌که نزد تو فرستاده بودیم معارضه‌می کرد و دعویها و زیاده‌سریها می‌نمود منع اونمودی‌و آن‌سگ حرام‌زاده که این‌گه‌ها باتومی‌خورد مجهول بود . ازجمله هفت هزارکس باشیطان‌بایزید آمدند و در روزی که تمام‌ایشان‌راگرفتیم یك‌جلودارمن‌در آن‌معرکه به‌قتل آمد. توبه‌سخن این‌نوع کیدی‌هرزه‌گوی نمك‌به‌حرام بازی خوردی و به لاف‌وگزاف‌اواز راه‌رفتی و باوجود دوستی‌ومحبت و یك جهتی که به نواب همایون‌ما اظهارمی کردی تاهزار نفر ازمردم شیطان‌بایزید که بدان‌جا آمدندیك‌کس را نگرفتی که به‌درگاه‌ما فرستی. با این‌عمل وافعال‌ناپسندیده‌بی‌حیایی و بی‌شرمی و بی‌آزرمی تو درآن‌مرتبه‌است که‌مکرر عریضه‌ها به خط خود نوشتی و کتابات به سیادت و اقبال‌پناه‌ایالت‌دستگاه‌اعتمادالدولةالعلیةالعالیةالخاقانیة جلال‌الدین‌معصوم بیگ‌صفوی وغیره‌فرستاده اظهارمحبت واخلاص ویك جهتی‌نمودی وانکارمحض کردی‌که مرا ازکشتن یولقلی‌بیگ‌خبری نیست و راضی نبودم و کتابات به ملا ـ عبدالرزاق کیارستم‌که به خط خود نوشته (بودی) فرستادی که موقوف به‌آمدن یولقلی‌بیگ‌ام.

موقوف یك کرشمهٔ ساقی‌است کارما.

و سفارش‌کرده بودی پیش‌ازآن که غوغای‌شود جنس معلوم را بفرست . ما خیال کردیم که‌تریاککی خواهد بود . آخر معلوم شدکه جنس معلوم باروط‌بوده کتابت رابه‌جنس[1] فرستاده شدکه مطالعه‌نمائی که عاقبت تزویروتلبیس و دروغ ومکروحیله غیرازخانه خرابی وشرمساری وسیاه روئی امری‌دیگرنیست.

دانسته باشد که شفقت عامهٔ خسروانهٔ ما من بعد به این در امور ملکی راضی نخواهدشد. اگرصدهزارتومان نقدبه پایهٔ سریراعلی فرستدمحال است‌که دیگرعنان اختیار آن ملك را به دست اقتدار اوسپاریم که‌ازکمال بی‌قیدی وبی‌عقلی‌همه ساله مبلغ چهارصدتومان به‌یك‌سازندهٔ دائم‌الخمرکاولی[2] دهد وموازی هزار نفرمسلمان

---

۱ ـ این‌کلمه این‌جامناسب‌نیست . شاید : بعینها ۲ ـ ظاهراً منظورهمان استاد زیتون است وشاید‌کلمهٔ‌کاولی نیزهمان کلمه‌ای باشدکه امروزکولی‌گفته می‌شود.

را ملازم اوسازد و قصبهٔ تولم به‌تیول او دهد که عورات مسلمانان را به‌تهمت زنا گیله‌ساخته بندگی فرماید.

قلم زن نگهدار و شمشیر زن		نه مطرب که مردی نیاید ز زن

وبا وجود آن که بهرام‌میرزا به‌اسراف هرروز یك‌تومان به اومی‌داده و ازاین قبیل همه‌ساله صدهزار زنا در آن‌ملك واقع‌شود. هرکه را اندك قدرتی باشد پسران مسلمانان راکشیده‌به‌اسم‌ریکائی‌باخود نگاه‌دارد، خصوصاً‌ملاعبدالرزاق صدر،اکثر مردم آن‌دیار درمجلس اوپیوسته به سازوقمار اشتغال نمایند ودیگر چیزها که‌ازعدم تقید شریعت محمدی(ص) درآن‌ملك پیداشده بسیار است.

پس‌بنابراین‌به‌واسطهٔ امرمعروف‌ونهی‌منکربرکافهٔ خلایق‌منع‌و زجراو وتوابع لازم‌وواجب است وبا وجود این‌همه‌گناه و اظهاراکراه ازکرده‌های ناپسند پشیمان گشته اززیاده سری به‌سخن‌اجامره واوباش واجلاف ازراه‌بیرون مرو و روی به راه آورده‌برمضمون‌حکم‌جهان‌مطاع لازم‌الاتباع‌مطلع‌شوواز کمال اعتمادبه‌عفوپادشاهانهٔ ما از روی امیدواری تمام بخاطر جمع متوجه‌پایهٔ سریراعلی شوو نواب همایون ما پیروی سنت‌سنیهٔ آبای عظام کرام و اجداد عالی مقام ذوی‌الاحترام خود نموده موافق‌آیهٔ‌کریمهٔ والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس والله یحب‌المحسنین[1] ازخطا و جرم اوگذشته قلم عفو برصحایف‌اعمال اوخواهدکشید وباوجوداین‌مجدداً اورا در سلك منظوران نظر کیمیا اثر درآورده به‌طریق‌سایرسادات عالی درجات ممالك محروسه که اکثر صد تومان و صد و پنجاه تومان و دویست تومـان مواجب و سیورغال دارنـدومنسوب‌اند به‌علونسب وسموحسب و صحت‌مذهب‌ومتابعت‌ملت، هریك‌یگانهٔ دهرند و درعرصهٔ‌گیتی به‌یمن‌توجه‌و وفورمرحمت خسروانهٔ‌مامعروف‌و مشهور او را نیز درعراق وخراسان و فارس‌وکرمان‌هرکدام که اراده‌نمایند پانصد تومان سیورغال باانعام‌به اوشفقت خواهیم‌فرمود که‌من‌بعداز سرفراغت‌خاطر نشسته اوقات‌صرف نماید واگرخلاف این‌اراده‌وامر به‌منصهٔ‌ظهور رسد وازکمال بدبختی اطاعت‌فرمان‌واجب‌الاذعان که‌صلاح‌دین‌ودنیادراین‌است‌نخواهدنمود، دانسته‌باشدکه

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۱۲۸

عن‌قریب نزول عساکر منصوره در آن‌ملک قرار و گرفتاری او به‌مصدوقهٔ آیهٔ قل جاءالحق و زهق الباطل ان‌الباطل کان زهوقا[1] به وضوح خواهد پیوست و به مضمون بلاغت مشحون ان‌الملوك اذادخلوا قریةافسدوها وجعلوا اعزة اهلهااذلة و کذلك یفعلون[2] از عبور لشکر ظفر اثر ضرری بدیشان رسد. اگرچه حکم جهان مطاع شرف‌نفاذیافته که احدی از غازیان عظام و عساکر منصوره مزاحم و متعرض هر کس که جنگ نکند خواه سپاهی و خواه رعیت نشوند . غرض آن‌است که گیلان (که) الکای خاصه است به‌شومی تو در میانه خراب نشود و رعایا و برایا مستأصل نگردند و دانسته باشند که از وضیع و شریف وصغیر و کبیر هر کس که کشته خواهد شد و پامال نهب و غارت خواهد رفت مظلمه و وبال آن در روز جزا بر گردن او خواهد بود.

پس‌براین تقدیر باید که مردم ولایات بیه‌پیش خصوصاً لاهیجان و غیره که الحال حکم رعایای سایر ممالك محروسه دارند و خاطر اشرف ما به‌رفاهیت حال ایشان متعلق است اغوا ننمایند و تحریك کشته‌شدن نکنند که حکم جهان مطاع عزصدور یافته که هر کدام از ایشان که در مقام مقابلهٔ غازیان درآیند به‌نوعی ایشان را تأدیب و تنبیه نمایند که عبرت عالم و عالمیان شود و هر کس که در مقام اطاعت و انقیاد باشد ، خواه سپاهی و خواه رعیت ،لطف و احسان شامل حال و احوال ایشان نموده اگر سپاهی باشند در سلك سپاهیان درآورده رعایت می‌نمائیم و اگر رعیت باشند به رعیتی خود قیام نمایند و منتظر باشند که در ششم شهر ربیع‌الاول به نوعی که مقرر شده عساکر منصور متوجه لاهیجان و توابع‌اند . چون در آن‌جا به‌کذب و افترا می‌گفته‌اند که صوفیان مردم می‌خورند تا رعایا متوهم شده میل این جانب ننمایند ،بنابراین راه دیلمان راگذاشتیم که اگر او پیش ما آمد صوفیان او را نخورند و به تیول‌داران هرمحل حکم جهان مطاع شد که به‌محل تیول خود رفته دست ظلم و تعدی او و متعلقان و تابعان او از عجزه و مساکین کوتاه نمایند .

باید که چون برمضمون حکم جهان مطاع مطلع شوند ترك بدبختی نموده به سخنان ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض[3] عمل ننمایند که از مخالفت با این دولت

۱ ـ سورة‌الاسراء ۸۳ ۲ ـ النمل ۳۴ ۳ ـ سورة البقرة ۹

ابد مقرون عاقبت الامر حال او به کجا خواهد رسید .

تحریراً فی روز شنبه بیست و هفتم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنة خمس و- سبعین و تسعمایه . *

* مجموعهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی .

جواب[1]

عرضه داشت بندهٔ از افعال کرده و ناکرده پشیمان و شرمنده احمدالحسینی

بعداز دعای بی‌روی وریا که بدین‌غلام و غلام‌زاده بنابرنذری که قبل‌از این جریان قلم تکلیف تاحال کرده وبه‌شرایط آن‌قیام نموده واجب است به‌عرض‌مقیمان بارگاه و سکان آستان جم‌جاه انجم سپاه سکندر سریر کشورگیر ، دارای فریدون لوای، ملک ملك عجم وعرب، شهسوار اشهب روز و ادهم شب،حامی بیضهٔ اسلام وکافهٔ انام ،مروج مذهب خیرالمرسلین ، مظهرطریق حضرات ائمهٔ اثنی عشرصلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، مصدوقهٔ السلطان‌العادل‌ظل‌الله‌فی‌الارضین، قهرمان‌الماء والطین

اندرپناه‌حکمش‌خورشید پادشاهی　　　محکوم امرو نهیش ازماه تابه‌ماهی

اعنی نواب همایون ، مظهر عنایت بی‌دریغ ، پناه جهان وجهانیان ، آن‌که قدوهٔ سادات کبار ، خلاصهٔ نقبای عالی مقدار، عم‌بزرگوار آن آستان فرشته پاسبان به این‌بنده‌خانه رسید وعتاب نامه‌ای که اگر برکوه برخوانند فجعله دکاً دکا[2] از او ظاهرگردد و اگر به‌گوش بحرعمان رسد به خروش آمده صورت اذاالبحارفجرت[3] پیدا شود بربندگان آستان کیوان‌پاسبان مخفی نیست که سلطان روم و دارای هند را لیاقت این خطاب نیست وهرچند بنده را حد جواب این کلمات نبود و ازسرتا قدم

---

۱ ـ عنوان در نسخه ۶۰۶ : «صورت‌عرضه داشتی‌که خان احمدخان درجواب حکم اشرف نواب جنت مکان شاه طهماسب نوشته بود »

۲ ـ سورة‌الفجر ۲۲　　　۳ ـ الانفطار ۳

غرق گناه است و کرم شاهانه به عفو و اغماض عاصیان می‌باید که بر عالمیان واضح گردد ، اما بنابر آن که کار به‌جان و کارد به‌استخوان رسیده به عرض چند کلمه گستاخی نموده به کرم شاهانه تکیه می‌نماید و خلاصهٔ این کلمات آنچه به قلم منشیان عطارد فطنت درباب رعایت این غلام‌زادهٔ درم خریده و اعطاف و الطاف شاهانه که این گدا ـ پروردهٔ آن است در آمده عین صدق است .

از دست و زبان که بر آید کاز عهدهٔ شکرش به‌در آید

حقا که این بنده خود را پروردهٔ حقوق نعمت و ازخاك مذلت برداشتهٔ ایادی تربیت شاهانه می‌داند ، اما بر رای پادشاه مخفی نیست که خدمت آبـا واجداد این بنده‌هم در آن درگاه به‌چه مرتبه است .ترکان رومی و غلامان هندی که در آن‌وقت آبا واجداد بنده درعشر عشیر بعضی خدمات شریك بوده‌اند اولادایشان حالاصاحب ولایت‌اند . اگر بیه‌پس را بدین بنده شفقت کرده بوده‌اند ملاحظه نمایند تاچه‌مقدار ملك شرعی این بنده در تصرف عمال آن دولت بوده است کـه نواب غفران پناه شاه اسماعیل مرحوم انارالله برهانه سگی را به واسطهٔ همراهی در آن وقت چه‌قدر تربیتها فرموده‌اند . این‌بنده‌هم اگر سگ نباشد زسگ کمتر است ؟!

حاشا از کرم شاهانه با آن بلیت عقوبت ایـن‌قدر گناه بنده را برذمت التفات شاهانه واجب‌گردانند و آن همه خدمات منظور نداشته رضا به آوارگی وبیچارگی سیدمظلومی فقیر که بعداز درگاه الهی جز آستانهٔ پادشاهی پناهی نداشته باشد(دهد). امید دیگرها رابه کرم شاهانه گذاشته ..

درباب عذر گیلان آمـدن ایـن بنده در وقت تشریف آوردن عمدةالکرام مقرب‌الحضرة العلیةالعالیة حسین قلی‌بیك یساول‌باشی قور خـاصهٔ شریفه به عرض می‌رساند ومؤکد به قسم‌می‌گرداند به خاك قدم نواب همایون که درنظر عالمیان باـ تاج فرقدان‌برابراست که چون پروانهٔ‌حسین‌قلی‌بیك‌محتوی به‌حکم بیه‌پس بود، اعم از آن که این بنده در دیلمان بوده تسلیم نماید تا به‌گیلان رود و این بنده به واسطهٔ تسلیم بیه‌پس که اخراج‌اهل‌وعیال لاهیجیه‌نماید به‌بیه‌پس رفته‌بود وپسربنده را پیشتر به واسطهٔ‌لشکرکشی نفرستاده بود و آن‌بیچاره هرگز از این‌معاملات وقوفی نداشت

و غرض از همراهی او این بود که چون در این زمانه به صحبت کسی اعتماد نبود شاید که در این چند روز هم از صحبت کس نا اهل محفوظ ماند که آن قضیه پیش آمد واز دار فنا و مقام محنت وعنا به محل بقا و دارالبقانقل نمود واین بنده در این دنیا که برمیت هم تهمت می نهند لشکرکشی را به آن طورحیوانی نسبت می دهند

شاهابقـای عمـرتو بادا هـزار سال اقبال در پناه تو بادا هزار سال
سالی هزار ماه ومهی صد هزار روز روزی هزار ساعت و ساعت هزار سال

حقاکه در آن محنت ومصیبت چشم مرحمت و الطاف از آن پادشاه عالم پناه داشت و آنچه انصاف است دیگر آتش بی لطفی بندگان آن درگاه برداغ دل این سوخته نبایست نهاد .

و در آن که مذکور شد که این بندهٔ خاکسار به گیلان آمد همین قدر گناه دارد که در الکای بیه پس نمی بایست ایستاد که براغوای امـرای گیلان این بنده را آن شرمندگی روی داد وبه گناه خود این قدر معترف است و حقاکه در فومن روبه روی مثل ایالت پناه احمدسلطان بیه پس وامیرهٔ کسگری و اشخاصی که به دولت آن پادشاه نسبت به این بنده کار ایشان معلوم است نشسته وکار ایشان رابه اختتام نزدیک رسانیده بی آن که چنانچه خصمان به عرض رسانیده اند واشارتی به آن شده که تریاکیان این فقیر به مرض اسهال وغیره گرفتار شده باشند وبه رفاقت مقرب الحضرةالعلیة العالیة الخاقانیة کورحسن بیگ حسب الامرشاهانه از بیه پس بیرون آمده است وخدا را به شهادت می طلبد که جز این باعث نبود واگر کور (حسن) بیگ مشارالیه اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد گناه از بنده نیست . فردای قیـامت حجت براو خواهد گرفت که رنج این بنده را ضایع گذاشته باشد. حقاکه این بنده همیشه از یولقلی بیگ ابا داشته وهرگز رضا برآن نداده و از آن وقت که به کنار رودخانه رفته بود غرض بنده شکار ماهی و سیر نبود . امسال تمام سال به کنج خانه وغم و غصه گرفتار بوده است و در آن چندروز به واسطهٔ آن که انبساط طبیعت از دولت آن پادشاه دست دهد رفته بود و بعضی از خدام نواب که در آن جا از اتفاقات حسنه بودند واقف اند و هرکه غیراز این به عرض اعلی رسانیده از خصومت این غلام زاده است وکاغذ چندی

که به ملاعبدالرزاق و کیا رستم نوشته از غایت کمال عجز واضطرار بوده در این سال تمام اوقات احوال کثیر الاختلال خود را در آن درگاه عرض کرده نتیجه نیافته بود از این که هجوم اجامرهٔ گیلان را می‌دانست وچون در دست ایشان محبوس ومجبور است علاجی ندارد و مولوی مشارالیه را اخبار کرده بود که شاید مسلمانی به‌گناه جاهلی چند مثل این بنده معذب و مخاطب نباید شد.

چواز قومی یکی بی‌دانشی کرد   نه که را منزلت ماند نه مه را

وباروطی که طلبیده بود دفع صایل بیه‌پس بود که این نوع فرصتی به دست ایشان افتاده.

ای پادشاه عالم !! این واقعه را به که می‌توان عرض نمود که دوستان عمر انتقام هزار سالهٔ خود را ازغلامان امیرالمؤمنین بکشند و این طور قضیه به واسطهٔ صلاح دنیا، در زمان دولت مثل آن پادشاهی روی نماید.

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد
وگر دم در کشم ترسم که مغز استخوان سوزد

حاشا ازکرم شاهانه که به واسطهٔ قتل شخصی که قاتلش حقاً معلوم نیست تجویز بی سامانی این همه مسلمین نموده وبر تکلیف جلای وطن که این بنده جز در آن جا تواند کرد فرمایند. حضرت باری تعالی به این پادشاه کم احسان نفرموده‌اند که نام همه بندگان برزبانش می‌رود تادیگر معامله به درگاه الهی نخواهد داشت که همین قدر از درگاه احدیت خشنود می‌شوند حقا که دریوم یفر المرء من اخیه وامه و ابیه و صاحبته وبنیه[1] این بنده وسایر بندگان آزردهٔ الهی که دراین بلیت بااین غلام شریك اند دامن آن پادشاه را خواهیم گرفت. کی رواست ازکفار گرجی جزیه قبول فرمایند وباـ سنی ومخالف مذهب شیعی آشتی نمایند، توبهٔ این بنده که به گناه نا کرده متهم است و استغفار چندین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد.

دیگر در این باب هیچ نمی‌توان گفت و حد خود نمی‌بیند و به کرم شاهانه می‌گذارد.

۱ـ سورهٔ عبس ۳۴،۳۵،۳۶

واین که تکلیف بنده به تقبیل آن درگاه که ملثم شفاه اکاسره و خواقین است فرموده‌اند عین‌الطاف است وحقا که بنده را نذر طواف امام‌الخافقین مقتداءالعالمین مدت بیست سال است که نیت طواف شاهانه‌هم به کرات نذر کرده و به‌سمع‌شریف بندگان آن درگاه هم رسیده خواهد بود که دولت بنده را به این سعادت راهبری نکرده‌حقا وبعزةالله‌تعالی که این‌بنده را دولت طواف‌مشهد رضوی‌هرگاه به‌یاد آمده به سلطنت هردوجهان‌برابرنمی‌کند وغلامی‌درگاه‌شاهانه رابه‌هزار سلطنت‌دارین‌فایق می‌داند واگر به‌خاك‌بوسی درگاه شاهانه نرسیده‌از عالم باید رفت از زندگی که‌دارد بیزار است واگر درزمان پیشین حکایت‌می‌گفت حالا بربنده فرض‌است. اماموقوف علیه چندی دارد.

پادشاه عالم وعالمیان! اگر ناموس شاهانه ابانکند که این بندهٔ‌گناه ناکردهٔ شرمنده مثل‌دزدان سردرپیش افکنده در آن‌مجلس آمده باشد که‌گورخانهٔ‌آبا واجداد خود را به مبلغ پنجاه تومان سیورغال بفروشد و این بنده چون بدان درگاه تواند آمد، به‌چه رونظربه بندگان آن درگاه تواند انداخت!

اگر آن‌پادشاه راغرض محبت است که‌بین‌الاقران بدین غلام‌باشد، این‌بندگان ستم‌رسیده پیش‌حضرت‌واجب‌الوجود دامن‌غلامان آن‌درگاه راخواهدگرفت. جمیع اوامر مقدورشاهانه را مطیع است وبربندگی صدقدم‌بلکه صدهزار فرسخ از بندگان دیگر پیش ودقیقه‌ای از دقایق ناموس شاهانه فرو نگذارد و این‌جفاهای‌ناحق وآنچه می‌گویند مارااضطرار است که‌هیچ کس‌ندارد که سخن بنده را عرض کردن‌یاراداشته باشد وکار به جان رسیده.

به دردمردن و لب ناگشودنم‌به‌از آن است
که ناله‌ای کنم و موجب ملال تو باشم

امیدوار است که‌بنده وسایر بندگان خدارا که بابنده در این‌محنت شریك‌اند به خدا و ائمهٔ‌هدی بخشند وبه امیدی که به شفاعت حضرت‌رسول‌الله‌دارند که غیراز شفقت و مرحمت درحق این بنده چیزی‌دیگر به‌خاطر شریف نگذرانند واز احوال

روز موعود[*] ویوم لمن الملک لله الواحد القهار[۱] اندیشند که ثواب این بخشش به‌روزگار فرخنده آثار شاهانه عاید گشته دولت شاه‌دین‌پناه به‌دولت صاحب الزمان متصل گردد. سخن اعدارا منظور نداشته‌ازخاطر مخاطر این بنده رامحو فرمایند که (۲) کوتاه را تاب اینها نیست.

الهی سایهٔ دولت و پایهٔ معدلت شاه دین‌پناه تاانقراض عالم و نسل بنی آدم پاینده باشد . امره‌اعلی.*

۱ ــ سورة المؤمن ۱۶ ۲ـ کلمه‌ای افتاده

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

فرمان شاه طهماسب به رکن‌الدوله معصوم بیک صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه امارت مآب جلالت‌نصاب سیادت و سعادت ایاب، معصوم بیك الحسینی به عنایت بی‌غایت شاهانه مفتخر وسرافراز گشته بداند که چون برمضمون حکم قضا جریان اطلاع یابد فی‌الفور سلطانان هزاره مثل پیرمحمدسلطان استاجلو وشرف خان کنگرلو والله‌قلی‌سلطان تکلو را باقریب‌دوهزار سوارمسلح ومکمل که ازایشان کارهای‌مردانه دروجودآمده باشد همراه نموده‌جهت دست‌آوردن حاکم‌گیلان به‌گوراب تنکابن فرستد وصدرالدین‌خان وقوچ خلیفه را قریب دوهزار سوارنامدار وپنجاه هزار پیاده به‌گوراب اشکور فرستد وخودبا سی هزار سوار به‌گوراب رانکوه نزول نموده فرزند ارشد را با باقی عساکر نصرت مآثر به گوراب لاهجان ساکن‌ساخته پیاده‌های جمشیدخان و امیر ساسان رایکی از متقیان همراه‌کرده به‌طرف رودسر روانه نماید و مردم‌گیلان راکه‌سربرربقهٔ اطاعت درآورده وفرمان برداری شعار و دثارخود ساخته‌اند همه‌را به تشریفات فاخرسربلند گردانیده به میعاد سلطنت و ایالت امیدوارسازند و رعایا وعجزه را به‌نوعی‌رعایت ومحافظت نمایند که‌هرآینه موجب تسلی همگنان‌گردد وچون عساکرظفرمآثر را به موجب فرموده به اطراف واکناف فرستد همه روزه حالات ومهمات‌که سانح‌گردد معروض‌پایهٔ سریرخلافت[مصیر؟]می‌فرمایند وکسانی که بااحمدخان اتفاق‌نموده‌اند واز شرارت ایشان عساکر فرخنده‌مآثر را ضرری رسیده دفع‌ومنع ایشان راازجملهٔ فرایض دانسته هر جا که مسکن ومأمن نموده باشند امیر ساسان را چرخچی لشکر

نموده شبیخون بر سر ایشان برده و تمامی را به‌تیغ آبدار دشمن‌شکار دمار از روزگار بر آورده ایشان را مستأصل و منطوی‌سازند و کمر بیك افشار را نزد احمدخان فرستاده بدین مضمون که چون حقوق خدمات آبا و اجداد بدین دودمان اعلی می‌باشد از روی امیدواری متوجه درگاه معلی‌شود که از سعادت سرمدی مستفیض و مستسعد می‌شوند و اگر سخنان محققان را استماع نموده به‌طریق یك رنگان و یك جهتان بدین آستان ملایك آشیان روانه می‌گردد وصورت حال و حقیقت مهمات را به‌واجبی دانسته معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر دارند[1] تابیعت را به‌کلام ملك علام مؤکد ساخته او را از تهدید مخوف بیرون آورده شود والا [اگر] سخنان صاحب غرضان را همچنان به‌سمع قبول و رضا جاداده عناد را شعار و دثار خود ساخته است، راههارا بدو محکم گرفته جهان فراخ را بدو تنگ و تاریك سازند و هرجا که به ایشان ظاهر و باهر گردد استظهار و اعتضاد هم بود[ه] بی‌منت و وحشت بدان جانب روانه‌شوند و گرد برگرد او را عساکر نصرت مآثر حصن حصین مرتب و مرمت نموده چنان کنند که راه گریز براو بسته شود و از کمند اژدها افکن دست و گردن اورا بسته باکسان که همراه او بوده باشند به درگاه عرش اشتباه حاضر سازند و نعوذ بالله اگر تغافل و تکاهل نمایند و از قبضهٔ تصرف ایشان بیرون رود وجای دیگر اقامت نماید نوعی جزا و سزای ایشان می‌شود که تا این نیلگون خیام برپا و سلاطین برسریر سلطنت مستقر و مستقل باشند، در دستورالعمل سلاطین وجمیع نوکران باشد.

تحریراً فی شهر جمادی الآخره سنة خمس وسبعین وتسعمایه*

* تاریخ دیلم و دیلمستان

نامهٔ شاه اسماعیل ثانی به خان احمد خان [1]

سیادت وسلطنت پناه حشمت وشوکت دستگاه اخوی نظاماً للسیادة والسلطنة والاقبال ، خان احمد به اصناف الطاف بی کران شاهی و انواع اعطاف بی پایان نامتناهی شاهنشاهی شرف اختصاص یافته بداند که مقادیر امور عالم ومجاری احوال بنی آدم به مؤدای بیده ملکوت کل شیئی [2] در قبضهٔ قدرت واهب متعال و فیاض ذوالجلال جل شانه وعم نواله واحسانه است. لاجرم هر که دست توسل به حبل المتین عنایت الهی استوار داشت به دستیاری قل ان الفضل بیدالله [3] لوای عزت براوج رفعت وکامکاری افراشت و آن که پای توکل بردامن شکیبائی کشید عاقبت به مددکاری ومن یتوکل علی الله فهوحسبه [4] به مراتب بلند ومقاصد ارجمند رسید.

شاهد این حال و مصداق این مقال آن که چندگاه که آفتاب دولت قاهرهٔ ما در نقاب حجاب پنهان بود وماه شوکت باهرهٔ ما از افق مقصود چهره نمی نمود همواره مضمون بلاغت مشحون یامن خلق بایدیهم شیئی را منظور نظر اعتبار داشته درجمیع موادتوکل برخالق جزء و کل نموده ایم. لهذا حضرت پادشاه بی نیاز و کریم کارساز که ملک بخش اقالیم تؤتی الملک من تشاء [5] فرمان روای ممالک ان الارض لله یورثها من یشاء [6] او است

۱ــ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس : سواد منشوری که شاه اسماعیل ثانی صفوی به خان احمد گیلانی درباب استخلاص او ازقلعهٔ اصطخر نوشته .

۲ــ سورهٔ یس ۸۳ ۳ــ آل عمران ۶۶ ۴ــ الطلاق ۳ ۵ــ آل عمران ۲۵

۶ــ الاعراف ۱۲۵

به‌جهت اظهار قدرت‌کامله و ظهور قوت شامله بی‌اعانت و مددگاری احدی ابواب مرادات دوجهانی وسعادات جاودانی برروی روزگار آثار ماگشوده رتبهٔ بلند پایهٔ سلطنت عرصهٔ جهان و مرتبهٔ عزت پیرایهٔ فرمان روای کافهٔ عالمیان را به ذات کثیرالاحسان نواب همایون‌ما مفوض فرموده بیان‌خیرو احسان راکه‌برصفحهٔ خاطر مصورفرموده بودیم به‌مقتضای رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه[۱] ماضی می‌رسانیم تابه مضمون صدق مشحون واذکرفی کتاب اسمعیل انه‌کان صادق‌الوعد [۲] ظهوریابد.

ازجمله درحینی که‌آن‌سیادت وسلطنت‌پناه درقلعهٔ قهقههٔ مبارکه بود صورت این معنی برصفحهٔ خاطرعاطرمرتسم بود که چون به‌توفیق‌الله تعالی از قلعهٔ مبارکه بیرون فرمائیم، آن سیادت و سلطنت پناه را بیرون آورده بنابر مراعات خدمات آبا و اجداد نسبت بدین سلسلهٔ عظمی و پاداش خلوص ارادت اوبه نواب همایون‌ما به‌ملاحظهٔ قاعدهٔ اخوت که علاقهٔ محبت را بدان مستحکم ساخته‌بودیم نقاب حجاب‌از چهرهٔ حال اوگشائیم . چون به حسب‌تقدیر، درآن ایام‌آن سلطنت پناه به رفتن قلعهٔ اصطخرمأمورشد لهذا نتایج‌آن اراده وبیرون‌آمدن همایون ما به‌ظهورنرسید وحالا که به عون عنایت حضرت باری‌برمسند سلطنت وکامکاری و سریر ابهت وبختیاری استقراریافتیم به‌مقتضای هل جزاءالاحسان الا الاحسان[۳] به مؤدای ان‌حسن‌العهدمن الایمان، بدان عهد وفا نموده مجددا سلطنت ودارائی مملکت‌گیلان بیه‌پیش وتوابع راکه موروثی‌آن سلطنت وسیادت‌پناه است برحسب مؤدای‌ان‌الله یأمرکم ان‌تؤدوا الامانات الی اهلها[۴] بدان‌نقاوهٔ دودمان سلطنت عنایت فرمودیم .

عهدنا الی‌الله الوعد صادقاً　　　یعود بعون‌الله و العود احمد

واین حکم همایون مصحوب امارت شعار ، عمدةالأعاظم و الأعیان محمد بیگ یکه ذوالقدرفرستاده شد. بایدکه بدین مژده مبتهج ومسرورشده سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده ریاض امانی وآمال خود را از رشحات سحاب عنایت تازه وسیراب داشته از روی استظهار تمام به رفاقت ایالت پناه حکومت دستگاه شمساً للامارة والاقبال محمدبیگ‌متوجه درگاه جهان پناه‌گردد که ان‌شاءالله بعد ازتشرف

۱- سورةالاحزاب ۲۳　۲ـ مریم ۵۵　۳ـ الرحمن ۶۰　۴ـ النساء ۶۱

به شرف عتبه بوسی به اعزاز واحترام تمام به حکومت و دارائی مملکت مذکور فرستاده به‌مقتضای وعدالله‌الذین آمنوامنکم وعملواالصالحات‌لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف‌الذین من قبلهم [۱] به مسند فرمان روائی ممکن سازیم و من کل‌الوجوه والابواب مستظهرو امیدوارباشند وچون به توقیع رفیع‌اعلی رسد اعتماد نمایند.

کتب بالأمر الأعلی اعلاه‌الله تعالی و خلد نفاذه تحریراً فی روزچهارشنبه دوازدهم رجب اودئیل به دارالموحدین قزوین حفظهاالله عن فسادالمفسدین. *

۱ـ النور ۵۴ . درمتن لیستخلفنکم .... من قبلکم ضبط شده

* مجموعهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

نامهٔ شاه سلطان‌محمد خدابنده به‌خان احمد گیلانی

هوالله‌سبحان. الملک‌لله. سیادت و سلطنت‌پناه، نصفت و اقبال دستگاه، حشمت و ابهت‌پناه، اخوی‌شعاری نظام‌الدین احمدخان به‌عواطف‌الطاف خاص‌عزاختصاص یافته وخوشحال ومسرور بوده متوجه حضور شود که‌شفقت‌التفات بی‌غـایت نسبت بدان سلطنت مرتبت است ومدعا ومرام او به‌حصول موصول است وبه همه ابواب مطمئن‌بوده بلادغدغه روانهٔ حضورشوند. *

* تاریخ دیلم و دیلمستان

کتابت ابوطالب میرزا به خان احمد گیلانی

امر عالی شرف نفاذ یافت آنکه سیادت و سلطنت‌پناه، حشمت و شوکت دستگاه عالی‌جاهی عمدة الحکام الکرام، قدوة الولاة العظام، نظاماً للسیادة و الاقبال، خان احمد حاکم گیلان به‌وفور مراحم بی‌کران عالی اختصاص و شرف امتیاز یافته بداند که ازمهٔ امور سلطنت و اعنهٔ مهام حشمت و شاهنشاهی در منصهٔ تأیید ملك بخش تؤتی الملك من تشاء [1] و مملکت ستانندهٔ تنزع الملك ممن تشاء [2] است و مجاری مهمات روزگار و سوانح واقعات واردات لیل و نهار منوط و مربوط به تقدیر ملك قدیر و کارساز صغیر و کبیر عظم شأنه و جل احسانه،

پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی ز فیض نعمت اوست
این همه طول و عرض و حشمت و جاه قطره‌ای از بحار رحمت اوست

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن‌که بعد از وقوع حادثهٔ نازله و واقعهٔ هایلهٔ عالی حضرت رضوان مرتبت برادر بزرگوار ابوت‌منزلت نامدار غفران شعار [3] به‌عون و عنایت الهی و رضای قضامضای شاهنشاهی رتبهٔ ولیعهدی و وکالت دیوان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس اعلی به‌ذات کثیر البرکات نواب عالی‌ما مفوض گشته امرا و اعیان و ریش‌سفیدان و اویماقات و کل طوائف قزلباش متفق اللفظ و المعنی

۱و۲ ـ آل عمران ۲۵

۳ ـ مقصود حمزه میرزا پسر رشید سلطان محمد خدابنده است که به‌تحریك بعضی از سران قزلباش بردست دلاکی کشته شد.

به‌قدم اطاعت وانقیاد تلقی‌نموده همگی‌سربربقهٔ اطاعت وفرمانبرداری نواب‌عالی مانهادند ومانیزچون اعظم‌مطالب‌شهنشاهی نیل‌مراضی‌ترویج شریعت مقدسهٔ‌حضرت رسالت‌پناهی صلوات علیه‌وسلم دانسته همگی همت والانهمت برآن مصروف‌داریم که نشر مآثر عدل‌وانصاف در اطراف و اکناف جهـان منتشرگشته مضمون التعظیم لأمرالله‌ و الشفقة‌علی‌خلق‌الله‌درهرباب‌مرعی‌وملحوظ باشدوهیچ کس‌قدم‌ازجادهٔ‌شریعت مقدسهٔ حضرت رسالت پناهی‌بیرون ننهاده سد‌ّباب‌فسوق ونامشروعات‌بروجهی‌شود که شراب چون سراب موهوم از صفحهٔ روزگار بالکلیه‌محو ومعدوم‌گردد واحکام مطاعه در این‌باب شرف صدوریافته به اطراف وجوانب فرستادیم وقدغن‌فرمودیم که مرتکب شراب و نامشروعات شود[۱] حکام‌کرام‌شرعی وعرفی‌در رفع و زجرا و بروجهی اهتمام نمایندکه مافوق آن متصور نباشد وامرفرمودیم که صوفیان‌وطالبان سلسلهٔ مقدسهٔ‌صفیهٔ صفویه حفت‌بالانوارالقدسیه که مهبط آثار هدایت ورشاد ومطرح انوار حقیقت و ارشاد است به دستور زمان اعلی حضرت خاقان جنت مکان علیین آشیان شاه‌باباام‌انارالله‌برهانه سالك‌طریق‌صوفیگری [بوده؟] ازمسلك مستقیم وطریق قویم مشایخ عظام‌کرام رضوان مقام عدول وانحراف نورزند و حکام‌کرام به نهج قانون‌عدالت ورعیت پروری عمل نموده تجویزظلم وستم وحیف ومیل‌ننمایند.

بایدکه‌آن سیادت و سلطنت‌پناه نیز مضامین فوق را قدوه دانسته هرکس‌که از مضمون این حکم لازم‌الاتباع تجاوز نماید بر وجهی‌آن‌کس را سیاست نمایدکه باعث عبرت و تنبیه عالمیان‌گشته احدی را یارای تخلف ازفرمان واجب‌الأذعان‌ما نباشد و چون جهت تبلیغ مشاق‌وکالت وولایت‌عهد که‌من‌عنداقادم (؟)علیه‌الرحمة و تفویض نواب‌کامیاب اشرف اعلی به‌وجود فایض‌الجود نواب عالی مامتعلق(است؟) احکام مطاعهٔ‌لازم‌الأطاعه به اطراف و اکناف ممالك‌محروسه فرستادیم. جهت‌تبلیغ این‌خبر، سعادت و رفعت دستگاه محمد بیك ایشیك‌آقاسی حرم شـاملو را نزد آن ایالت وسلطنت‌پناه فرستادیم.

خاطر من کل‌الوجوه والابواب مرفه وآسوده داشته خود را مورد الطـاف

۱- جمله ناقص به‌نظر می‌رسد ـ شاید چنین بوده : قدغن‌فرمودیم که اگر احدی

بی کران‌شناسد ودر حفظ‌وحراست آن‌سرحد کمال اهتمام به‌جای‌آورده نوعی‌نماید که رعایا و برایا درمهد امن‌وامان آسوده‌حال وفارغ‌البال‌اوقات‌گذرانند وملتمسات خود رادر ضمن سوانح آن‌جای‌عرض‌نمایدکه به انجاح‌مقرون است وخودرامنظور نظر کیمیا اثرشناسد .

تحریراً (فی)شهرمحرم‌الحرام‌سنهٔ خمس‌وتسعین‌وتسعمائه *

* تاریخ دیلم و دیلمستان

۱۳

درقرن شانزدهم مردان بزرگی درسراسر جهان درعرصهٔ جنگ وسیاست ظاهرشدند وروبه رویهم قرار گرفتند مانندفرانسوای‌اول درفرانسه، شارل‌کن Charles Quint در اسپانیا، هانری هشتم‌درانگلستان، پاپ‌لئون دهم‌حامی بزرگ هنروادانش وپی‌پنجم مبارز خستگی‌ناپذیرمسیحیت‌دردم، وایوان‌چهارم‌ملقب به‌مهیب‌ونخستین‌تزاردرروسیه‌وشاه اسماعیل صفوی وپسرش شاه طهماسب در ایران، اکبرشاه درهند و پس ازسلطان سلیم پسرش سلطان سلیمان‌درکشورعثمانی .

سلیمان درسال ۹۰۰ھ (۱۴۹۴ م.) به دنیاآمد وروز ۱۶ شوال۹۲۶ (سوم دسامبر ۱۵۲۰ م.) به‌جای پدرنشست وجسدپدر رابه‌خاك سپرد وبرسرگور وی مسجدی به‌نام‌سلیمیه ساخت و سلطنت خود رابه حکام ایالات تابعه وسران ممالك اروپا اعلام داشت . تنهاکسی که سرازاطاعت پیچید جان‌بردی غزالی‌حاکم سوریه‌بود. این‌مردکه به‌بهای خیانت به هم‌نژادان خود، ممالیك مصر، ازسلطان سلیم حکومت سوریه را دریافت داشته بود ، سلطان جوان عثمانی راشایستهٔ اطاعت ندید وخواست باخیر بیگ‌دست‌اتحاد دهد ودروزیها واعراب ومردم‌مصررا برضدسلطان بشوراند وباردیگردولت ممالیك را زنده‌کند. ولی‌خیربیگ‌با او نیزخیانت‌کرد ووی رابه محاصرهٔ حلب برانگیخت وجان‌بردی چندان گرفتاراین محاصره شدکه فرهاد پاشا وشهسوار اوغلی‌ذوالقدرسران سپاه‌ترك دررسیدند واورا در۱۷صفر۹۲۷ھ مغلوب ومقتول ساختند . حکومت حلب به‌ایاس پاشا تفویض شد وفرهاد پاشا مأمورحکومت قیصریه ومراقبت ازفعالیت نظامی شاه اسماعیل صفوی گردید .

در این هنگام سلیمان چون شنیدکه سفیر وی‌بهرام‌چاوش رادرمجارستان‌کشته‌اند ، روانهٔ مجارستان گردید . شهر شاباتس باهمه رشادت فرمانروایش سیمون‌گوگودی به دست ترکان افتاد وسلیمان ازمیان دوردیف سرمقتولین مجارستانی‌گذشته وارد شهرشد . کمی‌بعد بلگراد به تصرف ترکان درآمد (۲۵ رمضان ۹۲۷=۲۹ اوت ۱۵۲۱ م.) و سلیمان در

کلیسای بزرگ شهر که تبدیل به‌مسجد شده بود نمازگزارد .

سال بعد، درماه رجب۹۲۸ برای‌تصرف‌جزیرهٔ رودس Rhodes پای دررکاب‌نهاد وپیش ازحمله به‌پیشوای مسیحیان رودس پیام فرستادکه اگر داوطلبانه تسلیم شوندآزادی و اموال شوالیه‌های رودس‌مصون ومحترم خواهد ماند واین‌قول شاهانه را باسوگند به صد و بیست وچهارهزارپیامبر وصحف اربعه مؤکد نمود. ولی‌شوالیه‌های رودس همراه با زنان و مردان جزیره به‌دفاع برخاستند وبا حرارت تمام دربرابر ترکان مقاومت‌کردند تا این‌که سرانجام دربرابرصد هزار سرباز ترك وسیصدکشتی مدافعین‌ازپای‌درآمدند وروز دوم‌صفر سال ۹۲۹هـ . تقاضای مهلت برای تخلیهٔ جزیره‌کردند و روزنوئل سال۱۵۲۳ م. رودس به دست ترکان افتاد. سلطان ترك با ویلیه دولیل آدام Villiers de l'Ile - Adam استاد اعظم شوالیه‌های سن‌ژان رودس که مردی سالخورده وموقربودبه مهربانی تمام رفتار کرد وآنان چند روزبعد با اجازهٔ سلطان‌ترك به مالت رفتند .

پیروزی سلطان عثمانی‌دراین واقعهٔ مهم ناشی ازوضع مساعدسیاسی‌جهان‌آن روزبود. زیرا شارل‌کن امپراطوربزرگ وصاحب ممالك وسیعهٔ اسپانی وهلاند وآلمان وقسمت‌بزرگی از ایطالیای‌جنوبی ونواحی‌الجزیره وجزایرمینورك وسیسیل‌چنان‌درجنگ‌بافرانسوای اول درگیر شده بودکه نمی‌توانست به جزیرهٔ رودس پردازد . پاپ لئون دهم ، دشمن‌کینه‌ورز مسلمانان نیزغرق مبارزه با مارتین‌لوترکشیش روشن‌فکر ودلیر بود ومجارستان نیزدرقبضهٔ سلطنت‌کودکی بودبه‌نام لوئی دوم .

فرانسوای اول که درجنگ باشارل‌کن مغلوب واسیرشده‌بود بالاجباربه‌آنچه خواست شارل‌کن بودگردن‌نهاده‌بود تا ازاسارت‌آزاد شود. اماپس‌ازآزادی درصدد اتحاد باسلطان ترك برآمد وپیشنهاد کردکه سربازان ترك ازطرف مشرق به مجارستان متحداطریش حمله کنند ودرهمان حال‌سربازان فرانسه ازطریق شمال ایطالیا به‌متصرفات شارل‌کن بتازند تا امپراطوراطریش درمیان دو سپاه مهاجم ازپای درآید وبدین ترتیب شکست فرانسوای اول و اسارتش‌درجنگ پاوی Pavie جبران‌شود وآبروی‌کشورفرانسه‌که‌بالاجبار تن‌به‌شرایطی ناگوارداده بود اعاده گردد .

سلیمان سفیر فرانسه را به احترام پذیرفت و نامه‌ای به او نوشت بـا آغازی چنین پرمعنی و باشکوه :«هوالله‌العلی‌المعطی المغنی المعین» ودرنامه پادشاه فرانسه را دلداری داد و تلویحاً او را به‌مساعدت خود امیدوار ساخت .تاریخ این نامه ماه ربیع‌الثانی سال ۹۳۲ است .

روز ۱۱ رجب‌آن سال، سپاه عظیم سلطان مرکب از صد هزارسربازوسیصد توپ‌روانهٔ بلگراد شد و ازآن‌جا به‌کشور هنگری درآمد و درجلگهٔ موهاکس نزدیك قریه‌ای به‌همین نام سپاه مجارستان را درهم شکست . این جنگ دوساعت بیشترطول نکشید ولی سرنوشت

مجارستان درهمین جنگ روشن شد . بیست‌وپنج هزار جسد ازسربازان مجارستانی برخاك افتاد . لوئی دوم پادشاه آن‌کشور درباتلاقهای زیردست موهاکس غرق شد وبه‌دستور سلطان کلیهٔ اسیران مجارستانی به قتل رسیدند وتنها زنان‌از این کشتار معاف ماندند . کله‌مناری از دوهزار سر دربرابر خیمهٔ سلطان ترك برافراشته شد و ژان زاپولیا ازمردم هنگری‌از طرف سلطان به‌حکومت آن‌کشور معین‌گردید. شهر بود Bude روز سوم ذی‌الحجه (۱۰ سپتامبر ۱۵۲۶) به دست ترکان افتاد . صدهزار اسیر ونفایس خزانهٔ سلطنتی وکتابخانهٔ نفیس ماتیاس‌کورون نصیب سلطان‌گردید غیراز غنایم فراوانی‌که از غـارت آن سرزمین سربازان ترك حاصل‌کردند .

در سال ۹۳۴ فردیناند برادر شارلکن که از جانب وی حکومت اطریش و هنگری یافته بود زاپولیا را مغلوب‌نمود و زاپولیا از سلطان ترك‌کمك خواست . سلطان روز۱۰مه ۱۵۲۹ باسپاه دویست‌هزارنفری خود مجهز به‌سیصد توپ به‌راه‌افتاد ودر ورود به‌موهاکس، زاپولیا برای عرض‌بندگی به نزد سلطان آمد . سلطان به احترام اواز جای برخاست وسه قدم پیش رفت وزاپولیا دست سلیمان را بوسید و سلیمان اورا بردست راست خود نشاند و خلعت داد .

سپاه ترك شهر بود را که به‌دست فردیناند افتاده بود پس‌از ۶ روز محـاربه‌گرفت و يك هفته‌بعد زاپولیا بار دیگر به حکومت مجارستان منصوب‌گردید و سلطـان ترك همراه زاپولیا عازم فتح وین‌شد. روز ۲۳ محرم سال۹۳۷ (۲۷سپتامبر ۱۵۲۹)سلطان به‌پای‌حصار وین رسید با سپاهی مرکب از ۱۲هزار ینی چری و۱۲۰ هزار سپاهی و۴۰۰ توپ وبیست هزار شتر حامل وسائل وهشتصدکشتی‌کوچك . اما شهر وین در مقابل سپـاه ترك دلیرانه ایستاد و سلطان ترك چون از فتح آن شهر نومید شد روز ۱۰ صفر ۹۳۷ محاصره را رها کرد.(۱۴اکتبر ۱۵۲۹)

ینی چریها در بازگشت از اسیران تنها افراد جوان و زیبا رانگهداشتند وبقیه رابه قتل‌آوردند. چون سپاه‌فردیناند سال‌بعدشهربود را درمحاصره گرفتندباردیگرسلطان سلیمان در رأس يك سپاه دویست‌هزارنفری از قسطنطنیه حرکت‌کرد . درشهر نیش از بلاد صربستان سفیر جدید پادشاه فرانسه به‌حضور وی رسید .سلیمان باشکوهی بی‌سابقه اورا پذیرفت در حالی‌که‌سفرای فردیناند را سخت تحقیر نمود . سپاه ترك به همراهی پـانزده هزار سوار تاتاربه سرکردگی صاحب‌گرای خان قرم از بلگراد عبور نموده روبه وین نهاد . اما به جای حمله به این‌شهر به‌تخریب وغارت ولایت استیری Styrie پرداخت. قاسم پاشاوارد اطریش شد وهمه را به آتش‌وخون‌کشید وچون با مقاومت آلمانها مواجه شد چهـار هزار اسیری‌راکه‌گرفته بودکشت وسلطان سلیمان بدون اخذنتیجهٔ ارزنده‌ای به‌قسطنطنیه‌بازگشت وعلت این امریکی فرارسیدن فصل سرمای شدید اطریش بود ودیگری آمادگی کامل‌فردیناند برای دفاع از وین . هنگامی‌که سلطان ترك دراطریش بود،امیرالبحر معروف ایتالیائی‌به

نام آندره دوریا André Doria باکشتیهای جنگی خود شهر هـای قرون Coron وپاتراس Patras راگرفت و بسیاری از ینی‌چریان را به قتل رسانید وقلاعی راکه‌سلطان ایلدرم بایزید بناکرده بود ویران کرد .

در اوایل سال ۱۵۳۳ فردیناند تقاضای‌صلح‌کرد و سلطان ترك که قصد حمله به‌ایران داشت با این پیشنهاد موافقت نمود وبین ابراهیم پاشا ونمایندگان آرشیدوك فردیناندپیمان صلح امضاء گردید . به‌موجب این معاهده شهر Gran گران به ترکان داده شد و ترکان آنچه را فردیناند از خاك مجارستان گرفته بود متعلق به‌وی دانستند و اطریشیان‌متعهدشدند که‌با ژاپولیاعهد وپیمانی نبندند .

پس ازجنگ با ایران (که‌شرح آن را درجای دیگر ذکرخواهیم‌کرد) سلطان بـه قسطنطنیه بازگشت ودر اوایل فوریه‌۱۵۳۶ عهدنامه‌ای بین‌باب عالی و فرانسه منعقدگردید وبه‌موجب این معاهده امتیازات کنسولی به‌فرانسه داده‌شد . پیش‌از آن نیز در سال ۹۲۸ (۱۵۲۱) معاهده‌ای باونیز متضمن این امتیازات بسته‌شده‌بود. این‌امتیازات کنسولی وقتی که دولت عثمانی‌روبه‌ناتوانی رفت وسیله‌ای‌شد برای‌مداخله درامور سیاست داخلی وخارجی ترکیه‌ازطرف ملل‌اروپایی که اندك‌اندك به اخذ این‌گونه امتیازات نائل‌آمده‌بودند.

چنانکه‌گذشت، هنگامی‌که‌سلطان ترك دراطریش‌بود،امیرالبحرایتالیائی‌آندره دوریا در دریای اژه Egée خودنمائیهاکرده بود. خیرالدین‌پاشاملاح مشهورترك درصددتلافی برآمد وشهرکورون (قرون) راپس ازمحاصرهٔ شدیدی تصرف‌کرد ودرسال ۱۵۳۴ سواحل ایتالیا راغارت‌نمود وخود رابه زیر دیوارهای شهرتونس رسانید (۱۵۳۵). حکومت تونس درآن روزگار بامولای‌حسن بیست ودومین‌فردخاندان بنی‌حفص‌بود. این‌خاندان‌از ۱۰شوال ۶۰۳ برتونس‌حکومت‌یافته‌بودند ونخستین‌فرداین خاندان‌ابومحمدعبدالواحدبن ابی‌بکربن شیخ ابی حفص‌بود .

مولای حسن پس‌ازکشتن ۴۲ برادرخود به امارت رسیده‌بود. وی که‌هنری‌نداشت جز پرداختن به حرم‌سرای‌مفصل ومتنوع خویش، برای حفظ سلطنت خود را سخت به شارلکن وابسته بود. خیرالدین‌پاشا وی را از امارت‌برکنارکرد وبرادروی رابه‌نام حسن‌الرشید بر جای اومنصوب نمود وشهر حلق‌الوادی (goulette) راکه سرحدتونس بود به‌نام سلطان عثمانی تصرف نمود. اماچندماه بعدشارل پنجم برای‌نجات دادن سی هزار مسیحی‌اسیر وبه‌خاطر استغاثهٔ مولای حسن مخلوع‌تونس را بازگرفت ومولای‌حسن رادوباره به‌سلطنت نشاند وشهرگولت را گرفت وپادگانی اسپانیولی درآن گذاشت .

این عملیات موجب تجدید محاربه باونیزشد. درماه مه‌۱۵۳۷ سلیمان همراه پسران خودمحمد وسلیم در رأس سپاهی‌گران‌به والونا رفت درحالی‌که خیرالدین پاشا به‌سواحل دریای‌آدریاتیك حمله‌برده‌بود . طبق معاهدهٔ قبلی‌سلطان ترك انتظارداشت‌که فرانسوای‌اول پادشاه فرانسه نیزازسمت شمال به ایطالیا حمله‌کند و ونیزمتحداتریش را به زانو درآورد

ولی فرانسوای اول درکارسستی نمود. چه معاهدهٔ او باسلطان مسلمان ترک برضد شارل کن مسیحی متعصب درسراسر اروپا تولید نارضایتی کرده بود وفرانسوا ترسید که مبادا عدم رضایت عمومی موجب اتهام وی به خروج ازدین مسیح و اتحاد بامسلمانان گردد. این بود که برخلاف قول وقرارخود حاضر به جنگ نشد وباشارلکن صلح کرد (۱۵۳۸).

با این حال ترکان سواحل ایتالیا راغارت کردند وده هزاراسیر گرفتند وچندین جزیره ازمتصرفات ونیزرا دربحراژه متصرف شدند وسرانجام دولت ونیز اضطراراً صلح را گردن نهاد وپس ازسه سال جنگ، شهرهای مال‌واری Malvari وناپولی دی رومانی وقلاع اورانا Urana ونادین Nadin رابه ترکان واگذاشتند به‌اضافهٔ سیصد هزاردوکا طلا. درهمین سال امیرناحیهٔ ملداوی (قره‌بغدان) سربه شورش برداشت ولی به زودی مغلوب وفراری گردید و برادرش اسطفن (به‌قول ترکان اتین) به‌جای وی نشست وقبول کرد که هردوسال یك بارخراج معهود را خودبه دربارسلطان ترك برد. دردسامبرسال ۱۵۳۸ م. خیرالدین پاشا درمدیترانه برامیرالبحراسپانیولی کاپلو Capello وامیرالبحرونیزی آندره دوریافرماندهان کشتی‌های متحدین (۳۶ کشتی پاپ و۸۱ کشتی ونیزی و۵۰ کشتی اسپانیولی) غلبه کرد ودرهمان اوقات خادم سلیمان پاشا دربحراحمروسواحل عربستان با ۷۰ سفینهٔ جنگی عدن راتصاحب نمود و قلاع قوقه وقات راگرفت وهم‌چنان که سلطان بهادرشاه فرمانروای گجرات هند تقاضاکرده بود خود رابه سواحل هند رسانید وشهردیو Dio را از چنگ متجاوزین پرتغالی بیرون کشید ودربازگشت ناحیهٔ یمن رابه‌نام سلطان تصرف نمود. درهمین اوقات فردیناندبا زاپولیا باهم کنارآمدند که مجارستان رابین خود تقسیم کنند و زاپولیا درمقابل ترکان خود را تحت حمایت سلاطین مسیحی قراردهد . اما زاپولیا چندان عمر نیافت که محصول خیانت خود را دروکند . وی درسال ۱۵۴۰ م. درگذشت در حالی که وارثی جز پسری پانزده روزه نداشت. سپاه اطریش با استفاده ازاین موفقیت عازم تسخیر مجارستان شد وشهرپشت (پشته Pest) راگرفت وشهربود جایگاه ایزابل زن زاپولیا و مادرکودك مذکور را در محاصره گرفت . ایزابل ازسلطان ترك کمك خواست .

سلطان ترك شخصا دررأس سپاهی عازم مجارستان شد (ژوییه ۱۵۴۱ م) ودر۲۹ اوت سیگیسموند زاپولیاکه هنوزیك سال نداشت به حضورسلطان معرفی شد. سلطان بار دیگر بر مجارستان دست یافت و زاپولیای کوچك رافرمانروای ترانسیلوانی اعلام داشت وبرای آن که برخلاف پیمان خود درمورد واگذاری به‌ژان زاپولیا وپسرش رفتارنکرده باشد کتباً وبه‌قید قسم متعهدشدکه چون زاپولیای کوچك بزرگ شد حکومت هنگری را بدو واگذارد .

سفرای فردیناند باهمهٔ کوشش خود به‌عقد قرارداد صلح توفیق نیافتند ودرسال ۱۵۴۲ بار دیگر جنگ با اطریش درگرفت. زیرا شارل کن جنگ بافرانسه را ازسر گرفته وفرانسوای اول پادشاه فرانسه نیز ازسلطان کمك خواسته بود . سفیرفرانسه سعی داشت که ترکان رامجدداً

به‌معاهدهٔ سابق با دولت فرانسه متوجه سازد. سلیمان بدواً در این کار تردید از خود نشان داد. زیرا از ضعف نفس و تلون مزاج فرانسوای اول آگاهی داشت . ولی سرانجام بر اثر اصرار و خواهش سفیر فرانسه سلطان ترك به حمایت از فرانسوای اول برخاست و حاضر شد که طبق تقاضای وی ناوگان ترك را به فرماندهی خیرالدین پاشا به فرانسه بفرستد . البته حملهٔ شارلکن به شهر الجزیره نیز در اتخاذ این تصمیم تأثیر فراوان داشت .

خیرالدین پاشا با ۱۵۰ کشتی بادبانی سواحل ایتالیا را غارت کرد و به بندر مارسی در فرانسه وارد شد و به‌کمك دوك دانگین Duc d'Enghien فرمانده بحریهٔ فرانسه شهر نیس Nice را از چنگ شارلکن بیرون کشید (۲۱ جمادی‌الاولی ۹۵۰ = ۲۰ اوت ۱۵۴۳) ولی بر ارك شهر دست نیافت . خیرالدین مدت یك سال در بندر تولون در جنوب فرانسه اقامت کرد و در این مدت دولت فرانسه مصارف قشون وی را پرداخت . تا اینکه در سال ۱۵۴۴ تمام مردم مسیحی اروپا از اتحاد فرانسوای اول با پادشاه مسلمان عثمانی برای جنگ با پادشاه مسیحی مذهبی چون شارلکن به هیجان آمدند و فرانسوا را متهم به ارتداد و خیانت به مسیحیت نمودند و از طرف دیگر شارلکن را به قطع محاربه اصرار کردند. بنا براین فرانسوا به‌امیرالبحر ترك اجازه داد که به پایگاه خود بازگردند و بین فرانسه و اسپانی معاهده‌کرسپی Crespy بسته شد (۱۵۴۴ م .) و خیرالدین پاشا به قسطنطنیه بازگشت و در سال ۹۵۳ ﻫ .(۱۵۴۶ م.) درگذشت. جسداو را ازطرف بشیك تاش درکنار بسفر به خاك سپردند .

اما جنگ اطریش و باب‌عالی همچنان ادامه داشت و سفیر فرانسه مانع از عقد قرارداد صلح بین این دو دولت می‌شد تا این‌که فرانسوای اول در سال ۱۵۴۷ در گذشت و موجبات صلح فراهم گردید . به موجب قرارداد صلح پنج ساله‌ای که منعقد گردید دولت اطریش متعهد شد که هرسال سی‌هزار دوکا طلا به‌سلطان بپردازد و آنچه‌ازمجارستان تصرف کرده متعلق به وی باشد و مابقی مجارستان در تحت تصرف ایزابل به‌سرپرستی از زاپولیای کوچك قرار گیرد و تحت الحمایهٔ سلطان ترك باشد .

در سال ۱۵۴۷ بار دیگر جنگ با ایران شروع شد ولی چندان طول نکشید و سلطان ترك جز فتح قلعهٔ وان موفقیت درخشانی حاصل نکرد .

در منطقهٔ اطریش و مجارستان وضع سخت پریشان بود. زاپولیا پیش از مرگ خود به کشیشی به نام مارتینوزی Martinuzzi وصیت کرده بود که بین ملکه ایـزابل و فردیناند موجب اتحاد و اتفاق گردد .کشیش که با فردیناند در نهان رابطه داشت ایزابل را واداشت که ناحیهٔ ترانسیلوانی و شهر تمسوار را به خلاف قـرارداد با بـاب‌عالـی به فردیناند واگذارد . فردیناند نیز نواحی مزبور را متصرف شد .آنگاه کشیش نامه به-

سلطان نوشت که برخلاف نظر سلطان چنین صورتی‌روی داده ولازم است که سپاه ترك برای پس گرفتن مناطق مذکور عازم مجارستان شود . سلیمان سپاهی به میزان هشتادهزار نفـر مأمور مجارستان نمود(۱۵۵۱). ترکان بر کلیه شهرهائی که اطریشیان‌گرفته بودند مسلط شدند . مارتینوزی که درآرزوی سلطنت‌ترانسیلوانی دست بدین تحریکات زده بود به‌دست فردیناند کشته شد . در سال۱۵۵۲ محاربات مکرر بین‌ترکان و اطریشیان روی داد و در این‌محاربات‌فتح بیشتر با ترکان بود به‌طوری که براثر کثرت‌سربازان‌اسیر آلمانی‌قیمت‌هریك‌از آنان به یك بشکهٔ‌کوچك عسل یاکره رسید یا مقداری یونجه یا آرد . بر اثر این جنگها احمد پاشا وزیر دوم بر شهر تمسوار غلبه‌یافت. ولی به علت دفاع شدید مردم قلعهٔ ارلو به فتح آن موفق نگردید .

درسال ۱۵۵۳ جانشین فرانسوای‌اول به نام‌هانری‌دوم با سلطان عثمانی قراردادی نظامی برضد شارلکن بست وبه موجب این‌قرارداد، قپودان طرغود، خلف شایسته‌خیرالدین پاشا به همراهی سفاین‌فرانسه جزیرهٔ‌کورس وناحیهٔ کالابریا وجزیرهٔ سیسیل راتصرف‌کرد. ولی چون‌اتحادهانری دوم‌باسلیمان‌پادشاه مسلمان ونحوهٔ عملیات‌ترکان درمنـاطق عیسوی نشین‌اروپا موجب رنجش بلکه اعتراض سربازان مسیحی‌گردید، ناوگان‌ترك وفرانسوی از هم جدا شدند .

در سال ۱۵۵۷ برخوردهای شدیدی بین ترکان و اطریشیها روی داد و خادم علی پاشا شهرسکت Szigeth را گرفت ولی براراك آن دست نیافت . در ۱۵۵۸ قلعهٔ تاتا (یا دوتیس Dotis) به دست ترکان افتاد . نمایندهٔ دولت اطریش بیهوده می‌کوشیدصلح پایداری فراهم آورد . چون سلطان شهر سکت را می خواست بی‌آن‌که تاتا را پس بدهد . تا این‌که رستم پاشا وزیر اعظم درگذشت وعلی پاشا به جای او برمسند صدارت نشست واو با سفیر اطریش به مهربانی رفتارکرد و براثر ادب و حسن نیت اوصلح بین دولتین به‌نفع ترکان بر قرارگردید (اول ژوئن۱۵۶۲)

ادامهٔ نفوذ سیاسی‌باب عالی بربلاد الجزیره وطرابلس غرب‌که به‌دست رئیس طرغود ملاح متهور ترك تصرف شده بود مستلزم ارتباط دریائی مطمئنی‌بود و جزیرهٔ مالت پایگاه بزرگ دول اروپائی وجایگاه شوالیه‌های سن ژان دشمنان خونین اسلام مانع بزرگی در این‌راه بود بخصوص‌که اسپانیولیها یك‌کشتی حامل اشیاء مربوط به حرم سلطان راتصاحب کردند . سلطان ترك امربه حمله به مالت داد . روز اول آوریل ۱۵۶۵ قاپودان پاشاپیاله با نیروئی مرکب از ۱۸۰کشتی بادی از استانبول به راه‌افتاد . فرمانده ارتش مأمورحمله مصطفی پاشا بود و رئیس طرغود که فرنگیان او را دراگوت می‌نامند با ۱۳گالـر و ۱۳ کشتی‌کوچك نیز خود را به مالت رسانید وفرمان حمله‌داد ولی خود او دراین جنگ‌کشته شد . ترکان‌پس از چند روز محاصره برقلعهٔ سن‌المو Saint Elmo دست‌یافتند. ولی بر اثرپافشاری لاوالت فرمانده کشیشان‌سن‌ژان، مصطفی‌پاشا به فتح قلعه ومرکزجزیره توفیق

نیافت و روز ۱۱ سپتامبر محاصره به پایان رسید .

در خلال محاصرهٔ مالت برخوردهای متعدد بین ترکان و اطریشیان روی داد وماکسی-میلیان که پس ازمرگ پدرخود فردیناند جانشین وی شده بود (۵۶۴م) از پرداخت خراج خودداری نمود و سلطان ترك برای جبران شکست مالت و تنبیه اطریشیها وتصرف شهرهای ارلو Erlau وسکتوار (سکت) Szeigeth باکلیهٔ وزیران خود (جز پرتو پاشا که دوماه پیش به محاصرهٔ گیولا Gyula رفته بود) روی به سرزمین مجارستان نهاد. ولی بر اثر کهولت و نقرس باکالسکه حرکت می کرد. نظر این بود که سپاه به طرف بود برود. ولی چون نیکلا زرینی Nicolas Zrini مدافع سکتوار بر پیش قراولان عثمانی تاخته بود سلطان تصمیم گرفت شهر را از چنگ وی بیرون آورد . روز ۵ آوریل محاصرهٔ شهر شروع شد و مدت ۵ ماه محاصره به طول کشید و در خلال محاصره سلطان ترك روز بیستم صفر ۹۷۴ ه (۵ سپتامبر ۱۵۶۶م) در گذشت. ولی وزیر اعظم محمد صقلی مانع از انتشار خبر مرگ سلطان شد و روز ۸ سپتامبر قلعهٔ سکتوار به دست ترکان افتاد .

***

سلطان سلیمان هنگام مرگ هفتاد وچهار سال قمری داشت وچهل وهشت سال سلطنت کرده بود. دوران وی اوج قدرت وعظمت دولت عثمانی است. درزمان او دامنهٔ متصرفات عثمانی از اوقیانوس هندتا الجزیره کشیده می‌شد و از پشت دیوار وین تاخلیج فارس. این پادشاه در تاریخ به نام سلیمان قانونی شهرت یافته به مناسبت مقررات و قوانین دقیقی که وی درشؤن داخلی و امور نظامی ترتیب داده بود .از جمله این مقررات یکی تغییر منصب نظام العلماء المدرسین است به مفتی جهت انجام وظایف علمیه ودیگر تقسیم افراد ینی چری به سه دسته و تعیین حقوقی به میزان ۳ تا ۷ قروش برای دسته اول وهشت تا نه قروش برای دسته دوم و سی الی صد وبیست قروش برای دسته سوم که جان‌بازان وحاضر رکابان شاه بودند و عده سپاهیان را به سیصد هزار رسانید که تعداد ۵۰۰۰۰ آن سپاهی منظم بودند و تعداد توپها و کشتیها را نیز هر یك به سیصد افزایش داد .

بـا این حـال بعضی اقدامات او موجب تنزل وانحطاط بعدی دولت عثمانی گردید. از جمله این که تا زمان وی افراد ینی چری تنها، در مواقع بسیار حساس، روی به جنگ می نهادند آن هم فقط تحت سرپرستی سلطان. ولی سلیمان این سپاه را تحت اختیار سرداران خود قرار داد و این امر موجب شد که سلاطین بعدی لزومی برای رفتن به میدان جنگ نبینند و قشون ترك من جمله ینی چریان را تحت نظر سرداران به جنگ بفرستند و خوددر قسطنطنیه به لذات جسمانی ومصاحبت جام و دلارام پردازند، دیگر آن که تا زمان وی امور مهمهٔ دیوان تحت نظر شخص سلطان انجام می گرفت. ولی سلیمان مجلس وزرا را تحت ریاست وزیر اعظم قرار داد و درنتیجه پس ازوی، در زمان جانشینان بی کفایت وی، کارها درقبضهٔ

وزرای اعظم قرار گرفت که اغلب غیر ترک بودند و همچنین است مقررات وی درمورد اجازهٔ ازدواج و اقامت در خارج لشکرگاه برای ینی چریان.

از درخشانترین سرداران زمان سلطان سلیمان، خیرالدین پاشای بحری است. وی اصلا از ترکان جزیرهٔ مدللی (می تی لن) است که نخست با برادر خود اروج در بحرمدیترانه راهزنی می‌کرد و بعد به خدمت سلطان محمد حفصی صاحب تونس درآمد ولی همچنان در دریا به کشتیهای مسیحی حمله می‌برد و یك بار سفینه‌ای را که گرفته بود نزد سلیم پادشاه عثمانی فرستاد و سلیم او را خلعت داد و ده کشتی در اختیار او گذاشت و وی با این نیرو به همراهی برادرش شهر الجزایر و تلمسان را در مغرب تصرف کرد و هر چند اروج در جنگ کشته شد ولی خیرالدین بنحوی توانست متصرفات خود را نگهدارد. سلیم به او لقب پاشائی و منصب بیگلر بیگی ناحیهٔ الجزایر داد و الجزایر درقلمرو سلطان عثمانی درآمد خیرالدین پاشا از آن پس همه‌جا با سفاین دول مسیحی مبارزه می‌کرد تا این که در سال ۱۵۳۳ بنابر خواهش خود به قسطنطنیه آمد و تهیهٔ کافی دید و به تونس حمله برد چنان که گذشت. اروپائیان وی را به‌نام «باربروس» یعنی ریش قرمز می‌خوانند و وی را دزد دریائی معرفی می‌کنند. ولی همین اتهامات از نظر فرنگیان می‌رساند که تا چه اندازه مهارت و دلاوری خیرالدین باعث غلبهٔ سپاه اسلام بر مسیحیان بوده و تا چه اندازه اروپائیان از این مرد مجاهد دلیر وحشت داشته‌اند. ترکان عثمانی خیرالدین پاشا را بنیان‌گذار بحریهٔ ترك می‌دانند. پس از وی ستارهٔ اقبال رئیس (طرغود) سخت درخشیدن گرفت. او را نیز دزد دریائی خوانده‌اند ولی او نیز امیرالبحر شجاع و کاردانی بود. درسال ۱۹۰۸ که ژون تورکها (ترکهای جوان) خواستند نیروی دریائی ترك را تجدید سازمان دهند دو کشتی زره‌پوش آلمانی خریدند و از آن دو یکی را خیرالدین نام نهادند و دیگری را رئیس طرغود.

نامهٔ تهدیدآمیز سلطان سلیمان بشاه طهماسب

طهماسب بهادر ارشده الله الملك القادر مثال بی‌مثـال واجب‌الامتثال واصل اولیجق‌معلوم‌اوله‌که بوندن اقدم‌سعیدالحیات و شهیدالممـات مرحوم بابام سلطـان سلیم‌خان علیه‌الرحمة والرضوان نشیمن فانیدن سرای باقی‌یه‌انتقال و ارتحال ایدوب بارگاه قدسی‌پناه تؤتی‌الملك من‌تشاء[1]دن تقدست اسماؤه وتوالت آلاؤه سریر ملك خسروانی وتخت خلافت صاحبقرانی جنـاب جلالت مآب وعتبهٔ سعـادت نصـابمه تفویض اولنوب‌ممالك محروسهٔ نامتناهی واقالیم محمیهٔ سعادت دستگاهی بـالطول والعرض برمقتضای اناجعلناك خلیفة‌فی‌الأرض[2]قبضهٔ قدرت‌جهـانبانی وپنجهٔ مکنت فرمان روانمه مقبوض ومقرر ومضبوط ومسخراولوب. پادشاهان‌داراآئین وخسروان صاحب‌تمکین سدهٔ‌گردون نشان‌ترابنه‌یوز سوروب درگاه جهان‌پناهمه اظهارعبودیت و امتثال قلمشدر .

ایمدی سن‌دخی صدمات صرصر قهرمـانی وسطوت ودهشت آیـات عتابمدن شمه مشاهده ایلیوب مرغ روح بی‌فتوحك چنگال شـاهین اجل پروازدن خلاص و منقار شهباز بلند پروازدن مناص بولمش اوقلوشکار مزایدك عـرصهٔ آشوب جنگده فضای وسیع‌جهان‌باشکه تنك‌کورینوب‌زمزمهٔ مردان‌عدوکش و صف‌شکن و ولولهٔ تفنگ وضربزن خروش‌افکن وجودبی‌سودکی سراسیمه ایدوب‌لشکر شیاطین‌رهبرك

---

۱ ـ آل عمران ۲۵ ۲ ـ سورة ص ۲۶

یوم یفر المرء من اخیه[1] آیتن مشاهده ایلمشلر ایدی. لکن آبا و اجداد عالی نژادمك طبایع محمدت بدایعلرنده کمال مروت و نهایت عاطفت و وفور شفقت و رأفت راکز و مقرر اولوب قچانی قومق و زبونی اولدرمك عادت مرضیه و قاعدهٔ مألوفه‌لری اولمامغین نقطهٔ وجود خباثت آلودگی تیغ بران عساکر ظفر مآثرله صفحهٔ روزگاردن ازاله وحك ایلمك ممکن ومیسر ایکن اغماض عین اولنوب اولانجه خزاین وجهاتك نهب وغارت ومعمور ولایتك نهب و خسارت قلنوب لواء نحوست نماکده خدوغ بی‌فروغ هزیمت سزاکه مجتمع اولان طایفهٔ ملحدین طعمهٔ تیغ غازیان فتوح آیین واقع اولمشیدی اگر طبیعت ضلالت سرشکنده ذره قدر جلادت وغیرت اولایدی چوقدن هلاك اولوردك پس بونك کبی عنایتمزه مظهر دوشوب قلیجمز التنده جان هراسکه امان ویرلدی. نیچون درگاه جهان‌پناه وبارگاه فلك اشتباهمزه آدم کوندروب عرض عبودیت و جان‌سپاری و اظهار رقیت و خاکساری ایتمدك بونقصان عقله تمام غرورك و دائرهٔ ضلالتدن عدم عدولك اولمغین انشاءالله الاعزوالا کرم بنم دخی عن قریب دیار شرقه توجه همایون وعزیمت میمونمه موجب وباعث اولدی اوتاق گردون نطاق اراضی تبریز و آذربایجان بلکه ممالك ایران وتوران وسائر ولایات سمرقند وخراسان صحراالرنده قورلمق مقرر اولدی بوزمانه دکین تأخیره سبب اقصای ممالك محمیه‌ده کفار انکروس وافرنجده واقع اولان بلغراد و رودس که معظمات قلاع ربع مسکون اولوب هربری اعجوبهٔ دهربوقلمون ایدی استخلاصلری ایچون لشکر جرار عدوشکارله اوزرلرینه عزیمت ایدوب وارد و غم کبی هادی انافتحنالك فتحا مبینا[2] هدایتی ایله و دلیل وینصرك‌الله نصرا عزیزا[3] دلالتی ایله ضربهٔ هجوم شهبازان رومه متحمل اولمیوب هربری زمان قایلده حیطهٔ فتوح وتسخیره وصول بولوب مدارا صنام دارالاسلام ومعابد اوثان مساجد اهل ایمان اولوب آیین کفر و ضلال علی‌وجه الکمال نگونسار قلندی الحمدلله‌الذی هدانالهذا[4] ایمدی خبیروآگاه اوله سزکه عنان عزیمت ظفر قرانم سنك اوزریکه منعطف اولوب عسکرظفررهبرك هجوم نصرت مرسوملری ولاتیکه درمقدماتنبیه احوال کارزار شیمهٔ مرضیهٔ دلاوران

۱ـ سورهٔ ۸۰، عبس آیهٔ ۳۴ ۲ـ الفتح ۱ ۳ـ الفتح ۳ ۴ـ الاعراف ۴۱

نامدار اولمغین سکا دخی اعلام اولندی شویله بلکه گروه انبوه کوه شکوه ولایتکه داخل اولوب خانمان ومملکتك تاراج ایتمدین تاج الحاد رواجك باشکدن چیقاروب طریقهٔ اجدادکه سالك اولوب ابدال وارنمدکیوب زاویهٔ درویشی ومسکنتده وتکیهٔ مذلتده منزوی اولوب نواب کامیابمدن شیئاالله ایدرسك دولت وسعادت سنك اوله وایلکدن غیری نسنه کورمیه‌سن والاغرور فرعونی وپندار نمرودی جبلت شقاوت منزلتکدن زائل اولمیوب راه ضلالت ولجاجته ذاهب اولورسك انشاءالله الاعز صدای تصادم لیوش و نوایر تزاحم رمح جیوش وآوازهٔ طوپ صاعقه کردار رعد آثار خیشوم مخالف میشومکه واصل اولیجق نیه اوغرا دیغك معلوم اوله شویلکه مور بی مقدار اولوب ثقبهٔ زمینه کیررسك و طایر پرنده اولوب هوای بالاده اوچرسك دخی سنی قومیوب بعنایة‌الله الملك الخبیر عرصهٔ جهانی وجود خبیثکدن تطهیر ایدم فرمان قدر نفاذمه جواب کوندروب ارسك وقتکه حاضر اوله‌سن والسلام علی من اتبع ـ الهدی[1]. *

---

۱ ـ طه ۴۷

*منشآت فریدون بیك ج۱ص ۵۴۳ ـ ۵۴۱

۱۳

درسال ۱۹۳۷ه. اختلاف شدیدی بین طوایف قزلباش روی داد وچوهه سلطان وکیل که ازتکلویان بود به دست حسین شاملو کشته شد. ولی بازمنصب وکالت به شاه قباد پسر بزرگتر چوهه سلطان داده شد وشاملویان با آن که سخت کوشیدند به جائی نرسیدند. اما تکلویان نتوانستند دیگر طوایف قزلباش را دل به دست آورند. به ناچار طوایف استاجلو و روملو وذوالقدر و افشار نیزسر بلندکردند و در امام زاده سهل علی ، آن جا که اکنون در اراك به نام آستانه شهرت دارد، طوایف مذکوربا تکلویان دست به گریبان شدند و برای تقویت خود در صدد برآمدند که شاه طهماسب راکه جوانی تقریبا ۱۸ ساله بود بربایند ونزد خود برند . یحیی اوغلی تکلو بدین جسارت قدم پیش گذاشت وخود رابه دولت خانه انداخت. اما شاه طهاسب حکم به قتل وی وحمله به تکلویان داد وبالنتیجه تکلویان شکست خوردند وجماعتی فراوان ازایشان به قتل آمدند وتاریخ این کشتار را مورخین صفوی «آفت تکلو» یافتند.

ازاین قوم تکلو، مردی به نام اولامه که براثر عنایت شاه طهماسب به حکومت آذربایجان رسیده بود ، خواست که برجای چوهه سلطان نشیند و وکیل السلطنه یعنی همه کاره شود. ولی با آن که هفت هزار سوار نیزفراهم آورد و«متوجه درگاه شاه دین پناه گردید» چون شاه طهماسب ازاندیشه های دور ودراز وی آگاه شده بود، به سپاهیان خودفرمان حمله به قشون اولامه داد و اولامه گریزان به قلعهٔ وان رفت واز ترس پادشاه ایران دست در دامن سلطان روم زد وسلطان سلیمان نیز برای او «جامهٔ زر دوزی ومجوزهٔ طلادوزی » فرستاد واولامه خلعت خواندگار پوشیده به استانبول رفت .

ظاهراً وی به خوبی توانسته بود نظر ابراهیم پاشا، دوست و رفیق جانی سلطان وصدر- اعظم عثمانی رابه دست آرد واورا به سهولت فتح ایران متقاعدسازد ابراهیم پاشا که فریب افسون اولامه خورده بود، سلطان سلیمان خان رابه حرکت به طرف ایران ترغیب نمود . البته سلطان عثمانی خود نیزمنتظر چنین فرصتی بود وآرزومند بود که کاری راکه پدرش سلطان

سلیم یاوز ناتمام گذارده بود به‌پایان رساند .

نخستین اقدام دشمنانهٔ سلطان‌عثمانی فرستادن سپاهی بود برای تصرف بتلیس (بدلیس). شرف خان‌کرد حاکم آن شهر پسر خود شمس‌الدین‌خان رادرشهر گذارد وخودبه‌نزد طهماسب پادشاه ایران‌شتافت پادشاه ایران خود در رأس سپاهی به سوی بتلیس در حرکت آمد . اما دشمنان به شنیدن خبرحرکت وی‌گریختند (۹۳۸هـ .) وفیل‌پاشا دراین جنگ توپهای خود را به ایرانیان واگذاشت. سال بعد (۹۳۹) باردیگر اولامه برسر بتلیس آمد وبا این که نخست شکست خورد ولی چون‌شرف‌خان کشته شد، وی‌بر بتلیس دست‌یافت .

درسال ۹۴۰ شاه طهماسب برای‌بارسوم جهت‌جنگ با عبیداله‌خان اوزبك به‌خراسان رفت. عثمانیان به‌تحریك‌اولامه، با استفاده‌ازدوری سلطان‌صفوی از آذربایجان ، به‌سرحدات غربی ایران به‌قصد تصرف تبریز روی‌آورشدند. ابراهیم‌پاشاسرعسکرترك وصدراعظم مقتدر آل‌عثمان باهشتاد هزارکس در مقدمه سپاه واولامهٔ خائن باده هزارکس در پیشاپیش سپاه وی روی‌به ایران نهادند. سرعسکرترك به راهنمائی اولامه وبراثر خیانت خواجه شاهقلی وزیرموسی‌سلطان، حاکم آذربایجان، ومولانا احمدطبسی بدون جنگ تبریز را متصرف شد و اندکی‌بعد، چون سپاهی درآذربایجان برای جلوگیری ازدشمن‌نبود، برقسمت اعظم آن ناحیه دست یافت .

شاه طهماسب که برای‌قلع وقمع ازبکان‌قصدیورش به ماوراءالنهرداشت‌به شتاب تمام عزم بازگشت نمود وازهرات تاکبودگنبد ری به‌بیست ویك‌منزل‌آمد به طوری‌که براثراین سرعت غیرعادی، تعداد زیادی‌ازاسب واستر واشترسپاه وی‌تلف‌شد وبقیه‌نیزازصدمهٔ راه ارزش وقدرت خود را ازدست دادند .

ابراهیم پاشا که ازنزدیك شدن شاه طهماسب به وحشت‌افتاده بود، ازسلطان عثمانی یاری‌خواست وسلطان‌خود در رأس‌سپاهی‌گران به‌آذربایجان‌آمد ودر تبریز مستقر گردید. شاه طهماسب از منزل کره (کرج) برادران خود القاس وبهرام وجمعی ازسران لشکرخود راچون غازی خان تکلو وامیرسلطان روملو به رسم‌منقلای (پیش‌قراول) روانهٔ تبریز کرد و خود نخست‌به قزوین وازآن‌جا به ابهرآمد .

درابهر بود که وی‌ازپیش‌قراولان خود خبررسیدن‌سلطان‌ترك رادریافت‌نمود. سلیمان خان باسپاهی سنگین ازراه میانه به‌سلطانیه‌آمد. شاه صفوی درآن‌هنگام بیش ازهفت هزار سپاهی نداشت وتازه ازوفاداری سران این‌جمع قلیل نیز مطمئن نبود کما این‌که در این لحظات بحرانی محمد خان ذوالقدر اوغلی پسرکور شاهرخ پسر علاءالدوله ذوالقدر، کینهٔ دیرینه به‌یادآورده باهزارسوار، به‌همراهی قیاسلطان ذوالقدروحسین سلطان تکلوازاردوی سلطان جوان صفوی‌گریخته به دشمنان روی‌آورد . شاه طهماسب که خود را درمیان جمعی خیانت‌پیشه محصورمی‌دید ودرتمام اردویش « از سرکارخاصه شریفه وامرا وقورچیان اسبی که به کارآید زیاده ازسه هزارنبود» ، نمی‌توانست به‌مقابله بادشمن پردازد . این بودکه

خردمندانه منتظر شد، تاخودفلك از پرده چه آرد بیرون.

تصادفا درآن هنگام با این‌که هنوز پاییز به‌نیمه نرسیده بود هوا به شدت سرد شد و برفهای گران بارید. به طوری‌که بسیاری ازدواب‌سپاه ترك تلف‌شدند ودست وپای‌سربازان ترك دچارسرمازدگی شد وعده‌ای‌ازآنان به‌هلاکت رسیدند.

این رباعی‌هرچندکه چندان استوار وشیوانیست‌ازآن حادثهٔ هولناك حکایت‌می‌کند:

رفتم‌چوبه «سلطانیه» آن‌طرفه‌چمن دیدم دوهزار مرده بی‌گور وکفن
گفتم‌که بکشت این‌همه عثمانی را باد سحر ازمیانه برخاست‌که من

چون درچنین برف وسرمای شدید، بازگشت ازطریق‌آذربایجان امکان‌پذیر نبود، سپاه ترك ازراه شهرزور به‌عراق‌عرب رفت وسلطان ترك را اندیشه چنان بودکه در موصل قشلاق‌کند چه‌بغداد دردست محمدخان شرف‌الدین اوغلی‌گماشتهٔ پادشاه صفوی بود. ابراهیم پاشا وی را دعوت‌به‌تسلیم‌نمود وهرچند اوتسلیم نشد ولی سران تکلوکه از پادشاه صفوی به مناسبت وقایع سالهای‌اخیر (کشته‌شدن چوهه‌سلطان وخیانت‌اولامه وفرارغازی‌خان وحسین سلطان تکلو) اندیشناك بودند کلید شهر را نزد سلطان ترك فرستادند و او را به بغداد خواندند. محمدخان، با سیصدنفر از خویشان و اتباع‌خود، بناچار از راه بصره به‌دزفول و شیراز آمد و بقیهٔ تکلویان خود را در دامن سلطان ترك انداختند. سلطان سلیمان‌آن زمستان‌را دربغداد بسرآورد

پس از بازگشت‌ترکان از سلطانیه، شاه طهماسب‌که درآن روزگار در حدود بیست سال بیشتر نداشت با شجاعتی تمام به تعقیب دشمن شتافت وعزم تصرف تبریزکرد. غازی خان تکلوخیانت ورزیده از اردوگریخت واولامه سلطان و عامل وی ذوالقدرسلطان راکه در تبریز بودند ازیورش شاه صفوی‌آگاه‌کرد. اولامه وسایر خائنین به قلعهٔ وان گریختند. شاه طهماسب پس از بیست روز توقف درتبریز به محاصرهٔ قلعهٔ وان شتافت.

در سال بعد(۹۴۱)سلطان سلیمان ازبغداد بیرون‌آمده باردیگر عزم‌آذربایجان‌نمود. شاه‌طهماسب‌پس از شنیدن این خبر ازپای قلعهٔ وان‌برخاسته به تبریزآمد و سپس به‌سلطانیه رفت و فوجی‌از سپاه‌را به‌سرداری امیرسلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو به‌خبرگیری (اکتشاف) فرستاد وآنان در قریهٔ دمهٔ درگزین به قشون عثمانی برخوردند و عده‌ای از ترکان راکشتند و سرهای مقتولین را به پای اسب سلطان صفوی ریختند.

خبر این رشادت عجیب سواران قزلباش و سستی عثمانیان، در مقابله و تعقیب آنان سخت‌در سلطان عثمانی مؤثر افتاد و خواه ازوحشت خواه از شدت نومیدی، از پیشروی بیشتر در خاك ایران خودداری نمود و قصد بازگشت‌کرد. اماپادشاه صفوی قدم به قدم‌او را تعقیب‌کرد. سلطان سلیمان در اخلاط بودکه سپاه ایران دژ مستحکم وان راگشود و قشونی راکه سلطان ترك جهت حمایت محصورین وان فرستاده بود در جنوب‌دریاچهٔ‌وان، در نزدیك شهر وسطان درهم شکست. (چهار شنبه۲۴ ربیع‌الاول ۹۴۱) درحالی‌که دوهزار

سوار بیشتر نداشت . سپس برادر خود بهرام میرزا را به محاصرهٔ قلعهٔ ارجیش فرستاد . باآن‌که جمعی ازمدافعین‌وان به ارجیش گریخته بودند وسلطان‌عثمانی‌نیزسپاهی به‌سرکردگی سنان پاشا به یاری مدافعین قلعهٔ ارجیش فرستاده‌بود، سپاه قزلباش سنان پاشا و همراهانش را به‌سختی‌درهم شکستند وسر سنان پاشا ودیگرسرداران وسربازان عثمانی را درچمن‌وان به‌نظر مرشد کامل رسانیدند .

سلطان سلیمان‌که ازشنیدن خبرکشته شدن سنان‌پاشا سخت غمگین شده بود ابراهیم پاشا را مأمورجنگ‌با شاهزاده بهرام‌میرزا نمود . جنگی که‌میان پیش‌قراولان سپاه سنگین ترک و قزلباشان بهرام میرزا روی دادبه پیروزی قطعی ایرانیان پایان یافت و همین امر موجب شدکه‌ابراهیم پاشا دیگر درصدد درگیری باقزلباشان‌دلیر برنیامد وبه‌دنبال مخدوم خویش، سلطان سلیمان خان، او نیز دندان طمع ازتصرف ایران برکند و همراه مدافعین ارجیش به جانب‌استانبول‌شتافت. قزلباشان قلعهٔ ارجیش راگرفتند وکوتوالی‌آن دژ استوار به احمد سلطان صوفی واگذارگردید .

سلطان‌سلیمان‌خان، مردی‌که باتوپ‌حصارشهروین را درمرکزاروپادرهم‌کوبیده‌بود و ازاستانبول تا اطریش زیر سم ستوران سپاه وی قرار داشت از حمله به ایران هیچ طرفی نبست و باآن‌که حریف او جوانی در حدود بیست یا بیست ویکساله بود نتوانست او را به زانو درآورد . مقتدرترین پادشاه ترک‌که در اروپا تاج ستانی و تاج بخشی می‌کرد، در ایران جز مدتی کوتاه یارای ایستادگی نیافت . تنها امتیازی‌که ترکان یافتند فتح بغداد بودکه چنان‌که گذشت سران تکلو به خیانت‌آن را به دشمن واگذاشتند . ازآن روزگار تا دوران شاه صفی، این شهرچندین بار دست‌به دست‌گشت تا اینکه در زمان سلطنت‌پادشاه مذکور طی عهدنامهٔ‌صلح‌بامراد چهارم پادشاه عثمانی‌ایروان ازآن ایران شناخته‌شدوبغداد ازآن عثمانیان .

نامهٔ سلطان سلیمان خان به منکلی گرای خان در بشارت فتح عراقین

معلوم اوله که طائفهٔ اوباش قزلباش کفر فاش خذلهم‌الله تعالی ودمرهم تغییر مراسم دین احمدی به قیام کوستروب اشتغال مشاغل ظلم و فساد ایله ثالث فرعون‌و شداد وسالك‌مسالك الحاد وعناد اولوب قوم نمرود وعاد اولمشلر ایدی لاجرم انلرك زنگ ظلام عدوان ضلالتلری آئینهٔ روزگاردن مصقلهٔ شمشیر غزاة ایله تطهیراولنمق لازمهٔ غیرت دینداری و صاحبقرانی و عـارضهٔ کشورگیری وگیتی ستـانی اولمغین حضرت فتاح ذوالمنن نك عنایت بی‌همتا ورأفت فتوح بخشاسنه توکل واعتماد و سلطان انبیا معجزات هدایت آیاتنه توسل واستناد ایدوب چهار یار ابرار و صحابهٔ بزرگوار ارواح مقدسه اویله‌گروه اولیاءالله سعادت‌انتباهلك همم ظفر قرینلری پیشوا و رهنما ایدینوب‌محض‌تمهید شعایر اسلام ایچون مجاهدان کواکب حساب ایله‌دیار شرقه‌عزیمت همایون‌اولندقده جملهٔ‌احوال‌سلطنت‌جناب وزارت‌مآب وزیراعظم‌جناب خلافت منقبتم سرعسکرسلطانی ابراهیم‌پاشانك آراء حمیدهٔ ظفرهدایت‌لرینه مربوط ومفوض‌اولمغین رایات خسروانه مدن‌مقدم بعض دلیران‌ایله ممالك شرق‌استخلاصنه توجه ایلیوب فرمان پادشاهانه‌ام مقتضاسنجه ولایت دیار بکره وصول بولدقده‌رای حکمت آرالری که اتمام‌معظمات احوال‌سلطنتده رکن رکین‌درسابقاً مضافات‌ممالك محمیه مدن‌اولوب ولایت کردستانه متعلق اولان‌مملکت بتلیسده حاکم و والی اولان

شرف نام‌بدبخت و تلبیسك خیانتی‌سبیله قزلباش ابلیس‌ضبطنده ایدی تسخیر وفتحی خصوصنده صرف حسن تدبیر ایتدکلری اجلدن بتلیس قلعه‌سی سایر بقاع وقلاعی و اتباع وملحقاتی ایله مفتوح اولوب جیوش دزیا خروش‌قلعه ستانله حدود آذربایجانه دخول ایدوب معظمات حصون عجمدن قلعهٔ وان[1] ووسطان[2] وعادلجواز [3] که فراز قلل‌سامیه‌سی‌سلم سمای ستاره مشحون‌اولوب متانت‌بنیان ایله‌اوتادمملکت وحصانت ارکان‌ایله‌ستون وعماد ولایت ایدی هر برینك فتحی خرج خزاین واموال وصرف ابطال رجال ایله نیجه سالده وجوده کلمسی مأمول ایکن مشارالیه سرعسکر اسلام‌نك مقارنت رای فوائدآرالریله فتح اولنوب. جملهٔ حصون‌ممالك‌عدالت مقرونمدن معدود اولوب ضبط ایلدی وبونلردن غیری عدوی فتنه جو و ضلالت خویه متعلق اولان قلاع استواردن ارجیش و قلعهٔ بـایبرد وامك و اینکك و طوپراق قلعه سی و سماوات‌واحتمور وحرم وبیدکار و رسنی وحله وستوره وتوان‌نام‌حصارلرك هربری مأوای ارباب ضلال ایدی کیمنی قهر تیغ بران وکیمنی حسن تدبیر ایله فتح‌ایدوب جمله توابع و مضافات ایله اقالیم خسروانه مدن قیلوب هربـرنده آیین دین قویم اجرا اولندقد نصکره جنود قضا ورود ایله‌مملکت آذربایجانك قدیمی تختی اولان تبریز شهرینه عزیمت ایلیوب.

بواثناده طائفهٔ اوباش قزلباش ضلالت معاشکك مقتداسی زمرهٔ ارباب فساد و پیشوای‌گروه الحاد وعنادلری اولان‌طهماسب فاسدالاعتقادلری‌بنم دیار شرقه‌جمهور مسلمین ایله عزیمت فتوح‌قرین پادشاهانم استماعندن قلب قرین‌الوسواسنه استیلای رعب غلبه ایدوب‌خوف‌سهام غزاه انجامدن خراسان طرفلرینه‌گریزان اولدقده‌مدینهٔ تبریزك حفظ و حراستی ایچون طائفهٔ اوباش دین خراشدن جمع کثیرله موسی

۱ـ شهری در مشرق دریاچهٔ وان . حاج‌زین‌العابدین شیروانی دور آن را قریب ...۸گام نوشته مشتمل بر پنج هزار باب خانهٔ آباد (ریاض‌السیاحة ص ۱۱۲)

۲ ـ شهرکوچکی در جنوب‌دریاچهٔ وان.

۳ ـ «قصبه‌ای است خرد و سکنه واطرافش‌طوایف‌کرد وسمت‌جنوبش بحیره (وان)وجوانب ثلاثهٔ آن متصل به‌کوهستان . مشتمل است بر۱۲پاره قریه وآن قصبه محتوی است‌بر پانصد باب خانه .»ص ۱۰۲ ـ ۱۰۱ ریاض‌السیاحة نشریهٔ کتاب فروشی سعدی تهران ۱۳۳۹ش.

سلطان[۱] نام مفسد ضلالت معاشی تعیین ایدوب مرز و بوم آذربایجانی انک رای هزیمت سزاسنه تفویض ایتمش ایمش عسکر شیرصولت ایله لشکر اسلام اوزرینه هجوم ایدیجك لعین مزبورده قراره طاعت قالمیوب تبریزدن چیقوب گروه ضلالت شکوه ایله قاچدقده تعقیب ایدن غزاة ظفرنصیب اریشوب طائفهٔ ملاحده اهل گریزی اسواق ومحلات تبریزده قیروب طعمهٔ شمشیر ایلمشلر ماه محرم الحرامك یگرمی بشنجی گونی مشارالیه رایات اسلام ایله محمیه مزبوره‌یه داخل اولوب علو عنایت الهی و سمو معجزات حضرت رسالت پناهی ایله اول دیارلری فتح ایلیوب آرای باطلهٔ ملاحده سببی ایله سوالف ازمان وسنیندن الی هذاالحین معطل ومسدود اولان جوامع ومساجد و صوامع ومعابدك ابوابنی مفتوح قیلوب. آیین دین مبین اوزره جمعه نمازین قیلدیروب. شرذمهٔ ظلوم وجهول وطایفهٔ مسلوب العقولك اقامت مراسم رفض والحادی واسطهٔ سیله متروك ومهجور اولان مدایح چهار یار گزینی (رض) محافل ومنابرده علی‌رؤس الاشهاد تذکار ویاد ایدوب و نام شریفمه خطبه اوقیدوب و اسم سعادت رسمه سکه کسدروب بالجمله عامهٔ مضافات آذربایجانی ایدی عباد سده سدره مکانده ضبط ایتدیروب خطهٔ اعجامده آثار اسلامی تجدید و اطراف شرایع سیدالانامی هروجهله تشیید وتمهید قیلدیلر و مدینهٔ مسفوره تخت قدیم سلاطین اولوب لکن حصون و بروجدن خالی اولدیغی اجلدن شم غازان نام محلده برحصن حصین بنیاد قیلوب قلل بروجن طوب ایله مشحون قیلمشلر.

بو اثناده جناب جلالت مآبم دخی رایات اسلام اچوب لشکر منازل ومراحل طی ایدوب دولت و اقبال ایله دیار آذربایجانه داخل اولدیغمز شاه ضلالت پناه و شیاطین سپاه دیارینه لشکر اقالیم گشا کیروب بو وجهله کامرانلقلر ایتدیکنه متحمل اولمیوب دیار خراسانده قوتی بازویه کتوروب طریقهٔ خدعه و آل وفکر هزیمت مآل ایله عسکره گزند قصد اولمش. ع: زهی تصور باطل زهی خیال محال؛ بو امید ایله

۱ـ شاه‌طهماسب «درعشر آخر ذی‌الحجهٔ [سال۹۳۹] متوجه یورش خراسان شده موسی بیك ابن عیسی بیك موصلو را سمت سلطنت داده امارت آذربایجان بدو تفویض فرمودند» جهان آرا قاضی غفاری ص۲۸۷.

چیقوب عراق عجمدن قزوین نام شهره کلد کده القاس و بهرام نام میرزا قرنداشلرین و جمـله خانلرین و سلطانلرین و سایر لشکر شیطنت رهبرین قوشوب مشار الیه سر-عسکر اسلام تبریز قربنده سعید آوه نام محلده اقامتده ایکن ذکر اولنان مفسدلر گروه شقاوت شکوه ایله اوجان ییلاقنده واقع اولان قراوللری اوزرینه قصد ایدوب محل مزبوره قریب میانه نام موضعه کلد کلرنده مشار الیه که هژبر کوهسار دلاوری در ذاتنده اولان فرط شهامت وخلقتنده مضمر ومرکوز اولان کمال شجاعتی مقتضاسنجه محل مزبوردن کوچوب ذکر اولنان ملاحدهٔ فساد شعارك قلع وقمعلریچون مزبور اوجان ییلاقنه چیقدقلرنده ذات خسروانه‌ام دخی لشکر ایله علی وجه الاستمرار یوریبوب اشبو سنه ٩٤١ ربیع الاولنك یگرمی برنجی گوننده خطهٔ تبریز ظلال رایات نصرت آیات وظفر غایاتله مستعد اولدقدنصکره انده قرار اولنمیوب یارنده‌سی گون مزبور اوجان ییلاقنده عسکر اقبال مآثریمه ملاقی اولوب جناب سلطنت پناه مکارم دستگاه حاکم گیلان مظفر پادشاه مقدماً آستانه اقبال آشیانمه عرض اخلاص ایدوب اون بیك مقداری گیلان عسکریله کلوب مشار الیه سرعسکر اسلام ایله ملاقی اولمشیدی محل مزبورده کلوب شرف دستبوسمله مستسعد اولدی بعده جمله اجناد ظفرمعتاد ایله عدوی کفر نهادك اوزرینه یوریبوب.

بو اثناده شاه گمراهك ذکر اولنان قرنداشلریله سکز نفر خانلری اون بیك مقداری گزیده عسکر ملاحده ایله ایلغار ایدوب ایلروده اولان قراوللری غفلتله باصوب قپلاندی کدکی دیمکله معروف صعب المرور دربنده مقدم ایریشوب اول محلده عسکر شیرهجومه بر وجهله تعرض ایتمك قصدینه شاه گمراهدن دعوا ایله ایرلدقلری خبر محقق اولیجق باش سرخان نام محلده مشار الیه سرعسکر سلطان دخی مبارزان جوشن پوش برله ایلغار ایدوب عسکر ضلالت رهبر محل مزبوره ایرشمدین مشار الیه ذکر اولنان دربندی کچوب مذکور لعینلر دخی علی وجه الاتصال ایلغار ایدوب کلورکن مشار الیهك اوزرلرینه هجومن استماع ایدوب ضربهٔ نعال مطایادن روی زمین پر خراش اولوب غبار سمند لشکـر منصور ایله جـوسما طولوب نسیم عنبر شمیم روی اعدایه خاکپاش اولمشیدی مجرد عسکر جمشید فرك توزین مشاهده ایتمکله

مقابله‌یه اقدام ایده‌میوب اقدام هزیمت انجاملری لرزان اولمغین کیرویه دونوب گریزان اولدقلرنده مشارالیه سرعسکر سلطان کندی مخصوص آدملریله انلری تعقیب ایدوب برمقدارینی طعمهٔ شمشیر قیلوب صنغنلری شاه گمراهك اوزرینه‌دو کیلوب مرام خسران انجاملرندن مأیوس ومحروم اولدقلرنده رایات سعادت آیاتله عراق عجم حدودینه دخول اولنوب سلطانیه نام شهردن مرور اولنده‌قده مذکور شاه گمراه پرگناه وسواس سپاه خناس پیکر و خذلان پناهی ایله قزویندن قالقیلوب ابهرنام شهرده کلوب جنود اسلام ایله مقابله‌یه اقدام صورتن کوستروب قرنداشلرینی وخانلرینی و سلطانلری و سایر عسکرشیطنت رهبرینی ترتیب ایدوب طریقهٔ خدعه و آل که مسلوك طبایع اوباش شقاوت مآلدراکاسالك اولوب جمهور مسلمین برطریقله تعرض قصد ایتمشیدی حق سبحانه و تعالینك علو عنایت فتوح نهایتی قرین آمال خسروانم واقع اولوب معجزات حضرت رسالت منزلت (ص) رهین مرام پادشاهانم اولیکلمشدر بو دفعه دخی عنایةالله سعادت پناهه اتکا و روح پاك مظهر لولاك التجا ایدوب مقدما مشارالیه سرعسکر روم‌ایلی و اناطولی و دیار بکر و شام و ذوالقدریه بگلربگیلری و سایر بهادران‌ایله و عقبلرنجه جناب جلالت مآبم دخی عامهٔ اعیان سلطنت و ارکان دولتم و روم‌ایلی و قرمان بگلربگیلری‌ایله باقی مبارزان‌له کوزآچدرمیوب قلع وقمع بنیان ارباب ضلال‌ایچون اوزرلرینه عزیمت ایتدکده کروفرلشکردن زمین و زمانه دهشت واضطراب وطنین‌عثمانی آیین‌وشمشیر کیندن اندام‌کون و مکانه حیرت و انقلاب کلمشیدی بوحالت مهابت‌اثردن طائفهٔ اوباش ضلالت معاشك قلوب مغلوبلرینه که مظهر وسوسهٔ شیطانی‌در لشکر نهنگ آهنگ واژدر جنگك‌طوب وتفنگ‌برق رنکلری خوفی غالب کلوب صولت‌نصاب سهام کمانکشان ایله رعب و هراس مستولی اولدیغی‌جهتدن مذکور ابهرشهرندن برگون بروصائین قلعه نام منزله کلدیکی کبی مشارالیه‌سرعسکرسلطانك هجوملرینه تحمل و توقف ایده‌میوب جبه‌خانه و تجملاتن و سایر احمال و اثقالن قویوب من‌نجا برأسه فقدربح قولیله عمل کوستروب معرکه‌گاه‌پادشاهانه‌دن روگردان‌اولوب اتباع و اشیاعی و سایرعسکری بنات‌النعش کبی پراکنده و پریشان اولدقلرنده‌اعیان

مملکتدن طارم و خلخال خانی اولان ذوالقدر اوغلی جناب امارت مآب محمدخان که جبلتی دین و دیانت اوزره اولمغین بعض سلطانلر ایله دخی اول طائفهٔ ضاله‌دن یوز دوندروب ومشارالیه سرعسکر سلطانه کلوب عتبهٔ علیهٔ عالم پناه وظفر دستگاهم جانبنه عرض عبودیت واخلاصله بنده اولوب لعین مزبور ایسه تمام ذلیل و مقهور اولوب عسکر منصور او کنجه قاچوب تعقیب ایدن بهادران رزم ترتیب اعدای قهر نصیبی قوغوب قیروب ساز وسلبلرین دوکدیروب انواع غنایمله مغتنم اولدیلر مملکت عراقدن درگزین و همدان دیمکله معروف بلاده وارنجه مشارالیه سرعسکر سلطان شاه شیاطین سپاهی قوغوب هر وجهله مغلوب ومنکوب ایلیوب حق تعالی حضرتلرینك علو عنایتی ایله مرآت مرادات همایونمده تأییدات غیبیه چهره‌نما اولوب عدوی فتنه‌جو هروجهله مخذول و زبون اولوب دارالبوار بی‌قرارده نابود و ناپیدا اولدی من بعد انلرك شمل وجمع احوالی روزگارده صورت‌پذیر اولور دکلدر.

بو اثناده ایام‌شتا وهنگام‌سرما ایریشوب مفسد مزبورك وجود مضرت آلودینی چنگال قهرخسروانی برله نابود ایتمکیچون بو دیارلر مؤنت عسکر ستاره شماره متحمل اولمیوب رعایای مسلمینه ضرورت و اضطراب لازم کلدوکی اجلدن ماه ربیع‌الاخرك یکرمی اوچنجی گونی مذکور همدان شهرندن عراق عرب جانبلری که مدینهٔ دارالسلام بغداد سمتلریدر عدوی‌فساد معتاد ضبطنده اولوب اول دیارلرك دخی عون‌الهی و معجزات رسالت‌پناهی برکاتیله فتح واستخلاصی ایچون رایات میمنت آیاتله اول‌جانبه عزیمت ایلدی ذکر اولنان خطهٔ پاك مبارکده اسدالله‌الغالب مطلوب‌هرطالب امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب حضرتلرینك‌مشهد نورمرصدلریله‌مهر آسمان‌شهادت مرقدحضرت‌امام‌حسین وسایرائمهٔ معصومین(رض) مراقدی‌خصوصاً امام اعظم ابوحنیفه نعمان‌بن‌ثابت‌حضرتلرینك مزارلری رونقی که‌مظالم‌طائفهٔ اشرار ایله‌فی‌الجمله‌متغیراولمشیدی اول‌مقام‌مقدس‌مغفرت‌انسك احیاسی که‌اقصای مقاصد و آمالم‌ایدی‌اول‌خصوص‌ایچون‌دخی عنان‌عزیمتم‌اول‌طرفه‌سوق‌اولنوب‌منازل‌ومراحل طی‌اولندقدنصکره سنهٔ‌مزبوره جمادی‌الاول‌سنگ‌یکرمی برنجی گونی رایات‌نصرت آیات‌ایله صحرای دارالسلام‌بغداده‌وصول‌بولوب حوالی وجوانبی‌مخیم سرادقات

واقع اولیجق مدینهٔ مزبوره توابع و مضافاتی و قلاع و بقاعی‌ایله جملهٔ ممالك محروسه‌مدن اولوب ایادی عباد ظفرمبادی‌ده مفتوح ومسخر اولمغین ضبط اولندی بوفتح نادرالوقوعك تاریخی‌که کلام «فتحناالعراق» (=۹۴۱)ایله مرقع اولوب بو دفعه جنابمه میسر اولنان تأییدات غیبیهٔ نامتناهینك، تاریخ سالی کلام الهام نظام «فتوحات الهی» (=۹۴۱)ایله‌موشح دراول جانبده واقع اولان جمهور مسلمین و گروه موحدینی تبشیر ایتمکیچون.

تحریراً فی‌اوایل‌جمادی‌الاول سنهٔ ۹۴۱ *

* منشأت فریدون بیك ج ۲ ص ۶-۲ (باکمی اختصار)

۱۳

شاه طهماسب‌سه برادر داشت به نامهای‌سام وبهرام و القاص(ارجاسب؟) واز این‌میان القاص رااز دیگران گرامی‌تر می‌داشت بااین‌که شاه‌طهماسب با سام میرزا از یك مادر بود والقاص‌با او ازمادرجدا بود ، علاقهٔ شاه طهماسب صفوی نسبت به‌این برادر ناتنی چنان‌بود که، چون درسال ۹۴۵ ه بر ولایت شروان دست یافت و شاهرخ پسر فرخ آخرین شروان شاه رابه اسارت‌گرفت، منطقهٔ وسیع وآباد شروان را به القاص واگذاشت والقاص برجای شروان شاهان تکیه زد .

چند سال القاص دراین سمت بود وبه‌تدریج در اندیشهٔ استقلال افتاد تاآن‌که درسال ۹۵۳ ه خیالات او آشکار شد . شاه طهماسب به عزم گوشمالی وی روی به تبریز نهاد . القاص‌که ازشنیدن‌این خبربه وحشت افتاده بود، مادرخودخان بگی خانم وپسرخود سلطان احمد را نزد برادر فرستاد وپوزش خواست . طهماسب از گناه وی درگذشت و عده‌ای از بزرگان درگاه خودرا چون سیدبیگ‌محمدکمونه وسوندك‌بیگ‌قورچی باشی وشاه‌قلی‌خلیفهٔ مهردار وبدرخان ومعصوم‌بیگ متولی بقعهٔ اردبیل را بامادر القاص‌روانه شروان گردانید. آنان القاص را سوگنددادندکه‌«قدم ازجادهٔمتابعت‌بیرون ننهد وهرسال هزارتومان‌تبریزی به خزانه رساند وهزار سوار به یساق فرستد .» ضمناً قرار شد که درآن زمستان به‌جنگ گرجستان‌اقدام شود،هم ازناحیهٔ القاص هم‌ازجانب شاه طهماسب.ولی هنگامی‌که‌نمایندگان سلطان صفوی ازشروان بازگشتند،القاص خطبه‌به‌نام خویش خواند وسکه به نام خود زد و به گرجستان نیزنرفت بلکه خود را به‌جنگ با اقوام چرکس مشغول داشت ودراین کارهم توفیقی چندان‌نیافت.

شاه طهماسب‌که ازخلف وعدهٔ وی رنجیده واز خیالات دور ودراز وی ترسیده بود ، در مراجعت ازجنگ گرجستان به‌قراباغ وازآن‌جابه‌خطهٔ شروان رفت.القاص‌که درجنگ باچرکسها باناکامی‌فراوان‌مواجه‌شده‌بود،زن وفرزندان‌و افراد مورداعتمادخویش‌را دردربند

گذاشت وخود، دراندیشهٔ جنگ باشاه صفوی، درجستجوی مناطق استوار ودژهای بلند برآمد. ولی سربازان وملازمان وی ازپیرامونش پراکندند وجمعی ازنزدیکان او اسیر قشون شاهی گردیدند و او خود بناچار از طریق بندر آزوف به شهر کفه رفت و از آن‌جا روی به «باب عالی» آورد.

سلطان سلیمان اورا به‌گرمی واحترام پذیرفت وهدایای نفیس بخشید من جمله کیسه‌های پرازمسکوکات طلا ونقره وانواع شالهای کشمیری وپارچه‌های گرانبها واسبان اصیل راهوار وچندین قطار استر واشترو تعدادکثیری غلام و کنیز سفید و سیاه. ضمناً سلطان‌خرم حرم پادشاه عثمانی نیز برای وی هدایای گرانبهائی فرستاد من جمله چند پیراهن اعلی که به دست خود بافته بود با دستمالهای ابریشمین وازتحف دیگر. بایدیادآورشدکه خرم سلطان یکی از آتش افروزان جنگ بود و هم اوبودکه ابراهیم‌پاشا نزد سلطان سعایت کرد که ابراهیم‌پاشا به‌طرفداری ازایرانیان مانع ازقتل وغارت‌درشهر تبریزشد.

محبت سلطان نسبت به شاهزادهٔ فراری چنان بودکه جمعی از سنیان متعصب به‌سلطان ترک شدیداً اعتراض کردند.

القاص، فتح ایران را سخت آسان جلوه‌داد وسلطان را برآن‌داشت که باردیگر به جانب ایران‌لشکرکشی نماید. سپاه ترک بسیارسنگین ومرکب‌بود ازکلیهٔ ملل تابعه دولت ترک مثل مردم هنگری و رومانی وقرامان وشام ومصر وحجاز ویمن وکفه. شاه‌طهماسب به محض شنیدن خبرهجوم ترکان ازتبریز بیرون‌آمده درشنب غازان منزل گزید و به‌گماشتگان خود فرمان داد تا درسرراه سپاه ترک همه جا را آتش زنند وازغله وگیاه اثر نگذارند و قناتها را پرکنند. دستورات وی‌باسرعت و دقتی‌تمام اجرا شد به‌طوری‌که سپاه مهاجم در سرراه خود نه‌قطره آبی‌یافت نه‌برگ‌سبزی. پادشاه‌صفوی‌یک‌ماه درشنب‌غازان برای‌جمع‌سپاه ماند وآنگاه عده‌ای‌ازسران‌سپاه‌خودمثل عبدالله‌خان‌استاجلووبدرخان استاجلو وحسین‌جان سلطان‌روملوو شاه وردی‌سلطان زیاداوغلی وعلی‌سلطان‌تکلورا به‌مرند دربرابردشمن‌فرستاد و خود به‌ییلاق اشکنبررفت ودراین حدود بودکه پسرش شاه‌زاده اسماعیل میرزا به‌وی ملحق گردید. این شاهزاده پس‌ازفرارالقاص، فرمانروائی منطقهٔ شروان‌یافته‌بود. سلطان سلیمان الامه راباسپاهی‌گران به محاصرهٔ قلعهٔ وان‌فرستاد وخود روی‌به‌تبریزنهاد والقاص راباچهل هزارسوار برسردلاوران قزلباش در مرند فرستاد. قزلباشان باهمه شجاعت دربرابر انبوه جمعیت دشمن روی‌به‌کوه نهادند وبا این‌که شاه طهماسب به‌آنان دستورداده بودکه بادشمن دیگردرنیاویزند، عده‌ای ازآنان به‌قصد دستبرد در مرند ماندند وبالشکر ترک دلیرانه به‌جنگ برخاستند وپس ازواردآوردن تلفات سنگین به دشمن درییلاق‌اشکنبر به سلطان‌صفوی ملحق‌شدندومنتظررسیدن لشکرهای‌خوزستان وکوه‌گیلویه وفارس وکرمان وعراق گردیدند.

سلطان‌ترک به‌تبریز آمد(۵شنبه ۲۰ جمادی‌الثانی۹۵۵) وچهارروز بیشتر درتبریز نتوانست

بماند. روز دوشنبه مجبور به بازگشت گردید ، (۲۴ جمادی الثانی) . در این چهار روز «علیق الاغان وشتران از برگ وپوست درختان» گذشت. بیش از پنج هزار رأس از دواب سپاه ترک از بی آبی و بی غذائی ازمیان رفت. ترکان که درهیچ نقطه نتوانسته بودند لقمه‌ای نان یا جرعه‌ای آب به دست آورند دست به غارت گشودند. تبریزیان فریاد وفغان به آسمان رسانیدند تا جائی که سلطان عثمانی به رستم پاشا وزیر اعظم دستور داد تا سپاهیان را از تعدی وغارت بازدارد. ناگاه پیش قراولان سپاه قزلباش از هر طرف سپاه ترک را مورد حمله قرارداد ومردم شهر نیز به جنگ پنهانی بادشمن برخاستند و با اینکه ترکان بی رحمانه گنهکار و بی گناه را بردار می کشیدند، ولی مردم دلیر ایران از تلاش بازایستادند تا آن که سلطان سلیمان اندیشناك شد وشبی که آوازهٔ حملهٔ قزلباش در افتاده بود، بارخانهٔ سپاه را روانه گردانید وخود از بیم شمشیر قزلباش تا صبح برسر اسب ماند وروز دوشنبه ۲۴ جمادی الثانی از تبریز بیرون رفت. اراذل و اوباش و به اصطلاح آن روزگار «یتیمان» تبریز دست تجاوز به سپاه ترك دراز کردند وعده‌ای را کشتند وجمعی سپاه ترك را تعقیب کردند و با پاشاهای شام ودیار بکر ومرعش درآویختند وپاشای عین طاب را با دویست نفر به قتل آوردند . سلطان سلیمان هر روز سه چهار فرسخ می رفت تا ازراه کردستان خود را به قلعهٔ وان رسانید وقلعه را به توپهای بزرگ بست. کوتوال قلعه شاه علی چپنی حصار را تسلیم نمود وسلطان ترك کوتوالی قلعه را به اسکندر پاشا داد وخود به دیار بکر بازگشت .

شاه طهماسب در ۵ شنبه ۲۸ همان ماه به عزم دستبرد به سپاه درهم ریختهٔ ترك روانهٔ تبریز شد وروز شنبه (۶ رجب) به خوی رسید و چون شنید که سلطان سلیمان، برادر محمدخان ذوالقدر، علی بیك را رتبهٔ پاشائی داده و با عثمان چلبی به همراهی چهار هزار سوار به تعمیر قلعهٔ قارص درسرحد گرجستان فرستاده است ، اسماعیل میرزا را بر سر او روانه ساخت. این شاهزادهٔ دلیر قشون ترك را درهم شکست وعده‌ای ازآنان را به قتل آورد وقلعه را به زور متصرف شد و آن را درهم کوبید ودر پاسین به پدر پیوست .

سلطان ترك باعجله خود را به دیار بکر رساند وشاه طهماسب نتوانست به سپاه خاص وی رسد. بنا براین شاه صفوی فرمان داد تا سربازانش شهرهای کوچك و بزرگ آن منطقه را چون اخلاط وگزل دره وعادل جواز سوزاندند وازخانه وغله اثر نگذاشتند. الامه درترجان نشسته بود. شاه طهماسب به قصد درهم کوفتن وی به سرعت تمام به ترجان شتافت. الامه روی به گریز نهاد وشاه طهماسب متوجه ارزنجان شد و آن شهر را به آتش کشید (چهارشنبه ۱۰ رمضان ۹۵۵ ه)

پادشاه صفوی دراوایل شوال در اوچ کلیسا منزل گرفت و اسماعیل میرزا و جمعی از سرداران قزلباش را روانهٔ شیروان نمود ودر رسیدن به آب کر، سوندك بیك قورچی باشی را به تاخت شکی روانه گردانید . درآن اثنا خبر آمد که القاص به عراق آمده است. شاه طهماسب حکومت شروان را به عبدالله خان خواهرزادهٔ خود داد وازراه خلخال و اردبیل به قزوین آمد.

القاص هنگام فتح تبریز به دست ترکان، در باغ عیش آباد اقامت گزید ولی چون دوران تسلط ترکان بر تبریز بسیار کوتاه بود وی نیز همراه آنان از شهر بیرون رفت. حملهٔ سریع شاه طهماسب به‌عقبداران سپاه ترك وتسلط وی برمناطق مسیر سپاه عثمانی، سلیمان خان را به وحشت افکند و برای آن‌که توجه قزلباشان را به نقطهٔ دیگری منعطف نماید القاص را با پنج هزار سوار ازطرف کردستان به همدان فرستاد (۳ شوال).

شاهزادهٔ خیانت پیشه در همدان خانوادهٔ بهرام میرزا برادرخود را به اسارت گرفت ومایملك اورا تاراج نمود وبه‌قم رفت وپس‌ازتسلط برشهرهای قم و ری وکاشان، چون شنید که شاه طهماسب به‌قصد اوعزیمت نموده است وحشت زده به‌اصفهان روی‌آورد به‌امیدآن که برخزاین صفوی ومخازن اسلحه وخاندان بزرگان قزلباش دست‌یابد چه‌درحین جنگ کلیهٔ ذخایر ونفایس واسلحه وآنچه‌درآن روزگار آغروق نامیده می‌شدبه اصفهان انتقال‌یافته‌بود. القاص امیدوار بود که اصفهان درهای خود رابه روی‌اوخواهد گشود. ولی‌اصفهانیان بدوروی خوش‌نشان ندادند وبه راهنمائی میرمیران وشاه تقی‌الدین‌محمد ودیگر بزرگان در برابر آن شاهزاده ایستادگی نمودندچندان که خبر نزدیك‌شدن بهرام میرزا به‌کاشان رسید. القاص بناچاراصفهان را رها کرد وبه‌طرف فارس‌رفت وقلعهٔ یزدخواست راقتل‌عام نمود وبه شیراز حمله‌برد. ولی برشیرازدست نیافت ورو‌ی به‌بهبهان‌آورد وآن‌شهررا آتش‌زد وبه‌شوشتر رفت وچون درتصرف‌آن شهر نیزتوفیق حاصل‌نکرد به دزفول تاخت وآن‌جا هم‌کاری ازپیش‌نبرد وازراه قلعهٔ بیات به‌بغدادگریخت.

ظاهراً از همین شهربغداد است که هدایای سنگین و متنوعی من‌جمله‌قرآنهای‌خوب و شاهنامه‌های‌مرغوب ونسخی ازدیوانهای‌شعرای‌نامی‌باجلدهای گرانبها وشمشیرها واسلحه‌های الماس وجواهرنشان بامقادیرفراوانی‌ازعود وعنبرومشك وکیسه‌های پرازفیروزهٔ نیشابوری و لعلهاویاقوتهای‌بدخشان‌وپارچه‌های‌لطیف‌هندوستان‌وبقچه‌های‌شال‌کشمیری وفرشهای‌ایرانی و جلها وغاشیه‌های خراسانی برای سلطان عثمانی فرستاد واین هدایائی بودکه وی ازغارت شهرهای ایران به دست‌آورده بود ومی‌پنداشت‌که با این‌هدایا خواهدتوانست باردیگرتوجه سلطان عثمانی رابه خود جلب‌نماید.

اما هنوزالقاص دربغداد نیاسوده بودکه‌سلطان ترك اورا احضارکرد. شاهزادهٔ خائن ازاین امردچاروحشتی تمام‌شد. زیرا پیش ازاین به‌سلطان ترك اطمینان داده بودکه مردم ایران از زن ومرداورا گرامی می‌دارند واگربدان مرز وبوم رسد خرد وبزرگ ووضیع و شریف اطاعت اورا گردن می‌نهند.

القاص فرمان‌سلطان‌ترك رانپذیرفت و زن‌بهرام‌میرزا را همراه‌نامه‌ای مشعر برمعذرت به دربارصفوی فرستاد. شاه ایران یك‌دومرتبه بعضی‌ازسادات بلندمرتبت چون میرعبدالعظیم بابلکانی خادم‌آستانهٔ حضرت رضا رابه‌استمالت ونوازش وی‌فرستاد. ولی‌القاص هنوزدرآمدن

به درگاه تردید داشت. تا این که سلطان‌عثمانی، محمدپاشا وزیردوم خود را باسی‌هزارسوار برسراوفرستاد. القاص ازشهرزور گریخته به‌مریوان آمد و به‌سرخاب کرد حاکم قلعهٔ مریوان پناه برد. شاه طهماسب وی‌را به‌وعد و وعید واظهارمحبت وتهدیدازسرخاب‌طلب کرد وسرانجام باوساطت شاه نورالدین نعمت‌الله‌که خانش خانم خواهر تنی القاص را درحبالهٔ نکاح داشت، شاهزادهٔ فراری به‌پیشگاه پادشاه صفوی آمد (سه‌شنبه ۹ رمضان ۹۵۶ ه .)

درخصوص نحوهٔ آمدن اوبه درگاه سلطنت ، مؤلف فارس نامهٔ ناصری شرحی جالب آورده است :

« جمعی ازامرا درخدمت شاهزاده بهرام میرزا برادراعیانی شاهزاده القاص میرزا به‌قلعهٔ مریوان رفته‌القاص میرزا را از غصه (قلعه؟) بیرون‌آوردند وچون به‌نزدیکی اردوی اعلی رسیدند، بهرام میرزا بنابرمصلحت دست وپای القاص میرزا به غل وزنجیر مقیدداشت که همچنان به نظرسیاست اثرپادشاه برد. چون پادشاه خبریافت، زنجیر وغل را ازپای او برداشتند واورا برالاغی برهنه نشانیده کلاه بلندی یك‌ذرعی‌که دورهٔ اورابه پرخروس وبوم ودم روباه آراسته برسراوگذاشتند وقبای خود رنگی‌ازکرباس‌که میانهٔ آستررویهٔ آن را ازپشم وپنبه بیشترازآنچه فقرا دوزند پرکرده بروی پوشانیدند ومسخرگان و بازاریان و اهل‌محلات دررکاب وپیش وپس اوبه زدن تنبك ودهل وسرنا وصنج مشغول‌شده دستك‌زنان و پای‌کوبان اورابه همان‌هیئت وارده‌مجلس همایون نمودند . بعدازدوسه ساعت لباسهای‌سخریه را ازاو درآوردند وقامت اورابه لباسهای زردوز شاهانه‌آراستند . پس اذن جلوس یافت و حضرت پادشاهی به‌اوخطاب فرمودکه دیدی آقای من حضرت امیرالمؤمنین (ع) ترا چون پیش‌آورد . چه‌بدی نسبت‌به توکردم‌که به قیصرپناه بردی ومردمان گفتند پسرشاه اسماعیل شیعه به‌قیصرسنی‌التجاکرد وسپاه کشید وصد هزارنفرشیعه رابکشت وتو تا با من بودی شراب نخوردی وفسق‌نکردی . بعد از دوری ازمن‌شراب خواروفاسق گشتی .»

دو روزبعد شاه دستورداد تا اورا به قلعهٔ قهقهه‌نقل‌کردند وآن‌قلعه‌ای بودبسیاراستوار برسرکوهی درقراباغ. شاه طهماسب خود درتذکره‌ای‌که بدومنسوب است چنین‌می‌آورد:

« بعدازچند روزدیدم‌که ازمن ایمن‌نیست ودائم به‌تفکراست . اوراهمراه ابراهیم‌خان وحسن‌بیك یوزباشی‌کرده به‌قلعه فرستادم. ایشان اورابه قلعهٔ‌الموت برده حبس‌کرده‌آمدند. بعدازشش روزجمعی‌که درقلعه اورانگاه می‌داشتند غافل‌گردیده دوسه نفر درآن‌جا بودندکه القاص پدرایشان راکشته بود. ایشان‌هم به‌قصاص پدرخود او را ازقلعه به‌زیرانداختند . بعد ازمردن اوعالم امن‌شد .»

القاص وپسرش بدینگونه از صحنه سیاست طردشدند . کمی بعدسام میرزا وپسرش نیز درهمین قلعه به زندان افتادند وعالم امن‌ترشد !!

نامهٔ القاص میرزا به سلطان سلیمان[1]

عرضه داشت بندهٔ کمترین القاص

به‌عرض نواب عالی‌حضرت سپهر مرتبت کیوان رفعت خورشیدطلعت مشتری منزلت قمر سرعت فلك رتبت گردون همت عطارد فطنت بهرام صولت سلیمان جاه سکندرسپاه‌عالم‌پناه، شهسوار میدان‌خلافت‌وبختیاری، فارس‌میدان‌سلطنت‌وشهریاری، صاحب سریرقیاصرهٔدوران، مسندنشین اورنگ‌اکاسرهٔزمان، تاج‌بخش‌مفارق‌شاهان، تخت‌نشین ملك‌سلیمان، جهان‌گشای کشورگیر، همایون ظل‌سلیمان سریر، پنجه‌تاب بازوی پردلان زمان، صف‌شکن هنگامهٔ خسروان دوران، مظلوم نوازدادگستر، ظالم گداز رعیت‌پرور، وارث‌ملك سلیمان، شمع‌دودمان آل‌عثمان، مؤسس‌اساس‌قیصری، مزین‌بساط سروری، رافع‌لوای‌عدل واحسان، باسط اجنحهٔامن وامان، ناصرعبادالله، المؤید من‌عندالله، الغازی فی‌سبیل‌الله، الذی ارتقی مدارج سلطنته‌علی‌الفلك الاعلی فی‌اسرع‌الزمان، شمساً لفلك‌العزوالاقبال‌وبدراً لسماءالجلالةوالشوكةوالاجلال، السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان، سلطان‌سلیمان‌بهادرخان‌خلدالله‌ملکه وسلطانه‌وافاض‌علی‌العالمین بره واحسانه‌می‌رساند که‌حضرت عزت‌جلت‌کبریائه ذات عدیم المثال بندگان نواب اشرف اعلی را از کاینات برای انتظام مهام‌عالم وسرانجام امور جمهوربنی‌آدم برگزیده و به منصب شاهنشاهی ازسلاطین عالم مدار و خواقین رفیع مقدارممتاز و سرافرازفرموده لاجرم پیوسته دست تضرع‌شاهان دهر وپنجهٔ تشفع خسروان عهد به ذیل اقبال ابد مقرون اواست وبرذمت همت گردون اساس خورشید اقتباس همایون

---

[1] عنوان نامه درنسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «سواد عریضه که‌القاص‌میرزا به سلطان سلیمان پادشاه روم نوشته»

واجب ولازم است که دفع اشرار ورفع ظلمهٔ ذوالاقتدار ازسر بندگان ملک متعال به حکم ان الله یأمر بالعدل والاحسان[۱] فرموده یوم لاینفع مال و لابنون[۲] نتایج آن به روزگار فرخنده آثارهمایون عایدگردد.

عدل تو قندیل شب افروزتست مونس فردای توامروزتست

غرض از تحریر این مقدمات ومقصود ازتمهید این مقالات آن که صاحب سریر موروثی این مخلص، یعنی برادر به اغوا وافساد جمعی ازمفسدان به خاطرگذرانیده بود که دام مکر وحیله به رهگذار بندهٔ کمترین گسترده تا به حسن حیل خاطر ازممر بنده جمع فرماید ومنهی غیب بنده رابه‌سرانگشت تنبیه آگاه ساخته بنده نیز به توفیق کریمهٔ ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه[۳] به حصن حفظ تحصن جسته قلاع وجبال خود رابه نوعی استحکام داد که کمندهمت خسروان عالی مقام به کنگرهٔ فتحش نمی‌رسید وبازبلندپروازشاهان سپهراحتشام درهوای تسخیر آن پیرامون نمی‌گردید ولشکری فراهم کشید که مرغ از صدماتشان پناه به قلعهٔ سپهر می آورد وازتاب شمشیرشان دل دربرکیوان به‌سان کبوتر مضطرب می‌گردید.

چون مومی الیه معلوم نمود که صورت کید وحیلهٔ اومفهوم بنده گشته ندای الصلح خیر[۴] درداد وازدرملایمت کذب آمیزدرآمده ارکان دولت واعیان مملکت وارباب صلاح واصحاب اصلاح فرستاده اظهارعهد ومیثاق کرده مؤکد به قسم وایمان ساخت. چون قبول ایمان ازایمان است بنده نیز اعتماد برعهد وسوگنداو نموده به فحوای الذین یجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم[۵] متوجه غزای کفار چرکس شد. چون سلطنت دستگاه مشارالیه ملک را ازحارس خالی یافت نقض عهدمیثاق نموده برسراهل وعیال مسلمانان تاخت آورد وتمامی فرزندان اهل اسلام را غارت کرده چون این خبربه مخلص رسید، ازاین اندیشه کناره جسته خودرا بدین مملکت انداخت.

چون اونقض عهدوپیمان نمود، امیدواراست که به میامن اقبال آن سکندرمکان

۱- سورة النحل ۹۲ ۲- الشعراء ۸۸
۳- البقرة ۱۹۵ ۴- النساء ۱۲۸
۵- الذین آمنوا و هاجروا وجاهدوا... (سورة التوبة ۲۰)

ومآثر سعادت آن‌سلیمان‌نشان به مضمون حقایق‌مشحون من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه صورت مکروحیل او به‌روزگار او عاید گردد وملك موروثی این بنده به یمن همت خسروانه وعنایت ومرحمت پادشاهانه به‌تحت‌تصرف درآمده به اقتضای ارادت بلکه به‌مساعدت سعادت خود رااز زمرهٔ خدم وحشم آن‌پادشاه جم‌جاه گیتی پناه منتظم ساخته‌یکی از بندگان‌درگاه باشدوصورت دینارودرهم‌را به‌اسم‌اشرف اعلی مسکوك ومزین گرداند ومنابر اسلام درمملکت ایران بـه القاب اعلای‌همایون آن‌اعلی حضرت اعتلا یابد و تمامی عسکرقزلباش [؟] وعاطفت آن‌سکندر نشان‌که نسبت به‌حال بنده به‌ظهوررسیده به‌عون‌الله تعالی پایهٔ سریردولت واساس سلطنت او کالعهن المنفوش[1] ازهم‌متلاشی و دست‌تعدی وپنجهٔ ظلم اواز گریبان‌مظلومان عاجز کوتاه ومنقطع‌گشته به‌یمن همت‌پادشاهانه کافهٔ برایا وعامهٔ رعایای‌ایران وتوران درمهاد امن و امان‌مرفه الحال [؟] می‌نماید .

من همچوخاك‌وخارم وتو آفتاب‌وابر گلها و لاله‌ها دهم ار تربیت کنـی

ویك‌دومرتبه عرضه‌داشت استغاثه و استمداد نوشته ونفرستاده‌است کـه مبادا به‌دست اعداگرفتار گردد وآن مدعابه‌ظهور نپیوندد وچهرهٔ آن‌آرزو درنقاب حجاب مختفی ومحتجب ماند. به‌همه‌ابواب، چشم‌امید وانتظاربه شاه راه عنایت ومرحمت خسروانه‌گذاشت . امیدمی‌دارد که‌سایهٔ عاطفت برسراین‌بنده‌گسترده‌گردد به‌پیروزی و امداد و التفات شاهانه ازتنگنای نقصان عزت یابد.

درتنگنای‌محنت‌ودردم زجورخصم لطفی کـن وبرآر ازاین تنگنا مرا

چون بواقی‌حالات موقوف به‌تقریراست‌مصدع‌اوقات‌قدسی ساعات‌نمی‌شود.

هزار سـال بمانـی هـزار معنـی را که‌دردرازی عمرت هزارمصلحت‌است

ظل‌خلافت وسلطنت وشوکت‌برمفارق عالمیان پاینده باد وتابنده. *

۱ــ سورة القارعه ۴

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس‌شورای ملی. درنسخهٔ مزبوربعد ازختم‌نامه چنین‌آمده:

« این‌عرضه‌داشت درقوی‌ئیل‌اربع وخمسین وتسعمایه‌درجنگ‌وجدال روم‌به‌دست افتاد بعضی‌کلمات که‌ریخته درزیردست وپای ستوران ضایع‌شده بود . ازاین جهت بعضی فقرات ازربط افتاده . »

۱٤

ناحیهٔ رستمدار و رویان ازدیرباز تحت حکومت خاندانی بود از دودمان ساسانی و به‌قولی نخستین فرمان روای‌این‌منطقه جاماسب‌بود پسرفیروزساسانی وبرادر قباد. جاماسب به‌حکم برادرش قباد فرمان‌روای این خطه‌گردید. ازفرزندان وی یکی نرسی بود که مورد محبت انوشیروان پسرقباد قرارداشت. نوهٔ وی‌به‌نام جیل که درتاریخ به‌گاوباره شهرت‌یافته برسراسرطبرستان دست یازید. وی درسال ۴۰ هجری درگذشت واز او دوپسرماند: دابویه وبادوسپان.

بادوسپان که ازبرادر رنجیده بود رخت به‌رویان‌کشید ودرحدود سال ۴۰ ه. حکومت یافت. وی مؤسس سلسله‌ای است به نام‌آل بادوسپان‌که افرادآن یکی بعد از دیگری تاسال ۸۵۷ برمنطقه‌نور وکجورسلطنت داشتند. ملك جلال‌الدوله‌کیومرث‌بیستون‌که اشاعهٔ مذهب تشیع دررستمدار ازمآثر اوست درسال مزبوربدرود حیات‌گفت وپس‌ازوی قلمرو حکومتش بین دوپسروی تقسیم شد: «یك حصه‌قلعهٔ‌نور وتوابع» و«یك‌بخش‌قلعهٔ‌کجورو مضافات.»

ازآن جاکه تاریخ‌نامهٔ شاه طهماسب ۹۵۶ ه. است به‌یقین‌مخاطب وی ملك‌کیومرث پسرملك‌کاوس حاکم‌کجور بوده نه‌ملك‌کیومرث پسرملك‌بهمن حاکم‌نور. کیومرث حاکم‌نور پس ازآن‌که به‌دستورپدر هجده سال درزندان بود، درسال ۹۵۰که پدرش جهان را وداع گفت، به‌سعی وحمایت آقامحمد روزافزون، برمسندحکومت کجورتکیه‌زد. دوران حکومت وی تا زمان مرگش‌در۱۵ ذی‌القعدهٔ سال ۹۶۳ ه. ادامه‌یافت.

اما ملك‌کیومرث حاکم‌نور پسرملك بهمن‌است. این‌ملك‌کیومرث، به‌قول قاضی‌احمد غفاری، چندبار‌به درگاه شاه‌طهماسب آمده ومورد تفقدقرارگرفته است. پدرش ملك‌بهمن‌چهل وسه‌سال حکومت‌کرد وبرای تحکیم پایه‌های حکومت خود، خواهر میرعبدالکریم مرعشی (۹۳۲-۸۶۹ ه) وخواهرسلطان احمدخان (متوفی در۹۴۰)ازملوك‌گیلان‌را به زنی‌داشت. وی درسال۹۵۷ مطابق‌باماده تاریخ «مزید بقای‌کیومرث باد» درگذشت و پسرش‌کیومرث به جای وی حکومت نوریافت.

(تاریخ‌طبرستان‌ابن‌اسفندیار ص۱۵۴-۱۵۳-جهان‌آرا تألیف‌قاضی‌احمدغفاری‌ص۱۸۸-۱۸۷ مجالس‌المؤمنین چاپ تهران ۱۳۷۵ق . جلد۲ ص۳۹۰. ومازندران واسترآباد رابینو ص ۲۱۹- تاریخ طبرستان اردشیر برزگر ج ۱ص ۴۶- تاریخ مازندران اسمعیل‌مهجوری ج ۲ ص ۸۰-۷۵)

فتح‌نامهٔ شاه طهماسب به ملک کیومرث رستمدار[1]

امارت و حکومت نصاب عمدة الملوك کیومرث و سادات عظام ذوی‌العز والاحترام وعلماء کرام واعیان الکای رستمدار به‌عنایت بی‌غایت پادشاهی ومرحمت شاهانهٔ ماسرافراز گشته بدانند که‌چون از بدو سلطنت روز افزون وعهد خلافت همایون مابه‌مقتضای ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه[2] درسوانح اموراراده ومشیت لم‌یزلی و انتظام اسباب کامکاری و کامرانی بل‌مدار اساس سلطنت وجهان‌بانی به‌محض تأیید و اعانت حضرت پروردگار وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین باز گذاشته لاجرم عنایت ازلی وسابقهٔ هدایت لم‌یزلی برحسب کریمهٔ یختص برحمة من یشاء[3] در جمیع احوال ضمیرونیت امانی وآمال ناصرومعین ذات عدیم المثال فرخنده همال گشته نقش هر آرزو که‌در آینهٔ خاطر هستی‌سراء منقش ومرتسم می گردد بعنایةالله تعالی بی حجاب توقف وتأخیر ازورای پردهٔ تقدیرو(تدبیر؟) عالمیان جلوه می‌نماید وصورت‌هر امر ازغرایب‌امور که به زیورظهورچهره می گشاید اگرچه ظاهراً درنظر عقل خلاف مقتضای دولت ونقیض مصالح ملك وملت است می‌نماید، امابه‌حسب مآل وحسن توفیق و

۱ـ عنوان نامه درنسخهٔ ۶۰۶ ص۳۲۷: سواد فتح‌نامه که‌نواب غفران مآب سیادت انتساب شاه‌طهماسب صفوی انارالله برهانه وطیب مضجعه درزمانی که القاص‌میرزا نزد سلطان سلیمان پادشاه روم رفته‌بود وآخرالامر باز از آنجا به‌اصفهان آمده نواب اعلی اورا به دست‌آورده وفتح الکای آذربایجان وبعضی از دیاربکرارزنجان و ممالك روم‌نموده باخواندگار روم صلح کرده وقزوین‌را دارالسلطنه ساخته این‌فتح‌نامه را به‌ملك کیومرث حاکم رستمدار مرقوم داشته‌اند.

۲ـ سورة الطلاق　　۳ـ البقرة ۱۰۵

تأیید حضرت ذوالجلال جلت آلاؤه وعمت نعماؤه، به‌حکم الخیر فی‌ماصنع‌الله بروجهی که موافق اراده ومدعای نواب همایون ما ومتضمن صلاح دین‌ودنیا است‌برمی‌آید.

از مؤیدات هدایت مواهب آن که از ابتدای طلوع نیر این‌دولت‌گیتی‌افروز تا امروز که‌منهیان‌عالم بالابه تلقین‌والله‌یؤید بنصره من‌یشاء [1] ازهر کرانه ندای‌بشارت مؤدای :

عالم‌گرفت دولت‌شاه خجسته‌فر بالخیر والسعادة والفتح والظفر

به گوش هوش جهانیان انداخته‌اند و ملهمان دولت و اقبال بی‌زوال به تأیید و اکرام ومالنصرالامن عندالله [2] عرصهٔ زمین‌وزمان را ازاین خروش پرساخته‌اند که :

افراختیم در همه عالم لوای فتح انداختیم در همه گیتی صدای فتح
از فیض کردگار به ما می‌رسد زغیب گاهی‌صدای نصرت وگاهی‌ندای فتح
گشتند دشمنان همه مغلوب و روسیاه این است غایت ظفر ومنتهای فتح

به‌هرجاکه رایت هیجا افراشته‌ایم و به امداد و تأیید و ایده بجنود لم تروها [3] همت علیابه‌دفع اعداگماشته ازبرکات توجه وتوسل به‌ارواح مقدسهٔ حضرت پیغمبر(ص) ومیامن امداد واعانت حضرت صاحب‌الامرعلیه‌وعلی‌آبائه والدعا برحسب اتفاقات حسنه‌امری که موافق‌ائمهٔ معصومین و تابعان اهل‌بیت‌طیبین طاهرین موجب نگون‌ساری‌اعدا ومخالفین ازمکمن‌غیب روی‌نموده ،

صاحب الامرلطف کرده که ما روی همت به هرکجاکه نهیم
سنیان را زخون کفن سازیم شیعیان را قبای فتح دهیم

وازصدمات این مقدمات صورت حال و مآل وآمال خوندگار روم است که وساوس شیطانی وهواجس نفسانی درمخیلهٔ خود جای‌داده‌با وجودآن که قبل ازاین دومرتبه درمعرض معارضهٔ‌نواب همایون مادرآمده‌بود وسطوت وصولت سلیمانی‌را درمقابل تأییدات آسمانی مشاهده نموده دیگرباره از مضمون بلاغت مشحون ان ینصرکم‌الله‌فلاغالب لکم‌وان‌یخذلکم‌فمن‌جاءالذی‌ینصرکم‌من‌بعد [4] ومضمون‌این‌بیت

۱ـ سورهٔ آل‌عمران ۱۳ ۲ـ ایضا ۱۲۶ ۳ـ التوبه ۴۰
۴ـ آل عمران ۱۵۴

بزرگ کردهٔ اورا فلك نگیرد خرد عزیز کردهٔ اورا جهان نسازد خوار

غافل گشته بـه مجرد حکایات باطل و افسانه‌های بی‌حاصل القاص بوف خام طمع شده از کمال نخوت و پندار وغرور لشکر بی‌شمار به دعوی مملکت‌گیری و کشور گشایی متوجه این‌صوب گشت و بعداز طی مسافت چنان که‌شروع‌درممالك آذربایجان نمود وازمواعید کاذبهٔ القاص که‌اورا بدان‌فریب داده بود یکی صورت وقوع نیافته از آمدن خودنادم وپشیمان گشته از کمال‌حیرت وفروماندگی به‌تأمل و آسودگی تمام منزل‌به‌منزل طی‌می کرد تا درعرض دو ماه که از سرحد آذربایجان تجاوز کرده بود به‌حوالی‌الکای‌مرند رسید . غازیان دلاور نامدار که به زبانگیری ازهرطرف متوجه شده بودند به‌درگاه گیتی پناه‌آمده بعضـی را کشته وسرواخترمه به‌نظراشرف اعلی می‌رسانیدند وبعضی را اسیرودستگیر کرده می‌آوردند ونواب‌همایون ماقبل‌از آمدن ایشان به‌چندگاه بعضی‌امرای‌عظام خصوصاً ظهیرالدین عبدالله خان کرد جهان بیگلو وبدرخان و حسین‌جان سلطان روملو وشاه ویردی سلطان قاجاروعلی سلطان تکلوو محمدخان طالش وشمس‌الدین خان ولدشرف خان کرد شقاقی وحاجی‌سلطان دنبلی وقاتمیش خـان حنسلو را جهت قراولی به حدود مرند فرستاده بودیم وخود در دارالسلطنه تبریز به ترتیب لشکر کوه شکوه و تقسیم اسلحه اشتغال داشته تا در آن اثناکه خبرآمدن ایشان نزدیك شد .

به‌تاریخ روزسه‌شنبه‌نوزدهم شهرجمادی‌الثانی،اعلام پادشاهی استعلام‌به‌عون عنایت‌الهی ازدارالسلطنهٔ تبریزکوچ کرده به‌عزم استقبال‌آن‌گروه بـی‌شکوه متوجه ییلاق اشکنبر وآن حدود شدیم تـا غایت برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه‌الله تعالی وظهیرالدین ابراهیم‌خان کنگرلو با لشکرفارس ومحمود خان افشار وشاه‌قلی سلطان حاکم کرمان به‌اردوی معلی ملحق‌نشده بودند و ما به همان قاعده به‌تقسیم اسلحه‌مشغولی نموده مترصد آن‌بودیم که‌چون آن‌گروه به دارالسلطنهٔ‌مذکوردرآیند شبیخون آورده دماراز روزگارشان برآریم .

بعداز آن که به‌الکای مرند رسیدباوجودآن که حکم‌به‌اسم عبدالله‌خان وامرای قراول رفیق اوعز اصداریافته بودکه خود را به جانب اردوی معلی کشیده به جنگ

ومقاتلهٔ آن‌فرقهٔ ضاله اقدام نکنند وایشان نیز حسب‌الحکم عمل‌نموده ازمرندبه‌جانب ییلاق‌مذکور کوچ کرده‌بودند، بعضی‌ازملازمان‌امرای مومی‌الیهم مثل امیرغیب بیك ملازم بدرخان وتبت آقا ملازم حسین جان سلطان با موازی یك هزار کس که از ملازمان سایر امرا باایشان درمرند بودند به استقبال آن طایفه توجه نموده درقصبهٔ مرندمیانهٔ ایشان ازبوف یوف که‌موازی‌بیست‌هزارکس از آن‌فریق‌بی‌توفیق انتخاب کرده همراه اونموده‌بودند و پنج هزار کس او پیش فرستاده بود مقاتله واقع شد. غازیان ظفرقرین‌تیغ کین از نیام انتقام‌کشیده کثرت و انبوه‌آن‌گروه بی‌شکوه عدم انگاشته دریـك طرفة‌العین چندانی از آن مخاذیل را مقتول ساختند که‌پای ثبات آن بی‌ثبات وجمعی که رفیق اوبودند تزلزل‌یافته روی‌به هزیمت نهاده خود رابه‌اردوی خواندگار رسانیدند وبه مجرد یك حمله‌کمال خوف و رعب لشکر نامدار و دلیران کینه‌گذار برخاطر ایشان استیلا یافته از آن‌جا داعیهٔ معاودت بـه الکای مقر سلطنت خود نمودند وچون‌کمال ضعف وپریشانی لشکر ایشان وآثار ندامت وپشیمانی از توجه‌بدین دیار برضمیراشرف واضح شده بود،درآن ایام یك زنجیرفیل که‌ازجانب سلطنت پناه نظام شاه والی هند به‌درگاه معلی آورده بودند بـه استقبال خواندگار فرستادیم که‌چون‌اسب اومانده شده سوارشده بیاید. از این واسطه به غیرت وتقید افتاده ازالکای مزبورمتوجه دارالسلطنهٔ تبریزشدوتا رسیدن‌به‌دارالسلطنهٔ مذکوربه‌نوعی کمال خوف وبیم درخاطرایشان جای‌گرفته بود که‌یك‌فرد قدم‌ازمحیط‌عراده‌ها که‌ضرب زن‌ها برآن ترتیب نموده‌اند بیرون نمی‌توانست نهاد.

القصه بعد ازآن‌که به دارالسلطنهٔ مذکور رسید. درحوالی چـرنداب منزل نمودند، امرای عظام ابراهیم‌خان حاکم‌فارس وشاه ویردی‌بیگ چاوشلوومحمدی بیگ ولدامیرخان موصلورا باپنج هزارکس به‌قراولی لشکرفیروزی اثرتعیین‌نموده به جانب خواجه خوشنام فرستادیم‌وداعیهٔ خاطربرآن قرارگرفت که رایات‌خورشید آیات ایلغارنموده برآن طایفه شبیخون آورد و بعد از چهار روزکه به دارالسلطنهٔ مذکورنزول نموده بودند، خبر معاودت و نگونساری‌آن طایفهٔ ضاله ازجانب خان مومی‌الیه و امرای‌قراول رفیق‌اورسید ومقارن او گروه گروه غازیان وعساکرنصرت

مآثرسرها واخترمه‌ها به نظراشرف آورده کیفیت حال‌بر این منوال رسانیدند وخان مومی‌الیه با امرای رفیق خود ، با آن که از جانب نواب همایون ما مرخص نشده بودند، درعقب ایشان ایلغار نموده درحوالی‌شبستر به پاشای شام و دیاربکرو پاشای ذوالقدر که به‌چرخاولی لشکـر بی‌فر تعیین نموده بودند رسیده میانهٔ ایشان محاربهٔ عظیم دست داد وبه‌توفیق الهی غازیان عظام بـر آن طایفهٔ نابکارغالب آمده اکثر ایشان‌رابابعضی ازسرداران لشکرخصوصاً [امیرعین‌تاب][1] بی‌سرساخته سراورابا‌علم ونفیرو دیگرسرهاو اخترمه‌هاوبعضی که‌دستگیرنموده‌بودند روانهٔ‌درگاه معلی‌نمودند.

و کیفیت نگونساری و معاودت آن طایفهٔ ضاله ازدارالسلطنهٔ مذکوره آن که چون قبل‌ازآمدن ایشان تمامی غلات ومزروعات که محل‌عبورومرورآن طایفهٔ ضاله بود تا دارالسلطنهٔ مذکور سوخته تمامی‌ایل و اولوسات و احشامات را ازسر راه‌کوچانیده بودیم و منبع قنوات وکاریزهای دارالسلطنهٔ مذکور رامسدود ساخته بعد از قطع مسافت چهار ماهه وکمال ضعف اسب و شترو نهایت پریشانی عموم لشکریـان چون بـه دارالسلطنهٔ مزبور رسیدند ، عـدم آذوقه و علیق به مـرتبه‌ای رسیده بود که از رهگذر آذوقه بالکلیه مأیوس‌گشته آن مقدارآب که جهت‌آشامیدن وضروریات کفاف باشد میسر نبود ودرعرض چهارروز که دردارالسلطنهٔ تبریز بوده مدارعلیق‌الاغان وشتران برپوست وبرگ درختان می‌گذشته وبدان‌مرتبه رسیده که‌در این‌چهار روز موازی پنج هزار اسب و شترسوای آنچه از غایت ضعف وناتوانی همراه‌نبرده‌اند عرضهٔ تلف گشته مع هذا ازکمال خوف وبیم غازیان نصرت فرجام که احاطهٔ اطراف ـجوانب نموده بودند راهها برایشان مسدود ساخته عرصه‌گاه بر آن‌گروه نابکاربه غایت تنگ‌گشته واتفاق‌ازمهب قهر، درآن‌چند روزبه واسطهٔ‌شدت باد وگرد وغباربه مرتبه‌ای‌آینهٔ هوا تیره وتار ساخته‌بود که نزد اولوا الابصار تمیز روز روشن ازشب تارمیسرنبود تابالضروره ازغایت وحشت و دهشت به‌تاریخ روز دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی‌الاخر از دارالسلطنهٔ مذکـور بیرون رفته روبه

۱ــ تصحیح قیاسی. نسخه : میرعطاب

هزیمت نهادند وخامهٔ جف القلم بماهو کاین، طغرای وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون[1] برمنشور شقاوت آن مخاذیل کشیده فحوای سیهزم الجمع ویولون الدبر[2] برصفحهٔ ادبار ایشان نگاشت .

تا بـود گلشن ظفـر و جویبار فتح　　　هرگز گلی چنین نشکفت ازبهار فتح

ودرآن صدمات لشکرظفرقرین چنان ارکان ثبات وقرار ایشان را متزلزل و پریشان ساخته بودکه بعد ازقطع مسافت بعید واهتمام درآن که خود رابه دارالسلطنهٔ تبریز که مقرسلطنت روزافزون همایون ما است رسانند ومساجد ومنابردارالسلطنه را به مقتضای مذهب باطل خود به اقدام خطبای دین و خطبه مشتمل برالقاب [؟] فرموده وآلوده سازند ، ازجمله چهار روزکه ایشان را توقف درآن جا واقع شده باوجودآن که روزجمعه بود، ازغایت اضطرار واضطراب بدان مقید نشد وفرصت را غنیمت دانستند والقاص بوف دراین ایام یك روز اساس محنت ونکبت به باغ عیش آبادکشیده خواندگار راآن [نیز] میسرنشد .

القصه بعدازآن که به محض توفیق الهی وامداد ارواح مقدسهٔ حضرت رسالت پناهی (ص) و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رایت شوکت و اقتدارمخالفان که به اوج استکبار سرافراز شده بودند نگونسار شد و مبشراقبال بی اشتعال نائرهٔ قتال والتهاب آتش جنگ وجدال صیت بشارت فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین[3] به گوش هوش جهانیان انداخت، موکب ظفرقرین باحصول اضعاف سعادات وادراك انواع مرادات متوکلاً علی الله و رسوله وائمة ـ المعصومین به دلالات هادی توجه حیث شئت فانك منصور به تاریخ روز پنج شنبه بیست وهشتم شهرمذکوربه تعجیل تمام ازالکای اهرتومان مشکین کوچ کرده به عزم آن که خودرا ازراه مرندبدیشان رسانیم کوچ برکوچ روانه شدیم وروزبه روزهرکس از غازیان و دلاوران لشکر نصرت اثر که بر آن گروه فرومایه دست یافته وبعضی را دستگیرکرده وبعضی رابه قتل رسانیده بودند با اخترمه به استقبال موکب همایون می آوردند چنانچه همه روزه پنجاه نفروصد نفرودویست نفرتقریباً ازاسب واخترمه

۱ـ سورة النحل ۳۵　　۲ـ القمر ۴۵　　۳ـ الانعام ۴۵

سوای آنچه ازغایت ضعف و ماندگی در راهها ومنازل مانده بودند به درگاه معلی می‌رسید وتا روزشنبه ششم شهررجب المرجب درالکای‌خوی نزول اجلال واقع‌شد وابراهیم‌خان وامرای رفیق اوبه عزم عتبه بوسی‌مشرف شده به‌عرض رسانیدندکه‌آن طایفهٔ ضاله‌به‌اضطراب تمام، احمال واثقال‌ریزان وگریزان، فرارنمودند.

یوم الاربعا عاشر شهر مذکور که در چالدران اتفاق نزول افتاد، شاه‌قلی سلطان حاکم کرمان ومحمودخان افشاربا سه هزار کس لشکر کرمان و کوه‌گیلویه به معسکرظفر اثرملحق‌گشتند وفرزند اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ، ابوالمنصور اسماعیل‌میرزا، ابقاه‌الله راباجلالاً للأیالهٔ گوگجه سلطان قاجار وجمعی‌دیگر به‌قلعهٔ قارص که طایفهٔ رومیهٔ‌علی‌بیگ برادرمحمدسلطان ذوالقدروعثمان چلبی‌قوللر آقاسی را با چهارهزار کس به عمارت مذکور فرستاده بودند روانه گردانیدیم. چون خبر طایفهٔ طاغیهٔ رومیه رسیده‌بود که درارجیش و عادل جوازاند روانهٔ آن صوب شدیم وتا رسیدن رایات جلال ، ایشان به‌اعتمادآن که ازیك جانب اخلاط‌کوه واز جانب دیگردریا است‌متوجه‌آن جا شده‌بودند وضعف‌ایشان درآن محال‌به‌مرتبه‌ای رسیده‌بود که از مارکیمی‌تا اخلاط موازی سیزده هزاراسب وشترواستربه قلم‌گرفته بودند که درعرض شانزده فرسنگ عرضهٔ تلف شده بود .

و بنا برآن بعضی از امرای سلاطین را به تاخت و تاراج اطراف و جوانب فرستاده‌بودیم وهنوزفرزند اعز ارجمندکامکارمشارالیه از قلعهٔ قارص معاودت‌ننموده بود متوجه الکای‌موش شدیم که بعد ازنهب وغارت الکای مذکوروملحق شدن فرزند ارجمند مومی‌الیه وامرای عظام بر سر آن طائفه متوجه شویم و حکم قضا جریان نافذگشت‌که اهل وعیال و فرزندان مردم آن صوب را از تعرض اسیری امان داده تمامی مردان ایشان را به‌قتل رسانند ومنازل وخرمنها را بالتمام به‌آتش قهروغضب شاهانه سوخته محصولات وغلات وانبارهای آن حدود را خورانیده اموال وجهات ایشان را غارت نمایند. غازیان عظام نیز حسب‌الفرمان قضاجریان عمل‌نموده تمامی آن بلاد را پایمال تاخت وتاراج فرمودند و از آن جا مأمورین متوجه الکای پاسین شده به‌دستور، صامت وناطق الکای مذکور را نیز به‌باد فنا دادند و در الکای مزبور

برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار، ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه الله تعالی که تا غایت به اردوی معلی ملحق نشده بود با فرزند اعز مومی‌الیه با امرای رفیق او که بر سر قلعهٔ قارص رفته بودند به عز عتبه‌بوسی رسیدند و قریب دو هزار سر که از مردمِ سپاهی و نوکر و پنج هزار از عمله و فعله و کارکنان که در جنگ قلعهٔ مذکور به قتل رسانده بودند به درگاه معلی آوردند و از آن‌جا سوار[1] شده به‌تاریخ یوم‌الاثنین نهم شهرشعبان‌المعظم بر سر ایشان ایلغار فرمودیم و ایشان قبل‌از توجه رایات جلال از کمال ضعف و بی‌طاقتی از راه موش‌خود را به درهٔ بتلیس رسانیده از آن‌جا تجاوز نموده متوجه شده بودند و تفنگچی بسیار در آن‌جا گذاشته که از عقب ایشان نتوان رفت. بنا براین، زین‌الدین علی‌سلطان تاتی‌اوغلی ذوالقدر را با ده هزار کس از ملازمان امرای عظام و بوی‌نوکران روانهٔ بتلیس‌فرمودیم که بلدهٔ مذکور و گوزل‌دره و عادل‌جواز و اخلاط و تمامی آن‌حدود را به دستور سوخته غارت نمایند و بعد از آن به معسکر ظفراثر ملحق‌گردند و ما نیز موش را سوخته و غارت کرده سیادت مآب جلال‌الدین معصوم‌بیك صفوی را با سه هزار کس از امرای عظام در اردوی معلی گذاشته به تاریخ روز جمعه هجدهم شهر مذکور از راه کیغی به ایلغار تمام بر سر الامهٔ مردود و پاشای ارض روم و پاشای سیواس که با سیزده هزار کس به جانب ارض روم فرستاده‌بودند و مقرر داشته که در قلعهٔ ارض‌روم باشند متوجه شدیم.

روز چهارم‌ایلغار که نزول اجلال [به] کبودترجان که محل جمعیت ایشان بوده واقع شد، به‌مسامع جلال رسید که الامه در آن حدود شهرت داده که نواب کامیاب همایون معاودت فرمودند و با پاشاهای رفیق خود صلاح دیده که توقف ما در این حدود مصلحت نیست و این معنی را وسیله و بهانه ساختند و پنج روز پیش‌از ورود عساکر نصرت‌مآثرخود به‌قرامان و پاشای‌سیواس به‌الکای‌خود رفته و پاشای ارض‌روم به بایبرد که داخل الکای اواست متوجه شد.

روز دیگر فرزند اعز مومی‌الیه را با بعضی دیگر از امرای سلاطین عظام برسر پاشای مذکور فرستادیم. روز شنبه شانزدهم شهر مذکور بدو رسیده قریب

۱ـ تصحیح قیاسی، نسخه: سبای (؟)

يك هزار كس از ملازمان اورا به قتل رسانيدند واو خود را به قلعهٔ بايبرد انداخته نيم جانى از آن ورطه بيرون برد وغازيان عظام دست به‌نهب وغارت شهر بايبرد كه قريب هفت‌هزارخانه باشدگشاده موازى پنج هزار كس‌از رعايابه‌قتل رسانيدند وبعد ازخراب كردن آن حدود وولايات برادر اعز موى اليه را با تمامى‌امرا وسلاطين به ارض‌روم روانه‌گردانيديم.

چون خبر توجه رايات جلال به ارزنجان و آن صوب انتشار يافته بود، خواندگاراحمدپاشا وزيرخود را با پنج هزار كس از منزل‌آمد به زبانگيرى روانه نموده كه تحقيق نمايدكه نواب‌كامياب متوجه ارزنجان شده‌اند يا برادر اعز مشاراليه وخود ازآمد متوجه ملاطيه شده مقارن اين‌حال به مسامع جلال رسيدكه آن‌جماعت پانصدكس با اسبهاى خوب از ميانهٔ خود انتخاب نموده عثمان‌پاشا حاكم حلب را پيش‌فرستاده‌اند.

چون در آن وقت، به واسطهٔ آن كه تمامى امرا وسلاطين را به نهب وغارت اطراف وجوانب فرستاده بوديم، سواى قورچيان عظام كسى‌ملازم ركاب ظفرانتساب نبود، ما نيز از قورچيان ذوالقدر صدكس جدا كرده ابراهيم بيك يوزباشى قرقلو افشار را درآن‌جا گذاشتيم‌كه زبان‌گيرى نمايد. چون درآن شب، به واسطهٔ شدت سرما و برف قورچيان مشاراليهم آتش‌افروخته بودند، عثمان‌پاشا ومردم او آتش‌را ديده وبر سر ايشان تاخت‌آورده پنج نفر ازقورچيان را شهيد ساخته قورچيان‌عظام ايشان را به تيرگرفته خود را به اسبهاى خود رسانيده سوار شده ميانهٔ ايشان جنگ عظيم پيوسته تا موازى هشتاد و پنج‌كس ازآن‌گروه به قتل‌آوردند. ولد عثمان پاشا به دست اسفنديار بيك ولد قمربيك [از] سپاه منصور به قتل رسيد وعثمان پاشاى مذكور زخم منكر خورده شبانه از آن ورطه بيرون رفت و قورچيان عظام به‌ تاريخ‌يوم الثلاثاى‌شهررمضان المبارك دربلدهٔ ارزنجان به عزعتبه‌بوسى رسيده سرها و اخترمه‌ها رابه‌نظر اشرف اعلى درآوردند.

وچون كمال ضعف وپريشانى ايشان به‌نهايت رسيده پاشاها را به‌خاطر رسيد كه‌بودن درمنزل‌آمد مشكل‌است واگرمتوجه استنبول شويم‌نواب‌كامياب از ارزنجان

متوجه شده در سیواس سر راه بر ما خواهد گرفت ، پس صلاح در آن است که القاص را هزار تومان از بغداد داده روانهٔ آن صوب نمائیم که از آن‌جا متوجه همدان شده اردوی بهرام میرزا را به‌دست آورد . چون خبر به نواب کامیاب رسد به مملکت خود عود نموده به دفع القاص کوشند و القاص نیز از ایشان لشکر طلبیده که متوجه گردد و ایشان گفته‌اند که لشکر ما حالا قوت ندارد و یك هزار و پانصد تومان زر بدو داده‌اند که از اکراد والوار وقرا الوس‌واعراب وغیره لشکر گرفته شود والقاص بادویست کس که از این‌جا بااو فرار کرده رفته‌بودند متوجه بغداد شده چون به‌بغداد رسیده یك هزار و هشتصد کس از اکراد و الوار و چگنی و کلهر و غیرذلك نوکر گرفته از آن جا متوجه همدان شد .

بعد از آن که خاطر از نهب و غارت و قلع و قمع آن مملکت و ولایات از عادل‌جواز و ارجیش و اخلاط و بتلیس و ملازگرد و بلانق و پاسین و خاندرسك وحامری و کیغی‌وترجان و کلکیت و[دنزیق][1] وبایبرد وارض‌روم وارزنجان و کماخ وبعضی از مواضع آق‌شهر پرداخته معاودت نمودند و رایات عز وجلال به چخور-سعد رسید. برادر اعز مومی الیه و امرای عراق و فارس و کرمان را رخصت داده به محل خود روانه‌گردانیدیم . به واسطهٔ آن که خورش وعلیق در دارالسلطنهٔ تبریز و نواحی تعذر داشت با لشکر آذربایجان و شیروانات روانهٔ قراباغ شدیم که در الکای بردع قشلاق نموده خورش و ضروریات لشکر در این سال از الکای شکی و گرجستان و آن حدود سامان فرمائیم و فرزند ارجمند مشارالیه ، حسب الحکم جهان مطاع، با پیش‌کشهای لایق به درگاه معلی شتافته به معسکر ظفر اثر ملحق گشت و جلال‌الدین سوندی بیك قورچی باشی را با ده هزار کس از امرای قورچیان و لشکریان روانهٔ شکی گردانیده خود درالکای بردع توقف فرمودیم و مشارالیه باعساکر نصرت‌مآثر متوجه الکای مذکور گشته موازی دویست هزار گوسفند وپنجاه هزار گاو وپنج هزار اسب و سی هزار خروار گندم و برنج و سایر اجناس از الکای مذکور

---

۱ ـ تصحیح قیاسی ـ نسخه : صدق . دنزیق شهرکی است در جنوب شرقی ترجان روی یکی از انهاری که شط فرات را تشکیل می‌دهند .

نهب و غارت نموده به اردوی معلی آوردند و غنیمت مذکور بر امرا و لشکریان قسمت شده بعد از ده روز که مشارالیه به اردوی معلی آمده بود، خبر آمدن القاص به همدان رسید. فی‌الفور حکم جهان مطاع به قدغن تمام به برادر اعز مشارالیه و امرای رفیق او نوشته فرستادیم که بی‌توقف بر سر او ایلغار نمایند و متعاقب آن کوچ کرده متوجه دارالموحدین قزوین شدیم.

و چون خبر آمدن القاص در دارالسلطنهٔ تبریز به برادر اعز مشارالیه می‌رسد به اتفاق امرای عظام ایلغار کرده اصلا توقف نمی‌نمایند و در شانزدهم شهر شوال که القاص به‌قم رسید، اتفاقاً روز هفدهم که فردای آن روز باشد بعضی از مردم ابراهیم‌خان که در قاقزان به تاریخ بیست و هشتم شهر رمضان روز عرض عساکر منصوره از اردوی‌معلی جداگشته متوجه شیراز شده‌بودند، درحوالی‌قم به‌قراولان بوف رسیده‌بوده‌اند و دو کس‌از ایشان قراولان مذکور را گرفته نزد القاص برده‌اند و مشارالیه تحقیق آمدن رایات جلال از ایشان نموده و در این حال طعام می‌خورده از غایت اضطراب دست از طعام بازداشته به‌کوچ مشغول گشته.

چون موازی یك‌هزار کس‌نیزازملازمان‌برادر اعزمومی‌الیه همراه ولد امارت مآب چراغ سلطان بختیاری متوجه همدان شده بودند، داروغه‌که بوف در همدان گذاشته بود از آمدن ایشان مضطرب وخایف‌گشته دراین اثنا که بوف به واسطهٔ خبر ملازمان ابراهیم‌خان ازقم کوچ کرده می‌رسد، اونیزخبررسیدن رایات جلال‌می‌رساند و بوف از کمال اضطراب و اندیشهٔ آن که رایات جلال راه همدان را گرفتند اصلا توقف ننموده متوجه اصفهان می‌شود.

چون‌بدان‌جا می‌رسد، امارت‌مآب صیدی‌بیك[1] ایشیك آقاسی وامیرزاده علی‌بیك ولد ایالت دستگاه امیرخان قاجار امیر دیوان که در این ایام در آن جا بوده با خضرسلطان روملو وقورچیان وغازیان وسیصدنفرازبوی نوکران شاه سون ودوهزار نفرازپیاده‌های فراهان واصفهان ازشهربیرون‌آمده با اوجنگ‌می کنند وسیصدکس‌او را به قتل آورده واسب واستر که از اردوی برادر اعز مومی‌الیه غارت کرده بودند،

۱ـ چنین است درنسخه وشایدهم: سیدی بیك

بازستانده ومشارالیه از آن جافرار کرده متوجه‌فارس می‌شود. قایدان‌الوس‌بختیاری ضعف و پریشانی او رامشاهده نموده دلیرانه درعقب او افتاده سیصد کس از او به‌قتل رسانیده موازی‌ششصدنفرشترواسب واستراز او ولشکراوغارت کرده از آن‌جامتوجه کوه‌گیلویه شده تمامی ایشان ومردم آن حدود قبل از آمدن او کوچ کرده خود رابه کوههای‌محکم کشیده بودند[ ][1] ولد محمود خان درقلعهٔ دز کوه‌بختیاری‌بدان‌سمت رفته هرشب‌گروه‌گروه از ایشان ومردم ایلات واولوسات به اردوی اوریخته شتر و دواب درعقبه ودربندها به طریق دزدی وحرامیگری‌می‌برده‌اند تا زمانی که‌به‌شوشتر رسیده کس نزد حسین بیك ولد توشمال‌اسحق فرستاده اورابه وعد و وعیدبه جانب خود ترغیب کرده مشارالیه‌فی‌الحال فرستادهٔ اورا به‌قتل رسانیده‌بعدازیأس ونومیدی ازاو[2] تاپانزده روز که درآن جا توقف داشته به ترتیب سیبه ونردبان اشتغال داشته اتفاقا روزجمعه هجدهم‌شهرذی‌الحجةالحرام‌پیش‌از آن که‌یورش‌به‌قلعهٔ شوشترنماید، محمودخان افشاربا اولاد خود وحصاربیك آقا امیرآخورسه هزارسوار وپیاده برسر خود جمع کرده به‌ایلغارتمام می‌رسند وروزشنبه‌نوزدهم شهرذی‌حجه‌که بنیادمحاربه و شورش می‌شود برسرایشان ریخته سیصد کس‌که مردان معتبر او بوده‌اند به قتل می‌رسند و شکست عظیم بدو رسانیده‌اند چنانچه از غایت نومیدی و فلاکت آنها متوجه دزفول شده مردم او برآب شوشترزده قریب دویست‌کس‌ازایشان باموازی پانصد ششصد سرشتر ودواب غریق بحر فنا می‌شوند ومردم قلعه ازقلعه فرودآمده [آنچه] اکثرآن جماعت ازخانه‌کوچ اهل‌عراق به‌اسیری برده بودندگرفته بادواب واموال وجهات بسیار که دراین مدت به نهب وغارت فراهم آورده بودند از ایشان ستده‌اند وچیزی چندان ازاموال وجهات بیرون نبرده.

وبعد ازآن‌که به حوالی‌قلعه‌جات رسیده بقیهٔ رومیه که‌با اوهمراه‌بوده‌اندچون آن حالات راکه در اصفهان وفارس وکوه گیلویه و شوشتر برسر او آمده مشاهده نموده‌اند اوراگذاشته متوجه بغدادشده‌اند و هفتصد هشتصدکس‌که از اکراد والوار

۱- ظاهراً کلمه یاکلماتی افتاده

۲- یعنی بعدازیأس‌ازجلب حمایت حسین‌بیك.

وقرا الوس وچگنی وسارولو وغیره باقی بوده‌اند متفرق‌شده‌به محل‌خود رفته وبوف ازهمه جهتی بی‌راهرو شده ازغایت عجز ونومیدی کنابت به‌امرای عظام به‌مضمونی که سواد آن فرستاده شد نوشته نزد حسین بیك مشارالیه فرستاده و غدغن نموده که حسین بیك خودمتوجه درگاه معلی گشته کتابت مزبوررا به امراء عظام رساند وحالا بایك صدو پنجاه یادویست کس تقریبا که از آن‌جا با اوهمراه بوده‌اند درحوالی‌الکای عود بیك‌لر وحدود مندلی[1] توقف‌نموده انتظارجواب می کشد وحکم قضا جریان‌به استمالت اونوشته دراین چند روز مصحوب سیادت انتساب میرعبدالعظیم صفوی و قراخلیفه زینت ده مجلس بهشت‌آیین فرستاده خواهد شد .

بایدکه بدین‌مژده مبتهج ومسرور بوده مقرر داردکه سه‌شبان روز نقاره زده عموم مردم به وظایف‌مسرت وشادمانی‌قیام نمایند و مژده‌لوق این فتح را به سیادت دستگاه عزت‌انتباه جلالا میر محمدا که ازبدایت تاغایت ملازم رکاب ظفر انتساب بوده وخصوصا جمیع حالات رامطلع است رساند وحاجات وملتمسات خود را به ذروهٔ عرض اشرف اعلی رساندکه به انجاح مقرون و موصول گردد و در این باب تقصیر ننماید . تحریرا فی‌شهرمحرم‌الحرام سنهٔ ست وخمسین وتسعمایه من الهجرة النبویة . *

۱ـ قطعه‌ای که‌امروزه بدان مندلیج گفته می‌شود واکنون‌جزوخاك عراق است.

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس شورای ملی.

۱۵

غرض از قرال‌فرنگ، هانری دوم است پسر فرانسوای اول پادشاه فرانسه و کلود دوفرانس Claude de France وی درسال ۱۵۱۹م. متولدشد. اندامی درشت وخشن وروحی کوچك وذهنی‌محدود داشت. به ورزش وعشق‌بازی بازنان‌شوقی وافر نشان‌می‌داد وعشق او به دیان دوپواتیه ، زنی‌که بیست‌سال ازاوبزرگتر بود ، شهرت تمام دارد . درزمان او ، درداخلهٔ فرانسه جنگهای مذهبی‌بین کاتولیك‌ها وپروتستانها شروع شد. درسیاست‌خارجی‌هم، هانری دوم توفیقی نیافت ، درسال ۱۵۵۰م. بادولت انگلستان درافتاد وسرانجام باپرداخت پول ناحیهٔ‌بولونی راباز گرفت. در محاربات‌پر نشیب وفرازوی‌باشارلکن‌هم، سرانجام برطبق عهدنامهٔ‌کاتوکامبرزیس Cateau Cambrésis (دوم‌آوریل ۱۵۵۹ م.) بندرکاله واسقف‌نشینهای متز Metz وتول Toul و وردن Verdun به فرانسه تعلق گرفت ودر عوض نواحی ساووا Savoie و پیه‌مونت Piémont را فرانسویان تخلیه‌کردند و بدین‌ترتیب دعاری فرانسه بر ایتالیا پایان پذیرفت .

هانری دوم‌درطی‌مبارزه‌ای تن‌به‌تن، درمیدان‌شهرپاریس، باکنت‌دومونتگومری رئیس محافظین‌خود، به زخم‌نیزه‌ای‌که‌به چشمش‌اصابت‌کرد کشته‌شد. کاترین دومدیسی زن‌حیله‌گر و سنگدل وسیاست بازمشهورتاریخ اروپا ، زوجهٔ وی‌بود . کاترین از هانری دوم هفت فرزند داشت: چهارپسروسه دختر .

سه تن ازپسران‌اوبه ترتیب‌برجای پدر ، برتخت سلطنت فرانسه نشستند: فرانسوای دوم، شارل‌نهم . هانری سوم. یك دخترش نیز به نام مارگریت به زوجیت هانری دوناوار مؤسس سلسلهٔ بوربون درآمد همان‌که بعدها عنوان‌هانری چهارم‌یافت

نامهٔ سلطان سلیمان به قرال فرنگ در خصوص فتح قلعهٔ وان و غلبه بر قزلباش

افتخار الامراء العظام العیسویه، مختار الکبراء الفخام فی الملة المسیحیة مصلح مصالح جماهیر الطائفة النصرانیة، ساحب اذیال الحشمة و الوقار، صاحب دلایل المجد و الافتخار ولایت فرانسه قرالی ختمت عواقبه بالخیر توقیع رفیع همایون واصل اولیجق معلوم اوله ...

اسبق طائفهٔ قزلباش اوباش ضلالت معاش که نایران نوایر فساد و فتن وطغاة طرایق فرایض وسنن اولوب رفض و الحادایله مستور مذهب شنیعهٔ شیعه‌یه شیوع ویرمکله چراغ دولتلری شعلهٔ ایماندن مهجوردر سردار ضلالت آثارلری اولان طهماس صاحب هراسك قرنداشی القاس خناس عتبهٔ علیامزه التجا و اختصاص ایتمکله عرض نیازو تظلم ایلمکین انلرك قطرات امطار خسرشعار لریله مرآت دینه عارض اولان ژنگ و پاس مصقلهٔ تیغ آبدار ذوالفقار آثاریله محو و تراش اولنمغیچون رایات نصرت آیات آچوب عساکر ظفرمآثرمز ایله دیارشرقه توجه همایون اولنمشیدی اراضی آذربایجان ظلال اعلام فتح پیام ایله مستظل اولوب خطهٔ تبریز مقر رایات نصر عزیز اولیجق اطراف واکناف مملکت انلرك وجود فساد معتاد و الحاد اندیشه‌لرندن خالی و بیشهٔ ملك شغال ظلم و بیدادلرندن تهی بولنوب شاه شآمت پناه آدینه اولان مخذولدن آثار جلادت و شهامتدن شمه وذره ظهوره کلمیوب مهابت جیوش سروش خروشدن پردهٔ اخفاده مستور و معجرپوش و شهامت شمشیر داوران دشمن

کیردن مورزبون کبی ثقبهٔ زمینده پنهان و مدهوش اولدیغی ظاهر و باهر اولدی اول رعایا وفور حمایت و عدالت خسروانی‌یه مظهردوشوب نهب و غارتدن‌مصون و محفوظ اولوب مهاد امن و امانده لحظات مرحمت سمات پادشاهانه‌مدن محظوظ ایلدیلر اصل مقصود ظفر ورود ممالك آذربایجان ایادی نواب سامی مکان خسروانیده مسخر و مضبوط اولمق ایدی لاجرم اول مرام فتوح انجامك دائرهٔ حصوله وصولی ایچون عنان عزیمت شاهانم ممالك اعجامك حصون مشیده وقلاع ممهده سندن اولان قلعهٔ وان استخلاصنه منصرف و منعطف قیلنوب دولت واقبال وسعادت واجلال ایله سنهٔ طقوزیوزالی بش رجبنك اوائلنده اوزرینه کلدکده ملحدمزبوراول ملك آسمان سوری ابطال رجال‌الحاد مآل ایله مالامال ایدوب ممهد و مشیدایلمش ایمش علوعنایت حضرت فتاح ذوالمنن تقدست آلاؤه که دائمابنم مرادات خیرآمالمه رفیق‌شفیق‌اوله کلمشدرانك لطفنه توکل‌ومفخر کائنات وخلاصهٔ موجودات صلوات‌الله علیه وسلامه معجزات فتح آیاتنه توسل ایلیوب شیربیشهٔ جنگ نهنگ غضنفرآهنگ ببر دمان میدان‌قتال وصفدری، شیرژیان عرصهٔ جدال وفتح‌گستری، آصف زمان، ملاذ اهل‌ایمان وزیراعظم رستم پاشا ادام‌الله‌تعالی اجلاله و سائر وزراء کرام وصدرنشینان عرصهٔ احترام وبگلربگیلر قوللرم ایله وسنجاق بگلری ایله بالجمله جمهور غازیان ظفر قران عساکرفتح مآثرنصرت اقترانم ایله فتحنه اقدام اولند قده ایادی ظفرمبادی نواب کامیابه دوشمك مقدرایمش زمان یسیرده فتحی میسر اولدی توابع ولواحقی ایله مضافات ممالك محمیه‌مزدن اولنوب بندگان سدهٔ سپهر تمکیندن بریسی بیگلربگیلك طریقیله نصب اولندی اول اثناده مقهورمزبورك ضبطنده اولان ممالك شیروان دخی‌اولیای قاهره‌مز النه‌دوشوب اول دیارتلوثات رفض والحاددن تطهیر اولندی بعد حصول‌الامال عساکرظفرخاتمت برله دیار بکر جانبلرینه شرف مراجعت اولنوب ایام شتا ایرشمکین سعادت واقبال ایله محمیهٔ حلبده قشلایوب سایرعساکرفوزانتمادخی‌بریردیاربکرجانبلرنده‌قشلایوب دولت واقبال فرخنده فال ایله حلبده‌ایکن‌دارالامان وان بگلربگیسی کندویه قوشیلان دلیران عدوستان ایله دشمن بی‌دین وبدگمانك خانلرندن طوتیلوب حاجی دیمکله

مشهور پلید عنید بغی جویك اوزرینه سکردوب نفس خویه واردقده لعین مرقـوم بی‌نهایه ملاعین جاسوس ایله شهری حصار ایدینوب مبارزان زورآوران اسلام ایله جنگ و جدال ایلدکلرنده محکم محاربه وجدال واقع اولوب آخرالامر تقدیرایزد متعال ایله عزشانه انصار دین حزب منافقینه غالب اولوب دماء مفسدین ایله اسواق خوبی لاله‌زاروخونین ایلمشلرلعین مزبورك سربی‌سعادتی کلوب اول طایفه کریهه‌دن اولدیارپاك وتطهیر اولندی سابقا دیار بکره نزول اجلال اولندقده مشارالیه‌القاص‌ایله دلیران دریاقیاسدن برمقدارعسکرفوزاقتباس‌قوشیلوب کوندرلمش‌ایدی دیارهمداندن وقم وکاشان واصفهان وقزوین‌جانبلرندن سکردوب. شاه‌شوم ضلالت رسومك‌خزاین اموالی وتجملات اسبابی جمله خیول وبغالی باسرها نهب وغارت وتوابع هزیمت معاقبنك اولاد وازواجی یغما وخسارت اولندی. هنگام ربیع ایـریشوب ، اول بهار خجسته آثار ده تشیید مبانی اسلام وتمهید اساس دیـن سیدالانام ایچون علیه‌الصلوة والسلام سفر مبارك سیره عزیمت عالی نهمت ایدوب محروسهٔ حلبدن عنان عزیمت ظفرخسروانه‌م دیاربکرجانبلرینه‌منعطف قیلنوب ممالك محمیهٔ خسروانه‌م‌ایله‌همجوار اولان کفرهٔ گورجستان‌که زمرهٔ منافقین‌اولوب‌گاه عتبهٔ عالم پناهم جانبنه التجاایدوب وگاه قزلباش دین خراش طرفنه انتساب وانتما ایدرلردی‌ازالهٔ فساد وضلالتلری مهم ولازم اولوب اول‌جانبه برمقدارعساکرظفرکردار ارسال اولنوب کفاردوزخ مکانك سرلکان نام قلعه‌سی‌که باروی‌سمك بنیان وحصن فلك آشیان ایدی اوزرینه واروب لشکر ظفر قبول کفارمغلوب ومخذولی علف شمشیر مسلول ایدوب نصر مبین‌لشکر ملایك‌آیین‌واقع اولمش‌اندن غیری خیلی حصارلر دخی‌فتح‌اولنوب مضافات‌ممالك محمیه‌دن واقع اولدی سعادت واقبال‌ایله دیاربکر قربنده قزل دپه نام موضعه نزول اجلال قلندقده برقاچ‌کون انده اقامت اولنوب. بواثناده‌القاص‌که‌باب سعادت مآبمه التجاایتمکله انواع عواطف علیهٔ خسروانه‌مه مظهر واقع اولوب رعایتلر اولنمشیدی اتفاق طبیعت مفسدان وفاقی نفاق وشقاقه میل ایتمکله بعض اکراد بد نهادك اغوا و اضلالی‌سبیله‌حقوقی‌عقوقه تبدیل‌ایدوب کردستان طاغلرینی پناه‌قیلوب عصیان وطغیان ایلمکین لشکر ظفر اثردن بـرمقدار دلیران شیر پیکر ارسال اولنوب. لعین‌مزبورك

اوزرینه ایلغار ایدوب وارد قلرنده بعنایة الله تعالی لشکر هزیمت اثری قلیجدن کچیریلوب وخانمان واسبابی یغما وتالان اولنوب من نجا برأسه فقد ربح قولیله عمل اولنوب ایکی اوچ آدمی ایله کوهسار وجبالده مختفی وشر وشوردن ممالك ومسالك تطهیر وتنظیف اولندی اول جانبلرده واقع اولان کلیا امرای اکراد شمشیر آبدارمز خوفندن استیمان ایدوب سپاه سمی المکانم جانبنه ادملری واوغللری کلوب عواطف علیهٔ خسروانه مدن بهره‌مند وبرمراد اولوب اول جانبلرده قزلباش اوباشه تابع ومتعلق اولان امرا وکبرا باب سعادت مآبم جانبنه مطیع ومنقاد اولوب سدهٔ سپهرمدارم جانبنه عبودیت ورقیت اختیار اتیدیلر طرف گورجستانده اولان کفرهٔ خسارت فرجام ونکبت انجامدن تمام انتقام الوب اولطرفیلر کلیا توابع دار الاسلامدن اولمق واجبات سنن پادشاهیدن اولدیغی اجلدن دستور مکرم وزیرم احمد پاشا ادام الله تعالی اقباله بعض قپوم قوللریله وتفنگچیان کشورستاندن برمقدار یکیچری قوللرم قوشیلوب قرمان وذوالقدر وارضروم بگلربگیلری دخی عموماً لشکر ظفر اثرایله گورجستانه دخول ایدوب معظمات قلاع فلك اتساع ومشاهیر حصون جوزا ارتفاعدن قلعهٔ توتوم که مأوای کفار شوم ومجمع کلاغ وبوم اولوب اول دیارك دار الملکی اولمغله حصانت ومتانت ایله مشهور اولمشیدی قلعهٔ ارضرومده اژدرلو حصار ایتمکین باروسنه طوبلر چکدیروب سنهٔ ست وخمسین وتسعمایه شعبانِنك اوف سکزنجی گوننده قلعه‌یی حصار ایدوب لشکر شیر کمین وهزبر آیین ایله اطرافنی احاطه ایدوب قلعه‌ده محصور اولان جورجی آغا لشکر ظفر ایادی ایله جنگ وحربه بادی دوشوب استکبار وفساد اوزره اولدقلری اجلدن نائرهٔ حرب فروزان وآتش جنك گرم وسوزان اولوب طوبلر لیل ونهار قلعه‌نك اساس سمك مماسنه ضرر ویروب بروج فلك نماسی منشق ایتمکله اجزای دیواری هوایه تارومار وخاکه ریزان ایلمشلر کفار خاکسار شدت احوال کارزاردن حیران وزار اولوب ضروری استیمان ایتمکله ماه مزبورك یکرمنجی گونی قلعهٔ مزبوره بعنایة الله فتح اولنوب قله‌لرینه رایات ظفر غایات نصب اولنوب سنجاق بگی ودزدار ومستحفظلر قوینلوب ضبط اولندقدنصکره اکا قریب لحاح دیمکله معروف حصار دخی آلنوب توابع ولواحقی ایله مضافات دار الاسلام اولدقدنصکره ماه شعبانك یکرمی دردنجی گونی ملاعین خاسرینك

حصون مصوننندن آقچه قلعه دیمکله مشهور حصاری دخی آلنوب جمله عدوی مقهوره متعلق اولان قلعه‌لردن اوتوزبش قطعه حصار آلنوب اون دردینی یره برابر ییقوب خراب ایلیوب باقی قلاع یکرمی برقطعه قلعه سن عسکر ظفر رهبر ایله مملوقیلوب دزدارومستحفظ قویوب بربگلربگیلك مملکت‌ایله درت‌سنجاقلق یرلرجناب سعادت مآبمه مفتوح ومسخراولمش سالم وغانم گورجستان فتحندن مراجعت ایدوب سدهٔ سعادت بخشه‌کلوب ملاقی‌اولندی وان بگلربگیسی دخی قزلباش‌اوباشك اقرباسندن حسین‌خان وقیتماس ونظرنام سلطانلری اوزرلرینه سکردوب عسکر ملاحده متنبه اولوب قرارلری قالمیوب اردولرین دوکوب وجبال وکوهساره‌گریزان اولمشلر نخجوان وساعت چقوری ودردان نام محللر کلاً تالان واحراق اولنوب طویملقلر ایلمشلر حق سبحانه وتعالانك علو عنایتی ایله جناب جلالت مآبمه فتوحات عظیمه میسراولدی بوسفر ظفرنشان ولایت آشیانده اکمل ممالك آذربایجان تصرف نواب کامرانده مضبوط اولوب دارالامان اولمشلردرسعادت واقبال ودولت‌فرخنده‌فال ایله سفرمبارکدن مراجعت همایون ایدوب دارالسلطنتم جانبلرینه شرف عودت اولندی بواحوال ظفرمآلدن جمهوراسلام وکافهٔانام مبتهج‌وشادمان ومسرور وخندان اولمق ایچون بشارت نامهٔ همایونم‌ایله قولوم ارسال اولندی‌انشاءالله‌العزیزواروب وصول بولدقده بواخبار مسرت آثار اطراف وجوانبه‌اعلام وایثار ایدوب شهرلری زین ایلیه‌سز . *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۶۰۶-۶۰۵

۱٦

عبداللطیف‌خان پسر کوچونجی‌خان بود پسر ابوالخیرخان اوزبك . کوچونجی‌خان دختر زادهٔ الغ بیك گورکان بود . وی همراه سایر خوانین اوزبك درسال ۹۳۵ به ایران حمله آورد ولی در ناحیهٔ جام درمقابل شاه طهماسب شکست خورد وشکسته سلیح و گسسته کمر بماوراءالنهر گریخت وسال بعد درگذشت (۹۳۶ه.) .

پس ازاو پسرش ابوسعید عنوان خانی یافت. اما وی نیز سه سال بیش برمسند فرمانروائی ننشست ودرسال ۹۳۹ه. بدرود حیات گفت وتخت سلطنت را به عبیداله خان سپرد . درسال ۹۴۶ که عبیداله‌خان را دست اجل به زیرخاك کشید ، عبداللهخان پسرکوچونجی بسلطنت ماوراءالنهر رسید . یك سال بعد عبداللهخان مرد و عبداللطیف برادرش عنوان خانی الوس ازبك وسلطنت ماوراءالنهر یافت واو دراین سمت بود تا سال ۹۵۹ که عمرش بسرآمد .

نامهٔ سلطان سلیمان به عبداللطیف اوزبك امیر سمرقند

... ناقل نامه باباشیخ دیار شرق سفرندن حلبه قشلاق نیتنه عودت ایتدیکمز اثناده عتبهٔعالم‌پناهمزه کلوب حسن‌اجازت همایونمز ایله زیارت‌بیت‌الله‌الحرام قبلنه ارسال اولنوب عنایت علیه‌حضرت واهب‌الآمال ایله جل شأنه جناب جلادت مآبمزه انواع فتوحات غیبیه چهره‌نما اولوب. طائفهٔ مفسدین شرذمهٔ ضالین ومضلین خشیت شمشیر بران غازیان نصرت قریندن سراپردهٔگریز و اختفاده مانندنسوان معجرپوش مختفی‌ومدهوش‌اولوب. آثارشهامتلرندن‌ذره واطوارجلالتلرندن‌شمه‌ظهوره کلمیوب. نواب فتح مآبمز ایله عسکرفوز نصابمز خطهٔ‌آذربایجان ایله‌اکناف عراق عجمده کامرانلقلرایدوب. حق‌جل‌ذکره‌نك علوعنایتی‌ایله‌نیجه‌حصون‌ایادی‌غازیان‌ظفرانتفاعده مفتوح‌اولوب. دست شرور مفسدین دامان ملکدن مطروح‌دوشوب. خصوصا ممالك گرجستانك قلاع‌مشیده‌سی‌شمشیرمزایله فتح‌اولنوب نیجه دیاروممالك محمیه‌گردون حشمه منضم قیلنوب مضافات اقالیم محروسه مزدن اولمشدر.

المنة‌لله ایکی ییله قریب اولدیکه محضاً تحصیل رضای رب جلیل ایچون عساکرفوزدلیلمز حریر وپرنیانی جوشن پولاده تبدیل ایلمشلردر. اکراول طرفلردن دخی‌فی‌الجمله جیوش‌دین‌ایله تحریك عنان عزم اولنسه طایفهٔضلالت‌آمال وخسران نوالك وجود مضرت آلودلری صحایف روزگاردن معدوم ونابود اولمسی محقق ایدی چهرهٔ مقصود آیینهٔ اهمال وتاخیرده صورت پذیر اولدیغی متضمن حکمت

خفیهٔ الهی در الامور مرهونة باوقاتها لاجرم حدود ممالك محروسه اکناف اقالیم محمیه مز نواب حشمت انتساب وعساکر نصرت نصاب ایله تمهید اولنوب رایات اقبال آیات ایله مقر سعادتمز جانبنه مراجعت همایون اولندی. مقدمادخی تفصیل ماجرا نامهٔ مودت انتما ایله عتبهٔ سامی مکانمز خدامندن چاوش احمد ایله اول جانبه انبا اولندی اثریکز ظاهر اولمیوب. کیفیت احوالکزه اطلاع میسر اولدی. مومی الیه شیخ سالم الاحوال هدایت ایزد متعال ایله حرمین شریفین جانبلرینه وصول بولوب. طواف بیت‌الله‌الحرام و شرف زیارت روضهٔ سیدالانـام ایلـه مستسعد اولدقدنصکره کیر وعتبهٔ علیامز ملاقی اولوب. مقراصلیلری طرفنه متوجـه اولدیلر. اول جانبده اولان اهالی اسلام سعادت انجامك طریق‌حجه مرورده مشقات وتعبلری حد احصادن متجاوزدر. اموردین مبینده واقع اولان عقودك انکشاف وحلی ذمت خسروان جلالت اقترانه لازم ایدوکنده اشتباه یوقدر دفعات ایله سدهٔ سعادتمز جانبنه وارداولان مکاتیب اخلاص مراتبکزده طائفهٔ ملاحده قلع وقمعنه هجوم واقدام اولنمسی اشراق اولنورفاماظهوری سراپردهٔ تأخیرده مستور کورنیوراول قوم شوم ضلالت رسومك ضعف حاللری درجهٔ کمالده ونقصان قوتلری مرتبهٔ نهایتدر. انشاءالله شویله اول جانبلردن عنان عزم جنود دین قلع وقمع آثار ملحدین وفاسقینه مصروف اولنور ایسه وراء پردهٔ تقدیـرده مرهون اولان امور درجهٔ ظهورده اولوردی اطراف واکناف ممالك محمیه مزده نواب کامیاب ایله عساکر هرزمانده حاضر اولوب جابجا جنود ظفرورودیله کافهٔ حدود مضبوط ومسدود درطائفهٔ خائفهٔ یه محل گریز واختفا اول طرفلرقالمشدر.

جناب واهب العطیاتدن امید ومرجو درکه اتحاد طرفین ایلـه مواد شروروفساد اولان طائفهٔ ملحدینك آثار طغیان وعنادلری بالکلیه محو اولمش اوله که سبب آسایش انام اوله .... [1]

تحریراً فی ۱۴ جمادی الأولی سنه ۹۵۷ بمقام قسطنطنیه *

۱ــ ازاین نامه عنوان وجملات زائدمکرر وقسمت مربوط به تعارفات درپایان حذف‌شده‌است.

* منشآت فریدون بیك، ج ۱ ص ۶۰۸ــ۶۰۶

۱۷

چنانکه گذشت ، سلطان سلیمان قلعهٔ وان را به‌اسکندر پاشا حاکم ارزروم داده‌بود. پاشای‌مذکور ناگاه برمرزهای ایران تاخت ودرخوی ، حاجی بیك دنبلی را به قتل آورد و سپس به چخورسعد (ایروان) آمده بازارآن شهررا آتش‌زد وبراثراین تاخت وتازها غروری تمام یافته نامه‌های موهنی به‌امرای دربارصفوی‌فرستاد . پادشاه صفوی، چهارستون‌از دلیران سپاه‌خود رامأمور ساخت‌تاشهرهای‌ارجیش وبارگیری وپاسین ووان وموش وبند ماهی وعادل جواز را مورد حمله قراردهند. ستونهای مزبور درمأموریت خودپیروز شدند وسراسرمناطق مذکور را به‌آتش وخون‌کشیدند وشاه طهماسب خود به‌پای قلعهٔ اخلاط‌آمد وآن قلعهٔ استوار را قهراً متصرف شد و با زمین هموار کرد . به قلعهٔ وان نیز سرداران وی یورش بردند و مدافعین قلعه را که‌برای جنگ بیرون‌آمده بودند درهم‌شکستند ولی مدافعین‌گریخته درپس دیوارحصار به‌مدافعه نشستند و سپاه قزلباش‌ه تمامی غلات ومنازل وان ووسطان واموك وكواش والباق وخوشاب سوخته‌وخراب‌کرده ازراه گزل‌دره وکواش ازآن سوی دریا(دریاچهٔ وان) در اخلاط [1] ، به شاه طهماسب پیوستند . (۹۵۹ه.)

ازستونهای سپاه قزلباش ، ستونی‌که برای فتح داوایلی به‌گرجستان رفته بودنه تنها درمأموریت خودتوفیق نیافت بلکه مورد حملهٔ ناگهانی اسکندر پاشا قرارگرفت ودرحدود سیصد نفر از قزلباشان و گرجیان کشته‌شدند واسکندرپاشا به‌ارزروم بازگشت. شاه طهماسب برای‌جبران‌این ناکامی ، شاه‌زاده اسمعیل میرزا را به جنگ‌اسکندرپاشا به‌ارزروم فرستاد. اسکندرپاشاکه به‌جنگ‌ازشهر بیرون آمده‌بود ازقزلباشان شکست‌خورد وبه‌حصارشهر گریخت قزلباشان‌که چیزی نمانده بودکه شهر را تصرف‌کنندعده زیادی ازترکان را به‌قتل‌آوردند وجمعی‌ازامرای معتبرترك راچون عیسی‌بیك حاکم مرعش و رمضان‌بیك‌برادر اسکندرپاشا و پیرحسین بیك حاکم چمشگزك وخیرالدین بیك حاکم ملاطیه ومصطفی بیك والی طرابزون

۱ـ احسن‌التواریخ روملو ج۱۲ص۲۶۰

وعلی بیك برادرزن اسکندرپاشا وقاضی‌ارزروم رادستگیر کردند وبه نزد سلطان صفوی باز گشتند. (۹۶۰هـ)

شاه‌طهماسب پس از فتح قلعهٔ اخلاط متوجه قلعهٔ ارجیش شد وپس از سه‌ماه محاصره آن قلعه راگرفت وپوست ازسر کردان که مدافع‌قلعه بودندکند وفرمان داد تا قلعه را باخاك یکسان سازند ومتعاقب‌آن قلعهٔ بارگیری را نیز متصرف شد. (۹۶۰هـ.)

سلطان سلیمان ازشنیدن اخبار تاخت وتاز قزلباشان درمتصرفات‌خود سخت‌خشمگین شده بود، برای بار چهارم عازم سرحدات ایران شد. درطول همین سفر است‌که به‌اغوای رستم‌پاشا صدراعظم خود وبه‌تحریك خرم سلطان زوجهٔ سوگلی سلطان، شاه‌زادهٔ ترك‌مصطفی به‌فرمان پدر به‌قتل رسید و مورخین ایرانی «مکر رستم» را مادهٔ تاریخ آن واقعه یافتند و چون چندروز پسر دیگر سلطان ترك به‌نام جهانگیر، براثر علاقهٔ شدیدبه‌مصطفی درگذشت تاریخ آن‌را (ستم‌مکرر) گفتند. پسر مصطفی به‌نام محمد نیز در همین جریان به‌قتل رسید و بعضی ازمورخین «ستم مکرر» را اشاره بدین فاجعه دانسته‌اند.

درسال ۹۶۱ سلطان ترك به‌جنگ باایران برخاست وباسپاهی سنگین به‌مرزهای‌ایران روی آورد. شاه‌طهماسب ازنخجوان به‌ییلاق بازارچای رفت وسلطان‌ترك درحوالی‌نخجوان فرود آمد. برخوردهای‌کوچکی که بین قراولان دوسپاه روی داد غالبا به‌پیروزی‌ایرانیان منجرشد وجمعی ازترکان‌دستگیروکشته شدند ازجمله درنقطه‌ای‌به‌نام‌قانلوچمنی، سنان‌بیك که باجمعی ازعثمانیان به‌امر سلطان ترك برای تعمیرراه آمده بود دستگیر شد. ولی شاه طهماسب به‌امید صلح وآشتی اورا نکشت.

سلطان سلیمان‌که روز بیست وپنجم شعبان به‌نخجوان آمده ولی‌دو روزبعد به‌ارزروم بازگشته بودپس‌از شنیدن‌خبر اسارت سنان‌بیك‌که سخت‌موردمحبت وی بودبه‌اشاره سخن‌ازصلح به میان‌آورد وشاه طهماسب‌هم‌که آرزومند چنین‌امری‌بودازکشتن‌اسیر ارزندهٔ خوددرگذشت واورا همراه‌شاه قلی‌بیگ‌قاجار به‌نزد«خواندگار» فرستاد وازآنجابه‌گرجستان حمله بردو اسیر فراوان‌گرفت و دربازگشت ازسفر فرخزادبیك ایشك‌آقاسی را به‌سفارت نزد سلطان ترك‌گسیل‌داشت. براثرفعالیت سفرای مزبورطرح‌عهدنامه‌ای ریخته‌شد ومحاربات بی‌ثمر و ویران کنندهٔ ایرانیان وترکان در دوران شاه طهماسب خاتمه یافت. رسمیت قرارداد در سال ۹۶۹ تحقق یافت و «الصلح خیر» مادهٔ تاریخ آن گردید.



سلطان سلیمان پادشاه عثمانی

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب در دعوت وی به جنگ

طهماسب بهادر ارشده‌الله تعالی مثال لازم الامتثال واصل اولیجق معلوم اوله که سکامتابعت وانقیادایدن ارباب فسادك کفر و ارتداد لری درجهٔ وضوحده آشکار اولوب. تبدیل‌دین مبین وتغییرشرع گزین ایتمکله دائرهٔ انصافدن خروج وعدولك منتهای تحقیقه وصول‌بولمشدر. خصوصاً سب‌شیخین رضی‌الله عنهمادرت‌مذهبده‌بیله کفروضلال‌ایدوکی‌مصرح‌ومسطوراولوب. هدم‌بنیاددین‌ایدنلرك قتللری‌مباح‌ایدوکنه فقهای‌ارباب‌یقین وائمهٔ شریعت‌سیدالمرسلین باسرهم‌فتوی ویرمشلردر. اکابناء محضاً امتثال اوامر الهی‌واتباع شرایع حضرت رسالت‌پناهی ایچون حق سبحانه‌وتعالانك عنایتنه توکل وایکی جهان‌فخری جناب ختم‌رسالتك معجزاتنه توسل ایلیوب چهار یارعظامك علوهمت‌لرینه‌طیانوب بربیله‌قریب اولدیکه مقرسعادتمدن قالقوب‌دیار کفر شعار شرقك تخریبی واصحاب کرام سعادت ارتسام دشمنلرینك تعذیبی نیتنه غزا و جهاده‌بل بغلیوب عساکرهیجاماثرم‌ایله توجه همایون میمنت مقرون‌ایلمشیدم. حالیا اول عزیمت عالی نهمت‌اوزره لشکر آهن‌پوش دریا جوش غضنفران هژبرهیبت و اژدرخروش‌ایله منازل عدیده طی‌قیلنوب. شهر حبیب‌الرحمن ماه شعبان‌ظفراقترانك بشنجی گونی‌حوالی‌قارص‌ظلال رایات‌نصرت‌آیاتله‌مستسعداولدی. قبل‌السیف‌تکلیف اسلام آیین شرع سیدالانام اولدیغی اجلدن‌بوحکم همایون‌شرف‌مقرونم سکااصدار بیورلدی سالها درکه کندوکه‌شاهلق‌اسناد ایدوب لاف وگزاف‌ایله مردلك ودلیرلك

دعواسن ایدرسن سنین سابقه‌ده دفعاتله تحت تصرفکده اولان ممالك واراضی سم ستور لشکر منصور ایله پایمال اولدقده. نصال سهام جان آشام غزاتدن قلبکه کمال خوف و خشیت مستولی اولمغین. مقابله‌یه راضی اولمیوب پردهٔ گریزده مختفی اولمشیدك. بو حال فضیحت مآل ایله مستور اولوب خانه‌پرورلك اختیار ایلمشیکن الفتنة نائمهٔ لعن الله لمن ایقظها مضمونندن غفلت کوستروب. سنهٔ سابقه‌ده بعض عساکر ظفرمآثرم کفار خاکسار ایله غزاده ایکن فرصت بولوب رکاب ضلالت انتساب اوزرینه کلوب هوای نفسه متابعت ایله اکناف ممالك محروسه‌مدن بعض مواضعك رعایاسنه عذاب وایذائه شتاب ایلمش. ایدك آگاه اوله سنکه ظلمك آخری وخیم وفتنه وفسادك ثمراتی مشاهدهٔ عقاب عظیم در.

ان شاءالله الاعز الاکرم عن قریب حدود نخجوان غلغلهٔ لشکر خجسته‌نشان و دبدبهٔ دلیران غضنفرقران ایله مشرف اولور. اسفار سابقه‌ده شایدر قودغفلتدن اویانوب گوش هوشکدن پنبهٔ عنادی ازاله ایلیه‌سن و دائرهٔ اسلامه قدم یا صوب مسلمان اوله سن دبو احتمال ویریلوب رعایایه نوع مرحمتم وسکان شرق فتنه غرقه مزید عاطفتم اولوب انلره تعرض اولنمامشیدی. بودفعه نیت خیر خاتمت پادشاهی صحابهٔ کباره سب ولعن ایدن طوایفك عنایت حق ایله جل ذکره ذکوری علف شمشیر واناثی واطفالی اسیر قلنمق خصوصنه مصروف اولمشدر اویله اولسه ذاتکده فی الجمله غیرت و حمیتدن اثر وجبلتکده دانهٔ خردل مقداری جلادت وهنر اولوب، رجلیتدن حصه وبهره وارلکدن شمه وذره وار ایسه کلوب عساکر ظفرمآثرمه مقابل اوله‌سن که حق تعالینك مشیت ازلی وارادت لم یزلینده مقدر اولان هرنه ایسه معروض بروزده جلوه‌گر اوله. جناب حق جل وعلایه معلوم درکه جهانده مقصود ومرامم احیای سنت نبوی اولوب مال وملکه نگرانم ودنیای قرین الفنایه ذره‌دکلو التفات واعتبارم یوقدر. همواره روزگار سعادت آثارم کفار نارقرار ایله جهاد وغزایه منعطف ومصروف. دردست وبازوی قوتم عنایت حضرت باری عم نواله‌یه مربوط ومحکم در. شمدی‌یه‌دکین جناب جلالتمآبمله مصافه اقدام ایتمیوب زاویهٔ گریز و اختفاده اولدوغکه سبب وباعث خشیت طوپ و تفنگ رعد آهنگ اولمش ایسه اول خوفی قلبکده ازاله ایده‌سن که عساکر فوزمآثرم ایله طوپ

وتفنگ‌اولدوغی عادت قدیمهٔ موروثی اولوب لازمهٔ قاعدهٔ گیتی‌ستانی اوله کلمشدر بودکلدرکه‌سنك کبی نام وناموسنی ترك‌ایتمش ایله محاربه و جنگ ایچون ترتیب اولمنش اوله‌سکا اقتدا ایدن‌اوباشك احوال‌نه‌گونه ونه‌مقوله‌نسنه‌ایدوکی معلوم‌وظاهر مقابله‌یه کلمکه اصلا طوب وتفنگدن قورقمیه‌سن ملاحدهٔ بی‌عار وننگ دفعنه طوپ‌و تفنگ حاجت‌دکل وانزلنا الحدید فیه بأس شدید[1] مقتضاسنجه ارباب طغیانك ازاله و رفعنه شمشیر بران وتیغ درخشان‌کافی در.

تفنگ‌ایله‌اوریلورمرده پنجه زنك آشوبیدر برقاج طپنجه

واگرمقابله‌یه کلمکه‌عدم‌اقدامك کثرت‌عساکرجهان‌بانی و وفرت‌جنود کشور-گیری ومملکت ستانیدن خوف وهراس ایدرسك‌اول‌خشیتك‌ازاله سیجون لشکرظفر رهبردن بی‌نهایه دلیران رزم‌پرور افرازاولنوب‌یرلو یرینه وارمق‌امراولنمشدر خصمه مروت وعاطفت یوقدراولوردخی‌بوندن‌اوزکه اولمز عسکر چوقلغندن قلبکه خوف کتورمیه‌سن. اماشویله عادت قدیمه‌ك اوزره‌گیر وفرار اختیار ایدوب لشکر بیر رزم ایله مقابل‌اولمیه‌سن خواتین خانه‌نشین مانندی مغفریرینه معجر اختیارایده‌سن‌شاه‌لق نامی‌سکا حرام‌اولوب حرامی لرزمره سندن حرامی‌لر فرارایدوب میدانه کلمیجك رخت وبخت تارومار‌یتاغ وطوراغی خراب ویباب قلنوب شرارهٔ آتش سوزان‌ایله پرنار قلنمق عادت قدیمهٔ شاهان بزرگوار در رعایانك مظالمی بوینوکه لشکر انبوه دریاشکوه مملکتده طاشی‌طاش اوزره قومیوب شهبازان روم معمورهٔ ولایتی آشیان جغد وبوم ایدرلربیلمش‌اوله‌سن. به هرحال فرمان جهان مطاعمه جواب کوندروب وقتکه حاضراوله‌سن والسلام علی‌من اتبع الهدی[2]. *

۱- الحدید ۲۵ ۲- طه ۴۷

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص۲۵-۱۹

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان[1]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ذی اللطف و الاحسان و العظمة و السلطان، المنزة من العیوب و السهو و النسیان، المبرا عن وصمة الزوال و النقصان، الکریم الذی من علینا بمعرفته و معرفة الانبیاء و المرسلین و الائمة المعصومین بالدلیل و البرهان. الرحیم الذی نجینا برحمته من فضلات الاهواء الفاسدة و المذاهب الباطلة و متابعة ارباب الجور والطغیان، الرؤف الذی اعطانا برأفته اماماً هادیاً معصوماً شفیعاً من سلالة هاشم وذریة عدنان ووفقنا بترویج شریعة جدنا محمد الذی انزل علیه القرآن ونسخ بطریقه سایر-الشرایع و الادیان بمتابعة ائمة المعصومین حجج الله الرحمن و الصلوة و السلام علی نبیه و حبیبه وخلیله و رسوله محمد المبعوث الی الانس و الجان و آله و اهل بیته وعترته امناء الدین و ائمته اصحاب الایقان اولهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امام البریة بنص القرآن و آخرهم الامام المنتظر محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین و مسافة الازمان و اولادهم و اصحابهم و احبابهم و المنتخبین المجاهدین و شیعتهم اجمعین علیهم رحمة الله العزیز المنان و علی اعدائهم ومخالفیهم لعنة الله الملك الدیان .

وبعد عنوان نامهٔ خجسته فرجام به نام مالك الملکی است که به منطقهٔ تؤتی الملك

۱ــ عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: سواد مکتوبی که نواب شاه طهماسب به سلطان سلیمان خواندگار روم نوشته وقتی که به حوالی تبریز و نخجوان آمده .

من تشاء[۱] صحیفهٔ شاهی و دارائی مارا به‌قلم کرامت رقم منشی دیوان قدرت و خامهٔ مشکین شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمت خود مرقوم ومسطور ومقرر و محرر ساخت.

حمد بی‌حد وثنای بی‌عد پسندیدهٔ بارگاه خالقی است‌که رایات معدلت و سلطنت و فرمان‌روائی و الویهٔ عظمت وخلافت و کشورگشائی ما را به‌مقتضای مؤدای وعدهٔ صادقهٔ وعدالله‌الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعدخوفهم امناً[۲] اعلام تمام و رفعت مالاکلام‌داده تااوج سماوات برافراخت وسادات عالی درجات راکه ذریت حضرت‌سید کاینات وبهترین موجودات‌اند وموالیان‌دین‌دار ومحبان اهل‌بیت حیدر کرار وشیعیان و متابعان ائمهٔ ابرار را به‌واسطهٔ دولت ارجمند ابد پیوند ما از خوف منافقان نابکار وسنیان خارجیان خاک‌سار سیه روزگار ایمن ومطمئن ساخت. اکثر اعدای دین ومخالفان طیبین طاهرین منکوب ومخذول گشته لوای تکبروتجبر ایشان سرنگون شد وکوس دولت و کامکاری سلطنت وشهریاری مارابه‌تأیید قادر لم‌یزل وبه‌توفیق شریعت احمدمرسل ومحبت‌حیدر صفدروباقی ائمهٔ اثنی‌عشر صلوات‌الله الملك الاکبر به‌صدای دل‌گشای اذاجاء نصرالله والفتح[۳] و ندای ملک آوای انافتحنالك فتحاً مبیناً[۴] برفراز حصار استوارسپهرنیلگون تا دمیدن صور ویوم نشور بلند آوازه گردانید. ثبات این دولت روزافزون چون کوه البرز متمکن و پایدار وبنیان‌عالی مکان آن تاآخرالزمان باقی وبرقرار خواهد بود. جهان‌وجهانیان درتحت رایت همایون‌ما درظل امن وامان آسوده حال بوده وخواهد بود.

تا دور روزگاربود کام‌کام ماست | تاکام روزگار بود نام نام ماست

مصداق این‌سیاق ومصدق‌این مصداق آن‌که دراین ولاکه‌محیی‌مراسم آل‌ـ زیاد و آل‌مروان و آل‌عثمان بداعتقاد بی‌ایمان کرةبعداولی ومرة بعداخری‌به‌وسوسهٔ بعضی شیاطین الأنس به باد بروت خود مغرور گشته خیال‌شاهان و هوای پادشاهی ملك‌ایران‌که بهترین [ملك؟] روی زمین‌ونشانهٔ خلدبرین‌است دردماغ‌اوجاگرفته بود

۱ـ سورة آل عمران ۲۵ ۲ ـ سورةالنور ۵۴
۳ـ النصر ۱ ۴ـ الفتح ۱

به‌کثرت لشکر شقاوت اثر و بر سپاهی سپاه خود اعتقاد کرده از کرم نامتناهی حضرت واهب بی‌ضنت نسبت به‌این دولت غافل شده عزیمت مملکت آذربایجان نموده با-آن‌که کمال دولت ما را از شرار شرارت او فراغت هرچه تمامتر حاصل بود، به‌سمع همایون ما رسانیدند که طایفهٔ رومیهٔ شومیه قدوم شقاوت لزوم میشوم در ولایت نخجوان نهاده درمقام خرابی و بیدادی علم ظالم وفسق وفجور برافراخته‌اند. چون رعایت رعایا وحمایت برایا برذمت همت خواقین نامدار وسلاطین عدالت شعار لازم ومتحتم است بعضی ازلشکریان را ازعساکر نصرت مآثر جداکرده بدان حدود فرستادیم. درمحلی که آن فرنگیان بی‌ایمان و آن بقیةالسیف آل‌مروان به‌غارت نخجوان مشغول بودند یکی از جواسیس خودرا به‌آن گروه بی‌شکوه رسانیده ایشان را از [رسیدن؟] عساکر ظفر مآثر ماخبیر ساخته ازالکای نخجوان چون سگان فرار نموده کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة[1] خودرا به‌الکای خود رسانیده پنبهٔ غفلت از گوش آن دنیاخر دین‌فروش بیرون آورده آن‌بدبخت ازمحنت قحطی وتنگی وگرسنگی و علتهای گوناگون به جان آمده بارادبار برخربسته تا دیاربکر کوچ بر کوچ در هیچ موضع قدرت توقف وقوت استقامت نداشته دربرابر صولت ودولت نواب همایون ما تاب نیاورده لایستطیعون حیلةولایهتدون سبیلا[2] روی به‌هزیمت نهاده هریك ازجنود بی‌وجود اوبه‌جائی فرار نموده چون بنات‌النعش متفرق شدند ونسیم فتح‌وفیروزی ازروضهٔ ان ینصرکم الله فلاغالب لکم[3] وزیدن گرفت وغبار نکبت وبخار محنت کشیشان اسلامبول مرتفع گردانید و در اثنای این احوال فرزند ارجمند جوان‌بخت کامکار، شیربیشهٔ پهلوانی و وقار، منظور انظار عنایت کردگار، الممدوح بلسان‌العبد والحر، اسماعیل‌میرزا بهادر، احسن‌الله تعالی احواله، مساعی‌بسیار به‌ظهور آورده التماس رخصت نمود که بابعضی ازامرای نامدار گردون اقتدار وغازیان جان‌شکار با لشکر گران ازعقب آن فرقهٔ عصاة شقاةرفته ایشان رابه‌ضرب شمشیر آب‌دار به‌دارالبوار رسانند. چون اکثر فتوحات ازجانب واهب‌العطیات بی‌مدد مبارز وبی‌منت عساکر لوای بلند

۱ـ سورة المدثر ۵۱ ۲ـ النساء ۱۰۰

۳ـ آل‌عمران ۱۵۴

هوای مارا برافراخته‌اند تجویزاین‌معنی ننمود.

چون‌نصرت ازخداست چه حاجت به‌لشکر است.

دراین حال، ایلچیان و رسولان متعاقب از آن جانب آمده مکتوب نامرغوب احمدپاشا وزیراعظم واکثرپاشاهای سرحد که‌به‌امرای نامدارما نوشته‌بودندوالتماس صلح کرده مشروط بدان که از آن جانب نیز کسی متوجه آن حدود شده اظهار صلح ومصالحه‌نماید[رسید؟]. بنابراین، امرای ملك‌آرای نامدار وصدور رفیع‌الشأن‌عالی مقدار، ووزرای‌کافی‌رای کفایت آثار واکثر اولیای‌دین ودولت برحقایق ودقایق‌این صورموحشه خبیر وآگاه‌بودند واکثر رعایای سرحدها ازطرفین از تصادم اقــدام مراکب وستور ستوه وکشته گشته قصور وفتور به‌حال عالم وعالمیان‌به‌ظهورپیوسته بود وازعبور عساکر جانبین اکثرمحال پایمال‌عجز واذلال شده‌بودند و فریادلاطاقة لناالیوم بجالوت[1] وجنوده برآورده‌اند وآتش نهب وتاراج ویغما از طرفین‌انداخته وآیه‌یهلك الحرث والنسل[2] براسباب واموال مسلمانان خوانده بنابراین استدعــای انتظام نموده وحسب‌الاستدعای ایاز[3] پاشا والتماس احمد پاشا وزیراعظم شروع در تهیهٔ مقدمات صلح و صلاح کرده زبدةالأقران شاه‌قلی آقای‌قورچی را مقررساخته بعضی‌از امرای نامدارمراسلات درجواب‌مکاتبات ومرافعات ایشان نوشته فرستادند با آن‌که فرزند ارجمند کامکارگردون وقار، ابوالفتح اسماعیل میرزا، باجمیع‌امرا مخالفت نموده‌این‌معنی به‌هیچ وجه من‌الوجوه مرضی‌او نبود. چون مکاتبات امرای عظام به مطالعهٔ آن مزور متکبررسید می‌خواست که درمیان خلایق افتخار نمایدکه لشکر قزلباش باما در مقام تنزل بوده ازغایت‌عجز استدعای صلح کردند.

چون‌بنای سلطنت وبقای دولت‌آن ابلیس‌پرتلبیس برمکر و فریب وحیلــه و تزویراست، درجواب مکاتیب‌امرای عظام عالم‌مدار گردون‌اقتدار کتــابتی درکــل اطناب‌وتطویل نوشته‌اندکه‌ازدررولالی‌منظوم ومنثور دامان روزگاروکنارسخن‌وران

۱ـ سورة لبقرة ۲۵۰ ۲ـ البقرة ۲۰۵

۳ـ ظاهراً ایاس پاشا صحیح است

و منشیان سخن‌گذار مالامال کرده از دلایل که درحقیقت مذهب مبتدعهٔ خود بیان فرموده‌اندافهام علما وفضلا ازمدارك آن‌عاجز وقاصر آمده‌وبراهین قاطعه که‌برامامت ابی‌بکر علیه‌اللعنه گفته‌اند ازغایت‌استحکام درمذاق خواص‌وعوام‌جاکرده وعبارات و استعارات دل‌فریب بلیغش که مرکب‌از عربی‌وفارسی وترکی‌است مثال چهار مذهب ایشان مربوط وموافق وحلاوت‌معانی شوق‌انگیزش جامع‌جمیع‌دقایق؛

هرنکته‌ای که برصفحات‌لوامع است مجموع‌را صحیفهٔ کعب‌توجامع‌است

خلاصهٔ این‌مهملات نامربوط و مخلص این‌حشویات نامضبوط آن که‌تا شما دست‌اعتصام ازعروة‌الوثقی محبت‌اهل‌بیت کوتاه‌نکرده قدم‌درطریق ناصواب اعدای خاندان‌ننهید وشعاربی‌مدار ابی‌بکروعثمان ومعاویه ویزیدومروان‌علیهم‌اللعنةوالنیران اختیارنکنید میانهٔ‌ما وشماصلح وجودنمی‌گیرد. صلح‌میانهٔ ماوشما محال‌است وآنچه درازمنهٔ‌ماضیه‌واقع‌شده درآیندهٔ‌زمان‌از آن‌به‌ظهور خواهدرسید وچنین‌وچنان‌خواهیم کرد وهریك ازعبارات واستعارات‌وتأویلات نامنظوم وتلویحات‌نامعلوم‌ومزخرفات فرابافته ومفتریات فراساخته که ازآن مطرود درگاه‌ربانی ومحجوب‌بارگاه یزدانی، قاصر‌دلالات دشمن‌اهل‌بیت‌وسادات فتنه‌جوی کینه‌ور‌مخرب‌دین‌پیغمبر، مغزخرخوردهٔ بی‌جگر، مقدم‌همه‌لعیان مقتدای‌همهٔ بی‌دینان، معتکف‌زاویهٔ الحاد، مجاور آستانهٔ بئس‌المهاد[1]، سروراشرار، قبلهٔ‌فجار، آتش‌بار پرخروش، دنیاخر دین‌فروش، بدترین اولادبزرگترین‌اهل‌جهنم، مزور کشور تلبیس، مذکردفتر ابلیس، کان‌تزویر، گرفتار لعنت وتکفیر، منفی‌عفاف وصلاح، محیی‌مراسم‌فسق ومباح، فاسق‌نادان‌بی‌تعقل، سرکشیش بتکدهٔ‌اصطنبل‌لعنة‌الله‌علیه وعلی‌جمیع‌الملحدین والمنافقین به‌عدد قطرات الامطار و ورق‌الاشجارو رمل‌البحاروماءالانهار‌بمحمدوآله الاطهارالاخیار الابراربظهوررسیده جواب آن مهملات وحکایات بی‌ثبات به‌گوش اطروش آن‌مردود وبه‌نظر کثیف آن مطرود رسانیده‌می‌شود.

جواب آن‌که گفته: «من خبراز مکاتبات احمدپاشای وزیر نداشته‌ام و بی وقوف ورخصت‌من‌این کتابها را نوشته‌اند وگفتگوی صلح‌ومصالحه درمیان‌انداخته»

۱ــ سورة‌البقرة ۲۰۵

اگر چنان که راست می‌گوئی که مرافعۀ احمد پاشا و غیره بی وقوف تو بوده و بی‌مشورت تو نوشته‌اند، بدان که قضیۀ صلح و مصالحه با سلاطین نامدار و خواقین روزگار معظم امور خلافت و سلطنت [ ] آثار تو که رکن السلطنه و عمدة الملك تو باشد بی مشورت تو، به‌رأی ضعیف خود عمل نموده و مرتکب چنین امری عظیم شده است تر اخار و بی اعتبار دانسته مثل این خیانتی به‌ظهور و ثبوت رسانیده باشد، این موجب فضیحت و رسوائی و خاری و بی‌اعتباری تواست و اگر به‌فکر متین خود تغییر و تبدیل بدان راه‌داده تغییر دهنده در لعنت و سخط باری تعالی باشد فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم[۱] درحالت عجز وانکسار و فرصت قحط و اضطرار در مقام تنزل بوده متمسك به صلح و صلاح می‌شوی و بعداز آن که از نیران قتال وجدال و میدان گردان شیرخصال، از حسام انتقام غازیان عظام جان برده خود را به‌جائی رسانیدی باز ندای لمن الملك[۲] در عالم انداخته لوای تکبر و تجبر می‌افرازی. بدان که ما دست اعتصام در اذیال مهر مصطفی و مرتضی و عترت طیبین ایشان زده به‌صفت ایمان آراسته‌ایم و معرفة الله و معرفة الرسول و معرفة الامام به‌واجبی تتبع نموده و متابعت احکام شرعی از اصول و فروع کماینبغی نموده کمر محبت و مودت آل عبا و ائمۀ هدی به حکم آیۀ وافی هدایۀ قل لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[۳] برمیان جان بسته و از اعدای ایشان بنابر متابعت حکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی تبرا نموده باتو که معدن خبث و کان تلبیسی[۴] و مایۀ شرکت و اصل اباحت و مرکز کفر و محل نجاست و مجمع خبائث و نفاقی و مظهر عنادی به‌خاندان نبوت و ولایت [مصالحه؟] به‌هیچ‌وجه عندالله و عندالرسول پسندیده نیست و معصومان خاندان بدین معنی قایل وراضی نیستند که ما باتو درمقام صلح برآئیم و محبت ورزیم.

باخارجی که بادبراو زندگی حرام انگشت برنمك زسر اشتها مزن
انگشت بر کف تو از آن پنج آفرید یعنی که جز به دامن آل عبا مزن

جواب یاوه که گفته: «ماچندنوبت به‌حوالی مملکت توآمدیم تو دربرابر

۱ـ البقرة ۱۸۱ ۲ـ المؤمن ۱۶
۳ـ الشوری ۲۳
۴ـ نسخه: د کان تلبیسی ـ یا: کان خبث ودکان...

نایستادی. تراقوت ومقاومت مانیست.» راست گفته[ای] که سلاطین نامدار و خواقین روزگار نام مردی ومردانگی ودلیری وفرزانگی برتواطلاق نمی کنند وترا از جملهٔ سلاطین کشورگشای نمی‌دانند. زیرا که ازاول عمر تاآخر درصف دلیران و مبارزان جنگجو ونره‌شیران تندخو قدم ننهاده دادمردی ومردانگی نداده‌ای ودرمعرکهٔ مردان ودلیران رزم‌جو علم سرافرازی نیفراخته ودربرابرصدهزارتیرونیزه‌وشمشیروگرزگران سینهٔ پرکینه‌ات راسپربلانساخته وازمیمنه به‌میسره وازمیسره به‌میمنه نتاخته‌ای واز قلب وجناح شیران شرزه خبرنداری وهمیشه به‌سنت شعبده‌کاری وطراری و آتش‌بازی و سنگ‌اندازی دراندرون قلعه‌آتش درآمده مثل زنان پرده‌نشین وخخشان‌سیرت(؟) بی تمکین سیصدهزارنامرد درمیدانی محبوس کرده‌ای‌ودرمیان‌عراده وزنجیردرآورده[1]. اگردغدغهٔ سلطنت وشهریاری وشجاعت ودلیری داری مردوار از اندرون قلعه‌ات که دارالفاسقین ومجمع‌الخبیثین است قدم بیرون‌نهاده

مردصفت ترس برون‌کن زسر   هم‌چو زنان عذرمیاور دگر

تاشجاعت ومردی ودلاوری وبهادران شیران‌کارزار و پلنگان معرکهٔ گیرودار صلابت ومهابت عساکر گردون مآثر همایون‌مارا مشاهده نمائی

سپاهی به‌هیبت چوامواج‌دریا   گروهی به کثرت چواعداد اختر

نهنگانی که چون‌به‌لشکر توروآورند اگرمانندکوه‌البرز بود به‌ضرب‌شمشیر- های آب‌دار ونیزه‌های‌سینه‌گذار درحملهٔ‌اول ازجای‌درآورند وگرد ادبار ازروزگار براندازند وچون [آتش] هیجابرافروزند قبهٔ‌زرنگار خورشیدرا به‌نوك ناوك دل‌دوز برسپهر لاجوردی افلاك‌بدوزند. بدان‌که‌شجاعت ودلیری وصولت ازاجدادبزرگوار وپدرعالی‌مقدارمارامیراث‌است‌واگربرهان‌طلبی‌خودبرجمیع‌عالمیان ظاهروباهراست که‌دراول جلوس‌سلطنت وخلافت همایون ماخواقین‌دیاروسلاطین ملك‌توران وخانان ماوراءالنهروخطاوختن‌رابه‌خاطرچنان خطور کردکه [چون]حضرت‌شاه‌باباام انارالله برهانه متوجه‌عالم بقاشد مملکت [مازندران][2] ومملکت خراسان وسجستان وفارس‌و

۱ــ اشاره به‌آرایش‌جنگی ترکان‌است‌که‌اردو را با ارابه وتوپخانه محصور می‌کردند ودر وسط اردو مرکز فرماندهی‌را نیز درمیانه توپها قرارمی‌دادند وسلطان‌که فرمانده کل بود دراین حصار توپخانه قرار می‌گرفت

۲ـ تصحیح قیاسی ، نسخه مازیان

طبرستان وعراق و آذربایجان وتمامی ایران بهشت نشان بی‌صاحب خـواهد بودو از ایـن معنی‌غافل‌که ،

خاکساران‌جهان‌را به‌حقارت‌منگر تو چه‌دانی که دراین‌گرد سواری‌باشد

در طمـع خـام افتاده هشتاد پادشاه نامدار کامکار که هر یك از ایشان خـود را در مردی وبهادری ومبارزت دوبرابر تو می‌دانند مجموع ایشان ازآب آمویه گـذشته متوجه مملکت خراسان شدند و نواب همایون ما از این معنی غافل بوده با خواص عساکر قزلباش نصرت تلاش به قصد زیارت امام ثامن ضامن ابوالحسن علـی‌بن موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا صلوات‌الله علیه‌متوجه‌شده بودیم[که]ناگاه خبررسیدن ایلخانی و بلای ناگهانی رسید و کوجـم خان کـه پادشاه ماوراءالنهر بود با هشتاد پادشاه توران و خطا و ختن و قلماق و مسکا [1] وخوارزم و چراکسه ودشت قبچاق با دویست‌و پنجاه هزار اوزبك و تاتار باد رفتار جلد جرار خون‌خوار که درشب‌تار چشم مور را به ضرب تیر می‌دوختند و هریك از ایشان بلکه کمترین ایشان به صد کس با عساکر نکبت مآثر [تـو] برابری می کردند ، به‌اندك لشکری که باماً‌بودند توکل به حضرت واهب‌العطیات کرده‌ایلغار نموده چتر ملك لوای‌گردون سای‌عظمت را درآن عرصهٔ دل‌گشا برافراخته اولنگ جام را محل سرادقات خیام مبارك فرجام ساخته در روز سه شنبه عاشر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمایه بود که لشکر امرای اوزبك و قلماق و چرکس و خواقین نامدار وخوانین عالی تبار تاتار باکوکبهٔ هرچه‌تمامتر به مارسیدند که‌گوئیا طوفان‌نوح و صاعقهٔ هود وعذاب ثمود نازل شده بود. غریو کوس ونای غلغله و ولوله درآسمان افکنده بود واردوی مارا چون احاطة‌الهالة بالبدر درمیان‌گرفتند. نواب‌همایون ما، با وجود صغرسن، معارك کارزار را ندیده وقلت عساکر ظفرمآثروکثرت جیوش دشمن برما، طلب امداد از پروردگاربی چون نموده واعتماد تمام بر قضیهٔ قطعیهٔ کم‌من فئة قلیلةغلبت فئةکثیرة باذن‌الله تعالی[2] کرده ازآن‌کثرت و ازدحام که نمودار یوم‌القیامة بود خوف‌ناکرده

۱ـ مسکا همان است که امروزه مسکو خوانده می‌شود .

۲ـ سورةالبقره ۲۵۱

میمنه و میسرهٔ عساکر نصرت مآثر را به برادران کامکار نامزد فرمودیم و نهنگان و جگر داران ویك جهتان دین‌دار وقورچیان کینه گذار صفها بیاراستندو جنقی[1] لشکر مخالف بر آن قرار یافت که به‌یك‌بار از چهار جانب لشکر مارا تیر باران نمایند. از کثرت سهام روی هوا پوشیده شد به مرتبه‌ای که،

خدنگ از کمان راه یغماگرفت | ز هر گوشه‌ای فتنه بالا گرفت
میان زمین و فلك از غبار | جهانی ز نو شد دگر آشکار
زره هر طرف دیده را باز کرد | چو چشم بتان فتنه آغاز کرد
سنانها زهر سو در آن رستخیز | به طعن دلیران زبان‌کرده تیز
ستوران در افتاده بی‌نعل و سم | سراسیمه‌وش‌دست‌وپا کرده‌گم
در آمد شد گیبر تیز گوش | یکی‌سقف‌آمدهوا چوب‌پوش
زپشت شتر نعرهٔ کوس جنگ | چوآوازرعد ازسپهردو رنگ

از کثرت گرد وغبار و فریاد غلغله و ولولهٔ گیرو دار هجوم لشکر تتار شکست بر لشکر همایون ما افتاد. به گمان آنکه [نواب] همایون ما فرار نمودیم اکثر عساکر ما فرار نمودند و هر کدام به طرفی متوجه شدند. قریب سه هزار کس از غازیان عظام وقورچیان‌بهرام‌انتقام که هریك خودرا با هزار جوان برابر می‌داشتند با نواب همایون ما ماندند. قریب به‌نماز عصری بر بلندی بر آمده درمیان‌دویست‌و پنجاه هزار اوزبك خون‌خوار نزول اجلال فرمودیم. در رغم مخالفان اوزبکیه که مارا‌شکسته‌دفع کرده‌اند، صبح دوازدهم‌محرم‌الحرام بودکه‌جمیع‌عساکر اوزبکیه‌با جمیع سلاطین ممالك توران به جنبش در آمده به قصد غارت ویغماسوار شده بودند که به‌یك‌بار منهی‌غیب به‌گوش هوش ما رسانید که اینك ارواح مقدسه ائمهٔ اثنی‌عشر وحضرت صاحب‌الزمان [علیه] صلوات‌الله‌الملك‌المنان به مدد تورسیدند. سوار شو. نواب همایون ما به دولت و اقبال و فتح وفیروزی و اجلال، با این سه هزار جوان مکمل مسلح جلد جرار از آن بلندی به زیر آمده بر دویست و پنجاه

۱ـ جنقی یاجانقی کلمه‌ای است مغولی به‌معنای شوری واین‌جا به تناسب، رای‌وتصمیم متخذه در شورای جنگی مقصود است.

هزار اوزبك خون‌خوار حمله آورده سه هزار شمشیر به یك‌بار فرود آوردند و هر که‌را بر کمر زدند چون خیارتر قلم کـردند و هر که را برسر زدند از کلاه خود تا کمر شکافتند .

ز شمشیر کین خودها چاك چاك   چوبار صنوبر فتاده به خاك
یکی جوشن افکنده بهر گریز   چوآتش ز آهن برون جسته تیز
فتاده به خاك آن دگر بر هلاك   بسی آرزو برده در زیرِ خاك

بعنایةالله و حسن توفیقه، با سه هزار جوان یك دل یك جهت یك‌روی، هشتاد پادشاه ملك توران را با دویست و پنجاه هزار لشکر به ضرب تیغ از پیش برداشته تابه یك فرسخ می‌دوانیدیم تا یك ساعت نجومی از آن برگشته روزگاران چندین هـزار به شمشیرآتش بار در آن کارزار بسوختیم و رقعهٔ اقتلوهم حیث وجدتموهم[1] برگریبان چاك آن خاکساران دوختیم و مظفر و منصور از آن رزم مراجعت نمودیم و لشکر بی کران اوزبکان چندین هزار مقتول و بقیةالسیف فرار نمودنـد چنانچه مـورخان چالاك در دفاتر قلمی نموده‌اند الحق فتوحات نمایان در اطـراف ممالك در معارك از شیران کارزار ما به ظهور رسیده و فتوحاتی که روی نموده بیشتر از آن است که در مقام تحریر بیان توان نمود و این خود بـر جمیع عالم و عـالمیان پـوشیده نیست و اگر ترا نیز به خاطر رسد که‌مردی و مردانگی ما را مشاهده نمائـی چون نهنگان شیر کمین‌نه چون زنان پرده نشین از قلعهٔ آتشین بیرون‌آی و قدرت الهی‌و دبدبهٔ پادشاهی و صولت وهیبت ماراببین؛

هرگه که سمند عـزم ما پویه کند   دشمن ز نهیب تیغ مـا مویه کند
اینجا به رسول و نامه برناید کار   شمشیر دو رویه کار یك رویه کند

و اگر تو نیائی قریب باشد که به توفیق الهی و فضل نامتناهی بارگاه شاهی را بـر تخت اسلامبول زده علم دولت و لوای نکبت مروانی را با خاك تیره برابر سازیم .

به همراهی واقفان نجوم   نشینیم بـر تخت سلطان روم

۱ـ سورةالنساء ۸۹

چو خاطر شود فارغ از رومیان ببندیم در کین شاهی میان
بر آنم که شاهان روی زمین شوندم همه بندگان کمین
جهان جای یك کدخدا بیش نیست که این تنگ جای یك سرا بیش نیست

جواب آن که نواب همایون مارا «سیادت اکتساب» نوشته اید : این از کمال بغض وعداوت و رداءت گوهر وجهالت طینت وشرارت نفس است و این واقعه شباهت عظیم به قضیهٔ ظلم اهل کوفه و شام به خاندان حضرت خیرالانام [دارد] که در روز واقعه ، حضرت سیدالشهدا، به آن یهودان بی باك و آن خارجیان ناپاك می گفت که شما به چه سبب قصدقتل من کرده اید . جواب خدا چه خواهید داد. نه من فرزند دل بند پیغمبر خدا ام و نور دیدهٔ مرتضی ام . آن ملاعین روسیاه و آن دونان گمراه که مقتدای تواند، در جواب حضرت سیدالشهدا گفتند که ترا با رسول الله چه نسبت است و قطع نسبت آن حضرت نمودند و هریك از ایشان عاجلاً به بلائی گرفتار شدند . پس وقتی که اعدای دین و دشمنان اولاد سیدالمرسلین با فرزند دل بند رسول (ص) در این مقام بوده باشند ، من خود کیم و زمن که گوید ، وما را از این مهملات تو چه باك . گر سگی بانگی زند بر بام کهدان عیب نیست.

بر جمیع خواقین نامدار وسلاطین کامکار و برهمه عالمیان ظاهر است که آبا واجداد تو به ناپاکی طینت وجهالت نسب منسوب اند و باغلام رومی و فرنگی سالهای دراز جمع گشته و آن را ابتهاج دانسته اند. بعد از آن هریك از ایشان را مرتبهٔ وکالت وامارت داده به مرتبهٔ مصاهرت رسانیده دختر خود را به وی داده اند ودختر از وی گرفته اند و نطفهٔ تو از آن قبیل است . خود در نفس الامر ملاحظه فرما که در کدام مذهب ازمذاهب تجویز کرده اند [ ] و ازمرتبهٔ تیرگی وحقارت وحضیض خمول ومذلت اورا به اوج بزرگی وامارت ونصفت وایالت رسانیده مقالید رسالت وحکومت در کف اختیار و قبضهٔ اقتدار او نهاده [ ] به درك اسفل رسانند . از اول دولت عثمانی تا این زمان، آبا واجداد تو [ ] باخاندان عظیم الشأن نیستی. لاجرم لئیم الطبع و مطعون النسب می باشی که در هرجا وباهر کس زبان طعن وبدگوئی نسبت به دودمان و خاندانی که به حسب نیك و نسب پاکیزه تفضیل برهر کس داشته باشند دراز نمایند و کلام

ناشایست نگویند وبنویسند جواب خواهند شنید بلکه به‌فضیحت علم خواهند شد . جهان که‌دارمکافات است مثل کوه گرفته‌اند که هرچه‌ازبد ونیك با وی بگوئی همان بشنوی وماپیش ازاین در ممالك محروسه امرفرموده بودیم که تبرائیان وقلندران و جمعی که اعادی خاندان سرورانبیا وسیداوصیا رابه‌لعن‌خفی وجلی‌نوازش می کردند بعدالیوم ترا واتباع ترا درآفاق واسواق ومساجد و مدارس ومنابر داخل مـلاعین بنی‌امیه وبنی‌مروان وبرامکه وبنی عباس بشمارند وبا وجودعداوت دینی ومنازعت ملکی که‌ازطرفین واقع بود وخرابی‌که درممالك ازجانبین به‌ظهور رسیده تاغایت باتودر مقام تعظیم وتکریم بوده به حسب ظاهر درمکاتبات و مراسلات دقیقه‌ای از دقایق حرمت‌داری فروگذاشت‌نمی‌شد . چون ترا پاکی‌طینت وشرافت‌اصالت‌نیست و[به] کثافت طبع و دنائت‌اصل آراسته‌ای‌درمقام عظمت وجبروت درآمده این‌نوع مهملات بی ادبانه نوشته وفرستاده‌ای. بعدالیوم مشاهده فرمای چنان‌که تبرائیان‌که مجاهدان‌علی‌الاطلاق‌اند، وی را درمحلات واسواق ممالك آذربایجان وخراسان و عراق به‌لعن خفی و جلی نوازش وستایش‌نمایند، چنان‌سازیم که ارامنه ویهودیه در تحت نعال چهارپایان نام تو ومعاندان برآن نقش‌کنند وبه‌لغات‌مختلفه ذات شریفه و عنصرلطیفهٔ ترا نوازش وستایش‌نمایند . الحق پسندیده سیرتی و آراسته صورتی و نیکونسبی وگزیده‌تباری وستوده‌خاندانی‌و رفیع‌دودمانی وپاکیزه‌طبیعتی‌ترا می‌رسد ومی‌زیبد که طعن کنی وقدح نمائی درنسب‌اولادسیدالمرسلین که‌اباًعن جداز اعاظم سادات عالی درجات واجلهٔ اتقیای عالم بوده‌اند وسلطنت صوری راباعلو حسب‌و کمال‌نسب [ ] درصلاح نـفس وطهارت ذیل وکثرت خیرواحسان و وفوربر وامتنان‌نسبت به‌عاملان وحسن‌معاش ولطف‌گفتار ونیکی کردارمنفرد وممتازبوده‌اند. امیدچنانچه یزید واتباع‌اوبه‌جهت محبت‌دنیا وبقای سلطنت‌قطع‌نسب‌سید شباب‌اهل الجنة ابی عبدالله‌الحسین صلوات الله علیه نموده قصدهلاك آن‌حضرت کردند وبـه مقصدنرسیده هم دردنیا وهم درآخرت به عقوبات‌گوناگون گرفتارشدند ومی‌شوند، رجاء واثق وامل‌صادق‌است که‌آن‌خارجی‌بداعتقاد وآن‌پیرکافرنژاد وآن‌ثانی‌عبیدالله زیادکه‌درلباس اهل‌اسلام جلوه می‌نماید، چنانچه‌به‌بعضی امراض مهلکه‌گرفتاراست،

که‌به عذابهای گوناگون‌معذب گردد آمین یارب‌العالمین.

یا رب‌دلت بر آتش‌حسرت کباب باد / وز بادفتنه خانهٔ نحست خراب باد
درکشور وجودتو ای قلب نابکار / پای سپاه محنت وغم در رکاب‌باد
پژمرده باد گلشن عمرت زباد جور / برجانت‌از فلك ستم بی‌حساب باد.

جواب آن‌که نوشته: «بغداد وکجاوکجا رادرتحت تصرف آورده‌ام وباکفار غزوات وجهاد کرده‌ام» برجمیع عالمیان ظاهر است که‌بغداد درتصرف تکلوبود. چون‌از آنها بعضی‌خیانت به‌ظهوررسیده ایشان را محل اعتماد نمی‌دانست. حسب الامر واجب‌الاذعان‌ما شرف‌الدین اوغلی بغداد را انداخته متوجه درگاه جهان‌پناه شدوگرنه ترابالشکر شکستهٔ منکوب ومخذول‌که بقیةالسیف‌غازیان عظام بودند چه حدآن بود که‌به‌گرد بغداد توانی‌گشت وتسخیر قلعهٔ وان‌ونامردی طایفهٔچبنی وتزویر الامهٔمرتدخاکساروسپردن‌قلعه‌برجمیع‌اهل روزگار از کباروصغار واضح‌ولایح‌است.

وآنچه‌درباب یمن وصنعا نوشته‌ای، رسولان‌حاکم یمن‌به‌درگاه معلی آمده کیفیت فتح را به‌تفصیل‌به‌عرض رسانیدند ودانسته‌ایم‌که آن نیزازروی مکروشعبده بوده حاکم یمن‌باتومحارباتی مردانه‌به‌تقدیم‌رسانیده وایشان راشکسته وگریزانیده و خاطرجمع ساخته وبعضی از الکای یمن‌را خالی یافته مراجعت نموده‌اند وبعضی مواضع که‌در کنار دریا بود به تصرف درآوردند وقلاع را محکم ساخته بعضی از الکای یمن به‌شعبده و طراری به‌تصرف درآورده ما نیزمملکت شیروان‌که درتحت [ ] شاهان‌ذی‌شان‌است وقلاع‌او اعجوبهٔدوران، دراستحکام ومتانت‌مشهورعالم وآن‌دیار رااز کثرت خزاین ودفاین بهترین ملك جهان می‌دانند واز جمیع ممالك عالم‌تجار متوجه آن‌دیاراند به‌ضرب شمشیر آب‌دار، نه‌ازروی حیله وتزویر، آن‌ملك راباجمیع‌توابع‌به‌تصرف‌درآورده منابررااز لوث‌اعدای‌دین‌به‌تیغ‌بی‌دریغ‌پاك ساخته به‌خطبهٔ نام‌نامی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مزین‌ومشرف‌ساختیم واز جملهٔ فتوحات مجدد تسخیر شکی‌است‌که والی آن‌جاکه‌اباًعن جد در آن عرصهٔ دل‌گشا وقلاع خیبر آسامتحصن‌بودبه‌ضرب توپ‌قلعه‌کوب وبادلیج وتفنگ‌قلعهٔ‌ایشان را باخاك برابرساخته‌به‌ضرب شمشیر آب‌دار دماراز آن تیره‌روزگاربرآورده وبعضی

از بلاد گرجستان که در آن حوالی بود قلاع ایشان را منهدم ساخته بـه قواعد ملت و عقاید دین روبه‌راه‌راست مذهب حق گرفته الحال بدین سعادت عظمی مباهات دارند وچندین هزار کشیشان و رهبانان به‌حال سگان به قتل رسانیده جمیع صوامع وبتکده‌ها را و دیرهارا ویران‌ساخته هر ساله امرای عظام به غزوات کفار مشغول‌اند وهرگاه که‌ازمحاربه ومقابلهٔ لشکر خوارج وعسکر ملاحده فارغ شوند ازجهاد اکبرمتوجه جهاد اصغرمی‌شوند وفتحی مجدد روی نموده است که امارت پناه نصفت دستگاه، عمدة‌الدولة‌القاهرة، رکن‌السلطنة‌الباهرة، محمدخان شرف‌الدین اوغلی که ازخواص یك‌جهتان درگاه گیتی پناه است ودارالسلطنهٔ هرات که‌در تحت ممالك خراسان است خواقین ماتقدم وسلاطین‌عالی همم آرزومند دارائی آن‌دیار که قطعه‌ای ازخلدبرین وبهترین روی زمین است بوده‌اند ایالت آن‌جا بدومفوض است‌ازروی مردانگی و مردی تمام ولایت غوروغرجستان را قمع‌نموده جمیع آن‌قلاع‌را که‌دراقطاع‌مملکت به‌حصانت ومتانت‌شهرت تمام دارد ودروسعت‌ولطافت آب‌وهوا غیرت یمن وصنعا است وسرداران آن‌مملکت وسیع چهل‌سرهنگ اند وبیست هزار کمان‌دار، دروقت کارزار، از آن دیاربیرون می آیند وهیچ‌یك ازسلاطین آن‌هرگزبه‌هیچ[یك‌از] سلاطین وخواقین متابعت نکرده‌اند وهیچ‌یك‌ازخواقین روزگار آن‌دیار را درتحت‌تسلط‌خود نیاورده وجبال آن سربرفلك دوار سوده و قلاع آن به کیوان مقابل نموده آب‌حیوان از انهاراوجاری ودم‌عیسی ازلطافت هـوای اوظاهربه ضرب شمشیرغازیان عظام و شیران‌بیشهٔ‌انتقام به‌تحت تصرف‌اولیای دولت قاهره درآمده جمیع ساکنان آن حدود که‌ازمذهب حق‌عاری وازشعاراهل‌ایمان‌بی‌بهره بودند ودرجمیع عمردربادیهٔ‌ظلمات طریق‌ضلالت سپرده‌بودند، دراین ولا، بتوفیق‌الله تعالی‌اذیال احوال‌ایشان‌ازالواث رداءت تطهیر یافته منهیان‌عالم‌غیب وهادیان طریق‌بشارت مثل‌اهل بیتی کمثل سفینة نوح برگوش‌هوش آن‌گروه پرشکوه رسانیده‌صفحات خاطرایشان که‌چون‌لیالی‌مظلمه کدربودبه‌بشارت تباشیر محبت‌اهل بیت به‌صفحات‌نورعلی نور[1] منجلی‌شده‌طراوت پذیرفت. کماقال‌الله تعالی ومن یردالله‌ان‌یهدیه‌یشرح صدره للأسلام[2]. دراین‌ایام‌قریب

---

۱ - سورة‌النور ۳۵ ۲- الانعام ۱۲۵

صد هزار خانه‌وار از آن طایفه مردوار کمر محبت حیدر کرار و امامت اهل بیت سید مختار برمیان جان‌بسته درمقام یك جهتی ودولت خواهی بوده پیشکشها وتحفه‌ها به درگاه عالم پناه فرستاده. الحمد لله علی نعمائه.

اما جواب آنچه درباب مذهب واعتقاد نوشته «که‌خلیفهٔ رسول‌الله ابوبکربن ابی‌قحافه‌است‌علیه‌اللعنه به‌اجماع‌امت» بدان که مفتری ازدائرهٔ‌اهل‌ایمان خارج‌است انما یفتری‌الکذب الذین‌لایؤمنون بآیات‌الله[1]. آن که‌گفته خلافت وی به‌اجماع‌است. اگر اعتقاد کرده که جمیع امت درخلافت وی‌اجماع کرده‌اند برجمیع‌عالم وعالمیان ظاهراست که‌غیر واقع‌است. چراکه‌اهل یك‌شهر بلکه‌یك محله‌باوی اتفاق نکرده‌اند الاچندفاسد معاند واگراعتقاد کرده که اجماع خـواص امت شده به‌اتفاق جمیع‌اهل اسلام، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام وامام حسن وامام حسین علیهم‌السلام وعباس و عبدالله‌عباس وطلحه و زبیروسلمان وابوذرومقداد وعماروعبدالله‌بن‌مسعود وابوایوب انصاری وابی‌کعب ومالك اشتر و مالك‌بن زهیرباده‌هـزار کس‌ازقبیلهٔ‌خود وسعدبن عباده وقیس‌بن‌سعد باده‌هزار کس‌ازقبیلهٔ خزرج‌باوی مخالفت‌کردند وبیعت نکردند ودرجمیع کتب شما مسطوراست واتفاق‌امت وجمیع‌عالمیان واسلامیان بزرگ اهل بیت واکابرصحابه وخواص امت این‌جماعت بوده‌اند که‌اسامی مبارك ایشان مذکور شد واین [جماعت؟] به‌کرات ومرات منازعات‌کردند به‌ابی‌بکر علیه‌اللعنة و بروی حجتهاگرفتند والـزام وی نمودند چنانچه از خوف این طایفه قوت‌کار اورفت. نه اجماع خواص را ثابت‌توانید کرد ونه‌اجماع جمیع‌امت را برتقدیری کـه‌اجتماع به ثبوت‌پیوستی‌ومخالف‌نص‌الهی‌وحدیث‌حضرت رسالت‌پناه(ص)بودی‌باطل‌است وبر امامت حضرت علی‌بن ابی‌طالب آیات قرآنی واقع‌است ونص رسول‌صلی‌الله علیه وآله بی‌نهایت ودلایـل عقلی ونقلی آن‌قدر به تحریر پیوسته‌اند که یکی به‌نظر تو و علمای‌تو نرسیده‌است .

بدان که‌درعصرهیچ یك‌ازانبیا و رسل‌خدای راخلیفه‌ووصی‌نبود که‌چهل‌سال‌در بت‌پرستی‌وبندگی‌بت کرده کمربندگی‌لات وعزی برمیان‌جان‌بسته‌باشد وبعداز آن‌خلیفه

---

[1] ۱ـ النحل ۱۰۵

ووصی شود و از ابتدای خلق آدم صفی تا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم چنان مقرر و معین بوده که از برای هر پیغمبری که از دنیا رحلت می‌فرمودند حضرت واهب العطایا وصی و خلیفه تعیین می‌نموده ووصی آن نبی به امر الهی بوده ودرهیچ عصری مقرر نبوده که نبی بی امر الهی وصی تعیین نماید یا امت او بی رضای خدا و رسول خدا خلیفه تعیین نمایند وهیچ یك از انبیا متوجه عالم بقا نشده که اورا وصی وخلیفه نبوده باشد و امت او ضایع ومعطل مانده باشد وهر صفتی ازصفات مرضیه مثل معجزات و آیات وعصمت وطهارت وپاکی مولد وعلم وشجاعت و غیر آنها داشتند ، اوصیای ایشان نیز بدین صفات آراسته بودند وهیچ کس انکار این معنی نتواند کرد وپیغمبر ما که سید انبیا و افضل رسل وبهترین موجود است پس لازم ومتحتم است که وصی وخلیفهٔ او افضل جمیع اوصیا وانبیا بوده باشد به حکم انفسنا[1] وانفسکم ومن عندالله وعند رسول الله مقرر ومعین بوده باشد . اگر آن که به چشم بصیرتت تأمل وتعقل نمائی که سید عالم که لولاك لما خلقت الا فلاك از شواهد فضیلت اواست وخاتم انبیا است چون تواند بود که خدا جل وعلا ازبرای وی خلیفه ووصی تعیین ننماید ومثل این رسول دین خودرا بی‌صاحب گذاشته وامت خودرا معطل داشته از برای خود وصی وخلیفه تعیین ننماید وجمیع امت راامر نماید به وصیت وخود بی وصیت متوجه عالم بقا شود و[چون] توجاهل نادانی که به سخن مغز خرخورده‌ای چند [کس] که ازغایت غوایت ونهایت ضلالت کمال عداوت و کثرت شقاوت مهملات چند در زبان عوام انداخته نه کتب تواریخ وتفسیر دیده اند ونه اخبار و روایات به نظر ایشان رسیده ونه کتابهای کلامی که از حد وحصر بیرون است مطالعه کرده‌اند واکثر ایشان پیروی پدران و استادان کرده افسار تقلیدی برگردن خود نهاده اند ودر حق ایشان نازل شده انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون[2] ورقم عزل به پیرامن وثیقهٔ جلالت حضرت سیداوصیا وسرور اتقیا، شاهسوار معرکهٔ لافتی وبرادر به جان برابر حضرت مصطفی (ص)، امیرالمؤمنین وامام المتقین وقاید الغزالمحجلین و خلیفة الله و رسوله فی العالمین، ابوالحسنین علی

۱ـ آل‌عمران ۵۴ دراین آیه که آیهٔ مباهله خوانده می‌شود طبق نظر مفسرین مراد از انفسنا امیرالمؤمنین علی(ع) است که پیغمبر اکرم محض ابراز نهایت محبت واختصاص، آن حضرت را نفس خویش خوانده‌است .

۲ـ سورة الزخرف ۲۲

ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که سلونی عمادون العرش. سلونی قبل ان تفقدونی. غـایت علم بی نهایت و مصدوقهٔ لـو کشف، الغطاء ما ازددت یقیناً کمال درایت اواست کشیده برسماوات وارضین از شش جهت خاص وعام بیگانه و آشنا تمام یهود وترسا رامعلوم است که چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی(ع) وصی وخلیفه وبرادر وابن عم اواست وبه حکم آیهٔ یاایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس[1] او را جانشین خودبه امرخدا نموده و آخرعمر آن حضرت بوده و آن حضرت رادربیان حلال وحرام ازهیچ کس خوفی نبود چراکه جمیع خلایق که حاضربودند و آن خوف ازرهگذر امامت علی بن ابی طالب(ع)بود از کثرت اعدای آن حضرت ازصحابه وغیرهم کـه به صفت نفاق آراسته بودند ازخوف ذوالفقار کینه گذار آن سروزابرار اظهاراسلام می نمودند واکثررا پدر وعم وخال دردست آن حضرت شربت نکال چشیده وبه قتل رسیده بود چون به صفت ایمان متصف نبودند ودلهای ایشان ازنفاق مملوبود حضرت سید رسل را خوف ازایشان بود و آیهٔ یعصمك من الناس ازاین سبب نزول یافت و این دراکثر تفاسیر شمامسطوراست ودرجمیع تواریخ هست وازقضایاکه بعداز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده کتابها ساخته اندکه هریك از آنها مشهورعالم اند، به نظرسخیف شمانرسیده ودیگر مقدمهٔ کریمهٔ انماولیکم اللهو رسولهوالذین آمنواالذین یقیمون الصلوةویؤتون الزکوةوهم راکعون[2] وبه اتفاق اهل اسلام درشأن مرتضی علی(ع) نازل شده وهمچنان که حاکم برجمیع اهل عالم خدا ورسول اند علی بن ابی طالب(ع) نیزحاکم است واولی به تصرف برجمیع خلق وهم چنین معانی بیانی آیهٔ کریمهٔ قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنةالله علی الکـاذبین[3] شاهد ومقوی احـوال است وخدای تعالی علی بـن ابی طالب(ع) را نفس رسول(ص) خوانده وهیچ کس را دراین سخن نیست وتأویل باطل نتوانندکرد واز مقتضای مراضی مؤدای انت منی بمنزلةهارون من موسی وازاشارت با بشارت مثل اهل

۱ـ المائده ۷۱ ۲ـ المائدة ۶۰ . مفسرین این آیه رادرشأن مولاعلی(ع) دانسته اند چه او بودکه درحال رکوع انگشتری خودرا به سائلی بخشید . ۳ـ آل عمران ۵۴ (آیهٔ مباهله)

بیتی کسفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و هم‌چنین حدیث انامدینة العلم و علی بابها و از مصدوقهٔ انا و علی من نور واحد که جمیع اهل طوایف برصحت این احادیث اجماع نموده‌اند و هیچ کس مخالفت نکرده و هم‌چنین از کلام صدق انجام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که شیخ الاسلام هرات در رسالهٔ وهیله که به‌نام امیرعلی شیر نوشته نقل کرده و در شواهد النبوة و در روضة الاحباب حکایت روز غدیر را به تفصیل آورده‌اند و در جمیع کتب احادیث شما مذکور است که رسول خدا (ص) در وقت رحلت از دار فنا به دار بقا امت را وصیت فرمودند که انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و ان تمسکتم بها لن تضلوا بعدی و لن تفرقا حتی یردا علی الحوض و هم‌چنین آیت تطهیر[1] در شأن ایشان نازل شده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و خدای تعالی برعصمت و طهارت ایشان گواهی داد و ایشان را پاك و مطهر گردانید از ارجاس و به محبت و مودت ایشان حکم کرد که قل لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی[2] و ایشان را مخصوص گردانیده به سلام که سلام علی آل ابراهیم و حضرت پروردگار گواهی داده در حق امامان شما به بی‌عقلی و جهولی و در کتاب[های] شما ذکر کرده‌اند که ابی بکر و عمر علیهما اللعنة در حجرهٔ مبارك رسول خدا نشسته بودند در آن حین که ابی رکب بن ملجم آمده بود. پس ابوبکر با رسول (ص) گفت اقرع بن حابس را امیر تمیم کن و عمر از برای دیگری می گفت. پس ابوبکر آواز بلند کرد که نیست مقصود تو الامخالفت من و عمر نیز بدین طریق کلمات برزبان راند و چون ایشان آوازها بلند کردند و در خدمت رسول این بی‌ادبی کردند، در ساعت این آیه نازل شد ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون[3] و این در کتب شما مذکور است و ما جمیع مطاعن و دلایل لعن مخالفان و صحیفهٔ[4] اهل بیت (در کتب) شما یافته‌ایم و در جمع بین الصحاح شما که تألیف محمد حیدر است آورده در روایات جابر ثمره که رسول الله فرموده که الائمة اثنا عشر کلهم من قریش و هم چنین در تفاسیر شما مذکور است که پیغمبر (ص) متوجه غار شد. حضرت علی (ع) برجای وی بخسبید و جان

۱ـ الاحراب ۳۳ (آیهٔ تطهیر) ۲ـ الشوری ۲۲ ۳ـ سورة الحجرات ۴

۴ـ کلمه در این جا نارساست و شاید: فضیلة

فدای او کرد. خدای تعالی بر جمیع ملائکه مباهات فرمود به مردی علی بن ابی طالب (ع) وجان فدا کردن او به رسول خدای واین آیه نازل شد ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله[1] وهم‌چنین یوفون بالنذر[2] علی بن ابی طالب است نه دیگران وهم چنین حضرت رسول (ص) یك ضرب او را با اعمال جن وانس برابر کرده‌اند[3] نه از دیگران را وجمیع این مناقب در کتب وتواریخ وتفاسیر شما مذکور است غافل شده‌اید واینها از بحر مناقب ومحیط فضایل آن حضرت قطـره‌ای است وتو مردود درگاه، مخالفت حضرت رسول الله کرده با وجود همهٔ افعال سیئه وخصال دنیه در خلافت وامامت و وصایت [سرور] اوصیا وخیر خلق الله طعن می‌نمائی. پس باید که رسالت نبی را قدح کنی وشبهه در وحدانیت پروردگار می‌کنی واگر نه چنین باشد چرا مخـالفت حکم الهی ونص حضرت رسالت پناهی کرده برادر وابن عم رسول خدای را که جمیع فضایل وکمالات رسول در او بود به حکم حدیث مشهور که اهل سنت نقل کرده‌اند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلقه والی موسی فی هیبة والی عیسی فی عبادتة فلینظر الی علی بن ابی طالب (ع) تـو وی را از ولایت و وصایت عزل کرده می‌گوئی که ابی بکر کرباس فروش که از اذل امت است امام و خلیفه ووصی رسول است سبحانك هذا بهتان عظیم[4] لعنت خدای بر شما باد که غایت علم شما جهل است واصل ذاتش نهایت کفر است از آن جهت که استعارات این عبارات غیر از این نیست که خدای تعالی را جل جلاله و عم نواله نسبت کرده‌اند به ظلم که ان الظلم وضع الشیء فی غیر موضعه ومحله. چون سید اوصیا علی بن ابی طالب (ع) مرتبهٔ وصایت وخلافت نداشت پس خدای تعالی ولایت را لافی محله نهاد وغیر محله ازمحل ندانست وگفت که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة[5] ونص فرموده روز عید غدیر خم حضرت رسول (ص) بر هر که معرفت فضایل وکمالات

۱ـ البقرة ۲۰۳ ۲ ـ الدهر ۷، مفسرین نوشته‌اند که علی (ع) برای شفاء حسنین سه روز روزه نذر کرد وپس از شفا یافتن آنان حضرت امیرالمؤمنین با فاطمهٔ زهراء وفضه کنیزش وحسنین روزه گرفتند ودر شب اول ودوم وسوم نان افطار خود را به سائلی ویتیمی واسیری بخشیدند ودر روز چهارم که پیغمبر اکرم نگران حال آنان بود این آیه نازل شد. (رك: کشاف)

۳ـ غرض کلام نبوی است در روز جنگ خندق که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین.

۴ـ سورة النور ۱۶ ۵ـ المائدة ۶۰

و عصمت اونداشت که‌اوسزاوار امامت بوده ودست ابن‌عمش راگرفته درمیان سی‌و سه هزار صحابه وچندین هزارخلق برمنبربرد وبلندکرد واو را دعاکرد وبراعدای اولعن کرد که اللهم‌وال‌من‌والاه وعادمن‌عاداه وانصرمن‌نصره واخذل‌من‌خذله. چیزی که‌برخدا ورسول اوظاهرنبود، برعمرخطاب وابوعبیده جراح وسالم‌مولابنی‌حذیفه وچند منافق‌دیگر منکشف شده ایشان را معرفت ابی‌بکرحاصل شده که درسقیفهٔ بنی ساعده ازبرای مدعای خودبه‌تکفین وتجهیز رسول‌خدا(ص)حاضرنبوده‌قصد ریاست وخلافت کرده به‌جای علی‌بن‌ابی‌طالب ابوبکربن ابی‌قحافه را به‌ضرب شمشیرپیش کشیده‌گویند دست درازکن که‌باتو بیعت کنیم که‌ازما اسن‌واقدمی وازجملهٔ دلایل قطعی که برامامت ابوبکردرمکتوب نامرغوب‌خود افادت نموده بودند ونوشته آن بود که اگرعلی‌بن ابی‌طالب (ع) اورا سزاوارامامت وخلافت نمی‌دانست بایست که منع اوراکرده اورابازداشتی وبه‌دفع‌اومشغول‌شدی.با وجودقدرت وقوت وشجاعت آن‌حضرت که به سرپنجهٔ حیدری قلع باب خیبر نموده وسراز عمروعنترجدا کرده‌و سه‌هزارمن درخیبررا رابرروی‌دست‌گرفته به روی‌آب ایستاد تاجمیع اهل اسلام از آن‌جاعبور کردند وعمربن‌عبدود رابه‌یك‌ضرب‌هلاك کرد وحضرت‌رسول(ص)فرمود که ضربة علی یوم‌الخندق افضل من اعمال الثقلین ومثل‌این محاربات عظیم که‌از آن حضرت واقع‌شده‌بنی‌هاشم همه‌توابع اوبودندابوبکرضعیف الحال عدیم‌المثال قلیل الاعوان بود . پس چرا علی (ع) وی را منع نکرد وحق خود را ضایع‌گذاشت . ظاهراً نهج‌البلاغة که کلام فصاحت انجام حضرت است و تحت‌کلام خالق وفوق کلام مخلوق می‌باشد و اکثر اهل سنت و جماعت بر آن شرحها نوشته و اخذ خطب از آن جا کرده‌اند به نظر آن جاهل کور دل نرسیده که آن حضرت فرموده است که‌لولا وصیة محمد(ص)ما ترکت احداً علی‌الارض کافراًبالله ومنافقاً علی رسول‌الله وجاحدا[لدین‌الله] ولکن‌اشکوا بثی وحزنی‌الی‌الله ودرجای دیگرعمربن الخطاب علیه مایستحق مخاطب بوده وآن حضرت فرموده یابن‌ضحاك الحبشیةلولاکتاب من‌الله سبق وعهد من‌رسول‌الله تقدم لرأیت ما اضعف ناصرا واقل عدداً وخطبهٔ شقشقیه ودیگرشکایتها برزبان معجزبیان‌آن سید ابرارازظلم وجفای آن

ظالمان نابکار جاری شده ندیده و نشنیده‌اند و در نهج البلاغه مطالعه باید کرد و دیگر جای می‌فرماید که جمیع فصحای عالم در حل این لغات عاجزند که اگر امر الهی نافذ نمی‌شد و وصیت حضرت رسالت پناه سبقت نمی‌کرد که بعد از وی شمشیر از غلاف بیرون نیارم الادرسه موضع ناکثین و قاسطین و مارقین - و مرا گفت که یا علی بعد از من به‌تو بسی مکروه خواهد رسید و جمعی از اصحاب من شفاعت من در نخواهند یافت که بر تو ظلم خواهند کرد و تو مظلوم به‌من خواهی رسید . گفتم که از کشته شدن من می‌ترسی که‌مرا از دفع نمودن ایشان منع می‌نمائی . گفت یا علی حضرت پروردگار خبرداده که‌اگر تو شمشیر بکشی با تو حرب نمایند و اعوان تو از بنی‌هاشم و اصحاب کبار اندك مردمی بیشتر نباشند و ایشان مردم ترا بکشند و اسلام برطرف شود و قرآن و حدیث مفقود گردد . اگر تو براین صبر نمائی بهتر است تا به‌مراد خود رسی و این عبارت در نهج البلاغه صریح است و واقع شده و از فسادات که بعد از رسول خدا از آن جمع مرتد و اعدای دین که امامان شمایند نسبت به‌حیدر کرار و اهل بیت سید مختار واقع شد و آنچه ایشان کرده‌اند مشهور عالم است و در جمیع تواریخ مذکور است ظاهراً به‌گوش اطروش تو جاهل نرسیده و عالمان بی‌دین و جاهلان پرتمکین از تو پوشیده و پنهان داشته‌اند از غصب امامت و اخذ فدك و تیغ برروی حضرت امیرالمؤمنین کشیدن و لگد بردرزدن و ظلم صریح به‌حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا صلوات‌الله علیها کردن و آنچه از عایشهٔ عادیهٔ شما به‌ظهور رسیده و آنچه از اتباع آن سه ظالم غدار و معاویهٔ لعین طرار مرتد و اولاد و اصحاب او از بنی امیه و طائفهٔ عباسیه واقع شده و محارباتی که با امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) کرده‌اند و قتل اصحاب رسول به‌سم هلاهل و محاربهٔ کربلا و قتل حضرت سیدالشهدا و هفتادودوتن از اهل بیت سید مختار و اصحاب آن حضرت و غارت اهل بیت و غارت مدینهٔ رسول و قتل اصحاب کبار و خرابی خانهٔ خدا و منجنیق به خانهٔ کعبه‌زدن و قتل و غارت حرم خدای و قتل باقی ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین و چندین هزار مؤمنین دین‌دار و شیعیان حیدر کرار بقتل رسانیدن و مثل این قبایح که اینها شمه‌ای است از آن ظالمان آل محمد و قاتلان اهل‌البیت از بنی‌امیه و بنی‌عباس که امامان و پیشوایان تواند . الحال تو نیز به سنت شوم آن کفرهٔ فجره عمل می‌نمائی

وبا ایشان محشورخواهی شد وشك نیست در کفر آن کس که امامش کسی بود که با برادربه‌جان برابررسول‌خدا (ص) حرب کرده باشدوسرفرزند رسول خدا بریده‌باشد واهل بیت رسول خدا به‌اسیری برده وجمیع دلایل مبتدعهٔ مختلفهٔ شما بدین منوال است و هرگزهیچ فاضل مؤمن دیـن‌داری را درهیچ دیاری مجال بحث نداده‌اند و نگذاشته‌اند که[زبان] نطق‌گشاید واین‌طایفه به حقیقت‌مشهوراند درهرجاکه دیده‌اند وشنیده‌اند به قتل رسانیده‌اند وهرجاکه از کتب این طایفه یافته‌اند نظربر آن ننهاده سوخته‌اند وشسته‌اند وازمردم عالم‌پنهان داشته‌اند واز زمان بنی امیه وبنی مروان و بنی عباس نقلهای‌کتب ساخته‌اند و به مزخرفات ومهملاتی که افسانه وافسون است چشم‌کوته نظران راپوشانیده‌اندکه فلان به‌اتفاق فلان خلیفه وفلان امیرشد وفلان و فلان‌درامامت اتفاق‌کرده‌اند. پس افضل‌عالمیان باشند وامثال این حکایـات واهیه وروایات لاعیه درعلم رسالت ونبوت وعصمت وطهارت وابرار ملائکه وتحقیق و حقایق حجت ساخته اند ودر زبان خلایق انداخته ومـردمان را صدهزارفرسنگ از شناختن خدا ورسول وامام دورانداخته‌اند ودرظلمات بعضها فوق بعض[۱] گذاشته‌اند واکثرازحکایات وروایات شمانقل ازظالمان اهل‌بیت‌است وازقاتلان ایشان است که افسدفساد و اکفر کفاراند واکثراحادیث موضوعه منقول ومروی از فاسقان‌کاذب و زبان کودکان‌گنجشك‌بازاست ونامهای‌فساق وفجار وزنان و کودکان را درسلك‌روات حدیث واخبارنوشته‌اند قال‌فلان وقال‌بهمان درافواه عوام‌می‌اندازندکه فلان حدیث برفلان شیخ‌خوانده وروایت از[فلان] شیخ‌دارد وفلان‌شیخ به ولایت محدث است وفلان شیخ‌خام مفسرقر آن است وفلان جاهل بی‌بصیرت درفلان زاویه صاحب چند اربعین است وازاولیای‌کبارومتعبدان روزگاراست وفلان‌شیخ درخواب چنین‌دیده و ازپیغمبرچنین شنیده وعلی‌هذه‌القیاس جاهلان بی‌بصیرت وابلهان بی‌معرفت وگولان زاویهٔ جهالت وغولان‌بادیهٔ ضلالت از اطراف وجوانب بلاد وامصار نقل و روایت کنند وبنای معرفت وشریعت وطریقت برخواب وخیال و وهم وگمان براین نقل و روایات وبراین ناقلان نهاده‌اند وذوق این‌مهملات درخیالات عوام وابلهان‌ناتمام تو

۱ــ سورة النور ۴۰

واتباع[تو] جای گرفته واتباع وپیروان بدین شیوهٔ ناستوده دروجود آمده‌اند وخواهید آمد وبغض وعداوت اهل بیت رسول‌الله واولاد واتباع وپیروان وشیعیان ایشان میراث گرفته‌اند ومخالفت طریقت ایشان نموده ومی نمائید وظالمان آل محمد که عمری چون عمردربت پرستی وخمرخوردن وخون ناحق وغصب اموال مسلمانان گذرانیده‌اند و به مرض ابنه گرفتاربوده‌اند چنانچه درصحیح بخاری شما مذکوراست وکان عمربن الخطاب به ابنه ولم یقدح فی خلافته این طایفه را به معصومان خاندان مقدم می‌دارید ونقل فساق را اعتبارمی کنید وکاربدان انجامیده که نقل روایت ازحضرت امیرالمؤمنین (ع) وسیدة النساء وامام حسن وامام حسین وباقی ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین که به اتفاق عالمیان معصوم ومطهراند از اعدا واحباب وبعضی ازایشان نقل کرده‌اند ودرجمیع خلوات درخدمت رسول خدابوده وبراحوال واقوال آن حضرت اطلاع یافته قول و فعل ایشان را اعتبارنمی کنند و اعتماد برنقل قول و حدیث ایشان نمی نمایند وبنای مذهب ایشان برنقل و حدیث و روایت عایشهٔ عادیه وانس مالک مبروص وابی هریرهٔ مطرود وعمروعاص لعین ومعاویهٔ کافربی‌دین واصحاب ایشان است که هریك ازاینها بدترین اهل روزگار و اخس وادنی[1] ازجمیع کفارولعن ایشان برهمه کس لازم ومتحتم است .

دراین ولاء علما وفضلای گمراه ودانشمندان جاهل روسیاه شما اولئك الذین یلعنهم‌الله ویلعنهم اللاعنون[2] هوای دنیا برسرای عقبی ورضای نفس بررضای مولا اختیارکرده اقوال کاذبهٔ لاعیهٔ خود را به احادیث موضوعه مؤکد گردانیده وایمان این طایفهٔ ناجیهٔ قزلباش که اکثرایشان به صفت ایمان آراسته معرفة‌الله ومعرفة‌الرسول و معرفة‌الامام حاصل نموده اعتقاد به معاد وجمیع ماجاء به النبی کرده‌اند ودر جمیع امورمتابعت شریعت نبوی را شعارخود ساخته به عبادات شرعیه صلوة وصوم وخمس وزکوة وحج وجهاد مواظبت نموده از جمیع منهیات مثل شرب خمروخون ناحق و زنا ولواطه که همگی در مذهب مبتدعهٔ شما مباح است حرام کرده‌اند و در زمان دولت ارجمند ابد پیوند ما از جمیع اینها محترز و مجتنب بوده درکمال تقوی و

۱ـ نسخه : ادون ۲ـ البقرة ۱۵۴

طهارت‌اند وخون و مال هیچ کس را از اهل ایمان واسلام حلال ندانند و گوشت کفتاروخرگوش‌نخورند ودف وچنگ ونای و رباب وطنبورونرد وشطرنج را حرام دانند وفقاع وخمر واقسام اینها را ازاندك وبسیارپلید وحرام‌دانند وبا لباس نجس ومغصوب وهرچه‌گوشت وی‌نخورند و حلال نبود باپوست وی نماز نگزارند وبه دست چپ روی راکه اشرف اعضا است نشویند و رسول (ص) فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج وبه‌خمر وضونسازند وبه‌جای مسح پایهانشویند ودرنماز اقتدا به یهود وهر فاسقی ننمایند و سجدهٔ مشایخ نکنند و مرید ومعتقد هر جاهل سالوس نگردند وبه‌سحرفریفته نگردند وباوجود این مفتیان فاسق متعلم فاجر می‌کش بنگ خوارطرارعیار بی‌اعتبار بی‌طهارت بی‌نماز بی‌دیانت حرام‌خور مباحی منافق ملحد شعارشما فتوی داده‌اند به‌خون ومال واهل‌عیال‌طایفهٔ ناجیهٔ قزل‌باش وساکنان‌مملکت ایران واکثرعساکر شماکه ازممالك فرنگ آمده ازاسلام ومسلمانی کلمهٔ لااله‌الاالله گفته وتصدیق‌نکرده‌اند و شعار اهل‌اسلام را ندانسته‌اند ایشان را دیگر باره در بادیهٔ کفر وضلالت وتیه‌غبایت وغوایت انداخته والله لایهدی قوم‌الکافرین [۱]

معلوم باشدکه‌ما علمای شما را از چند وجه کافر وفاسق و بدبخت وروسیاه می‌دانیم وتحقیق احوال جمیع‌ایشان به تفصیل نه به اجمال‌نموده‌ایم که اکثر ایشان به‌عداوت اهل‌بیت رسول‌الله (ص) منسوب‌اند وتارك جمیع عبادات ومرتکب‌جمیع محرمات وهریك ازایشان بدترین قوم لوط‌اند وبا جمیع کفار ازفرنگی ویهودی و ترسا و زنادقه معاشرت‌نموده پاك ومطهر می‌دانند واز سگ وخوك اجتناب ناکرده مباح می‌دانند وطاهرمی‌گویند واعتقاد درست و تقوی وطهارت وپاکی‌مولد وکون درستی درمیان شما نایاب است وفضایل وکمالات‌علمای شما را دانسته‌ایم وآنهائی که ایشان را اعلم وافضل اعتقادکرده‌اید اگرمجال بحث دهید وعناد رابریك طرف بگذارید جولاهان دیارعجم در بحث علمی برایشان غالب شوند . الحمدلله که در زمان دولت همایون مابه‌عدد نجوم افلاك ازعلما وفقها حالاهستندکه به‌براهین‌قاطعه ودلایل ساطعه در میدان مناظره و دیوان محاوره‌گوی مسابقت از اکثر علمای عالم

۱ـ النحل ۱۰۷

بربایند ودر هنگام اعتراض غوامض واستنباط حکمت واستکشاف دقایق مشکلات واستدراك معانی وحل‌لغات وتنفیذ احکام و تمهید دعایم ومشکلات مسائل منطق و معانی وبیان و کلام وتفسیروفقه وحدیث وتواریخ واخبارچنان حل نمایند که ملایك برفلك [آوای؟] تحسین برعلیین رسانند. اگرازراه انصاف درآیند ودیدهٔ بصیرت بگشایند معضلات ومشکلات ایشان رابه وجهی دفع‌نمایندکه دیدهٔ شما کورشود و جان شما را ازادراك این معانی کاهش افزاید . اگر چه شیطان قفل ضلالت چنان بر دلهای شما مبرم و محکم ساخته‌که از تدبیر معانی افلایتدبرون القرآن[1] غافل‌گشته ازطریق‌حق وجادهٔ اسلام وشارع شریعت ومنهاج‌اهل یقین اهل‌بیت طیبین طاهرین دست برداشته‌اید ومن‌یضلل‌الله فماله من‌هاد[2]

ای کافر اگر نجات خواهی — بگذر ز سفیدی و سیاهی
اولاد علی امام خود دان — اندیشه مکن ز پر گناهی
گربنده شوی زجان علی را — اندر دو جهان تو پادشاهی
ذرات جهان به ذر اویند — مرغان هوا ومور و ماهی
پرسند زمن نکیر و منکر — برمذهب خود دهم گواهی
من بـندهٔ شاه ذوالفقارم — از خارجیان چه باك دارم
ای دشمن خاندان حیدر — مگریزکه با تو کار دارم

با وجودفضیحت ورسوائی مذهب و قانون عثمانی ومقتدایان مروانی طایفهٔ شیعه را رافضی‌خوانده وشیعهٔشنیعه‌نوشته‌اید وندانسته‌ایدکه درزمان‌با برکات‌حضرت کاینات از این نامها ولقبها هیچ مشهور نبود الا اسم مبارك شیعه در زمان حضرت سید انبیا درمیانهٔ صحابه وغیرهم مشهور بوده وچندتن‌ازصحابه مثل سلمان‌فارسی و ابوذر غفاری وعماریا سروابوایوب انصاری وابی کعب ومقداد اسود ومالك‌اشتر و عبدالله عباس وغیرهم‌که رسول درمناقب وفضایل هریك‌ازاینها تحسین نموده ودر کتاب موافق و مخالف مذکور است‌که این جماعت علی‌الدوام سفراً و حضراً در ملازمت وخدمت‌حضرت امیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌الدین، اسدالله‌الغالب

۱ـ النساء ۸۲ ۲ ـ الرعد ۳۳

علی بن ابی‌طالب بوده‌اند که حق تعالی ابراهیم خلیل(ع) را اطلاع داد به‌علو مرتبه وفضیلت علی وی دعا کرد که اللهم اجعلنی من‌شیعة علی وخدای تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت جعلتك من‌شیعته و با رسول‌الله این حکایت بازگفت در قرآن مجید وان من‌شیعته لابراهیم[1] امروز لقب‌شیعهٔ علی باقی‌است وباقی خواهد بود وبر جمیع محققان عالم روشن است اسم‌سنی در زمانی اشتهار یافت که میانهٔ حضرت امام المتقین علی‌بن ابی طالب (ع) و معاویهٔ غاویه محاربات واقع شد. لشکر امیرالمؤمنین(ع) مشهور بودند به‌شیعهٔ علی ولشکر معاویه شهرت یافت به‌سنی. چنان که میانهٔ دو کس از آن دو لشکر ملاقات واقع شدی از یکدیگر می‌پرسیدند که انت سنی اوشیعی اوگفتی أنا سنی. ومراد ازسنی آن‌بود که‌به سنت معاویه عمل‌نموده سب حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب می کند. زیرا که اگر چه تسمیهٔ سنی غرض پیروی نمودن سنت پیغمبر بودی ، پس‌چرا طایفهٔ شیعه سنی‌نباشد که‌نزد شیعه نوافل سنی ازحد بیرون است و در شبانه روزی چندین رکعت ودرماه مبارك رمضان نزد ایشان هزار رکعت مستحب است وپیش مخالفان ایشان اندك است وآن را تراویح گویند وآن سنت‌عمربن الخطاب‌علیه‌اللعنه است‌نه‌سنت رسول خدای ومگراین‌طایفه جمیع سنتهای سنیهٔ رسول‌خدای را پیروی‌نموده بدان‌عمل می‌نمایند. پس‌معلوم‌شد که غرض ازوجه‌تسمیهٔ سنی‌عداوت اهل‌بیت واتباع ایشان‌است وازشیعه‌محبان ویك جهتان وبدانید که‌شما ازبرای‌ما یك اسم پیدا کرده‌اید که به زعم شما مذموم است و نزدما محمود. مارابه‌اسم رافضی‌می‌خوانید وماطایفهٔ‌شما راناصبی‌وخارجی ویزیدی ونصرانی وقدری ومروانی‌ومنافق وظالم آل‌محمد واعدای‌اهل‌بیت‌می‌دانیم والسلام.

اما جواب‌مهملی که‌گفته‌اید که :« ترك مذهب خود داده از سب صحابه توبه کنید وپشیمان شوید تاباشما صلح کنیم» معلوم نکرده که؛

سرچو ازخاك لحد درحشر برخواهیم کرد
لعن عثمان و ابابکر و عمر خواهیم کرد .

وهرگز درهیچ زمانی کسی ندیده ونشنیده ودر هیچ دیاری واقع‌نشده که از

---

۱ ـ سورة الصافات ۸۳

شیعیان آل‌محمد یکی تغییرمذهب خودکرده باشد وطریق مخالفت آل محمد اختیار کرده باشد. اما هیچ‌سالی وماهی‌نیست که‌هزار کس ازسنیان‌بی‌ایمان بداعتقادپراکنده تغییر مذهب واعتقاد نداده طریق مستقیم‌اهل‌بیت اختیار نکنند . موالیان وشیعیان آل محمد روزبه‌روز زیادت شوند چنان که درملك روم وماوراءالنهر و هندوستان، چند سال‌پیش ازاین پانصدکس شیعه‌نبود وامروز که سنهٔ احدی وستین وتسعمایه [است] در هر دیاری از پانصد متجاوزاند و روز به‌روز درترقی وتزاید وعن قریب است ان‌شاءالله جملهٔ اهل‌عالم بدین‌طریق ومذهب غرا باشند وعداوت این‌جماعت مبارك نباشد و میمنت ندارد . چنانچه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید که ماعادانا بیت‌الا وقد خربت وماعادانا کلب الا وقد جربت ومن لم یصدق فلیجرب واگردر این‌سخنی وشکی داری‌به‌نظرعبرت درنگروببین‌که آل‌سفیان وآل مروان و آل‌برامکه وآل‌عباس که هفتادهزارگهوارهٔ زرین به‌اطراف وجوانب‌داشتند وهریك ازایشان چندین هزارسادات از اهل‌البیت واحبای ایشان به قتل رسانیدند و منصور خلیفه دربیرون بغداد بنائی‌نهاد وسادات بنی‌هاشم رابه‌جای‌سنگ وخشت دردیوارها می‌گذاشت که نسل سیدالمرسلین منقطع‌گردد ودرهرگوشه‌ای چندین هزار ازشیعیان حیدرکرار را به‌قتل رسانیدندکه‌ازاین مذهب وازاین‌طایفه اثری نماند با وجودهمه سعی‌باطل ازهیچ‌کدام نه‌اثرونه مضجعی و نه‌معبری ونه زایری ونه مریدی ونه‌نسلی ونه ذریتی‌ماند وجمله مستأصل شدند ونسلهای ایشان منقطع شد به دست سلطانان و پادشاهان جهانگیر وهر یك ازایشان به‌بلائی و محنتی وشدتی گرفتار شده به جهنم واصل وبعدازهلاك واستیصال‌ایشان‌استمالت‌سادات کرده‌قلم‌زحمت‌ازایشان‌برداشتند. امروز درمغرب ومشرق وجنوب وشمال‌سادات‌عالی درجات بیش‌ازستارگانند جمله مرفه‌الحال بامال وجاه وقوت وثروت که سابقاً به‌واسطهٔ قلت‌اخیار وانصار وکثرت اعدا واشرار[تقیه؟] واجب‌بود اکنون‌به‌سبب‌کثرت اعوان وانصارمکروه بلکه‌حرام شد وهندوستان وعرب وعجم بلکه‌من مطلع‌الشمس الی‌مغربها لوای‌محبت اهل‌بیت وسادات برافراشتند وسلاطین‌ماوراءالنهرکه قبل‌ازاین درمقام عداوت وسرکشی و عناد ومقاتله ومجادله‌بودند، دراین ولاتابع‌امر ونهی همایون‌ماشده درمقام‌متابعت‌اند

و همایون که پادشاه کشورگشای صاحب قران وخسروعالی رای پادشاه هندوستان بودبه کثرت ممالك وشوکت ازتووجمیع سلاطین عالم‌ممتاز بود وطریق عدالت و سبیل نصفت‌با طوایف رعایا وضعایف برایا مسلوك می‌داشت. در روز عرض لشکر پانصد هزارسوارنامی که عبارت‌ازیك کرور باشد دردفتر اوثبت بود ومی گویند که دوازده هزارفیل جنگی درتصرف خود داشت وخزاین ودفاین‌سلاطین هند تمام بدو منتقل شد ومآل کاربدان انجامیدکه شیطان لعین خیالات فاسده ومحالات کاسده در دماغ اوشورانیده تجبر و تکبراوبه مرتبه‌ای رسیدکه ازذروهٔ سلطنت وابهت براوج کبریا وعظمت پرواز نموده بعداز زمانی که‌مردمان را دیدن‌اومیسرشدی آن را جلوهٔ قدوس نام‌نهاده بودند ودرجمیع ممالک واردوئی که‌تعلق‌به‌او داشت شریعت‌مندرس گشت وطاعات وعبادات منهدم شد والحادبه‌مرتبه‌ای رسیدکه به‌طریق رومیهٔ شومیه به علانیه اظهارفسق و فجور می کردند . درخلال این احوال مجمعی ساخته بودکه اعیان ممالک و ارکان دولت جمع گشته‌کاهنان ومنجمان را طلب نمودکه خوابی دیده‌ام‌که ماه وآفتاب وبعضی ازنجوم درپای‌تخت من‌فرودآمده‌اند ودرخدمت من ایستاده‌اند. خواب مرا تعبیر می‌باید کرد . کاهنان ومنجمان‌گفتندکه ازاوضاع فلکی واجرام علوی چنان‌معلوم کرده‌ایم که این رؤیای‌صالحه مؤکد است که‌سلطان‌روم و پادشاه ایران وخواقین‌توران وجمیع‌سلاطین عالم کمراطاعت وانقیاد توبرمیان‌بسته می‌بایدکه به مجلس‌همایون توحاضرشوند وطریق ملازمت ومتابعت‌تواختیارنمایند واین قضیه عن قریب به‌ظهورخواهد رسید واگرتوجه نمائی اساس سلطنت ایشان به مقدم‌تومنقلع‌شود وبنیان‌خلافت وعظمت ازخاندان ایشان‌منقطع‌گردد ویکی‌ازامرای جغتای که سردفترعصاة وطغاة آن‌گروه‌بود برپای‌خاست وگفت‌پادشاه‌عالم بفرمایدکه بعد ازتسخیرممالک وگرفتن‌سلاطین عالم ازبرای‌هریک درمجلس‌بهشت‌آیین جای نشستن مقررسازند. بفرمودکه خانان ماوراءالنهردرفلان جابنشینند وپادشاهان ایران را درفلان‌جا بنشانند وسلطان روم وفرنگ‌نزدیک فلان بنشینند ومثل‌این‌خیال فاسده از وساوس‌شیطان تغییر درخاطر اوراه‌یافته بود وبادغرور ازکثرت خزاین وعساکر دردماغ اوجاگرفته‌که ناگاه قایدان قضا و قدربه یک باره لباس دولت و عظمت از

براو کشیده پلاس مذلت و معزولی وخواری در او پوشانیدند وبا وجود همه‌ناز و اعزازوجلوهٔ قدوسی وفیلان منگلوسی وعساکر بی‌شماروخزاین بی‌حساب ازشیرخان افغانی که‌یکی‌از اتباع اوبود شکست‌یافته جمیع اسباب سلطنت غرق‌بحرمحیط قهرو غضب الهی‌شد وجمیع ممالك محروسهٔ اوازدست رفت. کاربه‌جائی رسید که درهیچ مملکت ازممالك قرار نتوانست‌گرفت تابه‌جانب قندهار آمد . آن جاهم‌برادر او کامران که ازاعدا عدوخاندان‌بودوهمیشه باوی طریق خصومت می‌پیمود، درآن‌حال لشکربی‌شماربرداشته راه براوگرفت ودرمقام‌قتل وی‌برآمده ازآن‌جا با اندك مردمی ازخواص خودفرارنموده[1] خودرا به‌سرحد خراسان به‌اولیای دولت ما رسانیده‌نجات یافت ومنهیان عالم‌بالابه‌گوش‌هوش‌او رسانیدند که‌لاف‌وگزاف ازتجبروتکبردرصف مصاف زدن‌پسندیدهٔ درگاه الهی نیست وبه سخنان واهیه و حکایات لاعیه زراندود[2] هنگامهٔ جدال وقتال‌گرم نتوان کرد وگردن‌کشان متکبر ومغروران متجبر را به اندك فرصتی به طپانچهٔ تأدیب مقهور می‌گردانند وآن‌دیو که در دماغ پادشاه همایون جا گرفته‌بود اکنون دردماغ تومنزل ساخته درمقام تکبر وتجبر درآمده دراندیشهٔ دوام وخلود برمسندعظمت‌افتاده وازغایت فسق وفجور[فساد؟] درعالم وعالمیان انداخته وازغایت طغیان وبی‌باکی راه‌عناد واستکبارپیش‌گرفته وازسطوت قهرالهی وغضب پادشاه حقیقی اندیشه نمی‌کنی و همایون پادشاه که در عظمت و بزرگی وانبوهی و کثرت لشکر وخزاین ده‌برابر بلکه صدبرابرتوبود به‌برکت لطف الهی‌نسبت به‌این خاندان سرمتابعت برآستان مانهاده کمرمطاوعت برمیان‌جان بسته‌نجات یافت.

دولت مابه جهان روزبه روزافزون است
مدد دور و نکو خواهی گردون بنگر

آمد از هند همایون که غلامم باشد
طالع سعد ببین بخت همایون بنگر

اما آنچه لایق‌شاهان جهان وسلاطین‌دوران وخواقین زمان‌بود اورا نوازشها

۱ـ مقصود همایون است

۲ـ تصحیح‌قیاسی، نسخه: رداندود زراندود ظاهراً ترجمهٔ‌زخرف است

نموده ازخزاین وجمعیت وجمیع اسباب سلطنت یراق اورا مهیاساخته باهزاراسب مسرج مزین‌بدو[1] و بیست هزارسوار از عساکر گردون مآثر اردوی اورا آراسته و پیراسته به‌حشمت تمام انتظام داده او را روانهٔ ملك غزنین و هندوستان ساختیم وبه دولت‌غازیان عظام‌نصرت فرجام برادرمنحوس خود کامران را شکست داده گرفته چشمهای اورا میل‌کشیده جمیع مملکت قندهار وغزنه وکابل و ملتان و افغان را به ضرب شمشیر فتح نموده متوجه مملکت هند شد.

اگرخواقین نامداردرمقام حمایت و رعایت‌نسبت‌به‌یکی ازسلاطین‌عالی‌مقدار شوند این چنین‌شوند نه‌آن‌چنان که‌از‌تو‌به ظهوررسید که سیصدهزار کس‌برداشته به عرابه‌وتوپ وتفنگ ویراق چهار ساله واسعاد حمایت القاص متوجه مملکت ایران شدی و بعداز آن‌که به‌حوالی این‌دیاررسیدی‌نتوانستی که یك‌روز توقف‌کنی. آخر الامر بیچاره رابه‌صد بلاگرفتارساخته به‌خاك تیره برابرنموده مراجعت نمودی چنان که یکی ازشیعه گفته :

رومی آمدبردرتبریز وبرخود رید و رفت

ریده ریده از در تبریز واگردید و رفت

بدان‌که حضرت واهب‌العطایا به‌برکت حسن‌سیرت واعتقاد صافی به‌خاندان نبوت وولایت وبراءت ازاعدای‌ایشان وتربیت سادات وعلما واصلحا واتقیا رایت دولت ما رابه اقصای عالم‌کشیده شکوه وهیبت‌ما زمین وآسمان راگرفته اعدای‌دین به‌چاه اندوه فروشده وخواهندشد وجمیع‌سلاطین عالم، از کافرومسلمان وازفرنگی وهندی وازیك ساله‌تاهفتاد ساله، تحف وهدایای پادشاهانه‌به‌پایهٔ سریراعلی‌می‌فرستند واظهار غایت اعتقاد ویك‌جهتی واخلاص ودولت‌خواهی می‌نمایند وعن‌قریب‌است که اهل‌عالم برطریق مستقیم اهل‌البیت بوده به‌دولت همایون ما برسقف رفیع‌القدر کعبهٔ معظمهٔ‌گلبانگ تبرای اعدای خاندان رسول ومعاندان اهل‌بیت بلندخواهد شد.

۱ـ به‌معنای‌بسیاردونده. مرکب‌از ب+دو (مصدردیگردویدن). ازاین‌گونه ترکیب که‌افادهٔ معنای‌صیغهٔ مبالغه می‌کند درفارسی‌کم‌نیست مثل‌برو وبخور وبساز‌به‌معنای پرفعالیت وپرخور وبسیارسازگار (قانع)

اما جواب آن که گفته «که یراق سه‌ساله کرده بالشکرگران ازچهار جانب ملك ایران متوجه‌شده تامملکت خراسان هیچ جا توقف نخواهیم کرد و شما را از روی قوت وقدرت مستأصل کرده خاك ایران رابه‌باد فناخواهیم‌داد.» با وجودی که قدرت خدای راست جل شانه بل‌لله‌الامرجمیعا[1] با وجود فر رسول قرشی وعزمکان او وسید اوصیا وعلوشان‌او دایم به‌وقت‌دعا درمقام عجز وانکساربوده‌گفته‌اند: اللهم ارحمنی فاقتی وذلی‌وعجزی واضطراری‌توپیر کشیش‌بی‌جرأت‌قلعه‌نشین‌راغروربرزبان‌است.

این‌سخن خداست نه سخن هرمدبردغای مغز خرخوردهٔ بی‌وقار. پنج مرتبه به‌قصد ویرانی وخرابی این‌دیارباسیصد هزارلشکرمتوجه شدی بی آن که باتومحاربه ومقاتله نمائیم خود به‌خود شکست یافته به حال سگان عاجز وپریشان به صد هزار خواری وزاری برگشتی و درهرآمدن قریب صدهزارکس ازعساکر نکبت مآثرتو متوجه دارالبوارشده چندین هزار اسب و اشتر وخزاین ودفاین و توپ وتفنگ را فدای یزید ومعاویه کرده فرار نمودی و قوت وقدرت آن نداشتی که پنج روز در جائی توقف نمائی یا آن که یك قریه ازقرای‌ممالك به‌تصرف خودآوری بغیرازقلعهٔ وان که آن‌نامردان‌نمك‌به‌حرام به‌تو واگذاشته‌اند. اگرمارا میل‌به‌جانب‌الکای وان‌می‌بود چندین‌بار که قلاع ترا در فصل زمستان بربالای برف نشسته به ضرب توپ وتفنگ گرفتیم وبه‌خاك سیاه‌برابر کردیم وازهرقلعه چندین کس‌ازگردان‌تو که لشکراعتمادی توبودندگردن زده به‌جهنم فرستادیم . اگر درمقام گرفتن وان نیزمی‌شدیم در عرض چند روز آن‌قلعه را نیزبه‌خاك تیره برابر می کردیم . معلوم باشدکه بعداز این‌آتش بازی وسنگ‌اندازی فایده‌نخواهدکرد . دراین چندمرتبه‌که آمدی برجمیع عالمیان ظاهراست‌که عساکرظفرمآثر را رخصت محاربهٔ توندادیم با وجود این ازهرگوشه مبارزان خون‌آشام وغازیان‌عظام وقورچیان کینه‌گذار هژبر کردار از اردوی‌همایون ما گریخته خود را به حوالی اردوی‌تو رسانیده دوسه‌هزارکس به‌یك‌بار از اردوی توبه‌قتل رسانیده دیگرمرتبه عساکرگردون‌مآثر درمحاربه ومجادله ومقاتلهٔ تومتابعت ما نخواهندکرد دمار ازلشکرتو برآورده تاکنارآب فرات یك سرازعقب تو ایلغار

۱ــ الرعد ۲۰

خواهند کرد واز لشکر تو آثار نخواهند گذاشت .

بالله العلی العظیم [اگر] خوف الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی (ص) وملاحظهٔ طریق حق مذهب اهل البیت ننماید وبرعجزه و مساکین در ترحم نباشد ، در عرض چهل روز از سرحد وان تا حوالی دارالکفر اسلامبول چنان سازم که آثار آبادانی ظاهر نباشد واین خود عن قریب به‌ظهور خواهد رسید وآیهٔ یهلك الحرث والنسل[1] بر آن ارمنی صفتان بی‌دین که در مذهب واعتقاد باتو موافق‌اند دراستیصال وقلع وقمع ایشان کوشیده احدی را از آن طایفه نگذارند وآخر این دعواهای باطل وتکبر وتجبر تو بلاها برسر تو و رومی شوم خواهد آورد چراکه [اراده های چنین از خبث طینت در حسن طبیعت وظلم غریزی وفساد جبلی است][2] وابلیس درشوره‌زار طبع لئیم تو نهال عداوت خاندان طیبین طاهرین وپیروان وتابعان ایشان نشانیده ثمرهٔ آن در دنیا عن قریب به‌ذات منحوس تو عاید خواهد شد . چراکه درباطن فرنگی طینت بی‌دین تو غم رعایا و عجزه ومساکین جانبین که پایمال ظلم وعدوان می‌شوند نیست واز عاقبت فانظر کیف کان عاقبة الظالمین نمی‌اندیشد .

ای ظالم از نتیجهٔ جور وجفا بترس ای خارجی زآه دل مبتلا بترس
ای ناصبی ز درد دل بی نوا بترس ترست ز خلق نیست ز قهر خدا بترس

بدان دعوی باطل که کرده بودی و مهملاتی که دررشتهٔ نامربوط کشیده بودی که: دراین مرتبه مملکت عراق و آذربایجان وفارس و کرمان وخراسان را به خاك تیره برابر ساخته مراجعت خواهیم کرد . این عبارت واستعارت غدیری بود بی آب و چراغی بود بی‌روغن ولفظی بی‌معنی وقالبی بی‌جان . چون به‌سمع ساکنان آذربایجان رسید برریش تو خندیدند. زیرا درمحلی که تربیت القاص بوده باچهارصد هزار کس متوجه آذربایجان شده درحوالی تبریز نزول نموده بودی اهل تبریز علم یك‌جهتی و دولت خواهی این‌دودمان عظیم‌الشأن رابرافراخته یك ذره از کثرت لشکر عثمانی و طایفهٔ مروانی اندیشه‌ناکرده ازچهارجانب آب رابرتو بستند ویك من بار ازهیچ متاعی

۱- البقرة ۲۰۱ ۲- جمله بی معنی به‌نظر می‌رسد . شاید : آدمهای چنین را خبث طینت وظلم غریزی و فساد جبلی است.

به تو نفروختند چنان که کوزهٔ آبی در اردوی تو به یك اشرفی رسیده بود و دروازه‌ها و کوچه‌بندها مستحکم ساخته با تو در مقام محاربه و مجادله شدند و ترا به خاطر رسیده بود که از این رهگذر در مقام انتقام شده و قصد یغما کرده متعرض ایشان شوی. آخر القاص باد غرور از دماغ گندهٔ تو کنده بیرون برده خاطر نشان نموده که اگر جمیع عساکر تو در این شهر در آیند متنفسی زنده بیرون نیاید و هریکی را در زاویه‌ای متوجه‌هاویه سازند به‌ضرب تیغ و تیر فارسان و خنجر گذاران آذربایجان لشکر تو به خاك برابر کنند. ترا ندامت و پشیمانی گرفته در نصف شب از حوالی تبریز فرار نموده به حال سگان هردو منزل یکی کرده خود را به‌حوالی وان رسانیدی و هریك از لشکر نکبت اثر تو به‌راهی می گریختند و نواب همایون ما باصد هزار سوار جلد جرار کینه‌گذار ببر کردار قزلباش نصرت تلاش که از فرق راکب تا سم مرکب غرق آهن و جوشن بودند جمله چون شیران در جوش و خروش آمده چون ماهیان دریا که در بحر غواصی نمایند گوهر جان را از اصداف قلوب اعادی بیرون آورند ، نهنگانی که چون برساحل دریای مصاف جولان نمایند به یك حمله شیران هیجا را قلب بشکافند .

جـوانـان شیر افکـن جنگـجـو همه کرده چـون شیر با جنگ خو

باجمیع عساکر از عقب تو ایلغار کرده بنابر مصلحتی سپاه به‌جانب بغداد فرستاده وخود از خوف ضرب تیغ غازیان کاصحاب الدین قزلباش نصرت شعار فرار و به جانب اسلامبول گریختی و آوازه درمیان خلق انداختی که القاص لشکر برداشته از راه کردستان متوجه عجم شده وغازیان ماز جانب وی اندیشناك گشته مبادا خودرا برسر خانه کوچ و بعضی خزاین رسانیده دست درازی نمایند . امرای عظام به التماس تمام نواب همایون ما را از آن بر گردانیده برادر نامدار کامکار ابوالنصر بهرام میرزا را با بعضی از عساکر متوجه او ساختیم . درمدت ده روز القاص نادان را تا حوالی بغداد می‌دوانیدند و اکثر لشکر او را طعمهٔ شمشیر آب‌دار ساخته مراجعت نمودند و اگر نه محال بود که نواب همایون ما مراجعت نماید تا آن زمان که ترا طعمهٔ شمشیر غازیان جان شکار نسازند و تا حوالی اسلامبول از عقب تو ایلغار کرده نمی گـذاشتیم که در هیچ منزل قرار گیری و با وجود این حال وقضایا که میان ما و تو واقع شده که اکثر اهل عالم بر آن

اطلاع‌دارند مثل این مهملات می‌نویسی واظهار عظمت و تکبرو تجبر کرده خودرا به مامی‌نمائی که‌من چنین وچنان خواهم کرد .

وبر تو مخفی‌ومسطور نماند که تودر نظر عالمیان‌خرد وسبك وبی‌اعتبار شده‌ای و کیفیت ظلم وفسق‌و کفرو بدبختی که درمیانهٔ شماشایع است برجمیع عالمیان ظاهر شده و آنهاکه سالهاشما را می‌طلبیدند ودر مذهب واعتقاد باشما موافق بودند چون دراین ولا از کیفیت‌احوال اطلاع‌یافتند ازشما بیزارشده به‌لعن وطعن‌شمامشغول‌اند .

عادل ترا که‌گفت سگی ازجهنمی لعنت بر آن کسی که‌ترا اعتبار کرد

و ازهاتف غیبی به‌گوش هوش می‌رسد که عن قریب‌آن مزورمردم فریب از غایت ظلم وفسق وعداوت‌خاندان سید مختاراز لباس مستعار سلطنت وخسروی‌بیرون آمده به صدخواری و زاری چنان‌که ایلدرم بایزیدبه دست‌پادشاه عالم گیرصاحب قران امیر تیمور گورکان‌انارالله برهانه دستگیر گردید تونیزبه‌دست غازیان عظام اسیر ومبتلاگشته چنان‌که‌مردود درگاه خالق‌شده و رسوای‌خلایق‌گردیده‌ای تبرائیان سرت رابه‌گرزهای‌گران‌وتبرزین کوفته‌به‌خاك تیره‌یك‌سان‌خواهند کرد لهم‌مقامع من‌حدید[1] عبارت ازآن‌است وبه‌جای خلعتهای سیاه فاخر کـه لباس بنی‌امیه وبنی‌مروان است کوزه‌های نفت برسروتنت ریخته‌که لباسهم من قطران[2] کنایت از آن است وترا در صحن‌میدان‌پرمحنت[جهنم؟] آتش شعله کشیده‌خواهدشد وتبرائیان وغازیان وشیعیان وموالیان ویك جهتان باسیخهای آهنین درملازمت تو صف‌کشیده ازروی ادب‌باتو خطاب خواهند فرمود که‌ای سلیمان‌خان و ای‌پیشوای سنیان بی ایمان و ای مقتدای خارجیان و ای‌سرور اشاعره وملاحده منزل تونا مبارك باشد وفرشته‌های عذاب بـه خطاب رب‌الارباب ترا برتخت آتشین ازروی زمین به اسفل‌السافلین فرستاده جای ترا ازبرای‌تعظیم ازهمه درك زیرترك‌مقرر خواهند ساخت کـه فی‌الدرك الاسفل من النار[3] عبارت ازآن است . آنگاه امرا و وزرا ودانشمندان جاهل و اهالی وموالی وارباب و اصناف درویشان وگوشه‌نشینان مواضع شیطنت استنبول زنارهای‌آتشین برمیان وطبقهای آتشین بـه‌طریق تحفه بـر روی دست تونثارخواهندکرد ودر درك

۱- سورة‌الحج ۲۱ ۲- سرابیلهم من‌قطران (سورة ابرهیم ۱۵۰) ۳- سورة‌النساء ۱۴۵

الاسفل به‌مبارکبادی تو خواهند آمد که منزلاًمبارکاً وانت خیرالمنزلین[۱] عبارت از آن است.

باید که جواب مکتوب نا مرغوب خود را مطالعه نمائی ودر وظایف بندگی حضرت خداوندی جل‌وعلا کوشیده ترك جهالت وبطالت وعداوت نمائی ومتابعت شریعت‌نبوی وطریق‌مرتضوی را واسطهٔ قبول‌عبودیت‌سازی وتجبر وتکبراز سرنهی وخود را درمیانهٔ اهل عالم فضیحت نکنی[۲] و طریق اهل‌اسلام اختیارکنی وترك تعصب‌نموده عناد را بگذاری تا ازشفاعت ائمهٔ معصومین بهره‌مند وکامیاب گردی وسعادت دریابی والسلام علی من‌اتبع الهدی[۳] تحریرافی شهرصفرالمظفرسنهٔ احدی وستین وتسعمایه[۴] *

۱ـ المؤمنون ۲۹ ۲ ـ نسخه : کنی ۳ـ طه ۴۷

۴ـ درنسخه تاریخ تحریر «سنةسبع وخمسین وتسعمایه» آمده‌است وصحیح نیست به دلیل تصریحی که‌پیش ازاین درهمین نامه آمده‌است.

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس شورای ملی

نامهٔ سلطان سلیمان به یکی از حکام ترکمان

...[1] پوشیده اولمیه که اول دیارجلیل الاعتباردن پاینده محمد ومیرابوتراب و میرطوطی وسوندك کعبهٔ شریفه زیارتیله سرافرازعتبهٔ علیا مزه وصول بولدقلرنده جناب سعادت مآبکز سائرسلاطین ایله دائما اول جانبلرده تأیید مراسم دین محمدی قزلباش اوباش دین خراش ایله غزا وجهادنیتنه عساکرایله حاضرو دیارخراسانه متوجه وناظر اولدوغکز خبرین انبا ایلدیلر اویله اولسه سزدخی اول نیت اوزرینه ثابت اولوب عنایت رب العالمینه توکل تام ومعجزات سیدالمرسلینه توسل تمام قیلوب عساکرمسلمین ایله مقرسعادتمزدن سنه طقوزیوزالتمش رمضاننك اواسطنده طائفهٔ خائفهٔ قزلباش هزیمت نشان اوزره غزای سعادت افزا ایچون توجه همایون اولنوب ممالك محروسه مزدن محمیهٔ حلب که آب روی ولایت عرب درسنهٔ مزبوره ذی القعده سنك یکرمی سکزنجی گونی نزول واقع اولوب قشلاق قلنمشدر انشاءالله اشبوسنه طقوزیوزالتمش بر تاریخنده نوروز مبارکده عزیمت همایونمزانك اوزرینه درکه بودفعه طائفهٔ خذلان آیینك وجود مطرودلرندن صحیفهٔ جهان تنظیف اولنمینجه برامرآخره دخی شروع اولنمیه بوندن اقدم دخی توجه موجهمز بوخصوصه مقرر اولدیغنی انباایچون نامهٔ وداد مصحو بکزکوندرلمشدرغیرت دین جملهٔ سلاطین ذمتلرینه واجب اولمغین محل مزبوردن صوب صواب انتماکـزه مشارالیهم واسطه لریله نامه ارسال اولندی .

۱ـ ازاین نامه عنوان وتعارفات پایان مطلب و جملات مکررحذف شده است

انشاءالله حضورشریفه وصول بولدقده طائفهٔ خائفهٔ قزلباش اوباشك گزاف واراجیف جانبنه التفات اولنمیه انشاءالله رایات فتح آیاتمز دیار شرقه واره جغنده قطعاتردد یو قدر سزدخی ....*

* منشآت فریدون بیك ج ۱ صفحه ۶۱۳-۶۱۲

نامهٔ اسکندر پاشا به وزرای شاه طهماسب[1]

نظاماً للخلافة والایالة والحکومة والعز والاقبال شاه‌قلی خلیفه وجلالا للامارة والحکومة والشوکة والاجلال سوندوك بیك قورچی باشی وغیاثاً للسیادة والوکالة والافاضة و الافضال معصوم بیك الصفوی و کمالا للحکومة والرفعة والحشمة والاقبال بدرخان امیردیوان مهدت بنیان ایالتهم وحکومتهم ونصفتهم وعزهم واجلالهم وشیدت قواعد حشمتهم وشوکتهم وابهتهم وبرهم‌واقبالهم الی یوم الدین را صحایف دعواتی که‌منتظم سلسلهٔ محبت واتحاد ومستحکم مواد خلوص و ودادتواند بود به الطاف مدحاتی که نکهات عنبرنسیم و نفحات‌عبهرشمیم از ریاض فحوای آن فایح ولایح گرداهدا واتحاف‌گردانیده منهی ضمیرمنیرشان آن‌که نامهٔ نامی دررنثار که به خامهٔ سامی گوهربار به‌اسم مخلصان‌صادق الوداد‌مرقوم شده بود،شرف ورود یافته‌مضمون میمون آن معلوم ومفهوم‌شد. مخفی‌نماندکه‌قبل‌ازاین‌به‌کلمهٔ مضی‌مامضی اختتام‌کلام بدان‌جمله‌شده بود که به مدعای لاحقه فتق ماجرای سابقه نموده شودکه به موجب قول استاد که :

نیاید قصهٔ دوری به پایان　　　ولو قلنا[2] الی یوم القیامة

۱ـ عنوان در نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس: کتابتی که‌اسکندرپاشا وزیراعظم‌سلطان‌سلیمان‌پادشاه روم‌درجواب‌کتابت ارکان‌دولت شاه‌طهماسب‌صفوی‌نوشته. ودرمنشآت حیدر ایواغلی‌نیزهمین عنوان آمده ولی اسکندر پاشا را «وزیردوم» نوشته واین اصح است .

۲ـ منشآت : قلت

حکایت بـه تطویل انجامیده مدعـیات در معرض فوت نباشد . اما چون از آن جانب باز بدان شروع رفته جواب لازم آمدو انها و اعلام می رود که اعلام عدالت و رعیت پروری اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه عالی جاه ظل الله سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین ، خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره و احسانه اظهر من الشمس بلکه اعلی منها علو وارتفاع یافته وبحمدالله که علامات آن معلوم جمیع عالمیان است وبه اعلام حاجت نیست . آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است.

اما آنچه ازعبور عساکر منصوره درسلطانیه واقع شده قبل ازاین نواب کامرانی جهان بانی ، شاهزادگی اسماعیل میرزا در مکتوب شریف قلمی فرموده بودند ودر جواب آن آیهٔ کریمهٔ یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده[۱] نوشته فرستاده بودیم که اگر ازعبور سم ستوران لشکر قهور غیور غیر محصور آن مقدار فتور به ظهور رسیده باشد دور نیست . غالباً مکتوب مزبور به مطالعهٔ شریف ایشان نرسیده که مکرر مذکور شده . اگر چنانچه ازممر آن لشکر بی حد وشمر به موجب مدلول آیهٔ کریمهٔ ان الملوك اذا دخلوا قریةً افسدوها[۲] آن قدر ضرر به حسب ضرور ازبعضی مردم جهول وشرور صدور یافته باشد عجیب وغریب نیست. اما به دولت وسعادت معلوم دارند که درزمان توجه نواب کامیاب حضرت سلطنت پناه عالی جاه شاهی به جانب ارض روم وارزنجان اعلیحضرت پادشاه ظل الله برسر الکـای وان نشسته بـودند و نواب کامیاب خصمی دیگر درمقابل نداشتند که به جهت مقاومت باایشان به جانب آن محال توجه فرمایند وآن همه خانه خرابی برمردم آن مواضع راه یابد . خود به دولت و اقبال نیکو تأمل فرموده انصاف دهند که اولا به خراب کردن وسوختن خانه های عجزه ومساکین وقتل[نسا و][۳] رجال مسلمین آن محال امـر فرمودن و ثانیاً بر اطفال وعیال ایشان رحم آورده همگی را به لوده[۴] ها وسبدها نهادن و برشتران حمل نموده به خانه های خود فرستادن بعد خراب البصرة چه ماحصل داشت .

غرض آن که اگر از اول حال اندیشهٔ مآل می فرمودند بهتر می بود. مخفی نماند که

۱ـ النمل ۱۸ ۲ـ النمل ۳۴ ۳ـ درفتح نامهٔ شاه طهماسب به ملك کیومرث رستمداری از کشتن زنان ذکری نشده است . ۴ـ لوده سبدی دراز که بر پشت توان گرفت... (جهانگیری)

اعلی‌حضرت پادشاه اسلام‌پناه را امثال واشباه این‌مخلصان وغلامان درم خریده بیش ازشمار است که هریك درمملکتی ازممالك محروسه دارایی نموده سخنان که صلاح دولت قاهره می‌دانند به‌راستی و درستی‌معروض داشته ترویج وتشهیر می‌دهند چنان که‌رعیت مشکورومملکت معمور بوده اعلی حضرت پادشاه‌اسلام پناه‌نیزبه‌استراحت وحضور می باشند .

اگرچه‌گستاخی‌است. اما انهاء می‌رود که‌حالیا ظاهراً ارکان‌سلطنت‌نواب‌شاه عالی‌جاه منحصربه‌آن حضرات سامیات است. درضبط وربط امور وحکایات‌ملکی دربدایت‌کار ایشان رابه‌تأمل شروع نمودن انسب واصوب می‌نماید که موافق انتظام مملکت آمده موجب اسالیب همگنان باشد وآنچه در باب سوختن مساجد و بیرون انداختن اطفال ازبطون عورات حامله قلمی‌نموده بودند ـ که خلاف است ـ پوشیده نیست که این‌مخلصان را ضرورت‌نیفتاده‌بود که سخنان واهی ونابود معروض دارند. اگرباری باورنمی‌فرمایند ومقدرشود دوشاهدعادل به‌حضورفرستند که ازتصدیق‌اهل مشاهده تحقیق آن نموده درخدمت آن حضرات شهادت دهند تا موجب صدق قول مخلصان‌باشد .

وآنچه درباب تقوی و طهارت نواب کامیاب قلمی فرموده بودند که مدت هفده سال است که از تمامی‌منهیات ونامشروعات‌گذشته توبهٔ‌نصوح فرمـوده‌اند به دولت و سعادت معلوم دارند که پادشاهان ظل‌الله می باشند علی‌الخصوص که ذات ملکی صفات ایشان ازسلالهٔ طیبهٔ طاهرهٔ حضرت شیخ المحققین وقطب‌الواصلین و کهف‌العارفین‌شیخ صفی‌الدین اسحق‌صفوةالله قدس‌الله سره‌العزیز باشد این‌مخلصان به هردو وجه طهارت وعصمت ایشان را جبلی دانسته ازجمیع صفات ذمیمه بری و عاری می‌دانند. اماآن حضرات بعضی خصال که ازاعمال وافعال ارذال رجال است بدان اعلی حضرت نسبت‌کرده بودندکه معمول سابق ایشان بوده واز مدت تاریخ مذکور ازآن‌بازآمده به توبهٔ نصوح موفق‌شده‌اند . حاشاکه این‌مخلصان آن‌خصال قبیحه را بدان ذات خجسته صفات ایشان اسناد نمودن روا دارند که در مدةالعمر مرتکب آن‌شده باشند. ازاین جهت که‌آن صفات وخصال‌لایق سیرت نژاد سلاطین

صفوت آیین واولیای دین مبین نبوده به‌آن که وجود باجود ایشان از نسل پاك عالی حضرت عصمت منقبت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین ، اسدالله‌الغالب و مطلوب کل طالب، علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام بوده‌باشند ودرمذهب امامیه نیزامام و نایب مناب امام‌معصوم بایدش بود. عجب ازدانش واعتقادآن حضرات نموده که آن چنان کلمات قبیحه راکه‌این‌مخلصان به‌زبان آوردن آن‌سوء ادب دانسته تفصیل‌ندادند ایشان به‌کاتب فرموده به‌کلك تحریر وسلك تقریردرآورده فرستاده‌اند .

حقاکه این‌مخلصان را ازاول حال اگرمضمون کتابت معلوم می‌بود در دیوان تجویزخواندن آن نمی‌نمودند . امابعد ازخواندن ، جهت مراعات ادب وملاحظهٔ اسم سلطنت آن عالی‌حضرت، در دیوان به جواب قاصدان اشتغال نرفت وبعد از فراغ از دیوان قاصدان را به خلوت طلب نموده و سبب جواب ندادن خاطر نشان ایشان کرد .

سخن باید به دانش درج کردن چو زرسنجیدن آنگه‌خرج کردن

با وجودآن‌که آن حضرات درباب بعضی حکایات اعتراض براین مخلصان گرفته بودندکه ازایشان عجب نمودکه آن چنان حکایات غیر واقع را به سلاطین اسنادکرده به قلم آورده‌اند و حال آن‌که این مخلصان صادق الایقان این واقعات و حالات واقعی‌را لایق و مناسب بیان ندیده‌اند وبر مدبّران امورسلطنت شاهی ایراد گرفته بودیم‌نه برنفس مبارك ایشان . میان‌این وآن بسیارفرق است .

به هرحال ترقب آن وترصد چنان است‌که این جوابها را حمل برنکته‌گیری نفرمایندکه شرح‌مکتوب شریف‌ایشان مقتضی آن‌بود وخود به‌دولت نیز تأمل‌فرموده مخلصان رابه‌کرم عمیم‌معذور دارند وآنچه در باب تصالح جانبین قلمی فرموده‌اند اگرچنانچه غرض ازآن صلح مابین امرای‌سرحد است به‌نحوی‌که قبل ازاین‌اشعار به‌آن شده بودکه تا ازآن جانب‌دست تعدی لشکریان خود برعجزهٔ [1] این دیارنمی دارند، ازاین‌جانب خلاف‌قاعده وتعهدات به‌ظهورنمی‌رسد واگرمدعا صلح وصلاح میان ملوك وسلاطین است در تواریخ سابقین خوانده و شنیده باشندکه به چه قاعده

---

۱ ـ تصحیح قیاسی. نسخ : ازعجزه

عمل‌نموده‌اند همان‌را مقتدی سازند که بتوفیق‌الله‌سبحانه وتعالی درگاه عالم‌پناه‌اعلی حضرت‌پادشاه ظل‌الله برجمیع انام مفتوح است و هیچ آفریده بی‌حصول مقصود از این درگاه بازنگشته وهر کس به‌قدرخلوص نیت خود بهره‌مند شده .

پیش یار آنها که جان آرند بی‌شك جان برند
صدق پیش آور که این جا هرچه آرند آن‌برند

واگر ازجانب مخلصان درسرانجام این مرام اهتمامی باید بالرأس والعین به هرطریق که ایشان حسن اخلاص به ظهور می‌رسانند ازاین‌جانب نیزبه همان دستور به ظهورمی‌رسد والتوفیق من‌عندالله تعالی والسلام .*

* منشآت حیدر ایواغلی، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس

ازطرف سلطان سلیمان به وکلای شاه طهماسب

حالیابو جانبه‌مکتوبکز وارد اولوب حضرت سلیمان مکان‌گیتی‌ستان پادشاهمز اعزالله انصاره جانبلرندن اول طرفه شرف اصدار بیوریلان نامهٔ همایونك مضامین عبرت قریننده خواطرخشیت مظاهره طاری اولان حالات‌که نتیجه بی‌ناموسی و بی عاری در صورت تقریرده اظهار اولنمش ارزن‌الروم حاکمی ایاس پاشا جانبندن صلح وصلاح انبا اولنوب حضرت خلافت آشیان خلدالله ملکه طرف لرندن جنگ وخصومت اشعار اولندوغی‌اجتماع نقیضین در دینلمش ایمدی پادشاهلرمیاننده‌ایکی طریقدن برینه سلوك اولنمق قائدهٔ مستمرهٔ شاهان عالی‌شان اولیکلمشدر صلح یا جنگ استراحت رعایا و رفاهیت برایا ایچون‌الصلح خیر[1] مقتضاسنجه عمل اولنمق شرایط و آیین خواقین مروت قرین‌اولدغنده اشتباه یوقدربو جانبدن دفعات ایله‌نامه لرکوندریلوب پادشاهمز اعزالله انصاره حضرت لرینك آستانه سعادت مکانلری هر زمان‌ده مفتوح و مکشوف درکمسنه‌نك دوستلغندن نفرت و اباری یوقدر صلح و صلاحدن‌قاچمزلر دیوبیان اولنمشدرقطعا اول جانبدن رفاهیت‌برایایه رخصت‌تجویز اولنمایوب هرزمان ده اشاعت نائرهٔ فساده سعی وجهد اولنمش‌درسنهٔ‌سابق‌ده ممالك محروسه رعایاسنه واقع اولان مظالم واوزارکه اول جانبدن ظهور وبروز ایلمشدر البادی اظلم در لابدغیرت وحمیت دین مبین مقتضی اولدی‌که اول طرفدن رعایایه قونیلان نیران قهر وعدوان کندو ولایتکزده مشاهده اتدوریله اکابناء نیچه‌آیلردر

---

۱ ـ سورة‌النساء ۱۲۸

عساکر هیجا مآثر اکناف آذربایجان ده دوران ایدرلرسزدن نام ونشان ناپیدا اولوب گاهی آهومثال رؤس جبالی مأوی وگاهی خشیت عساکر فیروزی مظاهردن صعب العبور سنگستانه اتکا ایدرسز آیین سلطنت وشاهی وقواعد حکومت ومملکت‌پناهی بومیدر اکرشاه ایسکز میدانه کلوب رعایایه ایتدوکز مظالم ومخایفك جزا وسزاسنی مشاهده ایلك حق سبحانه وتعالی نك مشیت ازلی سنده مقدراولان امور ظهوره کله چونکه‌شاهلق وسرورلك دائره سنده قصور ونقصان کزاولوب هرزمانده غیرتسزلك اختیارایدوب عسکر ظفر پیکرایله روبرو اولمغه اقتداریکز یوقدر چاکرلك وعذر خواهلق طریقنه سالك اولوب آستان مکرمت شهنشاهیدن استعفا ایتسکز دائرهٔ قبوله قرین اولوردی دفعات عدیده درکه ممالك شرق سم ستورلشکر منصورایله پایمال و غرق اولور هیچ برزمانده ظهوره کلمیوب بدناملق وگریزجویلق اختیار ایدرسز بودرجه ده زاویـهٔ اختفاده مختفی اولدوغکـزه شاید سبب وباعث طوپ و تفنگ خشیتندن عدم‌اقدام اوله دیوملاحظه اولنوب اول‌معنی‌نك‌ازاله سیچون‌نامهٔ همایونده اشارت‌اولنمشیدی اول کلمات سعادت‌آیات اضطراب‌جهتندن ناشی‌اولمشدردینلمش اضطراب نه‌جانبده ایدوکی معلوم درحضرت خلافت‌آشیان‌محضاً احیای مراسم‌دین احمدی‌و اشاعت‌ناموس‌شرایع‌محمدی اجلیچون‌علیه‌الصلوة والسلام‌مسافت‌بعیده‌دن عساکر دریانشان ایله بوجانبلره کلمشلردر بودفعه طـرق و مسالك احوالنه اطلاع تحصیل اولنوب انشاءالله‌الاعزالاکرم موربی مقدار اولوب‌ثقبهٔ زمینه کررسکزدخی خواه وناخواه، چاروناچارسزی میدانه چقارمق امورینك اسبابی تهیه‌سیچون حدود ممالك محمیه‌ده‌قشلمق نیت‌اولنمشدرسمت نخجواندن سعادت و اقبال ایله شرف و معاودت صورتنده اولمغله مصراع: شغال اندر آیدبه‌بانگ دلیر مقتضاسنجه قوت‌قلب تحصیل‌ایدوب‌دائرهٔ وجودده اولدوغکزاظهاراولنمش‌هنوز بو دیارظلال کشورستان ایله مستظل در میدانه‌کلور سکز اشارت اولنـدوغی اوزره لشکرنهنگ آهنگ دن طوب وتفنگ برطرف قلتور شمشیر عدوگیرمیدان ده لامع و تیغ جهانگشای ظفر تأثیر آفتاب جهانتاب کبی درخشنده وساطع دربلمش اولاسز. *

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۶ ـ ۵۵

نامه‌ای دیگر در این زمینه

بوطرفه مکتوبکز کلوب عنواننده مقدما بو جانبدن صلح آمیز مکاتیب وارد اولوب صکره‌اکا مخالفت اعماری صدوری تصریح اولنمش.پوشیده ومخفی‌اولمیه که حضرت خلافت پناه سعادت دستگاه پادشاه‌مز اعزالله انصاره حضرت لرینك خدمت علیا مرتبت لرنده‌اولان وزرا قوللرینك اول جانب ایله صلح وصلاح بابنده اصلا مکتوبی کندرلمش دکلدر. زیرا بوطرفدن اول جانبله مصالحه طلب اولنماغی ضرورت ایجاب ایدر. الحمدلله حق سبحانه وتعالی حضرت لرینك علوعنایتلری و ایکی‌جهان فخرینك معجزات هدایت آیتلری و آل کرام و اصحاب عظامك (رض) مرافقت ارواح مقدسه‌لری‌ایله‌اول قوت وقدرت و کمال شوکت وعظمت که‌حضرت خلافت پناهه نصیب اولمشدر خواقین ذوی‌الاقتداردن برکمسنه‌یه میسراولمش دکلدربزم نه ضرورت‌مز اولمشدر که سزکله صلح وصلاح مراد ایدینوب مکتوبلر کوندریله اول خصوص خلاف واقع درشمدی یه دکین اول‌جانبه اصدار بیوریلان نامه‌لرده خودتکرار وتکرارصریح اولنمشدر که‌حضرت خلافت‌پناهك خلدالله تعالی ملکه خصال حمیده‌لری مکارم والطافه‌مبذول اولوب‌آستان مخلدالاقبال‌لری ایله‌صلح وصلاح مراد ایدنلرك تمنالری رد اولنور دکلدر اول معنائی اشراب ایچون تجویز صلح‌بیورمشلردر بو دکلودرکه حالیا اول‌جانب‌ایله بوطرفدن‌مصالحه مراد اولنوب مکاتیب‌کوندریله آستان سعادته مقدما وارد اولان ایلچی‌یه ویریلان نامهٔ مستطاب‌ده

بوخصوص ده‌جمله مسطورایدی.

ثانیا ولایت عجمده اولان سپاهیدن و رعایادن جمله‌سی کافرلردرقانلری و مال‌لری مفتی‌لری‌مز حلال‌در دیو ویردکلری فتوی‌خصوصی‌تذکر اولنوب حضرت خداوندك جل وعلا وحدانیتنه‌مقر وحضرت رسالت‌پناهك(ص)نبوتنه معترف‌اولان لرینجه کافراولورلر دینلمش و قرآن عظیم‌ده ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداًفیها[1] آیت کریمه‌سی‌مقتضاسنجه عذاب وعقابدن‌اندیشه‌اولنمادوغی بیان‌اولنمش واقعاًمؤمنی‌قتل ایدنلرك جزاسی جهنم ایدوکنده اشتباه یوقدر بزم علمامز قتلنه‌فتوی ویردکلری طائفۀ اهل ایماندن‌ایدکلری ثابت دکلدر چونکه ایمان واسلام دعواسن ایدرسز مملکتلریکزده آیات قرآن‌عظیمه‌یازوب کوندررسز ایمان اهلندن اولان‌پادشاه لرك مملکتلرنده جامعلرومسجدلر اولوب مسلمان‌لر بش‌وقت نمازی جماعت واذان ایله ادالرجمعه نمازی قیلنوب منبرلرده خطبه‌لر اوقنوب سرورکائناته (ص) صلوات ویریلوب آل و اصحاب کرامنه (رض) تحیتلر ویررلر انصاف ایله نظرایدك سزك افعال واوضاعکزده آثاراسلام‌و دیانت وارمیدر رفض والحادایله معتاداولوب‌سیادت دعواسن ایدرسز حضرت محمدك (ص) عهد نبوت لرنده یمین ویسار وزرای عالی مقداری ومبارك مرقدلرنده یار ومصاحبلری اولان اصحاب کرامنه حاشا سبّ و لعن ایدرسز تبرائی‌لرکه مخلدفی‌النار ایدکلری محقق درعلانیة فساد وشناعتلرینه رضا ویروب انلری منع و دفع ایلمزسز برمملکتده که شرع شریف اجرا اولنمیه انلرك مصاحبلری و اول مملکتده اقـامت ایدوب کفره رضا ویرنلر جمله‌کافراولمزمی‌یه کافرکیمه دیـرلر مجرد کافرکلیساسی اولانلر ایسه سزده کلیسا دخی یوقدرایمان واسلام نه‌ایدوکنی بلمزسز مجرد مسلمانـز دیمکله آدم مؤمنمی اولور فی‌الواقع کندوکزی مؤمن و مسلمان اعتقاد ایدرسز فتوی ویرر علماکز وارسه بوجانبه کوندرك بزم عالملریمزله کلوب بحث ایتسونلر اعتقادلرینك فسادی ظاهراولوب انصافکز وارسه اول وقت‌حق نه‌جانبده ایدوکی معلومکز اولور دین محمدی‌ظهور ایدلدن طقوزیوزسز احداث ایلدوککز. آیین دخی‌اللی‌ییلدن تجاوز ایتمدی بودین

---

[1] ـ النساء ۹۳

که اکاطپارسز شمدی‌یه دکین‌قنده ایدی شرع پاك رسوله مخالف در انك کبی حادث و باطل‌دینه متابعت‌ایدنلر کافراولمزمی حضرت‌حق جل وعلادن‌شرم وحیا ایتمزسز قیامت گوننده جوابکز ندر شرع‌له کفریکزه حکـم ایدن علمانك حقنده اقاویل باطله اختراع ایدوب ترهاتله مسطور اولان امورکزی کشف ایدرسز .

ثالثا روزقیامت وحشرونشر وصراط ومیزان احوالی ذکر اولنوب پنج روز حکومت دنیای فانی‌ده بقا اولمادوغی ذکر اولنمش حمد ومنت خدای رب‌العالمینه که حضرت خلافت پناه اعزالله انصاره دنیای بی‌بقانك سرعت‌گذراننی دائماً نصب العین‌ایدنمشاردر اول‌بابده وعظ ونصیحته‌احتیاج‌مز یوقدرخصوصاً‌واعظ وناصح‌سز اولاسز و اهل رومك‌تزویر وتلبیس‌ده اشتهارلری اولدوغی بیان اولنمش ممالك روم حماهاالله الملك القیوم حضرت ظل‌الله المهیمن القدوسك ایـام عدالت‌لرنده غازی‌لر اوجاغی اولوب‌شرایع نبوی و آیین دین مصطفوی برله معمور در ارباب تزویر و تلبیس اهالی عجم‌در که ظهور دولت محمدی دن (ص) الی هذا الآن‌فتنه و فسادلری مستمر اولوب لایزال قهر ذوالجلال ایله تعالی شانه مقهورلردر شأنلرنده سرورکائنات و خلاصهٔ موجوداتك (ص) دعای ضرر انجامی مشهود ومسطوردر.

آخرنامه‌ده‌صلح‌احوالی‌ذکر اولنمش‌آستان‌سعادت آشیان‌لری‌دائماً‌مفتوح در. اگر دوستلق یوزندندر و اگردشمن‌لکله دراصلا کمسنه‌یه منع و رد یوقدر. اگر اول جانبدن صلح مرادکز اولسه‌کندو مملکتکزده اوتوروب فتنه وفساده مباشرت ایتمزدکز حقیقة صلح مرادکز اولسه اراذل ناس‌دن کوندرمیوب برار آدم کوندریله‌که جواب ویریله والا سرحـده قشلایوب رعایانك وبالی بوینوکزه اولور بوطرفدن عاطفت ومرحمت‌خسروانی‌ارباب‌حاجات حقنده در دریغ‌اولنور دکلدر احوالکزی سزیك بیلورسز والسلام علی‌من اتبع‌الهدی[1] .*

۱ــ سورة طه۴۷

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ص ۵۷-۵۶

ایضاً نامهٔ دیگر

حالیابوجانبه مکتوبکز وارد اولوب مقدما ارسال‌اولنان نامهٔ عنایت ختامه‌یه جواب ویریلوب خلاصهٔ مضموننده تخریب تبریز و اردبیل اخبارینك استماعندن تحصیل اولنان جراتك اطفاسی وتسکینی ایچون صورت وغلط و نصح ده بعض کلمات تحریر اولنمش اول خصوص‌ده کانون سینه ده مشتعل اولان نار غیرتك سوینمسی کمال‌اشکال‌ونهایت‌صعوبتده در. زیرا سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین‌حضرت ظل‌الله عالم پناه پادشاه مز اعزالله انصاره وضاعف اقتداره هرچندکه لشکر دریا نشان ایله دیار شرقه دخول همایون‌بیوردیلر سزدن‌نام ونشان ناپیدا اولورگاهی جبال و بیابان شتابان‌گاهی بوادی فرار وانتقاله گریزان اولورسز سعادت و اقبال‌له شرف معاودت بیوردقلری زمان‌ده پردهٔ اختفاده ظهور ایدوب انواع جلادت و مردانگی اظهار ایدسز بواحوال نا محمود و اقوال نا مربوط که شمدی ظهور ایتمکه باشلدی بوزمانه کلنجه قنده‌ایدوکز تبریز و اردبیل شهرلرینی‌قپان‌کوشه‌لرینه واگرچه‌لردر بندینه تحویل‌ایدوب قاچورمق ممکن‌وقابل دکلدر ان شاءالله الاعز الاکرم اول‌بابده قدرت وشوکت کیمکدرمعلوم اولور حق سبحانه وتعالی‌نك‌عنایتی‌له اولدملرقریب اولوب تیز مشاهده ایدرسز ارلك اولدرکه شمدی اولان لاف وگزاف ده ثابت قدم اولاسز وهم اردبیل ده اولان حظیره خصوصنده اسدالله الغالب مطلوب کل‌طالب امیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌المسلمین امام علی کرم‌الله وجهه و رضی‌الله‌عنه

حضرت لرندن صادر اولان کلام درربار و جواهر انتظام درج اولنمش اول سوزلر راست محلنده در اما انك سزه‌نه مناسبتی وحظیره‌یه نه مشاکلتی واردر آستانهٔ علیهٔ علویه‌یه انتسابکز محض تزویر ایدوکی گوندون روشن درارواح" طیبهٔ چاریار کبار سزدن بیزار اولوب مقربان حضرت الوهیت نقود بی بهـره یه خریدار دکلدر وهم مکتوبکزده توسیع دائرهٔ میدان ایدوب ممالك محروسهٔ پادشاهی نك اطراف وجوانبی تباهی لردن برقومه توزیع وتقسیم اولنوب نواب کامیاب بوجانبدن میرزالربرطرفدن خانلر وخلیفة الخلفا طرف آخردن برمملکته ارسال ایلمك بابنده ترتیب عجیب بیان اولنمش . مصراع :زهی تصور باطل زهی خیال محال.

بونك امثالی تخیلات فاسده نك عروضی اکثر یا فساد دماغ دن ومالیخولیای دیوانگی دن ناشی اولور و یا خود بی عار وننگ اولانلرك قلوب مغلوب لرینه کیفیت بنگ دن عارض اولور قضیه دربو ایکی سبب بوالعجبك برینك هجومی ایله شایدبرنسنه ظهوره کلوب اقدام ایدرسکز غایت مقصود و مرام و نهایت مطلوب ظفرانجاممزدر اول فرصت و غنیمت کیمك الینه کیـرر که جبال عجم دن چیقوب ممالك محروسه صحرالرینی مأوی ایلیه‌سز کریزه مجال قالمیه خدام و الامقام پادشاه ظفر احتشامك عز نصره عیدنوروزلری اول کوندر کاشکی اول سعادته دسترس میسر اوله وهم عساکر منصورهٔ پادشاهی نك بادپالری زاد وعلف سوزلکدن لاغر وپریشان اولوب انلاره پیاده‌لك عارض اوله‌جغی ذکـر اولنمش طائفهٔ مسلوب العقوله و مامن دابة فی الارض الاعلی الله رزقها[۱] مضموننندن غفلت عجب دکلدر عساکـرمنصورهٔ گیتی ستان اولان اشتران سرمست اوزرلرنده نیجه آیلق زواده حاضروآماده اولوب دلاوران سرافرازك جنیبت ویك اندازلـری خودخراسان وسمرقند ولایت لرینه دکین کیدرلر ایسه سواران جهان پیما اولان ازاده لره پیاده‌لك کلمزقصور عقل وفتور ادراك دن در که ازاده عساکرهمایونك زبون وبی مجال اولان دواب ضعانك هلاکندن دیدهٔ اعدایه فتورلشکرظفراثر منصوراولوربومقوله بیهوده کلمات مزخرفه ابداعنه جرأت اولنور عوك قلعه سی طـرف لرندن اولان یایلاقده صلـح خبرلرینه انتظـارده یوزدنلمش

۱ـ سورة هود ۸

بوانتظارنیه درخدام آستان ملائك آشیان جانب‌لرندن سزك‌ایله صلح وصلاحه‌طالب اولمق.رجا ایدرسکز اول‌باب مفضل‌مسدوددرطلب صلح ناچار وزبون اولان غیرت سزلرندر .

الحمدلله والمنة حضرت خلافت‌پناه بتون عسکر ظفررهبرایله حدودممالك محروسه‌یه قریب یرده مشتاتعیین اولنوب قشلاق بیورلمشدر . ان شاءالله‌العزیز اول بهار خجسته آثارده عسکر شیرافکن برله صد هزاربنایان بنیان‌کن و بسیار استادان اساس‌افکن احضاراولنوب شوکت غضنفران زورآوران ایله‌ممالك عجم غبارانگیز اولوب . اردبیل وتبریزك اشکالی‌فجعلنا عالیهاسافلها[1] مقتضا سنجه وضع آخره‌تبدیل اولنور. اماصلح وصلاح امرنده شویلکه عاقبت‌اندیش اولوب شوروشردفعی چون آستان خلافت‌آشیان‌ده استعفا ایلیوب تضرع ونیاز ایدرسکز قبول‌صلح دن نفرت و ابالری‌یوقدر. هرزمان‌ده مراحم وشفقت شاهانه‌لری‌ارباب‌حاجاته مبذول در والسلام علی‌من اتبع‌الهدی[2] *

۱ـ سورة‌الحجر ۷۴ ۲ـ طه ۴۷

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص۵۸-۵۷

۱۸

رستم‌پاشا از رجال بسیار جالب توجه دوران سلطنت سلطان سلیمان است. وی مورد عنایت‌خرم سلطان زن‌سوگلی سلطان‌ترك قرارداشت. چه‌آن‌زن وی‌را برای اجرای‌نقشه‌های جاه طلبانهٔ خود شایسته تشخیص داده بود. خرم سلطان‌که میل‌داشت روزی «سلطان والده» شود وپسرش‌سلیم پس‌ازسلیمان برتخت نشیند، احتیاج به‌مردی دردستگاه دولت عثمانی‌داشت که بتواند نقشه‌های وی داعملی‌کند وپسران دیگرسلطان را ازمیان بردارد . رستم پاشاکه مردی‌جاه‌طلب وحریص‌بود، اجرای‌اندیشه‌های خرم‌سلطان‌را متعهد شد وسوگلی سلطان نیز درمقابل چندان ازابراهیم پاشا بدگویی‌کرد وسوء ظن سلطان را درمورد وی‌تحریك نمود که سلطان دستورقتل وی را صادرکرد وبلافاصله براثرتلقینات خرم سلطان رستم پاشا بر مسند صدارت نشست ودوسال‌بعد خرم سلطان‌کاشفه دخترسلطان سلیمان را نیزبه زنی‌به‌رستم پاشا داد و پاشا عنوان دامادی سلطان را ضمیمهٔ منصب صدارت عظمی‌نمود .

ازپسران سلطان ترك، مصطفی بیش ازدیگران مورد توجه‌مردم ولشکر بود. رستم‌پاشا وخرم سلطان نخست درفکر نابودی وی افتادند و رستم‌هنگامی‌که دررأس قوای‌مجهزی عازم حمله به ایران بود به سلطان پیغام دادکه زودتر حرکت کندکه مصطفی سرعصیان دارد ، سلیمان‌که درآن روزگارشصت سال داشت فوراً حرکت‌کرد و روز۱۲ شوال ۹۶۰به ارگلی رسید. مصطفی به‌دیدارپدر شتافت و اعیان دولت با احترام وکرنشی تمام اورا به‌درون‌چادر سلیمان رهنمون شدند. ولی بیچاره به‌محض ورود هفت‌مستخدم لال راباطناب درانتظار خود یافت. شاه‌زادهٔ ترك هرقدر به‌تضرع‌پدرخویش‌را صدا زد وازاوتقاضای رحم نمودمفید نیفتاد وپدرسنگ دل‌ازپشت پردهٔ ابریشمین به‌چشم می‌دیدکه لالها طناب‌به‌گردن پسرش انداختند واورا خفه‌کردند. این‌عمل شنیع دل‌مردم دورونزدیك‌را به‌دردآورد ولشکریان سربه‌شورش برداشتند وچون‌رستم‌پاشا را محرك این‌امرمی‌دانستند عزل اوراخواستار شدند. سلطان‌ترك نیزبالاجبار اورا ازکاربرکنارکرد. کمی‌بعد شاه زاده جهانگیرنیزکه‌علاقهٔ‌شدیدی به‌مصطفی

داشت از شدت اندوه درگذشت . مورخین ایرانی تاریخ قتل‌مصطفی را «مکررستم» یافتند (۹۶۰). پس‌ازقتل وی، ابراهیم‌خواجه فرزندمصطفی رابه‌حیله ازکنارمادر ربوده خفه‌کرد وجسد اورا دربورسا برروی قبرپدرش انداخت و ایرانیان ماده تاریخ این جنایت تازه را «ستم مکرر» گفتند .

قتل‌مصطفی جامعهٔ شعرو ادب‌راسخت آزرده ساخت. زیرا مصطفی خود شعرمی‌گفت‌و «مخلصی» تخلص می‌کرد وسودی مؤلف لغت فارسی وصاحب شروحی برگلستان و بوستان از دست پرورد‌گان مصطفی است. شعرای‌عثمانی درمرگ وی اشعارسوزناک گفتند وازاین میان یحیی‌شاعرترک شوری دیگردارد و اشعاراو سوزی‌دیگر. وقتی رستم باردیگر برسرکارآمد خواست تایحیی‌را بیازارد. ولی سلیمان او را در حمایت خویش‌گرفت . سلیمان ضمنا دستور داد تامسجدی مخصوص به‌یادگار جهانگیر دربالای توپخانه بنا نهادند. نعش اورا درکنار برادرمحبوبش دفن‌کردند وآن‌مسجد موسوم شد به‌مسجد شاهزادگان .

پس از عزل رستم ، منصب صدارت به‌احمدپاشا تعلق‌گرفت . اما دوران صدارت وی براثرمخالفت وسعایت‌خرم‌سلطان‌دیری نپائید ووی در۱۲ذی‌الحجه‌سال ۹۶۲ه (۲۸ دسامبر ۱۵۵۵م.) وقتی به‌حضور سلطان ترک رسید به‌فرمان سلطان‌کشته‌شد و رستم پاشا باردیگربه صدارت رسید وتاپایان عمردراین منصب باقی ماند .

رستم‌هنگام مرگ ثروتی‌عظیم ازخود برجای‌گذاشت. زیرا اومناصب ومشاغل والقاب دولتی راهریك قیمتی نهاده‌بود ودرطی پانزده سال وزارت عظمی با این‌روش جیب خود و خزینهٔ سلطان را ازطلا لبریزکرد. وقتی‌خزاین سلطان پرشد، وی اطاقهای حرم را ازپول پرکرد وپس‌ازآن که‌دیگرجائی باقی‌نماند، درقلعهٔ هفت‌برج(یدی‌قله) پولها را روی‌هم‌ریخت وتلی ازطلا فراهم‌آورد . ثروت وماترك وی راچنین نوشته‌اند: ۸۱۵ مزرعه در روم ایلی‌و آناطولی ۴۷۶ آسیای‌آبی، ۱۷۰۰ غلام وکنیز، ۱۹۰۰ اسب‌سواری، ۱۱۰۶ اشتربارکش، ۵۰۰۰ خفتان ولباس‌سنگین، ۸۰۰۰ عمامه ومندیل، ۱۱۰۰کلاه ازپارچهٔ زربافت، ۲۹۰۰ پیراهن زره و۲۰۰۰ زره ، ۶۰۰ زین نقره‌کوب ، ۵۰۰زین و برگ طلاکوب وجواهر نشان، ۱۵۰۰ کلاه خود نقره‌گرفته ، ۱۳۰ جفت مهمیز طلا، ۷۶۰ قبضه شمشیر مرصع ، ۱۰۰۰ نیزه نقره گرفته، ۸۰۰ قرآن من‌جمله ۱۳۰ جلد با جلدهای مـرصع گرانبها و کتابخانه‌ای با۵۰۰۰کتاب، ۳۲پارچه‌جواهر به قیمت ۱۱،۲۰۰،۰۰۰ آسپر و ۲۰۰۰۰۰ دوکا طلانقد ومقادیری شمش‌طلا .

دربارهٔ خلق وخوی‌وی،مورخین‌نوشته‌اندکه مردی‌طماع و اخمو وخشن بود وهرگز خنده‌برلبانش راه‌نمی‌یافت. به‌نظرمی‌آیدکه وی‌سخت پابندمقررات بوده وخشکی وخشونت وی ظاهراً ناشی ازهمین‌امر بوده است . وی‌چنان‌که ذکرشد برای کلیهٔ مشاغل نرخی‌معین کرده بود ، ازجمله برای‌حکومت مصرکه نان و آبی‌کافی ووافی داشت ۱۰۰۰۰ دوکای

طلا و برای ایالت ارزنة الروم که از همه ولایات کم درآمدتر بود ۳۰۰۰ دوکا . وقتی یکی از متقاضیان حکومت ارزنة الروم، پنج‌هزار دوکا با اسبی اصیل به رشوت فرستاد . رستم سه هزار دوکا را با اسب برداشت و ۲۰۰۰ دوکا را پس فرستاد و رقم حکومت ارزنة الروم به‌نام آن متقاضی نوشت .

نامهٔ صدراعظم (رستم‌پاشا) درجواب وکلاء (= نمایندگان) شاه طهماسب که از اماسیه نامه فرستاده بودند

افاخم خانان عظام عالی‌مقام، اکارم کبراء فخام واجب الاکرام، مراجع امراء ذوی القدر والاحترام، مجامع محامد و فضائل جوامع محاسن خصال ، بانیان بنیان الدولة والاقبال ، ممهدی اساس العزه والجلال المخصوصون بوفور الطاف الملك المتعال، المحفوفون بصنوف اعطاف ذی الجلال، معصوم خان صفوی و شاه قولی خلیفه و بدرخان وسوندك قورجی‌باشی ادام الله‌تعالی معالیهم الی یوم‌الحساب تحیات زاکیات مسکیة النسمات که روایح روح افزا سندن مشام روحانیان معطر و دعوات خالصات عنبرية النفحات که فوایح دل گشا سندن دماغ ساکنان باغ جنان‌معنبراوله اشرف اوان و اسعد زمانده صفای جاندن صدور و خلوص جناندن ظهور لـه قرین نسیم قبول اولوب محل اجابت و قبوله متصاعد و مـوصول اولـه تحف مجالس نفایس قلند قدنصکره ضمایر مرایا مظاهره انها وانبا اولنور که آستان عرش آشیان و درگاه عالی شان حضرت شاه کامران رفع الله تعالی شانه و خلد سلطانه طرفندن تأسیس اساس اخلاص و تأیید بناء اختصاص ایچون طریق رسالت ایله وارد اولان عمدة الخواص [تبت ؟] آغا زید مجده ایله بومحب بی‌اشتباه دولتخواه جانبنه اولان حب‌قدیم و ود صمیمکز ایجابیله ایجاد رسالهٔ اتحاد و تحریر صحیفهٔ‌مشحون‌الولاء و الوداد قلنوب مضمون مکنونی دررمصافاتله مزین و فحـوای محبت نمونی غرر موالاتله معنون ایمن‌احیانو احسن اوانده وصول‌بولوب‌خلال‌مقال‌لالی‌مثالنده مندرج

و منتظم اولان مارب و آمال و تفاصیل احوال مفهوم و معلوم اولوب اخبار صحت نزهت فزودك ورودی سبب اصناف حبور و باعث اضعاف سرور واقع اولدیغی. آراء جهان‌آرایه مخفی ومستور اولمیه‌محافظهٔ عهد و امان‌اهم‌ارکان‌اهل‌ایمان واقدم خصال ذوی الاحسان ایدوکی عالم و عالمیانه آفتاب تابان‌مثالی باهر وعیان اولوب‌حاجت دلیل و برهان و متوقف کشف و بیان دکلدر بوبنای مؤکد البنیانه بوجانبدن خلل و نقصان تجویزی‌ضمیر آگاه و خاطر اولی الانتباهه خطور ایتمك مقتضای ذهن‌سلیم وطبع مستقیمدن دور ومهجور اولوب احتمال خیالدر حضرت حق‌جل‌وعلانك‌علو عنایتی‌وسرور انبیاء مفخر اصفیانك‌علیه وعلی آله واصحابه من‌الصلوات‌ازکاها ومن التحیات انماها هدایت سعادت غایتلری ایله پادشاهمز اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره حضرتلرینه اکناف ممالك وسیعة الاطراف مسخر اولوب توسیع ولایت و تکثیر مملکت توفیر خزاین و فتح مداینדن کمال استغنا و نهایت استیفا اوزره اولوب دائما مراد سعادت معتادلری ظل ظلیل حمایتلرنده کافهٔ مسلمین و جمهور موحدین آسوده حال اولوب فراغ بال ایله عز و اقباللرینه اشتغال اوزره اولمقدر معابد و مساجدی تعظیم وتوقیر و طاعت و عبادته اقبال و اوامر الهی یه امتثالکز مسموع اولغین تعلق خاطریمز زیاده اولمشدر عداوت ماضیه نك باعثی اولدیارده بعض اشرار اخیار اصحاب کباره بعض و عداوتده اصرار اوزره اولد قلری ایلدی بحمدالله تعالی بو وضع هایل ممنوع و مدفوع اولوب اهم مراملری رعایت‌شرایع اسلامه اهتمام ایمش بو تقدیرجه دوستلغه مانع و حائل نسنه قالمیوب اساس صلح و صلاح مؤید و قواعد فوز و فلاح مشیداولوب مسدد در و حرمین محترمین معظمینك اول اطرافده واقع اولان اوقافی محصول واقفلرك شرایط اخلاص و روابطلری مقتضا سنجه محل مشروطه ارسال و ارباب استحقاقه اتصال خصوصی اشعار اولنمش‌ضمایر نیره یه مخفی اولمیه که دیار روم و مصر و شام و دیار بکر و بغداد بالجمله اقالیم موقیهٔ پادشاهیدن هر ولایتده اوقاف حرمین مکرمین متولیلری مستقل اولوب هر سال جمع و تحصیل ایتدکلری مالی قافلهٔ حجاج با ابتهاج سعادت رواج ایله ارسال اولنان امناء توزیعه تسلیم ایدرلر اول اماکن

متبرکه ده مجاور و ساکن اولان علما و صلحا و اتقیا و فقرا علی الأسماء ثبت دفتر اولنوب هر برینك کفاف معاش و سبب انتعاشی ایچون حال‌لرینه وبیوت و عیال‌لرینه و اولاد و اطفال‌لرینه کوره برر مقدار صره تعیین اولنوب موسم حجده هر کشینك حصهٔ معینه سی و وظیفهٔ مقدره سی شریف وحاکم معرفتی ایلـه صدقات یدندن توزیع اولنور و التون قلعه نك بو جانبه تسلیمنده اهمال اولـنمیه و السلام*

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۶۲۰ – ۶۱۹

۱۹

مقصود ازشاهزاده محمد پسرشاه طهماسب ، همان شاهزاده‌ای است که بعدها به نـام سلطان محمد خدابنده پس از درگذشت ناگهانی شاه اسمعیل دوم برتخت سلطنت ایـران نشست وپسراوعباس میرزا بعدها عنوان شاه‌عباس کبیردرتاریخ‌کشور ما یافت .

وی درسال نهصدوسی وهشت دیده به جهان‌گشود وشاه طهماسب حسین‌خان شاملو را به للگی وی معین نمود ودراواخرسال ۹۴۲ «به‌سلطنت خراسان انتساب یافت» ومحمدخان‌شرف الدین اوغلی‌تکلواز‌جانب وی به‌دستورشاه صفوی به‌حل وعقد امورآن خطه پرداخت تااین که درسال ۹۶۳ شاه طهماسب وی‌را ازخراسان احضارکرد واو روز جمعهٔ‌چهارم شعبان از هرات بیرون آمده دراواخرشوال به قزوین رسید وایالت خراسان به شـاه زاده اسمعیـل میرزا تفویض‌گردید .

نامهٔ شاهزاده محمد پسر شاه طهماسب به رستم پاشا

تحفهٔ سلامی که از پرتو جلای آن در آیینهٔ جان صورت شاهد محبت و دوستی که بر حسب تعارف ازلی و مناسبت معنوی تا کنون در حجاب اختفا و کمون ثابت بود به احسن وجهی جلوه نماید وهدیهٔ دعائی که از نهایت انجلای آن در مرآت جنان جمال معنی خلت و آشنایی تا غایت در پردهٔ خفا مستور و محزون بود از ورای پردهٔ غیب چهره گشاید مصحوب قوافل شوق و آرزومندی به حضرت ایالت و حشمت پناه ، نصفت و شوکت دستگاه، معدلت و عظمت انتباه، وزیر اقدم و اعظم ، مطالع الوزراء فی العالم ، متبوع ارباب السیف و اصحاب القلم ، ناظم مناظم الامور بهوفور رأیه الصائب . کفیل مصالح الجمهور باصابة فکره الثاقب ، مشیر ذی قدر عالی شان ، آصف سلیمان جهان ، واسطهٔ رحمت و امنیت عالمیان، مظهرانواراسرار الهی ، مظهر آثارمعدلت ومرحمت شهنشاهی،امین الحضرة العلیة السلطانیة یمین الدولة البهیة الخاقانیة ؛

آن که کلکش گشاده دریک دم گره از کار بستهٔ عالم
کرده سد مصالح جمهور رای او حل مشکلات امور
هم چو بوزرجمهر بی ثانی ثانی آصف سلیمانی

لازال متمکناً علی معارج العز و الاقبال و العلی و مؤیداً بالتأییدات العلیة من حضرة الاعلی اوصله الله تعالی الی منتهی مطالبه و مرامه فی الدین

والدنیا، مرسل گشته به‌لوازم تهنیت رجوع آن عالی حضرت آصف صفت به‌مسند نیابت کبری و بازگشت آن مشتری منزلت وعطارد مرتبت به‌مستقر وزارت عظمی قیام واقدام می‌نماید .

فبشری لقد انجز الآمال ماوعدا　　وکوکب‌النصرفی افق‌العلی صعدا

لله‌الحمد والمنة علی نعمـائه المتکاثرة المتوافرة که باز قالیچهٔ منابـت و وزارت عالی از فر مقدم آن همایون‌فال منور ومزین‌گشت وچهاربـالش نصفت و ایالت ازیمن قدوم شریف‌آن حضرت ملکی خصال مفتخر و مشرف شد. فحمداً له ثم حمداًله . زمانه که چون طرهٔ خوبان پریشان می‌نمود از یمن شان عطاردنشانش چون عقد پروین جمعیت آیین گشت و دوران کـه چون چشم بتان بیمار و ناتوان بود ازبرکت انفاس عیسوی‌اقتباسش به‌صحت قرین شد.

همه کار شاهان گیتی ستوه　　به رای وزیران پذیرد شکوه

هرچند تا قیامت دولتش‌را آفت زوال کلی نرسد وجمال بی‌مثالش‌ازاصابت عین‌الکمال‌مصون ماند، چندروزی درشارع‌کامرانی‌آن عدیم المثال بلا وملالی‌وزید وخارانتقالی به دامن جاه وجلال آن ملکی خصال خلید ، اما چون درازل ازال‌زمام امور به‌کف کفایت آن مهرسپهر وزارت سپرده بودند و دربدو حال نظم مصالـح جمهور به رای رزینش موکل ساخته ستارهٔ ماه فلك اقبال بعد ازآن‌که مـرتبهٔ هلال یافته بود بازدرجهٔ بدریت به‌کمال یافت ومجددا برجیس حشمت واجلال بعدازآن که متوجه حضیض بعد شده بود باردیگربه اوج جاه وجلال انتقال کرد[1] .

وللنجم‌من بعدالرجوع‌استقامة　　وللشمس من بعدالغروب طلوع

دولـت تیـز رستخیز بـود　　دولت‌آن‌به که افت وخیز بود

علم‌الله وکفی‌بالله شهیدا که به‌واسطهٔ استماع مکارم اخلاق ومحاسن اوصاف

۱ ـ اشاره به عزل رستم پاشاازوزارت ونصب‌مجدد اوست. رستم‌پاشا که محرك‌سلیمان درقتل فرزند خود سلطان مصطفی بود، براثرعدم رضایت ینی‌چریها از کار برکنارشد ولی چندی بعد رستم پاشاکه داماد سلطان بـود بـار دیگـر منصب وزارت عظمی‌یافت .

ذات کریم‌الصفات وعموم عدل واحسان و شمول عواطف بر وامتنان آن عالی‌شان نسبت باطبقات‌عالمیان دربدوحال نهال محبت وشجرهٔ مودت آن حضرت به‌نوعی در بوستان دل وجان وگلستان روضهٔ جنان جای گرفته که همیشه از کمال شوق و آرزومندی ذات خجسته صفات‌را درمخیلهٔ ضمیر فیض‌پذیر و برصفحهٔ خاطر کسیر از روی شوق تصویر نموده بدین‌مضمون متذکر ومترنم است که:

با رخت آیینهٔ دل درمقابل‌داشتم   درمقابل صورتی دیدم که دردل‌داشتم

ودر آن ایام که آثار مساعی جمیلهٔ آن حضرت در باب تمهید قواعد صلح و صلاح میانهٔ حضرات پادشاهان عرصهٔ اسلام رفع‌الله تعالی‌لواء سلطنتهم علی بسیط‌الأرض والسماء الی قیام الساعة و ساعةالقیام در اطراف عالم اشتهار یافت و از واردان آن صوب فلك طباق و مترددین ممالك آذربایجان وعراق خصوصیات امداد ایشان‌در این‌کار خیر وفلاح استماع رفت بی‌شائبهٔ تکلف وبی‌غائلهٔ تصلف خلوص ارادت و حسن اعتقاد به‌اطوار حسنهٔ آن نصفت پناه تجدید چون مبانی سبعاشدادا تأکید یافته چند مرتبه براین معنی عازم وبدین مقدمه جازم شدکه‌نقاب حجاب از پیشگاه خاطر آگاه برداشته به‌اظهـار اسرار محبت صمیمی ومودت حقیقی مبادرت نماید باز بـه واسطهٔ بعد مسافت وملاحظهٔ آن‌که از جانب نواب‌کامیاب سپهر رکاب گردون‌جناب اعلی حضرت درآن باب نشده بود به عرض آن جرأت نکرد واین معنی مدتها در عقدهٔ توقف وتأخیر بود .

دراین ولا که از مواهب تأییدات الهی برحسب فرمان قضا جریان بندگـان نواب طوبی‌لهم وحسن مـآب قدم ازسر ساخته از دارالملك خراسان بعداز حرمان چندین سـاله به‌شرف تقبیل عتبهٔ علیهٔ فلك اشتباه شاهنشاهی وتلثیم سدهٔ سنیهٔ بارگـاه عالم پناه پادشاهی موفق وسرفراز گشت به‌مقتضای الأمور مرهونة باوقاتها اتفاق آن معنی برضمیر الهام‌پذیر آن حضرت که فی‌الحقیقه مرآت حقایق غیب و جام جهان نمای عالم‌لاریب است پرتو انداخته به‌تقریب خصوصیات حالات وحکایات وانبساط خاطر عاطر اشرف که به سبب تجدید تفویض منصب نیابت و وزارت آن حضرت

آصف منزلت اظهار می‌فرمودند کمین بندهٔ خودرا چون تازه به‌درگاه معلی آمده و آن ایالت پناه مجدداً به‌منصب عالی وزارت اعظم سرافراز گشته بودند به مراسم تهنیت و مبارك‌باد ایشان و تمهید محبت و یگانگی فی‌مابین ایشان مأمور کردند و مخلص هم بنا براراده ومخزون خاطر خطیر و اتباع امر مطاع نواب‌خورشید نظیر به‌توفیق ملك قدیر ازحجاب موانع بیرون‌آمده به‌اهداء این ذریعه مبادرت نمود و ابلاغ آن‌کتاب صواب و ارسال آن‌گرامی خطاب مستطاب مصحوب عمدة ارباب‌الدولة‌فی‌الزمان وزبدة‌الأعاظم والأعیان تبت آقاکه قریب پنجاه سال است که‌خدمت اعاظم امـرای این سلسلهٔ علیه نموده و از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی همـواره صلاح‌المسلمین (   ) وهمه روزه در مجلس بهشت‌آیین به‌عز مجالست قرین بوده‌ونواب‌اعلی همواره بااو به‌طریق ملازمان خاص نظر مرحمت وشفقت داشته‌اند و ازکمال اعتماد دراین اوقات اورا به‌وکالت مخلص تعیین فرموده‌اند فرستاده شد که به‌وظایف ومراسم تهنیت منصب عالی وزارت آن حضرت که ان‌شاءالله تعالی مبارك ومیمون و آبادان به‌روزگار فرخنده آثار واصل ومتواصل باد قیام نمـاید و قواعد محبت وخصوصیت‌را غایبانه چنانچه‌آشنایان تقارب معنوی وتناسب‌روحانی باکمال مباعدت صوری ومفارقت جسمانی، مقدمات وصال جانی واتصال جنانی را ممهد می‌سازند مشیدگرداند وبعد الیوم به‌میامن اهتمام خدام جانبین بنیان محبت و دوستی حضرات پادشاهان طرفین واساطین سلاطین خافقین که فی‌الحقیقه عموم‌فرق انام‌را ازسر ارباب کفرونفاق‌حامی علی‌الأطلاق‌وحوزهٔ اسلام راحافظ‌بالاستحقاق‌اند کانهم بنیان مرصوص[1] استحکام تمام‌یافته وعموم انام وجمهورخاص وعام درظل‌ظلیل معدلت و احسان ایشان درکمال قرار واطمینان ـ که تاانقراض زمان و نهایت دوران پاینده باد ـ از حوادث ایام مصون ومحروس توانند بود.

لله عقد و لا انفصام لـه	ماانفك‌یزدادتوثیقاوتأکیدا
والحب‌لله‌فیض‌من‌مواهبه	فزادناالله توفیقا و تأییدا

حقاکه در این ایام‌که به‌شرف ملازمت و بندگی نواب گردون جناب اعلی

۱ـ سورة الصف ۴

حضرت سکندر مرتبت خاقانی مشرف و سرافراز گشته مکرر به زبان معجز بیان خشنودی تمام از آثار مساعی ایشان که در باب صلاح طرفین و اصلاح ذات‌البین نموده بودند اظهار فرمودند و هرگاه که حکایت تجدید منصب آن حضرت مذکور شد، این مضمون بر لسان مبارك مقال نواب ولی‌الأفضال جاری گشت که اگر صوبی (؟) در سرکار وزیر اعظم که بانی و باعث صلح بودند واقع نمی‌شد (   ) و حالا بحمدالله‌والمنه که به‌میامن خیرخواهی آن‌صاحب دولت هرساله چندین‌هزار مسلمان را طواف بیت‌الله‌الحرام میسر شد و به دولت و من‌دخله کان آمنا[1] فایز گشت و به طواف مسجداقصی مشرف گشته به زیارت مدینهٔ معلی و مرقد مزکی حضرت سید کائنات و مفخر موجودات سرورانبیا وسردفتر اصفیا سلطان سریر دنی‌فتدلی فکان‌قاب قوسین اوادنی[2]

محمدکازل تاابد هرچه هست | به‌آرایش نام او نقش بست

رسیده خاك‌آستان ملائك آشیانش را (کحل‌الجواهردیدهٔ) مراد می‌سازند.

بنموده‌خاك پای‌تو باعرش هم‌سری | ختم‌است بر کمال توختم‌پیمبری

در معرض ظهوربکرد از علو قدر | با آفتاب سایهٔ شخصت برابری

و به‌دولت مجاورت‌مشاهدمتبرکهٔ حضرات مستسعد می‌گردند وابواب نهب وغارت وفسق‌وفجور وسایر مفاسدکه درخصوص‌هریك از آن کرایم‌آیات وصحاح‌احادیث وارد است بالکلیه مسدود است واز طرفین به واسطهٔ انتشار آثار عدل و داد که به مقتضای کلکم مسئول عن‌رعیته برذمت سلاطین کامکار واجب ولازم است مضمون لو کانت لی‌دعوة مستجابة لصرفتها الی السلطان‌العادل از زبان حال کل واحد ازافراد عباد به‌گوش هوش عالم وعالمیان می‌رسد و بی‌شبهه حضرات پادشاهان اسلام (این سعادت را حائز) و در بعضی شریك و سهیم آمده وآن حضرت که بانی وباعث آن امنیت و صلاح و سبب استقامت وفلاح بوده‌اند لاشك برطبق حدیث صحیح الدال علی‌الخیر کفاعله دردنیا وعقبی به‌سعادت عظمی و مثوبات کلیه سرافراز خواهدبود.

کسی نیك بیند به هردو سرای | که نیکی رساند به‌خلق‌خدای

۱ـ آل‌عمران ۹۷ ۲ـ النجم ۹

اکنون توقع وترقب از مکارم اطوار واخلاق آن‌عمیم الأشفاق‌چنان‌است که چون بندگان حضرت خاقانی خالصاً لوجه‌الله تعالی و خشنودی حضرت محمد رسول‌الله (ص) وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و رفاهیت و فراغت رعایاکه ودایع بدایع حضرت خالق البرایاعز وعلااند وجهت رفع ضررو اضطرارعموم جمهور مسلمانان وقاطبهٔ اهل ایمان بی‌شائبهٔ غرضی ازاغراض دنیویه صلح فرموده‌اند واگر به حسب فرض محال عالمی درمقام نقض آن باشند یك سر موی مقصور به قواعد آن راه نخواهد یافت آن سعادتمند که از بدایت حال بانی و باعث این خیرشده‌اند چنانچه مقتضی حسن جبلت وخوبی فطرت واقتضای منصب عالی نیابت ورتبهٔ وزارت است به‌نوعی درانتظام آن مصالحت به‌مقتضای الاکرام بالاتمام اهتمام نمایند که روز به روز موجب ازدیاد رفاهیت عالمیان و دعای خیر مسلمانان گردد و ذکرجمیل آن رفیع المقدار تا منقرض ادوار برصفحات روزگار ناپایدارپایدارماند وبه‌موجب محبت اصلی که مضمون صدق مشحون الارواح جنود مجنده‌ازآن مفصح ومخبراست قواعد الفت فطری چون بنای ارم ذات‌العمادالتی‌لم یخلق مثلها فی‌البلاد استحکام تمام داده درتشیید قواعد مصادقت ومودت بروجهی توجه فرمایند که‌به مرورایام وتعاقب شهور درارکان راسخةالبنیان عهدوپیمان مطلقا خللی وزللی راه نیابد ان‌شاءالله تعالی.

چون باقی حالات حامل صحیفهٔ دعابه مشافهه عرض می‌نماید، دراین‌صحبت به‌همین چندکلمه اکتفا نموده ختم اخلاص فرجام به‌دعای دوام وزارت وایالت و نصفت ورأفت فلك احتشام می‌نماید.

بقیت بقاءالدهر یاکهف اهله و هذا دعـاء للبرية شـامل

بقیت مدی الدنیا وبابك کعبة یطوف‌الاعالی‌حولهاوالأسافل*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۶۹-۶۷

نامهٔ لله محمد میرزا به رستم پاشا[1]

چون افتتاح مکاتبات و ابتدای مفاوضات به وظایف دعا و مراسم ثنا شیوهٔ اخوان الصفا و همواره سنت سنیهٔ خلان وفا است لهذا بروفق آیین و اطوار محبان صادق و دأب و شعار مخلصان موافق مبادی این صحیفه مشحون به محبت و وداد و عنوان این رساله عاری ازشائبهٔ ریب و غائلهٔ ریا به وظایف دعای دوام دولت و استدامت شهور و اعوام جاه و جلال خدام فلك احترام عـالی حضرت کیوان حشمت ناهید رتبت مشتری منزلت مریخ صولت عطارد تدبیر، مهرسپهروزارت ورعیت پروری، بدرمنیر نیابت و عدل گستری ، رکن الدولة القاهرة السليمانية ، عضدالسلطنة الباهرة الخاقانیه، وزیراعظم آصف مقام نایب خسروجمشید احتشام، متبوع اعاظم الوزراء و الحکام ، مخدوم اصحاب السيوف و الاقلام ، ناظم مناظم العلماء الاعلام ، کفیل مصالح اهل الاسلام من الخواص والعوام، ملاذ افاخم الوزرا من حيث القوة والقدرة والتمكين ومعاذ جمهور لنظم مصالح المسلمين ، مشیرصاحب درایت صائب رای ، وزیر کافی کفایت ممالك آرای، موردتاییدات والهامات ربانی، واسطهٔ فیضان انوار عواطف و احسان سلیمانی شجاعا للأيالة و الدولة و السعادة و الحكومة و الحشمة

۱ـ مقصود محمدخان شرف الدین اوغلی تکلواست که ازجانب محمد میرزا امورخطهٔ پهناورخراسان رااداره می کرد. وی نخست ازملازمان چوهه سلطان وکیل السلطنه بود ودر سال ۹۳۳ لقب سلطانی ودرسال ۹۳۵ لقب خانی وحکومت بغداد یافت . مرگ وی درسال ۹۶۴ روی داد. (جهان آرا ص۲۸۵-۲۸۴ واحسن التواریخ ص۴۰۱-۲۲۳) .

والشوکة والعظمة والعز والاقبال والنصفة والرأفة و المعدلة و الشفقة و المرحمة و المکرمة والاحسان والافضال رستم‌پاشا اسبغ‌الله تعالی ظلال وزارته وایالته وحشمته وشوکته وعظمته وعزه واقباله ونصفته ومعدلته ورأفته ومرحمته ومکرمته واحسانه و افضاله الی‌یوم القیامة مصدرساختند و عنان عبارت از صوب اطناب دربیان اوصاف و القاب و تطویل درنشر محامد و اخلاق آن خجسته صفات ملکی ملکات که دست فرسودهٔ ارباب رسوم و عادات است کشیده بدایع ضرایع دعوات وافیات وردیة-النفحات چون اورادمسبحان حظایر مقدس ملکوت مستجاب وروایع بدایع تحیات زاکیات صادقات بەمثابهٔ انفاس متبرکهٔ مجاوران قدس جبروت مستطاب ابلاغ می‌دارد ودعائی که‌ازریاحین بساتین اخلاصش‌نسیم کرامت شمیم فاستجاب‌لهم‌ربهم[1] بەمشام روزگار فرخنده آثار رساند وثنائی که بر شاخسارگل‌زار اختصاصش از ترشیح‌جویبار طراوت شعار فتقبلهاربها بقبول‌حسن وانبتهانباتاحسنا[2] غنچهٔ هرگونه امانی وآمال شکفته گرداند تحفهٔ‌معلی‌موقف نصفت ایاب وهدیهٔ‌مزکی محفل‌معدلت مآب می‌سازند و بەوظایف تهنیت رجوع به مستقر وزارت عظمی و عود به مسند ایالت کبری‌وعروج بەذروهٔ مروت ووفا وصعود بەاوج صفهٔ صفا وجلوس‌به‌کریاس نیابت‌علیا ونزول بەبارگاه دولت انتما قیام واقدام می‌نمایند. الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن[3] ومن‌علینا بانواع‌المنن.

بحمدالله‌که مقصود دل ما　　　شده حاصل خوشا این‌حاصل ما

رجا بەفیض واهب‌ذی‌الافضال حاصل وامل به‌کرم فیاض‌متعال متواصل‌است که همیشه صدرمسند وزارت وایالت بەوجود فایض‌الجود آن‌حضرت آصف‌منزلت مشتری مرتبت مزین ومشرف‌باد.

بقای جاه تو باداکه باعنایت تو　　　نه‌کار ماکه شودکارعالمی‌به‌نظام

بعدازعرض فنون خدمات وطی بوادی‌صنوف ضراعات عرضهٔ رای‌جهان‌آرا ومعروض‌خاطر خورشیدانجلا وضمیر منیرسپهر [اعتلا][4] می‌گرداندکه در این ایام

۱- آل‌عمران ۱۹۵　۲- ایضاً ۳۷　۳- فاطر ۳۴　۴- تصحیح قیاسی. نسخه: اختر

خجسته فرجام که استماع خبر مسرت اثرالعود احمد به‌مسامع جاه وجلال رسیدودر خلال آن نواب کام‌رانی وجهان بانی ابوالغالب سلطان محمدمیرزا خلدالله تعالی‌فی ظل‌ظلیل اعلی‌حضرت والده الاعلی ظلال جلاله‌الأسنی واوصله الی‌منتهی المراتب والمقامات فی‌الدین والدنیا از دارالملك خراسان‌بعداز چندین ساله‌حرمان به‌سعادت معاودت فرمودند وبه‌دولت تقبیل فواید[1] درگاه عرش اشتباه مشرف‌گشته به‌عزتلثیم سدهٔ جهان‌پناه فایزشدند ودر این‌اثنا به‌تقریب هرنوع حکایات وذکر هرگونه‌مقالات که‌نواب طولی‌له وحسن‌مآب[2] بافرزند ارجمند سلطنت شعارخود می‌فرمودندمساعی جمیلهٔ آن‌حضرت که درباب صلح طرفین واصلاح ذات‌البین در بدوامر نموده‌بودند اظهار می‌فرمودند واین معنی مذکور گشت که اگـر هم‌چنان آن حضرت در مسند وزارت عظمی متمکن می‌بودند ونصب احمدپاشا وقوع نمی یافت اصلا این‌لشکر کشیها وقتل‌ونهب وسایر انواع فساد که به‌سعی‌ارباب افسادروی نموده واقع‌نمی‌شد ودر خلال آن خصوصیات برزبان گوهرفشان بندگان نواب کامیاب گذشت که‌چون نواب شاه‌زادگی مجددا به‌خدمت آمده‌اند وآن حضرت هم‌چنین به‌تازگی به‌منصب وزارت‌عظمی سرافراز گشته‌لایق‌آن می‌نماید که به‌تهنیت‌منصب وزارت‌رفیع‌مرتبت نواب مشارالیه کس فرستاده تحریك سلسلهٔ محبت آن‌حضرت به‌وسیلهٔ رسولی‌امین فرمایند. بنابراین نواب کامرانی، برحسب‌اشارت مطاع و اطاعت امرمتحتم‌الأتباع بندگان نواب کامیاب خلدالله تعالی ملکه وسلطانه جناب دولت‌مآب سعادت ایـاب کمال‌الدین تبت آغا راکه قریب پنجاه‌سال است که درسلك اعاظم امرای‌عالی‌مقدار صاحب اعتبار بوده ودراین ولاازکمال اعتماد وکالت نواب کامرانی به‌وی‌مفوض شده به‌رسالت فـرستادند تامقدمات تعارف ازلی که به‌مقتضای ولکن‌الله الف‌بینهم[3] هم‌واره ثابت ومحقق بوده‌اند تجدید نمایند ونتایج وآثار آن‌سمت ظهوریابدواشعهٔ مرایای‌صداقت‌ومودت‌جبلی که ازصیقل‌محبت ووداد‌مجدداً جلایافته ازطرفین‌سمت انعکاس پذیرد وبه‌میامن محاسن‌آن اسباب تعددممالك وکثرت مسالك به‌اتحادتبدیل

۱ـ شاید : قواعد ۲ـ سورة‌الرعد ۲۹ ۳ـ الانفال ۶۳

یافته باوجود بعد دیار وتوسط بحار صورت وحدت پذیرد وهمیشه به‌سبب آن التیام جمیع‌مسلمانان درمهاد امن وامان‌ومجموع طبقات عالمیان‌در کمال فراغت‌واطمینان مرفه وآسوده‌خاطر توانندبود واز سرفراغ خاطر وجمعیت حواس باطن و ظاهر به وظـایف طاعات وعبادات واقدام به‌مراسم دعای دولت حضرات سلاطین طرفین و خواقین خافقین به‌واجبی اشتغال توانند نمود وزیاده‌براین مصالح‌مسلمین درمعرض فوت وضیعان وحقوق مـؤمنین درحیز نقصان وخسران نباشد ودائماً راه مسـافران تحقیق‌ولله علی‌الناس حج‌البیت من‌استطاع الیه‌سبیلا[1] گشاده به‌پای‌مردی آن حضرت رفیع‌مرتبت همه‌ساله جمعی‌کثیر ازمسلمانان وجمی‌غفیراز مؤمنان به‌مقصد ومقصود رسیده به‌دولت طواف بیت‌الله‌الحرام ومجاورت رکن ومقام وسعادت زیارت‌مدینهٔ معظمهٔ حضرت‌سیدالأنام علیه‌وعلی‌آله شرایف الصلوة ونفایس‌السلام ومشاهدمقدسهٔ انبیای عظام ائمهٔ‌کرام‌علیهم‌التحیة والاکرام فایز توانند شد.

بـه‌کلك ثقات روات اخبـار انبیای عالی‌مقدار منضبط ودرسلك مشهورات حالات ملوك ذوی‌الأقتدار منخرط است‌که چون صاحب فضیلت ولقدآتینا داودمنا فضلا[2] که منشور منقبت اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[3] به‌طغرای مستطاب وشددناملکه وآتیناه‌الحکمة و فصل‌الخطاب[4] موشح داشت وجمال ذکرجمیل واذکر عبدنا داود ذاالأید انه‌اواب[5] به‌کمال لطف جزیل‌وان‌له عندنالزلفی وحسن‌مآب[6] مؤید ومرشح، علی سیده وسیدالکائنات افضل‌الصلواة واکمل‌التحیات دروقتی ازاوقات به یکی‌از اساطین‌سلاطین‌عجم‌رسولی‌ارسال‌داشته وکتابی‌کریم فرستاده‌که درصفایح‌لوایح آن زبور چنین مذکـور بوده‌که صلاح میان پادشاهان واصحاب حکم وفرمان مـوجب استقامت‌جمهور عالمیان ومورث حفظ نفس وعرض ومال بلکه سبب سلامت‌ارکان دین وجمیع موحدین است. پس برهرنفسی ازنفوس بشری واجب ولازم است در چیزی‌که نفع‌آن به‌عموم افراد خلایق می‌رسد به قدر مقدور ساعی باشند و برکافهٔ

۱ـ آل‌عمران ۹۷ ۲ـ سبا ۱۰ ۳ـ سورة ص ۲۶ ۴ـ ایضاً ۲۰
۵ـ ایضاً ۱۷ ۶ـ سورة ص ۲۵

مکلفین این مقدمه ضروری ومتحتم که درمهمی که فایدهٔ آن به‌جمیع اشخاص‌انسان سرایت کند جهدمشکور مبذول‌دارند وخصوص برسلاطین به‌طریق اولی وجوب‌آن مؤکد ولزوم آن مبرم خواهد بود چنانچه اگر احیانا دوپادشاه ازاهل ایقان باشندو یکی با دیگری درامر ملك محاربه ومنازعه نماید این معنی سبب عصیان از فرمان حضرت‌سبحان وموجب کفران نعم‌پایان‌ملك منان است یاایهاالذین آمنوا قد جاءتکم موعظةمن‌ربکم وشفاء لمافی‌الصدور[1].

وبحمدالله والمنة‌که ذات بابرکات خجسته صفات حضرات عالیات‌سامیات پادشاهان ماخلدالله‌تعالی ظلال سلطنتهما و خلافتهما واقبالهما الی انقراض‌الزمان‌که اساطین‌سلاطین خلاصهٔ جهان‌وافتخار کبار خواقین دوران اند از بدوفطرت به‌صلاح مسلمین وحفظ ثغور حوزهٔ دین‌مجبول ومفطوراند و جمعی‌که بانی و باعث نزاع و خلاف‌بودند به‌میامن توفیقات الهی برطرف شدند وغیر محبت‌وداد وصدق وصفا به‌یمن توجه آن سرخیل اهل‌وفا امری به‌ظهور نمی‌رسد.

امید به‌برکت قدوم سعادت لزوم‌آن وزیر عالی‌مقام، چون از بدو امر وآغاز قضیهٔ صلح و صلاح به‌محض اهتمام آن حضرت مشتری احتشام صورت یافته به مقتضای الأکرام بالأتمام وابرام دراین معاملهٔخیرانجام نیزازاثرعطوفت خدام‌ذوی الأحترام شود وماذلك علی‌الله بعزیز[2].

چون حامل صحیفة الضراعة درهنگام فرصت به‌عرض بعضی از خصوصیات مهام مبادرت به‌جسارت می‌نماید ویقین به‌لطف جسیم وخلق عظیم ملازمان واجب‌التکریم حاصل است که حسب‌المرام انتظام می‌پذیرد، زیاده ازاین مخلصان پای جرأت دربساط انبساط ننهادند وبیش ازاین کمیت خوش‌خرام اقلام را در بیان و اعلام کلام منخلع‌اللجام سر ندادند.

همواره زمام اشهب سپهر و اصهب مهر در کف کفایت و قبضهٔ درایت آن شهسوار میدان وزارت وایالت سپرده باد. بمحمدوآله الأمجاد.*

۱- یونس ۵۶ ۲- سورة ابرهیم ۲۰

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۷۱-۶۹

نامهٔ صدراعظم عثمانی به محمد میرزا پسر شاه طهماسب

آلاف دعوات صالحات تکریمات شعار واصناف تسلیمات زاکیات تعظیمات دثارکه مقبول بارگاه جناب رب عزت عم احسانه و مقارن اجابت درگاه حضرت مفیض رحمت عز سلطانه واقع اولمسی متوقع و متضرع اولمغین کمال اخلاص و فرط اختصاص‌دن جریان ایدن قافلهٔ اعزاز و اکرام وراحلهٔ اعظام و احترام ایله نثار مجلس رفیع نهال حدیقهٔ سلطنت ثمرهٔ بستان ایالت درّثمین عمان جهانداری دری آسمان کامکاری ناظم قواعد امور جمهور عالم ضمایر نزدیك ودور چراغ انجمن شهنشاهی سرو چمن پادشاهی قیلندقد نصکره انهاء ضمیر منیر مهر تنویر بودرکه طلوع صبح شادمانی ورجوع شمس کامرانی‌یه مترقب‌ایکن اول حضرت ملك‌سیرت فلك رفعت قبلندن مراسم رأفت و مکارم عاطفت ظهور و صدور ایدوب بوداعی دولتخواه بی‌اشتباهلرینی صحیفهٔ فصیحهٔ مشکین رقم و رسالهٔ صحیحهٔ عنبرین قلم- ایله مشرف ومکرم قیلمشلر اسعداحیان ده واصل و ایمن اوقات فرح نمایان‌ده نازل اولوب باغ ریاحینی باغ خلدبرین کبی دماغ جانی معطر و مشام جانی معنبر قیلوب مثال روضهٔ علیا ازهار زوارف عوارفی باران احسان بی کران ایله سرسبز و ریان وگلزار لطایف وعواطفی سحاب امتنان بی‌حساب‌ایله مخضر و خندان‌اولوب باعث ابتهاج وسرور وسبب نزهت وحبوراولمشدر بناء صلح وصلاح واساس‌فوز وفلاح الی آخرالدهور مؤکد ومعموراولمق بابنده‌بومخلص‌بی‌ریالری طرفندن سعی‌موفور

ومشکور و جهد مقدور صدوری خطاب مستطاب ضمننده مرقوم و منظوم قیلنمش حبل متین محبت وولا ورابطۀ عروۀ وثقای لاانفصام لها ایله مربوط ومشدود اولوب خداوند عدالت آیین پادشاهینك خواقین کامکار وسلاطین روزگار ایله اولان عقود عهودی حفظ ورعایت عادت مرضیه لریدر سیما اول سلسله‌نك اعلاء شرایع واحکام‌ده اهتمام لری اولوب تعمیر مساجد و جوامع وتوقیر معابد و صوامع و مسارعت طاعت مأموره واقامت عبادات مأثوریه توجه وامتثال‌لری موجب تشیید مبانی اخلاص وباعث تأیید مراسم اختصاص‌در نهایت آمال مز شرایط صلح و صلاح بوجانبدن دائما مصون ومرعی طوتلمقدر روابط ومعاقدفوزمآله انقطاع وانفصال ممتنع ومحال در ضیاء اشفاقی نیرالافاقه بعد جسمانی حائل اولمیوب انوار قرب روحانی‌له دل وجان روشن ونورانی اولوب تحریر رتبۀ عرض اخلاص دائرۀ امکان‌دن بیرون و تصویر درجۀ انهاء اختصاص حد وبیان‌دن افزون‌در.

رجاء صادق وامل واثق درکه اصدقاء دولت روزافزون خاطر عاطر خورشید مآثره خطور ایتدکجه بوصافی الفؤاد مخلصلری یا داولنمغله چنان خلوص نهادلری آباد قیلنمغدن خالی اولمیه والسلام.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۵-۵۴

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم[1]. قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر[2].

خدایا کمال الهی تراست | همه بندگانیم شاهی تراست
وظیفه ده مرغ و ماهی تویی | عطابخش هر پادشاهی تویی
ترا می‌رسد پادشاهی کنی | به فرمان خود هرچه خواهی کنی

وصلوات نامعدود و تحیات نامحدود بر روضهٔ مطهر و مرقد معطر حضرت سید کاینات و خلاصهٔ موجودات.

محمد که فخر بنی آدم است | نبوت در انگشت او خاتم است
گرامی ترین همه انبیاست | حبیب خدا و خداوند ماست
درود خدا باد بر جان او | و بر آل و اصحاب و یاران او

بعد از حمد بلیغ سلطانی را جل شأنه که به‌مقتضای کتاب معجز انتساب انا جعلناک خلیفة فی الارض[3] عنقای بقای سلطنت عثمانی مارا به‌بال دولت صاحب‌قرانی برقمهٔ قلهٔ قاف قدرت گیتی ستان آشیان فرموده و شکر بی‌دریغ منانی را عم احسانه که برطبق کلام منت انتمای ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطاً مستقیماً[4] همای همایون رای همت سلیمانی مارا به‌ظل ظلیل رأفت جهان‌بانی بر ذروهٔ آسمان جلالت و کامرانی

۱- سورة النمل ۳۰ ۲- آل عمران ۲۵ ۳- سورة ص ۲۶
۴- الفتح ۲

طیران داده اسباب تحصیل مطالب شاهی ما را به‌رعایت دادگستری ورعیت پروری نوعی به‌هم رسانیده که افکار ابکار ارباب اسباب آیهٔ ان هذالشیء عجاب[۱] خوانده وابواب تکمیل مآرب عالم‌پناهی مارا در کمال نصفت وسروری به‌وجهی گشاده که انظار اصحاب فراست از کمان‌گمان دانائی چلهٔ مخیلهٔ توانائی افکنده‌درگوشهٔ‌قصور به‌عجز وفتور معترف مانده هرآینه پیش شعشعهٔ آفتاب عالم‌تاب دولت جاودانی ما عقل اهل نهی مانند سماست و نزد برایی صمصام قهر ثابت قهرمانی ما حسام انتقام اهل مناقب چون مخراق لاعب‌بی‌نما. هرمشکلی که درنظر اصدقا و اعادی حل آن ازجملهٔ محالات عادی است سبب تحصیل آن در آینهٔ تیغ‌بی‌دریغ ما روشن‌ومجلی است وهرعقده‌که انفتاحش براهل طلب محال و مستغرب است درپیش سنان جان ستان ما آسان ومحلی. توقیع مایفتح‌الله للناس من‌رحمة فلاممسك‌لها[۲] کلك تقدیر به‌اسم سامی ما رقم زده واوامر ونواهی نوامیس الهی و امور احکام شهنشاهی را در اقصای زمین چون قضای آسمان به‌فرمان ما نفاذ داده بنابر شکر این موهبت با ابهت همیشه همت عالی نهمت ما به‌اشارت نصرمن‌الله وفتح قریب[۳] برقلع و قمع عبدهٔ اصنام‌وصلیب منعطف بوده‌شکررب‌العالمین که به‌دولت‌دین مبین سیدالمرسلین و دلالت انافتحنا لك فتحا مبینا[۴] به‌قوت قاهره وسطوت باهره برمقتضای امرولاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیاراً[۵] صفحهٔ خاك را از چرك شرك و طغیان و آلایش کفر و عصیان به‌آب تیغ بران پاك ساخته‌ایم و معابد اصنام دیار کفر را همه با قیام صیام و صلوة مساجد اسلام گردانیده‌ایم. الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنالنهتدی لولا ان هدانالله[۶].

اما بعد در این ولا که خطاب مستطاب مشکین عبارت از جانب عالی جناب حکومت‌مآب رفعت قباب نصفت‌پناه سعادت دستگاه، جالس‌مساند اعاظم‌السلاطین خلاصة‌الماءوالطین، افتخارالملوك فی‌العجم، مستجمع مکارم الخلق و حسن‌الشیم، المختص بعواطف‌الملك الاله طهماسب‌شاه ضاعف‌الله تعالی اقباله واجلاله‌الی‌یوم

۱ـ سورهٔص ۴   ۲ـ الفاطر ۲   ۳ـ الصف ۱۳
۴ـ الفتح ۱   ۵ـ نوح ۲۷   ۶ـ اعراف ۴۱

القیام، مصحوب فخر الاماثل شاه‌قلی بیک، عز صدور یافته بود دراشرف‌ساعات و ایمن‌اوقات وارد شد وشرحی‌چند که‌درهرباب درسلك تحریر در آمده بود به‌وضوح پیوست .

چون قبل از این بعضی حرکات شنیع از آن‌جانب صادر شده بود،مثل‌خرابی قلعهٔ اخلاط و ارجیش و توجه به‌ارض‌روم و محاربه با اسکندر حاکم آن‌جا و این اخبار به‌تواتر به‌سمع ما رسید عزیمت عجم مصمم گردید . مدعا از توجه آن بود که مقابلهٔ صفین واقع شود تا آن چه درپردهٔ تقدیر محجوب است به‌ظهور رسد.از هرطرف که عزیمت واقع شد، آن‌جناب فرار برقرار اختیار کرده مقاتله‌روی‌ننمود. چون‌اقصی مراد ومقصدما برترفیه‌حال مسلمین‌و اجرای‌شرایع حضرت‌سیدالمرسلین مصروف ومعطوف است ذخایر دنیویه که‌حب مال‌وجاه است‌درخاطر خطور وعبور ننموده ونمی‌نماید. هربار که عزیمت ممالك شرق واقع شده به‌محض حمایت بیضهٔ اسلام و رعایت قوانین انتظام دین بوده نه‌آن‌که طمع درمال مملکت نموده‌ایم ویا هواخواه نام ومطلب دنیوی‌بوده‌ایم. از اقالیم هند مثل عدن وسند وصنعا و حبش که تختگاه چهار پادشاه عالی‌جاه است تا سرحد ظلمات درتصرف ماست. به‌چند خرابهٔ ویرانهٔ عجم که نشیمن بومان‌و زاغان‌است احتیاج‌نداریم. حالیا فصل شتاقریب‌است وبه‌جهت آن‌که عساکر ظفرمآثر دراین فصل استراحت‌کرده هرکس یراق خود را تجدید دهند وقوی تازه‌گشته آمادهٔ‌کارزار باشند در این حوالی قشلامیشی‌مقررشده انشاءالله در اول فصل‌بهار متوجه دیار شرق‌گشته به‌توفیق حضرت‌باری عز اسمه و یاری معجزات سید کاینات مهم آن به‌نوعی قرار داده شود که احتیاج آمدن بدان دیار نباشد.

اکنون، اگر برعهد ومیثاقی که‌نوشته ارسال نموده‌اند اعتبار واعتمادمی‌توان کرد وازقبیل مضمون آیهٔ‌کریمهٔ یقولون بألسنتهم مالیس بقلوبهم[۱] نیست، از امرای معتبر شخصی که اعقل‌واکمل وسخندان باشد روانهٔ این ضوب‌سازند تاقول‌وشرطی که واقع شود از آن انحراف نورزند که از این‌جانب بغیرازلطف و احسان چیزی

۱ـ سورة الفتح ۱۱

نخواهند دید واگر بنابر خدعه وفریب وحیله و تزویر است به کلام معجزنمون و ما یخدعون‌الا انفسهم ومایشعرون[۱] خودرا بازی‌می‌دهندو بسیاری نخواهد بود که نتیجهٔ آن برایشان ظاهر خواهد شد والسلام علی من‌اتبع‌الهدی[۲].*

۱ـ البقرة ۸
۲ـ طه ۴۷
* نسخهٔ خطی شماره Sup. 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم و لـه‌الکبریاء فی‌السموات والارض و هوالعزیز – الحکیم[1].

لله‌الحمد قبل کـل کلام	بصفات الجلال والاکرام
حمداو تاج تارك سخن است	صدرهرنامهٔنو و کهن است
خامه چون تاج نامه آراید	درة‌التاج نـام آن شاید

حمدی مصفا ازشایبهٔ انقطاع وانتها شایستهٔ پادشاه فلك بارگاهی است که ظل ظلیل رحمت وسایهٔ بلندپایهٔ عطوفت ومرحمت بـرسر سلاطین فلك تمکین و فـرق خواقین معدلت آیین گسترانید وایشان را به مصدوقهٔ حدیث‌السلطان العادل ظل‌الله برگزید وجهت اصلاح حال وانجاح امانی وآمال عموم خلایق مأمور امر مطـاع فاستبقوا الخیرات[2] و محکوم حکم لازم الاتبـاع فاتقواالله واصلحوا ذات بینکـم[3] گردانید.

انمـــا الله الـــه واحـــد	فهـوالمنعم وهــوالحـامد
می‌نهد شکر تونعمت به دهان	می کند شکرگزاری به‌زبان
شکر فضلش چو عطای دگراست	باعث حمدوثنای دگر است
کی‌شود در نظر خرده‌شناس	منتهی سلسلهٔشکر و سپاس

۱– سورة الجاثیة ۳۶ ۲– البقرة ۱۴۴ ۳– الأنفال ۱

هر که جانی بودش دربدنی گرشود هرسر مویش دهنی
باشد ارهر دهنی گشته زبان هرصد موی به‌صد نطق‌وبیان
ابدالدهر سخن ساز کنند پرده از کهنه و نو باز کنند
نتوانند که آرند به جای شکرمویی زکرمهای خدای

سبحانك لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی‌نفسك وصلواتی فزون از ادراك‌لی‌اعقول اولی‌النهی زیبندهٔ‌بارگاه‌حضرت رسالت‌پناهی است که رایت‌کرامت آیت‌انی رسول من‌رب‌العالمین[1] درمیدان فسحت نشان کنت‌نبیاً وآدم بین‌الماءوالطین افراخت ومنشور عزت قبول وما محمدالارسول[2] به‌طغرای غرای لولاك لماخلقت الافلاك موشح‌ومزین ساخت. سیدانبیاوسند اصفیا، [رازدارفاوحی الی‌عبده‌مااوحی[3] بلندپرواز سبحان[4] الذی اسری][5] رسولی که کافهٔ امم‌را از عرب و عجم به نوید طوبی للصالحین اولئك هم‌المقربون یوم‌القیامة بشارت داده از کمال حلم و سیرت کریم به‌مقتضای انك لعلی‌خلق عظیم[6] به‌طریق صلاح وسداد مهتدی گردانید و رتبهٔ قدر ومنزلت ایشان‌را به‌مؤدای اصلاح ذات‌البین شعبة من شعب النبوة به اوج علیین رسانید.

شهنشاه سریر لی مع‌الله زده بالای این نه خیمه خرگاه
زلولاك و لعمرك تخت‌وتاجش کشیده چرخ برگردون خراجش
زحق ملك شفاعت در نگینش خطاب از رحمة للعالمینش
خدا برانبیایش سروری داد به دستش خاتم پیغمبری داد
سلیمان‌درنگین‌زان‌عالمی‌داشت که‌از شکل رکابش خاتمی‌داشت

وآل واولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی ومعدن‌فیض وکرامت سبحانی، المنصوص به‌سورهٔ هل‌اتی[7]، المخصوص به‌آیهٔ انما[8]، معلی به

۱ـ سورة‌الأعراف۱۰۴ ۲ـ سورة‌البقرة۱۴۴ ۳ـ النجم۱۰ ۴ـ سورة‌الاسراء۱
۵ـ به‌جای این قسمت که درمنشآت فریدون بیك‌آمده درنسخهٔ خطی پادیس: رازدار سبحان‌الذی اسری بلندپرواز مازاغ‌البصر وماطغی (سورة‌النجم ۱۷) ۶ـ القلم ۴
۷ـ سورة الدهر ۱ ۸ـ یعنی آیهٔ انماولیکم‌الله (سورة المائدة ۶۰)

رتبهٔ لوکشف الغطا صاحب لواء انامدینة العلم وعلی بابها .

علی آن سرور سلطان امجد — که بردوش رسول‌الله قدم زد
چوپایش کرده بردوش نبی جای — بتان کعبه را افکنده از پای[1]
نباشد آن قدر رفعت حدکس — تعالی‌الله سرافرازی همین بس[1]

وباقی ائمهٔ اطهار وعترت اخیار که سیارگان برج امامت و اهتدا و ستارگان آسمان کرامت واقتدایند .

امین و مقتدای شرع و دین‌اند — امام و هادی راه یقین‌اند
زاوج عرش برتر پایه دارند — زمین و آسمان در سایه دارند
فلک کان سربه‌سرپرموج آبی‌است — زبحر رفعت ایشان‌حبابی است

بعدهذا، مکشوف‌مشاعر قدسی‌مآثر ومشهود ضمایر مهرسرایر اعلی حضرت فلک‌رفعت‌گردون بسطت آفتاب حشمت جمشید رتبت سکندر منزلت.

شهنشاه سریر کامرانی — فریدون زمان جمشید ثانی
جهان داد و دانش کوه تمکین — سپهر معدلت شاه جم آیین
جهانداری که دارای زمن‌اوست — سلیمان زمان خویشتن اوست
بسی‌سال‌است کاین‌پرگار افلاك — به‌سر گردید گرد مرکز خاك
کز این سان آفتاب عالم‌افروز — براوج سلطنت گردید فیروز
به دولت سایهٔ لطف‌اله است — جهان را سایهٔ لطفش پناه است
پناه ملك شاهنشاه کامل — سلیمان زمان سلطان عادل

سلطان اعاظم السلاطین والقیاصرة الکبار، برهان افاخم‌الخواقین والأکاسره بمعالی الرتبة والمقدار، ناصب اعلام‌الملك والدین، حافظ ثغورالاسلام والمسلمین

شهی‌کاسمانش کمین پایه‌ای‌است — به‌زیر لوایش زمین سایه‌ای است
نگهبان هرقصر او قیصری است — هرآیینه دار وی اسکندری است
فلك تابع و آسمان پیروش — نگین جم و تخت کیخسروش
زخورشید رخشان جهانگیرتر — ز پیر فلك راست تدبیرتر

۱- بیت درمنشآت فریدون‌بیك نیست.

ز دریای جاهش حبابی سپهر / زخورشید قدرش کمین ذره‌مهر
زمـانه زمین بـوس درگاه او / خرد پیشرو[1] بخت همراه او

بانی‌مبانی‌السلطنة علی‌اعلی مـراتب‌الکمال، ضارب رؤس الکفـرة والفجرة به‌میامن‌العز والاقبال، رافع رایات‌العدل والاحسان، ماحی آیات‌الجور والطغیان، حامی حوزة‌الدین عن‌مکائدالکفار والمنافقین، دافع آثار الاشرارعن وجوه‌الارضین حارس ناموس‌الشریعة البیضاء،کاسر ناقوس الکفرة البغاةالاشقیاء، باسط‌بساط الامن و الامان، ناشرصحایف اللطف‌والامتنان .

جهان در سـایـهٔ او آرمیده / چو مردم در سواد شهر دیده
از او شمشیر در خـواب سلامت / چو فتنه برنخیزد تا قیامت
کمان از ایمنی در دور او شـاد / زچله چون کمان رستم آزاد
زمین زین‌سان که‌شد درراه‌اوخاك / سزدگر بگذراند سربرافلاك
زحل فخری اگر دارد از آن‌است / که‌شب‌بر آستانش پاسبان‌است
به‌دورانش پلنك و رنك[2] دمساز / به‌هم‌چون‌عاشق‌ومعشوق‌همراز
شکار چشـم آهـو شیر بیشه / به دورش عشق‌بازی کرده‌پیشه
غزالی را اگر در جلوهٔ نـاز / به‌پا خاری خلد از راه اعـزاز
زمژگان‌سوزن‌آرد شیرخون‌خوار / برون آرد زپای نازکش خار
چنین کز عدل آن شاه جهانگیر / خراب آباد عالم یافت تعمیر
دل ویران مشتاقان مهجـور / عجب نبود که‌گردد بیت‌معمور

سلطان عالی‌شان گردون مدار، خاقان جم‌جاه سلیمان وقار، قاآن دارا شکوه جمشیدمکان، قیصر والا افسر سکندرنشان، پادشاه عالی جاه‌مهر اشتهار، خسروانجم سپاه سپهر اقتدار، مورد تأییدات الهی، مطرح انوار فیوضات نامتناهی

الا ای آفتاب بـرج شاهـی / به‌فرمان تو از مه تا به ماهی
تویی‌اسکندرازصاحب‌قرانی / سلیمان زمان دارای ثانی
بجزرای تودورانهیچ جائی / نماید آینهٔ گیتی نمائی؟

۱ـ منشآت فریدون بیك: خرد رهبرو ۲ـ رنگ به‌معنای بزکوهی

زجم آیین و ازاسکندر آثار چو صورت ز آینه بر روی دیوار

خاقان البرین، سلطان البحرین، الخادم بوفور الاخلاص فی الحرمین الشریفین، مشید ارکان السلطنة الکبری، ممهد بنیان الخلافة العظمی

شـاه والاگهـر دریـاکف که فلک گوهر او راست صدف
رای او رایت جمشید افراخت چتر او سایه به خورشید انداخت
هست میدان سخن تنگ بسی چون رود راه ثنای تو کسی
حرف را کی بود آن گنجایی که شود ظرف ثنا پیمایی
بحر معنی چو شود ظرف سگال چشمهٔ حرف بود تنگ مجال

المؤید بتأییدات الجلیة من عندالله الملک العزیز المنان و الموفق بتوفیقات الله المعین المستعان سلیمان سریر السلطنة و الشوکة و الاقبال سلطان سلیمان خان[1] بن سلطان سلیم خان، لازالت ارکان سلطنته الزاهرة مقرونة بالدوام و مآثر عظمته و جلالته ممدودة لتقویة دین الاسلام. آن که کواکب ثواقب عز و علاو شواهب جلیة المراتب سپهر اعتلا یعنی کتاب واجب التعظیم و خطاب مستطاب لازم التکریم مصداق آیهٔ کریمهٔ انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم[2] که از مشارق سرادق شکوه سلیمانی و مطالع سعود طوالع عظمت و کامرانی طالع و لامع شده بود، از ایراد عمدة العظما و الاعیان شاه‌قلی بیک قورچی قاجار در اعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت و به بشارات و اشارات غیبیه که از مورد فیوضات لاریبیه فایض شده بود فایز گشت. چون از مضمون خیر مشحون آن انوار صلاح و فلاح همگنان و آثار فوز و نجاح عجزه و مسلمانان لامع و لائح بود مؤدای هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین[3] نسبت با کافهٔ برایا به‌ظهور پیوست لهذا مورد کریمش را به‌شرایط اعزاز و اکرام و لوازم تعظیم و احترام مقارن داشته درمقابل آن اضعاف تسلیمات مسکیة ـ النفحات که شمایم طیب آن بروفق سلام علیکم طبتم[4] نسایم ریاض رضوان به‌مشام جان عالمیان رساند و آلاف دعوات وردیة النسمات که فوایح روایح ازهار آن بر

۱ـ منشآت فریدون بیک: سلطان سلیمان شاه خان
۲ـ سورة النحل ۲۹و۳۰ ۳ـ الفتح ۴ ۴ـ الزمر ۷۳

حسب واذاحییتم بتحیة فحیوا باحسن‌منها[۱] عرصهٔ آفاق را چون ساحت حدائق جنان معمور ومعطر گرداند تحفهٔ مجلس والا ومحفل اعلی گردانیده حقاً و بعزةالله تعالی که از بدوحال تا غایت همواره جهت اشاعت انوار عدل و احسان و افاضت آثار رأفت وامتنان نسبت به‌عموم عالمیان مضمون حقایق مقرون عسی‌الله ان‌یجعل بینکم و بین‌الذین‌عادیتم منهم‌مودة[۲] ملحوظ خاطرداشته‌ایم وهمگی همت‌خیر نهمت برانتظام صلح وصلاح جانبین و استحکام قواعد محبت و مصافات ما بین که بلاشك متضمن صلاح حال‌عباد ومستلزم‌معموری‌ولایات وبلاد است گماشته ودراین‌ولاکه، به‌مقتضای ارباب الدول ملهمون از طرفین به‌امضای این نیت ارجمند که فی‌الواقع موجب سعادات دین و دنیا ومحض‌رضا وخشنودی حضرت حق جل وعلا وحضرت‌رسالت پناه‌محمدی(ص) است‌توفیق یافته آن‌پادشاه عالی‌شان وآن‌مظهر لطف، واحسان درطی نامهٔ نامی وصحیفهٔ‌گرامی توجه واقبال تمام‌به‌اتمام آن مرام که بی‌تکلف از اعلی‌مآثر الهامات ربانی وتوفیقات سبحانی است فرمودند وغایت امیدواری بروثوق واعتماد و رسوخ وثبات آن قاعده حاصل گشت و امارت مآب حکومت نصاب کمال‌الدین فرخزاد بیك[۳] ایشیك آقاسی را که از معتمدان و نزدیکان این درگاه است جهت تبلیغ رسالت وتشیید مبانی موافقت و تأکید قواعد دوستی و صداقت روانهٔ درگاه معلی‌گردانیدیم وتفاصیل احوال‌را به‌تقریر او رجوع فرمودیم که به‌عرض برساند.

چون از مهب لطف الهی ومکمن فضل نامتناهی نسایم قبول بر ریاض اقبال این نیت خیر امنیت وآمال وزیده استدعا و التماس می‌رود که بنای این امر اتم را به‌نوعی مؤکد و مستحکم فرمایند که بعد الیوم عموم اهل اسلام از سپاهی و رعایا درمهاد امن وامان آسوده وخوش‌حال ومرفه وفارغ‌بال بوده از روی اطمینان خاطر به‌دعای دولت ابدی‌الاتصال‌اشتغال نمایند وبه‌واسطهٔ‌انتشار آثار لطف وترحم‌حاصل مضمون لوکانت لی دعوة‌مستجابة لصرفتها الی‌السلطان‌العادل ازربان حال‌کل واحد از صغار و کبار بندگان خدای عز وجل به‌مسامع عز وعلارسد وچون به‌حسب‌رسوم و عادات بنیان مصادقت و مصافات به ابلاغ رسل و رسایل مؤکد و مستحکم است

۱- النساء ۸۸ ۲ - الممتحنه ۷ ۳- فریدون‌بیك: فرخزاد بیك

مأمول ومتوقع آن‌که همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند تا حقیقت صلاح جانبین و اصلاح ذات‌البین برجمیع عجزه ومسلمانان ظاهر وهویدا گشته از سر فراغت و امنیت به‌مراسم درویشی واکتساب مصالح معاش و معاد قیام و اقدام توانند نمود واز روی جمعیت وفراغ‌بال به‌سعادت طواف و زیارت بیت‌الله‌الحرام ومدینهٔ مشرفهٔ مکرمه وسایر مشاهد مقدسه فائز گشته در آن امکنهٔ متبرکه که محل اجابت دعا است به‌دعای دوام دولت ابد مقرون اشتغال توانند نمود. هرآینه آثار ومیامن آن مقارن بخت بیدار و معاون دولت پایدارگردد و ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الابالله علیه توکلت والیه انیب[1].

همواره سریر عرش نظیر سلیمانی و اورنگ سلطنت مصیر جهان بانی مقر عزت وجاه ومستقر حشمت وتکیه‌گاه پادشاه‌جم جاه سلیمان مکان و خاقان عالی‌شان اسکندر نشان باد.

الهی تانشان‌از تخت وتاج است / زتاج و تخت عالم‌را رواج است
به‌زیر پای تخت شاهیش باد / به تارك تاج ظل اللهیش باد. *

۱ـ سورهٔ هود ۹۰

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۶۲۳-۶۲۱ ونسخهٔ خطی Sup 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس.

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی حضرت گردون بسطت خورشید افاضت برجیس سعادت کیوان مرتبت ثریا منزلت دارا درایت جمشید خصلت جم بخت کسری تخت، دولت مناب رفعت قباب، منقبت اکتساب .کرمت انتساب، سائق غایات الرتب الزاهرة رافع رایات-العزة الباهرة وافر الفضائل کامل الخصائل مطلع کواکب مناقب وشرائف، قبلهٔ قافلهٔ طلاب عوارف، سلالهٔ سلاطین کسری اصل، خلاصهٔ خواقین حاتم بذل ، مؤسس بنیان السعادة والاقبال ، مشید ارکان العظمة والاجلال ، مهر سپهر ایالت و کامکاری دری برج رفعت و بختیاری، المحفوف بصنوف لطائف عواطف الملک الأله، معز السلطنة السنیه ظهیر الدولة البهیة طهماسب شاه لازال مقرونا بهدایة الله لطـائف تسلیمات وافیات مسکیة النسمات وشرایف تحیات صافیات عنبریة النفحات که محض عواطف بهجت شعار شاهانه ویمن رأفت سعادت دثار پادشاهانه دن فائض و لایح اولور قافلهٔ نسیم شمال ایله ابلاغ وارسال اولنور.

ضمیر منیر مهر تنویر وخاطر عاطر مشتری تأثیرلرینه مخفی اولمیه که مقدما دار الفتوح و النصر محروسهٔ ارض روم ظلال رایات ظفر لزوم ایله مستعد اولدقده عتبهٔ سامی مکان مزقبلنه سزك طرفکزدن قورچی قاجار واسطه‌سیله نامهٔ گرامی وارد اولوب جناب جلالت مآبمزایله من بعد مابینده موالات و مصافات اولوب صلح و صلاح اموری که متضمن آسایش خلق ومستلزم انتظام احوال جمهور در اول طریقه

سلوك اولنمق توقع و استدعا ایلمش اولدیغکز اجلدن رجاکز محل ارتضاده واقع اولوب اول زمانده کتاب مستطاب ایله ایلچیکز صوب صواب افزاکزه کوندریلوب ممالك محروسه مز حدودنده اولان حکامه فرمان جهان مطاع‌مز ارسال اولنوب خارجه دخل و تعرض اولنمیه دیو تنبیه و تأکید اولنمش ایدی حالیا اول طریق توفیق رفیق کیرومسلوك طوتیلوب آستان مخلدالاقبالمزه تأکید مراسم محبت‌وداد وتشییدمبانی مودت واتحادامیدینه اول‌سلسله‌نك مخصوصلرندن شرف‌الاماجد والاکارم، المختص بمزید عواطف هادی‌الوداد ایشك‌آغاسی فرخزاد بك زید قدره ، رسالت طریقیله کوندریلوب سدهٔ سعادت آشیانه‌مز قبلنه کتاب مستطاب‌وخطاب مشکین نقاب‌تحریر اولنمش ایمن اوقات واحسن ساعات‌ده سدهٔ گردون عده‌مزه وصول بولوب ایلچیکز شرف تقبیل پایهٔ خلافت مصیرمز ایله مستعداولوب کندویه سپارش اولنان اموری سزك طرفکزدن عز حضور فایض‌الحبورمزه عرض وتقریرایلیوب‌نامهٔ نامی‌وصحیفهٔ گرامی ضمننده مسطوراولان خلاصهٔ آمال دخی اطلاع تحصیل اولندی تشیید مبانی موالات وتمهید معاقد مصافات بابنده هرنه‌که دینلمش‌الیسه علم شریف عالم‌آرا مز محیط وشامل اولدی بومعنی‌عالم وعالمیانه‌آفتاب جهانتاب مانند روشن و مشهوردر که حق سبحانه و تعالی حضرت لری مالك‌الملك اولوب ممالك وسیعةالأطراف عالمی بالطول والعرض اناجعلناك خلیفة فی‌الأرض[1] مقتضاسنجه یدتصرف‌مزه‌تفویض ایدوب احوال بلاد وعبادی رأی جهان آرامزه تسلیم‌قلمشدر. الحمدلله‌تعالی‌سرور کائنات علیه افضل الصلوات افندمزك معجزات هدایت آیات‌لری و ارواح مقدسهٔ آل واصحاب گزین و چاریار سعادت قرین رضوان الله علیهم اجمعین حضراتنك افاضهٔ برکات عمیمةالآثارلری ایله‌همواره نیت همایون خیرمقرون‌مز ترفیه احوال مسلمینه مصروف‌اولوب دائما میامن‌همم عالیهٔ عدل آیین‌مز انتظام مهام‌انامه‌معطوف درچونکه ماببنده موالات ومصافاتك استحکام وقراری بابنده عتبهٔ‌علیهٔ عالم مدارمز جانبی‌ایله صلح و صلاحه اشارت اولنوب نامهٔ درربارکز ضمننده بوجانبه وفور اخلاص کز منفهم اولور لابد سلاطین میان لرده حسن موافقت و اتحاد لازمهٔ قاعدهٔ

۱ـ سورهٔ ص ۲۶

خسروان نصفت آیین در.

ضمیر منیر خورشید تنویر لرینه روشن اوله که بزم اقصای مرام و عمدهٔ آمالمز اصحاب گزین و خلفای مهتدین که امین سیدالمرسلین درلر انلرك پردهٔ ناموسلری محفوظ اولمقدر وارد اولان ایلچیکز بومعنائی اشراب ایدوب او جانبده تبرایی ممنوع اولمق ملحوظ خاطر عاطرکز ایدوکن خبر ویردی فی الواقع اول خصوص غایت امانی و منتهای آمال در نامی نامی ده ال سعادت بال تذکر اولندوغی محلده سلطان الولایة برهان الکرامه امام علی کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه حضرت لرینك رفعت شان شریف لرینه متعلق بعض کلمات اولنمش لاشك فیه انلرك علوشان سعادت نشانلری مرتبهٔ تحریردن افزون ودائرهٔ تقریردن خارج وبیرون در لکن انلر علو جاه سعادت انتباه اوزره اولمغله سایر اصحاب گزینه بغض وعداوت لازم کلمز سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات (ص) افندمز اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بیورمشلردر اول سرورلرك جمله سنه وفور محبت مستلزم سعادت دنیا و آخرت ایدوکنده اشتباه یوقدر بالجمله سدهٔ سعادت بخشمز ترابی ایله مصافات خصوصنده واقع اولان مأمولکز حیزقبوله قرین اولوب مومی الیه ایلچیکز دخی شولکه شرایط ولوازم تبلیغ رسالت درکما ینبغی مودی قیلوب حسن اجازت همایون مز ایله صوب صواب افزاکزه مراجعت ایتدیرلری ان شاءالله الاعزالاکرم من بعد واسطهٔ اتحاد موید وشرایط انبساط مرعی ومشیداولوب.

مادام که اول جانبدن موالات ومصافاته مغایر اوضاع فتنه ایقاعی ظهوروصدور ایتمیه اکناف ممالك محروسه مزه قونیلان ضابطان ملك و ملت و حارسان اقالیم و مملکت طرف لرندن اول سلسله نك حدودینه ابواب تعرض مسدود اولوب اسباب مصافاتك مراعاتنده دقیقه فوت ایتمیه لر مقتضای صلح وصلاح ومستدعای فوز وفلاح اوزره نامهٔ مستطاب کـزده اشارت اولنان امور که حجاج بیت الحرام و زوار مرقد مطهرهٔ حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام کمال رفاهیت واطمینان ایله اول سعادته فایز اولملریدر اول خصوص دخی اجازت علیهٔ خاقانیه یه شرف نفاذ بولوب اماکن مطهره و قبلهٔ مشرفه طرف لرینه طواف و زیارت قصد ایدن عموم مسلمین و گروه

موحدینه حافظان ثغور وسبیل مـانع وحـائل اولمیـوب فراغ خاطرایله اتمام مرام ایلیه‌لر.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۴-۵۲. این‌نامه درجلد اول کتاب نیزدرصفحات ۶۲۵-۶۲۳ باتغییرات لفظی جزئی ذکر شده است.

نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان سلیمان[1]

ای نام تو بهترین سر آغاز | بی‌نام تو نامه کی کنم باز
ای خطبهٔ تو تبارك الله | وصف تو همیشه بارك‌الله

تبارك‌الذی بیده‌الملك و هوعلی کل شیء قدیر[2] طغرای زینت فزای فرمان‌روائی است که فرمان‌روایان‌جهان‌نشان لازم‌التمکین‌الاصلاح بین‌المسلمین (او را که) به‌طراز قل اصلاح‌لهم‌خیر[3] مطرز و محلی‌است بی‌شایبهٔ تأمل و تفکر قبول فرمایند.

پادشاهی که پادشاهان را | پادشاهی ز فیض نعمت اوست
این‌همه‌طول‌وعرض‌وحشمت وجاه | قطره‌ای از بحار رحمت اوست

فتعالی‌الله الملك‌الحق لااله‌الاهو توقیع رفیع‌منشور صاحب‌کبریائی است که ازاعاظم سلاطین عدالت‌آیین وافاخم خواقین‌روی زمین‌بر وفق اتباع‌امر اتقوا‌الله[4] از صفایح غیبی غبار فألف بین‌قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا[5] زدوده در تألیف همگنان غایت اهتمام مبذول داشته.

خدائی کافرینش در سجودش | گواه مطلق آمد بر وجودش
جهان‌ازفیض‌جوداوست‌یك‌سر | تعالی شانه الله اکبر

۱ـ عنوان‌نامه در نسخه: سوادنامهٔ حضرت پادشاه جم جاه جنت‌مکان شاه طهماسب‌که به‌سلطان سلیمان رومی نوشته‌اند. ۲ـ سورة‌الملك ۱ ۳ ـ البقرة ۲۲۰

۴ـ آل عمران ۱۰۲ ۵ـ آل‌عمران ۱۰۳

تفکر از صفـاتش لب بدوزد　　　خرد گر دم زند در دم بسوزد

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء[1] عنوان کرامت لازم الامتثال مدبری است که جهت انتظام امور عالم و نفایس بنی آدم ساکنان عرصهٔ وجود را به‌امر عالی وان طائفتان من المؤمنین فاقتتلوا فاصلحوا بینهما[2] مخاطب نموده جهت قلع مادهٔ شور وشین واصلاح ذات البین ندای الصلح خیر[3] به‌گوش عالم و عالمیان درداده واین شیوه را مدار امن وامان کافر ومسلمان ساخته .

خدایا جهان پادشاهی تراست　　　زماخدمت آید خدائی تراست
سری کز تو گردد بلندی‌گرای　　　به‌افکندن کس نیفتد زپـای
سر پـادشاهان گردن فراز　　　به درگاه تو برزمین نیاز

ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما[4] مبدأ انشای پادشاه عالی جاهی است که عرصهٔ فسیح الفضای اقالیم نبوت ذات صافی صفات او را مسلم ومسخر است.

سلطـان سریر اهل بینش　　　مقصود وجود آفـرینش
فرمود به‌وصفش ایزد پاك　　　لـولاك لماخلقت الافلاك

سلطان سریرثم دنی فتدلی[5] زیبندهٔ تشریف فاوحی الی عبده ما اوحی[6] مقرب بارگاه لی مع الله صاحب کرامت من یطع الرسول فقد اطاع الله[7] صادق لسان و ماینطق عن الهوی[8] خازن گنجینهٔ ان هو الا وحی یوحی[9]

محمد در دریای جلالت　　　که‌بروی ختم شد حکم رسالت
شهنشاه سریرقـاب قـوسین[10]　　　حبیب ایـزد و سلطان کـونین
سریر عرش را نعلین او تاج　　　امین وحی وصاحب سر معراج
شفیـع اولین وآخرین است　　　سـزای رحمة للعالمین است
درود مصطفی ورد زبان کن　　　به‌جان هر دم ثنای خاندان کن

۱ـ آل‌عمران ۲۵　۲ـ الحجرات ۹　۳ـ النساء ۱۲۷　۴ـ الاحزاب ۵۶
۵ـ النجم ۸　۶ـ النجم ۱۰　۷ـ النساء ۸۲　۸ـ النجم ۳
۹ـ النجم ۴　۱۰ـ النجم ۹

غلام خاندان مصطفی باش به راه دین علی را خاك پاباش

عظیم‌الخلقی که به‌مقتضای وانك لعلی خلق عظیم[1] منطوق احسن‌ورد زبان‌معجز بیان‌شناخته وشمه‌ای از مراسم مواسا و مدارا نسبت به‌امتان خودنامرعی نگذاشته.

نماندبه‌عصیان کسی درگرو که‌داردچنین‌سیدی‌پیشرو

آن‌شمع شب‌افروز ان قرآن‌الفجرکان مشهودا[2] وآن عالی‌مرتبهٔ عسی‌ان‌یبعثك ربك مقاما محمودا[3]

شاه‌پیغمبران به‌تیغ وبه‌تاج تیغ‌اوشمع‌وتاج‌اومعراج

همه‌عالم طفیل واومقصود او محمد مقام‌او محمود

وعلی اخیه و ابن‌عمه و وصیه امیرالمؤمنین و امام‌المتقین ، امامی که صفایح مدایح او وصحایف مناقبش مطرز ازکرامت یاعلی انت سیدالاولین وبه طراز با اعزاز اناهل السموات یسمونك امیرالمؤمنین مقرر است .

علی امام معلای هاشمی که بود سواد منقبتش بربیاض دیدهٔ حور

امام کافة المسلمین ولی‌الله که‌شمع‌دولت آتش نمیردازدم‌صور

کشورگشای انامدینة‌العلم وعلی‌بابها، مسندنشین انت‌منی بمنزلة هارون من موسی ، موردآیهٔ کریمهٔ اناولیکم‌الله[4] مبطل بنیان بدعت، مقصد ایجاد خلقت ، العاجز عن ادراك مناقبه عقول ارباب‌الکمال کماقال الشافعی :

کفی فی‌فضل مولاناعلی وقوع الشك فیه انه‌الله

غالب کل غالب مظهرالعجایب ومظهرالغرایب

علی حبه جنه قسیم النار والجنة

وصی‌المصطفی‌حقا امام الانس والجنة

کیست آن‌شاه‌هل‌اتی[5] کشور لوکشف[6] تخت انما[7] افسر

۱ـ سورة‌القلم ۴ ۲و۳ـ الاسراء ۸۰/۸۱ ۴ـ المائده ۶۰

۵ـ سورة‌الدهر۱ مفسرین این سوره‌را درشأن علی (ع) وخاندانش دانسته‌اند.

۶ـ کلام مولای متقیان است که لوکشف الغطاء ماازددت یقینا .

۷ـ منظورآیهٔ انما ولیکم‌الله(سورة المائده ۶۰)است که‌درحق مولای‌متقیان نازل‌شده .

لجهٔ بحر مصطفی را در / مخزن علم مصطفی را در
بایدالله فوق ایدیهم[۱] / شد یکی دست وبازوی حیدر
به‌دو انگشت از آن تواند کند / پنجهٔ قدر او در خیبر
هرکه‌درجوی‌مهرش آب‌خورد / نبود جز بهشتش آبشخور
خواجگی دربهشت نتوان کرد / جز به تایید خواجهٔ قنبر
مثل‌اوجز مصطفی‌صورت‌نبندد خلق‌را / صورت ایمان‌ما این است وباقی‌والسلام

ثم‌علی‌اولاده من‌ائمة المعصومین المخصوصین‌بولایة اهل‌الارض، منصوصین بولائه علی وجه‌الحتم و الفرض الذینهم منصوصون بالنص قل لااسألکم علیه‌اجراً الاالمودة فی‌القربی[۲] والمشرفون بحکم‌انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس‌اهل‌البیت ویطهرکم تطهیرا[۳].

ذکرشان شایع است در افواه / برهمه خلق بعد ذکرالله
جدشان را به مسند تمکین / خاتم‌الانبیاست نقش نگین
گر بپرسد ز آسمان بالفرض / سائلی من خیار اهل الارض
به زبان کواکب انجم / هیچ لفظی نیابد الاهم

و بعدتحف تحیاتی‌که پرتو انوار اجابت آن صوامع ملکوت مزین سازد و صحف تسلیمات مصادقت آیاتی‌که رشحهٔ آثار اضاءت آن مجامع حظایر جبروت روشن گرداند هدیهٔ مجلس فردوس‌آیین و محفل فلك تمکین حضرت سپهرمنزلت ثریا مرتبت عطارد فطنت ناهید بهجت‌آفتاب شوکت برجیس حشمت کیوان رفعت گردون وقار فلك اقتدار، سلطان البرین وخاقان البحرین و خادم‌الحرمین الشریفین الذی‌بیداقتداره‌مقالید الزمان وبکف اختیاره مصالح نوع‌الانسان، حامی‌بلاد عبادالله من‌الکفر و الطغیان، ماحی آثار الظلم والعدوان، ممهد قواعد السلطنة بوفورالعدل والاحسان، باسط بساط الامن والامان، مرجع‌اعاظم‌السلاطین، قهرمان‌الماء والطین، مطلع انوار پادشاهی، مهر سپهر شاهنشاهی، قیصر عالی افسر سلیمان‌شان پادشاه دارا سپاه اسکندر نشان، خاقان فریدون حشمت جمشید مقام، خسرو بهرام صولت

۱ـ الفتح۱۰ ۲ـ الشوری ۲۲ ۳ـ الاحزاب۳۳ (آیهٔ تطهیر)

منوچهر احتشام .

زهی دارندهٔ اورنگ شاهی — حوالتگاه تأیید الهی
کله‌داران سقسین تا سمرقند — به نوبتگاه درگاهت کمربند
شکوه فرت از فر جهانگیر — فکنده خسروان را جامه در قیر
کف‌جودت به‌هر کس‌داده‌بهری — گهی شهری‌وگاهی حمل شهری
ندیدند آنچه دیدی تو در ایام — سکندر ز آینه جمشید از جام
گر ایشان‌داشتندی‌تخت با تاج — تو تاج‌وتخت می بخشی به‌محتاج

آفتاب آسمان عدالت وداد گستری، مهر سپهر نصفت و رعیت‌پروری، سلطان السلطنة والعز والاقبال ومفخر الخلافة و الشوكة والعز والجلال ، سلطان سلیمان‌بن سلطان سلیم خان گردانیده حقا که همت عالی نهمت متوجه انتظام اسباب موافقت جانبین والتیام مصادقت طرفین که لاشك موجب اعتلای‌اعلام دین مبین وقطع‌وقمع بنیان کفر متمردین است مصروف‌بوده وهست. امید که چون‌اسباب این‌معنی‌از مکمن غیب به‌ظهور رسیده‌از جانبین نسایم اقبال‌ازمهبط لطف حضرت ذوالجلال به‌ساحت امانی امنیت وزیده علی‌اسرع‌الحال بر وجهی فیصل پذیرد که رفاهیت حال‌مسلمانان باشد وواسطهٔ امن وامان‌گردد. انه سمیع مجیب.

قال‌الله تبارك وتعالی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام[1] پس از اقتباس آیهٔ‌کریمه معلوم رای عقده‌گشای باشد که دنیای فانی به‌حضرات پیغمبران علی‌نبینا وعلیهم‌الصلوة والسلام، خصوصاً امیرالمؤمنین و امام‌المتقین‌علی ابن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام که حق سبحانه و تعالی او را به‌مقتضای انفسنا و انفسکم[2] نفس پیغمبر فرموده وحضرت‌امامین‌الهمامین ابی‌محمدالحسن وابی‌عبدالله الحسین که‌گوشواره‌های عرش خدای‌اند وهم‌چنین زمرهٔ اولیا واصفیا و اتقیا وعلما که بزرگان دین وبرگزیدگان طریق‌حق‌الیقین‌اند وسلاطین روی‌زمین که ظل‌الله‌فی الارضین‌اند باقی‌نماند و باهیچ کس ازپادشاه و گدا و مسلمان و کافر وفا نکرده و نخواهد کرد.

۱ـ سورةالرحمن ۲۸ـ۲۷ ۲ـ آل عمران ۵۴

آن که تغیر نپذیرد تویی / وان که نمرده است و نمیرد تویی
کیست در این دائرهٔ دیرپای / کو لمن‌الملك زند جز خدای
پیشتر از ما دگران بوده‌اند / کز طلب جاه نیاسوده‌اند
دولت گیتی که تمنا کند / با که وفا کرد که با ما کند

***

بدان شهریارا که این روزگار / نماند همی بر کسی یادگار
هر آن کس که با عدل دین آورد / خود آن کس که او قهر و کین آورد
به‌گیتی ندارند هر دو درنگ / سزد گر نباشد دل شاه تنگ
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام / سریر سلیمان علیه السلام
خود آخر ندیدی که برباد رفت / خنك آن که با دانش و داد رفت
سکندر که بر عالمی حکم داشت / در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی / ستانند و مهلت دهندش دمی
کجا آن سلاطین باآب و تاب / چو سلم و چو تور و چو افراسیاب
چو گودرز و هفتادپور دلیر / کزو پنجه بگذاشتی نره شیر
جهان پهلوان رستم دیو بند / که برچرخ گردون فکندی کمند
گرفتند عالم به‌مردی و زور / ولیکن نبردند با خود به گور
همه بستر از خاك دارند و خشت / خنك آن که جز تخم نیکی نکشت
تو خشنودی دادگر پیشه کن / ز روزگذر کردن اندیشه کن
بترس از خدای و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس

غرض از تحریر این کلمات و تمهید این مقدمات آنست که بی‌وفائی عالم ناپایدار مشاهد دیدهٔ اولوالابصار است و کفی‌بالله شهیداً که هرگز غیر از موافقت ومصادقت نسبت به‌آن اعلی‌حضرت چیزی در خاطر این محب نبوده و نیست واین معنی را همه می‌دانند که آن‌پادشاه جم‌جاه را هرگز چیزی که اندك ضرری به‌مسلمانی داشته باشد درخاطر عاطر خطور نکرده ونخواهد کرد وقبل توجه‌القاص بدان‌صوب امری چند واقع شده که سبب و باعث آن ابراهیم پاشا بود . بعداز آن که حقیقت

برضمیر گیتی‌نما ظاهر گشت اورا به‌جزا وسزا رسانید. ما بدان خرسند شده خود را تسلی‌دادیم. تا آن‌زمانی که القاص به‌سبب بی‌دولتی طریق طغیان وعصیان‌پیش‌گرفته و کفران نعمت کرده وقطع صلهٔ رحم نموده متوجه درگاه عالم‌پناه شد. در آن باب این مقدار به‌خاطر می‌رسید که سزاوار شأن و مرتبهٔ سلیمان (آن) بود که به‌فاصلحوا بین اخویکم[1] عمل نموده رسول معتبر خودرا بدین صوب می‌فرستادند و اصلاح تقصیرات او کرده استدعای گناه او می‌نمودند. اگر برحسب اشارهٔ علیه‌صورت‌نمی‌یافت وبعداز آن ازروی حمیت متوجه این صوب می‌شدند به‌هرحال صورت‌عرفی داشت. پس بی‌تقریب وجهت متوجه این صوب شدن لایق شأن و مرتبهٔ آن پادشاه عالی‌مکان‌نبود. هرچندنقصان عجزه و زیردستان‌یقین است که برخاطر ایشان‌نگذشته و اما به‌مقتضای آیهٔ ان‌الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها[2] بعضی چیزها درآن آمد و شد که موافق‌نیست وهمت‌آن‌عالی‌حضرت (نبود پدیدآمد)[3] چون مشارالیه بی‌جهتی کفران نموده واین محب در مقام قصد وغرض درآمد و همان روز اکثر سادات و علما ووضیع وشریف این دیار را گواه‌گرفته اورا به شیر خدا وامام مقتدی و آبای خود حواله‌کرد که اگربد ونیك (کرده‌بدونیك؟) پیش‌او آید وحضرت‌امیرالمؤمنین جزای اورا بدهد . لاجرم به‌تأیید یدالله فوق‌ایدیهم[4] او را به نوعی به سزا و جزا رساند که موجب عبرت عالمیان‌گشت ومضمون آیهٔ‌کریمهٔ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی‌الارض وتقطعوا ارحامکم[5] دربارهٔ اوکه قطع صلهٔ رحم‌نموده بود به‌ابلغ وجهی ظهور یافت.

بعدازواقعهٔ القاص اصلاً داعیهٔ جنگ وجدال بامسلمانان به‌خاطر این محب نمی‌گذشت. می‌خواست که رفاهیت رعایا و عجزهٔ طرفین باشد و ایلچی به‌خدمت فرستدکه مادهٔ نزاع که به‌هیچ وجه میانهٔ مسلمانان و اهل اسلام مناسب نیست رفع نماید. بعضی مفسدان دون که دراین سرحد بودند فتنه‌ای‌چند انگیختند ونامعقولات بعضی درضمن‌کتابت وبعضی به‌زبان از ایشان سر زدکه نوشتن آن‌لایق نیست. بنا-

---

۱- الحجرات ۱۰ ۲- النمل ۳۴ ۳ - در نسخه سفید مانده قیاساً تکمیل شد
۴- الفتح ۱۰ ۵- سورة محمد ۲۴

بر آن فرستادن ایلچی درمقام توقف افتاد و صورت حکایات پارسال اصلاً رضای این محب نبوده و کیفیت این‌حال به‌موجبی است که بامحمودبیك سفارش آن شده که به‌عرض بارگاه معلی رساند. چون درباب ایلچی سفارش واشارات شده بود، بنابراین سیادت ونقابت دستگاه شمس‌الفلك‌الدوار محمدمهدیا که ازاعاظم سادات و نقبای این‌دیار است با قوافل دعوات و رواحل مدحات روانهٔ‌ملازمت عالی گردانید که بعضی حکایات به‌وسیلهٔ تمهید قواعد محبت که انها و اعلام آن بـر ضمیر منیر واجب است به‌عرض رساند:

اولا این‌است که براکثر اهل این دیار حج بیت‌الله‌الحرام واجب است واز-ترس کشتن و تالان شدن نمی‌توانند آمد و هم‌چنین از این ترس به‌زیارت حضرت رسالت‌پناه محمدی (ص) وحضرات ائمهٔ معصومین که در بقیع‌اند نمی‌توانند رفت و تخمیناً سیصد چهارصدهزار نفر در این مملکت هستند که حق واجب در گردن ایشان است. حاشاکه درزمان پادشاه عالی‌جاه چنین مسلمانان نومید ومحروم باشند وما از مشاهدهٔ آبا و اجداد خود که در عراق عرب واقع‌اند دور مانده‌ایم که اگر خواهیم یك چارك روغن جهت روشنایی ویك چیزی جهت آستانهای مقدس آبا و اجداد خود بفرستیم نمی‌توانیم مارا چه‌حد آن که‌گوئیم‌از اولاد ایشانیم بلکه‌غلامی از غلامان ایشانیم.

من‌که باشم تـاکه گویم هستم از اولادشان
بلکه از جان هستم ایشـان را غلام کمترین

ونهری‌که جهت‌آستانهٔ نجف اشرف، شاه فردوس آشیان، الواصل‌الی‌الملك الجلیل ، شاه اسماعیل انارالله برهانه، بیرون آورده تولیت آن تعلق به‌این محب دارد واز دست ما بیرون رفته ونذری چند که ازاین‌جانب کرده مثل طلا ساختن‌روی گنبدهای حضرات ائمهٔ معصومین‌صلوات‌الله علیهم اجمعین وقف‌آستانهٔ‌مقدس کرده ازهمگی محروم وممنوع شده‌ایم. مثلاً اگر یکی‌از وزرای شما سگ شکاری شما را بی‌اذن براند البته می‌پرسید که فلان سگ چه‌شد واز درگاه من‌که راند. گویند فلان ملازم، شما را خوش نمی‌آید وبراو غضب می‌کنید. ما سگ و غلام چهارده

معصومیم واین را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است وسلطنت دنیا فانی. دراین چند هزار ثواب است ودر آن‌چندهزار عقاب.

چه خوش گفت شوریده‌ای درعجم — به‌کسری که ای وارث ملك جم
اگر ملك بر جـم بماندی و تخت — ترا کی میسر شدی تاج و تخت

پنج روز سلطنت دنیاکه بنا برکسور دارد معلوم است که سربه‌چه می‌نهد و چه خواهدشد.

درآمد پشه‌ای از لاف سرمست — دمی بر فرق کوه قاف بنشست
وز آن‌جا برپرید و در عدم شد — چه‌چیز از کوه‌افزود وچه‌کم شد
همه در جنب قدرش هم‌چنینیم — وگر بر آسمان گـر بر زمینیم

پس آیهٔ‌کریمهٔ قل‌لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[1] وحدیث صحیح حضرت رسالت پناه محمدی انی تارك فیکم الثقلین : کتاب‌الله وعترتی منظور نظر کیمیا اثر ساخته درآن روزکه پادشاه و گدا یکسان باشند و همه کس به‌حال خـود درمانده وحیران ونگران باشند درپیش ساقی کوثر علی‌ولی‌الله وحضرت سیدةالنسا وائمهٔ معصومین شرمنده نخواهد بود واز شفاعت ایشان بهره‌مند خواهدبود واجری جمیل وثوابی جزیل خواهند داشت.

در مادهٔ مملکت‌که ازدست این‌جانب بیرون رفته هیچ نمی‌گوید و دانسته به مرحمت و لطف و عنایت بی‌کران و کرم بی‌پایان آن حضرت می‌گـذارد و آنچه شایستهٔ نام و آوازهٔ بزرگی و سلطنت آن شاه عالی‌شأن بوده باشد عمل فرمایند .

چه حاجت که گویند با آفتاب — که بر فرق نزدیك یا دور تاب
چو خورشید تابان‌دهد فیض نور — نه نزدیك محروم ماند نه دور

بعداز طی کلام که ازهرباب کرده ازصمیم دل وجان به دعاگوئی که وظیفهٔ دوستان صادق ومخلصان موافق است اختصار می‌نماید:

خلافت پناها دلت شاد باد — به سعیت مسلمانی آباد باد

۱ـ سورةالشوری ۲۲

دل کشورت شاد و معمور باد　　ز ملکت پراکندگی دور باد
غم از گردش روزگارت مباد　　وز اندیشه بر دل غبارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی　　پریشان کند خاطر عالمی *

* منشآت حیدر ایواغلی

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی‌جناب سلطنت‌مآب عظمت‌قباب شوکت نصاب کمال‌الدولة والسلطنة و العظمة والشوکة والعز والاقبال شاه طهماسب بهادر خان ابدت ایام عزه و سلطنته دعوات صالحات شاهانه‌اتحافندنصکره معلوم‌اوله‌که چون تکفل امور خطیرهٔ‌سلطنت و تحمل تکالیف عظیمهٔ خلافتدن مقصد اقصی و مطلب اعلی بودرکه جمهور امم وکافهٔ خلق عالم‌که ودایع کارخانهٔ الهی و ثمرهٔ صنایع لطایف نامتناهی در کمال راحت وحسن‌جمعیت ایله‌آسایش وحضور و آرامش و حبورده اوله‌لر که موجب سعادت دین ودنیا ومحض رضا وخشنودی حضرت خدا جل و علا ایدوکی معلوم ارباب افهام و اصحاب الباب‌در اول زمان که ممالك محمیهٔ اسلامی‌دن دیار اماسیه بارقهٔ منجوق رایات ظفر آیات خسروانه‌ام‌ایله منور قلنمشیدی اول فریدون کاوس شوکت نریمان طوس صولت جانبندن انتظام اسباب صلح و صلاح جانبین و استحکام قواعد محبت ومصافات مابین اقصای مراحم خیر انجام‌لری اولمغین سدهٔ سعادتمه یرار ومصلحت‌گذار ایلچیکز کلمش ایدی واقعاً احاسن محاسن‌جاه‌ومکنت واشرف اوصاف‌اصحاب دولت حسن اتفاق‌وخلوص‌نیت ویمن وفاق و صفای‌طویت ایدوکی ارباب خرد وکیاست و اصخاب عقل وفراست نزدنده خبی و خفی دکلدر علی‌الدوام فراید نظام عالم سلك قرارده پایدار اولمسی قوت بنان سلاطین نامداره منوط وزمام فراغ و رفاه اولاد آدم دست مصادقت خواقین کامکاره مربوط اولـه کلمشدر.

بناءعلی‌هذا اصلاح وفلاح همگنان و فوز ونجاح عامهٔ مسلمانان ایچون طرفیندن رفع قواعد فتن واوزار وقمع معاقد احمال اشرار ومنع تکالیف مالایطاق اربـاب ظلم ونفاق اولنمق اوزره عهد و میثاق ظهور و صدور ایتمشیدی کـه حین صلحـده حدود مملکت وسرحد ولایت نه کیفیت اوزره‌الیسه‌اندن تجاوز اولنمیوب علی‌حاله ابقااولنده اولوقتدنبر و جمال صلاح حال و چهرهٔ حصول آمـال بعنایة الملك ذی الجلال بروفق مبتغای بال مشهود ومنظور وجریان مناشیر امور برطبق رضا و سرور مزبور ومسطوراولوب اسباب آرامش وآسایش عامهٔ رعایا وکافهٔ برایا مهنا و مهیا بالجمله بساط انبساط بسیط زمینده‌مبسوط وامورجمهور واسطهٔ مرحمت‌ایله‌مضبوط ایکن اول سراپردهٔ اقبال لازال محفوفاً بالجلالة متعلق بعض اشرار ناقص‌الافکار که قلب پرعلتلری‌نور ایمان دن خالی‌ومجوف واسباب فتنه وفسادلری اضعاف‌مضاعفدر خصوصاً طایفهٔ خائفهٔ‌گورجیدن ورزه نام لعین که انك کبی دین دائماً محرك سلسلهٔ فساد وعصیان و طغیاندن خالی اولمیوب پیرایهٔ فضل نامتناهی اولان امراقوللرمدن باش اچق ملکك ولایتندن نیجه ناحیه‌لری نهب و غارت واهالیسنی قتل و خسارت ایلیوب خراب و ویران ایلمشدر و اردهان ولایتنه توجهله تعدی ایلدیکی مشهور و مذکوردر وحالا قلعهٔ قارصه دخی بعض آدملر کوندریلوب ضبط ایلمك ملاحظه‌سی اولنمش ایمدی قارص ولایتی قبل‌الصلح دفعاتله خدام والامقاممدن بعضی‌یه سنجاق طریقیله صدقه‌اولنوب واکاتابع‌نیجه‌قری ومزارع داخل دفتر همایون‌اولمغین‌سپاهی قوللرم‌بروجه تیمار و زعامت متصرفلر اولوب ایچنده‌اولر وطاملریاپوب قرارو آرام ایتمشلر ایکن سرحد ولایته اولان بعض اشخاص مختلفة‌المللدن انلره خلل و زلل ایرشمك غایتده بدیع وبعید وخلاف‌رای‌سدید ایدی ایمدی عقود عهود ارباب جاه وجلال مرور شهور واعوام‌ایله اختلال‌پذیر اولمق‌محالدر. پس مناسب بلکه واجبدر که من بعد دخی بنیان مودت و اتحاد اشتداد و ارکان محبت و وداد امتداد بولمق اوزره دفع آثار ظلمت ایثار ایدوب قارصه کلان صغار و کباری‌اولمحلدن قالدرمق بابنده شان مکارم نشانه لایق و سزاوار اولان مساعـی جمیله ظهوره کله کـه موجب ازدیاد مواد و داد ایدوکی جای اشتباه دکلدر سوالف ایامدن سایهٔ حمایت خواقین

معدلت نشانده داخل اولوب وخلال دفاتر ولایت وایالتلرنده مزبور ومتخلل اولان قلاع وقری واراضی‌یه آخردن تعرض و تجاوز خلاف قوانین سلاطین غیرت قریندر اول اسلوب مرغوبی صیانت باعث بقای اسباب‌سعادت اولدیغی هردم ملحوظ‌انظار ارباب بصائروابصار اولمق انسب والیقدر وایام سلطنتمده ریاض ملك وملت‌صرصر ظلم اهل‌فساد وتطاول ید مردم شرارت‌نهاددن مأمون ومصون اولمق وبالجمله رفع شرور و منـاهی مفترضات حزم پادشاهیدن در اما بو وقایع شایعك صحتی خبری سرحدده اولان بگلربگیلری و بگلر قوللریمك مجرد اعلاملریله اعتماد اولنمامشدر بلکه سزك بگلر یکزدن شاه‌قولی ومنصور و غیربدن کند ولره کلان مکتوبلری عینی ایله‌بیله کوندر کمین خبرك صحتی معلوم اولـوب اول صوب صواب نمایه اعـلام وانها اولنمشدر.

باقی عهد واوان دولت و دور زمـان حشمت آن‌حضرت لایزال از وصمت نقص وزوال محفوظ باد. برب‌العباد وبالنون والصاد.*

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۶۲۶-۶۲۵

نامهٔ اسکندرپاشا به شاه طهماسب صفوی[1]

تابه‌مقتضای فرمان فتاح نصیر بـی‌شبه ونظیر له‌الملك وله‌الحمد وهوعلی کل شیء قدیر رایت شرقی آیت شاه‌فلك بارگاه اعنی خورشید جمشیدلقا ازالهٔ آثارشب تارکرده جمیلان ثابت وسیار را ازوحشت ظلمت خلاصی بخشد وبه‌افاضهٔ نـور و فرفروغ اطراف واکناف واقطاع وابنیهٔ‌بقاع‌را روشن ومزین‌می‌سازد وهیبت برق‌با-رونق ظفرقرین شاهی و سایهٔ علم دولت ظل‌اللهی است زوال معاندان نگون سار و استقـامت احوال موافقان سعادت شعارباد.

وبعد ذلك عرضه داشت بندهٔ کمتر و ذرهٔ احقرآن که به‌فرمان همایون اشرف اعلی‌شرف اختصاص یافته‌ازتعقل مضمون‌بلاغت مشحون‌بشارت‌ومؤدای‌ظفر اشارت صفحهٔ ضمیر اخلاص انتمامزین ومحلی‌گشت وتیسر فتح‌ولایت جیلان که درسوالف دهور واعوام وشهورچهرهٔ‌تسخیرآن‌از انظاراساطین‌وسلاطین مشهورمخفی‌ومستور بود مقتضی اصناف‌فرح وسرورگشت و دانسته شدکه مکرر زلال عفوشاهی‌به‌شستن آثار زلت و بی‌راهی والی‌آن حوالی افاضت می‌یافته و بنابـرپیروی ناکسـان و مصاحبت ناقصان قوایم راجلهٔ لاهیجان عزیمتش[2] دردشت رشت چنان فرورفته‌بوده

۱ــ عنوان نامه درنسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس، «سواد عریضه که اسکندرپاشا به نواب غفران‌پناه‌نوشته» ودر منشآت ایواغلی: «اسکندرپاشا به‌خدمت‌نواب جنت‌مکانی علیین‌آشیانی شاه‌طهماسب نوشته»

۲ــ کلمات «عزیمتش» و«فرورفته» درنسخهٔ منشآت نیست.

که رجوع میسر نمی‌گشته[1].

کسی‌را که دولت رود ز آستان　　　شود با فرومایه هم داستان

وقبل ازاین نیز بر کمال مراحم وحلم‌شاهی و تحمل‌وتجمل شاهنشاهی استدلال کرده می‌شد باآن‌که زمان بسیار با وجود قرب‌جوار به‌درگاه عالم مدار به دعوی سلطنت واقتدار وانتساب به‌نوعی از تفرد واستقلال‌درآن دیار اشتهار وانتشارداشت تجویز فرمودند ودر واقع امثال این‌حلم‌وکرم ازآن‌دودمان قدسی وخانوادهٔ‌صفوت صفت چه‌بعید .

دراخلاقش کرم‌رسم‌قدیم‌است　　　کریم‌بن کریم بن کریم‌است

واز جملهٔ اتفاقات حسنهٔ ایام خجسته آثار ولوازم صدق ومصادقت‌وموافقت بندگان اعلی‌حضرت‌خاقان صاحب قران سلیمان اقتداربه‌آن سلسلهٔ علیهٔ خلافت شعار آن‌که حصول فرمان وحی‌آیین متضمن اخبار مسرت‌آثار فتح مبین مقارن‌فتحی بود که‌بعضی از بندگان درگاه اعلای والای صاحب قران زمان وفرمان فرمای جهان را روی نموده بود.

بیان این‌مجمل آن‌که جمعی کثیر ازاضالیل باغیه واباطیل‌طاغیه ملقب به آل‌معاویه ، درمابین بغدادوبصره- که درقدیم موسوم‌به‌بطایح‌بوده واکنون درالسنه به اسم جزایر دایر است - درکثرت عدد وعده ومضایق طرایق‌وجنگلهای انبوه ووفور قوت‌وشکوه وغایت صعوبت محل وکثرت‌وشدت لای ووحل مستظهرگشته پای‌در-دائرهٔ عناد استوار داشته سر از گریبان فساد برآورده اموال مسلمین‌را باعث‌غنیمت می‌پنداشتند. بندهٔ درگاه اعلی برحسب فرمان به‌عزم تسخیر آن‌دیار متوجه شده به‌عون عنایت سبحانی وفر دولت صاحب‌قرانی از مضایق آن به‌آسانی عبور واقع شد وبه ضرب سهام اجل پیام بسی ازآن گروه شقاوت فرجام را افنا واعدام کرد[2]و به‌قوت صنجهای دشمن‌کوب صدای یوم‌ینفخ فی‌الصور[3] درگوشهای آن فجرهٔ بی شعور به‌ظهور آورده اکثر آن‌مواضع‌درعهدهٔ‌ضبط و ربط امنای دولت‌قاهره‌درآمد و

۱- منظور خان احمد گیلانی است　　　۲- نسخ: افناء اعدام اعلام

۳- سورة الانعام ۷۳

بقیة السیف ازنادانی پشیمانی ظاهر ساخته درخدمت مال‌گزاری وجان‌سپاری ملتزم گشتند ودرسلك دیگر رعایا منخرط شدند. ابن‌عثمان راکه مقدم ومطاع وباعث‌نفاق بود باپسر وبرادر روانهٔ درگاه سپهر اشتباه ساخت.

الحق بندگان صاحب قرانی ابا عن‌جد پیوسته به‌قصد جهاد بااعدای اسلام و باکفرهٔ بد فرجام تیغ انتقام ازنیام اهتمام کشیده داشته‌اند واظهار شرایع نبویه علیه وعلی آله‌الصلوة‌والتحیة برذمت همت‌لازم دانسته درانتظار امرلیطوفوا بالبیت‌العتیق[1] تدقیق کرده وبه‌تربت با رتبت[2] حضرت خیرالبشر توفیق یافته‌اند. بلاشبهه هریك از بندگان این‌آستان درهر مرادکه به‌پنجهٔ آرزو بجنبانند بی‌توقف بگشاید وروی امید به‌هرحاجت‌که آورند شخص مقصود استقبال نماید. چون بنابر حصول مسرت این فتح شریف مراسم شکر وسپاس بی‌قیاس به‌رب‌الملائکة والناس مؤدی می‌شود و برطبق لئن شکرتم لأزیدنکم[3] مژدهٔ ظفر به‌لشکر دولت بندگان درگاه سپهر اشتباه رسیده انواع شادی برشادی افزوده واصناف مراسم شکر وشکرانه ادانمود.

هر سحر تا فلك صبح شکاف — تیغ خورشید برآرد زغلاف
فرق حاسد زتو بشکافته باد — روز وشب یافته و تافته باد
یافته کام تو در باغ نوا — تافته جان وی از داغ فنا

[والسلام علی من‌اتبع الهدی][4]*

۱ـ سورة الحج ۲۹ ۲ـ نسخه ۶۰۶: بنزهت با زینت ـ شاید: به زیارت تربت ۳ـ سورة ابراهیم ۷ ۴ـ به‌جای این‌آیه (ط۴۷ب) در نسخهٔ مجلس چنین آمده : بندهٔ احقرالحقیراسکندر . ظاهراً به‌نظر می‌رسد که همان اسکندرپاشای والی ارزروم باشد .

* منشآت حیدرایواغلی. نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی

۲۰

هنگامی که پیاله‌پاشا وتورغود و رئیس‌صالح دریانوردان‌جسور ترك دردریای‌مدیترانه دلیرانه تاخت‌وتاز می‌کردند، دولت عثمانی جمعی از ملاحان خودرا نیز به‌آبهای جنوبی فرستاد وتحت‌نظر این فرماندهان گالرهای ترك باپرچم هلال وستاره درآبهای بحراحمر واقیانوس هند وخلیج فارس به‌تحکیم‌سیادت دولت عثمانی برسواحل عربستان وخلیج فارس وسواحل هند پرداختند. اماتاخت وتازآنان دیری نپایید وناوگان پرتغالی‌که تازه براین صفحات رسیده بودند از فعالیت ناوگان ترك به‌سختی جلوگیری‌کردند.

نخستین امیرالبحر ترك در این منطقه پیری رئیس نام داشت. رئیس عنوانی بودکه ترکان به‌ملاحان‌عالی‌رتبهٔ‌خویش می‌دادند. پیری‌رئیس برادرزادهٔ کمال‌رئیس است‌که‌درزمان بایزید شهرتی تمام یافت. وی ازبندر سوئز درمصر به‌راه‌افتاد به‌قصد آن‌که از دریای‌احمر به‌خلیج فارس بیاید وبا این که براثر بدی هوا و طوفان چندکشتی وی شکست، باز وی توانست درساحل عمان شهر مسقط را تصرف‌کند وشهر هرمز را درخلیج‌فارس درمحاصره گیرد. اهالی‌هرمزکه درآن روزگار ثروت ومکنتی داشتند با دادن پول‌هنگفتی، پیری‌رئیس را از محاصره منصرف ساختند و ملاح ترك به‌بصره رفت. ولی چون براثر حرص و طمع‌و خشونت دشمنان سرسختی پیداکرده بود نتوانست دربصره بماند و به‌مصر گریخت و چون ثروت فراوانی اندوخته بود، در مصر به‌جرم سهل‌انگاری درخدمت کشته شد و اموال او من‌جمله چندین قدح بسیار بزرك چینی پراز مسکوك طلا نصیب سلطان گردید. هرچندکه جان ومال این ملاح ترك برباد رفت اما اثری علمی او باقی‌ماند وآن نقشهٔ دقیقی است از سواحل وبنادر ولنگرگاهها وتنگه‌ها وبوغازها وشهرهای خلیج.

پس از قتل وی منصب قاپودانی مصر به‌مراد رئیس سنجاق بیك تفلیف داده شد و او دستوریافت‌که بادوکشتی بزرگ وپنج گالر ویك گالرکوچك (گالیوت) دربصره‌اقامت‌کند. اما وی باوجود این دستور به‌قصد مصر حرکت‌کرد ودر این سفر در مقابل جزیرهٔ هرمز

به پرتغالیها برخورد و در جنگی که روی‌داد یکی از کشتیهای بزرگ وی در سواحل لار غرق شد ودو کاپیتان دلیر وی سلمان رئیس و رجب رئیس کشته شدند وسرانجام مراد رئیس به‌بصره بازگشت وشرح سفر خویش را به‌سلطان ترك فرستاد. وی براثر این ناکامی‌مورد بی‌مهری قرارگرفت. ولی چون ثروتی نداشت جانش محفوظ ماند.

دوسال بعد سیدعلی به‌سمت قپودانی ازحلب به‌بصره مأمورشد. وی طبع‌شعری داشت‌و وکاتبی تخلص می‌کرد وبه‌این‌جهت به‌«کاتبی رومی» شهرت یافته‌بود. سیدعلی با۱۵ کشتی به‌جنگ پرتغالیها رفت ودو جنگ‌کرد. اما چون بار اول پرتغالیها ۲۵ وباردوم ۴۰ کشتی داشتند ، فرمانده ترك‌کاری ازپیش نبرد وکمی بعد براثر توفان ، بقایای کشتیهای وی دچار پراکندگی شد وبادآنهارا به‌سواحل هند وبنادر دیو وناحیهٔ‌گجرات افکند. قاپودان چون دیدکه باتوپهای شکسته وبادبانهای گسسته دیگر نخواهد توانست با پرتغالیها بجنگد وآنچه اسلحه وتجهیزات مانده بود به‌نایب‌سلطان‌گجرات دردمن تحویل داد و کارگران کشتیها را اجازه داد تاچنانچه بخواهند به‌خدمت سلطان‌گجرات درآیند. آنگاه خودباسی نفر راه دهلی درپیش‌گرفت ویك‌چند دردرگاه همایون پادشاه هند زیست وسپس از راه‌زابل وافغانستان وخوارزم وماوراءالنهر وخراسان‌وایران‌گذشت وبعداز سه‌سال درادرنه به‌حضور سلطان ترك رسید وتصدیق‌هائی که‌ازراجه‌های هند وسلاطین ازبك وشاه ایران وهندگرفته‌بود به‌عرض رساند وبعدازچندی سفرنامهٔ خودرا به‌نظم ونثر به‌نام مرآت تقدیم سلطان داشت . سلطان وی را درجزو «متفرقه» قرار داد و۸۰ آسپر خرج روزانه برای وی معین نمود و مواجب سه‌سالهٔ همراهان اورا به‌عنوان انعام‌پرداخت .

سیدعلی‌قاپودان ترك‌تألیفات دیگری نیزدارد وازآن جمله‌است ترجمهٔ هیأت قوشچی و رساله‌ای درصنعت کشتی‌سازی وبحرپیمائی به‌نام مرآت‌الموجودات ورساله‌ای دراسطرلاب و کتاب نفیسی در خصوص دریانوردی در اوقیانوس هند به‌نام «محیط». سفرنامهٔ وی را وامبری مستشرق معروف ترجمهٔ ناقصی به‌انگلیسی کرده ودر سال ۱۸۹۹م. درلندن منتشر نموده است.

نامه‌ای به سلطان سلیمان که به توسط سیدعلی قپودان ارسال شده[1]

تحفۀ دعائی که هرسحرگاه ازمنظرۀ نصرمن‌الله وفتح‌قریب چهره‌گشاید بلکه هرگاه وبیگاه از منصۀ وماالنصر الا من عندالله‌العزیزالحکیم[2] جلوه نماید نثارایثار ملازمان سدۀ سنیۀ عالی حضرت فلك رفعت خلافت منقبت سلیمان حشمت ، قطب فلك عظمت و بختیاری ، مرکز دائرۀ ابهت و جهانداری ، مؤسس بنیان‌الاسلام ، منصورةالألویة والاعلام، اصدق‌السلاطین قولاً ودیناً، احق‌الملوك والخواقین صدقاً ویقیناً، مرصص معاقدالعقل والأنصاف، هادم قواعد الجور والاعتساف، آمرالعباد باقامة النفل و الفرض ، المخصوص به‌تشریف هوالذی جعلکم خلائف فی‌الارض[3] ملجأ سلاطین زمان، معین خواقین ظفر قران :

شهی که نقش نگین جلال شد نامش	کمال یافت خلافت به عز ایامش

فاتح ابواب‌الحشمةوالسلطنة بمفاتیح‌الهدایة ، مالك رقاب‌الأعادی بمحض التأیید ممن‌له‌اللطف والعنایة، مطلع انوارالهی، زیبندۀ اورنگ خلافت وشهنشاهی، ناصرالدین‌المتین، حافظ‌الشرع‌المبین ، لازالت رایات دولته مرفوعة الی‌قمة‌السماك وآیات عظمته وشوکته مکتوبة علی صفحات الواح‌الافلاك گردانیده‌استعلای‌مراتب ارکان دولت قاهره وارتفاع مدارج حشمت باهره را ازحضرت واهب‌العطایاتقدس

۱ـ در منشآت فریدون‌بیك این نامه به شاه طهماسب نسبت داده شده ولی ظاهراً از پادشاه هند (همایون؟) باید باشد. ۲ـ سورة الصف ۱۳ ۳ـ آل‌عمران ۱۲۶

ذاته وتنزهت صفاته مستدعی بوده دوام ایام سلطنت وشهریاری وخلود عهود خلافت وجهانداری که متضمن صلاح حال وانجاح آمال عبادالله المتعال است خواهان است. صحایف آن مراد از دیوان امانی به‌طغرای اجیب دعوة‌الداع[1] مطرز و موشح باد. لله الحمد والمنة که ابواب فتوحات غیبی به‌مفاتیح لاریبی مفتوح گشت وبتوفیق الله تعالی دیگرباره سریر سلطنت و اورنگ خلافت ممالک هند وسند به‌یمن همت‌متعالی منزلت آن سلیمان حشمت‌مقر اقامت و مستقر استقامت شد هر چند اتفاق مباسطت مراسلات ومفاتحت مخاطبات با آن خلافت منقبت عالی صفات نیفتاده اما تواتر مکارم اخلاق و تظاهر آثار میامن وفاق و محاسن اشفاق آن قدوهٔ سلاطین آفاق همواره محرك دواعی اشواق به‌موافقت ومرافقت بوده وهست.

میان کعبه و دل گرچه صد بیابان است
دریچه‌ای ز حرم در سراچهٔ جان است

وهمه‌وقت مکنون ضمیر ومخزون خاطر خطیر خبیر آن بود که ابواب رسل و رسایل مفتوح باشد وتا غایت این مضمون از قوت به‌فعل نیامده بود و شاهد این مطلوب ازحجلهٔ این مقصود بروفق مأمول رخ ننموده.

در این ولا ، شرافت‌مآب معالی‌ایاب مکرمت‌انتساب سیدعلی قپودان که از اخلص خدام عالی‌مقام است به‌خدمتی مأمور شده باجمعی ازعساکر مصر به‌حسب مقدرات الهی به‌ولایت گجرات آمده بعد از استماع خبر فتح ممالك ، به‌دارالملك جنت خضرت دهلی رسیده خبر خجسته اثر انتظام احوال خیرمآل و استقامت ذات با برکات لازم‌الاجلال را رسانید ومعلوم شد که ازآن خلاصة الملوك مرخص نشده به‌آن شرافت‌مآب درباب توقف تکلیف نشده وعازم آن صوب گشت کـه محرك سلاسل اتحاد ومحبت گشته به‌این‌وسیله اختصاص نموده شود.

بنابرآن لالی شاهوار اعتقاد دررشتهٔ محبت کشیده یواقیت معادن اختصاص‌را چنانچه شعار محبان خاص است درسلك موافقت ومخالصت انتظام داده به‌ابلاغ آن ارقام مصدع اوقات با برکات خدام سپهر احتشام شد. ترقب آن و مراد چنان است

۱ـ سورة فاطر ۳۹

که از آن جانب نیز کشور ارتباط به‌مقالید اختصاص انفتاح پذیرد و دائم‌الاوقات ابواب مخاطبات و مراسلات مفتوح گشته بنیان رفیع‌الارکان اتحاد به‌نوعی استحکام یابد که از شائبهٔ خلل و نقصان محروس و مصون باد.

به‌زوائد تصدیع نمی‌رود. اعلام خلافت عز و علا و رایات عدالت عالم‌آرا در اطراف خافقین مرتفع و خورشید عظمت و جلال از افق دولت بی‌زوال طالع و لامع باد. بمحمد و آله خیرالعباد و بحق نون والصاد. *

* منشات فریدون بیك ج ۲ ص ۷۲ ـ ۷۱

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان

دعائی که چون پرتو نیر جهان آرا نهال محبت و ولای همگنان‌را درریاض آرزو وتمنا نشو ونما نماید وثنائی که چون‌نسیم صبا گلهای‌مراد وکامرانی برشاخسار آمال وامانی مخلصان جانی شکفته‌گرداند وسلامی که چون انفاس عیسوی ازنکهت جان بخش‌آن نسیم روح و راحت به‌دماغ جان وجنان وزد وپیامی که چون‌نوید بشارت خجسته‌اشارت یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان[1] ازورود آن مژدهٔ امن و امـان به گـوش هوش عالمیـان رسد. سلام یعطر نفحاته مشام اصحـاب‌الصدق والتصدیق و ینور لمعاته مقام‌ارباب‌الحق والتوفیق.

سلام علی فخر السلاطین فی‌الوری — من الحضرة الوهاب کل صباح
و قـرن الیه الف الف تحیة — و الـف سلام عنـد کل رواح

به‌خدمت‌اعلی حضرت عالی‌رتبت متعالی‌منزلت گردون‌بسطت‌فریدون‌شوکت کیوان وقار فلك اقتدار عالم‌پناهی شاهنشاهی ظل‌اللهی اسکندرجاهی، خسرو دارا رای خورشید سریر[2]، خاقان سلیمان‌شأن جمشید نظیر، سلطان‌الغزاة و المجاهدین، حامی حوزةالاسلام عن مکایدالکفار والمشرکین، ناصب‌الویةالفتح والظفر، حارس بنیان‌الدین عن شوائب‌الخوف والخطر، سلطان چهار بالش عزت و اقتدار، مصدر آثار یخلق مایشاء ویختار[3]، مظهر اسرار دقایق حکمت الهی، مطلع انوار الهامات

---

۱ ـ التوبة ۲۱ ۲ ـ منشآت فریدون‌بیك : فریدون سریر ۳ ـ القصص ۶۸

نامتناهی، کیخسرو زمان وشهنشاه کامران، نوشیروان‌دوران، المؤید بتأییدات الازلیة من الملك المنان، الموفق بالتوفیقات الابدیة من الله المستعان . سلطان سلیمان خـان لازالت عتبته‌العلیه حداً بین الکفر والاسلام وسدته‌السنیة سداًلحمایة جمهورالانام‌من الخواص والعوام مبلغ ومهدی داشته حقا که همواره برمسلك مصادقت و موالات مقیم وبرجادهٔ موافقت و مصافات مایل و مستقیم بوده و می‌باشد و چون برحسب مقتضای اخلاص ویگانگی همیشه طالب ومستدعی آن بوده وهست که به‌ذریعهٔ هر گونه تقریبات ووسیلهٔ هرنوع‌خصوصیات عرض وظایف محبت واختصاص صمیمی نموده وروابط‌مودت ودوستی‌به اوتاد خلود مربوط‌سازد، بنابراین طی‌بوادی‌اطناب نموده به مقتضای حدیث صحیح أنا وأتقیاء امتی براء من‌التکلف ازشرح مناقب و القاب وبسط محامد و اوصاف ذات خجسته صفات که شیوهٔ ارباب رسوم و عادات است وبی‌تکلف ازوفور مکارم صفات ملکی ملکات درمقام عد واحصای آن کما‌ـ ینبغی‌نمی‌توان شد تحاشی‌می‌نماید وسوق کلام محبت انجام راکه به‌مؤدای‌الحدیث شجون ازصوب مرام منعطف می‌گردد به‌جانب مقصود می‌کشد.

النطق عن‌احصاء وصفك عاجز   و العقل عن ادراك قدرك قاصر

هذا مشهود رای عالم‌آراکه‌فی‌الحقیقة جام‌جهان‌نما بلکه مرآت حقایق‌جمیع اشیا است آن که در این‌ولا از غرایب اتفاقات حسنه ، شرافت مآب معالی نصاب امارت‌شعاری، زین‌العابدین علی‌چلبی که با وجود قدمت خدمت‌به‌عتبهٔ علیا و شرف نسبت بدان سدهٔ عرش‌آسا فضایل‌وکمالات‌حسبی‌را علاوهٔ شرافت نسبی‌گردانیده و مع‌هذا از تغرب‌اوطان ومسافرت بلدان ومشاهدهٔ غرایب آثار ومطالعهٔ عجایب‌بدایع صنایع‌حضرت‌پروردگار بروفق؛

تغرب عن‌الأ وطان فی‌طلب‌العلی   و سافر ففی‌الاسفار خمس فوائد

به مواهب جلیه و خصائل سنیه فایز گشته به عز مجالست مجلس همایون استسعاد یافت وبه‌واسطهٔ حسن محاورات وغرایب وعجایب حکایات‌که در این‌مدت دیده و شنیده بود ومعروض داشت به‌نظر قبول عاطفت شاهانه ملحوظ ومنظورگشت .

مجمل احوال مشارالیه آن‌که از تاریخی که برحسب امر مطاع متوجه‌مصر

بوده وحاکم مطلق‌العنان تجری‌الریاح بمالاتشتهی‌السفن[1] کشتی او را به ساحل هند رسانیده مدتی درممالک‌هند وسند و کابل وبدخشان و ماوراءالنهر افتاده وبه‌هر کس ازحکام وسلاطین به‌مقتضای‌وقت وزمان طریق‌معاشرت ومخالطت سپرده دراین‌مدت مدید همه‌وقت‌شوق وصول به‌درگاه سعادت کیش وآرزوی رجوع به‌دریافت شرف مرتبه‌ومقام خویش عنان‌گیر مشارالیه‌بود. هرچند سلاطین آن صوب تکلیف ملازمت واقامت‌او درآن ممالک‌نموده‌اند قبول نکرده ومضمون‌العود احمد را صلاح حال و مآل ومتضمن حصول هرگونه امانی وآمال خود دانسته یک‌بارگی زمام صبرواختیار در رجوع بدان مقصد اعلی ومطلب اسنی ازدست داده تابعد از قطع منازل و طی مراحل‌هایل به‌رهنمون قاید توفیق‌ودلالت هادی‌طریق تحقیق‌به‌سرحد ممالک‌محروسه رسیده ودیگرباره رخت از موج‌خیز حوادث به‌ساحل‌نجات کشید وبه‌واسطهٔ‌استماع خبرصلح صلاح مابین ازروی‌اطمینان‌خاطر وفراغ‌بال متوجه‌درگاه فلک‌مثال‌شده بعد از استسعاد به‌شرف‌مجالست مجلس فلک تزیین واستماع برخی‌ازحکایات‌غزاآیین، شرافت‌مآب مشارالیه‌را به‌شمول عواطف خسروانه معزز وگرامی داشته روانهٔ‌درگاه گیتی‌پناه‌گردانیدیم وبدان صوب فرستادیم.

رجای واثق وامل صادق (آن) که بروفق منتهای همت وقصارای امنیت خود در سلک بندگان عتبهٔ عرش‌آسا و ملازمان بارگاه فلک اعتلا منتظم گشته عن قریب بدان مقصد اعلی ومطلب اسنی فائزگردد واز این جانب عرض وظایف دعای‌بی‌ریا نیز نماید. انشاءالله تعالی.

چون غرض منحصربود زیاده ازاین‌قدم بربساط انبساط ننهاد. همین توقع که از آن‌جانب نیز به‌وسیلهٔ امثال این‌تقریبات ابواب‌مفاوضات ومکاتبات علیه که‌موجب تشیید بنیـان مصادقت و دوستی است همواره مفتوح دارند وبه‌اعلام سوانح‌حالات و اشارهٔ هرگونه خصوصیات که هرآینه متضمن صلاح حال و مآل و موجب انتظام امانی وآمال جمیع مسلمانان بلکه جمهور عالمیان‌است مخلصان را ممنون‌گردانند.

۱ـ مصراع دوم است ازبیتی معروف‌که مصراع اول آن این‌است: ماکل‌مایتمنی‌المرء یدرکه.

همیشه لوای عرش‌آسای معدلت و مرحمت سلیمانی بر مفارق جهانیان سایه گستر و با آفتاب عالم‌تاب در افاضهٔ انوار عدل و احسان و اشاعهٔ آثار بر و امتنان مساوی و برابر باد برب العباد.*

* مجموعهٔ فارسی شارل‌شفر Eh.Schefer ,Cristhomatie pers.V.2,P.212
در این مجموعه عنوان نامهٔ فوق چنین آمده است: صورت نامه که شاه طهماسب به سلطان سلیمان خان فرستاد در حین مراجعت زین‌الدین سیدی علی چلبی به آستانهٔ علیه، منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۷۴ـ۷۳

۳۱

براق‌خان پسر سونجك خان است پسر ابوالخیرخان اوزبك. وی صاحب‌شهر تاشکند و توابع آن بود وپس‌ازمرگ عبداللطیف خان در سال ۹۵۹هـ عنوان خانی وسلطنت یافت وبرسمرقند وبخارا دست انداخت. ولایت میانکال‌را ازاولاد جانی بیك سلطان ربود وشهر سبزوقرشی را از اولاد فولاد سلطان‌گرفت. باتمام این تلاشها، دوران سلطنت وی در حدود چهارسال بیشتر دوام نیافت ودر شب سیزدهم ذی‌الحجه‌سال ۹۶۳هـ. درپنجاه وشش‌سالگی‌بر اثر یك‌هفته «تجرع عرق» درگذشت (جهان‌آرا قاضی غفاری ص ۲۰۸) و به‌قولی در حال مستی «طمع به‌پسر اتالیق خودکرده پسرپنج‌کارد بروی زده به‌آن زخم» بدرودحیات گفت. (احسن التواریخ روملوص۲۹۷). بعد از او پسر ارشدش به‌نام درویش سلطان عنوان خانی ویافت‌برادرانش بابا سلطان و امین سلطان وخوارزمشاه سلطان‌حکومت وی‌را گردن‌نهادند.

نامهٔ براق خان امیر ماوراءالنهر به سلطان سلیمان

....[1] درهمان فرصت که ایلچیان آمدندوسیصدنفر یگیچری وطوپ‌وضرب‌زن‌ها را آوردند ، می‌خواستیم که به نیت غزا سوار شده برسرمخالفان دین که در خراسان‌زمین‌اندرویم[2] . درآن محل‌حضرت‌فردوس‌مکان، عبداللطیف‌خان دست‌از اسباب جهانبانی کشیده از این سرای فانی به جهان جاودانی خرامیده بود و نوبت خلافت و خاقانی‌و رتبهٔ سلطنت وجهانبانی به‌ذات همایون صفات‌ما رسیده برادران خود که درسمرقند درملازمت حضرت خان مسکن داشتند و سلاطین دیگر که درقلاع‌گردون ارتفاع قلعهٔ دبوسی و کوفین و کرمنه و کش وقرشی و خزار علم می‌افراشتند پشت اعتماد برحصانت قلعه نهاده ابواب منازعت‌راگشادند .

بدان جهت در این دو سه سال خیال غزا و اندیشهٔ قتال که مکنون ضمیرمنیر ومخزون خاطر خطیر بود در تعویق افتاد ودر این مدت ایشان‌را به‌نصایح مشفقانه از راه مخالفت به‌وادی موافقت دلالت می‌فرمودیم. عاقبةالامر سلاطین سمرقند بر تقصیرات خود واقف‌گردیده اظهار ندامت وخجالت ازجرأت وجسارت خود کرده به‌مقولهٔ لاتؤاخذنا ان‌نسینا اواخطانا[3] قائل تخت سمرقندرا به‌ما سپردند و پیرمحمد

۱ـ از این نامه فقط مطالب مربوط به‌ایران نقل شده است.

۲ـ چنین برمی‌آید که سلیمان این اوزبکان خونخواررا بااسلحه ومشاقان نظامی و سرباز برای جنك باایران آماده می‌کرده است.

۳ـ سودةالبقرة ۲۸۶

سلطان وبرادرانش چون بی‌ادبی تمام‌کرده بودند فرار بر قرار اختیار نموده به‌آن طرف آب به‌بلخ‌گذشتند و تمامی قلاع مذکوره‌فتح شد وجمیع مملکت‌ماوراءالنهر به‌حوزهٔ تسخیر رایات کشورگیر درآمد. همین یك‌بخارا مانده بود، آن‌هم به‌عنایت الهی درهمین فرصت فتح شد عن‌قریب به‌توفیق‌رب ودود، برحسب ایفای موعود، جهت دفع ورفع مخالفان خراسان توجه خواهیم فرمود ...

به تاریخ ربیع‌الثانی سنهٔ ثلاث و ستین و تسعمایه مرقوم شد به‌بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۸۱-۸۰

نامهٔ دیگر براق خان

...[1] جم‌پناها! خلافت پناها! چون آبا و اجداد کرام این مخلص خصوصاً حضرت مغفرت پناه مرحمت دستگاه، ساکن روضة الجنان، الواصل الی جوار- الملك‌الکریم‌المنان، ابوالغازی عبیدالله بهادر خان نور مرقده اکثر اوقات خجسته ساعات خودرا به‌مقاتله ومحاربهٔ طایفهٔ فجرهٔ کفره وفرقهٔ اوباش بدمعاش قزلباش که اولئك هم‌الکفرة الفجرة[2] در شان ایشان متوارد است صرف می‌نموده‌اند و همگی همت ایشان آن‌بود که به‌یمن و دولت امداد آن پادشاه دین‌پناه بسی مستدعیات به- حصول انجامد. لیکن این آرزو به‌حسب تقدیر بلاتدبیر درورطهٔ تعویق افتاد وحال یورت وتخت ممالك به‌طریق ارث به‌فقیر منتقل شده داعیه ونیت این محب نیزآن است که اقتدا به‌همان شیمهٔ سنجیده و خصال پسندیدهٔ ایشان نموده به‌موجب آیت کریمهٔ وجاهدو افی سبیل‌الله باموالکم و انفسکم[3] تمامی ایام حیات را به عزم غزو جهاد رفضه و کفار ودفع وقطع آن طوایف نابکار مصروف داشته به‌قوت‌بازوی عنایت الهی و به‌یمن همت عالی به‌مضمون دل‌پذیر فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین[4] راه مکهٔ معظمه ومدینهٔ مکرمه‌را شرفهماالله تعظیماوتکریما مفتوح گردانیده موانع مفسدان ومشرکان راکه سد آن راه‌اند رفع سازد ومؤمنان‌و

۱ـ از این نامه فقط مطالب مربوط به‌ایران نقل شده است.

۲ـ سورة عبس ۴۲ ۳ـ التوبة ۴۱ ۴ـ سورةالانعام۴۵

مسلمانان این دیار فیض آثار که مدتها است به‌امید این فتح درزاویهٔ انتظار نشسته دل درظهور این نور بسته‌اند ازهجوم اضطرار وغموم انتظار برهند وذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاءوالله ذوالفضل‌العظیم[۱].

توقع از مکارم اخلاق‌آن است‌که محرك سلسلهٔ اتحادگشته قواعداختصاص ومصادقت‌که به‌آبا واجداد این محب از آن جانب مسلوك بوده به تجدید به‌جانب این بنده سمت تأکید وتحقیق یابد وعلی‌القاعدة‌المستمرة همان‌شیوهٔ مرضیه وقاعدهٔ رضیه بین‌الجانبین مرعی‌گردد بلکه یوماً فیوماً سمت تزایدوتضاعف پذیرد وابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح گردد وخاطر انور وضمیر اقدس‌را متوجه داشته‌بدانچه رای عالی اقتضاکند جمعی یکیچریان خاص وفوجی ازخدمتکاران وافر الاخلاص را امر فرمایند مع رومی به‌طریق مدد وکومك به‌همراهی عمدة‌الخواص مشارالیه[۲] بدین جانب آمده در دفع دشمنان دین و اعدای ملت مبین به‌موافقت مخلص طریقهٔ مردانگی به‌جای آورده سعی موفور به‌ظهور رساند.

در حاشیهٔ نامه:

ثانیا معروض رای عالی آن‌که خواقین وسلاطین ماوراءالنهر به‌دفع و رفع آن قوم نابکار توجه ننموده‌اند جهت آن است که به‌واسطهٔ تقصیرات به‌حضرت اعلی خاقانی کورنش وملازمت نمی‌توانستند نمود.حالا بحمدالله تعالی آن‌حضرت برسر لطف و عنایت آمده‌اند و طریقهٔ اطاعت آن حضرت لازم داشته‌ایم و به‌اتفاق به‌عزم غزا توجه می‌شود . اگر عنایت‌نموده (عساکر) به‌طریق امداد وکومك‌ارسال فرمایند هرآینه‌مثوبات‌آن به‌روزگاردولت‌آثار عاید ولاحق‌خواهدشدوالامراعلی. *

۱ـ الحدید ۲۱

۲ـ یعنی نظام‌الدین دوست‌محمد حامل نامه وپیام خان اوزبك به‌نزدسلطان‌سلیمان.

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۸۳ـ۸۱

از مکتوب جوابیه سلطان سلیمان خان به براق خان

... ذیل نامهٔ منیفه‌لرنده مندرج اولان تأخیر امر غزا عدم اتفاق حکام و امرا لرندن ایدوکی بوجانبده دائما واضح وهویدا ایکن بوخصوصده اعتماد کلی‌مز مرحوم ومغفورله شیخ عبداللطیف نورالله مضجعه نك کلمهٔ طیبه سند اولدوغی اجلدن سپاه انبوه ولشکر دریاخروش کوه شکوه له دیار شرقه عزیمت همایون منصرف قیلنوب اتفاق اول جانبك حرکتی الامور مرهونه باوقاتها مضمونی اوزره پردهٔ تأخیرده اولدوغندن قطع نظر دارای ایران طهماسب‌خان سطوت قهر قهرمانی اسکندرنشانی وشوکت وفرسلیمانی گیتی ستانیدن متزلزل وهراسان اولوب انواع تضرع وابتذال‌له آستانهٔ سعادت آشیان مزه مرة بعداخری ایلچیلر کوندروب من بعد جادهٔ شریعت غرا دن انحراف ایتمیه دیو استدعای صلح‌وصلاح ایتمکین کافهٔ اهل اسلام و عامهٔ انامك که ودایع الله‌الملك‌العلام در رلر آسوده‌حال ومرفه‌البال اولملریچون استدعا-لری حیز قبول‌ده واقع اولوب مادام که مقام استعفاده متمکن زاویهٔ خموله‌اوله نواب کامیاب‌مز طرفندن‌دخی بوجه من‌الوجوه گزندایرشدرلممك ایچون عهدنامه‌یازیلوب تخت بخت جهانبانی‌یه که نمونهٔ اورنگ سلیمانی در مراجعت قیلنوب ...

تحریراً فی اوائل رجب‌المرجب سنة اربع وستین وتسعمایه بمقام ادرنه.*

---

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۸۵-۸۴

از نامهٔ سلطان سلیمان خان درجواب قتلق فولاد خان اوزبك

... پوشیده اولمیه که انظار کیمیا آثارمز جناب دولت انتسابکز قبلنه منعطف اولمغی موجب ومقتضی اولان توارد رسل ورسائل وترادف کتب ووسائل منفصل و منقضی اولمیه درگاه عالم‌پناه مزدن طهماسب‌شاه صلح وصلاح استدعا ایتمکین انلره احسان اولنان امان آستان جلالت عنوان‌مزله مصافات اوزره اولان خانان کامران و سلاطین عالی‌شانه دوست اولمق اوزره اولنمشدر انلر جانبندن دیار جلیل الاعتبار کزه متعلق اولان بلاد مسلمینه تعرض و تجاوز اولنمغه رضای شریفز یوقدر اویله اولسه مأمول‌درکه همیشه وقایع حالات...*

---

* منشآت فریدون بیك ج ۲ صفحه ۵۲-۵۱

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب درخصوص رفع شربت خانه وزجر و منع ارباب‌فسق

اطناب خیام رفعت واسباب قیام‌حشمت حضرت عالی‌رتبت‌فلک‌مکنت شمسهٔ ایوان‌عزت نیر آسمان شوکت خدیو کامکار شهریار مکرمت شعارجمشید خورشید طلعت خاقان کیوان‌منزلت‌دارای تاج وتخت، داور فیروزبخت خسروفغفور فر، شاه فریدون سیر، واسطهٔ عقد بختیاری ، نگین خاتم جهانداری ، همایون دولت مشتری سعادت، جم‌جاه ونصفت‌پناه والاصدر بلند قدر طهماسب شاه‌لازالت‌شموس حشمته من‌افق‌الاقبال نائره ومابرحت بدور دولته فی‌بروج‌السعادة دائرة اوتاد شرف وعزت ایله ممدود وامداد واسعاد توفیق ومیمنت‌ایله موفور ونامعدود اولوب پرتو آفتاب شوکت وانوار ماهتاب معدلتلری‌لامع درخشان وساطع‌وتابان‌اوله تاصحایف‌جراید جهانی لطایف عوارف سبحانی موشح ومهذب وصفایح لوایح زمین وزمانی‌منایح فیوض آسمانی مرشح ومرتب‌قیله قوایم مسند اقبال ودعائم رواق‌اجلال مستحکم‌و استوار ودائم وبرقراراوله.

بدایع روایع محبت وصنایع ذرایع تحیت‌که باعث انشراح صدور ارباب حضور وموجب انفتاح ابواب سرور وارتیاح اصحاب حبوردرنگاشتهٔ اقلام‌مودت ارقام اولوب وساطت حمامهٔ نامه‌ایله اول‌صوب مکرم‌گرامی و حرم محترم سامی‌به انهادن صکره انباء ضمیر حقایق سفیر و مرآت طبع منیر خورشید نظیر اولدرکه

مهب ریاح الفتدن نسائم عنبرین شمایم صدق وولاوزیده و ریاض خلتدن ازهار حسن عقیدت ووفا گشاده ودمیده اولوب دستیاری قاصدان فرخ‌فال و واردان مناهل اقبال ایله مجموعهٔ نوادر اشارات و گنجینهٔ جواهر عبارات کتاب بدیع المثال و خطاب مسرت‌منال که رقوم الفاظ غراسی مفاتیح کنوز ونقوش سطور دلرباسی مصابیح رموز غرهٔ بیاضی دری رخشان کبی لامع النور و سواد مدادی مانند طرهٔ جعد حور معاقد معانیسی بدایع بلاغتی متضمن و قواعد مبانیسی اسلوب مرغوب فصاحته مقترندر احسن ازمان واسعد اوانده مجلس انس روحانی‌یه‌ورود یولوب محفل حب جاودانیده بهجت افزود واقع اولوب درج درر مکنون مفاوضهٔ لطیفه براعت نمونده ظاهر اولان مخایل مصادقت واتحاد ودلایل صدق فواد ملحوظ انظار اولی الابصار اولوب عهود موالات حصین وشدید وعقود مصافات رکین وسوید ایدوکی مفهوم ورسوخ واستحکام مبانی وفاق تام ممتنع الزوال و الانفصام اولدوغی معلوم اولدی واقعا شاهد حال و صدق مقال اول جناب عالی لازال محفوفاً بصنوف المعالی قبلندن ظهور و صدور ایدن سعی مشکور تعاقب ایام وادوار ایله چهرهٔ روزگار ده باقی و مذکـور اولمق محققدر لازمهٔ شان مکارم نشان اصحاب همم علیه وارباب شیم مرضیه بودر که صلاح کار دین و دنیائی همیشه اندیشه ایدوب صدق ایمان ووفای عهد وپیمانی پیشه ایده‌لر باعث نتایج عزت منزلین وسبب سعادت دارین درلاجرم بزم دخی نیت خیر امنیت‌مز متصدی مصالح ملك وملت ومناظم دین ودولت در عرصهٔ عالمی اشراق اشعهٔ عدل ایله روشن ومجلی وشعائر شرع مطهر ایله محلی ایتمك انسب و اوجبدر که وقایت نظام مملکت مراقبت نسق شریعته وصیانت وصلاح و جمعیت محافظت ارکان سنته مربوط وابتغای رضای فضل نامتناهی امضای نوامیس وفرمان الهی‌یه و بقای قواعد جهانداری ودولت دستگاهی اقتداء سنن سنیهٔ حضرت رسالت‌پناهی یه منوط درلابد اجراء قوانین شریعت غرا واحیاء معالم ملت حنیفهٔ بیضا مطلب اعلی و مقصد اقصی واقتفاء آثار صحابهٔ کرام وتابعین واتباع اطوار ائمهٔ دین وهداة مهتدین سبب جمع نشأتین احری واولی وشرعا وعقلا افضل و اولی‌در وموجب تلفیق اسباب استبقاء دین ودنیا درنور حق‌بین ویقین ایله روشن اولان خرد عاقبت بین قتنده ظاهر ومستبین

درکه خواقین دیندار وسلاطین شریعت‌شعار هربارکه‌صفحهٔ اکناف واطراف‌دیاری چرك شرك وخاشاك الحاد وفساددن تیغ آبدار ایله تطهیر وپاك ایده‌لر اقتضاء جبلت عادلانه اوزره ساحت مملکتی دخی انوار عدالتله مستنیر و تابناك ایتمك لازم و متحتمدر ورفع اسباب شر وشور وقمع آلات فسق وفجوره اقدام شرایط مسلمانی و الزم ضوابط جهانبانی دن اولمشدر. زیرا فحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام ربانی ومضمون هدایت‌مشحون تنزیل واجب‌التبجیل سبحانی ومن یطع‌الله‌والرسول فاولئك مع‌الذین انعم‌الله علیهم[1] اوزره اطاعت وفرمانبرداری باعث نیل مرضات حضرت باری و بشرای فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون[2] زمرهٔ اهل ایمان وفرقهٔ اصحاب عرفانه مسرت‌بخشای وهدایت‌نمون‌ندر لاجرم ابناء زمانك‌سیم سیمای بنت‌العنب دن دست تطاولی رفع‌وام‌الخبائثی تعاطی وتناولدن منع اولنوب فمن شرب منه‌فلیس منی‌مضمونی‌اوزره‌زجر وردع‌اولندیلر. زیرا مشمول‌انظارارباب اعتباردرکه شغف باده‌خرمن زندگانی‌بی باده‌ویرر پیالهٔ‌لاله‌کبی ساغردلی‌تهی‌وساده اولنلرشراب طهورایله مالامال اولمغه مستعد وآماده‌اولور وردد خم‌خمار وردد والم خمار شراب که شراب‌الدوغنه هوشیار فطنت دثار قتنده‌اعدل‌گواهدر. آخر بناءعمر سیل عرم کبی‌انکله منهدم و خراب‌اولمسی بی‌اشتباهدر اهل هوانك ضمیرنده آخر دمده ندامت حسب‌حاللری‌اولوب تباه‌روزگار اولدقلری اصحاب انتباه یاننده ظاهر وهویدا در هرلهوده هول مکنون وهرهوسه سهومقروندرچنگك و ربابك صداسی‌هبا واربابنك غناسی محض هوادر. مرتکبان مناهینك روز حسرتده دود آهی ظلمات بعضها فوق‌بعض[3] اولمسی معین‌ومنهم ظالم‌لنفسه مصداقنجه‌اهل فجور کندولره‌جور موفور ایتدیکی‌مبیندر پس صاحب ایمان کامل خردمند عاقله واضح درکه حدیث بشارت توریث من‌لم یتغن بالقرآن فلیس منی مفهومی اوزره صفیر مقربان درگاه وندای مسرت فزای اشهد ان لااله‌الا الله مشنف اسماع جان و مشرف صماخ جنان اولمیوب نعره‌های وهوده‌کچن عمر بیهوده‌یه‌پشیمان اولورلر هرجوان‌صادق‌عزیمت چون الف مستقیم میان‌جاندن محراب مناجاتده‌قائم و هر پیر خمیده قامت انتساب

۱ ـ سورةالنساء ۶۹ ۲ـ البقره ۳۸ ۳ـ النور ۴۰

عبادتده مقیم و دال مثال دعا اوزره ملازم اولوب مجامع رود وسرود دیرینه جوامع عبادتده ورد حمد و درود و اثناء نغمات بم و زیرده زمزمهٔ تسبیح و تکبیر صوامع مسامعده جایگیر اولمشدر.

بحمدالله تعالی ومنه المنة والآلاء که سکان ممالك محمیهٔ اسلامیه صینت عن الآفات والبلیة بشرایف المواهب السبحانیة صدق طویت و خلوص نیت ایله اجتناب رذائل خصایل وقبایح وسیئات ولایزاله امتثال وجوه طاعات وقبول نصایح وعباداتده سعی محمود وبذل مجهود ایتمکده در لایحهٔ صفحهٔ بال خیرمنال اجراء اوامرونواهی الهی واظهار شعائر شرایع نبوی در هر آینه حضرت رب ذی الجلال جل عن الأشباه والأمثال رضای خیر اقتضاسی ابتغا ایدنلرك منجوق رایات اقبال واعلام جاه وجلاللری فضای منتهای آمالده افراخته ونمایان وشوارق آیات توفیق لمعاتلری افق صبح تأییددن غایت ارتفاع ایله رخشان وتابان قلنمق بفضله الأوفر میسر ومقدردر ومطاوی کلام محبت ارتسام وفحاوی پیام صداقت انجامده بعض قضایا انها اولنوب برادوست اکرادنی زینل بیك آدملری قصبهٔ طسوجدن کوج ایتدیروب کندواولکه لرینه الحاق ایتدیکی ونیت حج و زیارت وقصد کسب وتجارت ایچون سمت عراقه وارد اولان قافله یه امیرعمرمانع اولوب بعده نهب و غارته جسارت ایله خیلی خسارت اولندیغی انبا اولنمش ایمدی بوخصوص ایچون زینل بکه و امیر عمره فرمان قضا جریان ایله منهیان اوامر عالی شان اولان چاوشلر کوندریلوب بوقضیهٔ غیرمرضیه یه اصل ومبادی وظهور وصدورینه باعث وبادی کیملر اولوب وجه وسبب نه ایدوکنه جواب اولمشدر که موجب فتنه و فساداولنلره لایق وسزااولدقلری اوزره عتاب و جزا اولنه صیانت مواثیق ذات البینده سعی واقدام و جل اهتماملری مبذول اولوب اصلا جادهٔ ادبدن خروج وعدول ایتمیه لر.

رسانندهٔ نامهٔ نامی وبرآرندهٔ صحیفهٔ گرامی، قدوة الأماجد والاعیان، عمدة الاماثل والأقران، حمزه سلطان دام مجده تمهید ضوابط شریطهٔ وثیقهٔ اتحاد وتشید روابط سلیقهٔ وداد ایدوب اداء رواتب موالات و ابقاء قواعد وفا ومصافاتدن صکره یمن

عنایت وحسن اجازتله مشمول انظار قبول واقبال اولوب اول صوب عزت انتساب و رفعت منابه توجیه وارسال اولندی.

همیشه سرادق شوکت وسعادت وبارگاه حشمت ومکنت درعرصهٔ مجد وعزت قائم واساس دولت و بنیان سیادت بتأیید و تأبید مستحکم و دائم باد بالنبی و آله الأمجاد. *

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۱۳–۱۱ . این نامه عیناً درج۲ منتظم ناصری آمده است با تغییر افعال وروابط به‌افعال وروابط فارسی چنان‌که بیاید.

صورت نامهٔ سلطان سلیمان خان

اطناب خیام رفعت واسباب قیام حشمت حضرت عالی رتبت فلک مکنت شمسهٔ ایوان عزت، نیر آسمان شوکت، خدیو کامکار...

غرض از انباء ضمیر حقایق سفیر ومرآت طبع منیر خورشید نظیر آن است که نسایم عنبرین شمایم صدق وولا ازمهب ریاح الفت وازهار حسن عقیدت و وفا از ریاض خلت گشاده ودمیده شده ومجموعهٔ نوادر اشارات وگنجینهٔ جواهر عبارات کتاب بدیع المثال وخطاب مسرت منال که رقوم الفاظ غرایش مفاتیح کنوز ونقوش سطور دلربایش مصابیح رموز، غرهٔ بیاضش مانند دری درخشان لامع النور وسواد مدادش مانند طرهٔ جعد حور، معاقد معانی آن بدایع بلاغت را متضمن وقواعدمبانی آن به‌اسلوب مرغوب فصاحت مقترن است، با دستیاری قاصدان فرخ‌فال و واردان مناهل اقبال در احسن ازمان و اسعد اوان به‌مجلس انس روحانی وارد و در محفل حب جاودانی بهجت افزا واقع شده مخایل صداقت و اتحاد ودلایل صدق‌فؤاد که از درج دررمکنون وازمفاوضهٔ لطیفهٔ براعت‌نمونش ظاهراست ملحوظ انظاراولی‌الابصار شد. حصانت وتشیید عهود و موالات رکین وسدید عقود ومصافات مفهوم ومبانی وفاق تام و رسوخ و استحکام ممتنع‌الزوال والانفصام معلوم گردید. سعی مشکوری که از جانب آن جناب عالی لازال محفوفاً بصنوف‌المعالی ظهور وصدور یافته واقعاً شاهد حال وصدق مقال بوده محقق است که باتعاقب ایام وادوار درچهرهٔ

روزگار باقی‌ومذکور باید بماند. لازمهٔ شان مکارم نشان اصحاب‌همم علیه وارباب شیم مرضیه این است که صلاح دین ودنیا را همیشه اندیشه وصدق‌ایمان ووفای‌عهد وپیمان را پیشه‌کرده باشند که این‌حال‌باعث نتایج عزت منزلین‌وسبب‌سعادت دارین است. لاجرم نیت خیر آیت ما نیز متصدی مصالح ملك وملت ومناظم دین‌ودولت است. عرصهٔ عالمرا بااشراق اشعهٔ عدل روشن ومجلی وبا شعایر شرع‌مطهر محلی کردن از اهم واجبات واتم‌مهمات است. زیرا هرسلطان عادل‌وملك دانادل که‌ساعی معالم دین و راعی مراسم شرع مبین بوده مالك زمام مهام‌انام وماسك‌عنان‌احکام‌امر ونهی اهل اسلام است هر آینه به‌مراعات جانب اوامر و به‌حمایت اسالیب مکارم مآثر سعی موفور کردن انسب واوجب است که وقایت نظام مملکت به‌مراقبت نسق شریعت و صیانت صلاح جمعیت به محافظت ارکان سنت مربوط و ابتغای رضای کامل وفضل نامتناهی به‌امضای نوامیس و فرمان الهی و بقای قواعد جهانـداری و دولت دستگاهی به‌اقتدای سنن حضرت‌رسالت‌پناهی‌منوط‌است. اجراء قوانین‌شریعت غرا و احیاء معالم ملت حنیفهٔ بیضا مطلب اعـلی و مقصد اقصی است و اقتفاء آثار صحابهٔ‌کرام وتابعین واتباع اطوار ائمه دین وهداة مهتدین‌سبب جمع سعادت‌نشأتین اولی وآخری ودر شرع وعقل افضل واولی است. درنزد خرد عاقبت‌اندیش که با نور حق بین و یقین روشن است ظاهر و مبین است که خواقین دیندار و سلاطین شریعت‌شعار هربار که صفحهٔ اطراف‌واکناف‌دیار را ازچرك شرك وخاشاك الحاد و فساد با تیغ آب‌دار تطهیر وپاك‌کرده باشند نیزلازم است که براقتضای جبلت‌عادلانه ساحت مملکت را باانوار عدالت مستنیر وتابناك سازند. چون‌رفع اسباب‌شروشور وقمع آلات فسق وفجور ازاقدم شرایط مسلمانی والزم ضوابط جهانبانی شده‌است زیرا برفحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام‌ربانی‌ومضمون هدایت مشحون‌تنزیل واجب‌التبجیل‌سبحانی‌ومن‌یطع‌الله والرسول‌فاولئك‌مع‌الذین انعم‌الله‌علیهم[1] اطاعت وفرمان برداری باعث نیل مرضات حضرت باری وبشرای فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولاهم‌یحزنون[2] به‌زمرهٔ‌اهل ایمان وفرقهٔ‌اصحاب عرفان مسرت‌بخشای‌وهدایت نمون است لاجرم ازسیم سیمای بنت‌العنب تطاول‌دست ابنای زمان‌رفع‌و ام‌الخبائث

۱ ـ سورة‌النساء ۶۸ ۲ ـ البقرة ۳۸

هم از تناول و تعاطی منع و برمضمون فمن شرب فلیس منی زجرو ردع گردیده شده‌اند. زیرا مشمول انظار ارباب اعتبار است که شغف، باده خرمن زندگانی رابه باد می‌دهد وساغر دلهای آنان که مانند پیالـهٔ لاله تهی و ساده است مستعد و آماده می‌شود که با شراب طهور مالامال بگردد ودر نزدهوشیار فطنت دثار درد والم‌خمار ودردخم خمار عادلانه‌گواهی می‌دهدکه شراب شرّ آب است با واسطهٔ آن‌سیل عرم بالاخره خراب ومنهدم‌شدن‌بنای عمرامری ناگزیراست. درپیش اصحاب انتباه‌ظاهر وهویداست که حسب حال ضمایر اهل هوا درآخر دم ندامت بوده و تباه روزگـار شده‌اند. درهرلهوهولی‌مکنون وبه‌هرهوس‌سهوی مقرون‌است. صدای‌چنگ و رباب هباوغنای ارباب آن محض هواست. دود آه مرتکبان مناهی درروزحسرت‌ظلمات بعضها فوق بعض است به‌طور معین ونیز برمصداق ومنهم ظالم لنفسه جور موفور فجور که به نفس خودشان می کنند مبین است. پس به‌صاحب ایمان کامل و شخص خردمند عاقل واضح است که کسانی که برمفهوم حدیث بشارت توریث من لم یتغن بالقران فلیس منی صفیر مقربان درگاه وندای مسرت‌افزای اشهدان‌لااله الاالله‌مشنف اسماع جان ومشرف صماخ جنان نشده‌اند ، عمری که بانعرهٔ های وهـوی بیهوده گذرانده‌اند از آن پشیمان می‌شوند. هرجوان صادق عزیمت چون الف مستقیم‌میان در محراب مناجات قائم وهرپیر خمیده قامت درانتساب عبادت مقیم و مثال دال بر دعا ملازم شده است . در جای مجامع رود و سرود در جوامع عبادت ورد حمد و درود ودر اثناء زیر و بم نغمات زمزمهٔ تسبیح وتکبیر در صوامع و مسامع جایگیر شده‌است‌بحمدالله‌تعالی‌ومنه‌المنة والآلاء که سکان‌ممالک‌مجمعهٔ‌اسلامیه‌صینت عن‌الآفات‌والبلیة‌بشرایف‌المواهب‌السبحانیة‌با صدق‌طویت و خلوص‌نیت به‌اجتناب رذایل‌خصایل‌وقبایح‌سیئات به‌راه امتثال‌رفته ودر وجو طاعات‌وقبول‌نصایح‌وعبادات برسعی محمود وبذل مجهود هستند لایحهٔ صفحهٔ بال خیرمنال اجراء اوامرونواهی الهی واظهارشعایر شرایع‌نبوی‌است.هر آینه حضرت‌رب ذی‌الجلال‌جل عن‌الاشباه‌و الأمثال آنان که رضای‌خیراقتضای اورا ابتغا می کنند بفضله‌الاوفر میسر و مقدراست که منجوق رایات اقبال واعلام جاه و جلالشان را درمنتهای فضای آمال افراخته و

نمایان وشوارق آیات توفیق لمعاتشان را از افق صبح تأیید باغایت ارتفاع رخشان وتابان‌گردد ودر مطاوی کلام محبت‌ارتسام وفحاوی پیام صداقت انجام بعضی قضایا انهاگردیده بود که‌ازقراری که خبر داده شدگماشتگان زینل‌بیك اکراد برادوست را از قصبهٔ طسوج کوچانیده وبه‌بوم خودشان الحاق‌کرده‌اند وقافله‌ای که به‌نیت حج و زیارت وقصدکسب وتجارت به‌سمت عراق وارد آمده امیر عمر مانع شده وبعد به نهب وغارت جسارت نموده وخسارت‌کلی رسانیده است. بنابراین برای رفع این غایله چاوشان‌که منهیان اوامر عالی‌شانند با فرمان قضا جریان به‌طرف زینل بیك و امیر عمر فرستاده شد ودستورالعملی داده شدکه آنان‌که موجب فتنه وفساد و به‌این قضیهٔ غیرمرضیه اصل و مبادی وبه ظهور وصدورش باعث وبادی شده‌اندمعلوم‌کنند که وجه وسبب چیست وبفهمند وعتاب وجزاء مایلیق وسزای آنهارا اجرابنمایند و در صیانت مواثیق ذات‌البین سعی واقدام وجل اهتمام آنان مبذول باشد ابداًازجادهٔ ادب عدول وخروج نکنند.

رسانندهٔ نامهٔ نامی وبرآرندهٔ صحیفهٔ‌گرامی که قدوةالاماجد والأعیان،عمدة‌الأماثل و الأقران حمزه سلطان دام مجده‌است، تمهید ضوابط وثیقهٔ اتحاد و تشیید روابط سلیقهٔ ودادکرده بعداز اداء رواتب موالات‌وابقاء قواعد وفا ومصافات‌بایمن عنایت وحسن اجازت مشمول انظار قبول واقبال شده وبه‌آن صوب عزت انتساب و رفعت مناب توجیه وارسال‌گردیده است.

همیشه سرادق شوکت وسعادت‌وبارگاه حشمت ومکنت‌درعرصهٔ‌مجد وعزت قائم و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید وتأبید مستحکم و دائم باد بالنبی و آله والأمجاد.

۴۳

سلیمانیه یکی از زیباترین وآراسته‌ترین مساجد عالم اسلام است . این مسجد ازسه مربع مجاور یکدیگر ترکیب شده که نخستین را حرم یا صحن مقدس گویند وآن یکی از شاهکارهای هنر اسلامی به‌شمار می‌آید . قسمت دوم مسجد است و قسمت سوم روضه (باغ) نام دارد و قبر سلیمان در این مربع قرار دارد . گنبد این بنا تقلیدی است ازسن صوفی (ایاصوفیه) وچهار گل دسته دارد ازسنگ خارا (گرانیت)قرمزرنگ باسرستونهائی‌ازمرمر سفید. محراب وکرسی‌و،منبر ومصطبه ومقصورهٔ سلطان‌نیز ازمرمرسفیداست مزین به‌حجاری‌ـ های بسیار زیبا . شیشه‌های پنجره‌ها دارای نقشهای زیبائی است ازگلها یا از حروفی که کلمهٔ الله را تشکیل می‌دهد. برسر در آن آیهٔ نور یعنی آیهٔ الله نورالسموات والارض‌تا والله یهدی بنوره من یشاء نوشته شده است. در اطراف مسجد، بقاع وابنیهٔ خیریه عمومی ایجاد شده من‌جمله مکتبی برای تعلیم اطفال وآشپزخانه‌ای برای فقرا وچهار مدرسه‌ویك دارالحدیث ویك دارالقراءة ویك مدرسهٔ طب ویك دارالشفا (بیمارستان) ویك کاروان‌سرا ومخزن آب (سبیل‌خانه) ویك‌کتاب‌خانه.

ساختمان‌سلیمانیه درهشتم‌شوال۹۶۳هجری‌برابر۱۶ اوت۱۵۵۶پس‌ازشش‌سال‌به‌پایان رسید ومعمار آن سنان معمار معروف عثمانی است. خرج بنای سلیمانیه بالغ‌بر ۷۰۰۰۰۰ دوکای طلا بوده واین تنها مسجدی است که سلیمان به‌نام خود ساخته است درحالی که‌پیش ازاین‌شش مسجد ساخته وهریك را به نام پدر خود سلیم و زن محبوب خویش خرم سلطان وفرزندان خودنامیده بود .

نامهٔ شاه طهماسب صفوی به سلطان سلیمان[1]

تحفه دعائی که‌ازروایح مسکیةالفوایح آن‌صوامع مجامع مسبحان‌ملأ اعلی معطر شود وهدیه ثنائی که از فروغ لوامع آن جوامع مناظر کروبیان عالم‌بالامنور گردد نثار وایثار بارگاه اعلی ومجلس معلای اعلی‌حضرت فلك رتبت سپهر بسطت کیوان رفعت خورشید منزلت سکندر ابهت سلیمان‌مرتبت، پادشاه فریدون جاه جم اقتدار، خاقان دارا رای کسری شعار، مظهر انوار تأییدات ابدی، مظهر اسرار هب لی‌ملکاً لاینبغی‌لاحد من‌بعدی[2] . شهسوار عرصهٔ خاك، فارس یکران کرهٔ افلاك، مهر سپهر سلطنت‌وخلافت، وبدر منیر اوج نصفت‌وعدالت.

شهنشاه عالم شه کامران — سکندر سریر سلیمان مکان
جهان‌پرتوازنور رایش‌گرفت — سپهر افسر ازخاك‌پایش‌گرفت
فریدون جم قدر عالی مدار — پدر بر پدر خسرو کامکار
درش کعبهٔ حاجت اهل دل — ولی طوف دلها کند متصل
مراعات خلق خدا کار او — در آن کار لطف خدا یار او
بودخاتمش‌چون‌سلیمان‌به‌دست — کزاوشدرواحاجت‌هر که‌هست

شاهنشاهی که آسمان قدرش چون قدر آسمان بیرون از ادراك عقول واوهام است وسپهر سریرش چون سریر سپهر متجاوز از مدارك مشاعر افهام . برق حسام

۱ـ عنوان نامه درمنتظم ناصری: «صورت نامه‌که شاه‌طهماسب صفوی به‌سلطان‌سلیمان فرستاد به‌تهنیت اتمام مسجد جامع در استانبول . » ۲ـ سورهٔ ص ۳۴

خون آشامش آتش آهنگ و غمام انعامش چون انعام غمام بی‌توقف و درنگ. مؤسس‌مبانی‌السلطنةالعظمی، مرصص قواعد الخلافةالکبری. حارس حوزةالدین، حافظ ثغورالمسلمین، قاتل‌الکفرة والمشرکین.

آن شاه که از بلندی بخت — بالاتر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان — فغفور کمینش از غلامان
هر چاشتگهی بر آستانش — صد خان حطا کشیده خوانش
بر ماه کشیده بارگاهش — مشکین شده چین ز خاك راهش
مثلش نشنیده گوش دوران — سلطان جهانیان سلیمان

صافی ضمیری که اشراقات ضمیر منیرش درشب دیجور حوادث زمانی و نوایب‌آسمانی چون ماه چهارده‌تابان ولامع است و رای‌عالم‌آرای وخاطرصواب نمایش برحال مستقبل چون ماضی آگاه ومطلع.

دلش به‌نور یقین از دریچهٔ امروز — همه مشاهد احوال عالم فرداست

سلطان مؤید کامکار مظهر کریمهٔ یخلق مایشاء ویختار[1].

فریدون طلعتی خورشید جاهی — سکندر حشمتی دارا سپاهی
محیط مکرمت دریای رحمت — سپهر معدلت خورشید دولت
شهنشاهی که دوران کهن سال — بدو داده نوید فتح و اقبال
جهانداری که دارای جهان است — ثنایش‌انس جان‌انس وجان است
دلش گنجینهٔ اسرار شاهی — ضمیرش مطلع نور الهی
قضا همراه فرمان روانش — قدر همچون ظفرازپی دوانش
سپهر اندر خم چوگانش گوئی — محیط از جود او سرمایه جوئی

فیاضی که‌اقطارامطار فیض غمام‌انعامش برریاض آمال وحدایق احوال‌عموم انام علی‌الدوام فایض وباران است ورشحات سحاب احسان بی‌غایتش بر کشت‌زار آرزوی سائلان امیدوار، علی تعاقب الادوار ساکب و ریزان. رای منیرش ثالث‌النیرین‌وپایهٔ قدر رفیعش فوق‌الفرقدین. بسطت جاه عریضش متجاوز ازچهار سوی

۱ـ القصص ۶۸

ارکان و پنج نوبت دولتش فراز طارم کیوان. وسعت غرف کمالش زیاده از عرصهٔ مسدس خاك و رفعت کنگرهٔ قصر جلالش محاذی صرح ممرد افلاك.

ای فلك بر درت کمینه غلام   اخترت تابع و زمانه به کام
شب به‌پاس توهندویی است‌سیاه   بسته برپای خود جلاجل ماه
هرولایت که چون توشه دارد   ایزد از هر بدش نگه دارد
زان سعادت که در سرت دانند   سرور هفت کشورت خوانند
پنجمین کشور از تو آبادان   وز تو شش کشور دگر شادان
خاتمی نصرت الهی را   ختم بر توست پادشاهی را

سلطان فلك قدر گردون وقار، خاقان جم‌جاه سلیمان اقتدار، قیصر والاافسر سکندر نشان، خسرو دولت‌قرین صاحب‌قران. عامر بلادالاسلام، ماحی آثار الکفر والظلام. کاسر هیاکل الأصنام، ناصب رایات اللطف والاحسان بالرأی الصائب، ماحی رسوم الشرك والعصیان بالحکم الثاقب.

الا ای شهنشاه انجم سپاه   که زیبد ترا چون‌فلك بارگاه
سعادت قرینی و صاحب قران   تویی کامیاب و تویی کامران
درخشنده مهری ز اوج کمال   چه‌مهری که هرگز نبیند زوال
ز روی توهر ذره‌ای دل فروز   نباشد عجب‌گر کند کار روز
الهی ز دوران ملالت مباد   تو خورشید ملکی زوالت‌مباد

واضع میزان‌البرّ والاحسان، قامع بنیان‌الجور والطغیان، مفیض زوارف‌العوارف علی قاطبة‌الاسلام، راقم آیات‌الرفعة والرحمة علی‌صفحات‌الایام.

شه مغرب که‌مشرق را پناه‌است   سلیمان کاخترش بالای ماه است
ز اقصای خطا تا آخر روم   کس‌ازخوان‌عطایش‌نیست محروم
طریق جد و آبا پیش برده   غم درویش از ایشان بیش خورده
به‌هر حاجت که‌خلق آغاز کرده   دری دارد چو دریا باز کرده
ز عدلش ظلم کیشان بداندیش   نکرده ظلم الا بر تن خویش
سپاهی از سیاست در زمانش   نکرده زور الا بر کمانش

کسی جز زلف خوبان سمن موی | پریشانی ندیده یك سر موی
زن بیوه زمال و حشمت پر | به مرغ خویش داده دانهٔ در
به دورش آن چنان گشتند مردم | که حرف احتیاج از دهر شد گم

پادشاه جم جاه عالم پناه، مصدوقة السلطان العادل ظل الله ، باسط بساط الامن والامان، ناشر آثار البر والامتنان علی قاطبة اهل الایمـان، الفائض من بحار انعامه و رشحات افضاله مآثر ان الله یأمر بالعدل والاحسان[1].

شاهنشه آفتاب سایه | کی خسرو کی قباد پایه
دارندهٔ تخت پادشاهی | دارای سپیدی و سیاهـی
تاج تو ورای تاج خورشید | تخت تو فراز تخت جمشید
هرجا که دلیست قاف تا قاف | از دوستی تو می زنـد لاف

شهریاری که در رسوم سلطنت وخدایگانی قیصر وخاقان بندهٔ اوست و در آیین عدالت وجهان بانی کسری ونوشیروان خجل وشرمندهٔ او

قیصر عصر وخسرو آفاق | پادشاه جهان علی الاطلاق
درعدالت چوقیصر وخاقان | بندهٔ او هزار نوشروان
کاش نوشیروان کنون بودی | عدلش از پیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرمنده | خسرو روم را شدی بنده
کردی از بندگی سرافرازی | پیش شاه مجاهد غازی

المؤید بعنایات الرحمانیة، الموفق بالطاف الربانیة، المستعین بمواهب الملك العزیز المنان، المستفیض من رشحات الفضل والامتنان (سلطان البرین وخاقان البحرین سمی نبیّ الثقلین، وارث ذوالقرنین، کهف الخافقین، خادم الحرمین الشریفین ، شمسا للسلطنة والشوکة والحشمة والقدرة والخلافة والعدالة والعظمة والابهة والصفة و العزةوالاقبال، سلطان سلیمان شاه بن السلطان سلیم خان)[2] لازالت اعلام خلافته مرفوعة فوق السماء وارقام سلطنته مرقومة علی لوح البقا گردانیده به وسیلهٔ دعای بی ریا خودرا برمرآت خاطر خطیر وجام جهان نمای ضمیر منیر آفتاب تنویر جلوه می دهد

۱ــ النحل ۹۲ ۲ــ درمنتظم ناصری این قسمت قبل از نخستین اشعار مندرج در نامه آمده است.

وهمواره ارادهٔ خاطر الهام‌پذیر بدان متعلق است که به‌میامن بخت فیروز و مساعی دولت عالم‌افروز توفیق‌اشاعت انوار عدل‌و دادنسبت به‌کافهٔ عباد وبلاد و تأییدقلع وقمع بنیان اصحاب شرك وفساد رفیق حال وقرین امانی وآمال آن پادشاه صاحب اقبال‌گردد وحقا وکفی به شهیدا که تا از نسایم لطف الهی وفیضان عنایت نامتناهی پادشاهی نفحات امن وامان به‌مشام جان همگنان ورشحات مکرمت و احسان به‌کام عالمیان رسیده همیشه محب نیکوخواه به‌مقتضای و اشکروانعمة الله ان‌کنتم ایاه تعبدون[1] به‌مراسم شکرگزاری مواهب سبحانی وعواطف حضرت خاقانی که دراین مدت مشاهد دیدهٔ اعتبار و منظور نظر اولی‌الابصار شده قیام و اقدام داشته‌وپیوسته منتهای همت بلند وقصارای نیت ارجمند برحسب مؤدای واوفوا بالعهد ان‌العهدکان مسئولا[2] گماشته و به‌واسطهٔ مشاهدهٔ مکارم اخلاق‌ومحاسن اشفاق آن پادشاه عرصهٔ آفاق خودرا دروادی محبت و اخلاص وطریق مودت و اختصاص چنان بی‌تاب و بی‌اختیار می‌یابد که روز به روز مواد مـوافقت حقیقی و مصـادقت صمیمی یکی درصد وهزار بلکه بیرون‌ازحد و عد وشمار درخاطرخطیرسمت تزاید وترقی دارد. الحمدلله‌الذی هدانا لهذا[3].

حال بی‌شائبهٔ تکلف وشیوهٔ تصلف عموم عالمیان خصوصاً مردم‌ممالك‌ایران ازپیر وجوان وکافر ومسلمان وترك وتاجیك ودور ونزدیك ووضیع وشریف و قوی وضعیف ذکوراً واناثاً حتی طفلان‌خرد وپیران سال‌خورد،ازهفت‌ساله‌تا هفتاد ساله ، درگاه وبیگاه وهر شام‌وسحرگاه، بعداز ادای فرایض طاعات دعا دوام دولت روز - افزون ونظام قوام واسباب سلطنت همایون آن اعلی حضرت‌فلك‌مرتبت را بر ذمت همت خود از لوازم داشته‌اند بلکه همواره به‌منزلهٔ فرایض انگاشته[4].

تو آن‌شاهی که‌اندرشرق‌ودرغرب   جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همی‌گویند در تسبیح و تهلیل   الهی عاقبت محمود گردان

۱ـ البقره ۶۷   ۲ـ الاسراء ۳۶   ۳ـ الاعراف ۴۱

۴ ـ از این شارات برمی‌آید که این نامه بعد از ترك مخاصمات ایران و متعاقب محاربات سال ۹۶۰ هجری‌نوشته شده نه ۹۵۸ چنان‌که درمنتظم ناصری آمده.

ولاشك دعائی که درشبهای تار ارباب حاجات خصوصاً چندین‌هزار نفس که هرساله با وجود فراغ خاطر وجمعیت حواس باطن وظاهر به‌طواف بیت‌الله‌الحرام وزیارت مدینهٔ مکرمهٔ حضرت سیدالانام و مشاهد مقدسهٔ حضرات ائمهٔ کرام علیه و علیهم افضل‌التحیة والسلام مشرف شده ودر آن اماکن شریفه که قبلهٔ حاجت روا وکعبهٔ حاجات ارباب صدق وصفا است روی به‌محراب اطاعت آورند وبه‌تضرع و ابتهال از درگاه حضرت قاضی‌الحاجات ومجیب‌الدعوات مسألت نمایند ، چنانچه احادیث و روایات صحیحه بدان وارداست به‌عز اجابت مقرون و آثار آن به‌روزگار فرخنده آثار همایون عاید شده وخواهد شد ان‌شاءالله تعالی.

بعد هذا مرفوع رای عالم‌آرا ومشهود ضمیر منیر خورشید انجلا که مانند جام جهان‌نما ازچهرهٔ امانی وآمال پرده‌گشا است می‌گرداند که چون‌قواعد اخلاص وروابط اختصاص مقتضی آن است که به‌وسیلهٔ مناسبات و واسطهٔ تقریبات خود را فرایاد خاطر فیض مآثر آورده روز به‌روز مبانی مصادقت وموالات ومعاقد محبت ومصافات را التیام و استحکام دهد لهذا چون قبل از این به‌چندسال از واردان آن صوب صواب استماع افتاده بودکه رای خیر اندیشه‌که همیشه معماربیوت الله‌است بروفق طاعت انما یعمر مساجدالله[1] به‌بناء مسجداسس علی‌التقوی[2] بانی‌ثانی‌مسجد اقصی‌گردیده وبه‌عمارت مسجد خجسته بنیاد التی لم یخلق مثلها فی‌البلاد[3] جمهور عباد راآثار والبیت‌المعمور والسقف المرفوع[4] منظور ومسموع‌گردانیده‌تاعموم‌اهل اسلام در آن مکان شریف که از غایت شرافت محل ومقام ثانی بیت‌الله‌الحرام و جامع مضمون این ابیات بلاغت انتظام‌است به‌عبادت وتلاوت قیام نمایند .

مسجد شه جامع فیض‌اله — زمزمهٔ ذکر رساند به ماه
آمده در وی زسپهر کبود — فیض به‌یك‌خواندن‌قرآن‌فرود
غلغل تسبیح به‌گنبد درون — رفته ز نه گنبد بالا برون
هر که‌سعادت‌بودش‌رهنمای — بردر اوسر نهد آنگاه پای

در این ولاکه خبر توفیق اتمام آن بنای خیر عالی‌شان‌بدین‌جانب‌به‌مبارکی

۱ـ التوبة ۱۸ ۲ـ التوبة ۱۰۸ ۳ـ الفجر ۸ ۴ـ الطور ۴و۵

وفرخندگی رسید کمال‌بهجت وخوش‌حالی روی نمود. ان‌شاءالله تعالی که‌بر احبای دولت روزافزون مبارك ومیمون وخجسته وهمایون‌باد وجهت تهنیت‌ومبارك‌باد عمدة اصحاب‌الاعتماد والاعتبار کمال‌الدین تبت‌آقا راکه از قدمای معتقدان و خدمتگاران این سلسله است فرستاده شد وبدین تقریب سه‌جلد مصحف اعلی که احسن تحف و هدایا ونسبت بدان عالی بنا ازتحف دیگر انسب واولاست اهدا و ارسال رفت‌وانه لکتاب عزیز لایأتیه‌الباطل من‌بین‌یدیه ولامن‌خلفه[1].

اگرچه مخلص به‌حسب ظاهر به‌عبادت در آن مکان مستطاب‌مشغول‌نمی‌شود به‌مقتضای الدال علی‌الخیر کفاعله ازثواب تلاوت در آن‌صوب صواب‌بهره‌مندگردد ومثوبات آن بی‌شبهه به‌روزگار فرخنده آثار همایون آن حضرت عاید خواهد شد وچون اهتمام درتزیین اماکن‌شریفه امری‌است‌مرغوب وبه‌غایت مستحسن ومطلوب ومن یعظم شعائرالله فانها من تقوی القلوب[2] تعیین فرش لایق سبب زینت بلکه از مصالح ضروری آن مسجد است ودر این ممالك قالی‌را به‌قدر بد نمی‌بافند و این محب نیز فی‌الجمله ازنقاشی‌وقوفی دارد وبی‌تکلف فرستادن قالیهای به‌تکلف‌جهت آن مسجد جدید ومعبد سعیدمناسب می‌داند ودر خاطر می‌گذرد وموقوف‌به‌تشخیص عدد طول وعرض و رنگ متن و حاشیه است . اگر اشارت فرمایند که آن تفاصیل مشروحاً نوشته با ذراعی[3] که‌طول وعرض مقرر شده از آهن‌ساخته مصحوب کمترین بندگان درگاه عالم‌پناه‌تبت‌آقای‌مشارالیه بفرستند که زیاد وکم نشود به‌همان قاعده ترتیب‌داده پای‌انداز واقفان‌مواقف دعاوطاعت‌ومقیمان آستان‌عبادت‌واطاعت‌گرداندو چون این‌نوع ارادت‌محض خیر وخیرمحض است طریق‌خصوصیت‌مقتضی‌آن‌است که در امثال این موارد حجاب از جانبین مرتفع شودوترقب که بی‌تکلف وتوقف خصوصیات‌مذکوره‌رامفصل‌ومشروح[4] درصحیفهٔ انهاء واعلام‌مرقوم‌گردانندتامخلص نیز ازمثوبات آن محظوظ و بهره‌مند باشد .

چون‌غرض‌معتدبه‌ازانشای صحیفهٔ‌اخلاص منحصر برعرض قواعد وروابط

۱ـ سورهٔ فصلت‌آیات ۴۲و۴۱ ۲ـ الحج ۳۳ ۳ـ شاید: یا ذراعی

۴ـ منتظم ناصری، فریدون‌بیك: مفصلا ومشروحا

اختصاص است لاجرم عطف‌عنان‌قلم مخالصت‌رقم ازصوب اطناب نموده بـه‌شریطهٔ دعای بی‌ریا که مستلزم‌سعادت‌دین‌ودنیاست اختصار می‌نماید.

خدایا تو این شاه‌درویش‌دوست — که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار — به‌توفیق طاعت دلش زنده‌دار
همینش بس از کردگار مجید — که توفیق خیرش بود بر مزید*

* منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۲۵-۱۲۲، فریدون‌بیك ج ۲ ص ۱۴

جواب

عالی‌حضرت گردون بسطت خورشید طلعت جمشید خصلت بالا منزلت دارا درایت کسری سیرت برجیس سعادت کی‌قباد تخت فریدون‌بخت، شاه‌سریر حشمت و کامکاری، ماه منیر سپهر بختیاری، رافع اعلام‌العز والاجلال، باسط بساط‌الرأفة والاعتدال، مطلع کواکب مناقب، منبع شرائف مراتب، جامع مکارم‌الاخلاق ومفاخر الشیم، حاوی‌مراسم الاشفاق ومآثرالهمم، المنظور بوفورالطاف الکریم‌الوهاب، المحفوف بصنوف‌اعطاف الرحیم التواب، جم‌جاه دولت پناه طهماسب شاه لازال مستفیضاً من‌افاضة آثارالهدایة ومستنیراً من اشعة انوارالعنایة، بدایع دعوات‌طیبات که‌اضواءلمعاتی جوامع ملکوتی روشن وصنایع تحیات زاکیات که‌انواراشراقاتی صوامع جبروتی مزین‌قیلوب محض صفوت عقیدت وصدق‌عالی منقبت‌دن‌صدورو ظهورایلیه محل‌قبوله وصولی‌مأمول‌اوله قافلهٔ نسیم صبا و راحلهٔ شمیم‌صفاایله‌اتحاف واهدا دنصکرده ضمیر بی‌نظیر مرآت‌نما و رای منیرجهان‌آرالرینه انهاوانبا اولنور که بناء رأفت شاهانه واساس عاطفت پادشاهانه‌مز قواعد اتحادواصول وداد فطرت نهاداوزره ممهد ومعقدایکن تأکیدمبانی موالات وتشیید مبادی‌مصافات‌ایچون وسیلهٔ تقریب‌نزهت‌ترغیب‌وذریعهٔ‌ترتیب‌ایله‌تحریر کتاب‌عنبرین‌نقاب‌و تسطیرخطاب‌مستطاب قیلوب اول‌سلسله‌نك اصحاب اعتماد وارباب اعتبارلرندن ملازم قدیم خالص صمیم قدوةالاماثل‌والاماجد، جامع‌المحاسن والمحامد زینل‌آغا[1]زید قدره ایله بارگاه عز

---

۱ ـ در نامهٔ شاه طهماسب نام حامل نامه‌تبت آغا آمده است.

و اقبال مزه ارسال و ایصال قیلنوب اخبارصحت اشعار و اخبار اولنمش اسعد حالات و ایمن ساعات ده واصل اولوب نامهٔ مشکین ختامه نك ورود مسرت فزود مکرمت آلودی باعث ودنا معدود وداعی حب ممدود اولوب مضمون مکمون اخلاص مشحوننده مندرج ومخزون اولان‌معانی مصادقت مبانی‌معلوم علم جهان‌بانی ومفهوم رای‌کامرانی واقع‌اولوب.

اثناء تقریر ومیان تعبیر ده طاعت خالق ومولی جل‌شانه و تعالی‌یه مبادرت و عبادت واهب‌العطایا عم احسانه وتوالت الائه مسارعت اتم مطالب و اهم ماربکمز اولمق افصاح وایضاح اولنمش ضمیر خورشید مآثر یکزه اعلاء شعائراسلام و انفاذ شرایع حضرت سیدالانام علیه وعلی آله افضل‌الصلوات واکمل‌السلام ما تعاقب اللیالی والایام سمتنه برحسب اقتضاء فطرت اصلی میل کلی و تعلق جبلی‌اولمق سبب ازدیـاد تعلق خاطر جهانداری و امتداد روابط مـراحم شهریار ایدوکـی واضـح و جلی در ابتغاء لوجه‌الله تعالی تعمیر اولنان جامع شریف و معبد منیفه شروع و ابتدا اولنمزون اسبق اثناء بنا و بعدالانتها لازم اولان مهماتك تـدارك و احضاری ایچون اطراف و اقطار ممالك محروسه مزدن هردیاره امر جهان مطاع اصدار اولنوب فرش و قنادیل و مشاعل و سایر لـوازم تزیین و مـراسم تحسینك مقادری تعیین اولنوب قبل اقامة الصلوة مجموع مهمات مهیا و تمام اولنوب قلیل و کثیر توقف و تأخیر اولنه جق اسباب قالمامش بولندی بوبابده شولکه ایجاب فتوت اصدقا و احبابدر مطوی و متروك اولمیوب. طریق اخلاص و راه اختصاص مرعی ومسلوك طوتلمش. همیشه توفیق مسلك تحقیق قـرین و رفیق اولمغـدن خالی اولمیه خلقت‌انسانیدن نهایت قصوی و غایت کبری زهد و صلاح و تقوی ایدوکی اوضحدر احری واولی بودر که اخری واولیده خیرمحض ونفع صرف اولان اعماله عمرعزیزصرف اولنه تاکه یوم یقوم‌الناس‌لرب‌العالمین[۱] عنایت خالق مستعان و معین وهدایت حضرت خاتم‌النبیین صلوات علیه‌وعلی آله‌اجمعین دائماً رفیق‌وقرین‌اولوب. هادیان مسالك دین و راهنمایان منهج یقین یعنی‌چارارکان شرع مبین رضوان‌الله‌علیهم

۱ـ المطففین ۶

اجمعین شفیع وشفیق اوله‌لر.

مشارالیه ایلچی کز تقبیل آستان سامی مکان مزله سعدوشرف تحصیل ایتدکده جانب شریف کزدن مأمور اولدیغی اموری بی‌قصورسریر سعادت مصیرمزه عرض و تقریر قیلنوب مراسم رسالت ولوازم صداقتی کماینبغی حسن ادا ایله اتمام واکمال قلند قدنصکره اجازت همایون مزله صوب صواب نمونه ارسال قیلندی من بعددخی شرط اخلاص وشطر اختصاص محفوظ ومرعی طوتیلوب ابلاغ آثار صحت و ایثار اخبار سلامت متوارد ومتوالی اوله قبضهٔ حکومت کزده اولان ولایت ده مادام کـه شرع شریف مطهر رعایت وصیانت اولنه قواعد صلحه مضرت‌احتمالی‌منقطع‌اولوب امرمعاقد موالات مؤبد وحکم قواعد مصافات مخلددر.

همواره همای آمال برسمای‌اقبال گشاده‌بال‌باد برب‌العبادو بمحمدو آله‌الامجاد.*

* منشآت فریدون‌بیگ ج۲ ص۱۸

۲۳

غرض‌ازخاصگی سلطان، زوجهٔ سوگلی سلیمان ومادرسلطان‌سلیم‌ثانی است. درتواریخ ترکیه نام این‌زن خرم‌سلطان ذکرشده است. ولی اروپائیان نامش‌را رکسلان Roxelane نوشته‌اند. گواین‌که بعضی‌از مورخین اصل وی‌را ازفرانسه دانسته‌اند ولی‌اصح‌آن است‌که وی روسی بوده ودرسال ۱۵۰۵ میلادی به‌دنیاآمده است وبه عنوان یك‌کنیز به دربارسلطان ترك راه‌یافته وبه تدریج چنان مورد توجه وی قرار گرفته‌که بر دیگرزنان حرم برتری یافته تا آن‌جاکه رسماً بااو ازدواج کرده‌است واین اول‌زنی است‌که با داشتن عنوان‌کنیز به عقدسلطان ترك درآمده وهمسرخاص (خاصگی) ومورد توجه وممتازسلطان شده است.

خرم سلطان‌که دردل وجان شوهرخود نفوذی تمام داشت، می‌خواست‌که پس ازسلطان سلیمان، تخت سلطنت امپراطوری عثمانی را زیرپای پسرخویش سلیم‌ثانی ببیند. اما باوجود محمد ومصطفی‌پسران بزرگترشوهرخود این‌آرزوهرگز تحقق نمی‌یافت. خرم‌سلطان‌که‌برای سلطنت فرزند خویش سخت می‌کوشید،درصددبرآمد تاآن دومانع را ازمیان بردارد. نخست چندان از ابراهیم پاشای صدراعظم درنزد سلطان بدگوئی کردکه سلطان صدراعظم خویش‌را به‌قتل‌رسانید. درحالی‌که مدت چهارده سال وی‌منصب صدارت عظمای دولت عثمانی را داشت و سلطان چنان بدو دل بسته بودکه اغلب با او غذا می‌خورد وگاهی در یك اطاق باهم می‌خوابیدند و ابراهیم‌که مردی باذوق ودانشمند ومسلط‌برچندین زبان‌بود، برای مخدوم‌خویش ساز می‌زد یا از تواریخ گذشته داستانها می‌گفت . به علت همین تأثیر شدید در سلطان بود که ابراهیم مورد حسادت خرم‌سلطان قرارگرفت وبه جرم آن‌که در طی جنگ باایران در اعلامیه‌ها خودرا سرعسکرسلطان خوانده بودکشته شد. پس از ابراهیم‌پاشا منصب صدارت برایاس‌پاشا قرارگرفت. اما اندکی بعد این منصب به رستم‌پاشا تفویض‌گردید و دراین امر تلقین فراوان خرم‌سلطان عامل‌اصلی بود. اندکی بعد خرم‌سلطان، یکی ازدختران سلطان را به‌نام‌کاشفه به رستم‌پاشا داد وموقعیت اورا محکمترساخت.

وقتی القاص‌میرزا بـرادر شاه طهماسب به دربار عثمانی پناهنده‌شد، خرم‌سلطان سعی فراوان کرد تاسلیمان را به‌جنگ باایران وادارد. چه‌اولاً می‌خواست که سلیم به‌نمایندگی پدرش معرفی شود ثانیاً فرصتی جهت ابراز کفایت به دست گماشته‌اش رستم‌پاشا افتد. بااین حال، این‌جنگ به‌جائی نرسید. درسال ۹۶۰ جنگ ترکان و ایرانیان دوباره شروع شد. سلطان سلیمان، صدراعظم خود رستم‌پاشا را سرعسکر سپاه عثمانی ومأمور حمله به‌ایران نمود. رستم پاشا به‌اناطولی رفت وازآن‌جا به سلیمان پیغام فرستاد که مصطفی محرمانه باایرانیان‌ارتباط دارد وبیم‌آن می‌رود که‌یك‌باره عصیان ورزد. سلیمان که درآن‌هنگام ۶۰ سال داشت ظاهراً به عنوان فرماندهی کل قوای‌ترك وباطناً برای یك‌سره کردن‌کارپسر به‌آناطولی آمد و روز ۱۲ شوال ۹۶۰ درارگلی‌فرودآمد. مصطفی به‌دیدارپدررفت وسران لشکرو وزرا واعیان بااحترام فراوان او را به چـادر سلطان راهنمائی کردند. ولی وقتی شاه‌زاده به چادر وارد شد، هفت جلاد لال‌را باطناب درانتظارخود یافت. مصطفی‌هرچند پدررا خواند واسترحام‌کرد به‌جائی نرسید و در مقابل چشمان سلیمان که درپشت پردهٔ ابریشمین خود را مخفی‌کرده بود وی را طناب انداختند. پسردیگرسلطان به‌نام جهانگیر که انسی‌تمام به‌برادرداشت پس ازاین‌حادثه ازشدت اندوه درگذشت یابه‌قول‌بعضی‌ازمورخین، پس‌ازگریستن بسیاردرمرگ برادر، خودرا درحضورپدرکشت. پس‌ازقتل مصطفی، به‌دستورخرم‌سلطان، پسرشیر خوارهٔ اورا به‌نام محمد که درشهربورسه بود به قتل رساندند.

مصطفی شاه‌زادهٔ آراسته و محبوبی بود. ینی‌چریها او را دوست می‌داشتند. زیرا مردی چالاك ودلیروجنگاوربود واهل ادب ودانش نیز بدوشدیداً محبت می‌ورزیدند چه مردی شعر- شناس وصاحب فضل وکمال بود وخود نیزشعرمی‌گفت. بهمین جهات، قتل وی موجب‌اعتراض شدید ینی‌چریان شدکه به‌خون‌خواهی وی برخاستند وقتل رستم‌پاشا را خواستار شدند. سلطان بالاجباررستم‌پاشا راکه سخت مورد تنفر ینی‌چریان بود ومردم اورا مأمورقتل‌مصطفی ازجانب خرم سلطان می‌دانستند، ازکـاربرکنارکرد و احمدپاشا وزیردوم را منصب وزارت داد. ولی چندی نگذشت که بازبه‌دسیسه وتحریك خرم‌سلطان، احمدپاشاهنگام باریافتن به‌نزد سلطان ترك، به فرمان سلطان به قتل رسید وباردیگر خرم‌سلطان موجب گردیدکه منصب صدارت به‌رستم‌پاشا تعلق‌گیرد.

باتمام این تلاشها وجنایات فراوان، زن‌جاه‌طلب نتوانست فرزند خودرا «سلطان» و خویشتن را «سلطان والده» ببیند. زیراکمی بعداز اعادهٔ رستم‌پاشا به‌صدارت، عمرش به پایان رسید (۱۵۶۱ م.)

نامهٔ خواهر[1] شاه طهماسب به خاصگی سلطان

زواهر جواهر تسبیح و تهلیل که برمنابر خافقین من حول العرش در سلک یسبحون له باللیل والنهار وهم لایسئمون[2] منخرط ومنتظم می‌شود و طرائف هرطاعت و دعاکه در جوامع وصوامع پیشگاه فی بیوت اذن‌الله‌ان ترفع[3] در جریدهٔ ویستجیب الذین آمنوا وعملواالصالحات ویزیدهم من فضله[4] مرتسم وملتئم می‌گردد زیب و زیورعرایس اوقات فرخنده ساعات ونفایس حالات کثیرة البرکات علیاحضرت مشتری رتبت ناهید منزلت فرنگیس حشمت زلیخا سیرت مریم عصمت خورشید منقبت خجسته صفات حمیده سمات ملکة الملکات فخرالنساء المطهرات، بلقیس سلیمان زمان وقیدافهٔ دهرواوان، رودابهٔ عصر ودوران خاصگی سلطان

سرای جهان را به تدبیر بانو — بنای کرم را به تحقیق بانی
به عهدش صبا شرم دارد گشادن — نقاب از عذار گل بوستانی
خرد چون قلم درصفات کمالش — فرومانده از بی سری و زبانی
دعایش خلایق در اوقات خمسه — کنند ازسرصدق واخلاص جانی

امید که همیشه ذات بی‌همال آن حورمثال به حلی وحلل صحت وعافیت موشح وآراسته باد و پیوسته نهال هرگونه امانی وآمال آن ملکی خصال به میامن تأییدات صمدانی مرشح وپیراسته.

۱-ظاهراً منظور ازخواهرشاه‌طهماسب همان مهین‌بانو مشهور به‌سلطانم است که مشاور وراهنمای‌صدیق برادر خویش بود. ۲- فصلت۳۸ ۳- النور۳۶ ۴- الشوری۲۶

در سواد شب سلیمانی مهد بلقیس باد نورانی
سایهٔ شه‌که هست چشمهٔ نور زان گل گلستان مبادا دور

چون مدتی بود که به ارسال رسل و هرگونه رسائل و اتحاف و سایر انواع وسایل درپرتوضمیرمنیرانفس و درمرآت خاطراقدس مطلقاً مروروخطورنکرده‌بود، در این ولاکه دولت مآب عمدة الاعاظم والاعیان کمال‌الدین تبت آغا جهت تشیید قواعد اخلاص و تأکید معاقد اختصاص از این جانب متوجه درگاه جهان‌پناه بود مجدداً به ذریعهٔ این صحیفه خود را درآن صحبت ملحوظ خاطرانورساخت و بنابر اقتضای محبت ازلی والفت روحانی به تازگی فنون دعواتی که از ریاض بساتین اخلاصش‌نسیم کرامت شیم فاستجاب لهم ربهم[1] به مشام روزگارهمایون آثار رساند وبرگلزار اختصاصش از ترشح جویبار فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتهانباتاً حسنا[2] هرگونه مراد شاخ ساردل امیدوارشکفته‌گرداند.

تحیاتی که چون ازدل برآید همه روحانیان را جان فزاید
شمیم‌آن در این فیروزه منظر دماغ قدسیان دارد معطر

صادراز جریان حب قدیم وناشی از فیضان ودصمیم مصحوب وفود صدق و صفا ومبدرق به‌جنود خلوص‌عقیدت وولا ارسال‌می‌دارد وشاه راه بی‌اشتباه مراسلات علیه وطریق توفیق رفیق مفاوضات سنیه مفتوح ومسلوك می‌گرداند. درر اخلاص که بنابرهرگونه موانع زمان وحوادث دوران تا اکنون درخزانهٔ غیب مخزون ودر کنج خانهٔ لاریب مکنون بود به‌حکم قهرمان وقت واوان درسلك اظهار و بیان ودر رشتهٔ اشتهار وعیان تنظیم یافت .

یحبهم و یحبونه[3] چنین فرمود که انعقاد محبت ز جانب مابود

بعد از عرض صحایف ضراعات اخلاص آیات و اهدای مراسم تسلیمات مسکیة النفحات به عز اصغا و شرف انها می‌رساندکه چون درخلال این ایام سعادت انجام و در تضاعیف این اوقات خجسته فرجام اعلی‌حضرت پادشاه اسلام و خاقان فریدون حشمت سلیمان مقام الملك العادل القاهر والسلطان الباذل الباهربرمصدوقهٔ و انمایعمرمساجدالله من آمن‌بالله والیوم الاخر[4] که همیشه معماربیوت‌الله وپیوسته در

۱ـ آل‌عمران ۱۹۵ ۲ـ آل‌عمران ۳۷ ۳ـ المائده ۵۴ ۴ـ التوبة ۱۸

تعمیر بلاد الله است.

خاطرش تشنه و آسایش خلق آب‌حیات همتش خسرو و معمورهٔ عالم شیرین
آنچه گردد دل او شیفته و والهٔ آن رونق شرع مطهر بود و قوت دین

در دار السلطنهٔ استانبول بناء مسجد اسس علی التقوی[1] و احداث ثانی مسجد اقصی فرمودند.

مسجد جامعی زعین صفا ثانی اثنین مسجد اقصی

و آثار و البیت المعمور والسقف المرفوع[2] منظور و مسموع عالمیان گردانیده

تا داده روزگار به عالم صلای خیر ننهاد هیچ فرد به از این دعای خیر

رجا به حرمت آنانی که در بوادی وبراری و من یجاهد فی سبیل الله، منازل و مراحل طریق یأتین من کل فج عمیق[3]، با رفیق توفیق به‌پای اخلاص از سر تحقیق، به‌پایان برده‌اند و مقصود دو جهانی به دست آورده به ردای محبت وولا از تار وپود صدق وصفا احرام ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا[4] بسته به‌طواف قبلهٔ دین و کعبهٔ یقین وجعلنا البیت مثابة للناس وامنا[5] رسیده‌اند که بنای قدیم و جدید آن خسرو کامکار وسلیمان روزگار همواره چون بنای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد[6] مشید ومستحکم باد. به حق کعبه واهلش که کرد کعبه بنا.

بنابر طریقهٔ موافقت در این خیر صحبت، بندگان نواب کامیاب خلدالله ملکه و سلطانه، چند مجلد از مصاحف مجید و کلام حمید بدان صوب صواب نما اهدا فرموده‌اند که در مسجد مزبور صلحا و اتقیای امت محمدی و ملت احمدی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها به تلاوت آن اشتغال نموده مثوبات آن خیر به روزگار خجسته آثار آن خسرو کامکار و آن پادشاه گردون اقتدار عاید و واصل بود. ان شاء الله العزیز.

توقع از اشفاق آن مخدومهٔ آفاق آن که در محل فرصت ومجال به بهترین

۱- التوبة ۱۰۸ ۲- الطور ۴/۵ ۳- الحج ۲۷ ۴- آل‌عمران ۹۷
۵- البقرة ۱۲۵ ۶- الفجر ۷/۸

صورتی این اشرف‌الهدایا را به عرض اشرف‌اعلی رسانند و چون نواب‌کامیاب، در وقت استماع خبراتمام آن‌بنای‌خیر، اراده و نیت فرموده‌اند که در این‌جانب به‌جهت آن مسجد معلی مرتبت قالیهای اعلی ساختن فرموده بدان صوب فرستند و در اصل کتابت بندگان نواب عالی‌جاه که به حضرت پادشاه عالم پناه نوشته‌اند دو کلمه در این باب مرقوم شده التماس از آن حضرت عصمت وعطوفت شعار آن که کمیت و کیفیت طول وعرض وطرح و رنگ ونقش آن را تشخیص دهند و حقیقت اعـلام فرمایند تا برحسب فرموده قالیهای مزبوره را اتمام داده ارسال شود ومثوبات آن خیر نیز به ایام فرخنده فرجام بندگی حضرت پادشاه اسلام عاید گردد وچون قضیهٔ مصالحت و رفع کدورت دراول مرتبه به وسیلهٔ امداد آن علیاحضرت عطوفت آثار وحضرت وزیر اعظم نـام‌دار متبوع الکبراء والوزراء فی‌الاقطار والأمصار ، ابدالله تعالی‌ظلال افضالهما واحسانهما الی‌یوم‌القرار شده دراین مرتبه نیز نوعی فرمایند که تأکید قواعد محبت و تشیید معاقد مودت‌هم ازجانب ایشان باشد چنانچه آثار آن برجمهورعالمیان سمت ظهوریافته نتایج خیر آن به بیشتر مسلمانان عاید شود بحق من‌لانبی بعده حقا وبعزةالله تعالی که تاقضیهٔ اصلاح ذات‌البین به انجام رسیده و رفع غوایل‌ازطرفین‌شده تمام اهل‌ایران‌وسادات واجب‌الاحترام وعلمای‌اعلام‌ومشایخ‌فخام واتقیای کرام وحجاج بیت‌الله‌الحرام و زوار مدینهٔ طیبه سیدالانام وعتبات عالیات، مشاهد ائمهٔ‌عظام‌علی‌ساکنها اشرف‌الصلوة‌والسلام از ذکوروانات‌وصغیرو کبیروغنی وفقیروجوان وپیرازهفت ساله تاهفتادساله همیشه به‌دعا وبقای سلطنت وجاه وحشمت اعلی‌حضرت سلیمان مکانی‌اشتغال داشته‌اندودارندوبی‌شك‌آن‌حضرت بلقیس‌منزلت‌و وزیراعظم‌آصف مرتبت که بانی وباعث این خیربودند به مقتضای الدال علی‌الخیر کفاعله درثواب رفاهیت عالمیان وامنیت‌جهانیان شریك وسهیم‌اند.

چون لایق نبود که نقد اوقات شریفهٔ آن مخدرهٔ مهد عصمت و محجوبهٔ تتق سلطنت وطهارت راکه همواره تا قیام قیامت از دیدهٔ حساد مخفی‌باد مرکوز عرضهٔ ضیاع سازد، بنابراین قطع طناب اطناب در هرباب نموده به دعای ایام سلطنت روزافزون که مدام ازصولت تطاول زمان محروس و مصون‌باد اختتام کلام اخلاص

فرجام می‌نماید. امید که نوعروس دعای بی‌ریای محبان صادق الولا در دامادخانهٔ اجابت به عزاستجابت مقرون‌باد.

الهی تاجهان را آب ورنگ است — فلک‌را دور و گیتی‌را درنگ‌است
فراخی ده ز اقبالش جهـان را — ز چتـرش سربلندی آسمان را
ممتع دارش از عمر و جوانی — زهر چیزش فزون ده زندگانی*

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ س ۶۳ مجموعهٔ فارسی شفر ج۲

جواب

درر دعوات صافیات که سبحهٔ تقدیس مسبحان ملکوت وغرر تحیات طیبات که ورد تهلیل عاکفان مساجد جبروت اولوب رتبت قبول وحلیهٔ اجابت ایله طوق زیور حورجنان و جواهر افسر خیرات حسان اوله نثار حضرت حواسیرت زلیخا خصلت بالا خلقت دارا درایت صاحبه آراء جهان آرا، مریم عیسی نفس قیداقهٔ داراب کوکب، دری بروج رفعت، در شاهوار تاج عصمت، مستورهٔ حجاب عفت، منظورهٔ عنایات بی‌حساب قلند قد نصکره انهاء ضمیر انور و تصویر خاطر ضیاگستر بودرکه استماع آثار سعادت دثار و اصغاء اخبار نزهت شعارلرینه ترقب و انتظارده گلزار محبت و وداد جویبار طراوت آثار صدق و صفایله مخضر و مطرا ولاله‌زار مودت فطرت نهاد امطار نضرت ایثار خلوص وفا یله سرسبز ومصفا ایکن اول جناب کریمة‌الاخلاق و عمیمة‌الاشفاق قبلندن مثال نافهٔ چین برنامهٔ عنبرین وارد اولوب الفاظ شیرین ایله تحسین و معانی رنگین ایله تزیین اولنمش انواع شکوفهٔ غراایله ملون و محلی برحدیقهٔ رعنا و روضهٔ علیا درکه اسعدزمان و ایمن احیانده وصول ایله بوی ریاحینی مشام جانی معطر و دماغ جنانی معنبر قلوب مضمون همایونده مکنون و مصون اولان فنون بهجت نمونه وقوفه و شعور اولوب باعث وفورحبور و داعی فرط سرور اولمشدر . حضرت پادشاه عالم پناه ظل‌الله سعادت دستگاه خلدالله تعالی ملکه و سلطانه وافاض علی‌العالمین بره و احسانه

ایله شاه جم‌جاه سیادت دستگاه بابنده اولان صلح و صلاح کـه موجب فوز و فلاح در تأسیس و تأیید و تشیید و تابید اولنمق امورنده بومخلصه کوز جانبندن بذل مقدور و وجد موفور توقع و استدعا اولنمش اتمام خصوص معهوده بوندن اقدم صرف مجهود اولنوب عنایت حضرت کریم معبودله کماهـوالمقصود وجود بولمشدر. حفظ عهود وصیانت عقود پادشاه اسلام ظفرانجام حضرتلرینك سنن سنیه و قاعدهٔ مرضیه لریدر بنیان عهد وامانه متزلزل‌ونقصان احتمال‌محال در.

حالا وارد اولان فحوای کتاب مستطاب دن اول سلسله‌نك تعمیر مساجد و توقیر معابده و اقامت صلوات و سائر طاعات وعباداته اوقات خجسته ساعاتلری صرف اولنمق اعلاء شعائر شرایع سیدالمرسلین حضرتنه صلی‌الله‌علیه وآله‌واصحابه اجمعین سعی و اجتهادلری ازدیاد و امتداد اورزه اولمق منفهم اولوب بوسببدن پادشاهمز اعزالله انصاره حضرتلرینك انلرجانبنه تعلق‌خاطرلری زیاده‌اولمشدربرودت سابقه یه‌بادی وباعث نه‌ایدوکی سابقاً حضور مستلزم الحبوره ایصال اولنان صحیفهٔ دعا ایله انها اولنمشیدی مشقت اسفار اختیارلری ثبوت تعمیر بیوت دین‌مبین وتزیین دورشرع مبین‌ایچون اولوب تخریب بلاد مسلمین منوی دکل ایدوکی ظاهروباهردر اثناء صلحده نواب کامیابك منع و تهدید یله‌اول دیارده اولان ترابیلـر اعراض اهل‌بیت واصحاب گزینه تعرضدن تبری واعراض قیلوب من بعد صلاحه محل نسنه قلمامشدر رای عالم آرالرینه مستور اولمیه که حالا بنااولنان جامع معمورك بنیادینه نیت‌بیورلدقده جمله مهمانی احضارینه شروع اولنوب تحسین‌ومراسم تزیین‌قبل‌تمام البنا حاضر ومهیا اولمشیدی خلق‌کریم و لطف عمیمکز استدعا سیله‌فرش و بساط خصوصنده شولکه شرط خیرخواهی و انبساط در ادا و ایفا قلتمش مزید عمرایله بهرمنداوله سز اهدااولنان صحف سبحانی وتنزیل ربانی موقعنده‌واقع اولوب کمال اجلال وتعظیم ونهایت اعزاز و تکریم برله مقبول ومرعی اولمشدر.

باقی دولت واقبال لایزال باد.*

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص ۶۶-۶۵

۲۴

درسال ۹۶۶ ﻫ . بایزید ، شاه‌زادهٔ ترك ، ازبیم پدر وبرادر به‌ایران پناهنده‌شدواین امر موجب يك سلسله مکاتبات ورفت وآمدهای سیاسی شد وسرانجام شاه طهماسب بایزید وفرزندانش را به‌فرستادگان سلطان ترك سپرد وایشان آن شاهزاده وفرزندانش را کشتند واجسادشان را به‌اناطولی بردند . این واقعه موجب‌آن شده‌که بعضی از مورخین، به‌اقتفای از اروپائیان، برشاه طهماسب خرده‌گیرند وتسلیم بایزید را ننگی برچهرهٔ تاریخ‌ایران‌دانند. بایزید درکوتاهیه بود . وی شاه‌زاده‌ای بود دلیر و بلند نظر ومغرور که آرزوی سلطنت برسراسر امپراطوری عثمانی دردل می‌پخت. للهٔاش مصطفی‌پاشا نیز به‌خیانت وباهم داستانی سلیم او را دراین اندیشه تقویت وتشویق می‌کرد . لله‌مصطفی برطبق نقشه‌ای‌که باتظر سلیم طرح‌کرده بود ، درذهن بایزید چنان تلقین‌کردکه عموم مردم وخاصه ینی‌چریان ودیگر سپاهیان تنها او را دوست دارند ونسبت به‌دیگران نه‌محبتی دارند نه‌اطاعتی . بایزید دراین غرور ، نامه‌ای‌تندوزننده به‌سلیم نوشت وبرای او وسائلی خاص زنان فرستاد . سلیم آن‌نامه وآن اشیاء را عیناً به دربار پدر فرستاد وسخت نالید . سلطان برآشفت وبایزید را شدیداً ملامت‌کرد . بایزیدکه ازکشته شدن مصطفی‌برادر خود به‌دستور پدراطلاع‌کافی‌داشت، نامه‌ای مشتمل برمراتب معذرت نزدپدر فرستاد. اما این‌نامه هرگز به‌مقصد نرسید. چه‌عمال‌مصطفی پاشا درمیانهٔ راه آن راگرفتند وازبین بردند . سلطان‌که ازنرسیدن جواب خشگمین‌تر شده بود ، بایزید را ازحکومت‌کوتاهیه معزول‌کردوحکومت آن ناحیه‌را نیز به‌پسرخود سلیم‌که درقونیه بود داد. بایزیدکه درجواب‌نامهٔ خویش انتظار داشت پدرش برسرمهرآید ، بی‌خبر از نرسیدن نامه ، ازفرمان عزل‌خود به‌وحشت افتاده دراندیشهٔ سرکشی افتاد وبه‌قصدسلطان سلیم روی به‌قونیه نهاد . سلیم مراتب را به‌پدر اطلاع دادوسلیمان دستور داد تا احمد پاشا امیرالامرا وفرهادپاشا والی قرامان و علی‌پاشای ذوالقدر به‌جلوگیری ازبایزید پردازند .

سلیم نیزاز قونیه بیرون آمد به سرداران مذکور پیوست وجنگ درگرفت و بـایزید شکست خورد وبه‌اماسیه گریخت وسه‌نفراز همراهان خود را سربریده سرهای آنان را باعریضه‌ای مشعر برمعذرت نزد سلطان ترک فرستاد . اما سلیمان بدو اعتنائی نکرده سپـاهی را مأمور تعقیب وی کرد. بایزید به‌ناچار به‌طرف سرحدات ایران شتافت وبه‌چخورسعد (ایروان)وارد شد . شاه‌قلی سلطان استاجلو حاکم ایروان ملازم خود را همراه علی‌آقا چاوش باشی‌سلطان بایزید به‌قزوین فرستاد وچاوش‌باشی‌ازسلطان صفوی اجازه خواست‌که بایزید به‌درگاه‌آید. شاه‌طهماسب نیز محمدآقا را مهماندار کرده با هدایا نزد شاهزاده فرستاد و او را به‌آمدن به‌قزوین پای‌تخت دولت صفوی دعوت نمود .

درمحرم سال ۹۶۷ ﻫ بایزید به‌حوالی قزوین رسید وشاه‌طهماسب برگزیدگان دربار خویش ، معصوم بیك صفوی و سوندوك بیك قورچی‌باشی وعلی‌قلی خلیفه مهردار وسید بیك کمونه را به‌استقبال فرستاد . بایزید هنگام نماز عصر چهار شنبه ۲۱ محرم به قزوین وارد شد ودرمیدان قزوین باشاه طهماسب ملاقات‌کرد . قاضی احمد غفاری‌که خود در آن میدان حاضر بود چنین می‌نویسد :

«سلطان بایزید، بالشکری‌چون سد سدید،همه بااسلحهٔ جنگ از تیرو شمشیر وتفنگ براسبان تازی سوار ومهیای‌کارزار چون به‌میدان درآمد بندگان نواب اعلی با قورچی‌باشی وقورچی‌تیروکمان وشمشیر به‌نفس‌نفیس‌اورا استقبال نموده تابه‌میان میدان قدم‌رنجه داشتند. به‌یك بارلشکر دست راست ودست چپ بیگانه‌هاله‌وار احاطهٔ آن شهریار خورشید آثارکرده اعوان و انصار قریب‌دوتیرپرتاب دورمانده، این‌ذرهٔ بی‌مقدار درخدمت شیخ‌علی منشاازگوشهٔ بامی‌نظاره می‌کرد. ناگاه ازمشاهدهٔ آن امرغریب لرزه براعضای بندگان افتاده وچندنوبت آیةالکرسی خوانده برآن مهرسپهرتابنده دمید... بالجمله‌مقدم‌اورا به‌اصناف تعظیم وتبجیل تلقی فرموده اورا در دولت خانهٔ قدیم فرودآوردند ودرروز جمعه برای تهنیت قدوم او قدم مبارك رنجه داشتند ودقیقه‌ای از دقایق غریب نوازی واشفاق فرونگذاشتند وبعد ازچند روز درمیدان مذکور جشن عالی‌ترتیب‌کرده قریب ده هزارتومان نقد وجنس بدومکرمت فرموده به‌دست همایون‌که بوسه‌گاه‌سلاطین ربع مسکون است به‌واسطهٔ کمال تعظیم جیقهٔ مرصع‌برسر او زدند و او ازغایت‌کبر وحماقت به‌لوازم عذرخواهی قیام نکرد.»

باوجود رفتار دور ازنزاکت بایزید، بازسلطان صفوی درمقام شفـاعت ازاو برآمده علی‌آقا آقجه‌صقل یوزباشی حرم راکه از معتمدان درگاه صفوی بود همراه‌سنـان بیك نزد سلطان سلیمان و ارشتی‌آقا را مصحوب دوراق نزدسلطان سلیم فرستاد. اماandکی برنیامدکه سلطان بایزید درصدد خیانت‌نسبت به‌شاه ایران برآمد وحتی قصدجان وی نمود وخواست‌که اورا باخوراکی زهرآلود ازمیان بردارد . دراین‌خصوص قاضی احمدغفاری چنین‌می‌نویسد:

« درخلال‌آن احوال‌به‌موجب وسوسهٔ بعضی مفسدان‌که درپیش اوبودند چون دیوقدوز

و سنان میرآخور از طریق صواب گشته خیال تخلف از موکب همایون در خاطر گذرانیده وغرااغرلو ومحمود چرکس ومصطفی نشانجی ازآن جانقی واقف شده به‌حسن‌بیك یوزباشی دراین باب ایمائی‌کردند . سلطان بایزید برآن اطلاع یافته درشبی هرسه نفررا به‌خلوتی طلبیده به‌قتل رسانید ونواب اعلی مطلقاً این‌را به‌روی اونیاورده همچنان درمقام مهربـانی واشفاق بودند تاآن‌که عرب محمدنام طرابزونی‌که شیعهٔ مخلص بود هم ازملازمان او به‌مهمی به‌مازندران رفته هم درآن اوان ازگرد راه رسیده در روزی‌که نواب اعلی و سلطان بایزید در باغ سعادت آباد سیر می‌فرمودند خود را به‌خدمت رسانیـده آهسته گفت دوکلمهٔ واجب ـ العرض دارم وفرصت‌فوت می‌شود . نواب اعلی اورا به‌دیوان خانه وعده‌کرده حریفان ازآن بویی‌بردند به‌موجب‌الخائن خائف ازباغ چون به‌منزل خودرفتند آن بیچاره را در شب پنج شنبه ۲۱ رجب‌که درآن شب قران نحسینی شده بود به‌قتل‌آوردند. این‌خبرکه به‌مسامع‌جاه وجلال رسید از دوجهت ملال‌فرمودند یکی‌آن‌که مرد مؤمنی به‌ناحق‌کشته شدودیگرآن‌که درایشان خیانت عظیمی هست‌که این جرأتها می‌کنند بالضروره به‌فکردفع ایشان افتاد.»

درین خصوص قول دیگری نیزهست که درحاشیهٔ تاریخ منتظم نـاصری آمده ومسلماً مأخوذ است ازتاریخ عثمانی هامرپورگشتال. درتواریخ فرنگ می‌نویسند: « درموقع‌استقبال یکی ازسواران دلیرترك موسوم به‌فرهاد قدزکه درجلو شاه طهماسب وسلطان بایزیدحرکات جنگی می‌کرد به‌سلطان بایزیدگفت چه‌عیبی داردکه این‌جنگ را که به‌طور بازی می‌کنیم به‌صورتی‌جدی درآوریم وشاه طهماسب را بکشیم وترا به‌سلطنت ایران برداریم . این حرف به‌گوش شاه‌طهماسب رسید واندیشناك شد.»

در هرحال، همین‌که مردم‌ازخیالات بد وخیانت‌آمیز بایزیدآگاه شدند،روزجمعه‌ای، نماز شام ، بردرخانهٔ بایزید هجوم‌آوردند وسنگباران‌کردند وطعنها ولعنها نمودند.«هرچند این‌معنی‌موافق مزاج‌اشرف‌اقدس‌نبود،اماچون‌امری‌بی‌اختیار واقع‌شده‌بود دیگربرآن‌جماعت اعتماد نمانده‌بنابراین‌صباح جمعه‌بعضی‌از امرا به‌منزل‌اورفته وی‌را بافرزندان به‌دستورمقرر به‌دولت‌خانه‌آوردند ودرعصرآن‌روز اورامسلوب‌الاختیارساخته ملازمان‌مفسداورا چون‌للـه‌پاشا وفرخ‌بیك وسنان میرآخور وعیسی‌چاشنیگیروخواجه عنبروغیرهم را به‌قتل‌آوردند واورخان پسر بزرگتر اورا به‌حسن‌بیك و سلطان محمود را به‌معصوم‌بیك وسلطان محمد را به‌قورچی باشی وسلطان عبدالله‌را به‌میر سیدشریف سپردند وخودش‌را دراندرون دولت‌خانه حفظ نموده قورچیان بروگماشتند.» (جهان‌آرا)

درسال ۹۶۸ ایلچیان سلطان ترك، علی‌پاشا حاکم مرعش و حسن‌آقا قاپوچی‌باشی با ۷۰۶ نفردرشنبه نهم جمادی‌الثانیه به ایروان ودرسه‌شنبه۲۲رجب به‌قزوین رسیدند و«تحف‌و تنسوقات وپیلاکات ازمرصع آلات چون‌کمر شمشیروکمـرخنجرواقمشهٔ نفیس فرنگ و روم

وبسیاری ازنفایس‌وچند سراسب بدوکه خواندگاراتحاف داشته بودبه‌آیین مرغوبی گذرانیدند ونواب اعلی‌بعداز انواع مراعات واصناف نوازشات جعفربیك کنگرلو استاجلوراکه درسلك امرای عظام منتظم بود به ایلچی گری مقررداشته همراه ایشان به‌روم روان، گردانید.

بی گمان، سلطان‌ترك علی‌پاشا وحسن‌آقا را با۷۰۶نفربرای گرفتن بایزید وفرزندان وهمراهانش فرستاده بود وغرض اوازتقدیم تحف وتنسوقات...» هم این بودکه پادشاه ایران را استمالتی کرده واورا برتسلیم بایزید ترغیب نموده باشد، ولی چنان‌که‌گذشت بازهم شاه طهماسب، باهمه خیانت وسوءنظر بایزید ، وی را تسلیم ننمود وبا فرستادن جعفربیك همراه سفرای ترك، مطلب‌را به دفع‌الوقت‌گذراند وعذری که‌آورد این بودکه سوگند خورده‌ام کـه بایزیدرا تسلیم عمال‌سلطان عثمانی ندهم.

درسال۹۶۹ ولی‌بیك‌یساول‌باشی استاجلوکه قبلا به‌سفارت به‌روم (عثمانی) رفته بـود همراه ایلچیان‌آن‌کشور، خسروپاشا حاکم وان وسنان‌بیك چاشنیگیر وعلی‌آقاچاوش‌باشی با دویست‌نفردرروز۵شنبه ۱۴ ذی‌القعده به‌قزوین رسیدند ودرهفدهم درباغ‌سعادت‌آباد «به‌پابوس سرافرازشدند». چون دراین خلال، عهدنامهٔ ایران وعثمانی منعقد شده ودرآن تصریح شده بودکه طرفین پناهندگان سیاسی راتحویل‌دهند، شاه‌طهماسب «که درجمیع اموزنظر برصلاح حال جمهورداشته ودارند،سلطان بایزیدرا بااولاد درروز۵شنبه۲۱ ذی‌القعده حسب‌الاستدعای پدرش تسلیم ایلچیان‌کرده ایشان به‌فرمودهٔ خواندگارهمه‌را به‌خبه هلاك کردند» (جهان‌آرا) درتاریخ‌آن واقعه گفته‌اند: پنج‌کم اززمرهٔ عثمانیان.

به طوری که‌گذشت، شاه طهماسب، خواه ازنظرسیاسی خواه ازلحاظ مصلحت مملکت، ملزم بودکه بایزید رابه عمال ترك بسپارد چه‌درغیراین صورت، بـه نحوی‌که درطی اسناد تاریخی به‌نظرمی‌رسد، امکان داشت‌که باردیگربین ایران وترك جنگی روی دهد وهزاران نفرازایرانیان دراین جنگ‌کشته شوند وخانه‌ها به تاراج رود وکشتزارها پایمال سم‌ستوران شود و خاندانها پراکنده یا ننگین‌گردد. شاید ازلحاظ خصوصی واخلاقی عمل شاه‌طهماسب درخورسرزنش باشد ولی ازلحاظ سیاسی ومصلحت‌بینی بسیارصحیح ودرست بوده‌است ووی‌با این‌عمل هم ازبروزجنگی جدید جلوگیری‌کرده هم ازشرشاهزادهٔ مغروروتوطئه‌گری چون بایزید رهائی‌یافته‌است. بیهوده نبوده که درآن ایام، اهل نظر گفتند:

شاها چه‌سان‌آید‌کسی‌ازعهدهٔ شکرت برون کزعدل‌وعقلت‌خلق‌را زین‌سان بودآسودگی
اعدای‌دین‌را سربسربی‌تیغ‌کین‌کردی‌زسر نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی

شاه‌طهماسب که سرمار بادست دشمن‌کوبیده بود، خود درتذکرهٔ کوچك وپرارزشی که بدومنسوب است می‌نویسد:

«دراین تاریخ علی‌آقا ازنزد حضرت خواندگارآمد وامرا وجماعت هرکس‌ارمغانـی

که فرستاده بودند دربرابر تحفهٔ هرکس [تحفه آمد] غیراز پیشکش و ارمغان ما که دراین مرتبه نیزدرجهٔ قبول نیافته بود وکتابتی‌سراسر گله‌آمیزوکنایه نوشته‌بودند. من گفتم این‌است که سلطان‌بایزید را با چهارپسر گرفته وجهت خاطرحضرت خواندگاروسلیم‌خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را به‌خواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگاربرسد وفرستادگان حضرت‌سلیم برسند ایشان‌را تسلیم فرستادگان سلطان‌سلیم‌نمایم که نقض عهد نکرده‌باشم. بعدکه فرستادگان خواندگارآمدند فرمودم پاشا حضرت‌لری و حسن‌آقا شما خوش‌آمدید وصفاآوردید. آنچه‌فرمودهٔ حضرت‌خواندگاراست چنان می‌کنم وازاشارت ایشان تجاوزنمی‌نمایم و به هرخدمت‌که می‌فرمایند ایستادگی دارم. اما دربرابر این نوع خدمت‌کلی ازحضرت خواندگار وسلیم‌خان جایزه و جلدویی‌که لایق ایشان باشد می‌خواهم ودرعالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان او نرسد.»

ازهمین‌بیان نیز برمی‌آید که تاچه اندازه شاه‌طهماسب کوشیده است که ازکشتن‌بایزید وفرزندانش جلوگیری‌کند. شاید تنهاایرادی‌که برشهریارصفوی توان‌گرفت این‌بوده‌که در مقابل این‌خدمت ازسلطان ترك وپسرش توقع «جائزه وجلدو» داشته‌است.

درهرصورت، درسال ۹۷۰ سلطان‌عثمانی به‌پاس‌خدمت گرانبهائی که پادشاه‌ایران کرده بود «الیاس‌بیك راکه ازجمله ملازمانش بود باتحفه‌های خوب وتبرکات مرغوب ازآن جمله پانصدهزاراشرفی‌که سی‌هزارتومان باشد وچهل اسب‌بدو باجلهای مخمل و زربفت وزینهای مرصع» به‌ایران فرستاد. (احسن‌التواریخ) مؤلف قصص‌الخاقانیة ولی قلی‌شاملو این مطلب را تکمیل‌کرده می‌نویسد: موازی پانصد هزاراشرفی وچهل رأس مرکب شاهی مزین به زینهای مرصع و سایر اجناس نفیسه‌که باب‌مخزن پادشاهی بود» درکتاب جهان‌آرا تألیف قاضی‌احمدغفاری مقداروجه «پانزده‌هزاراشرفی قبرسی» ذکرشده‌برابربا «سی‌هزارتومان». اما هامردرکتاب تاریخ‌عثمانی تعداد مسکوکات را ۴۰۰هزارنوشته است. وی گویدکه‌پرتو پاشای وزیر ۳۰۰هزارمسکوك ازطرف سلطان‌سلیمان و ۱۰۰هزار ازجانب سلیم فرستاد همراه الیاس‌بیك سنجاق‌بیك قراحصار ومحمودآقای قاپوچی‌سلیم.

فرستادگان درنوزدهم‌صفروارد پای‌تخت‌دولت‌صفوی‌شدند وشاه‌طهماسب دربارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف راگذرانیدند. شاه دین‌پناه مجموع شاهزادگان وحضرات وکافهٔ انام و طبقات‌اکابرواشراف قورچیان را علی‌اختلاف درجاتهم ازنفایس‌تنسوقات واشرفی‌وغیره‌عنایت فرموده وسلاطین‌ازبکیه راکه درماوراءالنهربودند مثل پیرمحمدخان حاکم بلخ وعبدالله‌خان والی‌بخارا وسلطان‌سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود.»(احسن التواریخ روملو ج۱۲ ص ۴۱۹)

نکتهٔ مهمی که باید بدان توجه‌داشت این‌که بایزید درطی توقف درقزوین پنهانی با خان‌احمدخـان گیلانی که هوای استقلال درسرداشت مربوط بود وپیکهای مخفی بین آنان رفت‌وآمد می‌کرده است. درتذکرهٔ شاه طهماسب این موضوع به‌دقت وصراحتی تمام‌بیان‌شده حتی درنامه‌ای‌که شاه‌طهماسب به‌خان‌احمد نوشته صراحةً وی را ملامت کرده‌است‌که عـدهٔ زیادی ازهمراهان «شیطان بایزید» را پناه داده‌است.

نامهٔ شاه طهماسب به شاه زاده بایزید

معزالسلطنه و الحشمة والشوکة والعظمة والمعدلة والمحبة والعطوفه والعز والاقبال سلطان بایزید الدرمخان همواره ابواب تأییدات وتوفیقات نامتناهی برروی دولت و اقبال وچهرهٔامـانی و آمال حضرت سلطنت‌وحشمت پناه، معدلت ورفعت دستگاه، فرزندکامکار، پادشاه‌زادهٔ جوان‌بخت نامدار، نقاوهٔ اعاظم سلاطین وخواقین روزگار، شایستهٔ اورنگ رفعت وکامرانی دودمان سلطنت سلیمان فلك قدر ثریا مکان، شهریار عالی تبار اسکندر نشان، المؤید بالتأییدات الجلیة من عندالله الملك المنان الموفق بالتوفیقات الالهیة من‌الله الملك المستعان رفع‌الله تعالی الویة سلطنته واقباله علی‌السماء واعلی دولته ونصرته وعزته علی‌مفارق الایام الی‌یوم‌القیام مفتوح‌وگشاده باد واسباب‌وامانی‌و آمال آن سلطان‌عالی‌شان و آن‌پادشاه‌زادهٔ عالی‌مکان ازخزانهٔ غیب وحکمت وامارت مهیا وآماده بمحمدوآله حقا وکفی به‌شهیداکه از ورود خبرقدوم مسرت لزوم آن سلطان عالی تبار و فرزندان کامکار عالی مقدار بدین صوب صواب وملاحظهٔ حصول مطالب ومقاصد خود،درضمن محبت و دوستی محب‌بلا ارتیاب ، نه‌چندان آثاربهجت وشادمانی به‌خاطراشرف‌اعلی‌ومفتشان بارگاه معلی راه یافت‌که قابل‌تقریروتحریرباشد ودراین ولا که مقاصدان مشتمل‌بر کمال‌خلوص‌محبت و ولا، متضمن‌بر کیفیت‌حال‌خجسته‌مآل آن‌حضرت وخلاصی‌از کید مخالفین‌واعدا،به‌مطالعهٔ غرا رسید اسباب بهجت وشادمانی ومواد ود وخوش‌حالی متزاید ومتضاعف گشت.

الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربنا لغفور شکور[۱].

آنچه دل اندرطلبش می‌شتافت   درپس این پرده نهان بود یافت

وسیادت پناه شمس‌الفلک‌الدوار، محمد آقا مهمان دار خاصهٔ شریفه راکه از مخصوصان بارگاه فلك اشتباه است درتهنیت مقدم شریف وطلب آن حضرت بدان صوب صواب نمافرستادیم و چون توجه رایات جلال به‌صوب دارالسلطنهٔ تبریز، دراین‌اثناکه آن سلطنت پناه تشریف آورده‌اند موجب برهم زدگی ولایت می‌باشد، بنابرآن فرمان‌جهان‌مطاع نافذگشت که‌امارت پناه نظام‌الدین‌شاه قولی‌سلطان‌استاجلو وجماعت مذکوره درملازمت عالی‌انتساب و فرزندان عالی‌شان بالشکر فیروزی اثر متوجه بلدهٔ نخجوان‌گردند وپروانچهٔ مطاعه به‌اسم وزارت پناه غیاثا عطاءالله وزیر آذربایجان فرستادیم که استقبال موکب عالی نموده منزل به‌منزل سامان وساوری ضرورت دهد ودربلدهٔ نخجوان به‌عزملازمت عالی مشرف شده به‌وظایف پیش کش ومهمات وخدمات قیام می‌نماید و اونیز به‌اتفاق سلطان مشارالیه وجماعت در رکاب سعادت انتساب بوده به‌فرخی وفیروزی متوجه دارالسلطنه‌گردند وددر دارالسلطنة المذکورة امارت مآبی مهمان‌دارخاصهٔ شریف که از زمرهٔ اصدقا ویك جهتان دولت باهره است به‌عزملازمت خواهد رسید وامارت مآب مشارالیه در دولت‌خانهٔ‌همایون به‌لوازم مهمات ومراسم‌پیش کش‌رسانی‌قیام‌نماید وبعداز سیرعمارات ومنازل‌وباغات آن جا که امرا و وزراء مشارالیهم و جماعت مذکور شب وروز ملازم رکاب عالی بوده بدین‌اسلوب مستقر سریرسلطنت وکامرانی خواهدگشت وبعضی حکایات زبانی بدیشان سفارش فرموده‌ایم.در خلال آن ایام‌که به‌سعادت خدمت عالی وملازمت [مجلس؟] سامی مشرف‌اند به عرض خواهند رسانید و بعد از تجاوز دارالسلطنة المزبورة ارکان دولت و اعیان حضرت نیز فوج فوج استقبال موکب عالی [کرده] به‌سعادت ملازمت مشرف خواهند شد.

ان شاءالله تعالی بعداز ادراك صحبت شریف، آنچه نهایت‌کام ومرام وغایت مدعی‌وخاطرخواه‌آن سلطنت ومعدلت دستگاه باشد به‌تأیید وتوفیق واعانت‌واحترام

۱ــ سورة الفاطر ۳۴.

حضرت و حضرات به‌محل خواهد شد و به‌هیچ وجه و هیچ چیز در وظایف امداد ومعاونت آن حضرت فروگذاشت نخواهیم فرمود .

ثانیاً مشهود ضمیر مهر تنویر می‌گرداند که قبل از ورود کتاب مستطاب درباب ابوت واخوت مآب سلطنت‌پناه متردد خاطر بودیم وارادت‌خاطر عاطر آن‌حضرت را دراین باب راجح داشته انتظار شریف داشتیم که دراین ولا که نامهٔ نامی رسید ولفظ ابوت درتعریف القاب همایون نوشته بودند این معنی را مستند به‌الهام غیبی‌دانسته مانیز آن سلطنت پناه را به‌سمت فرزندی معزز وگرامی‌گردانیدیم وان‌شاءالله تعالی درمراعات وظایف ومقتضای آن نسب عالی به‌وجهی اهتمام خواهیم فرمود که آثار آن به‌صحایف روزگاروصفحات لیل‌ونهار باقی ماند ومعذرت که درباب آمدن‌اولکای نواب همایون ما بی‌رخصت‌واجازت قلمی‌فرموده‌بودند حقاکه با وجود عالم‌محبت ویگانگی درعلاقهٔ ابوت وفرزندی اصلاگنجایش آن نیست . ملکی چنین از طریق یگانگی [بی‌تکلفی[1]] الکای‌مارا مشرف‌فرموده‌اند ازاین به‌غایت ونهایت مقبول‌افتاده خاطرشریف ازغبار آن دغدغه مصفی دارندو آمدن خود را بدین دیارخیر آثار محض مسرت وعین صفا شناسند .

همواره ظلال‌سلطنت واقبال وسایهٔ رفعت واجلال برمفارق انام‌مخلد ومستدام باد . برب‌العباد .*

۱ـ تصحیح قیاسی . نسخه : بتکلیفی

*ـ منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۳۶ - ۱۳۴ـ منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۴۵ـ۴۳

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه‌طهماسب

عالی‌حضرت معالی‌رتبت گردون بسطت قمربهجت عطاردفطنت ناهیدعشرت خورشید افاضت برجیس سعادت بهرام صولت کیوان رفعت کسری معدلت دارا درایت سلطنت پناه خلافت دستگاه، باسط امن و امان، متمسك حبل‌متین ان‌الله یأمر بالعدل‌والاحسان[1]، المؤید بلطف‌الله، القائم بامرالله، معزالدولة والعزةوالسلطنةوالاقبال طهماسب شاه ادام‌الله تعالی‌ایام دولته‌وسلطنته وضاعف کل‌یوم مقادیر حشمته وشوکته فوایح روایح دعواتی که مهب هدایت وفا و وفاق دن‌منشعب وشمایم نسایم‌تسلیماتی که منشأ عنایت نسیم اتحـاد واتفاق دن منبعث، اولور، انواع عز وشرف برله مهدی ومتحف قلندقد نصکره آیینهٔ رای صواب نمـای ومرآت ضمیر طلعت زدایه ظاهر وهویدا اوله‌که حالیا اوغلم بایزیـد غرور شباب واغوای اصحاب سببی ایله دائرهٔ ادب دن خارج جادهٔ اطاعت دن عدول وطریق ضلالته دخول ایدوب شعـار عصیانی اشعارو آثارطغیانی اظهار ایلیوب بی‌تأمل‌وتفکربی‌اندیشه‌وتدبر اجناس اشرالناس‌دن نیجه ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغی وعنادی یاننه جمع ایلیوب فرزند ارجمند امجد ارشد اوغلم سلیم اوزرینه یوریبوب اغراض‌فاسدهٔ دنیویه واعراض کاسدهٔ دنیه ایچون مقابله ومقاتله ایلمکین‌مشارالیه اوغلم دخی‌متوکلا علی‌الله ومستعیناً بالله‌یاننده حاضر بولنان رجال توانا مجال ایله مضاربه ومحاربه‌یه مباشرت ایلدکده اول جیش

۱ـ النحل ۲۹

بدکیش بونلرك هیئت پرهیبتیله‌هجومن کوریجك مقابله به‌مقاومت ومقاتله به‌طاقت‌لری قالمیوب عسکرانجم شرری چون بنات النعش حیز افتراقه واختربختی وبـال احتراقه دوشمکین . جمعیت ضلالت مآثری تفریق وفریق جهالت منقبتی خسارت وهزیمته رفیق اولوب فرار اختیار ایلمش ایدی مومی الیه اوغلم سلیم طال بقاه نك صرصر غیرت نارحمیته التهاب ولهب غضبه اضطراب ویرمکین کلیاروم‌ایلی‌دلاور‌لری‌له و اناطولی و قرمان ومرعش عسکری ایله وبعض قپوم قوللری و یکیچری‌لر ایله معجلا یورییوب هجوم ایتدوکنی ایشیدیجك قراری فراره تبدیل ایلیوب دیـار شرق جانبنه تـوجه ایلمش ایـدی اول حضرت عالی رتبت ایلـه مابیننده منعقد اولان کمال محبت و اخلاص و تمام مودت و اختصاص مقتضی دورکه اگر اوغلم بایزیدعنید شرذمهٔ قلیله وزمزمهٔ ذلیله‌سیله سرحد ولایتکزه داخل‌اولمق دیلرسه‌اجازت و رخصت ویریلوب حدوُد ولایت ضابط لرینه تنبیه وتأکید اولنه که ممرومعبرلری سد ایلیوب کچورمیه‌لـر شویلرکه برطریقیله اول جانبه یول بولوب مملکته داخل اولورسه دخی مجال ویرمیوب یرار ادملر ایله اوغلم سلیمه کوندروب تسلیم اولنه تاکه بوجـانب دن کوندریلان عسکر ظفر رهبر سرحد ولایتکزه داخل اولمق لازم کلوب حدود ولایته ورعایای مملکته غفلت ایله‌تعدی وتأذی اولنمیه.

پس‌بوخصوص‌ده‌هرنسنه که‌لایق خلوص‌محبت وسزاوارصفای‌نیت دورصدور وظهور ایلیه.بوقضیه نك اعلام ایچون اردهان سنجاغی بکی قولم سنان اوله صوب صوابه ارسال‌اولندقده عندالوصول مأمول‌درکه معجلا کیر وبوجانبه رخصت‌اجازت ایله ارسال اولنه .

همواره صدوردولت ومعالی‌مدی الایام واللیالی به‌وجود عالی مزین ومشرف داراد . انه رؤف بالعباد . *

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۴۶ - ۴۵

نامهٔ شاه‌طهماسب به سلطان سلیمان

همای زرین‌بال همایون فال وعنقای مشکین جناح عزت واجلال که از هوای فضای عاطفت سلطانی و قلهٔ قاف شکوه و شوکت سلیمانی سایهٔ اقبال برساحت امانی و آمال مخلصان صادق انداخت واز اوج قبهٔ قدس وقمهٔ طارم انس برشاخسار امید دوستان موافق نشیمن ساخت اعنی سعادت انوارکتاب شریف و خطاب منیف که دراین ولا از افق اقبال و مطلع جاه وجلال اعلی حضرت فلك مرتبت خورشید رایت کیوان منزلت ، برجیس برج سلطنت وشهریاری، آفتاب اوج عظمت وبخت‌یاری، سلطان اعظم مطاع، خاقان اعدل لازم الاتباع، رافع رایات السلطنة بالعدل و الاحسان، راقم آیات الرحمة والرأفة علی صفحات الزمان، آیة‌الله علی البرایا، المؤید لاعلاء کلمة العلیا، مفیض النعم والجود ، المختص باوفر الحظ من مواهب الملك الودود .

شهنشاه با فر و دیهیم وگاه — پدر بر پدر خسرو و پادشاه
فرازندهٔ رایت سروری — فروزندهٔ بزم اسکندری
برآفاق گسترده ظل همای — درآن سایه‌آسوده خلق خدای

پادشاهی که تا از دیوان عالی نحن قسمنا[1] پروانچهٔ نرفع درجات من نشاء[2] و منشور دولتش به طغرای غرای جهان‌آرای و آتیناه ملکا عظیما[3] موشح [ ]

۱ـ الزخرف ۳۱ ۲ـ الانعام ۸۳ ۳ـ النساء ۵۷

گشته نصب‌العین‌ضمیر منیرش غیر از صلاح حال عجزه و مسلمانان امری دیگر نبوده و درمصالح ملك وملت چیزی که خلاف حال رعایا و اسباب معاش ومعاد برایا تواند بود به خاطر خطیرش خطور ننموده.

خسرو خسروان بـا تمکین — رفته حکمش ز روم تاحد چین
علمش سربـر آسمان برده — سایـه بـر آفتـاب گستـرده
چرخ‌درخدمتش‌رضاجوئی‌است — بر در درگهش دعا گوئی است
تـا سزای رضای او گـردد — گرد دولت سرای او گـردد
هم سپاهی ز لطف او شادان — هـم رعیت ز لطفش آبـادان
همه آسوده در حمایت او — عـالمـی در دعـای دولت او

داور والاَفر سلیمان شان، پادشاه جمشید نشان، خاقان دارا شکوه فریدون فر، خسرو کسری حشمت سکندر ظفر ممهد قواعد حشمت و بختیاری، مؤسس قوانین ابهت و کامکاری، سلطان اعدل کامکار، مظهر آثار یخلق مایشاء و یختـار[1]، حافظ بلادالله، ناصرعبادالله، الذی‌لیس له فی‌العدل عدیل ولافی‌الملك بدیل، ناصب اعلام الفتح‌المبین، ناصرالویة العز والتمکین، قامع آثار الکفر والضلال، رافع آیات‌الرحمة الی غایةالمراتب و نهایة الکمال.

شه کامران خسرو شیر گیـر — به دولت جوان و به تدبیر پیر
ز تدبیر صائب جهـانش به کام — به نیروی دولت سپهرش غلام
شهی کاسمان بردرش گاه‌بـار — ز پروین و جوزا فشاند نثار
صفاتش در اندیشه بیش از کمال — توانش دراندازه بیش از خیال
همه عالم از جان ثنا خوان او — جهانی پراز فیض و احسان او

ذی شوکتی که سعت مملکتش چون عرصهٔ ملك امکان ازحیز افهام بیرون و وسعت همت عالی‌نهمتش چون ساحت لامکان از احاطهٔ عقل دوراندیش‌افزون‌است. سحابی که آفتاب آسا ازپرتو آثارش اقطار آفاق روشن است، فلك جنابی که آفتاب‌وار از فیض ادرارش عرصهٔ هامون گلشن. اشجار جویبار معدلت از باران احسان

۱ــ القصص ۶۸

بی کرانش سرسبز وسیراب و گلزار چمن انصاف ازقطرات امطارعاطفتش باطراوت و تاب .

شاهی که بـه نصرت الهی | بنشسته فـراز تخت شاهی
شاهی که ز ظلم عار دارد | از عـدل و کـرم شعار دارد
عدلش چوپناه تخت وتاج‌است | او را به دعا چه احتیاج است

ناصرجنودالهداة و کاسر وفودالعصاة، رافع الویةالاسلام، منکس رؤس الکفرة والآثام ، المختص بخصایص المواهب من عندالله الملك المنان ، الموفق بجلایل المراتب من خواقین العصروالاوان ، سلطان البرین وخاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، قرین ذوالقرنین ، سمی نبی‌الثقلین ، سلیماً للسلطنة والشوکة والحشمة والابهة والعظمة والخلافةوالعدالة والرأفةوالاحسان، سلطان‌سلیمان‌بن‌سلطان‌سلیم‌خان لازالت عتبته‌العلیا ملجأ لقاطبة الانام وسدته السنیة سداً بین الکفروالاسلام برساحت حال ومطرح آمال محب بی‌ریا ومخلص صادق‌الولاساطع گشته بود، ازایراد دولت مآب سعادت نصاب، شجاعاً للدین سنان بیك میرسنجاق اردهان، به مطالعهٔ مضمون بلاغت مشحون آن مشرف شد وبه‌اشارات علیه‌وبشارات سنیه که از کمال‌خصوصیت ویگانگی انهاء واعلام فرموده بودند ممنون‌گشت ومورد کریمش را به‌مراسم تعظیم ولوازم تکریم مقابل و مقارن داشته چنانچه شیوهٔ مخلصان نیکوخواه و محبان بلا-اشتباه است صحایف دعوات اخلاص شعارکه عنوان قبولش به توقیع هذاکتابنا ینطق علیکم بالحق[1] موشح ولطایف تسلیمات اعتقاد آثارکه اجابتش به‌طرازان دعاء المحبین مجاب مطرز بـاشد مصحوب قوافل صباح ومسا و رواحل صدق عقیدت و ولا تحفهٔ مجلس‌اعلی‌ومحفل‌اسنی که‌مصداق‌جنةعرضها کعرض‌السما[2] است می‌گرداند وهمواره ازحضرت واهب‌العطایا انتظام اسباب حصول کامکاری و وصول موجبات آمال وامانی اعلی حضرت خاقانی آمل وسایل است.

الحمدلله که گلشن مودت و اختصاص از جویبار حدایق دوستی و سلسال ریاض خصوصیت و یگـانگی به نوعی خرم و سیراب است کـه انوار آثار آن

۱ـ الجاثیة ۲۸ ۲ـ الحدید ۲۱

یوماً فیوماً دیدهٔ آمال همگنان را منور و فوایح روایح آن دماغ جان عالمیان را معطر دارد.

بعد هذا مکشوف رای عالم‌آرا که فی‌الحقیقة مشکوة انوار تجلیات لاریبی است می‌گرداند که شرحی که درباب شاه‌زاده سلطان‌بایزید و بی‌ادبیها و گناهکاریها که به‌مقتضای غفلت و جوانی و جهل‌ونادانی دراین اوقات ازاوسمت وقوع یافته در طی کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب مندرج فرموده بودند به مطالعهٔ آن مشرف و مسرورشد. اشاراتی که درباب گرفتن وسپردن اوبه حضرت شاه‌زادهٔ کامکار، نقاوهٔ سلاطین عالی‌مقدار ، نهال آمال سلطنت و اقبال، نیر اوج عظمت و جلال، المنظور بانظار العواطف السلطانیة، المختص بالمکارم والمراحم الخاقانیة ، معزاً للسلطنة والاقبال،سلطان سلیم‌خان عمره‌الله‌تعالی فی‌ظل‌ظلیل والده‌العظیم‌الشان رقم زدهٔ کلک شفقت سلك شده بود، بررأی عالم‌آرای مخفی نخواهد بود که حضرت شاه‌زادهٔ مشارالیه که ازصدمات قهرسلطان خائف وهراسان بوده، درآن ایام که‌کار بر او تنگ شده بود به‌مضمون ولاتلقوا بایدیکم الی‌التهلکة[1] وسنت سنیهٔ الفرار ممالایطاق من‌سنن‌المرسلین طریق صلاح وفلاح درآن‌دیده که ازآن‌گرداب حیرت خودرا به‌ساحل نجات رسانیده به‌مناسبت قرب جوارخود را بدین دیارانداز‌د وبنابراستحکام قواعد محبت ودوستی این مخلص را وسیلهٔ استغفار واعتذارسازد.

بعد ازآن‌که شاه‌زادهٔ مشارالیه ازآن ورطه بیرون آمد و به حضور رسید، در مجالس متعدد مباسطت و مخالطت او دست داد وبر کیفیت احوال و مآل او اطلاع حاصل گشت ، کمال ندامت و پشیمانی ازصفایح احوال او پیدا و لیلاً و نهاراً برزبان عجز و انکسار به مضمون آیهٔ کریمهٔ ربنا ظلمنا انفسنا[2] گویا است . فاما همواره با مخلص می‌گوید که مرا در ملازمت خداوندگار زمین غیبت بسیار کرده‌اند و آیینهٔ خاطر مهرتنویر آن حضرت را ازمن مکدر ساخته . اگر قبل از استدعای عفو و آمرزش گناهان من و آمرزش آن حضرت مرا بدان صوب فرستند عرق غضب شاهانه به حرکت‌آمده مرا نیز به طریق سلطان مصطفی به قتل می‌رساند

۱ـ البقرة ۱۹۵ ۲ـ الاعراف ۲۲

و مظلمهٔ خون من در گردن شما خواهد بود. لهذا این مخلص نیز بنابر توهم این صورت وملاحظهٔ آن که درحین قهر و غضب به حکم قتل او اقدام فرمایند و بعداز مدتی که تسکین شاهانه شد به‌طریق حکایت سلطان مصطفی نادم گردند، درفرستادن او متأمل گشت.

که سهل است لعل بدخشان شکست　　شکسته نشاید دگر باره بست
به تندی سبک دست بردن به تیغ　　به دندان گزد پشت دست دریغ

واسنادگرفتن و سپردن اوبدان وجه که به محب خیرخواه فرموده بودند بی-تکلف ازمکارم شاهانه توقع نداشت. چرا که درزمان سلاطین سابقه که آبا واجداد کرام عظام محب رتبهٔ سلطنت ظاهری نداشتند، ارباب جرایم که از خوف عقوبت سلاطین و حکام پناه بدین سلسلهٔ علیه می‌بردند، از میامن برکات ایشان و مراعات حرمت آن خانوادهٔ علیه به مال و جان امان یافته شیوهٔ عفونسبت به ایشان مبذول می‌داشته‌اند ومراعات و مراقبت با عامهٔ گناه‌کاران فرو نمی‌گذاشته‌اند و این قاعدهٔ رضیه همواره از آن تاریخ در حظیرهٔ مقدسهٔ ایشان متعارف و معمول است. حالاکه بتوفیق الله تعالی وُیمن امداد ارواح مقدسهٔ حضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین رتبهٔ سلطنت ضمیمهٔ دیگرمواهب گشته است اسناد این به‌مخلص از لطف و احسان آن حضرت دورمی‌نماید.

اکنون از آن جاکه کمال اعتماد به مرحمت و مکرمت آن پادشاه عالی‌جاه است به‌امیدواری موهبت من‌یشفع شفاعة حسنه یکن‌له نصیب منها[1] درمقام‌استشفاع واعتذار شاهزادهٔ مشارالیه درآمده به ارسال این صحیفهٔ محبت وخیرخواهی مصدع اوقات فرخنده ساعات گشت.

معدلت سیرتا! جهان دارا!　　زیر حکمت سکندر و دارا
عالم از عدل تو پر آوازه　　عفو و لطفت برون ز اندازه

قال‌الله تبارك و تعالی وقل یا عبادی‌الذین اسرفواعلی انفسهم لاتقنطوا من-رحمة الله ان الله یغفرالذنوب جمیعا[2] . گاهی که حضرت پروردگار و کریم رحیم

۱- النساء ۸۷　　۲- الزمر ۵۴

آمرزگار بندگان گنه‌کار و عاصیان پریشان روزگاررا با وجود کمال مرتبهٔ عصیان و نهایت ضلالت و خذلان به مژدهٔ سروش وغفران و نوید این خطاب مرحمت بنیان مسرور وشادمان سازد، هرآینه آن پادشاه عالی‌جاه را که متخلق به اخلاق الهی و متصف به تتبع آثار و اطوار حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه‌وسلم اند نسبت به‌شاه‌زادهٔ خطاکار امیدوار غیرازشیوهٔ عفوومرحمت وشیمهٔ لطف وشفقت چه‌لایق و مناسب تواند بود وبا وجود زلات وُتقصیرات که از او به وجود آمده ازکمال خلق کریم ولطف عمیم آن اعلی‌حضرت چه توقع توان داشت.

گرچه او را گنه فراوان است کرمت صد هزار چندان است

الاصاغر یهفون والاکابریعفون

الا ای آفتاب بـرج شاهی به فرمان تو از مه تا به‌ماهی
خدا از لطف محضت آفریده به‌شاهی چون تودوران کس ندیده
توئی آن شهریار عدل گستر مطیعت خسروان هفت کشور
توقع دارم از الطاف شاهی که بیرون است از حد تناهی
به سوی او ز روی لطف دیدن خط عفوی بر اعمالش کشیدن
چه باشد گر کنی ازلطف بسیار نظر بـر حال فرزند خطـاکار
به تقصیری که از حدبیش کرده خجالت را شفیع خویش کرده
مگر شاه آن شفاعت در پذیرد گناهی را که شد بر وی نگیرد
که برگ هرغمی‌دارد دراین‌راه نـدارد تـاب نـاخشنودی شاه
عنایت کن که‌این سرگشته فرزند نـدارد طاقت خشم خداونـد
اگر زلات او از حد برون است ترا دریای رحمت زان فزون است
چه باشدگربدین مخلص نوازی مرا منت پذیر خویش سازی

ترصد وترقب آن که جرم وگناه اوراکه عادت خردان است دربرابرلطف و احسان خود آورده چنانچه شیوهٔ بزرگان و آیین خداوندان تواند بود برشاه‌زادهٔ مومی الیه ترحم نمایند و مضمون صدق مشحون فمن عفا واصلح فأجره علی‌الله[1] و

۱ـ الشوری ۳۸

آیهٔ وافی هدایهٔ الکاظمین‌الغیظ والعافین عن‌الناس[1] منظور نظر اصابت اثر داشته به محض کرم ومروت پادشاهانه تقصیرات اورا هرچند فراوان باشد به‌مخلص خیر-خواه بخشیده ازنظر اعتبارساقط سازند.

بزرگان خرده بر خردان نگیرند — گناه از بنده و عفو از خداوند
سوچی کراولودرسن لطفك‌ایشله — کیچی‌باشینه‌رحم‌ایدوب‌باخشله
اگرمجرم دوراول شفقت‌سنکدر — سن‌اولولطف سن‌رحمت‌سنکدر

وبی‌تکلف چون شاه زادهٔ مشارالیه با کمال عجز و انکسار در مقام توبه و استعذار درآمده برذمت همت السلطان العادل ظل‌الله استغفارامری است از واجبات هوالذی یقبل‌التوبة عن‌عباده ویعفوعن‌السیئات[2] وقال ایضا من‌عمل‌منکم سوءً بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فأنه غفوررحیم[3].

شنیدم کـه در روز امید وبیم — بدان را به خوبان ببخشدکریم
تونیز اربدی بینی ای نیك رای — زبد بگذر و سوی نیکی گرای
خداونـد بخشندهٔ دستگیـر — کـریم خطابخش پوزش پذیر
نه عذر آوران را براند به‌جور — نه گردن کشان را بگیرد به فور
اگر بـر خطـا پیشه بشتافتی — که از دست قهرش امان یافتی

امیدواراست که عنایت نامه مشحون به‌جواهر زواهرصوری ومعنوی،ازروی لطف ومرحمت به‌مخلص و نامهٔ عفو وآزادی، به‌شاه‌زادهٔ مومی الیه شرف صدور یابد به وجهی که بالکلیه خاطراین محب وشاه‌زاده جمع گردد که آنچه امر و اشارهٔ آن حضرت‌باشد ایستادگی دارد وازآن تخلف وتجاوزی نیست وبه مجرد این‌مقدار لطف وشفقت که آن اعلی‌حضرت دراین باب فرمایند واین قدرسعی واهتمام که این محب به‌جای می‌آورد.

ازآن طرف نپذیرد کمال تونقصان — وزاین طرف شرف روزگار ما باشد

غرض که به هدایت اناریدالا الاصلاح ما استطعت وماتوفیقی الابالله[4] محض

۱ـ آل‌عمران ۱۲۸ ۲ـ الشوری ۲۵ ۳ـ الانعام ۵۴

۴ـ هود ۸۸

خیروصلاح ملحوظ ساخته جهت تبلیغ این رسالت معتمد قدیمی، عمدةالاعیان و الاماثل، زین‌الدین علی‌آقایوزباشی قاجارراکه ازاول جلوس اعلی حضرت فردوس مکان ازخواص خدمتگاران بوده وهست به ملازمت عالی فرستاده شد. امیدوار آن که او را به عین‌عنایت و عاطفت شاهانه منظور داشته مقضی‌المرام روانهٔ این دیار سازند. رجای واثق وامل صادق آن‌که دراین باب لطف واحسان فرموده مضمون‌این نظم نظیم‌که شیخ مصلح‌الدین‌سعدی رحمه‌الله دربوستان آورده

توهم برددری هستی امیدوار پس امید بر درنشینان برآر

به سمع رضا اصغا خواهند فرمود. چون زیاده براین اطناب واطالت مفضی ملال است به شریطهٔ دعای بی‌ریا که متضمن سعادت دنیی و عقبی و مستلزم رفاهیت حال‌کافهٔ برایا باشد اختتام می‌نماید

تا بود در بلندی و پستی سایه و آفتاب را هستی
یا رب این سایهٔ الهی را آفتاب سپهر شاهی را
بر سپهر بقا ممکن دار ز آفتاب خلود روشن دار
تا بود دور در فلك ممکن تا بود نقطهٔ زمین ساکن
روش آن به وفق رایت باد شرف این به‌خاك‌پایت باد.*

* نسخهٔ خطی شمارهٔ Sup. 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس .

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه‌طهماسب درخصوص بایزید[1]

اعلی‌حضرت والا رتبت گردون رفعت عطارد فطنت، نیرطارم ابهت فص‌خاتم معدلت ، خورشید مشارق شهریاری ، جمشید سرادق تاجداری ، داور دارا رای ، فریدون ملك آرای ، کیخسرو دهر ، نریمان عصر ، مزین سریر سلطنت وشاهی ، مبین آیین خلافت وشاهنشاهی ، ساحب اذیال المآثر ،صاحب اعلام المفاخر ، قرة باصرة الایالة ، غرة ناصیة البسالة ،المحفوف بصنوف رواتب المواهب من فضل الله ، معزالدولة والاقبال طهماسب‌شاه لازالت اطناب خیام دولته مربوطة بالخلود واسباب نظام‌شوکته مضبوطة بالسعود لوایح انوار دعوات فایقه وفوایح انوار تحیات رایقه که صفحات فؤاد اودا اندن متوسم ونفحات وداد احبا انکله متنسم اوله تمایم حمایم رفعت منال هدهد مثال قلنوب وسائل مشکین‌شمایل‌نسیم شمال‌ایله اهدا وارسال اولندقدنصکره .

رای منیرصواب‌نما وخاطر خطیر حقایق‌گشایه‌انها وانبااولنور که مقدمااوغلم بایزید غرور وغفلت جوانی وقصور عقل و نادانی ایله سوء تدبیر خلل پذیردن ناشی بادی‌اثارت فتنه و وحشت وبانی‌اساءت ومنافرت اولمغین خلاف مقتضای افکارصائبهٔ خردمندان ومنافی رضای‌انظار ثاقبهٔ هوشمندان نیجه اوضاع فضیحهٔ ناشایسته وافعال قبیحهٔ ناپسندیده ارتکاب ایدوب یاننه خیلی اشرا واشقیا مجتمع واقاویل باطللرینی مستمع اولوب دیار جلیل الاعتبار قونیه ده حامه حومهٔ شهریاری حاوی کمالات

---

[1] درمنشآت این‌نامه بعنوان دومین‌نامه سلطان سلیمان دربارهٔ بایزیدذکر شده است.

بختیاری نوردیدهٔ سلطنت چراغ افروز دیدن سعادت اوغلم سلیمك طال بقاه ونال مناه نك اوزرینه یوربیوب مقابله و مقاتله ایتدکده بعنایة الله تعالی اتباع واشیاعی مخذول ومنهزم اکثری مقتول ومنعدم اولمغین کندویه امارت ضعف اقدام وعلامت انکسار تام مستولی اولوب یوم یفر المرء من اخیه[1] حالتن مشاهده ایدوب معرکهٔ مهلکه‌دن رعب وانهزام ایله دونوب سنجاغی اولان اماسیه یه واریجق تدارك ذمایم وجرایمی ایچون درگاه عنایت پناهمه که مرام بخش عامهٔ انامدر فاعترفنا بذنوبنا[2] کاربدکردارینه بروجه عجز و اضطرار تقدیم مراسم‌اعتذار وتتمیم لوازم استنابه واستغفار ایلیوب استدعای‌رأفت وشفقت وارتجای مرحمت‌ومکرمت ایتمکین‌تضرع واعتذار وتذلل وانکسارینه ترحم اولنوب‌اولاسنی اضلال‌ایدن رجال فاسدالاحوالك وجود مضرت آلوده لرینی عالمدن نابود ایلیوب قتل وسیاسته اهمال ومساهلت ایتمیه‌سن‌وثانیاً عوام وخواصدن یانکده‌اولان اشخاصك نشئهٔ شقاوت وشقاق‌و رشحهٔ شناعت ونفاق اولان‌فریق‌هزیمت رفیقنی‌تفریق‌ایدوب واروب سنجاغنده کندوحالکده اوتوروب آغاز مخالفت وخودرایی ایتمیوب اطاعت اوامرفرمان رواینده اولورسك کلیا خطا وسهوك عفوایدوب‌گناهندن‌کچیلور دیو انواع نصایح جامعه بیان‌واصناف مواعظ نافعه‌عیان اولنمشیدی اگرچه باش مفسدلردن اوچ نفرینك باشنی‌کسمك‌ایله ظاهراً امتثال فرمان عالی‌شان ایدوب حلیهٔ وفاق‌ایله متحلی اولمق فهم اولندی لیکن حیله ونفاق ضمنی اجلدن اون بیك مقداری اشراری یانه جمع ایدوب دخی اهل ولایت و رعایای مملکته بی‌تقریب صالغون صالوب طوارلرین الوب مال ومناللرین نهب وغارت ایتدکده قطع روابط عهدوپیمان وقلع ضوابط صدق ایمانه دلیل قاطع وبرهان‌ساطع اولوب کوندریلان احکام صلاح انجامی سمع رضاایله اصغا ایتمیوب متصل دست جسارتی خسارت نفوس واموال مسلمینه اطاله دن دورقلمیوب عجزه رعایا وبرایابی حوالهٔ باطلهٔ آزار واضرار دن مهجور اولمدی پس سوء ادبی وقبح تاراج وطلبی حداعتدالدن متجاوز اولمغین مقتضای روش جهانبانی ومرتضای آیین صاحبقرانی دائما دفع مواد فتن اشرار وصون دماء مسلمین واهل دیار اولوب خار

۱ـ عبس۳۴ . ۲ـ المؤمن۱۱.

وخاشاك زیغ وفساد دن‌ساحت بلادی تطهیرواجب وظلام ظلم‌وعنادی مفارق عباددن رفع وتغییرلازم ولازب اولمشدر. راه‌عدلدن عدول‌وطریق‌حقدن نکول ایدنلرك. قبایح وقایعی وفضایح وشنایعی تبدیل و رذائل خصایللی تحویل اولنمقده. اهمال وامهـال موجب اختلال حشمت واقبال اولمغین مسالك ضبط ممالك سلوك ایدن‌حکام وملوك ایله اوزرینه‌کو ندریلان عسکر ظفر رهبردن خوف وخشیت وحیرت و دهشت غلبه ایتدکده دیار شرقه توجه ایدوب . اتساع کرم دریا شیم وارتفاع همت والانهمتکزه اعتماداقزوینه واردقده اول جناب نصفت‌نصاب ومکرمت‌ایابدن بسط قواعد معذرت و استدعاء استغفار وشفاعت ایچون تجدید بنیان محبت وتشیید ارکان مودتی منهی وصفاء ضمایری‌منبی ورقای سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست ونخل پیرای گلشن مخالصت کتاب مستطاب مشکین نقاب ایله قدماء خواص معالی اختصاصدن مطلع خبایای اسرار محرم حرم عزتمدار علی آغا زید قدره عتبهٔ عالی مرتبه سمتنه ارسال اولنمش ازین‌ازمان وایمن‌اوانده وصول بولوب. مشمول انظاراحترام سعادت ارتسام اولوب. یمن‌ملاحظه وشرف مطالعه اولندقده تتقی‌افق عباراتندن ساحت سطوره صبح صادق صفای‌نیت طالع وقعر بحراشاراتندن ساحل‌ظهوره جواهر زواهرصدق‌طویت واقع اولوب .

خلاصهٔ کلام بلاغت نظام وملحض پیام محبت انجـام ان‌الله عفویحب العفو مضمون سعـادت مقرونی اوزره کظم غیظ و عفو معصیت سنت حسنهٔ اهل مرحمت اولوب مشارالیه دخی‌ایندیکی قبایحه پشیمان وانی‌تبت الآن[1] کلام شریفنی ورد زبان ایدوب واقع اولان خطالرینه ندامت وگناهلرندن توبه وانابت ایتدوکیچون صحیفهٔ اعمالنده صورت پذیر اولان خطیئاتی مصفوح وجریدهٔ افعالنده جایگیر اولان‌سیئاتی مسموع ومسموح اولمق‌خصوصنده انواع استشفاع التماس‌اولنمش امدی ضمیرمنیر صداقت اقتضا وخاطرخطیرمرافقت ارتضایه خبی‌وخفی‌اولمیه‌که مومی‌الیهك‌غباوت نفس وهوا ایله راه‌راست هدایت انتمادن عدول واهمال جانب حقوقله سلوك جادهٔ عقوقی وطریق ضلالته دخولی عندالله اولو کناه اولدوغندن ماعدا بونجه تلف نفس

۱ــ سورة النساء ۱۸

وسفك دمایه باعث اولدیغیچون سزاوار نفرین خلق آسمان وزمین اولوب مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهی اجرا وایفا اولنمشیدی امـا مابینده مشید اولان قواعد وداد ومؤکد اولان معاقد اتحاد متقاضیدر که ملتمس آن ذات خجسته صفات مبذول ومستدعالری شرف قبوله موصول اوله .

بناء علی هذا محضا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهری آمل وعفاالله عماسلف[1] فحوا سیله عامل اولوب سوادنامهٔ عصیانی مدادخامهٔ طغیانی الواح احوال وصحایف افعالندن قطرات فضل وامتنان و رشحات لطف و احسان ایله تطهیر و پـاك و تنظیف وتابناك قلنوب الماضی لایذکر دیوجرم گذار جرمندن گذار اولندی .

اما شاه عالی جاه حضرتلرندن مأمولدر که مقتضای رأی سدید اوزره قوانین نصح و پندی تمهید و کندوسنه تنبیه وتأکید ایلیوب دائره استقامت وحیطهٔ صداقتده ثابت قدم و راسخ دم اولورسه حالایانندهاولان اشقیادن عهدبعید و زمان مدید دنبرو پروردهٔ نعمت نامتناهیوبرآوردهٔ تربیت پادشاهیایکن عصیان ایدوب تحریكشرارهٔ شرت وبود کلوقبایحه دلالت ونیجه‌خون ناحقه مباشرت ایدن فرخ وعبدالغنیاوغلی وطورسون وآقساق سیف‌الدین‌نام مفسدلری قتل‌ایدوب وسایراشرائی اندهالیقویوب واسکی قوللرندن برمقدار آدمیسی و اوغللریله یرارسلطانلره قوشوب سرحد ولایته کله‌که ذات‌البینده اولان مصالحت ومصافات باقیوبرقرار اولوب طرفینكرعایاسی آسوده حال و مرفه البال وممالك وبلاد دخی معمور وآباد اوله اکرانلر کیدرلمك قابل اولمزسه کندو وهملرندن ینه برفساده دخی مباشرت فهم اولنور یـانده قالمغه رخصت ویرلمیوب وبیله‌کوندر لمیوب انده الیقونیله .

پس بو نصایح‌وپندایله سودمند اولوب رضای جمیله اتباع و کلام حقیاستماع ایدرسه دائماً شرایط حقوقی مطمح نظر و آثار مخـالفتدن اجتناب وحذرده اوله‌که هر آینه لایق‌دولت‌بلندپایه‌ومستحق‌حشمت‌وپیرایه اولمق‌محققدرشویله که‌بوخصوصلر سمع قبوله موصول‌اوله بوجانبه اعلام اولنه‌که بوطرفدن یرارآدملرایله بربگلربگی کوندریلوب سنجاغی‌اولان اماسیه‌یه‌کتوریلوب حمیده اطوار وپسندیده کرداراختیار

1ـ المائده ۹۵

ایدوب‌وقار اوزره‌اوله تاکه نتایج نصیحهٔ فصیحه کزحاصل‌ومقرر ومبتغای‌رضامزایله عامل اولنمق میسر اوله .

چون عادت ارباب وفا یمن اعادت وحسن‌اجازت در، عمدة الاماجد علی آغا بعدالفراغ عمـا وجب علیه من الابلاغ منظور انظار کرم و اقبال قلنوب عز حضور فایزالحبوره ارسال اولندی . همواره ور سـائل رسائل ایله سلسلهٔ موالات و رابطهٔ مصافات مؤکد ومجدد اوله .

همیشه اساس دولت وکامرانی وبناء حشمت جاودانی بـارتفاع مبانی عزت واجتماع معانی‌رفعت مشید ومخلدباد بنص‌النون والصاد . حررفی‌شعبان‌سنهٔ ۹۶۷ *

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ص ۲۸ـ۲۶ـ عین این‌نامه منتها به فارسی درجلد دوم منتظم ناصری آمده است وظاهراً ترجمه‌ای دقیق است ازاصل‌ترکی چنان‌که بیاید.

صورت نامهٔ سلطان سلیمان‌خان به‌شاه‌طهماسب

اعلی حضرت والارتبت گردون رفعت عطاردفطنت ، نیرطارم ابهت ، فص خاتم معدلت ، خورشید . . . .
انها وانبا می‌شود که پسرم بایزید که باغرور غفلت جوانی‌وقصور عقل ونادانی ناشی از سوء تدبیر خلل پذیرپیش ازاین بادی اثارت فتنه و وحشت وبانی اساءت منافرت شده وخلاف مقتضای افکار خردمندان ومنافی‌رضای انظار هوشمندان چندان اوضاع فضیحهٔ ناشایسته وافعال قبیحهٔ ناپسندیده ارتکاب کرده وبه‌گردسرش گروهی از اشرار واشقیا مجتمع واو هم اقاویل واباطیل آنان را مستمع شده ودر دیار جلیل‌الاعتبار قونیه برپسرم سلیم طال بقاه و نال مناه که حامهٔ حومهٔ شهریاری و حاوی کمالات بختیاری ، نوردیدهٔ سلطنت ، چراغ‌افروز دیدن سعادت است هجوم برده ودرهنگام مقابله ومقاتله اغلب اتباعش مقتول ومنعدم واکثر اشیاعش مخذول ومنهزم گشته وبرحالت او امارت ضعف اقدام وعلامت انکسار تام مستولی‌آمده وحالت یوم یفر المرء من‌اخیه[1] مشاهده کرده با رعب‌وانهزام‌ازمعرکهٔ‌مهلکه‌برگشته‌وبه‌جایگاه‌حکومت خود که‌اماسیه‌است گریخته وبرای تدارك جرایم و ذمایم خود به‌درگاه عنایت پناه من که مرام‌بخش‌عامهٔ انام‌است فاعترفنا بذنوبنا[2] به‌کار بد کردارش‌بروجه عجز واضطرار تقدیم مراسم‌اعتذار وتتمیم لوازم استنابه واستغفار واستدعای رأفت‌وشفقت‌وارتجای

۱ــ سورة عبس ۳۴ ۲ــ سورة المؤمن ۱۱

مرحمت و مکرمت کرده بود بنابر این بر تظلم و اعتذار و تذلل و انکسارش و بازشدن دیده و دراکه‌اش امر قدر قدر و فرمان قضا امضا ارسال گردیده و در ضمن آن ترحم و برای ایقاظ عقل بعداز بیان انواع نصایح جامعه و تبیان اصناف مواعظ نـافعه اظهار شده بود که اولا رجال فاسدالاحوال که ترا اضلال کرده‌اند اگر وجود مضرت آلودشان را از عـالم نابود می کنی و در سیاست و قتل آنها مساهلت نمی نمائی و ثانیاً اشخاصی که از خواص وعوام درنزد تو هستند از فریق هزیمت رفیق آنان که نشأهٔ شقاوت و شقاق و رشحهٔ شناعت و نفاقند تفریق می کنی و به محل حکومت خود می‌روی به حال خود مشغول می‌شوی و آغاز مخالفت و خود رائی نمی کنی برحال اطاعت و فرمانروائی می‌مانی کلیهٔ سهو و خطای تو عفو گردیده و از گناهت گذشته خواهد شد. اگرچه با بریدن سر سه‌نفر از رؤسای مفسدان علی‌الظاهر امتثال فرمان عالی‌شان نموده ظاهراً به‌حلیهٔ وفاق متحلی شده لکن کسب حیله و نفاق ضمنی که به‌قدرده هزار نفر اشرار دور خود جمع نمود و برگردن رعایای مملکت مالیات بی‌جاگذاشته مواشی آنان را به‌ضبط و غصب و مال و منالشان را به‌غارت و نهب رسانیده بود . این رفتار به‌قطع روابط عهدوپیمان وقلع ضوابط صدق ایمانش دلیل قاطع و برهان ساطع‌شده احکام صلاح انجام مرسوله را به‌سمع رضا اصغا ننمود و متصل دست‌جسارت را از اطالهٔ خسارت اموال و نفوس مسلمین دورنگذاشت وعجزهٔ رعایا و برایا را ازحوالهٔ باطلهٔ آزار و اضرار آسوده نکرد . پس سوء ادب و قبح تاراج وطلبش ازحد اعتدال بیرون رفته مقتضای روش جهانبانی و مرتضـای آیین صـاحبقرانی بر وفق رسم همیشه دافع مواد فتن اشرار وصون دماء مسلمین واهل دیار شده ساحت بلاد را از خاروخاشاك زیغ وفسادتطهیر واجب وظلام ظلم وعناد را از مفارق عباد رافع وتغییر آن را لازم ولازب دانسته‌در تحویل خصایل رذایل نکول کنندگان طریق حق اهمال را غیرجایز شمرده ودر تبدیل فضایح‌وشنایع‌وقبایح‌وقایع‌عدول کنندگان ازراه عدل‌را اهمال نمودن موجب‌اختلال حشمت واقبال خوانده از عساکر ظفر رهبر که باملوك وحکام که سالك مسالك ضبط ممالك‌اند برسرش فرستاده واز غلبهٔ خوف وخشیت وحیرت و دهشت به‌دیـار شرق توجه نموده و به‌اتساع کرم دریا شیم و ارتفاع همت والانهمت آن اعلی حضرت به

قزوین وصول یافته از آن جناب نصفت نصاب مکرمت ایاب برای بسط معذرت و استدعای استغفار وشفاعت وتجدید بنیان محبت و تشیید ارکان مودت منهی وصفاء ضمایر را منبی از قدماء خواص معالی اختصاص مطلع خبایای اسرار محرم حرم عزت مدار آقا علی زید قدره با ورقای سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست ونخل پیرای گلشن مخالصت کتاب مستطاب به سمت عتبهٔ عالی مرتبه ارسال گردیده بود درازین‌ازمان وایمن‌اوان وصول‌یافته مشمول‌انظاراحترام سعادت ارتسام شده‌درهنگام یمن ملاحظه وشرف مطالعه صبح صادق صفای نیت ازتتق افق عباراتش در ساحت سطور طالع وجواهر زواهر صدق طویت ازقعربحراشاراتش درساحل ظهور واقع آمده خلاصهٔ کلام بلاغت نظام و ملخص پیام محبت انجام برمضمون سعادت مقرون ان‌الله عفویحب‌العفو کظم غیظ وعفومعصیت ازسنت حسنهٔ‌اهل مرحمت شده‌مشارالیه نیز از قبایح خود پشیمان و کلام شریف انی‌تبت الآن[1] را ورد زبان کرده چون از گناهانش توبه وانابت وبرخطاهای واقعهٔ خویش اظهار ندامت نموده ازآن جهت‌در خصوص انواع‌استشفاع التماس شده که خطیئاتی که درصحیفهٔ اعمالش صورت‌پذیر است مصفوح وسیئاتی که در جریدهٔ افعالش جایگیراست مسموع وممسوح باشد. پس به‌ضمیر منیرصداقت اقتضا وخاطرخطیر مرافقت ارتضا خبی وخفی نماناد که غیرازاین که مومی‌الیه باغباوت نفس وهوا ازراه راست هدایت انتما عدول‌وباهمال ازجانب حقوق به‌جادهٔ عقوق سلوك وبه‌طریق ضلالت‌داخل شده که عندالله‌گناه عظیم است از جهت سفك دماء کثیره و اتلاف نفوس متکثره سزاوار نفرین خلق آسمان و زمین شده و ازاین جهت از مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهش اجرا و ایفاگردیده بود. اما قواعد و داد که فی‌مابین مشیدو معاقد اتحاد که [بین الجانبین] مؤکد است متقاضی‌است که ملتمس آن ذات خجسته صفات مبذول وتمنیشان به‌شرف قبول موصول‌گردد. بناء علی‌هذا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهر را آمل وفحوای عفاالله عماسلف را عامل‌شده سواد نامهٔ عصیان ومداد خامهٔ طغیانش ازصحایف‌افعال والواح افعالش باقطرات فضل وامتنان و رشحات لطیف واحسان تطهیروپاك‌وتنظیف

۱ـ النساء ۱۸

وتابناك والماضی لایذکر گفته از جرم اودرگذشته اما ازحضرت شاه عالی جاه‌مأمول است که برمقتضای رای سدید قواعد نصح وپند را تمهید وبه خودش تنبیه وتـأکید شود که اگر در دائرهٔ استقامت و حیطهٔ صداقت ثابت قدم و راسخ دم مانده است ، از اشقیا فرخ وپسر عبدالغنی وطورسون واقساق سیف‌الدین که همه از مفسدین و از عهد بعید و زمان مدید تاحال پروردهٔ نعمت نامتناهی وبرآوردهٔ تربیت پادشاهی‌بوده وعصیان نموده تحریك شرارهٔ شرت وبدین قدرقبایح دلالت وبه‌ریختن چندین خون ناحق مباشرت کرده وحالا درنزدش مانده‌اند به‌قتل برساند وسایر اشرار را در آن‌جا بگذارد وباچندتن از بندگان وپسرانش به‌صحابت مأمورین کاردان به سرحد ولایت آمده باشد که مصالحت ومصافات که درذات البین بوده باقی وبرقرار بماند ورعایای طرفین آسوده‌حال ومرفه‌البال وممالك وبلادنیز معمور وآباد باشد واگر آمدن‌بعضی را بااومایهٔ فساد دانند به‌همراهی نفرستند ودرآن‌جا باشند .

پس اگر این نصایح وپندسودمند شده وبه‌رضای جمیل اتبـاع وکلام حق را استماع‌نموده‌باشد همیشه شرایط حقوقش‌مطمح‌نظراست واگرازآثارمخالفت برحذر باشد هرآینه لایق دولت بلندپایه ومستحق حشمت وپیرایه شدن‌محقق‌است. چنان‌که این خصوصیات به‌سمع قبول موصول باشد بدین جانب اعلام شودکه از این طرف نیز بامردمان کاردان یك بیگلربیگی فرستاده تا او را به‌مقر حکومتش که اماسیه‌است بیاورد واختیار اطوارحمیده وکردار پسندیده بنمایدکه مبنی بر وقار باشد تاکه‌نتایج نصیحهٔ فصیحهٔ شما حاصل ومقرر وبامبتغای رضای ماعامل شدن میسر شود .

چون عادت ارباب وفا یمن اعادت وحسن اجازت است ، عمدة الاماجد آقا علی نیز بعدالفراغ عماوجب علیه من الابلاغ منظور انظارکرم واقبال وبه‌عزحضور فایض الحبور ارسال‌گردیده شد .

همواره با وسائل رسائل سلسلهٔ موالات ورابطهٔ مصافات مؤکد ومجدد شود. همیشه اساس دولت وکامرانی وبناء حشمت جاودانی درارتفاع مبانی عزت‌واجتماع معانی رفعت مشید ومخلد باد بنص‌النون والصاد .*

---

*ـ منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۳۹-۱۳۷

نامهٔ دیگر سلطان سلیمان خان به شاه طهماسب درخصوص بایزید[1]

عالی جناب رفعت مناب دولت ایاب عزت قباب دارا بخت کسری تخت سکندر فطرت عطارد فطنت خسرو شوکت ناهید صحبت جمشیدجاه خورشید کلاه فریدون فراست کاوس کیاست، نیراوج برج اقبال، درةالتاج عز واجلال، مشرق انوار ابهت، مطلع آثارمنقبت، حاوی مکارم مفاخر، راوی محاسن مآثر، غرهٔ جبین دولت، گوهر نگین سعادت، مهر سپهر عظمت و شهریاری و سپهر مهر نصفت و تاجداری، حشمت پناه عزت دستگاه طهماسب شاه ضاعف‌الله معالم قدره و رفعته و رفع اعلام عزه‌وشوکته بدایع‌روایع تحیات شمسیةاللمعات وصنایع‌ذرایع‌تسلیمات مسکیة النسمات ایله که ساحت قلوب احبا صحن بهشت آسا انکله منور ومشام سکان ارائك علیا روح وریحان باغ جنان کبی اندن معطر ومعنبراوله صفایح الواح محبت محلی و مزین و صحایف شرایف مودت موقع ومعنون قلنوب.

ضمیر منیرآیینه نظیر وخاطر عاطرخورشید تنویره که عکس حقایق اشیاانده صورت پذیر و دقایق اموره مدبر و مشیر در انبا و انها اولنورکه تجدید مبانی وداد و تشیید معانی اتحاد واقامت لوازم اخلاص وادامت مراسم اختصاص ایچون ارسال اولنان کتاب مستطاب عنبرین نقاب واسطهٔ رابطهٔ الفت و وسیلهٔ سلسلهٔ خلت امارت مآب دولت انتساب قدوة الأمراء والأعیان خضرسلطان زید قدره ایله که آثار مجد و

1ـ درمنشآت ازاین نامه بعنوان نامهٔ «دفعهٔ رابعه» یادشده است.

وقارسیماسنده لامع و پرتو حسن اقوال وصدق اطوار احوالندن ساطعدر افادت آداب وساطت و اجابت مراسم رسالت ایدوب اسعد ازمان و احسن احیانده محل قبوله موصول اولدی. حقا که شعشعهٔ خورشید رخشان ومهر تابان کبی سطور لایح النور و ضیاء انوار اوصاف اشراف اسلافدن متقبس، هر سطری نیجه بیت معمور اول شاهنامهٔ نامی وملطفهٔ گرامینك نظم بدیع الانتظامی نکهت روضهٔ فردوسی و حالت عالم انسی محتوی فی الحقیقه عباراتنده انواع مجاز و استعارات و کلماتنده اصناف نکات و کنایات منطوی در. حروف سطوری نمونهٔ صفوف حور و صحیفهٔ زیبای کافوری سیماسی نشانهٔ صفحهٔ سایرهٔ بیضادر. بدایتندن تا نهایت خواتمی مانند زلال سلسال صافی واقع اولوب. دبیر عطارد نظیر گنجینهٔ ضمیردن سلك تقریره نظم وتحریر ایتدیکی وجه تشبیه وحسن توجیه اوزره اولان مضمون بلاغت نمونی ومفهوم مکنون دررمشحونی مشمول علوم علیهٔ عالم آرا وملحوظ انظار سنیهٔ صواب نما اولدقده مطاوی ادای رنگین لطافت قریننده پدیدار اولدیکه قواعد عهد ووثاق مؤکد ومقاعد صدق و وفاق مشیداولوب. مصالح دین و دولت ومهمات ملك وملتده دائما رضای خیرانتمامزه اتباع ووقایع اورده بوطرفدن صدوربولان اخبار محبت آثاری سمع جان ایله استماع ایدوب. اساس موافقت تقادم ایام ایله مستحکم و منزل صداقتده الی یوم القیام راسخ قدم اولمق. قلب اخلاص دفین و دل محبت مکینکز ده مرکوز و مصمم قلنمش اوله. واقعاً قدیمدن عادت با سعادت سلاطین گزین و شیمهٔ کریمهٔ خواقین معدلت آیین بومنوال اوزره جاری درکه حفظ عهود و مواثیق و ضبط شرایط محبت و روابط علایقده سعی و اقدام و حسن اهتمام اولنه که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود[1] مضمون مقرون السعودی اوزره لازمهٔ اهل ایمان اولمشدر و درج فحوای نامهٔ مودت فزاده عرض ملتمسات قلنوب. بعض مهمات که بیان اولنمش محض مراحم و رأفت وحسن انعطاف ومودتدن موقع قبوله حلول ایدوب.

اولا اولاد امجاد عالی نژاد کزایچون امور عزم و حزمه اعتیاد و تحصیل مثوبات غزو وجهاد ایتمکه سایهٔ بلندپایهٔ سلطنتمده اولان ولایتده امارت و ایالت

۱ـ سورة المائدة ۱

بیوریله که سفر ظفر رهبره رکاب همایون عزت مقرونم یا خود عسکر نصرت اثرم متوجه اولدقده آدملرین کوندر مکله والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا[۱] آیت وافیة العنایتی مقتضا سنجه حائز عطیهٔ سنیهٔ هدایت اوله لر دینلمش ایمدی معلومدر که‌اول سمته قریب اولان اما کندن بوطرفلره اوقات سفرده کلنمك بعد مسافه‌اجلندن غایت مشکل‌وعسکروادوات‌وآت‌وآلات بوحالاته متحمل‌اولمز.لکن‌مطمح نظردقیق بنی‌آدم آیین دین مبین اوزره مجاهدهٔ طغاة مشرکین اولیجق بوحالت سرحد ولایت روم ایلنده متصور در شویله که احیاء مراسم محبت و ولا و ایفاء لوازم عهد و وفا اولنوب بایزیدی و اوغللرینی تسلیم و ارسال بیوروب مصلحت برطرف اولـه مراد شریف ایسه فرزند ارجمند لرندن بری بوجانبه کوندریله اتالق واوغللق حقنی کمال مرتبه رعایت ایدوب انشاء [الله] الرحمن عین عنایت رأفت و شفقت شاهانه و یمن همت بی‌همتای پادشاهانه ایله محظوظ ومحفوظ قیلنوب ، ذروهٔ علیای مقاصد و مرامه واصل وعروهٔ وثقای مطالب ومهامه نائل اولوب. سبب خلود اسباب محبت وضوابط الفت و مودت اولوب خاطر عاطره خطور ایدندن زیاده عنایتلر و رعایتلر مشاهده اولنه.

وثانیاً مشاهد ائمهٔ عظام رضوان‌الله علیهم خصوصنده ارسال نذور و وصدقات اولندقده وجوه خیرات و مبراته صرف ایتمکچیون ایکی نفر آدمکز کوندرلمك توقع اولنمش.لاجرم بغداد ده اولان مشهدین مبارکینده ایکی نفر کارگذار آدمکز اقامت ایتمکه اذن و اجازت ویرلدی که واقع اولان خدمته کمال امانت و نهایت صیانت اوزره اوله لروکتاب محبت انتسابکزدن بونك کبی خدمت عظمی مرور دهور و اعوام و عبور شهور و ایام ایلـه واقع اولـمـق . بعید درکه اگر خدام والا مقامك برندن صدور ایتسه موجب فضل و احسان نامحصور اولوردی دیوبو- مهمك مقابله سنده عنایات ممتنع النهایات و انعامات بی غایات ترقب اولندوغی بیان اولنمش ایمـدی علم شریفکزده خفی اولمیه کـه اصل مصلحتك حصولی و بومهمك اتمامه وصولی منتظـر ارباب انظـار و مترقب خواطر فیض شعار دن

۱ـ العنکبوت ۶۹

حضرت خدا جل وعلا گواه و دانا درکه خدمت غایته و مصلحت نهایته ایریشوب بوطرفه ارسالده حسن اقوالکز وصدق افعالکز ظاهراولدقده آثار احسان بی‌کران و کرم دریا فیضان شول وجهله جوشان و بی‌پایان اوله که تمام مبتغای رضای خاطر و مقتضای طبع مکرمت مآثر اوزره واقع اولوب السنهٔ عالمده مذکور و خلق جهان ایچره تاابد مشکوراوله.

فاما نامه‌کزده ذوالقدرلو بگلربگیسی علی‌پاشا ایله حسن آغا کوندرلمسی التماس اولنوب سعی و امکلری سبقت ایتدیکی سببدن اتمام کار انلرك الندن ظهور ایتمسی اشعار اولنمش. ارباب الباب محل استعجاب اولدیکه بوطرفدن ارسال ایتدوکمز آدملره تسلیم اولنمغه. سوگند و قسم مؤکد و محکم اولدوغی تقدیرجه انلر کوندرلمیجك خلف صریح اولمق محققدر وکتاب فصاحت انتسابده عمدهٔ کلام و زبدهٔ مرام اظهار اخلاص و موالات و اشعار صداقت و مصافات اولوب محضا ابتغاء رضاء خیراقتضا مزرأی صواب نما ایتدوکی‌انها وانبااولنمش.

پس موافق سوابق عهود ومطابق مواثیق عقود بومصلحتك اتمام و اکمالنده و طریق تسلیم و ارسالنده نتیجهٔ افکارکز نوجمله اولدیغن اظهار ایچون ایلچی مشارالیه مشقت بعداسفار وزحمت‌گشت دیاردن برزمان آسوده وراحت اولمغیچون اقامت ایتدیریلوب آدملرندن انس قولی و بیرام خواجه زید قدر هما ایله درگاه عزت دستگاهمزخدامندن چاوش مصطفی وچاوش حاجی‌حسن‌زید مجدهماقوشیلوب اول‌صوب صواب انتمایه‌کوندرلدی عندالوصول کمال حب‌وافی وقلب صافیدن‌اتمام مرام و انجام مهام اداء صواب نما ده ارتسام بولان وجهی اعلام ایچون علی‌سبیل-الاستعجال ارسال اولنمق.

مأمول درکه سبب تضاعف و داد و موجب ترادف اسباب اتحاد اولـه بوخصوصده تسویف و اهمال باعث تفرقهٔ احوال و اختلال مآل ایدوکی ملحوظ اولوب. عامهٔ رعایا و کافهٔ برایانك آرامش و امانی و رفاهیت و اطمینانـی نه صورتده ظهورایدرسه اول وجه اوزره‌سی موفور قیلنوب مقتضای عهد و امانت و مبتغای صدق و دیانت کماینبغی مرعی اوله که تا روزقیامت بنیان حسن موافقت

مستحکم و مخلد اوله.

همیشه اسباب دولت و اقبال و کمال سعادت و اجلال بعون ایزد متعال متزاید ولایزال باد.*

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۳۰-۲۸

نامهٔ شاهزاده سلیم پسر سلطان سلیمان به‌شاه‌طهماسب درخصوص بایزید

عالی منقبت معالی رتبت دارا حشمت جمشید رایت ابوت مآب سلطنت‌ایاب دولت انتساب عزت اکتساب، مالك ممالك عجم ، واهب مواهب کرم،لازال‌منصوراً بعون‌الله ومنظوراً بعین‌الاله وفور قوافل‌دعوات صافیات صالحات‌اجابت‌آیات وجنود نوافل‌تحیات‌غالیات اطابت غایات فی‌عموم الاوقات العدوات والعشیات سفرهٔ کرام کرامت سبحات ایله تحفهٔ مجلس جنت صفا قیلندقد نصکره ضمیر منیر آفتاب‌نظیره که فی‌الحقیقه مصباح‌صباح‌سعادت‌ومفتاح کنوزسیادت درانهاء محبانه وانباء دوستانه بودر که الحالة هذه دودهٔ ستودهٔ آل عثمان اسکنهم‌الله فرادیس الجنانك شهزاده‌لری سلکنده منخرط و منسلك ایکن انه‌لیس من اهلك[1] خطابنه محرم اولان عاق بدبخت واعراق ناخلف وبی دولت وبی‌شرف وتیره مراددن دور وبعید ناقص حقوق ابوت بایزید آیت کریمهٔ وبالوالدین احسانا[2] حکمتدن غـافل واطیعوا‌الله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم[3] امرندن ذاهل اولدوغنه بناء دائمـا شقاوت وشناعته مـایل اولوب ناگهان مردود دیوان شیطان‌کبی سالك مسالك عصیان وطغیان اولوب قطاع طریقدن یکرمی اوتوز بیك دزدان بی‌توفیق‌کندویه قرین و رفیق اولمغله‌آهنگ جنگ و فساد ایدوب تخریب بلاد وتعذیب عباد وقتل انساب و نهب اموال ایدرك اماسیه‌دن قرمانه اتصال بولوب و الحاصل یاغی مثال اوزریمزه کلوب دستگاه اخوتی پایمال ایدوب

۱ـ سورة هود ۶۴   ۲ـ النساء ۳۶   ۳ـ النساء ۶۲

نیجه ایام ولیال بو محبکز ایله جنگ وجدال حرب وقتال ایتدکده حق‌سبحانه وتعالی حضرتنك عون وعنایتی و پادشاه خلدالله عمره‌الی یوم‌القیام حضرتلرینك خیردعالری برکاتیله وان جندنالهم الغالبون[1] معنای غراسی بوجانبه مرهون اولوب فتح ونصرت جناب خیرخواهکزه راجع و کسر و هزیمت باغیلره واقع اولوب اعوان و انصار منقطع آلاثاری طعمهٔ شیرشمشیر وهدف نیزه وتیراولوب سنجاق وبیراق وجمله‌یات ویراقلری اللرندن آلنوب نفایس اموال و خسایس اثقالن محل قتالده براغوب من نجابرأسه فقدربح حدیث شریفین از برآیدوب کندوسی عوربی‌حور برقاچ آدم ایله اماسیه طرفن مقرایدوب جرأت جسارت پرخسارتنه ندامت کوستروب وفور اعتذار ایله توبه واستغفار ایدوب لکن قولی فعلنه موافق وباطنی ظاهرینه مطابق اولمیوب. شرع شریف موجبنجه مرحمته لایق اولمامغله اعتذاری مقبول حضرت خداوندگار اولمیوب. اسرار شناعت آثاری دخی‌ظاهر وآشکار اولمغله وقود وجود فسادآلودی نارغضب پادشاهی یه‌سزاوار اولمغین تعقیب وتعذیبی‌خصوصی بوثناخوانکزه فرمان اولنوب. وزرای آصف رای زمره سندن وزبر دلیر کشورگشالالام محمد پاشادامت معالیه درگاه معلی قوللری و یکیچری طـایفه سی‌لشکر شکن طوب و ضرب زنلرله بومحبکزه قوشیلوب. فرمان قدرتوان خاقانیله روم ایلی و آناطولی وقرمان و مرعش بگلربگیلری تحت حکومتلرنده اولان عموماً سپاه نصرت دستگاه ایله دولتخواهکزه همراه اولوب اماسیه جانبنده اولان بدبختلر اوزرینه عزم ایتدوکمزده هجوم عساکر منصوره دن‌باغی نابکارفرارایتمکین لشکرجرار دشمن شکارایله عقبدار اولوب ترجانه واصل‌اولدوغمزده اول فتنه‌انگیز سگ‌گریز ارضروم بگلربگیلرینی‌مانند شیطان‌غرور زخرف قولی‌له مغرورایدوب بنم‌حقمده فرمان واجب الاذعان پادشاهی‌وارد اولنجیه دکین بایبورد دائره سندن دوراولمیم دیوسوگند موفورایتمشیکن برکیجه بغتة جمله باغیلرایله فرار ایدوب ذکراولنان بگلربگیلرایله لالام شهاب ثاقب کبی اول شیاطین الاینی قوالیوب کیدوب مرگ مفاجاء کبی ایرشدکلری اثناده عسکرشیاطین پیکرینك اکثری‌مقتول ومغلوب وکندولری‌مخذول‌ومنکوب‌اولوب‌بقیة السیوف بعض آدملریله

۱ـ الصافات ۱۷۳ .

حوزه حکومتکزه متعلق اولان ساعت‌چقورینه دوشوب تعقیب اولنسه بعنایةالله تعالی قبضهٔ اقتداره گرفتار اولمسی ممکن ومیسر ایدی. لکن حضرت پادشاه عالم پناه ایله مابینکزده اولان عهدوصلحی صیانة و وعد وادبی‌رعایة عساکر نصرت آیت بروجانبه مراجعت کوستروب‌عون وعنایتکزه مترقب‌اولان خدم مزومحبکز ارضرومده‌جمعیت اوزره قالوب بوندن اسبق باغی حیله‌کار اماسیه دن فراایتدکده دیار حمایت آثار- یکزه کذار ایتمك‌احتمالی‌له حضرت خداوندگارجناب عزت مآبکزه یازوب کوندر- دوکی‌مفاوضهٔ همایون درربار بو محلده کلوب ایصال بولمغین بعینه حضورفرخنده فالکزه ارسال‌اولندی فی نفس الامراول باغی نابکار وفتنهٔ روزگارمبغوض اهل‌اعصار وامصار ایکن انك رعایت وحمایتی‌خلاف شرع شریف ومغایر قانون اولی الایدی و الابصـار اولدوغی کضوء النهـار روشن و آشکار اولمشدر فکیف کندو اتـاسنه وخداوندگارینه مطیع ومنقاد اولمیان باغی وعاصینك سائرلرینه تعلقی وتملقی کبیت العنکبوت بی‌ثبات وبی‌قرارالدوغنه شائبهٔ شبهه یوقدر. لاسیما حضرت پادشاه‌گردون جناب جانب‌سعادت نصابکزله مصالحه ایدلدنبرو اول دیاردن وارد اولان تجار طائفه سنه رعایت وحمایتلری بی‌حد وبی‌شماراولوب بوثناکارکز دخی صداقة آلاباء قرابة الابناء حدیث شریفنی سرمایهٔ روزگار ایدوب کند وهوامزله اول دیاره غبارایتدوکنه اصلا رضامز یوغیکن باغی مزبور دائرهٔ ادب دن دور دوشوب نیجه‌کره اول‌طرفدن کلان‌تجارك مال ومناللرین نهب وغارت ایتدوکی شهرهٔ شهرو ولایت اولمشیکن‌اول مفسدی حمایت ایتمك شیمهٔ‌کریمهٔ اهل حکمت و حکومت دکلدر کماقیل الحب‌لله و البغض‌لله.

نکوئی بابدان کردن چنان است — که بد کردن بجای نیک مردان

بناء علی ذلك اگر خداوندگار حضرت لریله مـابینکزده بنیان مرصوص کبی استوار اولان قائمهٔ صلح‌وصلاح که متضمن فوزونجاح درانی رعایت ایدوب‌محبکز سرحدده جمعیت اوزره مترقب آثار لطف وُمروت ایکن سپارش‌نامهٔ همایون‌پادشاهی ذات فرخنده صفاتلرینك نظرگـاهی اولدقده مسئوللری همدم قبولده واقع اولوب رضای خاطر عاطرلری مقتضا سنجه بر وجه استعجال بوجانبه ارسال بیوریلورسه.

ان‌شاءالله تعالی کماتدین تدان و کماتکیل تکال حدیث شریفی سرمایهٔ احوال و پیرایهٔ اعمال‌و آمال‌اولوب. اول سلسلهٔ‌دولت‌واقبال‌ایله مخالصت وموافقت‌لایزال اولدوغندن ماعدابین الجانبین اهالی و رعایا که ودایع خالق البرایا در یمن همت بی‌همتاکز واسطه سیله آسوده حال وفارغ‌البال اولوب بالغدو والآصال مدح وثنا وخیردعاکزه اشتغال ایتملری مقرر درقال‌الله تبارك وتعالی واوفوا بالعهدان العهدکان مسئولا[1].

وتبلیغ‌احکام رسالت‌واظهارمخالصت‌ایچون عمدة الأماجدوالأکارم میرآخور طوراق آغابنده‌کز کوندریلوب بعض اغزخبرلری اصمارلنمشدر عندالوصول همدم قبول اولمسی مأمول ومسئول در .

باقی الدعاء اولا وآخراً .

۱ـ الاسراء ۳۴

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۳۶ـ۳۴

جواب[1]

هدهدی آمد فروتاج کرامت برسرش　　نامهٔ اقبال و دولت بسته بربـال و پرش
نامه‌ای چون نافهٔ چین بسته سر کازبوی آن　　یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم سرش

نگاشتهٔ کلك نوادربیان ورقم زدهٔ خامهٔ جواهرفشان منشیان بلاغت نشان حضرت فرزند ارجمند نامدار شهزادهٔ کامکار ، خسروگردون وقار قمرآثـار ، نقاوهٔ سلاطین ذوی الاقتدار ، خلاصهٔ پادشاهان عالی مقدار ، لجهٔ بحرعدل واحسان ، مجددقوانین آبای عالی‌مکان ، محیی آثار اجداد رفیع‌الشان ، حاوی شمایل ولقدخلقنا الانسان‌فی احسن تقویم[2] حایز خصال الامن‌اتی‌الله بقلب سلیم[3] مظهر کریمهٔ فبشرناه بغلام حلیم[4]

درخشان کوکبی ازبرج شاهی　　نموداری زالطـاف الهـی
جهـان از پرتو رویش منور　　زبوی خلق اوعـالم معطر
هم‌ازلطف عمیمش دهرمعمور　　هم‌ازدأب سلیمش چشم بددور
مظفر بادت از دولت نشـانه　　مبادابی تویك سـاعت زمانه

خاتم سلیمانی، جوهر درج کامکاری ، اختربرج کامرانی ، رفع‌الله تعالی لواء سلطنته وحشمته واقباله واجلاله علی‌صفحات الازمان ، معزالسلطنة والشوکة والعظمة

۱ـ عنوان نامه‌درنسخه:«کتابت نواب علیین‌آشیانی درجواب مکتوب سلطان سلیم‌ثانی خواندگارروم ازمنشآت میرزاکافی.»　۲ـ سورة التین ۴　۳ـ الشعراء ۸۹
۴ـ الصافات ۱۰۱

والعزوالاحسان ، سلطان سلیم‌خان بن‌سلطان سلیمان‌خان که سبحهٔ بیان درسلك جواهر معانی کشیده بودند دراشرف اوقات وایمن ساعات از ایراد سعادت نصـاب دوراق آقای امیر آخور باشی به‌مطالعهٔ محب خیرخواه رسید و فحوای محبت آیین آن که مشعر برتشیید مبانی محبت و وداد وتأکید قواعد مودت و اتحاد بود موجب ازدیاد مواد اعتقاد و رسوخ اعتمادگردید.

لهذا شرایف تسلیماتی که از شمایم آن نسایم وفاق و وفامتنسم شود ولطایف دعواتی که از نسایم آن شقایق صدق و صفـا متبسم گردد مصحوب قـوافل محبت وموالات ومحمول رواحل مصادقت ومصافات متحف ومهدی‌گردانیده حقاکه‌همگی همت خیرنهمت برتضاعف‌جاه وجلال وترادف اصناف دولت واقبال وانتظام اسباب سعادتمندی والتیام روابط پدروفرزندی معطوف ومصروف بوده وهست. رجای‌واثق که‌آثار آن علی تعاقب الادوار برصفائح روزگار و صحایف لیل و نهار بـاقی ماند و چون اساس عهد و میثاق و بنیان محبت و وفاق که فی مابین محب صادق الوداد واعلی حضرت خاقانی اسکندر جاه سلیمان پناه ظل‌الله ممهدگشته مانند معانی سبعاً شداداً[۱] محکم و استوار است و بحمدالله تعالی همگی همت طرفین مصروف آن‌که آثار فیض و مواهب آن چون سحاب نیسان برعموم عالمیان فایض باشد ، یقین که آن عالی منزلت براقتفای والدماجد عظیم‌الشأن سمی‌المکان دراستحکام آن‌اساس‌قوی الارکان ورسوخ عهد وایمان کوشیده به‌مقتضای اوفوا بالعهد اوف بعهدکم[۲]ان العهد کان مسئولا[۳] ازعهدهٔ وظایف عهد ومیثاق که‌آیین جوانان ومحك اعتبار جوان‌مردان است بیرون آیند .

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد　　　از هرچه گمان بری فزون آید مرد

بعداز اهدای‌تحف دعوات محبت آیات، مشهود رای صواب نمای‌می‌گرداند که شرحی که درباب شاه‌زاده سلطان بایزید وبی‌ادبیهای او که از روی جهل وجوانی به خلاف مضمون صدق مشحون رضاء الرب فی‌رضاء الأب نسبت به پدر وصاحب دولت خود وبی‌روشیها به‌آن حضرت که برادر مهتراند و حق کبیرالولد علی‌صغیرهم

۱ـ سورة‌النبأ ۱۲　　۲ـ البقرة ۴۰　　۳ ـ الاسراء ۳۴

کحق الوالد علی ولده برذمت او مرقوم قلم محبت واخلاص فرموده بودند به‌مطالعهٔ محب نیکوخواه رسید وبه‌نظر انصاف درآن تأمل نمود وانوار حقیقت ازمطالعهٔ آن به‌وضوح پیوست .

فی الواقع آنچه درآن باب نگاشتهٔ کلك‌جواهر سلك شده بود محض صدق وحق است . فاماچون ازکمال خوف شاهانه و اندیشهٔ لشکر نصرت اثرکه برسر او هجوم داشته‌اند آثاریوم یفرالمرء من‌اخیه[1] را به‌رأی العین‌مشاهده نمود بنابراستحکام قاعدهٔصداقت ودوستی و رابطهٔ خصوصیت ویگانگی که فی‌مابین‌مؤکد است نزداین محب آمدکه مخلص را وسیلهٔ درخواست واستغفار سازد . بحمدالله نزد دشمنان آن دولت‌نرفته نزد دوستان‌آمده وبه‌سزا وجزای خودهم‌رسیده حالا به‌زبان عجزوانکسار قائل‌به‌گناه وازکرده‌ها نادم وعذر خواه‌است . هرآینه به‌مقتضای احب الامور الی‌الله الغفور العفوعندالقدرة والحلم عندالغضب بااوعمل‌کرده شیوهٔعطوفت مبذول داشتن مستلزم رضای الهی وخشنودی حضرت رسالت پناهی است صلی‌الله علیه‌وآله .

ترقب ازآن فرزند ارجمند حمیده خصال وآن اختر برج سلطنت واقبال آن که قلم‌عفو برجریدهٔ اعمال اوکشیده به‌مضمون عطوفت مشحون آیهٔ عظیمهٔ انی انـا اخوك فلاتبتئس بماکانوا یعملون[2] او را قوی دل ومطمئن خاطر سازند و عنایت نامهٔ نامی مشحون به‌شفقت ومهربانی ارسال فرمایند .*

۱ــ عبس ۳۴ ۲ــ یوسف ۶۹

*ــ نسخهٔ خطی‌شماره Sup .1838 کتاب خانهٔ ملی پاریس .

نامهٔ شاهزاده‌سلیم به شاه‌طهماسب

حضرت عالی شان سامی مکان جمشید نشان خورشید عنوان کسری بنیان کیوان ایوان گیتی‌ستان ابوت مآب فتوت نصاب سلطنت ایاب سعادت قباب سیادت انتساب کام‌بخش وکامیاب، لازالت دعائم خیام‌سلطنته و دولته واجلاله قائمة باطناب‌الدوام و دائمة باوتادالقیام الی‌انقضاءالدوران و انقراض الازمان آمین یا مستعان.

یا نسمة الصبا اتنفست من یمن   طابت بك‌النفوس‌وزالت بك‌الحزن

برصبح دم‌که دیدهٔ امیدمترصداخبارمسرت نوید و مترقب قدوم برید بشارت تأیید ایکن ناگهان

کتاب دل گشای پـرمعانی   که بود او همچو آب زندگانی

آیات وفا و وفاق اخلاصی شامل و نکات صدق و صفا و اختصاصی مشتمل قواعد معاقد قدیمه‌یی مجدد ومساند معاهد مستقیمه‌یی ممهد کتاب با صواب مشکین نقاب وخطاب مستطاب صداقت نصاب

أکتاب ام شمس الضحی ام حکمة اللاهوت

ام نسخة منقـولة من عالم الملکوت

هر حرفی از او شکفته باغی   افـروخته تر زشب چراغی

لفظش چو طراوت جوانی   معنیش حیات جـاودانی

سواد حروفی قرةالعین اعیان و اعالی وبیاض ظروفی درةالتاج ارباب مفاخر

و معالی. مشارق فحاوی سندن آفتاب صداقت طالع و مطالع مطاوی سندن انوار محبت لامع. دیباچهٔ معانی سندن عیون کرام کریمهٔ ان‌الله یخلف المیعاد[1] مضمون شریفنی خوانا و کتاب‌مبانی سندن زبان انام فرمودهٔ واوفوابالعهدان العهدکان‌مسئولا[2] مفهوم لطیفنی گویا

باز صبح طرب از مطلع امید دمید نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
نامهٔ بسته سر آمد ز مراد دل من حاصل نامه مرادی که دلم می‌طلبید
کتاب معانی خلال سطوره لآلی فی درج کواکب فی برج

اول جناب رفیع وعالی وسدهٔ منیع جنت حوالی الذی تجاوز حدود قدره من مقولتی الاین والکم و تنوربجمال کماله انسان عین‌العالم.

شهی کاسمان بردرش گاه بار ز پروین و جوزا فشاند نثار
همایی که برچتراو کرده‌جای شده فرخ از سایهٔ اوهمای

المکرم بکرامة انتظام السلسلة العلیة المرتضویة والمشرف بشرف انتساب السلیلة الجلیلة المصطفویة، الملبس بخلع الجود والمرؤة والکرم، المتوج بتیجان علوالهمم وحسن‌الشیم، الباسط علی بسیط الارض بساط العدل والانصاف، الرافع عن وجوه الایام ظلام الظلم والاعتساف.

عدالت ملکنك نوشیروانی سعادت تختنه جمشید ثانی
فریدون سطوت وکاوس شوکت نریمان هیبت و جمشید فطنت
فلك رتبت خدیو تیر تدبیر قمر طلعت شه بهرام شمشیر
شجاعت بیشه زارنده غضنفر سخاوت مجلس انده مثل‌حیدر

علوذاتی وصفنده زبان ناطقه لال وسموصفاتی شرحنده قلم زبان همچو زبان قلم کلیل وشکسته در. نه آثار ومحامد و مناقب تحریره قابل و نه اوصاف فضایل و مآثری تسطیره متحمل در. فنون لطایف الطاف و کرم ده فرید و صنوف شرایف اعطاف وحسن شیم‌ده وحیددر. درّ صدف جاه و جلال، درّی فلك سعادت و اقبال، شمس مشارق‌المعالی، معدل میزان‌العدل والاحسان، مهدل اغصان‌الطول والامتنان،

۱ـ سورهٔ آل عمران ۹ ۲ـ الاسراء ۳۴

واسطة عقدالدولة الابدیه، رابطة عقدالسعادة السرمدیة ، صاحب آیات‌العز والعلی، ناصب رایات الحشمة فوق‌السماء ، لازال لابساً ثوب الجلال بعنایةالله تعالی‌الملك المتعال جانبندن وارد و صادر اولوب لسان حال بوبیت مسرت مآلی متکلم:

مکتوب‌جان فزای تو آمد به‌سوی من گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید
یا آسمان‌به‌مجمر خورشید عودسوخت یا کاروان مشك ز راه ختن رسید

و زبان مقال بو کلام خجسته فام ایله مترنم اولدی وماعلی‌هذاالکلام من‌مزید والله علی کل‌شیء شهید[۱]. اوله‌نامهٔ نامی صحیفه‌گرامی که بیاضی بیاض دیدهٔ دولت و سوادی‌عین‌سیادت درامارت مآب‌ایالت نصاب الفائق‌علی‌اقرانه‌فی‌امرالرسالة باصابة التدبیر والفائز فی‌اداء مرامه بلطف التقریر وحسن التعبیر، قدوة الاماجد والاکارم، زبدة ارباب المحامد والمکارم ، مهمان دارباشی‌الله ویردی آغا زیده مجده یدی له ایمن اوقات واسعد ساعات ده واصل اولوب. رد سلام وجواب کلام جملهٔ واجبات اهل اسلام وسنت‌سنیه سیدالانام اولمغین تجدید عهود دعوات صالحاتکه آیت کریمهٔ ربنا آتنـا ما وعدتناعلی رسلك[۲] مقتضاسنجه شایبهٔ خلاف دن معرا و تمهید عقود تحیات خالصاتکه نص منیف یا ایهاالذین آمنوا لم تقولون مالاتفعلون[۳] مبتغا سنجه لاف وگزاف دن مبرا اوله.

دعایی که چون غنچهٔ مشك بو مشام جهان شد معطر از او
سلامی که چون ورد نورسته‌ای ز بـویش دوای دل خسته‌ای
ثنائی کـه چون نالهٔ عندلیب برد از دل بی قراران شکیب
سلامی و تفسیر السلام سلامة تحیـة مشتـاق و تحفة زائـر

برید صدق وصفا وقاصد وفاق ووفا برله مشاهد مجلس اعلی و مشهود محفل اسنی قیلندقد نصکره انهاء محب صادق الوداد و انباء مخلص خالص الاعتقاد اولدر که حالیا وارد اولان مکتوب صداقت مصحوبك مضمون مسرت مشحوننده اگرچه احکام موالاتی موجب انواع ملاطفات و ایفاء انباء مصافات مستوجب اصناف مفاوضات ایله بنیان عهود ومواثیق قدیمه تجدید وارکان مصالحه ومصافحهٔ‌فی‌مابین

۱ـ المجادلة ۶ ۲ـ آل عمران ۹۴ ۳ـ الصف ۲

تشبید اولمنش لکن مقصود بالذات حجاب تعویق ده مهجور و مأمول بالاصل وراء تاخیرده مستور قالدیغنه سبب قوی و باعث تام بو کلام ذکر اولنمش که اول زمانده که باغی عنید سلطان بایزید حوزهٔ حکومت و کنف عدالتکز اولان ساعت چقوری نام محله داخل و ملازمان درگاه سعادت دستگاه دن فخرالاقران، شاه‌قولی‌سلطان، زید مجده‌یه واصل اولدقده مبادا برجانبه عبور و برطرفه مرور ایدوب کلی فتنه و فسادی موجب وحضرت عالی‌شان سلیمان‌نشانك غبارخاطرعاطرینی مستوجب اوله دیو اطمینان قلب و تسلی خاطر لازم اولدوغین انها ایتمکین آخربینلك و عاقبت اندیشلك جهتندن مذکوره‌اطمینان ایچون کندویه واولادینه ضررو گزند ایرشدرمیوب عالی‌جناب پادشاه‌کامران اعزالله انصاره الی آخرالزمان حضرت‌لری جانبندن واران معتمد لرینه تسلیم اولنمغه سوگند اولنوب بوخیرخواه لری طرفندن وارد اولان‌آدم‌لری مزه تسلیم اولنمغه یمین‌اولنمدوغی تبیین اولنمش فی‌الحقیقة شعار کرام وشیمهٔ عظام عهود ومواثیقه وفا و ایمان ومعاقد بابنده صدق وصفا درآیت کریمهٔ و اوفوا بعهدالله اذا عاهدتم‌ولاتنقضواالایمان بعد توکیدها[1] مصداقی اوزره مبانی‌وفا وٌفاقك تمهیدی و قواعد عهود و ایمانك تأکیدی لازم وواجب اولوب.اما ارباب بصیرت و اختبار واصحاب عبرت واعتبارنظرنده بوخصوص امر غریب وکار عجیب کورینور که مقدما عالی‌جاه پادشاه گیتی‌پناه لازال منصوراً بنصرالله جانبنه ارض روم پاشاسی کتخداسیله ارسال اولنان کتاب صداقت ایاب‌ده بومقوله عهد و پیمان وعقود وایمان اصلا اشعاراولنمیوب همان‌اول حضرتك ارسال معتمدان باب دولت وایصال‌قاصدان سدهٔ سعادت لرینه موقوف قیلنوب اشارت پربشارت لری مقتضا سنجه عمل اولنمق بابنده خلوص محبت ومودت اظهار اولنمشیدی.

ضمیرمنیر آیینه نظیره خفی وخاطر خطیرنور تنویره خبی بینورلمیه‌که نقض عهد عامهٔ انامه عیب وعار علی‌الخصوص خاندان مروت وخانمان فتوت ارباب‌لرینه خلف وعد زیاده ناموافق و ناموس دین و دولته غیر مطابق در. صدق وعد خصلت پسندیده و نقض عهد سیرت نکوهیده در. نکته سیدالانام علیه‌الصلوة والسلام بیور

۱ـ النحل ۹۱

مشدر که آیة‌المنافق ثلاث اذاحدث کذب واذا وعداخلف واذا اؤتمن خان ظاهربودر که کتاب سابق‌الورود ونامهٔ سالفة العهودده بومعنی مذکوراولمدیغی مقتضای‌بشریت ومبتغای طبیعت اوزره طبع‌لامع‌النوردن دوراولوب فایض‌الحبوره خطور ایلدیکی اجل دندن‌در یوقسه حاشاثم‌حاشا من‌الکرم ان‌یتصفوا بمرام موجبه للملام وباغی‌عنید خصوصنده وقوع بولان عواطف علیه و عوارف جلیه که محضا بومحبکزك رعایت خاطری ایچون اولدوغی بین وظاهر در. مکتوب شریف مرغوب ده بومعنی کنایت اولنوب موجب انواع‌تکریمات واصناف تشریفات وعطیات‌اولوب مجازات‌ومکافاتی ذمت مزه دین لازم الاداء الدوغی اشارت اولنمش. فلاغرو من‌المسك ان یفوح ومن البدران یلوح. واقعاً بوخصوصده اولان معاونت وياری اول مرتبه دن متجاوز درکه خزاین قارون نثار و نفایس جواهر گوناگون ایثار اولنمغله مجازات و مکافات ممکن اوله

لوکنت اهدی علی مقدارقدرکم لمارضیت لکم الدنیا و مافیها

ولکن اولواالبابه بودخی مستوجب استغراب درکه قبل اتمام المرام و ایفاء المهام بوجانبدن مجازات اولنمدوغی باعث ملام اوله. ضمیراصابت پذیرده بومعنی جای‌گیر اوله که بوخدمت خیرایله انجام بولورسه انشاءالله الرحمن بوعاطفت و امتنان مقابله سنده مالاخطر علی قلب بشر فحواسنجه انواع صلات خسروانه و اصناف عطیات پادشاهانه و قوع و ظهور بوله‌که جملهٔ عالمیانه موجب تحسین و آفرین اوله وعلم عالم آرایه بومعنی دخی خفی بیورلمیه که سلاطین عثمانیانك خاندان سعادت بنیان لری صدق وعد ووفاء عهد اوزره مبتنی اولوب اصلا برندن برماده ده خلف وعد ونقض عهد صادروظاهر اولمش دکلدر بوخالص‌الفؤادکه اول سلسله‌نك عدادندن عدا اولنمغله فوزو رشاده استعداد امیدنده در حاشا که اشراف اسلافك عدول و رابطهٔ دولت واسطه‌لری سلکندن‌نکول‌اولنه وضمن‌نامهٔ محبت‌قرین ده مقتضای ابوت اوزره بعض کلمات نصیحت آمیزونکات موعظت انگیزیاداولنوب هرکه رایات نصرت‌آیات والویهٔ سعادت سماتك آیدن عبور و بوجانبه حرکت و مرورین سدهٔ سنیهٔ سلیمان شانه و حضور مستوجب السرور سعادت نشانه القایدرسه

اول سلسله‌نك خیرخواهی واول دودمانك سعادت جویی دو کلدر. زیرااول‌خصوص ده سلطان بایزیدك ابقاسی مراد و تخلیصی مقصود در دیوتضرع اولنمش. ضمیر مشکل‌گشایه هویدا درکه شمدنگیروآنك وجودندن عدمی راجح وابقا سندن‌افناسی افضل‌دربوسلسله‌دن رابطهٔ امیدی گسسته در زیرا انه لیس‌من‌اهلك[1] خطابنه ماصدق و سزاوار اولمغه وجودندن عامهٔ انام بیزار اولمشدر. ابقاسی ایقاظ فتنه وشور درکه وجودی الفتنة نائمة لعن‌الله لمن ایقظها نکته‌سی مشعروَ بقاسی تخریب بلاد وتعذیب عباده سبب ظاهردر.

امید درکه بوآیت کریمه مضموننندن ذهول و حکم لازم الانقیادندن نکول اولنمیه اذکـروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوابعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون.[2] رجای واثق و امید صادق اولدرکه من بعددخی جادهٔ صداقت و اخلاص اوزره ثابت وراسخ‌اولوب مابینده‌اولان عقودوعهود مبرم‌ومستحکم قیلنه بوندن‌اقدم وعدهٔ صلح‌وصلاح وضابطهٔ عهدومیثاق راسخ وثابت دکل‌ایکن آیین‌اساطین‌سلاطین وعادت پادشاهان صاحب تمکین اوزره صدور بولان اوضاع وافعال وماجرا واحوال نامهٔ نامی ده تذکراولنوب اول‌جانب دن انواع شفقت ومهربانی مشاهده اولنمشیکن حالیا فرصت خدمت بوجانبه ایتمشدر انواع خدمتگزاری و فرمان برداری و اظهار صداقت و اخـلاص و ایثار مـوافقت و اختصاص تقدیم اولنمشدر دیو۔ بیورلمش‌ایمدی‌اولی‌النهی‌یاننده شك ومرا یوقدرکه مجاری‌احوال‌تحویل‌ماه وسال‌له متحول ومساری حالات تغیرازمان و اوقات ایله متبدل در. کارهرروز و روزهرکاری است . ولکل مقام حال ولکل فعال رجال . بوباب ده شاهد حال در. زمان شقاق ده امید وفاق طریق صوابدن دور واوان مخالفتده آرزوی مصادقت نهج استقامتدن مهجور. فامابنیان‌صداقت ممهداولیجق ارباب مروت واصحاب فتوته واجب‌اولدرکه مامضی منسی وما سلف درجهٔ اعتباردن منفی بیوریله.

وعلم‌عالم‌آرایه بودخی روشن وهویدا اوله که‌سابقا پادشاه جهان‌پناه‌حضرت۔ لرینه سعادت و اقبالـه محروسهٔ اما سیه ده نزول اجـلال واقع اولوب زمان عزم

۱ـ هود ۶۴ ۲ـ البقرة ۴۰

وحزم واوان جزم رزمه دك اقامت اولنمغیچون قشلاغه نیت‌اولند قده سدهٔ سنیه کز طرقندن نامهٔ کافوری عمامه ایله ایلچیلر یکز وارد اولوب صلح وصلاح مابین‌استدعا اولندقده. بعض مقربان درگاه عالی و معتمدان بارگاه جنت حوالی بومخلصکزی وسیله ایدینوب جناب سلطنت مآب پادشاه کامیاب حضرت لرینه حسن تعبیر ولطف تقریر ایله فواید صلح وصلاح وعواید فوز وفلاح انها و انبا اولوب صلح و صلاح مابینه ارضا اولنمشیدی حالیا سلطان بایزید و اغللرینه تسلیم ده تأخیر وتعلل اولنمغله بوامره بادی‌اولان معتمدان‌دولت بنده‌لرینه وبومخلصکزه سرزنش‌وعتاب آمیزخطاب اولنمشدرکه سبب کمال شرمندگی وموجب ضجرت و سرافکندگی واقع اولمشدر.

الحاصل بوتفصیل دن غایت مـراد و غرض اولدر که مراسم اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده مقتضا سنجه مابینده اولان قواعد عهود و ضوابـط موالات مشید طوتیلوب شول نسنه‌که صـلاح عالمیانه باعث و فلاح آدمیانی مورث در تقدیم و تصمیم اولنه‌که خلافی خمیرمایهٔ شروفساد اولدیغی‌اظهرمن‌الشمس در. پس ماحصل مرامی اعلام اهم مهمـات دن اولـوب جواب صواب نه هرایسه افهام اولنمق لازم اولمغین عجله‌اوزره اعلامه اهتمام اولنه تقدیم‌اولنان حسن‌اقواله موافق افعال ظهوره کلمه‌سنی مصدق جواب شافی عنایت اولنوب. بو مخلص صادق‌الوداد ممنون منت عظمی‌قلنمق ارزانی بیوریله‌که ان‌شاءالله‌الاعزبوجانبدن وعداولنان عطیات‌وتشریفات خاطرفیض‌مآثره‌خطورایدندن زیاده وجوده کلوب‌مابینمزده سبقت ایدن عهود وایمان بومخلصکزجانبندن حضرت والارتبت طرفنه کمال رعایت اولندیغندن غیری تضمن وتکفل ایدرم.والله علی مانقول وکیل[1]. پادشاه عالم پناه لازال منصوراً علی اعداءالله دریادن عبور و روی آب‌دن مرور ایتمیوب یومافیوما ازدیاد وعلائقی اسباب اتحاد آناً فآناً امتداد اوزره کافهٔ رعایا مطمئن وآسوده حال وعامهٔ برایا مرفه‌الحال اولوب ادعیهٔ دوام دولت طرفین واثنیهٔ قیام سعادت جانبینه اشتغال اوزره اوله‌لر ایلچیـان عالی‌شان سفردور و درازدن کلوب قطع‌نشیب وفراز ایتمکله فرسوده‌اولوب برقاج-گون آسوده اولملری مناسب فهم اولمغین. حالیا ارسالنده امهال اولنوب ورقهٔ وداد

۱ـ سورة القصص۲۸

فـرمان واجب الانقیاد پادشاه کامران اوزره خدمتکزه واران درگاه سعادت دستگاه ارندن بیله قوشیلوب ارسال اولندی.

همیشه قواعد مصادقت و وداد و مبانی مودت و اتحاد مشید و ممهد و روابط موالات وضوابط مصافات مؤکد ومؤبد باد.*

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ س ۴۲–۴۰

نامهٔ محمد پاشا وزیر دوم سلطان سلیمان بهشاه طهماسب درباب بایزید

ازهار تحف روضهٔ تکریمات وردیة الفوحات که ریاح روح استراحدن بساتین اختصاص خضرت ولطافت تحصیل اثمار نخلهٔ طرف تعظیمات عبهریة التسلیمات که عنبر شمیم تبلیغندن حدایق اخلاص نزهت و نـزاهت تکمیل ایدر اول ثمرهٔ شجرهٔ صدق وصفا طرفلرینه بالفؤاد الصاف اهدا و اتحـاف قلندقد نصکره ضمیر منیر آینه نظیرلرینه که فی الحقیقة صورنمای صدق واخلاص در روشن وهویدا درحضرت شاه اعلی جناب والامآب خورشید برج شهامت ناهید اوج جلالت کیوان ایوان عزواقبال نیرمشارق جاه وجلال ایله سعادتلو پادشاه گیتی‌ستان وخلافت بنیـان و فرمـانفرمای سلاطین زمین و زمان صاحب قران نصرت اقتران و قهرمان قهرواماں اعزالله انصاره حضرتلریله مابینلرنده بنای عهد وامان محکم واستوار وبنیان وعهد وایمان مستحکم وبرقرار اولوب سرحدلر امن وامان ، محکم واستوار وایکی طرفك دخی رعایاسی رفاهیت و اطمینان اوزره اولمغله ممـالك ومسالك معمور و آبـادان اولمش ایکن مابینلرنده‌اولان‌اخوت و وفاق برودت‌ونفاقه ووداد واتحاد ایله بروجهله شقاقله مبدل اولمغله نوعاً نظام ملك وملته خلل کلمکه سبب وباعث‌اولان احواله رخصت وجانب نقض عهد وامانه عزیمت جائز کوندرلمدیکی اظهرمن‌الشمس در .

بناء علی هذا مقدما سعادتلو پادشاه عدالت معتادك اولاد امجـادی اعدادندن اولوب حالیا بربولك ارباب بغی و عناد واصحاب فتنه وفساد دماغنی اغوا وافسـاد

ایتمك‌ایله طغیان‌اوزره اولوب اولوقرنداشنك اوزرینه عسکرچکوب سعادتلو پادشا-
همزك مراسلات نصیحت آیاتلری چاره‌گیر ومکاتبات مهابت بیناتلری ایله نصیحت
پذیر اولمیوب قونیه ده اوزرینه واروب مقابله ومقاتله ایدوب برمقدار عسکرانهزام
انجام ایله‌گریزان اولوب افتان و خیزان سنجاغنه وارد قده محرك فتنه وفساد اولان
اهالی بغی وعنادنهاد وشناعت معتادلرندن بعض ظلب اولنوب ویرمیوب عناد اوزره
اولمغین بوقوللرینه قپوخلقی‌توفنگ انداز ووغا آغار یکیچری وغارت‌جوی‌وخسارت
خوی روم ایلی عسکری ایله اوزرینه یوریه سن دیوفرمان اولنوب وقونیه طرفندن
آناطولی وقرمان ومرعش بگلربگیلری عسکر نصرت آثارلری ایله هژبر کوهسار
سلطنت‌گیتی‌ستانی ونهنگ بحار خلافت جهانبانی، ببربیابان بیشهٔ جلالت‌گیروداری
وشیرژیان جبال صلابت‌کارزاری، در دریای‌مکرمت وشهریاری ودری آسمان‌شهامت
تاجداری قرهٔ عیون حضرت صاحبقران اعنی شاهزادهٔ جوان بخت ونصرت رخت
وکامران، مرکز وادی خلافت سلطان سلیم‌خان طول‌الله تعالی‌بنیان عمردولته‌الی‌غایة‌
الدوران حضرتلری دخی کند وخدام ثریا نظام نصرت انجام ونواب انجم لقام ظفر
فرجام وعموماً خدمهٔ فتح‌ارتساملریله باکروفر واجلال ویمن سعادت واقبال ونصرت
اتصال‌ایله توجه وعزیمت بیوروب بوزاوق سنجاغنه جمع عساکر دریا مقاطربریره
جمع ایدوب تکرار آدم کوندریلوب رأس فساد ورئیس بغی و عنادك بعض طلب
اولندقده‌کیرو ویرمیوب ارضروم طرفنه فرار ایدوب برموجب فرمان قضا جریان
عقبنجه عزم اولنوب‌سرحد ممالك محروسه یه قریب یره کلند کده‌اردندن قرمان‌وروم
و دیاربکر وارضروم بگلربگیلری عسکرندن بعض ایریشوب خوفندن قاچوب سر-
حددن‌تجاوزایتمکله بگلربگیلر عهد وامانه مخالف وضعه اقدام ومشارالیهی اله‌کتور
مکه سعی واهتمام ایده‌میوب عودت ایلیوب .

حالیاسعادتلو پادشاهمزاعزالله انصاره‌حضرتلری‌بوخصوص‌ایچون والاجناب
حضرت شاه شهامت پناه جانبنه نامهٔ همایون بال ارسال بیورمشلر درمابینمزده اولان
اساس صدق و اخلاص وبنای صداقت اختصاص راسخ و متین اولوب اول طرفدن
بوجانبه فرارایدن لاعلی‌التعیین هرکم اولورسه کوندریله واول طرفندن دخی‌همچنان

بویله اولمق شرطیله مکرر و عدوایمان سیان عهد و امـانه بنداولمشیدی اول اجلدن احوال مافی‌البال نامهٔ محبت نمایله اعلام اولندیکه سعادتلو پادشاهمزك بودکلو انظار عنایات خورشید لمعانلرینه منظردو شوب اوغللرینه سنجاقلر و کندویه ولایتلرعنایت اولنوب انعام بی‌کران واحسان فراوانلرینه مظهر دوشمشکین قنـاعت ایتمیوب امر شریفلرینه‌مخالفت ورضای‌منیفلرینه‌معاندت کوستردی بربوبولك‌اشقیایه مالك‌اولمغله طریق مخالفته سالك اولان شهزاده نك سزه نه دکلو نفعی ظهور ایده جکی اظهرمن‌الشمس فی‌وسط النهار روشن و آشکار درلایق اولان بودرکه مشـارق حقیقت عهد وامانددن‌اقبال صداقت وعد وایمان‌طالـع ولامع‌اولوب سعادتلو پادشاهمزك‌نامهٔ‌همایون همابهجتلری مقتضاسنجه سرحد ولایتلرینه داخل اولان شهزاده نه‌طریقله جائز و روا ونه وجهله مناسب و سزا کوررلرایسه نامهٔ حقیقت مـآل محبت مثال لریله ارسـال وایصال ایلیوب‌مابینلرنده خلتلری ممهد واساس مودتلری مشید اولوب کماکان‌ممالك ومسالك‌آبادان ورعایا وبرایا رفاهیت واطمینان اوزره اولوب قیام قیامته دکین دوام دولتلری دعالرینه اشتغال حسب حاللری اوله بوبابده زیاده ندیمك لازمدرکه خاطر عاطر دریا مقاطرلری محیط وشامل اولمیه.*

* فنشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۲۵-۲۳

نامۀ لالا مصطفی پاشا به شاه طهماسب درباب بایزید

حالیا پادشاه اسلام خلدالله تعالی الی یوم القیام حضرتلرینك اولادکرامندن سلطان بایزید دائرۀ هدایتدن بعید دوشوب فتنۀ بلاد اولان بعض امل فسادك اغوا و افساد-یله طائفۀ یاجوج کبی بغتةً خروج ایدوب سدۀ سعادتده ودانش ودولتده کندودن عظیم اولان شهزادۀ کریم سلطان سلیم طال بقاه الی یوم العظیم حضرتلرینك اوزرینه کلوب اماسیه‌دن قرمانه کلنجه تخریب ولایت وتکثیر خسارت ایدوب جرأت قتاله مباشرت ایتدکلرنده بعون الله تعالی فتح ونصرت بوجانبه وقوع بولوب وکسر وهزیمت انلره رجوع ایدوب صاحب سعادتك پنجۀ پرشکنجه سندن کرکی کبی طبنجه ییوب کند وقوری باشی و برقاچ نفر او باشیله گیر واماسیه جانبنه فرار ایدوب نیجه بونك کبی شناعت بی‌شمار ایله عصیان وطغیانن اظهار ایتمکین بحسب الشرع الشریف زجر وعقوبته سزاوار اولدیغی مفتی الزمان وعلماء ادیان علیهم الرحمة والرضوان متفقة الاقلام والکلام فتوی ویردکلرینه بناء مقتضای شرع الهی و فرمان پادشاهی ایله صاحب سعادت عظیم الشأن سلطان سلیم خان حضرتلری شهبازان نصرت رسوم ایله اول قوم شومك اوزرینه هجوم ایدوب حتی پادشاه لازال منصوراً بالعون الاله حضرتلری بالذات بوخصوصیچون حرکاته کلوب دولت وسعادت ایله بروبقایه عزیمت بیوروب وزیر مکرم و مشیر مفخم محمد پاشا ادام الله تعالی معالیه حضرتلرینی قپوخلقی و یکیچری طائفه سیله آلاب حرب وقتاللری ایله شهزادۀ مشارالیه حضرتلرینه قوشوب

وروم ایلی و آناطولی وقرمان و مرعش بگلربگیلری جمله امراء کرام وعساکر اسلام ایله شهزادهٔ همام‌حضرتلرینك رکاب سعادت اکتسابلری‌خدمتنده سعی وشتاب ایچون تعیین اولنوب بالجمله امرونهیه اطاعت ایتمکیچون سرحد بگلربگیلرینه دخی‌امر و اشارت اولنوب شهزادهٔ غیور حضرتلری جیوش مذکور ایله کماهوالمأمور عزیمت بیوردقلرنده باغی بی‌دولت وبی ثبات قراره طاقت کتوره میوب بقیةالسیوف اولان مفسدان ایله ارض‌روم طرفنه‌گریزان اولدقلری نهایت کند وحدود مزدن چیقوب‌اوته جانبه وصول ودخول ایتمك احتمالی له سعادتلو پادشاه ظل‌الله حضرتلری دولتلوشاه سعادت دستگاه حضرتلرینه سورهٔ ن والقلم ومایسطرون[۱] کبی سپارش نامهٔ همایون کوندر مشلردر اکرانکله عمل بیوریلوب عزیملری بوجانبه ارسال بیوریلور ایسه شهزادهٔ سلیم البال حضرتلری صفای طویت ایله کیرومقرسعادتنه مراجعت بیوروب مبانی صلح وصلاح مؤکد ومشید واخلاص ومحبتلری ممهد ومؤید اولور.

العیاذبالله اگر اعدایه فی‌الجمله میل ومحابا واقع اولوب حمایت وشفاعت قصدیله بوجانبه نوعا مخالفت اولنورسه مصالحه یه اختلال عارض اولوب مجموع اولان عساکر دریا مثال من بعد ممنوع ومدفوع اولمق احتمالی قالمیوب حضرت صاحبقران نصرت اقتران دخی فی‌الحال‌کلوب بوجانبه اتصال بولوب رعایا و برایا اراده پایمال وپریشان حال اولوب سبب اولانلره‌کلی وبال حاصل اولور کماقال سید الانبیا علیه تحف التحایا : الفتنة نائمة لعن‌الله علی‌من ایقظها وصاحب سعادتمز اولان شهزادهٔ کریم‌الشان حضرتلری دخی بوبابده عون عنایتکزه نگران اولوب خصوص مزبور ایچون کندولر دخی کتاب محبت نشان‌کوندر مشلردر.

مرجو ومأمول درکه ملحوظ ومسئوللری خبرقبوله موصول بیوریلوب‌بروجه شتاب صوب صواب اوزره جواب مستطاب‌کوندری ویره سز *

۱ــ سورةالقلم ۱.

*ــ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۲۶-۲۵

نامهٔ شاه طهماسب به شهزاده سلیم در باب بایزید

فرزند ارجمند نامدار، شهزادهٔ جوان‌بخت و کامکار، نقاوهٔ سلاطین ذوی ـ الاقتدار، خلاصهٔ پادشاهان عالی‌مقدار، لجهٔ بحر عدل‌واحسان، مجلی آثار اجداد رفیع ـ الشان، حاوی شمائل لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[1] حائز خصائل الامن اتی الله بقلب سلیم[2] مظهر کریمهٔ فبشرناه بغلام حلیم[3].

نظم

درخشان گوهری از برج شاهی — نمـوداری ز الطاف الهـی
جهان از پرتو رایش منور — ز بوی خلق او عالم معطـر
هم ازخلق کریمش دهر معمور — هم ازذات سلیمش چشم بد دور
زهی درملك دین فیروزی از تو — جهان را طالع بهروزی از تو
مظفر بادت از دولت نشانـه — مبادا بی‌تو یك ساعت زمانه
دلت بر آرزوها کامران بـاد — هر آنچه آرزو خواهد همان باد

نگین خاتم سلیمانی، جوهر درج کامکاری و کامرانی، صاحب‌المجدالعظیم سمی جده‌الکریم، اعنی سلطان‌سلیم طال بقاه و نال مناه حضرت لرینك بلاغت نشان کاتبلری انشاسیله نوازش نامهٔ گوهرفشان لری عمدة‌الأماجد والأعیان میر آخور طوراق آغا واسطه سیله مبارك زمانده کلوب واصل و مضمون همایونه مطالعه حاصل

۱ـ سورة‌التین ۴ ۲ـ الشعراء ۸۹ ۳ـ الصافات ۱۰۱

اولدقده فحوای دلگشا سنده مندرج اولان آیات وفا باعث ازدیاد اخلاص وصفا اولوب. حقاکه پیام فرخنده فرجاملری اسباب دولت وسعادت انتظام واتالق واوغللق رابطه لرینه التیام وبردی رجامزواثق و امیدمز صادق درکه بواوضاع و اطوارك صفایح روزگار وصحایف لیل و نهار اوزره باقی و پایدارقالمسی مقدراوله. چون حضرت صاحب، قران سعادت اقتران ایله ما بین مزده اولان اساس عهد ومیثاق و بنیان محبت ووفاق مانند سبع‌شداد محکم‌واستوار در،مرجو درکه اول‌حضرت‌عالی منزلت دخی والد ماجد عظیم‌الشانلری کبی عهد و پیمانی قوی‌الارکان طوتوب آیین جوانان‌جوانمردان‌مقتضاسنجه‌محك‌امتحان‌عهدووفاده‌کامل‌العیاراولمغه‌احسان‌ایلیه‌لر.

بیت

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد   ازهرچه‌گمان‌بری فزون آیدمرد

بعدازاتحاف دعا وثنا مشهود رای صواب نما اوله‌که کتاب شریف بلاغت‌انتماکز مقتضا سنجه شهزادهٔ عنیدسلطان بایزید نادان وجاهل و رعایت حقوق پدر و برادر مهتراندن غافل ولایعقل اولمغین شناعت و سفاهتلری بی‌نهایت اولدوغنه بنم دخی علمم حاصل اولمشدر. اما خوف و بیم غضب پادشاهی ایله اولزمانده اوزرینه هجوم ایدن عساکر نامتناهیدن یوم‌یفرالمرء من اخیه[1] حالاتن عیاناً مشاهده‌ایدیجك بالضروره قاچوب.اول سلسلهٔ علیه لریله مابینمزده رابطهٔ دوستی و اتحاد رسوخ و سداد اوزره اولدوغنه اعتماد واعتقاد ایتمکین‌گناه لرینه عذرخواه اولوب و شفاعت امیدیله مخلصکزیاننه کلوب بحمدالله که بداندیش وبدخواه لریکز یانلرینه وارمدی وایتدوکی اعمال قبیحه وافعال فضیحه‌نك دخی جزا وسزاسن بولوب بالفعل زبان عجز و انکسار و اعتذار و استغفاره کلمشدر هرآینه بمقتضای احسن‌الامورالی‌الله العفوعندالقدرة والحلم عندالغضب ایله عمل‌ایلمك وعفوومرحمت‌کوسترمك‌موجب رضای‌الهی و سبب خشنودی حضرت رسالت پناهی درخصوصاً جناب پادشاه‌سلیمان حشمت مومی‌الیهی طوتوب حضر تکزه تسلیم ایتمکی امر و اشارت ایتمشلر حقاکه بواصل‌نسنه بکا واجدادمه سنت وعادت اولمامشدربلکه زمان سابقده ارباب جرایم

۱- عبس ۳۴

و گناه ترس و بیم سلاطین‌جهاندن قاچوب اول‌سلسلهٔ سعادت دستگاهی پناه‌ایده‌کلوب قتل و قصاص پنجه سندن خلاص بولمشلر در. بوخصوصك حصولی یعنی سلطان بایزیدك وصولی آخروجهله ممکن و میسرایکن طوتوب کوندرمکه احتیاج یوقدر. نامهٔ شریفکز کندونك اوزرینه قرائت اولندقده قباحت وشناعت ندامت کوستروب گریه وزاری ایله تضرعات بی‌شمار ایلدی اگربنم‌گناهلریمی درخواست ایتمزدن اول بنی‌اول طرفه ارسال و ایصال ایدرسکز لهب غضب پادشاهی اشتعاله‌کلوب مرحوم سلطان‌مصطفی کبی بنی‌دخی همدم قتل و قتال ایتمك مقرر در. لکن صیانت ناموس پادشاهی سیله التماس نامه یازیلوب معتمد علیه قدیمی عمدةالاعاظم زین‌الدین‌علی-آغایوزباشی ایله ایلچی سنان‌بگ‌هم عنان اولوب. سدهٔ سعادت مثاله ارسال اولندی حضرت پادشاه اسلام‌دن التماس تام اولدرکه غریق بحر آثام اولان سلطان بایزیدك جرایم وگناه‌لرین بومخلص بی‌اشتباهلرینه باغشلیوب مشارالیهك خاطرینه اطمینان کلمك‌ایچون برمنشورسعادت نشان یازدیروب بومخصلرینه روانه ایده‌لرکه طرفینك ناموس دولتنه لایق اولدوغی اوزره اداء خدمت اولنه چون‌که اول سلطنت دستگاه شهزادهٔ سعادت پناه حضرتلری بومخلص بی‌اشتباه لرینه کوندردکلری مکتوب محبت اثرده پدردیو بیورمشلر اول فرزند حمیده خصالدن ضراعت و ابتهال ایله. توقع‌اولنورکه اتالق واوغللق‌مرتبه سی رعایتنه بایزید شوریده حالك جریدهٔ اعمالنه قلم عفو و مـرحمت چکوب ماجراسنی گرداب نسیانه براغوب انتقامدن کچمکه احسان اولنه وبر موجب[مضمون] عطوفت مشحون انی اناخوك فلاتبتئس[1] زبـان بلاغت وملاطفت ایله خاطرفاترینی اول جانبه‌جلب وجذب ایتمکه سعی وهمت‌اولنه

به شیرین زبانی ولطف وخوشی   توانی که پیلی به موئی کشی

و عنایت نامهٔ نامی لریله خدام والامقام لرندن برمعتمد علیه‌آدم بیله‌کوندریله که بزدخی اول حضرتك رضاسی مقتضا سنجه عامل ایدوب‌آداب سلاطین وناموس خواقین اوزره لازم کـلانی اجرا ایدوب اول شه‌زاده نك گناهندن کچیلورسه اول حسناتك ثمراتی حضرتکزه راجع وسیئاتك مکافاتی اکا عاید اولور.

۱ـ سورهٔ یوسف ۶۹

نکوئی کن بدان کو با تو بد کرد کاز آن بد رخنه در اقبال خود کرد
چو آیین نکوکاری کنی ساز نگردد برتو جز آن نیکویی باز

وشیخ سعدی‌شیرازی حضرت لرینك بوبیت مشکین طرازی نامهٔ شرف‌رسان لرده بواسلوب مرغوب اوزره تحریروبیان اولنمش.

نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیك مردان

اگر بو بیتك برابر نده بوقطعه‌ازبیوریلورسه مروت واحسانه انسب‌اولمق‌مقرر در

فریدون گفت نقاشان چین را که این برگردخرگاهش بدوزند
بدان را نیك دارید ای عزیزان که نیکان هرکجا باشند عزیزند

وتبلیغ رسالت‌ایچون قدوة الاعاظم‌والاعیان سیف‌الدین‌ارشتی آغا ذوالقدرلو که اتادن اتایه بختیاروصداقت شعار خدمتگزارمز درمعتمدالخواص والاعیان‌طوراق آغاایله روانه قیلندی عزحضورموفورالحبوره ابلاغ وایصال‌ایتمك ایچون‌بعضی‌اغز خبرلری‌اصمارلنمشدرسمع رضای‌شریف‌ایله‌اصغا اولنمسی‌رجا اولنوروطوراق آغایه رحمت حق وبوزاقلغنه ماصدق اولسونکه حلال‌زاده لك اوزره توقعدن زیاده خدمت ایتمشدروترقب اولنورکه فیما بعد دوستلق ومحبت قواعدینی‌محکم طوتوب. ریاض استحبابی جویباراختصاص واتحادایله سیرآب ایده‌لروبوولایتده واقع اولان‌خدمات ومهمات وتحفه‌ها وتبرکاتدن خاطرشریفه خطور ایدرسه ادنی اشارت ایله رهین منت بیوریله .

همواره مسند سلطنت وکامکاری واورنگ نصفت وشهریاری بعزوجودپرجود مزین ومشرف باد .

الهی تا جهان را آب و رنگ است فلك را دوروگیتی را درنگ‌است
ممتع دارش از عمـر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی*

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۳۸-۳۶

نامهٔ دیگر سلطان سلیمان خان به شاه‌طهماسب درخصوص بایزید

تا بارقهٔ سابقهٔ عنایت رب‌العزة تبارك سبحاناً قدیراً وتعالی عمایقولون علواً کبیراً[1] مانند صبح صادق مطالع صدور پرنور سالکان مناهج حقایقده بارق ورخشان وآفتاب مشرق و اقبال افق عزوجلال و اوج رفعت وکمالدن فضای سرای جهان وساحت فسحت حال عالمیانه شارق و درخشان اوله‌کوکب بخت همایون سعادت مقرون حضرت‌فلك رفعت‌کیوان منزلت‌گردون ابهت انجم‌اهبت، نیراوج سربلندی، بدر عالی قدر منزل ارجمندی ، برجیس برج شرف، درسعادت صدف، غرهٔ سرنامهٔ شاهی، طرهٔ جبههٔ سعادت پناهی ، فریدون فرهمایون‌اثر، خسرو ایوان سکندرمکان، آرایندهٔ سریر سروری ، زینت دهندهٔ تخت داوری ، ماه آسمان جلالت ، خورشید مطلع ایالت ، والاولایت دارا درایت‌کاوس کیاست هوشنگ فراست ، حاوی مفاخر کیخسروانی ، راوی مآثر جمشید نشانی ، مؤسس امور مملکتداری ، مهندس رسوم نصفت شعاری ، فیروز بخت‌کسری تخت مکرمت قباب سیادت انتساب دولت‌ایاب عالی جناب معالی نصاب عدالت آیین سپهرتمکین ، مهرسپهر عظمت ، سپهر مهر حشمت، شاه سعادت نهاد، شهریار منوچهرنژاد ، مسندآرای جایگاه کامرانی، مستند چاربالش جهانبانی ، اردشیر صولت‌کیقباد شوکت محمدت دثار دولت مدار، الفایز بالقدح المعلی والحایز بوجوه الدولة العظمی والقدر الاسنی سلطنت منقبت‌خلافت

۱ـ الاسراء ۴۵

مرتبت عالی جاه‌جم کلاه ، خدیو سعادت دستگاه لازالت شموس معـالی قدره عن مطالع العز والسعادة طالعة وما برحت بدور عزه ومجده فی منازل الشرف والسیادة لامعة، بیت‌الشرف حشمت وشهریاری اوج برج شوکت و تـاجداری دن بتوفیق‌الله تعالی رب المغارب والمشارق ساطع وبارق اوله دعوات صالحات اجابت قرین که مخبر مضمون مناشیر تباشیر صبح سعادت وتحیات صادقات اصابت رهین که مقرر اشارات بشارات یمین‌محبت اولوب حیطهٔ مدرکات ارباب فهم و ادراکدن افـزون و دائرهٔ احصادن‌حرکات‌افلاك کبی بیرون‌اوله زبان قلم‌وقلم‌زبان تقریرنده‌قاصروفذلکهٔ جامع‌الحسابی‌ضبطنده‌حساب نکته‌یاب عاجزوفاتردرغایت حب و وداده مبنی‌و کمال رابطهٔ اتحاد دن منبی‌اولوب مهب فضای صدق انتماسندن نسایم‌خلت ابدپیوند متنسم و زلال وفـای روان بخشاسندن ریاض خوش هوای دوستی و الفت سرسبز ومتبسم اوله شهود عهود و وفا ایله ثابت و مؤکد و عنوان خریطهٔ ثنادن شریطهٔ صفا اوزره ممهد ومجدد قلنوب اسلوب مرغوب تبجیل وتوقیرایله صوب جناب سامی ومجلس گرامی‌یه‌که مرکزدائرهٔ‌عزجاودانی‌ومطرح‌اشعهٔ قدروکامرانیدر تبلیغ‌وتوجیه‌اولنوب.

انهاء ضمیرخورشید تنویر وانباء خاطر حقایق سمیراولدرکه برساعت‌سعادت اثر وبروقت میمنت رهبرده هدهدکتاب هماپرواز نبأسبا یقین ایله و اصل وحمـامهٔ قمری مقری نغمه سازکبی صماخ روانه ومسامع مجامع ارباب عرفانه الحان‌رنگین حاصل اولدی میدان بلاغتده صافیات جیاد عبارات‌که زین استعارات وحلیهٔ کنایت ایله تزیین‌قلنوب‌کلمات حسان‌حسان ایله مضمارفصاحتده مطلق العنان‌استباق‌وجولان ایتمشدر معروض انظار اولی‌الابصار ومشهود عین تدبر واعتبار واقع اولوب. یعنی فرائدلالی معانی‌که سلك سمط الفاظ آبدارده انتظام ویرلمشدر سمع قبوله وصول بولوب سبحه وارانامل‌تأمل ایله تقلیب وشماراولند قده زبدهٔ‌کلام خیرانجام‌بووجهله انفهام بولدی‌که مقتضای خلوص محبت ومبتغای خصوص مودت اوزره لایق ذمت همت علیه ومطابق مکارم خصایل مرضیه اولان ایفاء عهود واداء مراسم شروط وقیود مستدعای‌رای رزین‌وفکر گزین‌وباعث رفاهیت واطمینان‌کافهٔ مسلمین وموجب رضای سعادت افزای حضرت رب العالمین‌در. مطمح نظر دقایق بین اصابت قرین اولمش

واقعا اول جناب مکرمت نصاب ومحمدت اياب ایله مابینده اولان عقد اکیدالارکان وداد وعهد شدید البنیان حسن اتحاد دن مأمول بودرکه معدل لیل ونهار کبی میزان دهردو وارده همیشه‌لوازم خلت ومصافات ثابت واستوار اولوب ومحور دائرهٔ خط استوامانندی معاقد الفت و وفا اکمل نظام وتوافق تام اوزره دائم استقرار بولوب، مودت قواعدی و موالات معاهدی اول وجهله تشیید وتأکید اولنه‌که لوایح انواری وسوانح آثاری رخسارهٔ دارو ودیارده وصفحات روزگار ده الی یوم‌القرار خورشید تابدار کبی روشن‌وآشکار اوله‌زیرا قباء ملك وملت طراز اتساق اسباب نصفت‌وصدق طویت‌ایله مطرز ومحلی‌ودوام‌ایام دین‌ودولت حسن‌نیت خیرامنیت ایله میسروموفی اولور ودرج درر مکنون‌نامهٔ فصاحت مشحونده اشعار اولنمش‌که منهیان اخبار ومخبران محبت ومسرت ایثار اولان‌ایلچیان نامدار ایله دولت دثار عزت شعارفرزند ارشد اسعدامجد اوغلم سلیم طال بقاه بفضل الملك الکریم طرفندن معتمد آدملر کوندرلمش‌اولیدی اولادی انلره تسلیم اولنوردی شمدی همان‌انتظاربرا روکارگذار کمسنه لر کلمسنه در ارسالنه مبادرت اولنه‌که تسلیم اولنوب باعث تأکید اخلاص وتزاید اختصاص اوله دینلمش ،

بناء علی‌هذا اول ذات ملك سمات و حمیده صفاتك بلغه‌الله تعالی الی اعلی الدرجات قواعدصدق نیت وصفای محبتلری اوزره بومهمك تحصیلی‌وبوخصوصك تکمیلی ایچون حالا وان بکلربکیسی اولان امیرالامراء الکرام کبیرالکبراء الفخام ذوالقدر والاحترام، صاحب العز والاحتشام خسروپاشا دام‌اقباله ونجح آماله‌سعادت نهاد ونجابت‌نژاد مشارالیه اوغلم طرفندن چاوش باشی‌علی‌آغا ومتفرقه‌لرندن فیروز اول جناب فلك اقتدار ورفیع المقدار صوبنه ذخرالاقران ، فخرالاعیان یساول باشی ولی بك زید مجده ایله بروجه استعجال روانه وارسال اولندیلرعند حصول شرف الوصول مأمول درکه بایزید ایله جمله اولادینی انلره تسلیم ایدوب کوندرمکده مقتضای‌همم والاشیم صدور وظهور ایده‌که تاانقراض زمان مستوجب مودت‌بی‌پایان ومستجلب اسباب‌خلت ابد اقتران اولوب.

هردم‌مرافق یگانگی ودوستی مرافق وساعدیمن وسعادت‌مساعد وموافق‌اولمق

محقق در ومضمون میمون کتاب عنبرین نقاب و بلاغت نصابدن بعض ملتمسات که رجا وتمنا اولنمشدر مسموع سمع قبول اولوب منزلهٔ حصوله موصول اولمشدر.

اولا مدینهٔ طیبهٔ مقدسهٔ نبویه که مهبط فیوض وحی ربانی و محط مواهب سبحانی اولوب مطلع نورلامع الظهور جمال محمدی و منبع جویبار کوثر آثار نوال کمال احمدی در، علی ساکنها افضل الصلوات والتحیة ماتعاقب الغداة والعشیة، جوار عزت مدارنده اولان بقاع فلك ارتفاعده نشانهٔ ساحت عالم ملکوت و آرامگاه محرمان اسرار خلوتسرای جبروت نمونهٔ روضات جنات برین بقیع رفیع سدره آیین‌ده اولان مشاهد مشاهیر ائمهٔ عظام و مراقد اجلهٔ کرامك بعضنه که هربری رهبران مسالك دین وسروران ممالك یقین در رضوان الله علیهم اجمعین مرکوز خاطر عاطر ومنکوز ضمیر خورشید مآثر واقع اولان نذور وصدقات وصلات مبراتی ایصال وادا ایچون آدم کوندرلمك استدعا اولنمش ایمدی اول ذات ستوده صفات و مکرمت سماتك رای شریف عالم آرا وطبع منیف حقایق نمالرینه ظاهر وهویدا اوله که مابینده اولان حسن طویت ومحض محبت مقتضاسی اوزره اتمام مهام وانجام مرامده مساعی جمیله ویمن اقدام ظهور ایدوب مشارالیه خسروپاشا ایله دولت اقتران سعادت نشان اوغلم سلیم جانبندن واران آدمی سنه بایزید ایله درت نفر اولادی تسلیم اولنوب ارسال اولندقده که نتیجهٔ لوازم مصادقت وشریطهٔ طریقهٔ مؤالفت در مقصود وموعود علی ماهوالمأمول شرف قبوله موصول قیلنوب من بعدخی اسلوب مرغوب عهد ووفا وعادت میمنت مقرون صدق وصفا محاسن خصائل ملوك اوزره مرعی ومسلوك اولدقجة واقع اولان جملهٔ آمال وملتمسات ومقاصد ومرادات صحیفهٔ ضمیر منیرده صورت پذیر اولدوغندن زیاده میسر ومحصل اولمق مصمم ومحقق در.

ثانیاً اول جناب عالی لازال محفوفاً بالمعالینك غرهٔ ناصیهٔ تاجداری قرهٔ باصرهٔ شهریاری اولادامجادلری حقنده سابقاً انواع نوازش خسروانه و اصناف عواطف ملوکانه مرجو ومأمول اولدقده مبذول ومقبول اولمشیکن حالا وارد اولان کتاب مشکین نقابده هنوز اول گلبن گلستان جاه وجلال وانوار حدایق عزو اقبال غنچهٔ وجود لری گلشن شهوده نوشکفته اولدقلری اشعار وانبا اولنمش پس استنشاق روایح عنایات

عمیمه واستشمام فوایح رعایات جسیمه ایچون الطاف شامله‌دن تشریفات کامله‌صدوری ملحوظ انظار اصابت آثار واقع اولمشدر و فحوای کلام درر نظام نـامهٔ مسرت اختتامده اول جناب سلطنت منابك منسوبات و متعلقاتندن بو جانبه کلنلری امراء سرحد منع ایـدوب رخصت ویـرمیوب کیرو اول جانبه کونـدرملری اشارت اولنمغین بوخصوص ایچون نگهبانان اقالیم معموره اولان امراء عظام و مستحفظان ممالك محروسه اولان کبراء فخامه تنبیه و تأکید اولندی که اول جانبدن اجازت المدین کلنلرك طریق مرور-لری بسته وقنطرهٔ عبورلری شکسته اولوب اصلا برفردك سرحد ولایته دخولنی تجویز ایتمیوب کیرو معاودت ایتدیره‌لر واول خسرو جمشید اقبال وهمایون فال قبلندن مقدما تجدید قواعد محبت و تمهید معاقد دوستی و مودت ایچون کوندریلان معتمد الدولة السنية مؤتمن الحضرة العلیه، مفخر الاعیان جعفر سلطان دام مجده مصحوب اجناس تشریفات فـاخره وانواع تبرکات زاخره قلنوب بی‌تأخیرو تراخی مفارقت وتوفیق میمنت رفیق ایله معاودت ایتدیرلمك مقرر ومحقق درتاکه مشار الیه خسرو پاشا واوغلم آدمیسی ایله بایزید و جمله اولادی ارسال قلنوب سرحده واصل اولدقلرنده تخمینا متلاقی اوله‌لر ومنـازل ومراحل ده حفظ وحراستلری و ترتیب مهمـات مصلحتلری ایچون خدام والامقام دن آدملر قوشلمشدر .

ان شاءالله الرحمن مساعدت عون یزدان ایله اول جناب مکرمت مناب سلطنت مآبك مجلس منیف ومحفل رفیعلرینه واصل اولورلر .

باقی درجات عالیات دولت همایون وشرفات غرفات عزت روز افزون انوار طوالع لوامع سلطنت ومکنت آثاروسواطع مطالع سعادت ورفعت ایله مزین ومحلی و روشن ومجلی اولوب. تضاعف عطایای الهی و ترادف آلاء نامتناهی اوقات خجسته ساعاتکزده مقرون ومخصوص واساس حشمت عظمی واسباب شوکت واعتلا ایله کانه بنیان مرصوص باداابدالاباد .*

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۳۳–۳۰

جواب

تحیات مسکیة الفوحات نسایم اسحار صداقت آثار ایله تبلیغ بلیغ اولند. قدنصکره ضمیر منیر خورشید رتبه که منور عالم اتحاد و محبت در روشن و مبرهن در که بین الاحباب بلا ارتیاب سلوك مسالك خلوص نیت و صداقت و انهاج مناهج صفای طویت واستقامت باعث تزایدطریقهٔ مصافات وموجب تضاعف قواعدموالات اولمق‌در. لله‌الحمدوالمنة خصلت شاه فریدون بینش ودارا دانش وشهنشاه نوشیروان وسکندرمنش دن حالا صدور وظهورایدن آثارصدق مواعید وایمان و انوار توافق عهد و پیمان بین الاعیان نمایان اولدیغی اول جانب جناب جلالت مآبه بودفعه ارسال اولنان معتمد علیه خدام والامقامه امرموعود وطریق معهود اوزره تسلیم اولندیغی سبب اشتهار مکارم اخلاق و باعث انتشار محاسن اعراق اولمشدر. واقعاً اول ذات فتوت مـآب ومروت نصاب گوهر کان صدف صفا وجوهرصدق لطف و وفانك اتساع عرصهٔ کرم وارتفاع ذروهٔ همم‌لرندن مأمول ومسئول اولان‌بونك‌امثالی خصایل محمودة الشمایل ایلدی که ظاهر وباهر اولدی حقاکه بو کارصداقت شعار و حقیقت اشعارانظار اولی‌الابصارده شرف قبول وعز وارتضایه موصول‌قلنوب مرایای مهرانجلای قلوب ارباب الباب‌ده جمـال باکمال اتحاد ویگانگی مشهوراولوب فوق الحد مشکور ومحمود واقع اولمشدر .

همیشه چار بالش عزوعلا برقمهٔ قبهٔ هفتمین[1] خضراء افراخته ومهمات کار و انتظام احوال دارودیار بارای صواب فرمای ساخته باد ابدالآباد. بحق النون والصاد.*

۱ــ ظاهراً : برقمهٔ قلهٔ هفتمین قبهٔ

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص۳۴ــ۳۳

نامهٔ سلطان سلیمان به پیرمحمد خان اوزبک

[1].... مخفی اولمیه که دیار عجمك شهریار مشهوری وتاجدار مغروری شاه گمراه بوندق اقدم توالی صدمات صرصر آیات قهرمانی وتتالی سطوات غضب وقهر صاحب قرانیدن خوف وخشیت ورعب ودهشت ایدوب مسکنت وذلت بوزندن درگاه سلاطین پنـاهم جانبنه متعاقبا ایلچیلر کوندروب اصلاح احوال بلاد وانجاح آمـال عبادی ایچون انواع تذلل وابتذال واصناف تنزل وارتذال‌له اصلاح ذات‌البین بابنده توقع وتضرع ایلمشیدی. لاجرم استیمان ارباب ادیان حیزقبوله موصول اولمق وظیفهٔ نظیفهٔ سلاطین اهل ایمان اولمغین برمدت رخصت وبریلوب کند وحالنده قونلمش ایدی اتفاق اوغلم بایزید هوا و غرورایله مایل شروشور اولوب دیار شرقه وارد قده شاه ساهی‌نك شقاوت وخباثت سرنوشت قباحت سرشتی اولمغین اول‌صلحه مخالف بعض اوضاع ناشایسته و اطوار پسندیده سی ظاهر و آشکار اولمغه من‌بعد دروغ بی‌فروغنه اعتماد و اعتقاد ایتمیوب انك کبی ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغیٔ و عنادك دفع و رفعنه تصمیم وعزیمت و قصدونیت اولنمشدر.

انشاءالله خیرلرمیسراوله امدی اول جنـاب جلالت مآب و سلطنت منابك آباو اجدادعالی‌نژادی کمال‌اسلام ودینداری وتمام‌دیانت وطاعت‌گزاری ایله‌موصوف وسنی مسلمانلق ایله معروف درلاجرم شولکه مقتضای غیرت دین‌مبین وحمیت‌شرع

۱ـ ازاین نامه جملات تعارف‌آمیزمقدمه ودعا حذف شده است.

متین سیدالمسلمین در ظهوره کتوریلوب طائفهٔ قزلباش بدمعاشك از الهسی بابنده اقدام واهتمام اولنه که حضرت خدای رب العالمین فئهٔ مسلمین وطائفهٔ موحدین ومجاهدینه دائما ناصر ومعین اولمق محققدر اکاکوره سعی جمیلکز مبذول قلنه.

اسباب دولت واقبال...[۱]

حرر فی اواخر ذی الحجة الشریفة سنة ثمان وستین وتسعمایه *

۱- رك بهزیرنویس صفحهٔ ۴۱۴

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۴۹-۴۸

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب[1]

تحیـات مبـارکة سنیة و اثنیة فوائحهـا زکیة
و دعوات تلألأ کاللالی اجل من عقود جوهریـة
تحملها النسیم بطیب‌عرق یبلغ بـالغداة و الـعشیة

هرچند که دیبای زیبای کلام فصاحت ادا حریرحسن تحریر ولطف تعبیر ایله تسطیر وتصویر اولنه وخلعت عبارت حلیهٔ استعارت وحلهٔ دلالت طراز بلاغت برله طور دل پذیر اوزره وشی وتحبیرقلنه وتمایم وشاح الفت جواهر زواهر حلت ایله مزین ومحلی وسررشتهٔ قلاید فراید مؤانست دررغرر مصادقت دن نمونهٔ عقد ثریـا اوله حرزیمین‌ارباب وداد وفص‌نگین فؤاد صفانهاد اولان‌گهرمعتبرکان امکان‌ویواقیت مواقیت وازمان اعنی هدایای دعوات صافیات لامع الانوارکه لؤلؤی شاهوارکبی اصداف قلوب اشراف دن ظاهروآشکار اولور وعطایای تحیات خالصات باهرالآثار مـانند لعل آب‌دار زینت افسر تاج داران عـالی مقدار اولمغه سزاوار اوله صدور سطورکتاب مستطاب محبت ارتسام ده مخزون ومندرج واستاراسرار خطاب‌صواب بااحترام ده مکنون ومندمج قلنوب اول حضرت همـاهمت داور دولت فلك بسطت ملك خصلت عطـارد فطنت مریخ صولت قمرطلعت مشتری مکانت جمشید مکنت

۱ــ طبق نوشتهٔ فریدون بیك این ششمین مکتوبی است که سلطان عثمانی به پادشاه ایران نوشته است دربارهٔ بایزید وپسرانش.

فریدون منزلت کسری تخت فیروزبخت، ایالت ایاب سعادت قباب سیادت انتساب داراشوکت کی قباد حشمت خسرو عزت خاقان رتبت ، نصفت دثار مکرمت شعار، رفعت مدار گردون وقار ، غرهٔ ناصیهٔ شهریاری قرهٔ باصرهٔ تاج داری . جم‌جاه‌عزت پناه ، سعادت دستگاه طهماسب شاه لازال خیام دولته بـاوتاد العزة مشدودة و ظلال اقباله ورفعته بنظام ایام حشمته ممدودة صوب صواب نما و جـانب شرف انتمالرینه اتحاف و اهدا روانه وانهـا اولنوب مرایای مهرانجلای خـاطر خطیر حقایق سفیر و مطاف طوایف لطایف اولان صحایف دقـایق معاکف ضمیر مشتری نظیر لامع ـ التنویرده روشن و مبین و واضح ومعین درکه نهال مقال زلال صفاء بال ایله بهجت تازه و اغصان کلمات محبت سمات طوبی مثال تنسم ریـاح موافات ایله سرافراز و برکمال اولوب اهتزاز بی‌اندازه بولوب بهارستان معانی و گلبرگ نکات بیـانی رشحات انس روحانی ونسایم عنبر شمایم صدق جاودانی ایله مرشح وصفحهٔ آفاق ولوحهٔ اوراق لوامع نیراتحاد وسواطع مهر و وداد ایله محلی وموشح اولورفضای خوش هوای دوستی و یاری وعرصهٔ چمنزار پیمانداری حسن نیت و تعهد وتربیت ایله لطافت ونظافت وخضرت وطراوت بولور درجـات ارتفاع شاخسار الفاظ درر نثاردن اثمار معنای محبت انبای لامع الانوار تماشاگاه نرگس بیدار اولی‌الابصارده نشانهٔ گلهای لعلین رخسار وانظار هوشیاران صاحب طلعت‌افزای دوحهٔ مراد ونزهت نمای سرابستان حسن اعتقاد اولوب نمونهٔ روضهٔ رضوان وحدایق جنان فرحت آثار و مسرت نثار درپس‌توالی ورود جنود وفود وتتابع وسایل عهود و رسائل محبت ـ نمودتعاقب کواکب مسعود کبی سبب‌دوام‌میامن‌مصافات وباعث تمام محاسن‌موافات اولوب اسالیب اساطین ارباب جاه ومکنت و قوانین خواقین صاحب مجدوشوکت سوابق ازماندن بونسق اوزره محقق الجریان در. واقعاً استقرار قواعد شهریاری و استمرار مراسم صداقت شعاری توأمان و اطراد امور دولت اتساق اعمـال صفای طویت ایله همعنان در قوام نظام احوال بنی‌آدم و بقاء بناء جملهٔ عالم توالی‌اسباب موالات و تتالی لوازم مصافات اولدیغی خرد خرده دان قتنده ظاهر و عیـان در بناء علی هذا مسالك مودت وعهد وافی ومشارع الفت و اعتقاد صافی شیمهٔ کریمهٔ ملوك

اوزره مشروع و مسلوك قلنوب منهیان اقبال و مخبران احوال واردان مواردکامرانی قاصدان مقاصد عزت نشانی بین الجانبین متعاقب ومتوارد اولمشدر . انتهاج مناهج محبت استنتاج نتـایج مودت تحریك سلسلهٔ حب و وداد و تشبیك روادف عواطف دائم الازدیاد و تکمیل بنیان مخالصت و تعدیل ارکان مصـادقت ایچون خدام انجم احتشامدن قره حصار شرقی سنجاغی بگی اولان قدوة الامراء الکرام عمدة الکبراء الفخام الیاس بك دام عزه مصحوب خزاین وتبرکات واصناف تعظیمات وتکریمات قلنوب اول مجالس سامی و نادی‌گرامی یه ارسـال اولندی تاکه درر فواید عوایده مبدأ صدور و تضـاعف شرایف و عوارفه منشأ ظهور اوله مـادام که شریطهٔ حمیده کرداری و طریقهٔ بزرگواری بروفق امنیت و خلوص عقیدت مرعی و حمـاء میثاق وحدود اتفاق محمی طوتیلوب استمساك عروهٔ وثقی وفا ومستدعای رضاء خیر اقتضا مودی اولنه ارجاء رجا وامید محط رحال نوید سعید اولوب اسبـاب اعزاز وتأیید تجدید و تأکید اولمق مقرر در واوح خاطر انور ده بووجه اوزره مصمم و مصور در و درر صدف شرف وکمال و دراری بروج مجد و اقبال اخلاف بجـانب عزت انتساب فرزندان سعادتمندان مکرمت اکتساب زید اعمارهم فی ارفع دولة شـامخ بنائها و دام آثار هم بـاسبغ نعمة راسخ سنائها ملحوظ لواحظ شهنشاهی و مشمول عواطف و نوازش پـادشاهی اولوب هربرلرینه خلع اکرام وتحف بـااحترام تعیین اولنمشدر ان شاء الله الملك المتعـال ایمن الوجه واحسن الحـال عـز حضور موفور السروره شرف اتصال بولوب مثول خدمت و حصول امنیتدن صکره مقرون حسن قبول و رخصت عودت و نهضت ایدوب . اخبار مسرت ایثار دوام عافیت و اطوار ذات ملك صفات وستوده خصلت ایله باعث نیل آمال و امانی ومورث لوازم حبور وشادمانی اولمق مأمول در.

تالواء صبح سعـادت وفیروزی افق تنق میمنت و بهروزی دن‌گشـاده و داور خاور جهان افروز سریر سپهر چارمین ده اسباب حشمت نزهت آیینی آماده قلهٔ اشعهٔ لمعهٔ خورشید عزت جهان پیمـای و خـافقـات رایـات قدر و حشمت آسمـان فرسای اوله .

شعر

لازال بالقدر الرفیع ممتعا　　مادارت الایام بالاعوام

باجل احوال و ایمن عزة　　واتم اقبال مایلیه دوام *

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۵۰-۴۹

نامۀ سلطان سلیمان‌خان به ابراهیم سلطان

ضمیر منیر انها اولنان بودر که تمهید معاهد وداد و تأکید معاقد ایچون آستان بلند ایوان و فلك ارکان مزجانبنه ایلچیکز ارسال اولنمش سرحد ولایته کلدکده تأخیره تسویف اولنمشیدی تاکه ورود وفود کز خبری دیارعجمك نام‌دار مشهوری وتاج‌دار مغروری سردار اشرارشاه گمراه طرفنه واصل اولوب مابینکزده ممالك ومسالك قریب اولمغه حیطۀ مملکتکزه پرگزند ایرشدر میوب بوجانبه خلوص نیت و صفا طویتکز جهتندن ترتب ضرر وتعاقب فتنه وشرواقع اولمیه . حالیاعز حضور موجب السرور ایله ایلچیکزه تشریف حسن اجازت بیورلمشدر. عندالوصول ادای مراسم وفادت ایلیوب انجاح مهام واتمام مرام ایله یمن اعادت میسر اوله و بودیار جلیل المقداره اقرباکزدن فخرالأماجد والاعیان ، ذخرالاماثل والاقران درویش محمد زیدقدره قصد حج بیت معظم ونیت طواف قبله‌گاه عالم ایدوب کلدکده جبین مبیننده دلایل مجد و وقار لامع و آشکار اولوب اول اطرافك احوالندن وقوف و اختیاری سببندن صوب صواب انتماکزه ارسال اولندی لاجرم لازمۀ ذات حمیده صفات وگزیده سماتکز اولان شجاعت ودین داری و دیانت ونصفت شعاری مقتضاسنجه اول عدوی دین ودولت وفتنه‌جوی اهل مکیدتك دفع و رفعی خصوصنده اوملور که نیجه آثار لایقه‌وتدبیرات فائقه اولنوب طایفۀ خایفه سی مخذول ومنهزم ونام بدفرجامی صفحۀ وجود دن منعدم قلنه گرچه سابقاً کندو ولایتنی حفظ وحراست ایچون مواکب کواکب مثال ایله اقلیمی

پایمال اولمغدن خوف وخشیت ایدوب درگاه سعادت دستگاه مزه ایلچیلر کوندروب اصلاح ذات البین بابنده انواع تذلل وتضرع ایتدکده قبول استیمان ارباب ادیان شیمۀ کریمۀ سلاطین اهل ایمان اولمغین برزمان رخصت وبریلوب ارخاء عنان اولنمشیدی لکن اوغلم بایزید غرور جوانی وهوی و اتباع شرور و اغوا ایله اکاوارد قده عفو۔ سیئات وصفح زلاتی ایچون استشفاع ایدوب بی‌توقف وامهال بوطرفه ارسال ایتمك خبرین کوندرمش ایکن تعویق وتأخیر ایله نقض عهد وخلف وعدایتمکین من بعدانك دروغ بی‌فروغنه اعتماد واعتقاد اولنمیوب نیت همت خیرامنیت شاهانه لازم ومهم اولدی که‌اول طایفۀ بدکردارك وجود مضرت آلوده‌لری تیغ اظفار آب‌دار ایله جریدۀ دنیادن حك اولنوب خلق عالم شوروشر وکید وضررلرندن امین اوله. انشاءالله الرحمن جنود مجندۀ اسلام وسیوف مهندۀ ظفرنیام ایله قلع وقمعنه تصمیم وعزیمت اولنمشدر.

حضرت رب عزت دن جل وعلامرجو درکه خیرلرمیسر ومقدراوله سزك دخی ذات قدسی صفاتکزده مرکوز اولان غیرت دین اسلام وحمیت شرع الانام مقتضاسنجه بوخصوص ده بذل اقدام وصرف اهتمام اولنوب اول جوانب ده اولان امراء ارباب دین وعساکر مسلمین ایله اول مفسد بدآیینك ولایت ومملکتی یغما و تالان و خراب و ویران قلنمقدن خالی اولنمیه که حضرت رب العالمین طائفۀ موحدین و مجاهدینه دائما ناصر ومعین اولمق محقق در.*

---

*- منشآت فریدون بیك ج ۲ س ۵۱-۵۰

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب

اعلی‌حضرت گردون بسطت فلك رفعت ملك خصلت ماه ماهیت عطارد فطنت ناهید عشرت خورشید منزلت بهرام صولت برجیس‌سعادت کیوان سطوت، ستارهٔ سیارهٔ سماء سیادت ، اخترفیروز جهان افروز آسمان امارت، قطب ملك و دولت ومعالی، خلاصهٔ ایام ولیالی، مهرسپهرعزت وجلال، بدرعالی‌قدرافق سعادت‌واقبال، بهجهٔ مهجهٔ پادشاهی ، صبح ضیابخشای ملك شاهی ، مشرق انوار مکرمت دثاری مطلع آثار ایالت وتاجداری ، نجابت نجاد نباهت نهاد، سکندرفطنت کسری معدلت کیخسروکاوس شوکت قیصر فریدون ابهت ، مسندآرای حشمت وشهریاری، زینت افزای اورنگ کامکاری، متمم مکارم‌الاخلاق السنیة، مکمل محاسن الاوصاف الملکیة حاوی میامن‌منقبت، ناشرمناشر محمدت، دولت مدار نصفت شعار، المؤید بتاییدالله الموفق بتوفیق‌الله ، آفتاب اوج مکنت وجاه طهماسب شاه لازالت طوالع عزته فی مطالع‌السعادة مضیئة شارقة ومابرحت نجوم‌حشمته‌فی‌بروج‌السیادة لامعةبارقه‌هدایای تحایای وافیهٔ صافیة‌الاوصاف وسنای ثنایای شافیهٔ زاکیة‌الاطراف که محض‌خلوص محبت ومصافات وفرط صفای مودت ومؤاخاتدن منشعب و منبعث اولور مصحوب قوافل مصادقت ومشمول رواحل‌موافقت قیلنوب‌هدیهٔ محفل‌منیع وتحفهٔ‌مجلس‌رفیع قیلند قدنصکره آیینهٔ ضمیر منیرجام جهان نمانظیره که وجوه حسن تدبیرانده‌صورت پذیر وجایگیر اولوب مشاعل‌انوار علوم غیبیه دن مقتبس ومستنیر در لایح و روشن

و واضح و مبین در کـه تشیید بنیاد وداد و تجدید مواد اتحاد ضوابط و روابطه منوط و وسائل و رسـایله مربوط اولمغین روضات حسن مخالصت و دوحـات یمن مؤانست اقطار اقلام محبت اعلام وامطار ارقام مودت ارتسام ایله سرسبز وریان‌وتازه وخندان قیلنوب .

ارض روم بگلربگیسی آدمی‌له اول جناب عالی مناب سلطنت مآب ایـالت ایاب، نورحدقهٔ شاهی نورحدیقهٔ پادشاهی،لازالت شموس‌سعادته منیرةمشرقة وغصون سلطنته نضیرة مورقة نك مجلس سامی‌لرینه محبت نامهٔ‌گرامی کوندرلمشیدی‌واروب بولوب‌حقیقت مجاری‌احوال وپیغام وجملهٔ امورمصالح ومهام اعلام اولندقدنصکره اول غرهٔ جبههٔ‌اقبال وذروهٔ افسر اجلالك نشأة روحانیدن اولان محبت جاودانی برق یمانی‌وکواکب دری‌نورانی کبی مرایای‌اکوان ومجالی‌اعیانده تابان وشعشهٔ‌خورشید رخشان وش‌ساحت‌جنانده نمایان ودرخشان اولوب مشارالیه بگلربگی آدمی ایله‌نامهٔ سامیه جواب مستطاب آن جناب‌گرامی که رقم زدهٔ کلك دبیر فصاحت تقریردرارسال اولنمغین اسعد ساعاتده عز وصول وشرف قبوله موصول اولوب مجدد مبـانی قویم البناء و داد ومؤکد قوانین لازم الابقاء اتحاد واقع اولدی مقدمهٔ بلاغت استیعاب ده صحیفهٔ سداد وصواب‌اوزره مرقوم‌کلك براعت انتساب اولان عرض عوارض‌حالات وسوق فحاوی‌کلماتدن استفاده اولندیکه اول جنـاب عالی و مظهرمکارم و معالینك دائما نیت خیر امنیتلری برموجب احاسن صفات ارباب عزو دولت ومحاسن سمات اصحاب جاه ومکنت همیشه مراعات شرایط اخلاص وملاحظهٔ ضوابط اختصاص له بین‌الجانبین‌بنیان‌اتحادك اشتدادینه و ارکان ودادك امتدادینه مصروف ومعطوف‌ایمش هرآینه نتایج سوابق مخالصت وغزات(؟) سوالف مصادقت مقتضی درکه اول‌جناب نعم‌المآبك خصائل‌حمیده وشمائل‌پسندیده‌لرندن دائمابونك‌امثالی‌آثارجمیله واطوار جزیله صدورایلیه ودرج دررمشحون ومضمون‌فصاحت مقروننده بایزیدك‌خصوصنده معتمد ویرار ومعتقد وکارگذار آدملر کوندریله‌که انلره تسلیم اولنوب لوح ضمیر ده صورت پذیر اولان حسن تدبیر نه‌ایسه انکله عمل اولنه دیواشعار اولنمش بنـاء علی هذا امراء عالی‌شان سعادت اقتراندن‌امیرالامراء الکرام، کبیرالکبراء الفخام، ذوالقدر

والاحترام صاحب العزو الاحتشام ولایت ذوالقدریه بگلربگیسی علی‌پاشا خواص اعیان آستان رفیع‌الارکاندن باش قپوچی باشی اولان فخرالاماجد والأکارم جامع المحاسن والمکارم حسن آغا اول صوب صوابنمایه ارسال اولندی لر ان شاء الله تعالی عزحضورفایض الحبوره وصول بولدقلرنده مأمول درکه شرایط دوستی ومحبت و روابط مودت والفت مرعی اولوب مطابق وعدصادق وموافق عهد سابق بایزیدی وردت اوغللنی انلره تسلیم ایدوب بوطرفه ارسال بابنده آثار الطاف عممیه واخلاق کریمه ظهورایده‌که مورث تأیید موافقت و وداد وباعث تضاعف ومؤانست واتحاد اولمق‌محقق در . بالجمله رعایت‌عهد وپیمان ومحافظت صدق مواثیق وایمان ذمت بلندهمت شاهان عالی‌رتبه الزم وانسبدرکه سبب ترفیه معاش جمهور اولوب مجموع خلق عالم آسوده وپرحضور وکافهٔ ذریات بنی آدم آرمیده ومسرور اولمق انکله میسر ومتصور اوله .

همواره عزایم همم دریاشیم زه‌اهم وخاطرفیض مظاهرده مصمم‌اولان‌مراعات امورسپاه ورعیت ومواسات حاجات‌اهالی‌مملکت درتاکه یمن عدل وددادایله احوال عباد طریق سداد اوزره اولوب جملهٔ بلادمعمور وآباد اوله .

همیشه ورود وفود عنایات ربانی وجنود سعود عطیات سبحانی ایله درجات عالیات دولت همایون وعز وسعادت روزافزون مستحکم ومستدام باد ابدالآباد.

حرر فی ربیع‌الأول سنة۹۶۸ *

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۴۳-۴۲

نامه شاه‌طهماسب به سلطان سلیمان‌خان

سلطان البرین و خاقان‌البحرین ، سمی نبی‌الثقلین وارث ذی القرنین، خادم الحرمین الشریفین، سلیما للسلطنة والشوکة والحشمةوالعظمة والابهة والنصفة والعزة والاقبال سلطان سلیمان خان .

مرحبا طایر همایون فال — که رسید از سپهر عزوجلال
یعنی از بارگاه سلطانی — ساحت شوکت سلیمانی
بسته بربال نامه‌ای مشکین — نامه‌ای عطرسا چو نافهٔ چین
نامه‌ای عطرریز مشك فشان — نامه‌ای فیض‌بخش‌جان‌وجهان
همه‌گیتی به روی او مسرور — همه عالم زفیض او پرنور
روضه‌ای چون‌بهشت‌مینافام — پاك کیشان در آن‌گرفته مقام
خیل قدوسیان ز هرطرفی — همچو مرغان قدس‌بسته صفی
همه ازشوق‌یکدگرمدهوش — همگی درسخن ولی خاموش

مرآت غیبی ومشکلات امور حقایق لاریبی که مجدداً از تتق غیب برمنصهٔ ظهور جلوه نمود وبه‌وجه جمیل پردهٔ خفا ازجمال‌شاهد مطلوب‌وچهرهٔ مقصودگشود اعنی نفحات ریاض مکرمت و اقبال و رشحات امانی و آمال‌که از مهب عاطفت سلطانی وجویبار حدایق موهبت و مرحمت اعلی حضرت سلیمانی ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، ممهد مصالح الاسلام ومناظم المسلمین، پادشاه عالم پناه سکندرجاه

مظهر آثار تخلقوا باخلاق‌الله .

شهنشاهی که‌آمد چون سلیمان همه روی زمینش زیر فرمان
فراز چرخ چارم تکیه گاهش فزون از هرچه‌گویم عزوجاهش
فلك بالای چترش سایبانی زحل بربام قصرش پاسبانی
به‌عالم خوان احسانش کشیده از آن هر کس به‌حظ خودرسیده
سخن کوتاه نبود هیچ جائی کس از خوان نوالش بی‌نوایی
در قصر رفیع او در ایام بود سدی میان کفر و اسلام
گر آن سد درمیان حایل نبودی جهان را چشم راحت کی غنودی
چو ذاتش‌مایهٔ امن وامان است دعایش‌حرزجان انس وجان‌است

ناصب لوای اسلام ، ماحی آثار الکفرعن صفحات الایام . شهسواری که تا رایض‌قضا وقدر زمام‌اقتدارأبلق تیزگام ایام را به‌دست قدرت‌واختیار او داده‌ویکران همت عالی نهمتش‌گام جز درتحصیل کام ومرام عاجزان ننهاده،شهریاری که‌تاکمیت خوش خرام همتش در میدان جهان بانی و جهان داری جولان نموده ملحوظ ضمیر ومنظور خاطر خطیرش غیر از اعانت مظلومان واغاثت ملهوفان امری دیگر نبوده .

شاهی که به‌حسن‌رای وتدبیر زاو یافت اساس ملك تعمیر
آیین سکندری فن او آیینه ضمیر روشن او
شاهی که به مهد پادشاهی جز شیوهٔ عدل و داد خواهی
ننموده خطور در ضمیرش . . . .[1]
آیین جهان نظام ازاو یافت کار همه انتظام از او یافت
هم سیر فلك به وفق رایش هم کار جهان به مدعایش
کس نیست زعین‌رحمت او فارغ ز دعای دولت او

سمی نبی‌الله الملك الرحمن، مظهر انوار ومظهر آثار انه من سلیمان[2] ، مطاع اعاظم السلاطین ،کفیل مصالح الاسلام و کهف المسلمین ، حافظ بلادالله عن مکاید

۱ــ درمنشآت مصراع دوم‌نیامده
۲ــ سورة النمل۳۰

الکفار ، حارس مبانی‌الاسلام عن‌الضر والاشرار، سلطان فلك قدر گردون وقار،خاقان جم‌جاه سلیمان اقتدار .

تعالی الله ای شاه فرخنده رای — که رای تودارد جهان را به پای
تو آن‌شهریاری که درعدل وجود — عدیلت نیاید دگر در وجود
جهانی پر از رحمت عام تست — جهان سربه سر فیض انعام تست
ز لطف تو عالم همه کامیاب — چو ذرات از پرتو آفتاب
جهان را که خالی زنامت مباد — توداری ز عهد سلیمان به یاد
ترا داد توفیق حق یاوری — در احیای آیین اسکندری

قامع آثار الشرك و الطغیان ، رافع الویة العدل و الاحسان ، حارس ناموس الاسلام ،کاسر ناقوس‌الکفروهیاکل‌الاصنام، لازال مؤیداً بالتأییدات الجلیة من‌عندالله الملك المنان و موفقاً بالتوفیقات العلیة من الله المعین المستعان، رفع‌الله لواء عظمته وسلطنته وُحشمته علی‌السماء وبسط بساط معدلته ومرحمته و رأفته لمصالح‌المسلمین علی بسیط الغبراء برکشت زار امید دوستان صادق الوداد و محبان ثابت الاعتقاد فایض وفایزشده بود دراعز اوقات واشرف ساعات سمت ورود یافت. چون‌مضمون بلاغت مشحون‌آن مبنی‌براستحکام بنیان مصادقت‌ودوستی وانتظام‌روابط خصوصیت ویگانگی بودنسایم روح و راحت به‌مشام جان وجنان‌رسید. فاماچون حاملان‌خطاب مستطاب که دونفر ازملازمان ایالت مآب مصطفی پاشا حاکم ارض روم بودند چنان تقریر نمودندکه قپوچیان درگاه عالم پناه نبودند واحتمال آن داشت که‌کتاب‌مزبور از جانب آن اعلی حضرت نباشد بلکه بعضی جهت مصلحت خود در میانه تمهید وترتیب داده باشند فی‌الجمله موجب تردد ودغدغهٔ خاطر گشت وباوجود به احتمال صدق این معنی مراسم تعظیم وتکریم به‌جای آورده به‌ورود آن ممنون شد .

آنچه درباب‌سلطان بایزید وفرزندان نگاشتهٔ اقلام محبت ارقام منشیان‌بلاغت نشان شده بودکه ممات اوبه وجود ازحیات اولی‌است او را به‌قتل رسانیده فرزندان او راکه معصوم وبی‌گناه‌اند بفرستند برعالمیان ظاهر است که مشارالیه اظهار عقوق و دشمنی به‌بندگان آن‌حضرت نمود چون مدتهای مدید این‌معنی درخاطر این‌مخلص

خطور داشت که بتوفیق‌الله در وقتی از اوقات خدمتی‌نمایان نسبت بدان‌اعلی‌حضرت به تقدیم رساند به‌حسن خلق وتدبیر به‌هرنوع و هر زمان‌که میسر بود او را به‌دست آورده یابه‌قتل رساند وده هزار کس ازنیك وبدکه همراه داشت پراکنده و پریشان ساخت حالا مدتی است‌که مشارالیه‌گرفتار است فاما فرزندان اورا به‌طریق فرزندان خود نگاه داشته رعایت می‌نمائیم و این معنی هرآینه به‌اندك تأمل برارباب عقل ودانش ظاهر است‌که از گرفتن و مقید ساختن سلطان بایزید وقضیهٔ قتل ملازمان و یك‌جهتان ودوستان اوغیراز دوستی ومحبت آن‌اعلی‌حضرت امر دیگرمنظور نیست. اگرشمه‌ای دل‌بستگی‌وامید بااومی‌داشتیم گرفته ومقیدنمی‌ساختیم‌ودوستان‌ویك‌جهتان اورا به‌قتل‌نمی‌رسانیدیم‌وآن‌که اورانگاه داشته‌ایم جهت خاطر آن اعلی‌حضرت‌است نه‌جهت سلاطین ماوراء النهروهند وخطا تا به هرچه اشارت آن اعلی حضرت باشد به‌عمل آوریم وبعدازگرفتن وقتل ملازمان ودوستان ظاهر آن است‌که میان ما و او چگونه التیام ممکن تواند بود. چرا باشد ؟ اوباپدربزرگوار عالی قدر و ولی نعمت وپادشاه‌خود، با وجود حقوق ونعمت نامتناهی چه‌کرد‌که باماچه کند واز اوچه‌چشم توان داشت . پس درباب حیات وممات او وفرزندان امر واشارت از آن اعلی حضرت پادشاه ظل‌الله است و دوستی ومحبت آن اعلی حضرت به تقدیم رسانیده خود اصلا غرضی به‌وجود وعدم ایشان ندارد واگر داشتی او را بدین مرتبه از خود نومید نمی‌ساخت وبه این مرتبه قطع امیداز او نمی‌کرد . مجملا آن که آنچه آن اعلی حضرت درباب مشارالیه و فرزندان اشارت فرمایند سمعاً وطاعة‌گویان به‌تقدیم می‌رساند وسعی و همت خودکه در همچنین امری به جای آورده میانهٔ عالمیان [1] ضایع نمی‌سازد . امر امر حضرت خداوندگار و حکم حکم آن اعلی حضرت فلك مقدار است . هذا ماعهدنا الیکم و العهدة فی‌الدارین علیکم .

همواره ساحت فسیح الفضای خاقانی و فضای خوش هوای بارگاه سلیمانی از غبار ادبار مخالفان پاك ومصفاباد برب العباد .*

۱ـ نسخه : میانهٔ پادشاه عالمیان

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص۴۸ ـ۴۶

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان

اللهم کماجعلت سدته السنیة مرجعا لأعاظم السلاطین فی الایام وقبلته العلیة ملجا لأفاخم اعیان الخواقین بین الانام فاجعل ظلال سلطنته العظمی وخلافته الکبری علی مفارق الأسلام وبسط بساط رأفته علی بسیط الغبراء الی قیام الساعة و ساعة القیام.

طلیعهٔ آفتاب عالم تاب مراحم سلطانی کـه متضمن نظام مرام عالم است در بهترین وقتی از اوقات از افق امانی و آمال طالع شده و اشعهٔ لمعات صبح صادق اعطاف و الطاف سلیمانی که متکفل انتظام مهام مرام کافهٔ امم است ازمشرق دولت و سعادت جاودانی ساطع و لامع گشت اعنی صدر الکتاب صحف سلاطین نامدار و فصل الخطاب جراید خواقین کامکار که نگاشتهٔ کلك فصاحت شعار بلاغت دثار منشیان عالی قدر رفیع مقدار ورقم زد خامهٔ مشکین شمامهٔ درر نثار دبیران عطارد نظیر بدایع آثار اعلـی حضرت سپهر اقتدار ملك مدار خورشید اشتهار کیوان وقار سلیمان جاه سلاطین پناه حافظ ثغور المسلمین، رافع الویة الاسلام بالفتح المبین، مرجع الدنیـا ملجأ سلاطین الوری ذو الملك العظیم و اللطف الجسیم و الخلق الکریم

جهان بخش آفتاب هفت کشور — که ملك ودولت ازوی شد منور
شه مغرب که مشرق را پناه است — ز رفعت رایتش بالای ماه است
فریدون دوم جمشید ثانـی — رسد او را شهی و شه نشانـی
ستـاره پایـهٔ تخت بلنـدش — ملك را بوسه گه سم سمندش

ز درویش حبش تا منعم روم
کس از دریای جودش نیست محروم

کمینه چاکرش فغفور چین است
فریدونش غلام کمترین است

به درگاهش زعجز استاده ازدور
هزاران پادشه مانند فغفور

فلك چندان دویده در هوایش
که کرده آبله کفهای پایش

به خنگ چرخ تا باشد نشانش
کشد از کهکشان تمغا به رانش

ز عدلش عدل نوشروان برافتاد
ز انعامش که از حاتم کند یاد

ز خلقش عالمی را تازه دارد
ز عدلش ملك بی اندازه دارد

ز اقبالی که دارد شاه فیروز
فلك در پیش درگاهش شب و روز

گهی از ماه شمع مهر سوزد
گهی از ماه مشعل بر فروزد

فلك يك شمسه ز ایوان جلالش
ملك يك لمعه ز انوار جمالش

اگر از جام می‌شد مطلع جم[1]
براحوال جهان از بیش و از کم

ترا آیینهٔ دل آن چنان است
که حالات جهان بروی عیان است

جهان‌دار کامکاری که تا رای عالم آرایش به معماری ویرانهٔ دنیا پرداخته عرصهٔ عالم را رشك بهشت جاودان ساخته و شهریار سپهراقتداری که تا سحاب معدلتش به‌آبیاری بساتین آفاق توجه نموده فضای جهان را نمودارباغ ارم و روضهٔ رضوان گردانیده.

چو در معدلت سر برافراخته
جهان را چو خلد برین ساخته

چو گشت از عدالت به عالم علم
ز عالم بر انداخت رسم ستم

چنان خوش به‌عهدش زمین و زمن
که هنگام گل بلبل اندر چمن

ز عدلش به صد تازگی روزگار
چو روی چمن ز اعتدال بهار

چنان عدلش آباد کرده جهان
که ویران شده جغد را خان ومان

چنان سایه انداخت بر عالمی
که زالی نیندیشد از رستمی

ز عدلش منور زمین وزمان
شده روشن از نور عدلش جهان

ز عدلش همه ملك آباد گشت
زمانه ز بیداد آزاد گشت

۱ـ نسخه: اگر جام شید و مطلع جم

پراز داد شد بس که اقلیم وشهر		ستم را به صد آرزو جست دهر
الا تا در این مسند دل فروز		به دولت نشسته سلیمان روز
بود کام دل از جهان بانیش		مهیا اساس سلیمانیش
خدایا از آسیب عین الکمال		نگهدار این شاه را بی زوال

شهسوار نامداری که به میامن تأییدات سبحانی و توفیقات یزدانی از ابتدای طلوع آفتاب دولت و اقبال وسطوع نیر سلطنت بی‌زوال، لازالت ساطعة عن افق العز والاقبال، که پای‌همت دررکاب سعادت نهاده غیرمضمون به‌صدق مشحون عدل ساعة خیرمن عبادة سبعین سنة امری دیگرمنظور نظر وملحوظ ضمیر کیمیا اثرش نبوده وتا سمند دولت و کامرانی درمیدان جهان‌بانی جلوه داده جزفحوای اعجاز انتمای اعانة الملهوفین خیرمن عبادةالثقلین درضمیرمهر تنویرش خطور ننموده از ظهور نورعدل کامل وتباشیر تجلی صبح صادق انصاف شاملش آتش فتنه یك‌باره انطفا پذیرفت و دود ظلمات ظلم ازعرصهٔ ربع‌مسکون بالکلیه انتفا یافت.

ای ز تو فتنه ز جهان برکنار		یافته از عدل تو عالم قرار
آنچه تو کردی به‌ره عدل و داد		دور به صد قرن نیارد به یاد
دیدهٔ عالم به تو روشن شده		گلخن گیتی به تو گلشن شده
شکر که این شاه عدالت گرای		واسطهٔ رحمت خلق خدای
قاعدهٔ عدل به جائی رساند		کاز صفتش فهم و خرد باز ماند
یافته در خطهٔ صاحب دلی		سکهٔ نامش رقم عادلی
عاقبت نیك سر انجام یافت		هرکه در عدل زد این نام یافت
ملك زعدل است بر او پایدار		دهر ز داد است بر او استوار
ای به جهان مایهٔ امن و امان		سایه نشین علمت آسمان
تافته خورشید ز سیمای تو		سرزده انجم ز کف پای تو
عرصهٔ میدان تو بادا فلك		حارس ایوان تو بادا ملك
تا به ابد روز تو نوروز باد		طالع مسعود تو فیروز باد

کریمی کام بخش که اقطار امطارغمام انعام عامش برریاض آمال جمهور انام

وکافهٔ خواص و عوام علی‌الدوام ریزان است و رشحات سحاب الطاف بی‌کرانش برکشت زارامیدواران باران.

کریمی که پیشش به هنگام جود — جهان قدر کافی ندارد وجود ۳
جهانگیر شاهنشه ملك بخش — زرفعت‌به‌گردون‌روان‌کرده‌رخش
به قوت کند هرچه‌خواهد به‌دهر — به رحمت دهد هرچه گیرد به‌قهر
برافلاك شد صیت احسان او — ز حاتم که گوید به دوران او
کف‌جودش‌ابری‌است‌گوهرفشان — محیطی است احسان او بی‌کران
الهی ز دور سنین و شهـور — قصور جلالش نبیند قصور
بود مهر گردون هوا دار او — به هرکار دولت بود یاد او
جهانش بود جمله زیر نگین — مطیعش سلاطین روی زمین
صف آرای میدان شاهی بود — سزاوار ظل الهی بود

صاحب توفیقی که تحری مراضی الهی به حصول پادشاهی خجسته و ابواب ارتکاب مناهی و ملاهی برروی‌عالمیان بسته پای متابعت شریعت غرا برفرق هوس و هوی نهاده ودست رد و منع در ساحت منهیات و مسکرات گشاده هرکه پای از حد شریعت غرا بیرون نهاده محتسب سیاستش دست تأدیب و تعزیر به‌او درازگردانیده وآن‌که از اطاعت احکام ملت بیضا سرکشیده شحنهٔ انتقامش لوازم گوشمال به‌او رسانیده حارس ملکش نشان دختر رز را از عرصهٔ دوران چون نقش جور وستم از صفحهٔ زمان به‌یك باره برانداخت و قهرمان قهرش آبروی‌ام الخبائث خمر را چون خون اعدای آن خسروعالی مقدارریخته باخاك مذلت برابرساخت.

چنان منع می‌شدکه در روضه حور — فراموش کرد از شراب طهور

چهرهٔ می‌خواران‌که پیوسته افروختهٔ جام مدام بود حالا سیمای متعبدان دارد وگوش جهانیان‌که به نغمهٔ مطربان و زمزمهٔ مغنیان به خواب رفته بود کنون به آواز مقربان واوراد مسبحان بیدارمی‌شود

بعد ازاین ازبیم نهیت بر نخواهد زد زخاك
غنچهٔ گل شیشه دار و نرگس تر کاسه دار

تا نباشد همچو مستان رویشان افروخته
رفته از بیم تو رنگ از روی گلهای بهار

مطربی که پیش از این صدای‌هات الروح می‌رسانید حالا ندای حی‌علی‌الفلاح می‌دهد وشمعی که قبل از این مجلس افروز بزم می‌خواران بود اکنون به شب‌زنده‌داری معبد سحرخیزان قیام می‌نماید. مستورهٔ بنت‌العنب که ازپرده نشینان حرمت‌بود زمانه آبروی عزتش می‌ریزد وجام شراب که به مثابهٔ چشم‌صراحی خون‌ریزبود حالا روزگارمانند لالهٔ سیراب آن‌را برسنگ می‌زند.

به‌حدی است درعهدفرخنده فالش — نفاذ قضایای شرع مطهر
که از هیبت محتسب دختر رز — کشیده صراحی به اندام چادر
ز دست مغنی است درناله بربط — به‌خون صراحی است‌لب تشنه ساغر
چوگل گشته در پردهٔ غنچه پنهان — رخ شاهدان زیر زلف معنبر
به هنگام نوروز تا ابر نیسان — شود برسر شاخ گل سایه گستر
رخ ملکت از شبنم شرع بادا — تر و تازه همچون گل سایه پرور

صافی دلی که اشراقات ضمیر منیرش درشب دیجورحوادث زمانی و سوانح آسمانی دلیل گمشدگان دوران است و روشن ضمیری که رای آفتاب اشراق او در ظلمات حیرت راه نمون به‌سرمنزل ساحت سرگشتگان از مصایب زمان. آیینهٔ خاطر مهرآثارش در انطباق[1] صور حقایق جام جهان‌نما و حقایق صور چون تباشیر صبح صادق در آن‌نمایان وپیدا. صفحهٔ ضمیرخورشید تنویرش درارتسام حقایق معانی‌چون صحیفهٔ لوح محفوظ مرآت سوانح اشیا ومجاری امور دوران به‌مثابهٔ اشراقات‌لامع بیضا ظاهر وهویدا.

دلش به‌نور یقین از دریچهٔ امروز — همه مشاهد احوال عالم فرداست

شاهی‌عظیم‌الشأن که قیاصرهٔ دوران واکاسرهٔ زمین و زمان طوق طاعت و ربقهٔ اطاعت اورا درگردن انداخته وداغ اخلاص ونشانهٔ خدمت اورا برجبههٔ اعتقادنهاده خسروی رفیع مکان که ملوک وسلاطین زمان وخواقین دوران از اطراف و اکناف

۱ـ نسخهٔ: انطباع

جهان به ملازمتش مبادرت می‌نمایند وحومهٔ عنایت و کنف حمایت آن حضرت فلك مرتبه را ازحوادث اوان ملجأ امن واماں می‌دانند.

ای گرفته ز ربع مسکون باج　　پادشاهان به درگهت محتاج
تو اباعن جد از ملوك جهان　　پادشاهی و پادشاه نشان
ای ز رفعت گذشته از گردون　　وی به حشمت غلامت افریدون
کی سکندر برابرت باشد　　کیست خاقان که چاکرت باشد
بر فلك رفته صیت رفعت تو　　آسمان کی بود به حشمت تو
خسرو چرخ با همه تمکین　　می‌نهد بر در تو رو به زمین
بر سرت چتر سلطنت جاوید　　قطره ابری است برسر خورشید
فتح بارایتت بـه همراهـی　　ملك بگرفته ماه تا ماهی
بر سر آفتاب سایهٔ تو　　برتر از اوج چرخ پایهٔ تـو
خسروی منصب غلامانت　　اطلس چرخ عطف دامانت
تا بود ماه بر سپهر منیر　　تا شود مهر را سپهر سریـر
عمر بادت که عدل داری وداد　　ملك باد از عدالتت آباد

من التجأ الی حضرته یجد مکانا علیاً و من اعـرض عن خدمته لم یجدله ولیاً ولانصیراً.

بر هر که تافت پرتو مهرش چوآفتاب　　اقبال شد به جانب مقصود رهبرش
وانرا که یافت صدمهٔ قهرش چوخاك رفت　　از گردش زمانه به باد فنا سرش

السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، ملك اعاظم الملوك شرقا وغربا، مرجع افاخم السلاطین بعداً وقرباً، الذی تنورمن مشکوة عدالته مصباح الفلاح و تجلی من مشارق رأفته انوارالنجاح، حامی حوزة المسلمین عن غلبة المشرکین ، سلطان الغزاة والمجاهدین، قاتل الکفار والمعاندین، قامع شعار الشرك عن اقطار الارضین، ماحی آثار الکفرعن العالمین، باسط بساط الامن والامان، ناشر آثار البر و العدل والامتنان، مفیض زوارف العواطف علی قاطبة اهل الاسلام والایمان، سلطان البرین و قهرمان البحرین، سمی نبی الثقلین و کهف الخافقین ومالك المغربین والمشرقین وارث ذی القرنین وخادم

الحرمین الشریفین، مؤید السلطنة والخلافة والعظمة والشوکة والحشمة والنصفة والرأفة والعدالة والجود والبر والاحسان سلیمان‌شاه‌بن‌سلطان سلیم‌خان خلدالله‌تعالی فی‌بسیط‌الارض ملکه وعمت علی‌الخافقین مرحمته واحسانه به وساطت رسولان‌کرام و رسالت ایلچیان عظام امارت پناه حکومت دستگاه، مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة کمالا للامارة والحکومة والاقبال خسروپاشابیگلربیگی‌وان وعمدة‌الخواص والمقربین‌سنان‌بیك چاشنی‌گیر که‌هر کدام در‌لطف تقریرو حسن‌تقریر و اخلاق‌حمیده و سلوك پسندیده و شیمهٔ فصاحت گستری و طریقهٔ سخن وری یگانهٔ زمان و فرید دوران‌اند. آن یك به‌مثابه‌ای که پیرفلك با اصابت رای عالم آرای قاعدهٔ تدبیر از آن بی‌نظیر استفاده می‌نماید.

جوان نیك رای و کار دیده — بد و نیك جهان بسیار دیده
زمین بگذار کازمه تابه ماهی — خبردارد زهرمعنی که‌خواهی
صلاح مسلمین وخیرخواهی — به دلها کرده از ادراك راهی

واین یك به‌مرتبه‌ای که عقل دوربین شیوهٔ ستوده وآیین تقریر دل پذیر از او اکتساب می کند.

هنرمند دانای سنجیده ای — پسندیده رای جهان دیده ای
سخن سنج کم گوی بسیار دان — خرد پیشه و زیرك و کاردان

درمبارکترین زمانی پرتو نزول و نور وصول به‌مستقراین‌مخلص‌صادق‌الولا و خیرخواه ثابت‌العهد و الوفا انداخت و زبان قال به‌کریمهٔ انی‌القی‌الی کتاب کریم[۱] گویاگردانید ولسان حال را به الحمدلله‌الذی انزل علی عبده الکتاب[۲] متکلم ساخت. دیدهٔ عالم روشن وعرصهٔ آفاق ازفیض آن‌گلشن‌گشت. سواد مشك فامش منبع نور وبیاض مهرنشانش مطلع صبح سرور

این نامه نیست بلکه پی تحفه باغبان — چید از چمن بنفشه و پیچید در سمن
هرگز ندیده نرگس چشمی به باغ دهر — زین سان دمیده سنبل و نسرین و نسترن
نشکفته غنچه‌ای‌است که پیچیده‌بینمش — همچون دهان غنچه دهانان پراز سخن

۱ـ النمل ۲۹ ۲ـ الکهف ۱

عنبرفشان گلی است چو بگشاده‌خوانمش بـر سنبل تر و گل سیراب خنده زن
اینها کنایت است بگویم سخن صریح و ز چهـرهٔ یقین بگشایم نقاب ظن
اقبال نامه‌ای است ز اقبال پیشه ای از خسرو زمـانه و شاهنشه زمن

مراداتی که دست ادراك از دامن حصول آن قاصر باشد درضمن آن منطوی دید ومواعیدی که روزگار به نیل آن مژدهٔ امانی و آمال می‌داد از فحوای آن به انجاز و انجاح رسید.

آن مژده که ایام همی داد بر آمد وان وعده که اقبال همی کرد وفا شد

به‌ازاء آن تحف تحیات صادقات که ازعالم‌الارواح جنود مجندة خبر به‌ارباب ملك وملكوت می‌دهد وهدایای ضراعات زاکیات که اجیب دعوة الداع[۱] به‌مسامع اصحاب جبروت رسانده دعائی چون ادعیهٔ مقیمان صوامع انس یسبحون بحمد ربهم[۲] مستجاب وثنایی چون اثنیهٔ مقدسان مجامع قدس بل‌هم عباد مکرمون[۳] متبرك ومستطاب سلامی چون انوار صبح صادق ازشائبهٔ ظلمت کذب و ریا مبرا وچون نقدصاحب‌عیاران ممالك اخلاص درمعرض عرض جلوه گرمی‌سازد ودوام ایام سلطنت و کامکاری وخلود عهود حشمت وجهان داری بندگان اعلی حضرت گردون اقتداری که متضمن صلاح حال عالم وعالمیان ونجاح آمال کافهٔ بنی‌نوع انسان است از حضرت واهب‌العطایا به تضرع و ابتهال مسألت می‌نماید. انه‌علی مایشاء قدیر.*

۱ـ البقرة ۱۸۶ ۲ـ الزمر ۷۵ ۳ـ الانبیاء ۲۶
* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۰۷ـ۱۰۰

نامه وکلای شاه طهماسب درامر صلح به وزرای دولت عثمانی

جلالا للوزارة والایالة والعظمة و الرأفة والرحمة والعز والاقبال رستم پاشا و زیناً للحکومة و الابهة والحشمة والشفقه و الاجلال علی پاشا وشمساً لسماء الامارة والرفعة والدین محمدپاشا و کمالاً للدولة والسعادة والعز والتمکین پرتوپاشا ونجماً لفلك المفاخر والمعالی فرهاد پاشا دعائی که ازمهب ورود آن صفا وانجلای خواطر ارباب محبت و ولا درضمیرو آیینهٔ خاطرخطیر اصحاب دولت روی نماید وثنائی که از مطلع ظهور آن تباشیرصبح سعادت چون پرتو مهر لامع برصفحهٔ عالم وعالمیان بی‌نقاب وحجاب چهره گشاید ، مشحون به‌لطایف تأییدات ربانی ومکنون به زواهر جواهرعنایات سبحانی‌تحفهٔ مجالس‌عالی وهدیهٔ محافل‌گرامی‌حضرات علیةالمراتب جلیةالمناقب اعنی وزرای‌صایب رای‌ممالك‌آرای مظاهر انوار تأییدات‌الهی،مجالی آثار عواطف‌ومراحم‌نامتناهی پادشاهی‌وسایل ایصال افضال مواهب سلطانی،وسایط فیضان امطار سحاب معدلت ومرحمت سلیمانی، الذین هم ینابیع الجود والاحسان ومفاتیح الرحمة والامتنان ، ممهدی قوانین النصفة والعدالة بحسن تدابیرهم‌الصائبة مشیدی قواعد السلطنة ومعاقد المملکة بوفور آرائهم الثاقبة .

وزرای امیر صائب رای　　در تدابیر ملك عقده گشای
همچو پیرخرد خجسته ضمیر　　چون دبیر فلك نکو تدبیر
داده هریك به کلك سحربیان　　انتظام مهام عالمیان

طیب انفاسشان مروح روح　　　جنبش کلکشان کلید فتوح

خصوصاً حضرت من خصه‌الله تعالی بالنفس الزکیة و الخصایل المرضیة والعنایات الازلیة والسعادات السرمدیة اولهم واعظمهم بحسب الرتبة والاقتدار اقربهم و اولیهم بالنسبة[۱] الی الحضرت العلیة من حیث العزة والاعتبار، حلال مشکلات الامور کفیل مصالح الجمهور وحضرات عالی مرتبات سامی درجات مدبری امور الامم، ناظمی مصالح العرب والعجم، مؤسسی مبانی العز والتمکین، ناشدی آثار العدالة الخاقانیة الی یوم الدین، مفاخر الوزراء فی العالم، مستخدمی ارباب السیف والقلم، لازالت رشحات اقلامهم واسطة لانتشار آثار العدالة فی صفحات الایام و رابطة لانتظام امور الانام الی یوم القیام گردانیده حقا که درهمه حال صفحات خواطر به حکم واشرقت الارض بنور ربها[۲] به اقلام اشعهٔ مهر ومحبت و ارقام لمعات موالات ومودت نگاشته‌ایم ولسان موافقت دروادی ان حسن العهد من الایمان به لطایف نکات مصادقت بیان ونفایس کلمات حقیقت نشان جاری داشته ولله الحمد والمنة که به میامن دولت روز افزون و برکات آثار معدلت همایون حضرات پادشاهان صاحب قران سعادت‌قرین وحارسان حوزهٔ دین مبین وفقهم‌الله تعالی لاعلاء کلمة الحق فی بساط الارضین همواره ریاض محبت و دوستی از زلال سلسال تحابوا فی‌الله سرسبز وسیراب وغنچهٔ گلبن مودت ویگانگی درهوای فضای اشد حبالله[۳] شکفته وشاداب است. رجای واثق و امل صادق که به‌وسیلهٔ [　　] بین جانبین وصفای طویت طرفین تا اوان یوم ینفع الصادقین صدقهم[۴] مآثر ونتایج آن به روزگار فرخنده آثار ایشان برعموم عالمیان فایض گردد ان شاءالله وحده‌العزیز.

بعداز اهدا و ابلاغ دعای بی‌ریا مشهود آرای عالم‌آرای و مخطور خواطر حیرت انتما می‌گرداند دراین‌ولا که منهیان سعادت نشان والچیان بشارت‌رسان اعلی حضرت پادشاه جم‌جاه سلاطین سپاه سلیمان شان و داور دارا افسر اسکندر نشان، ظل‌الله الخالق، آیة من آیات‌الله علی الخلایق، سلطان البرین وخاقان البحرین، خادم

۱ـ منظور رستم پاشا وزیراعظم است که داماد سلطان سلیمان بود.

۲ـ الزمر ۶۹　　۳ـ البقرة ۱۶۵　　۴ـ المائده ۱۱۹

الحرمین الشریفین ، رفع‌الله تعالی رایات سلطنته و معدلته علی فوق السماء وجعل آیات رأفته و رحمته مکتوبة علی صفحات البقاء بدین صوب صواب شرف ورود ارزانی داشتند وبه‌عز مجالست مجلس خلد آیین و محفل فلك تزیین استسعاد یافته منشور سعادت جاودانی وتوقیع رفیع سلیمانی، اعنی کتاب صواب وخطاب مشکین نقاب،مشتمل بروفور تفقدات وعنایات شاهانه مصحوب انعامات وتشریفات‌خسروانه نسبت به‌بندگان نواب‌کامیاب اشرف اقدس‌اعلی‌همایون شاهی ظل‌اللهی خلدالله‌تعالی ملکه وسلطانه به مطالعهٔ اشرف اعلی رسانیدند وبرطبق آیهٔ کریمهٔ و ماعلی الرسول الاالبلاغ[1] مراسم ابلاغ حکم وفرمان و امر واشارت لازم الانقیاد والاذعان حضرت پادشاه سلیمان‌شان درباب سپردن سلطان بایزید وفرزندان به‌جای آوردند . از آن‌جا که مقتضای مراعات آداب پدر وفرزندی است به‌قبول آن اقبال واستقبال فرموده‌از صمیم دل وجان امتثال فرمودند وبه مواهب وعطایای پادشاهی مفتخر ومباهی گشتند وکماینبغی به‌مراسم شکرگزاری قیام واقدام نموده وظایف دعاگوئی‌دوام دولت روز افزون ومزیدجاه وحشمت‌همایون به‌تقدیم‌رسانیدندو‌چندگاه‌که حضرات الچیان‌عظام به‌عز‌مجالست و‌مخاطبت‌همایون سرافراز‌بودند از آن‌جاکه‌کمال‌قبول وقابلیت‌الچیان وحسن‌بلاغت وبیان ایشان است‌بندگان نواب‌کامیاب اشرف‌اعلی را به‌صحبت‌موفور البهجة‌ایشان‌الفت‌واستیناس‌تمام‌حاصل‌گشته خصوصیات‌حالات وحکایات‌چندین‌ساله باایشان تقریر فرمودند ومعذرت توقف وتأخیری که بالضروره در این‌مرتبه در تسلیم سلطان بایزید وفرزندان واقع شده ونواب کامیاب اعلی درآن ماده تقصیری ندارند خاطر نشان ایشان فرمودند ودر کتابات شریفهٔ اعلی حضرت پادشاه سلیمان مکان نیز چنانچه لاشك مسموع سمع رضا ومقبول خاطراقدس اعلای آن حضرت خواهدبود مبین‌گردانیدند . لاجرم عطف عنان عزیمت از شرح وبیان آن مقوله نموده ازروی دولت خواهی و دوستی ویگانگی مکشوف آرای صایبه می‌گردد که :

مخفی نخواهد بود که اگر مدتها کسی از جانب پادشاهی شفقتها و عنایتها ونفعهای کلی یافته باشد واتفاقا اندك سعی درد‌ولت خواهی کند یامعدودی ازمخالفان

۱ـ المائدة ۹۹

به‌دست آورد، معهود نیست که سعی او را حقیر شمارند وکار او را بی‌اعتبار دارند بلکه اورا به انواع شفقت و احسان درمیان عالمیان سرافراز می‌گردانند و با وجود آن که دراین مدت بیست ونه‌سال از آن حضرت اعلی غیر از قهر وغضب وبی‌لطفی ومضرت وبی‌شفقتی‌وبی‌عنایتی‌چیزی دیگر به‌ظهور نرسید ومع‌هذا دراین‌شش‌سال که صلح واقع‌شده‌است چهار نوبت الچی‌وپیش کش به‌درگاه معلی‌فرستاده‌شده یك‌نوبت به‌نوازش خلعت هم سرافراز نفرمودند چه جای آن که بخشش وانعامی فرمایند .

وبراهل‌عالم واضح‌شده‌که نواب‌کامیاب شاهی‌نسبت به‌اعلی حضرت‌پادشاهی شهنشاهی دراین صورت به وجهی‌کمال صداقت ویك جهتی وخدمت‌کاری ودولت خواهی به‌ظهور رسانیده‌اندکه از دست‌کسی‌کمتر می‌آید واز زمان سلطنت‌خاندان عالی‌شان حضرات عالیات آل‌عثمان ، اسکن‌الله تعـالی ارواح اجدادهم الکرام فی اعلی غرفات الجنان وخلدظلال سلطنت اخلافهم العالی الی انقراض الزمان ، هیچ فردی صدیك این خدمت به‌تقدیم نرسانیده واندك مساهله‌که دراین مرتبه واقع شده بنابر ملاحظهٔ آن است‌که درنامهٔ نامی اعلی حضرت شهنشاهی مسطورگشته مباداکه معنی دیگر به‌خاطر عاطرآورند و احتمال غیردادن وسپردن درضمیر منیرراه دهند. حقاً وبعزةالله تعالی‌که سبب تأخیرآن ومنظور همان است وثم حقاکه همان .

دیگر برآرای ثاقبه پوشیده نماندکه درهرمرتبه امرواشارت وحکم حضرت پادشاه‌عالی‌جاه سکندر اشتباه شده تمامی‌آن به‌لطف و احسان وشفقت ومرحمت‌آن اعلی‌حضرت میسر می‌شود. الانسان عبیدالاحسان نه‌عنف ودرشتی بلکه

به‌شیرین زبانی ولطف‌وخوشی توانی که فیلی به موئی‌کشی

واین معنی نیز به‌ضمائر انجم نظائر ظاهر باشدکه اگر رایات همایون اعلی حضرت خاقانی‌سلیمانی جهت قرب مسافت مابین وسهولت‌آمد وشد رسل و رسائل طرفین‌از آب[1] بدین‌جانب عبورفرمایند، صلاح دولت ومقتضای مصلحت‌نخواهدبود

۱ـ تصحیح قیاسی. نسخه : ازباب .ـ هرچند «ازباب» هم دوراز ذهن‌نیست ومی‌توان آن را به باب بسفر تعبیر نمود ولی اصطلاح زمان، ازآب است یعنی از دریای بسفرحدفاصل بین قسطنطنیه وشبه جزیرهٔ آناطولی .

چرا که بـا وجود جنبش کوه شکـوه اعلی حضرت پـادشاه انجم سپـاه مردم این دیار را از غایت صولت وسطوت آن حضرت پای تمکین وقرار از جای رفته‌یاخود قرار نخواهد[1] بود که آن اعلی حضرت بر [سر] لطف و شفقت آید . زیرا که هرگاه که کوه عظیمی‌ازجای خود به‌حرکت در آید، هرکس‌چشمی وعقلی دارد در- برابرقرار نمی‌گیرد و بعدازآن هرکس‌مقید حیات وعرض‌ناموس‌شده هیچ آفریده در فکرواندیشهٔ سپردن سلطان‌بایزید وفرزندان نمی‌ماند وهمه به‌فکراحوال خود مشغول خواهند بود واین‌صورت امکان نمی‌یابد واصلا دراین‌شایبه شك وشبهه نیست. آنچه به‌خاطر خیرخواهان واضح شده این است که معروض شد .

مطموع ومأمول ازمکارم علیهٔ حضرات عالیات سامیات رفیع الدرجات آن- که کیفیت این حالات وخصوصیات به‌وجهی که لایق صلاح اندیشی ایشان ومتضمن خیرخواهی مسلمانان است به‌عزعرض وشرف اصغا رسـانند وبه نوعی در استحکام قواعد صلاح و وفاق وتشیید معاقد محبت و اتفاق اهتمام فرمـایند که به‌مرور دهور وایام و انقضای شهور و اعوام در بنیان ارکان آن شائبهٔ زلل و غائله خلل راه نیابد ان‌شاءالله تعالی .

چون زیاده براین تطویل‌واطناب مفضی به‌جرأت واسهاب است مراسم ادب را التزام نموده بساط انبساط را مطوی می‌دارند و از صوب املال عطف عنان بیان را به‌صوب دعای دوام ایام عمرو دولت آن‌کواکب سعادت آثار و انجم مهر انوار منعطف می‌سازند .

تاکه ازاطناب‌گیرد طبع ایشان‌را ملال   بردعا خواهیم کردن اختتام و اختصار

همواره امثلهٔ آمال وامانی‌سلطانی به‌توفیقات سعادت جاودانی آن دولتیاران کامکارموشح ومزین وهمیشه ریاض‌دولت وکامرانی اعلی حضرت خاقانی‌ظل‌سبحانی به آبیاری آن سعادتمندان بختیار ناضر و مرشح باد بالنبی و آله الطیبین الطاهرین الامجاد وصلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم الی یوم التناد .*

۱ـ نسخه : تمکین وقرار ازجای رفته یاخود قرارنخواهد داد .

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۶۱-۵۹

جواب

عالی‌جاه وکالت دستگاه کمال الدوله معصوم خان صفوی وشوکت مناب شجاعت قباب معزالدوله سوندیك بیك قورچی باشی و دولت قرین سعادت آیین عمادالدوله شاه‌قولی خلیفه مهردار ابدت ایام سعادتهم ودولتهم دعوات صافیات بلاغایات ومدحات وافیات بلانهایات اتحاف واهداء قلندقدنصکره ضمائر مرآت نظایرخورشید مظاهره انهاء مخلصان صادق الاعتقاد خالص الفؤاد بودرکه آستان عالی‌مقدارعالم مداره‌شاه عالی جناب دولت مآب حضرت لری جانبندن وارد اولان مفخر الاکارم و الأمـائل مظهرالمحاسن والخصایل جعفرسلطان زید قدره ایله‌بومحبان بی‌اشتباهکزقبلنه‌جانب شریفکزدن ارسال قلنان نامۀ نامی محبت نما وصحیفۀ گرامی مودت انتما اعزاوقات و اسعد ساعات ده شرف وصول و حسن قبوله مقارن قیلنوب ورود ودآلودی باعث شوق نامعدود واقع اولوب ریاض مؤانست و مصادقتی امطار تأکید صدق و صفایله سرسبز ومطرا بوستان‌الفت ومخالصتی‌انهارتمهیدحب و وفایله مخضروغرا قلمشدر.

فحوای‌عنوان نزهت نشانی‌عنفوان اوان ربیع کبی‌تازه وخندان معنای‌هماشان دلستانی قواعد عقود عهودك استحکام بنیانی امورنده سعی و اقدام نهایت مقصودی وغایت مرام اولمق اشعار اولنمش آرای جهان آرالرینه خفی دکلدرکه پادشاه اسلام ظل‌الله‌للانام‌مدظله‌العالی‌ماتعاقب‌اللیالی والأیام حضرت‌لرینك محافظۀ عهد و امان و رعایت عقدوپیمان قاعدۀقدیمۀ مرضیه‌وطریقۀ بهیۀ سنیه‌لری‌اولوب هیچ‌برزمان طرف

آخرده آثار نقض امان ظاهر وعیان اولمینجه عنان عزیمتلری جانب خلافه منعطف اولمشدکلدر من بعد دخی روابط صلح وصلاح که موجب فوز وفلاح درمرور دهور واعوام وکرور شهور وایام له بوجانبدن خلل پذیر اولمق احتمالی منقطع اولوب . بوبی ریامخلصلریکز علی الدوام بوامرسعادت انجامه کمال سعی واقدام ده دقیقه فوت ایتمیوب اتمام مطالب واکمال مآربکزده تقصیر و تهاون جائز و روا کورلمدوکی محقق ملاحظه اولنه بعدما کتاب مشکین نقابکزده در زندان اولان سلطان بایزید و فرزندان بودفعه ایلچیان عالیشانه تفویض و تسلیم اولنمقده تأخیر وتسویفه باعث وبادی حضرت شاه ذی انتباه دولت پناهك نامهٔ همایون محبت مبادی لرنده مسطور اولان اموردن غیری دکلدر . من بعد امر لازم الاطاعةیه امتثال مذکورلری تسلیم وایصال مقرر ومحقق اولوب لکن بوامرك اتمامی احسان وانعام له حاصل ومیسردر یکرمی طقوزییلدن بروقهر و غضبدن غیری نسنه مشاهده اولنمیوب طرفیندن صلح وصلاح امری مؤکد وممهد اولالی التی ییلدرکه رعایا و برایا رفاهیت حال وفراغ بال ایله دعای خیره اشتغالده اولوب شاه عالی جاه حضرت لرینك درت دفعه تحف وهدایا یله ایلچیلری واروب بردفعه خلعت فاخره وسعادت شعایر ایله مبتهج ومفتخر قلما دیلر شویله که پادشاه عالم پناه حضرت لری رسل و رسایل ایچون شکوه وسطوت له دریائی عبور ایده لر طائفهٔ دیارعجمه دهشت وخشیت مستولی هرکس حفظ حیوة و عرض وناموسی سوداسنه دوشوب سالف الذکر محبوسلری تسلیم و ادایه مجال اشتغال امر محال اولوب کمال اشکال حاصل اولور .

بوخصوص توجیه وجیه وحسن تعبیر ایله عرض وتقریر اولنه دیوشرح وبیان اولنمش اویله اولسه خواطر نیره یه روشن و هویدا درکه مرقوم محبوس مأیوس وحشت مأنوس بو دیارده جلیل الاعتبارده ایکن سعادتلو پادشاه مزاعز الله تعالی انصاره حضرت لرینك اصناف عنایت بی شمارلرینه مقارنتله انواع مطالبه و مآربی اسعاف اولنوب نیجه دفعه دائرهٔ ادب دن خروجی عفو ومحوه مظهر دو شوب بحار نعمته مستغرق ایکن نعم نامتناهیه نك شکرین یلمیوب اهم واجبات دن اولان حرمت حقوقی هتك ایتمامکین عقوبت عقوق تعقیب ایلیوب نعمتی نقمته نزهتی نکبته مبدل اولوب

جبلتنده اولان بغی وعناده یانده اولان اهل فسادك اضلال و اغواسی منضم اولماغله عصیان والدکه اکبر کبایردن در ایتدکلری خسران یوللرینه کلوب جانب حقدن جزا لرین بولمشلر در برمعاند که بخت نامساعد صاحبی اوله اکا ذل و نکبت متعاقب ومتزاید اولمق مقرر اولوب اهالی اسلام ده مذکوره فوز وفلاح و نجات و نجاح احتمالن ویرر کمسنه یوقدرانك کبی نکبت وبلیت مستولی اولاندن منفعت و منقبت مرجو ومأمول دکل ایدوکی اصحاب عقوله ظاهر وباهر درذلت ومضرتی معین وهمنشین اولنلره سرایت ایتمکدن تحاشی واحتراز مهم‌فهم اولنور بوندن اسبق اول جانبلردن وارد اولان صحایف و رسائلك برنده بو آستانهٔ سعادت‌دن واران ایلچیلره مذکورلرك تسلیم اولنمسی بابنده یمین سبقت ایتدوکی اشارت و اشعار اولنمش اولسه تأخیر و تسویف اقتضا ایده جك طریقه سلوك اولنمیوب یمین لرینه حنث وکفاره مترتب اولمیه جق طور و اسلوب رعایت اولنوردی لکن اکثرمکتوبات طریق صلح وصلاح مسلوك ومرعی اولماغی مشتمل شویله که معتمدبه ایلچیلر کله تسلیم ده تخلف وتوقف اولنماز دیو اعلان واعلام اولنوب زمان امن و اماندن بروجانبیندن عهد وپیمانه مغایر وضع صدور ایتمیوب شاه عالی جاه وعزت دستگاه حضرتلرینك بو آستانهٔ آشیانه خلوص نیت و صفاء عقیدت ایله غایت محبت و حسن مودتلرینه پادشاهمز ابدالله تعالی دولته حضرتلرینك وفور اعتقاد و کمال اعتمادی اولمغین نامهٔ شریف پادشاهی و تشریف منیف شهنشاهی مقربان حضرت وعاکفان بارگاه رفعت دن مقبول علیه و معتمد به ایلچیلر ارسال بیور مشلردی. خواقین فخام و سلاطین عالی‌مقام دن برفورده بودرگاه عالی‌دن ایلچی کوندرلمك واقع اولمامشدر. بوباب‌ده اولان خدمت صغیروحقیرحد اولنمق ایما اولنمش ارباب صدق و صفا میاننده اولان جزئی خدمت کلی عد اولنمق اخلاق اسلاف و اوصاف اشراف دن ایدوکی اذهان اولی الاذعانه مخفی ومستوردکل ایکن بونك کبی کثیر و کبیر خدمت صغیروحقیر معدود اولمق احتمالی عقلی دکلدر. لکن قبل اتمام الخدمة تقدیم اجرت وشائبهٔ دناءت دن شاهان سعادت نشانك علوشأن لری مبرا و مصون اولماغین مکافات مکرمت غایات لری هنگام اتمام خدمته تأخیر اولنمشیدی شویله که یمن همت مساعد لکی ایله مطلوب و

مرام پادشاه اسلام نصرت پیام حضرت لرینك امرجلیل القدرلری مستدعاسنجه اتمام و انجامه ایریشه ملتمسات ومبتغالری‌احسن وجوه و اکمل‌طرق اوزره میسراولدوغنه اصلا ریب واشتباه یوقدر.

اول صدور منتظم الامور خدمتلرندن بوباب ده وفور سعی مشکور ظهور و صدور ایتمك باعث‌انشراح صدور و رافع ترح وفتورایدوکی‌مخفی ومستورد کلدر. باقی ایام زندگانی شان دائمی‌باد بالنون والصاد.*

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۶۳-۶۱

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب دربارهٔ بایزید

دولت پناه طهماسب شاه شویله معلوم اوله‌که کند و خطك ایله مکتوب کوندروب سدهٔ رفیع مکانم بنده لرندن قپوچی باشی حسن آغا ایله اغز سپارشن ایدوب عهد ویمین‌لرایله دیمش‌سنکه بایزیدی اوغللری ایله طوتوب حبس ایتدوکم خاطر شریف پادشاه ایچوندر امروفرمان همایونه اصلا مخالفتم یوقدر .

اما بونك‌کبی خدمت عظیمه مقابله سنده کلی اومارم دیمش سن چون جمیع ادیان ده عهد ویمین معتبر اولوب کفر ایله اسلام آراسی عهد ویمین ایله فرق‌اولنور بناء علی‌ذلك عنایت خسروانه مدن طقوزکره یوزبیك التون واسعد ارجمند اوغلم سلیم خان دخی اوچ‌کره یوزبیك آلتون ارضرومه‌کوندرمك اوزره یوزکرکدرکه سندخی معتمد علیه آدملر ایله بایزیدی اوغلانلریله کوندره سن تاانده انعامی تسلیم ایده‌لر وقارص التماس اولنمشیدی ویره‌لر مادام‌که اولطرفدن تغییر وضع اولمیه نسلابعدنسل‌واصلا بعداصل مابینمزده مخالفت اولمیوب دوستلقدن غیری نسنه واقع اولمیه‌ارا ولاندن خلاف‌کلمزار اولانك سوزی اردر والسلام.*

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۴۳.

۲٤

سلطان سلیمان درحین محاصرهٔ شهرسیگت درگذشت. صدراعظم مرگ وی‌را پوشیده داشت و درپنهان مراتب را به‌پسرش سلیم اطلاع داد. سلیم به عجلهٔ تمام وارد استانبول شد (۹ ربیع‌الاول سال ۹۷۴ ه/ ۲۴ سپتامبر ۱۵۶۶م) وپس ازآن‌که بزرگان دولت عثمانی وی را به‌سلطنت تهنیت گفتند ودستش رابه علامت اطاعت وتعظیم بوسیدند، وی دو روزبعد به‌طرف بلگراد عزیمت نمود ودرحین حرکت درطی نامه‌هائی چند خبرمرگ پدر وجلوس سلطنت خویش را به‌پادشاهان ایران وفرانسه وجمهوریهای ونیز و راگوز اعلام داشت.

با رسیدن سلیم‌ثانی به‌اردو صدای تلاوت قرآن‌کریم برخاست وتنها درآن‌لحظه‌بودکه سپاه عثمانی متوجه شدکه سلطان سلیمان مقتدروشکوهمند درگذشته است وپسرش سلیم‌برجای اونشسته. پنج روزبعد سپاه ترك همراه جسدسلیمان به قسطنطنیه بازگشت.

جنگ اطریش وعثمانی‌که پس ازمرگ سلیمان همچنان ادامه داشت سرانجام درهفده فوریه ۱۵۶۸ م ضمن عقد متارکهٔ هشت ساله‌ای پایان پذیرفت ودولت اطریش متعهد شدکه هرساله سی‌هزاردوکای طلابه ترکان بپردازد. درماه مه ۱۵۶۹م. سفیرلهستان سوهورووسکی Sohorovsky درقسطنطنیه با بستن قراردادی روابط‌کشورخویش را با ترکان عثمانی‌تحکیم نمود. درهمین سال محمدبیك سفیرترك به پاریس رفت تاخواهر شارل نهم‌را به‌نام‌مارگریت برای سیگیسموند امیرترانسیلوانی‌که صدراعظم سلطنت لهستان را بدو وعده داده بود خواستگاری کند و درهمین سال سفیر دیگری عهد نامهٔ جدید تجارتی را به نزد پادشاه فرانسه برد.

در این هنگام طرح عظیمی دردست اجرا بود وآن اتصال رودخانهٔ ولگا بود به دن‌ــ Don. مبتکر این طرح قاسم‌پاشای چرکس دفتردار بودکه خود مأموراجرای‌آن شده بود. وی در ۴ اوت ۱۵۶۹ م/ ۹۷۷ ه. سه هزار ینی‌چری با ۳۰ هزار سوار مأمور محاصرهٔ

حاجی‌ترخان (آستراخان) شدند. سه‌هزارعمله به‌طرف آزوف رفتند. قراربود سی‌هزار تاتار محاصرین حاجی‌ترخان را یاری نمایند.ولی بااین همه این طرح انجام نیافت، زیرا از طرفی‌دولت گرای‌خان امیر ناحیهٔ قرم(کریمه) که تسلط ترکان را براین‌مناطق‌مانع‌استقلال و خطری برای سلطنت خود می‌دانست به عنوان اینکه دراین مناطق شمالی به مناسبت کوتاهی فوق‌العادهٔ شب ترتیب نمازهای پنجگانه به‌هم می‌خورد با این طرح عملا مخالفت کرد و از طرفی سربیانو سردارروس با ۱۵ هزارسالدات برسرعمله‌ها تاخت وآنان را متفرق‌کرد و ایوان مخوف تزار روس هم‌سفیری به‌نام نوزیلزف Novosilzov نزدسلیم فرستاد تا اورا از این اقدام بازدارد. سلیم هم‌آن طرح را دنبال ننمود.

سلیم‌ثانی بافتح شهرهای صنعا وتعز وتصرف قلعهٔ‌کوکبان، سیادت ترکان را درسراسر یمن‌گسترش داد وسرانجام امیرمطهرزیدی اطاعت وی را گردن نهاد. آن‌گاه سلطان‌عثمانی دراندیشهٔ تصرف جزیرهٔ قبرس افتاد، گواین که ازمدتها پیش، حتی‌قبل ازرسیدن به‌سلطنت، نقش این آرزوبرلوح دل زده بود.

توضیح آنکه یك یهودی پرتغالی به‌نام ژوزف که قبلا از طرف دوك‌ناکسوس Naxos حکومت جزایر آرشیپل داشت، پس از فتح آن ناحیه به دست ترکان، دردستگاه حکومت سلیم راه یافت ومورد توجه قرارگرفت. یهودی‌مزبور که سلیم را شیفتهٔ شراب می‌دیدهمواره با او از شرابهای فرح‌بخش قبرس سخن می‌گفت وبرآتش شوق وی دامن می‌زد. سلطان عثمانی‌هم درعالم مستی حکومت قبرس را به ژوزف وعده میداد واین امرنیزموجب شده بود که ژوزف درتشویق سلیم به‌تصرف قبرس کوشاتر ومصرتر گردد. لالامصطفی وپیاله‌پاشای‌وزیر که داماد سلیم بود، نیز بااین امر موافق بودند.چه می‌خواستندکه شاید بتوانند شکستهای سابق خودرا جبران‌کنند. بالاخره مفتی‌ابوسعود با صدور فتوی دروجوب تسریع درامر فتح قبرس و عدم لزوم مراعات عهد و پیمان باکفار، سلیم را به‌جنگ با ونیزیان برانگیخت. محمدصقلی وزیراعظم‌که با ژوزف سخت دشمن بودهرچند خواست با متوجه کردن سلطان به‌کمك به مسلمانان شکست خوردهٔ اسپانیا، وی را ازجنگ با ونیزمنصرف‌کند توفیق‌نیافت وسلیم‌کمك بدیشان‌را موکول به‌ختم جنگ با ونیزکرد.

لالامصطفی به‌عنوان سرعسکر وفرماندهٔ نیروهای زمینی مأمورتصرف جزیره‌گردید و فرماندهی بحریهٔ ترك‌که متشکل بود از۳۶۰ کشتی شراعی برعهدهٔ پیاله‌پاشا قرارگرفت. مرحلهٔ اول جنگ با تصرف نیکوزیا (سابقاً Limosia خوانده می‌شد) در۹ سپتامبر ۱۵۷۰ وفتح شهرهای بافا Paphos ولیماسول (سابقاً Amathante ولازناکاوسرسین Karkynia انجام پذیرفت. شهرها به‌تاراج رفت وخاندانها پراکنده گردید وبا این‌که مردم زنان و پسران ودختران خودرا غالباً کشتند تااسیر ترکان‌نشوند، بازدوهزاردختروپسرزیبا باغنائمی

فراوان نصیب ترکان شد. فاتحین‌غنایم خودرا به‌کشتیها بارکردند. ولی پیش ازآنکه‌کشتیها به‌راه افتند زنی یونانی یا ونیزی‌کشتیها را آتش زد وداغی بردل ترکان عثمانی گذاشت.

ترکان سر بریدهٔ دوندالو Dondalo فرمانروای جزیره را به‌عنوان تهدیدنزد حاکم فاماگوستافرستادند واورا به‌اطاعت خواندند. سه‌روزبعد سرعسکر ترک درپای دیوارشهرظاهر شد و دست به‌محاصره زد.

ونیزیها به‌فرماندهی مارکوآنتونیو براگادینو Marco Antonio Bragadino -چند ماه دلیرانه پای فشردند و سرانجـام در اول مه سال ۱۵۷۱ م فاماگوستا براثر گرسنگی از پای درآمد. پیاله‌پاشا نخست‌با براگادینو وهمراهانش به‌مهربانی رفتارکردولی بعدبرخلاف قول وقرار خواست تا یکی از جوانان ونیزی را به‌عنوان گروگان نزد خود نگهـدارد. براگادینو بدون توجه بروضع خویش سخت برآشفت وپاشا را دشنام فراوان داد. به فرمان پاشای‌ترك آن جوان ودیگرهمراهان و نیزیش به قتل رسیدند. آنگاه فرمانده ترك دستور داد تا براگادینوراکه شاهدکشته شدن همراهانش بودگوش وبینی بریدند. ده روزبعد اورا باردیگربه دژخیمان سپردند. دژخیمان وی‌را برسرچوبی بسته اورادرآب دریافرومی‌بردند وبیرون می‌کشیدند. سپس وی‌را واداشتندکه با سبد برای تجدید دیوارهای دژها خاك‌بکشد وبیچاره را مجبورکردندکه دراین حالت زار هربار کـه به نزد پاشا برسد تعظیم کنـد ، سرانجام اورا زنده زنده پوست‌کندند وپوست اورا پرکاه نموده دور شهر گرداندند وآنگاه برسرچوب به قسطنطنیه بردند ودرمعرض تماشای مردم نهـادند. بعدهـا ونیزیان به زحمت توانستند بقایای جسد وی راگرفته به‌ونیز بفرستند تا باتشریفات شایستهٔ یك فرمانده شجاع ومقاوم به‌خاك سپرده شود. باید یاد آورشدکه رفتـارپاشای ترك هرچند وحشیانه‌بود، ولـی براگادینو نیزپنجاه نفـراز مسلمانان را به خواری تمام‌کشته بود. این پیاله‌پاشا اصلا پسر کفشدوزی بود ازاهالی خروات Croate

درطی محاصرهٔ فاماگوستا، ونیز برای مقابله با ترکان باپاپ‌پی‌پنجم ودولت اسپانیـا طرح اتحادی ریخت. درسپتامبر۱۵۷۱ م. دون‌ژوان Don Juan فرزند غیرشرعی شارلکن ازبندر مسین Messina با ۷۹ کشتی به‌جنگ ترکان بیرون‌آمد. دوازده گالـرنیز از طرف پاپ همراه وی‌بود به‌فرماندهی مارکوانتوان‌کولونا Colonna و۱۱۴کشتی بزرگ‌وکوچك متعلق به‌ونیزودیگر متحدین‌اروپائی وی تحت فرماندهی دریا ونیزی به‌نام ونیرو Veniero وروی‌هم رفته بحریه‌ای بود مرکب ازبیش ازدویست‌کشتی. فرماندهـان نیروی ترك عبارت بودنـد از پیاله‌پاشا فرمانده نیروهـای زمینی وقاپودان‌پاشا مؤذن‌زاده فـرماندهٔ کل نیروی دریائی و افسران عالـی‌رتبهٔ تابـع وی اروج‌علی‌پاشا بیگلربیگی‌الجـزیره و حسن‌پاشا پسر خیرالدین بادبروس وشانزده افسرارشد. تعداد کشتیهای ترك درحدود ۳۰۰فروند بود.

جنگ در ۷ اکتوبر ۱۵۷۱ م. در گرفت، درساحل آلبانی درخلیج لپانت. دراین جنگ که به‌سرعت وشدت تمام شروع شد نخست غالب ازمغلوب شناخته نمی‌شد. ولی پس از آن که قاپودان‌پاشا علی‌مؤذن‌زاده کشته شد و اسپانیائیها سرش را بریدند ترکان شکست خوردند. هامر پورگشتال که مفصلترین تاریخ دولت عثمانی را نوشته تلفات ترکان را بالغ بر ۳۰۰۰۰ مرد و ۲۲۴ کشتی و ۴۰۰ توپ کوچك و بزرگ و ۳۴۰۰ اسیر ذکر کرده وتلفات مسیحیان را ۱۵ گالر و ۸۰۰۰ مرد من‌جمله بادبریگو Barberrgo فرماندهٔ جناح چپ با ۲۸ نفر از خاندانهای طراز اول ونیز. دراین جنگ سراپرده و پرچمهای سرعسکر به‌دست مسیحیان افتاد وپانزده هزار مسیحی اسیر آزاد شدند. درهمین جنگ بود که سروانتس - Miguel Cervantes مؤلف کتاب معروف دون کیشوت Don Quichotte مجروح شد ودست‌چپ خود را ازدست داد.

فتح‌لپانت دراروپا شادی فراوان به‌بار آورد. پاپ‌پی‌پنجم ۶۰۰۰۰ دوکای طلابه‌فرمانده ونیزی کولونا داد وبه‌نام وی و ونیرو دریاسالار ونیزی ستونی از برنز برپا نمود ودربارهٔ کولونا تشریفاتی چون تشریفات سرداران رم‌قدیم معمول‌داشت وروز ۷ اکتوبررا عید مذهبی وملی خواند. درپادوکلیسائی به‌یاد این‌فتح ساخته شد.

چندروز پس‌ازاین فتح درخشان، سفیر ونیز تقاضای رسیدن به‌حضور سلطان کرد وباشکوهی فراوان عازم سرای سلطان گردید چنان‌که گوئی می‌خواست پیروزی درخشان هموطنان‌وهم کیشان خودرا به‌رخ ترکان کشد، اما صقلی‌صدراعظم که منظوراورا خوب‌فهمیده بود، بدو گفت خیلی‌ازفتح‌خود وشکست ماخوشحالی. امابدان‌که اگر با پیروزی بربحریهٔ ما ریش مارا تراشیده‌اید، ماباتصرف منطقهٔ زیبا وپربرکتی‌چون‌جزیرهٔ قبرس‌بازوی شما راشکسته‌ایم. بازو هرگز بازنمیگردد ولی ریش باردیگرانبوه‌تر بیرون می‌آید.

فی‌الواقع بعداز چندماه ترکان نیروی دریائی خودرا باساختن‌کشتیهای تازه تقویت و تکمیل‌کردند. اروج علی لقب قاپودان‌پاشا (دریاسالار) گرفت وسلیم نام اورا از اروج به «قلیج» به‌معنای شمشیر تغییرداد. وی اصلا ازعیسویان کالابر بود ونخست اوخیالی نام داشت. ترکان نام اوراکه مسلمان شده‌بود ظاهراً بنابرتشابه لفظی به‌اروج علی‌تغییردادند.

امیرالبحرجدید هرچند بابحریهٔ مسیحیان روبروشد ولی‌جنگی‌درنگرفت وونیزیان که به‌همکاری مداوم متحدین خود اطمینان نداشتند ازدرصلح درآمدند وروز ۷ مارس ۱۵۷۳ م. بین دوکشورعهدنامه‌ای بسته‌شدکه ازهرجهت به‌سود ترکان بود. بدین‌ترتیب اثرات فتح لپانت‌کاملا ازمیان رفت.

دولت اسپانیا در روزسالگرد فتح لپانت (۷ اکتوبر ۱۵۷۲ م.) نودکشتی از جزیرهٔ سیسیل به‌جانب افریقا فرستاد. دون ژوان شهرالجزیره راگرفت ودرآن‌جا دژی نو بنیادنهاد

وهشت‌هزارسرباز برای حفاظت آن دژ گذاشت. اما هجده ماه‌بعد سنان‌پاشا نه‌فقط شهرالجزیره بلکه حلق الوادی Goulette را نیز تصرف نمود وبرقلعهٔ دون ژوان دست یافت.

سلیم‌ثانی‌در۲۷ شعبان۹۸۲ه(۱۴دسامبر۱۵۷۴م.) درگذشت. وی‌مدت‌هشت‌سال‌سلطنت کرد. عجب‌آن‌که جد وی‌سلیم‌اول نیز هشت‌سال‌سلطنتش بیشتر نپایید. وی‌ازجوانی به‌شرابخوارگی وعیاشی افتاد ودربارش پربوداز مسخرگان وآوازخوانان وکنیزکان. به‌محض جلوس برتخت سلطنت، فرمان پدر خود سلیمان را درمنع شرابخوری لغوکرد ومسلمانانی‌که این اقدام‌وی را خوش نمی‌داشتند وی را مست لقب‌دادند. وی به‌علت‌دلبستگی شدید به‌زنان ومجالس‌بزم، از قبول فرماندهی سپاه، برخلاف پدران خویش، خودداری‌کرد وحتی به‌شکارهم‌نرفت و همین امر یعنی‌نشستن سلطان ترک در حرمسرا وشرکت نکردن درجنگ موجب ضعف‌دولت عثمانی شد.

سلیم دومسجد ساخت یکی به‌نـام سلیمیه در قسطنطنیه ودیگر درادرنه. قلعه‌ای هم در ناوارن ساخت، وبنای مسجد شریف را درمکه تجدیدکرد ودو مدرسه در نزدیك ایـا صوفیه ساخت‌که اتمام بنای آنها در زمان پسرش مرادسوم صورت گرفت.

نامهٔ سلطان سلیم ثانی به شاه طهماسب
درمورد جلوس خود پس از مرگ سلطان سلیمان

عـالی حضرت سلطنت پناه سعادت دستگاه ، معدلت ایاب شجاعت سمات ، خورشید طلعت جمشید خصلت، کسری سیرت برجیس سعادت ، شـاه سریر حشمت وکامکاری ، مـاه منیر سپهر بختیـاری، مطلع کوکب نصفت، منبع شرایف شفقت، جامع مکارم الشیم ، حاوی مراسم الهمم ، المنظور بوفور الطاف الکریم الأله، جم-جاه دولت پناه طهماسب شاه لازالت ابواب صداقته مفتوحة بالاخلاص و سرادقات محبته مرفوعة بالاختصاص وخیام عمره واقباله مشیدة باطناب الدولة الابدیة وقوایم عزه واجلاله مشیدة بـاوتاد السعادة السرمدیة؛ شرایف تعظیمات شـاهـانه ولطایف تکریمات پادشاهـانه که منتج مقدمـات صداقت و مهیج روایح محبت اوله قوافل موردان اسحار و رواحل مسبحان لیل ونهار برله تحفهٔ مجلس سـامی وهدیهٔ محفل گرامی قیلند قدنصکره ضمیر منیر عقده‌گشا و رای عالم‌آرا لریکه پرتو آفتاب عالم تاب له توأمان در .

خفی وپوشیده اولمیه‌که فنای عالم فانی محقق و مقرر وحـال دنیـای دنی‌ده ثبات و دوام اولمدوغی کنشدن‌عیان و اظهردر. سلاطین دولت‌آیین وخواقین شوکت قرین که برگزیدهٔ بندگان خدای جهان آفرین درلرابتداء دور آدم دن الی هذا الحین روی زمین ده مسندنشین اولان پادشاه‌لرکه ارباب لطف و وفا واصحاب عهدوپیمان

سعادت انتما اولملریله تواریخ ده حکایت‌لری محرر ومسطور در. انلردن عباد حقه جل‌وعلا زیاده شفقت وعاطفت ومزید رحمت و رأفت لری اولنلر که عدل و احسانه مشهور لردر انلرتوجه له خیر دعایه مظهر اولدقلری علم کریم‌عالم آراکزه معلوم در حق سبحانه وتعالی حضرت لریکه مالك‌الملك در دائما مواهب علیهٔ شامله‌لری ایله خسروان تخت نشین وپادشاهان حکومت قرین خوشحال درلر .

ضمیر منیر عالم آرا و خاطرعاطر سعادت پیمالرینه روشن اوله که آخراوقات عمرفناپذیر لرنده اول جناب والامنزلت خورشید اضائت دولت پناه سعادت دستگاه ایله محبت واخلاص اوزره اولوب مقتضای دور پرجور ایله سزکله کچن ماجرایی فراموش ایدوب. مقدما جناب شریفکزه واران قرنداشمز سلطان بـایزید خصوصنده واقع اولان الطاف کاملهٔ موجبهٔ الاعطافکزی قبلهٔجان وجنان ایدن خـالص ومخلص دوست حقیقی اولان جناب شهادت پناه جنت دستگاه مرحوم ومغفورله بابام سلطان سلیمان شاه غازی انارالله برهـانه خرستیانله قدیمی عـادت و الفتلری اوزره غزای غرایه توجه ایتمشلر ایدی ارادت حق ومشیت‌اله مطلق ایله عزشانه عالم فنا و غروره وداع ایله جنت وخلدبرین کوشکلرینی منزل ومقام ایدوب پادشاهان رحمت حق‌ایله اجتماع ایلمشلردر الحکم‌لله الواحدالقهار اناللهوانا الیه راجعون[1] جناب‌سعادت‌نصابکز باقی‌ومستدام‌اوله یعلم‌الله وکفی به‌شهیدا[2] که مرحومك جناب سعادت انتسابکزه‌علاقهٔ محبت و ودادلری کمال مرتبه ده وصوب جمیل جلیل الحالکزه توجه وموالات‌لری شك و ریادن عاری‌اولوب بی‌گمان ایدی لاجرم المحبة تتوارث مقتضاسنجه‌بومحب خالص الطوتیکر دخی محبت آبا واجداد جنت نهاد ده برقرار ومقرر اولوب علی‌ـ الخصوص‌جناب محمدت نصابکزایله الفت و اتحاد موروثه‌مز کماینبغی خاطرعاطر حقایق مآثرده ثابت ومتقرر اولمشدر .

ان شاءالله الاعز نتایج وثمرات وداد حقیقی مرآت چهره‌گشای اورده ظهور ایتسه کرکدر مرحوم مشارالیه عساکر دریانشان‌له نمچه اقلیم لرندن سرحد ممـالك مسلمینه همجوار اولوب هرگاه دیاراسلامه مضرت وخسارت ایرشدیرمکله مضرالعباد

۱ـ البقرة ۱۵۶ ۲ـالنساء ۱۶۶،۴

اولان ارباب کفر وعناد اوزرلرینه عزیمت وهجوم ایدوب ممالك محروسه مز کنار-لرینه قریب خرستیان قلعه لرندن سکتوار دیمکله اشتهار بولمش بربرینه متصل‌درت قلعهٔ حصین وحصار متین که روی زمین ده امثالی نـادر در درونی کفار خاکسار ایله مملو ومالامال‌اولوب مرگ‌مصحوب قیامت آشوب‌طوبلرله طولمش برباروی‌استوار و محکم حصار نامدار ایدی، مرحوم عسکر ظفر مدار ایله اوزرینه قونوب کفـار خـاکسـارك سلاطین ختمت (؟)[1] آیین لرندن ولایت اصلاوبن وخروات و فرانچه ولایت لرینك قرالی زرنقی دیمکله معروف یتمش سکسان بیك مقداری لشکره‌قادر برقرال نامدار قلعه ده محصور واستوار اولوب برآیدن زیاده لیل‌ونهارلشکر آتش-مدار ایله جنگ وآشوب اولدقد نصکره عنایت‌حضرت فتاح ایله‌جل شانه اول قلاع عظیم وباروی متین کفرمکینی فتح وتسخیر ایدوب اندن ماعدا اون ایکی پـاره قلعه اولنوب حصن کفرمدارلرین دارالاسلام ایلمشلر جوامع وکنایسی مساجد و جوامع اولوب قله و بارولرینه رایات اسلام سعادت انجام وضع‌اولنمش اول‌قلعهٔ مرقومه-دن غیری له وروسی مملکتلرینه قریب‌اولان ممالك محروسه مزدن طمسوار مملکتنه یقین کوی و یانوه ولاغوش دیمکله معروف ونامدار قلعهٔ کبرایه دخی وزرای ذوی-الاعتباردن پرتو پاشـا ایله برمقدار عساکر ظفر مدارایله بنیان شکن و اسـاس افکن تفنگ زن یکیچری‌لرکوندرلمش ایمش انلردخی کفـار خـاکسار ایله علی‌الاتصال جنگ وجدال ایلمشلر مذکور قلعهٔ سکتوار وسایر قلاع فتح اولندوغی اثنـاده اول حصن بزرگوار دخی ایادی لشکر ظفر مبادی ده مفتوح و مسخر اولمش فتح‌اولنان قلاع ده نیجه‌بیك کفار طعمهٔ شمشیر ظفر کردار اولوب غزاة اسلام بی‌نهـایت اسیر طوتوب مال غنائم‌له مالامال اولمق میسر اولمش ازمانده مرقومه ایکی فتح جمیل میسر اولمش مذکور قلعهٔ سکتوارك اثنـاء جنگ و حرب ده خـراب و ویران اولان مواضعی تعمیر اولنور ایکن فرمان حی قدیر عزاسمه ایله فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجرأعظیما[2] فرمانی موجبنجه مرحوم دارفنادن سرای بقـایه انتقال ایلمشلر حقیقت حال جانب محب مخلصه معلوم اولیجق عنان عزیمت مزمسند دولت مآب

۱ـ ظاهراً : حشمت آیین .　　۲ـ النساء ۹۵

مزطرفنه منصرف قیلنوب تخت عالی بخت مزه جلوس ظفرمأنوس مز میسر اولدی لکن عساکر منصورهٔ ظفر قرین مزدارالاسلام سرحدندن طشره کفار خاکسار اقلیملری ایچنده بومادهٔ عظمیه ظهور ایدیجك لابد عرض حمیت وسلطنت موجبنجه اول امری صیانت اهم مهمات خسروانیدن اولدوغنه بناء تخت سعادت بخت مزدن قالقوب عنان عزیمت مزلشکر ظفر رهبر مزطرف لرینه منصرف قیلندی لیل و نهار توابع نصرت آثار مزایله یوریوب زمان قلیل ده اطراف ممالك محروسه مزه ایریشوب .

بواثناده مرحوم مشارالیهك عساکر نصرت مآثریله کافرستان اقلیم لرینه دخولنه خرستیان ولاتینك جمله بانلری وقرال لری نفیرعام اوزره خبیر و آگاه اولوب. اصل دین و دولت دوشمنی اولان عدومز نمچه قرالنه هرطرفدن معاونت ومظاهرت ایدوب بی قیاس لشکرلر وامدادلر چیقاروب بونلرمرحوم مشارالیه له انارالله برهانه یه یولشوب جنگ وحرب امیدینه یراقلنوب کفار خاکساردن درت کره یوزبیك مقداری سواری و پیاده جمع عظیم له یوریوب دارالفتوح والنصر انکروسی تختی بدونکه .

حالیا عباد نصرت معتاد مزدن بربنده مزالندر مضبوط و مسخردر . اکاقریب اوچلره کلوب عادت مقرره لری اوزره اسطبور باغلیوب عسکر عظیم دریا وقاره ایله کلوب مرحوم مشارالیه بابام انارالله برهانه ایله بولشمق اوزره ایکن حق سبحانه وتعالی‌نك علو عنایتلری وایکی جهان فخری علیه الصلوة والسلام افندمزك شرف معجزات‌لری واصحاب گزین (رض) حضراتنك همم علیه لری وعلی الخصوص شیرخدا مظهر عنایات علی صاحب فتوح وذوالفقارعلی نامدار وکامکار علیه رضوان الله الملك الغفارك یمن سعادت روحانیت لریله بوجانبده یمین ویسار ولایت لرده واقع اولان مذکور حصارلر فتح اولنمغله کفار خاکسارك قلوبنه رعب وخذلان وعار واعدای دین مبینك خواطر کفرمآثرلرینه انواع اضطراب ودغدغه وانکسارعارض اولوب سرحدمزبوردن اوچ میل یرده جمعیت اوزره طوران مزبور بدون بگلربگیسی اوزرینه کلمکه جرأت ایده میوب هربارکه طابوردن آیرمق تدبیر اولندی میسر اولمیوب عاقبت بوحال اوزره مخلصکز ایر شمکله طابورنده دخی ساکن اوله میوب اون میل یراوته قاچوب کتمکین ایام شتا تعقیب ایدوب عساکراسلام سالم وغانم معاودت ایتمك اولی

کورلدکده طابورلرین طاغیدوب ولایت لرینه عزیمت ومراجعت لری اثناده بوحالت عبرت آیت وقوعی عون وعنایت پروردگار ایله رایت نصرت آیت مزعسکر ظفر رهبر سمتنه ایریشوب استماع ایتدکلرنده عساکر ظفر مآثر مزهیبتندن خصوصاً سدهٔ سعادت بخش عثمانی ده مجتمع اولان دلاوران ظفرنشان شوکتندن قلوب کفار خاکساره نهایت مرتبه‌ده خوف وخشیت مستولی اولوب کور مشلرکه معظم قلعه‌لری ایادی اهل اسلامه دوشوب نیجه‌بیك کفار خاکسار قلیچدن کچوب چوق ولایت و مملکتی غارت و یغما اولنوب بعنایةالله تعالی عساکر کفاره انهزام تام ایریشوب عسکرلرینه تلف ایرشدی رسوای عام اولدیلر بالضروره قرال بدفعال مملکتنه مراجعت ایلیوب برنیجه ییلق خراجلری و انواع تحف و هدایالری‌له معتبر ایلچی‌لر تعیین ایلیوب من کل الوجوه عتبهٔ عالم پناه مزجانبنه حسن اطاعت و انقیاد ایلدیلر:

بو اخبار بهجت آثاری استماعی له‌جانب عاطفت مآب‌مزه انواع سرورو حبورلر ظهورنده شك واشتباه اولمیوب مابینده مؤکد وممهد اولان عموم موالات صالحه و کمال مصافات وافیه مقتضاسنجه اشبو فتوحات عمیمه‌یی جنابکزه انها و اعلام ایچون اشبونامه ایله فلان زیدقدره اعزام وارسال اولندی ان شاءالله الاعز. خصوص واقعات وماجرا علم عالم آراکزه وصولندنصکره اخبارمسرت آثارصحت وسلامتکز ایله‌جانب مخلصه شرف مراجعت ارزانی قیلنه‌که بوجانب دخی کمال سرورو حبور ایله منشرح الخاطر اوله بمنه سبحانه وتعالی ویمنه *

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۹۰-۸۷

۲۵

شاه‌طهماسب نامهٔ سلطان سلیم را جوابی شاهانه و پدرانه داد و وی را در مرگ پدر تسلیت و برجلوس برتخت سلطنت دولت عثمانی تهنیت گفت و نامه را مصحوب شاه‌قلی سلطان قاجار به نزد سلطان ارسال داشت. شرحی که هامرپورگشتال با استفاده از تواریخ عثمانی در مورد این سفیر و همراهانش نوشته بسیار جالب است چه ازشکوه وجلال دولت ایران و ثروت فراوان قزلباشان حکایت می‌کند:

هنگامی که در ادرنه مذاکرهٔ مصالحهٔ اطریش درمیان بود ، ایلچی ایران برای ادای تهنیت جلوس سلطان وارد شهر گردید. هدایائی که او حامل بود از بابت شکوه وعظمت و نفاست زیاده ازحد برهدایای امپراطور اطریش تفوق و ترجیح داشت. ریاست این سفارت باز به‌عهدهٔ شاه‌قلی سلطان بود. اتباع او مرکب بودند از۱۲۰ نفرازجوانان نجیب که همه کلاههای طلادوز برسرداشتند ودویست نفرسوارکه لباس آنها تماماً از پارچه‌های زری بود و چهارصد نفر تجار ایرانی که کلا ۷۰۰ نفرمی‌شدند و ۱۹۰۰۰ اسب وقاطر وشتر حامل باروبنه وکالای آنها بودند. نقاره‌خانهٔ سفارت‌مرکب بود ازپنج شیپوربلند (کرنا) وپنج‌شیپور کوتاه وپنج طبل بزرگ وپنج عدد نی وبعضی آلات واسباب دیگر، و نیز دو نفرقاری قرآن و یك عودزن ویك ارغنون نواز ودوطنبورزن و چهارکنیزك خواننده همراه بودند. هدایائی که سفیرایران از جانب پادشاه تقدیم کرد عبارت بود ازدوجلد قرآن مجید وشاهنامهٔ بسیار نفیس گرانبها، دو دستگاه چادرکه قبهٔ آنها ازپارچهٔ زری بود واطراف آنها ازحریر منقش بود باصورت اشجار و دومروارید بوزن دومثقال ویك‌عدد یاقوت بدخشی به‌اندازه وترکیب یك گلابی به علاوه معادل قیمت ۱۶ کرور دویست هزارآسپر (=۱۴۶ هزاردوکا) هدایای دیگر وهمچنین ۴۰ قوش شکاری با اسلحه وشترهای سلطان بایزید.

سفیرایران را ترکان با احترام تمام پذیره شدند. حاکم ارزنة الروم باهمهٔ بزرگان

آن دیار همراه با ۸۰۰۰ نفر سرباز از وی استقبال کرد ودر استانبول پیاله پاشا باشکوه تمام از وی پذیرائی نمود . تشریفات روز ورود به‌ادرنه به‌اندازه‌ای مفصل و مجلل بودکه نظیر آن درحق هیچ سفیری به‌عمل نیامده بود . علاوه برهمه تجملات و تشریفات و تزیینات دولتی که به‌کار رفته بود، حکم شده تاسفرای دول خارجه که از برای ادای تبریك و تهنیت جلوس آمده بودند درکوچه‌هائی که سفارت ایران عبور می‌نماید بااتباع خود حاضر شده بایستند . درآن وقت غیر ازسفرای اطریش وفرانسه ولهستان و ونیز، سفرای ملل دیگرنیز درادرنه حاضر بودند وهمه به‌امر سلطان گردن نهادند . دوروز بعداز ورودشاه‌قلی‌خان به‌ادرنه وزیر اعظم به افتخار اوضیافتی باشکوه ترتیب داد . در بین راه‌که سفیر قزلباش به‌سرای وزیر اعظم می‌رفت یکی از ترکان متعصب تفنگی به‌طرف ایلچی خالی کردکه هرچند به وی اصابت نکرد اما یکی از همراهان وی را زخمی نمود . به‌موجب امر وزیراعظم ، مقصر را به‌دم اسبی بسته درکوچه‌های شهرچندان کشاندندکه اعضایش ازهم پراکند . بعداز وقوع این حادثه سفیر قزلباش به‌خدمت وزیراعظم رسید بدون آن‌که درحالت وحواس وی‌اختلال واختلافی روی داده باشد .

شاه قلی‌خان موافق رسم معمول، از امتعهٔ طبیعی وخاصهٔ صنعتی ایران ازقبیل فرشهای ابریشمی درجزین وهمدان وپوستهای خراسان و صابونهای اردکان و دستمالهای مه رویان وفرشهای دارابجرد وزین پوشهاوجل‌های جهرمی وپارچه‌های حریرلطیف یزدی‌وپارچه‌های ابریشمی ضخیم قمی وشمشیرهای شیرازی وامتعهٔ نفیسهٔ دیگر به‌رسم هدیه به‌وزیر اعظم تقدیم نمود . سه‌روز بعداز پذیرائی وزیراعظم ، سفیر ایران به‌حضور سلطان ترك باریافت. سلطان ازوی احوال پرسی کرد ومشارالیه که در دربار ایران بارآمده بود واز رسوم سلاطین شرقی اطلاع کامل داشت به‌جهت‌تظاهر به‌این‌که ملاحظهٔ جلال‌وجبروت سلطانی او را واله وحیران کرده است درجواب سلطان ساکت وصامت ماند ولب فروبست. نامه‌ای‌که شاه قلی‌خان‌آورده بود هزار وپانصد سطر درآن نوشته بودند درهمهٔ آن جز لفاظی وعبارت پردازی مطلب‌عمدهٔ دیگری نبود .

از ۴۴ شتر حامل بارهای هدایا ، ۳۴ ازآن هدایای شاه و۱۰ ازآن سفیر بود . از میان هدایای سلطانی از همه‌گرانبهاتر یك جلد قرآن خطی بود به‌خط علی (ع) ویك جلد شاهنامهٔ فردوسی باجلدهای جواهرنشان ویك جعبهٔ‌جواهر(همان مروارید ویاقوت که‌ذکرش گذشت) ویك دست فنجان‌کبود فیروزه رنگ‌که خمیرهٔ آنها از اجزائی مرکب ومرتب شده بودکه اگرسمی‌درمیان‌آنها می‌ریختندفوراً می‌ترکید ومتلاشی‌می‌شد . علاوه برچادرهائی که ذکرشد ۲۰ دست فرشهای‌ابریشمین بزرگ بود وبسیاری ازفرشهای ابریشمی‌کوچك بااشکال حیوانات و درختان برحاشیهٔ آنها . همچنین نه‌پردهٔ سنگین بانه تخته فرش از پشم شتر ونه

زین طلاو نقرهٔ جواهر نشان باهفت‌عصای نقره که درقدیم‌علامت‌شاهی بودباهفت‌تیر وهفت‌تیردان طلاکاری جواهر نشان با بسیاری ازمصنوعات گرانبهای ایرانی اعلی من‌جمله فرشهای لطیف نفیسی ازپشم شتر که بزرگترین آنها را هفت‌نفر به‌زحمت بلند می‌کردند. اما قوشهای شکاری همه درطول راه تلف شده بودند. هدایای سفیر ایران یك جلد قرآن ممتاز بود با یك باب چادربا شمشیرها وتیرها وکمانها وفرشهای ابریشم وپشم شتر بسیارلطیف اعلی.

چون سفیرقـزلباش از خدمت مرخص شد باتشریفاتی‌که احضار شده بود مجدداً اورا به منزل رساندند. سپاهیان وچاوشان و متفرقه بالباسهای اطلس وکمخا وزری ازپیش‌حرکت می‌کردند وسپس سیصد جوان ایرانی‌که همه بالاپوشهای الوان دربرداشتند وبرلباسهای‌آنان اشکال پرندگان ودرنـدگان نقش بود. از عقب این جماعت، نوکران سفیر پیاده حـرکت می‌نمودند. بعدازآن اسب ایلچی را یك‌نوکرایرانی یدك می‌کشید. سپس دویست‌نفر ینی‌چری باکمال آراستگی ونظم به دنبال وی می‌رفتند بعدازآنها سفیرایران یکه و تنها بالباس سرخ و عمامهٔ طلا دوز می‌رفت. وی چندان زر وجواهربا خود داشت‌که چشمها را خیره می‌ساخت ویراق اسب وی کلا از فیروزهٔ خراسانی بود و یاقوت سیلانی. ازعقب سفیر ۱۴۰ نفر سوار ایرانی به‌طورتیپ درحرکت بودند.

سلطان عثمانی برای سفیرروزی ۵۰۰ دوکای طلا از وجوه خاصه جهت مخارج روزانه مقررساخت وشاه‌قلی‌خان با امنای دولت عثمانی مصالحهٔ سلیمان را تجدید نمود.

جواب

هوالحی الذی لااله‌هو[1] له‌الحکم والیه ترجعون[2]

به نام خدائی که با تیره خـاك | بر آمیخت این گوهر جان پاك
چو با یکدگر کردشان آشنا | دگر ساخت از یکدگرشان جدا
که دانست کان آشنایی چه بود | پس از آشنایی جدایی چه بود
خدایی که‌هستی مراوراسزاست | بجـز هستی او سراسر فناست
به اوصاف او ره نیابد زوال | مبرا بود ملکش از انتقـال
جز اونیست باقی و پاینده کس | بقا لازم ذات او دان و بس

لطایف حمد وثنا حضرت پادشاه بی‌زوال را جل شانه سزاست که وجـود بی‌شبه و نظیرش موصوف به صفت ازلی است وقدم وماسوی ذات کریم‌الصفاتش به مقتضای کل مـن‌علیهافان[3] درمعرض فنا وعدم و شرایف شکربی‌حد بی‌انتها ملك متعـالی را عظم سلطانه رواست که ملکتش ازسمت زوال وقصورمبرا ومملکتش از شائبهٔ انتقال و فتورمعرا ست. قادری که از کمال‌قدرت برحسب استعداد ملك زمین‌ را به‌هرکسی ازعباد که لایق‌داند لطف نماید واز هرکس که خواهد ستاند وبه هرکه باید شفقت فرماید. فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل‌شیءٍ والیه‌ترجعون[4] و صلوات

۱ـ المؤمن ۶۵ ۲ـ القصص ۸۸ ۳ـ الرحمن ۲۶

۴ـ یس ۸۳

زاکیات نامیات حضرت رسالت پناهی (ص) را زیبد که رایت کرامت انی رسول من رب‌العالمین[۱] در میدان بلند ایوان و مامحمدالارسول[۲] برافراخت و منشور عزت ولکن رسول‌الله‌وخاتم‌النبیین[۳] به‌طغرای غرای لولاك لولاك لماخلقت‌الافلاك موشح و مزین ساخت. مظهر آثار من یطع الرسول فقداطاع‌الله[۴] مطلع انوار قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم‌الله[۵] محرم بارگاه کبریا عارج معارج سبحان‌الذی اسری[۶]

محمد کازل تا ابد هرچه هست — به آرایش نام او نقش بست
حبیب خدای کریم و رحیم — شفاعت کن روز امید و بیم
جهان داوری عرش بارگاه (؟) — به شرق و به غرب امتش پادشاه
چراغی که تا او نیفروخته بود — به‌چشم جهان روشنی بود دود
به‌عهدش ز رفعت شده‌فرش‌وعرش — پی گرد نعلین او عرش و فرش

علیه‌الف صلوة والف والف سلام وعلی‌ابن‌عمه ومجلی غمه، مخصوص پایهٔ وافی هدایهٔ انما ولیکم‌الله[۷] منصوص بـه نص من کنت مولاه فعلی مـولاه ممدوح بـه سورهٔ کـریمهٔ هل‌اتی[۸] موصوف به خطاب انت منی بمنزلة هارون من‌موسی، امیرالمؤمنین وامام‌المتقین و یعسوب‌الدین اسدالله‌الغالب ومطلوب کل طالب ومظهر‌العجایب ومظهرالغرایب.

شیر یزدان و سرور غالب — شاه مردان علی ابوطالب
ابن‌عم و وصی پیغمبر — بر همه خلق هادی و رهبر
خازن مخزن ضمایر غلب — در درج خزانهٔ لاریب
قاسم خلد و ساقی کوثر — باب شبیر و خواجهٔ قنبر
هادی شرع شاه کشور دین — پیشوا و امـام اهل یقین
هم براسرار لوکشف کاشف — هم زالهام ذوالمنن واقف
از ره منزلت به راه خدای — هادی و پیشوا و راهنمـای

۱ـ اعراف ۱۰۴ — ۲ـ آل عمران ۱۴۴ — ۳ـ الاحزاب ۴۰
۴ـ النساء ۸۰ — ۵ـ آل عمران ۳۱ — ۶ـ الاسراء ۱
۷ـ المائده ۵۴ — ۸ـ الدهر ۱

وعلی باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین الذی نزل فی شأنهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا[1] وقل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی[2]

سر هر نامه را رواج افزای / نام ایشانست بعد نام خدای
ذکرشان سابق است در افواه / برهمه خلق بعد ذکرالله
جدشان را به مسند تمکین / خاتم الانبیا است ذکر نگین
گر بپرسد ز آسمان بالفرض / سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب انجم / هیچ لفظی نیاید الا هم

بعد هذا بر ضمیر خورشید انجلا و خاطرعاطر دریا مقاطر سپهر اعتلای اعلی حضرت والامرتبت فلک منزلت کیوان وقار گردون اقتدار پادشاه فلک قدر عالی مقدار ستاره سپاه، سلیمان‌خان عالم‌پناه ظل اللهی، زیبندۀ اورنگ سلطنت و پادشاهی، مزین مسند سلطانی مرتب سریرسلیمانی.

ای جهان‌را وارث ملک سلیمان آمده / رفعت ایوان تو برتر ز کیوان آمده

کی‌خسرو صاحب قران مملکت آرای، سکندر دارا رای کشورگشای

ای از تو بزرگ نام شاهنشاهی / بگرفته زماه دولتت تا ماهی
باعزم تو کاسمان به‌گردش نرسد / جز فتح وظفر کرا رسد همراهی

نیرجهان افروز اوج عظمت و کامکاری، آفتاب عالم تاب آسمان شوکت و جهان داری

سلیمان زمان کی‌خسرو عصر / که‌هم فتحش زیزدان‌است‌وهم‌نصر
فروغ مهر تأیید الهی / نهال جویبار پادشاهی
سر گردن‌کشان و تاج داران / پناه خسروان و شهریاران
شهنشاه جهان، سلطان اعظم / که تاج از کی‌گرفت و جام ازجم
سریر آرای ملک شهریاری / طراوت بخش در تاج داری
تویی آن خسرو غازی منصور / کمینه بنده‌ات خاقان و فغفور

۱ـ الاحزاب ۳۳   ۲ـ الشوری ۲۲

قمر پروانهٔ شمع ضمیرت		عطارد کارفرمای دبیرت

ظل‌الله‌الرحمن، باسط بساط الامن و الامان، شهریار عالی‌تبار سکندر منزلت شهنشاه رفیع‌القدر جمشید مرتبت

شاه‌قوی طالع و فیروز جنگ		گلبن این‌روضهٔ فیروزه‌رنگ
رشحهٔ عدلش رقم‌ظلم‌شست		وزگهرش نام سلیمان درست
سرور شاهان به توانا تری		نامور دهر به دانا تری
شاه فلك تاج سلیمان نگین		مفخر آفاق بـه روی زمین

سلطان‌گردون سریر ثریامکان، خاقان فلك‌قدر سلیمان نشان، دارای‌جمشیدفر، فریدون خورشید منظر، جهان‌دارسپهر اقتدار، ملاذ سلاطین روزگار

پناه زمین پادشاه زمان		مه برج دولت شه کامران
که‌تمکین‌اورنگ شاهی‌ازاوست		تن‌آسانی مرغ و ماهی ازاوست
جهان دار دین پـرور تـاج ور		که تخت سلیمان ازاو یافت فر
فـروغ دل و دیدهٔ مقبـلان		ولی‌نعمت جمله صاحب دلان
همایی است‌چترش همایون به‌فر		که دارد بسیط زمین زیر پر
اگر ترك وهنداست‌اگرروم‌وچین		چو جم جمله دارد به زیر نگین
شه خضر رای سکندر ضمیر		فریدون علم خسرو جم سریر
نه خسرو که سلطان خسرو نشان		نه سلطان که شاه سلیمان مکان
چو خسرو کمین بندهٔ قیصرش		چو خاقان وفغفور صد چاکرش
بلند اختری از سپهر وجود		گران مایه دری ز دریای جود
تویی شمع ایـن دودمان کهن		ز روی تو روشن جهان کهن
ز انصاف تو عالم آباد باد		ز الطاف تو خلق دل شاد باد
قوی دل شده دوست از دولتت		به‌نکبت درون دشمن ازصولتت
تـرا جاودان بـاد یـزدان پنـاه		به کام توگردند خورشید وماه

المؤید بالتأییدات السبحانیة والموفق بالتوفیقات الصمدانیة، ناشرصحایف العدل والاحسان، رافع‌الویة الرحمة والامتنان، سلطان البرین و خاقان البحرین ،

خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، المختص بعنایة الله الملك المستعان معز السلطنة والعظمة والشفقة والاحسان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان خلدالله سبحانه و تعالی ظلال سلطنته و حشمته علی مفارق الانام وادام ایام معدلته ونصفته و رأفته ومرحمته وشفقته الی قیام الساعة وساعة القیام ولازالت بنیان دولته القاهرة مقرونة بالخلود وارکان خلافته الباهرة مشیدة الی یوم الموعود بحق النبی الامی وآله المعصومین علیهم الصلوة والسلام.

پوشیده ومخفی نماند که فخر الاعیان سنان کتخدا فرستادهٔ ایالت پناه حکومت دستگاه نصفت انتباه، عمدة الحکام والامراء الکرام، غلام یك جهت حقیقی وبندهٔ به‌اخلاص فدوی آن شهنشاه عالی‌مقام، زین‌الدین علی پاشا بیگلربگی ارض روم دامت معالیه از جانب ایالت پناه مشارالیه آمد وخبر رسانید که اعلی حضرت کیوان رفعت گردون حشمت سپهر منزلت مشتری طلعت خورشید اضاءت، اسکندرجاه سلیمان بارگاه، لوای والای وجاهدوا فی الله حق جهاده[1] برافراشته وعلم عرش فرسای یاایها النبی حرض المؤمنین علی القتال[2] برافراخته‌اند وبه‌قصد جهاد با کفار نابکار وملاعین سیاه روزگار فرنگ به‌مقتضای مؤدای یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم[3] غلغله و ولوله درطاق مقرنس گردون انداخته واز برای تقویت دین مبین حضرت سیدالانام(ص) و رواج و رونق اسلام از کمال حمیت پادشاهانه وغیرت شاهانه به‌قصد مجاهده ومقاتله با کفار خاك سار خذلهم‌الله الی یوم القیام به دولت وسعادت و اقبال توجه فرموده‌اند که به صمصام مریخ انتقام از خبث وجود کفره ساحت ممالك فرنگستان را پاك گردانند و کلیسا ومعابد ایشان را به‌توفیق حضرت حق تعالی جل شانه مساجد فرمایند وبه‌عوض اصوات منکرهٔ ناقوس مؤذنان خوش الحان به کلمات طیبات لااله‌الاالله محمد رسول‌الله رطب اللسان گشته صدای بهجت فزای آن به‌گوش قدسیان ملأ اعلی رسانند وهریك از آن‌طایفهٔ ملاعین که به‌شرف اسلام مشرف نشود به‌موجب وقاتلوا المشرکین کافةً[4] به‌قتل رسانیده به‌جهنم وبئس المصیر[5] فرستند وهرکس از

۱ـ الحج ۷۸ ۲ـ الانفال ۶۷ ۳ـ سودة التحریم ۹
۴ـ التوبة ۳۶ ۵ـ آل عمران ۱۶۲

ایشان قبول شرف اسلام نمایدبدین سعادت فایز گردانند وثواب دارین حاصل نمایند.

چون این خبر خیر اثر باعث خیر وصلاح عالمیان وسبب رفاهیت جمیع مسلمانان است ، برتمام اهل اسلام خصوصاً این محب دولت خواه لازم شد که از برای فتح ونصرت آن باعث امن وامان و آن قامع کفر وطغیان و آن باسط بساط عدل واحسان شرایط دعاگوئی به‌تقدیم رسانیم . لهذا به‌هرشهری وقصبه‌ای‌ازشهرها وقصبه‌هاکه در قلم رو این مخلص خیر خواه بود، کس‌فرستاده شدکه علما وصلحا و اتقیا و زهاد وعباد به تلاوت کلام حضرت ملك علام وختم سورهٔ کریمهٔ انافتحنا[1] وانعام مداومت ادعیهٔ مأثوره قیام و اقدام نمایند وخود نیز به‌لوازم ختم قرآن ودعا مشغولی می‌نمود وبه‌گوش هوش منتظر صدای طرب فزای ان ینصرکم‌الله فلاغالب لکم[2] بود که ناگاه در آن اثنا به اراجیف ( )[3] ، در میان اکراد سلماس و ارومی واوشنی رسید . چون قبل ازاین سخنان اراجیف همه سالها در میان اکراد مذکور می‌شد وخبر ناملایم بود به‌دستور حمل به‌کذب ودروغ نمود وبعد از چند روزکه افادت پناه فضیلت دستگاه توفیق آثار حاج الحرمین‌الشریفین مولانا عماد-الدین علی قاری زیدت فضایله و جمعی کثیر از دیار ایران به‌طواف بیت‌الله الحرام ومدینهٔ مشرفهٔ حضرت رسول‌انام(ص) رفته‌بودند معاودت نموده بعدازطواف عتبات عالیات سدره مرتبات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله وسلامه اجمعین دربغداد وبه‌ایالت پناه حکومت دستگاه عمدة الحکام‌الکرام کمالا للایالة والحکومة والاقبال اسکندر پاشا بگلربگی دارالسلام بغداد دامت معالیه ملاقات‌کرده بودند وپاشای مشارالیه در مجلس‌این‌خبرجان سوز واین وقعهٔ غم اندوز را به‌ایشان‌گفته‌بود. آمدند واین‌خبررا نقل نمودند . حقا وثم حقاکه ازاستماع این واقعهٔ‌هایله واز اطلاع براین حادثهٔ نازله که آن افتاب سپهر سلطنت وجهان بانی وآن نیراوج عظمت وکامرانی، آن‌اسکندر تخت جلالت وفرمان روائی وآن سلیمان مسند حشمت وکشورگشائی

شهریاری که فزون ازجم وافریدون‌بود خاك پایش شرف تاج و سرگردون بود

انارالله برهانه درحین غزا باکفار نابکار ودرحال جهاد بامشرکان سیه روزگار

۱ـ الفتح ۱ ۲ـ آل عمران ۱۵۴ ۳ـ عبارت ناقص ومشوش به‌نظر می‌رسد

به‌اجابت دعوت والله یدعو الی دار السلام[۱] مصداق مصدوقهٔ کلام نجات انجام و من یخرج من بیته مهاجراً الی‌الله ورسوله ثم یدرکه‌الموت فقدوقع اجره علی‌الله[۲] گردید و به‌امتثال یاایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةمرضیة[۳] طایر روح پرفتوح آن سلطان سلیمان جاه به‌جانب منازل جنـان پرواز فرموده آتش حزن و غم بردل اهل عالم و اشراف بنی‌آدم تافت وسپـاه اندوه والم برخواطر اهل اسلام خصوصا این محب استیلا یافت.

دریغا از آن شاه گیتی ستان / که بد در تن ملك مانند جـان
دریغ آن سلیمان باعدل‌وداد / که پژمرده‌شدچون گل‌از تندباد
دریغ آن‌شهنشاه صاحب‌قران / جم ملك بخش ممالك ستان
دریغ آن چنـان‌خسرو کامکار / که‌رفت وسر آمد براو روزگار
دریغاکه خورشید اوج کمال / ز دور فلك یافت آخر زوال

***

ای دریغا آمد از مغرب زمین نـاگه خبر
کان مه برج سعـادت بـازنـامد از سفر
داشتند اربـاب دولت دیـده برراه امید
کاز فرنگ آید ز خسرو مژدهٔ فتح و ظفر
کی گمان‌بود این که‌گردون‌بعدچندین‌انتظار
می‌نهد از مـاتمش برمردمـان داغ دگر
آن سلیمان شان اگرفانی شد از ملك جهان
بـاد باقی سایهٔ سلطان سلیم نـامور

پس به‌مقتضای کلمهٔ یقینیهٔ کل نفس ذائقة الموت[۴] همه را شربت‌ممات‌چشیدن لازم است و رخت هستی ازدارفانی به‌جهان باقی کشیدن متحتم.

هر که هستی یافت رو دارد به ملك نیستی
وانکه‌بود وهست وخواهد بود نبود جزخدا

۱ـ یونس ۲۵ ۲ـ النساء ۱۰۰ ۳ـ الفجر ۲۹و۳۰ ۴ـ آل‌عمران ۱۸۳

و چون عرصهٔ دنیا دارفنا و زوال ومحل رحلت وانتقال است هیچ متنفس را زندگانی جاوید نبخشیده‌اند و به‌مؤدای کل شیءٍ هالك الا وجهه[۱] عمرمؤبد وبقای فردی از افراد انسانی نداده‌اند.

دوام ملك‌وبقای قدیم کس رانیست   خدای راست‌بقای قدیم وملك‌دوام

اگرکس را در جهان فانی حیات جاودانی میسر بودی، آن خلعت برقامت حضرات انبیاء مرسلین وائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین که والیان شریعت وهادیان مسالك طریقت‌اند،راست آمدی به‌تخصیص،حضرت بهترین‌موجودات عالم و باعث ایجاد کافهٔ بنی‌آدم ، سید انبیا که دنیا ومافیها بلکه هردو سرا به‌طفیل وجود فایض‌الجود آن قبلهٔ مقصود آفریده شد .

شاه ایوان مکه ویثربِ   ماه تابان مشرق ومغرب
شرف گوهر بنی آدم   وزشرف سرور همه عالم

و حضرت مالك‌الملك باکمال استغنا نسبت بـا آن حضرت خطاب مستطاب خلقت‌العالم لاجلك وخلقتك لأجلی ارزانی داشته و رایات مباهات و مفاخرتش را به‌اوج قاب قوسین او ادنی[۲] برافراشته مخاطب به خطاب انك میت و انهم میتون[۳] نگشتی .

فلوکان انسان یدوم بقاوهٔ   و لوکان ذوعز رفیع مخلدا
لعاش سلیمان‌بن داود خالداً   وما مات‌خیرالمرسلین محمداً
اگر دنیا به‌کس بودی مسلم   نرفتی سرور عالم ز عالم
سلیمان که عالم‌ده‌ایردی غنی   یار اول عالم اما سلیمان قنی

پس نظر به واقعهٔ حضرت سرورکاینات وخلاصهٔ موجودات ، سیدالمرسلین وحبیب رب‌العالمین ، مهبط نزول ومارسلناك الارحمة للعالمین.[۴]

شفیع اولین و آخرین اوست   خدا را رحمة للعالمین اوست

وتأمل در قضیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیاء امیرالمؤمنین و سید الوصیین ابوالحسنین علی بن ابی طالب (ص) که حدیث صحیح درر نظام و کلام

۱ـ القصص ۸۸   ۲ـ النجم ۹   ۳ـ الزمر ۳۱   ۴ـ الانبیاء ۱۰۷

فصیح بلاغت انجام انا وعلی من‌نور واحد به‌علوذات قدسی‌صفات آن‌حضرت‌ناطق وشاهد است نموده اولی آن که آن عالی حضرت پادشاه سلیمان جاه ظل‌الله در این واقعهٔ جان سوز محنت اندوز صبر و شکیبایی شعار ذات معدلت دثار خود سازند وبه‌صیقل‌بشارت وبشرالصابرین الذین‌اذا اصابتهم المصیبةقالوا انالله وانااليه‌راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة واولئك هم المهتدون[۱] زنگ ملال از آیینهٔ ضمیرمهر تنویر بزدایند

اگرچه واقعه بس مشکل است وجان فرسای
بـه صبر کوش که کس نـگذرد زحکم‌اله

***

آفتاب عمراوگریافت از دوران زوال　　جاودان پاینده بـاد آن سایهٔ لطف‌اله

ازاین مصیبت صعب غم‌اندوز و از این محنت والم جگرسوز کوه غم‌واندوه در خاطر محب دولت خواه جاگرفته بود. قطرات اشك مانند ابرنیسان از دیده‌هـا باران بود ودم‌به‌دم برالم می‌افزود که‌ناگاه هاتف غیبی وملهم لاریبی این‌ندا به‌گوش هوش رسانید کـه اعلی حضرت خاقانی فردوس مکانی علیین آشیانی انـارالله برهانه وجعل‌الجنة مکانه عمر و زندگانی برمسند کامرانی به‌نهـایت رسانیده بودند ومنشیان ملاءاعلی‌ومنهیان عالم‌بالا به کلك قضاطغرای‌غرای‌سلطنت را در روز الست به‌نام نامی و اسم‌گرامی عالی حضرت پادشاه عـالم پناه انجم سپاه صاحب سعادت سلیمان منزلت سلطان البرین وخاقان البحرین خادم‌الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، سلطان عالی قدرسلیمان مکان کی‌خسرو فریدون‌فر جمشید نشـان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العـالمین بره وعدله واحسانه که به‌سرحد کمال رسیده‌اند نگاشته .

چویوسف کسی درصلاح وتمیز　　چهل سال بـاید که گردد عزیز

ونظر درمضمون این ابیات باید کرد :

چون بـرافراشتند هر دو به‌هم　　رایـت داوری و دارائـی

۱ـ البقرة ۱۵۷-۱۵۵

نه‌زمین تاب آن شکوه آورد	نه در افلاك بود گنجائی
آن به دارالبقای عقبی رفت	این به عشرت سرای دنیائی
دوجهان جای آن دو شاه جهان	آن شدآن جائی این‌شداین‌جائی

وجود را به‌این دوعطیهٔ کبری وموهبت عظمی تسلی می‌باید داد . اول آن‌که آن سلطان جنت‌مکان علیین آشیان از دوجهت به‌کمال سعادت ونیل ثواب شهادت فایزگشته یکی آن‌که درغزا و جهاد کفار بدنهاد به‌جانب دارالقرار انتقال فرموده‌اند وشك نیست که به‌سوی بهشت خرامیده‌اند ودیگر آن‌که چون درعزت به‌عالم آخرت رحلت فرموده‌اند درسلك شهدا وزمرهٔ سعدا منتظم گشته‌اند دوم آن‌که اعلی‌حضرت سلطنت مرتبت‌سلطان سلاطین‌پناه ظل‌الله خاقان اسکندراشتباه که فرزند خلف‌باشرف دودمان عظیم‌الشأن سلیمانی‌اند وپیرفلك بـاهزاران دیده درعرصهٔ روزگار قرینهٔ آن شهنشاه عالی جاه در میانهٔ سلاطین جهان ندیده تاج دولت برسربخت و قدم سعادت برروی تخت نهاده برسریر سلطنت وجهان داری و اورنگ عظمت وشهریاری قرار گرفته‌اند .

زشاهی که ماند چو او یادگار	نگویند شد فوت در روزگار
مبرهن که‌صاحب‌قران‌درگذشت	فلك نـامهٔ دولتش در نوشت
که تامحشر این دولت سرمدی	بود حـارس ملت احمدی
نه‌این دولت ازنسخ یابد زوال	نه آن ملت از انتقـال اختلال
به‌اقبال شـاهی کاز او جـاودان	بود تـازه آثـار صاحب دلان

و هرمملکتی از بلاد کفرهٔ فجرهٔ فرنگستان خصوصاً ولایت بچ که آن سلطان فردوس مکان مسخر نکرده بودند آن پادشاه عالی‌جاه جوان بخت ازتوفیق الهی‌واز-برکت روح پرفتوح حضرت رسالت‌پناهی(ص) فتح نموده دارالسلام خواهندنمود ومؤذنان به‌کلمهٔ طیبهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله عذب البیان شده به اقامت اذان قیام خواهند نمود وتمامی دوستان مسرور و دشمنان‌کور ومقهور خواهند شد.

چوزین بـرسمند سعادت نهد	خدایش همه فتح ونصرت دهد
زهرجـا شود رایتش جلوه‌گر	شود کشور کفر زیـر و زبر

قضا بهر کفار ظلمت سرشت / به تیغ وی انا فتحنا[1] نوشت
در آفاق کشور گشائی کند / جهان در جهان پادشائی کند
کمندش بود اژدر پیچ پیچ / که باشد گلوگیر والی بیچ
چو تیغش نماید به‌خون‌چهره آل / فتد آتشی در نهاد قرال
به هرقلعه رو آورد از نهیب / شود در همان دم فرازش‌نشیب
نهالی‌است‌تیغش دراین بوستان / که باشد برآن سرکافران

الحمدلله والمنة که اگر آن صدف دریای سلطنت غریق بحرغفران و رحمت گشت، آن درگران مایهٔ شاهوار کامگاری و آن گوهرکان مکرمت وبختیاری برافسر شهنشاهی قرارگرفت.

افسر سلطان گل پیدا شد ازطرف چمن / مقدمش‌یارب مبارك باد برسرو و سمن
خاتم جم را بشارت ده به‌حسن خاتمت / کاسم اعظم کرد ازاو کوتاه دست‌اهرمن

رجای واثق وامل‌صادق‌است که‌این‌مصیبت‌آخرمصائب وخاتمهٔ نوائب بوده‌آن عالی حضرت گردون اقتدار سالهای بسیار وقرنهای بی‌شمار به اقبال و کامگاری وحشمت وجهان داری برسریر سلیمانی به‌عمرجاودانی پاینده ومستدام باشند وحضرت حق سبحانه وتعالی حضرات شاه زاده‌های عالی تبار خورشید اقتدار را درظل ظلیل آن اعلی‌حضرت به‌سرحد‌کمال ودرجهٔ عزوجلال‌رسانیده متمتع العمر وبرخوردارسازد وسایهٔ مرحمت و رأفت آن اعلی‌حضرت خورشید منزلت ظل‌الله مصدوقهٔ السلطان العادل ظل‌الله برمفارق عالم وعالمیان تاانقراض دوران‌گسترانیده باد.

اگر رفته از آن باتاج و دیهیم / که نامش در قلم ناید ز تعظیم
سوی عقبی از این دنیای فانی / ترا بادا بقا و کامرانی
چو عمر خویش راآن شاه‌عالم / که بود او را شهنشاهی مسلم
به‌عیش و کامرانی و به شاهی / به آخر برد آن ظل الهی
تو باقی باش ای‌شاه‌جوان‌بخت / که می‌زیبد تراهم جاه وهم‌تخت
اگر نوروز سلطان رفت برباد[2] / گل صد برگ سوری را بقا باد

۱ـ الفتح ۱ ۲ـ مصراع بدین‌صورت درست به‌نظر نمی‌رسد.

امیدواری به کرم حضرت باری عزاسمه چنان است که تا آن اعلی حضرت خاقان جنت مکان فردوس آشیان برمسند مغفرت و رضوان و بستر رحمت و غفران آسوده باشند وجود فائض الجود آن پادشاه جوان بخت کامکار وسایهٔ مرحمت و مکرمت حضرت پروردگار عزشانه برسریر سلطنت وجهانداری و اورنگ عظمت وبختیاری مستقر ومتمکن بوده گرد نقصان و زوال به‌اذیال جاه وجلال وپیرامن حشمت و اجلال ابدی الاتصال آن عالی حضرت سلیمان مکان نگردد.

پیوسته امیدم به خدای متعال — آن است که برمسند عزواقبال
ایمن باشی همیشه ز آسیب زوال — هرگز نرسد به‌دامنت گردملال

آمین یارب العالمین.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص۹۵-۹۰

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان مراد سوم[1]

هوالله منه‌الابتدا و به‌البقا و الیه الرجعی

ای ز وجود تو نمود همه — بود تو سرمایهٔ بود همه
آنچه تغیر نپذیرد تـوئی — آن‌که نمرده است ونمیرد توئی
ما همه فانی وبقا بس ترا — ملك تعالی و تقدس تـرا
داغ نه ناصیه داران پاك — تاج ده تخت نشینان خاك
اول و آخر به وجود حیات — هست کن و نیست کن کاینات

حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را رواست که صنایع بدایع کاملهٔ او به‌مقتضای و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین[2] درایجاد انسان بیرون از حد و بیان است و سلطانی را سزاست که بی معاونت تیغ و سنان احکام حیات و ممات مخلوقات برصفحات مکونات به‌مصدوقهٔ انا نحن نحیی و نمیت[3] به قدرت شاملهٔ او نافذ و روان است و دلیل بر کمال قدرت بالغه و وفور صناعت باهرهٔ او به فحوای ان الله یمسك السماوات و الارض ان تزولا[4] سکون زمین و استقرار آسمان است. ذوالجلالی که به‌مصداق و ربك الغنی[5] رحمت وغنی و عظمت و کبریای

۱ـ عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس : «سواد تعزیت‌نامه سلطان سلیم‌خان که نواب جنت مکان به سلطان مراد خان ولد او نوشته‌اند.»

۲ـ سورةالمؤمنون ۱۳و۱۲ ۳ـ ق۴۳ ۴ـ الفاطر ۴۰ ۵ـ الانعام ۱۳۳

او زیاده از تخیل افهام و تصور اوهام انس و جان است. شکر و سپاس حاکمی را که نیر حکومتش از افول و زوال و سریر سلطنتش از خمول انتقال مصون و مأمون است. کریمی که حاصل کون و مکان و منافع و موالید و ارکان در خزاین جود و نعم ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها[1] مخزون و ادرار سحاب عطایش به منطوق الم تر ان الله انزل من السماء ماء[2] شامل بر و بحر و کوه و هامون است. جباری که مالک رقاب سلاطین جبروت آئین اقالیم ربع مسکون و فرمان فرمای خواقین ظفر قرین بساط بوقلمون است.

ای حیات دل هر زنده دلی — سرخ روئی ده هر جا خجلی
بر فرازندهٔ فیروزه رواق — زرکش شمسهٔ زنگاری طاق
تاج بر سر نه زرین تاجان — عقد بند کمر محتاجان
جرم بخشندهٔ بخشاینده — در به روی همه بگشاینده
مرهم داغ جگر سوختگان — شادی جان غم اندوختگان

وصلات صلوات سامیات که نسیم ریاض فردوس از رائحهٔ شمامهٔ او غالیه سائی دریوزه کند و تحف تسلیمات طیبات که باد روح افزای بهشت از طیب روائح آن عطر آمیزی استعاره نماید زیبندهٔ بارگاه ختمی پناهی است که منشور عزت و شرف او به طغرای غرای و لکن رسول الله و خاتم النبیین[3] موشح و مزین و به توقیع رفیع وما ارسلناک الا رحمة للعالمین[4] مبین و مبرهن است. لوای عرش فرسای یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا[5] درمیدان فسحت نشان شفاعت و فضای ولسوف یعطیك فترضی[6] برافراشته رسولی که کافهٔ امم را از عرب و عجم به نوید طوبی للصالحین اولئك هم المقربون یوم القیامة بشارت داده و به مقتضای انك لعلی خلق عظیم[7] شمع زرین لگن لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولا[8] درانجمن صدور اخیار ملت بیضا افروخته و براق رفتار سبحان الذی اسری[9] درعرصهٔ مجاهدت انا فتحنا لك فتحا مبینا[10] جلوه گر ساخت.

آن قمر طلعت مکی مطلع — مدنی مهد یمانی برقع
شقهٔ برقع او برق افروز — لمعهٔ طلعت او برقع سوز

۱ـ النحل ۱۸ ۲ـ الحج ۶۳ ۳ـ الاحزاب ۴۰ ۴ـ الانبیاء ۱۰۷
۵ـ الاعراف ۱۵۸ ۶ـ الضحی ۵ ۷ـ القلم ۴ ۸ـ آل عمران ۱۶۳
۹ـ الاسراء ۱ ۱۰ـ الفتح ۱

«لیلة‌القدر[۱]» ز مویش تاری — وحی منزل ز لبش گفتاری
طره‌اش سود همه سوداها — انتخابی ز حروفش «طه[۲]»
«قاب‌قوسین[۳]»عیان‌ز ابرویش — نقش «والليل»[۴] خم گیسویش

وبر آل و اولاد آن حضرت خصوصاً خورشید آسمان امامت و ولایت واختر برج خلافت و هدایت، شهسوار میدان مجاهدت و شجاعت ، مظهر رحمت ربانی ، معدن فیض و کرامت سبحانی ، منصوص به نص وافی هدایت یاایها‌الرسول بلغ ما انزل‌الیك من‌ربك وان لم‌تفعل فما بلغت رسالته[۵] ، مستسعد به‌مصداق فان‌الله هومولاه و جبریل و صالح المؤمنین ، مخصوص به نص یا علی انت سید الاولین والآخرین مستبشر به‌کریمهٔ من‌یشری بنفسه ابتغاء مرضات‌الله[۶]

علی ولی غالب کل غالب — امام الوری مظهراً للعجایب
طواف‌حریمش برارباب‌حاجت — چوحج‌حرم مستحب‌بلکه‌واجب
بودچرخ وانجم به‌درگاه قدرش — کهن خانه‌ای پر زبیت عناکب

و باقی ائمهٔ اطهار و عترت اخیار که‌کواکب سپهر امامت و اقتدار و نجوم بروج کرامت و وقاراند و به حکم یاایها الذین آمنوا اتقوالله وکونوا مع‌الصادقین[۷] امنای شرع و دین و هادیان راه یقین‌اند .

ز اوج چرخ برتر پایه دارند — زمین و آسمان در سایه دارند
فلك‌کان‌سر به‌سر پرموج آبی‌است — زبحر رفعت ایشان حبابی است

وبعد تحف دعوات مخالصت آیات که لمعهٔ اجابت آن‌سرایر صوامع‌ملکوت را مزین‌گرداند وصحف تسلیمات مصادقت سمات که اشعهٔ آثاراستجابت آن‌مجامع معتکفان حظایر جبروت را روشن سازد،ایثار سریر اعلی و مسند اسنی اعلی‌حضرت آفتاب حشمت قمر طلعت بهرام صولت عطارد فطنت ناهید بهجت کیوان منزلت سپهر شوکت سلیمان مرتبت جمشید رایت گردون وقار خورشید اشتهار دارا مدار اسکندر دثار

هم زمرهٔ ملوك مطیعش به اتفاق — هم خسرو نجوم غلامش به اختیار

۱ـ القدر۱ ۲ـ حروف مقطعه‌اول سورهٔ ۲۰ ۳ـ النجم ۹ ۴ـ سورة‌اللیل ۱
۵ـ المائدة ۷۱ ۶ـ البقرة ۲۰۳ ۷ـ التوبة ۱۱۹

در جنب رفعتش نبود چرخ برفراز — با تاب حمله‌اش نبود کوه را قرار
شاخی‌است‌رایتش که‌بود نصرتش‌ثمر — بازی‌است همتش که بود دولتش‌شکار

پادشاه عالی جاه گیتی پناه ، قیصر دارا افسر انجم سپاه ، الغازی فی سبیل‌الله المجاهد فی‌ظل‌الله

ستاره جیش و زحل هیبت و سهیل کمین
شهاب رمح وسها ناوك و هلال کمان
بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت
خجسته رایت و رای وگزیده نام و نشان

خاقان‌البرین سلطان‌البحرین،ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین

شه بحر و بر خسرو باشکوه — که در سایهٔ اوست دریا و کوه
ز تدبیر و عدلش جهان را مدار — زمین‌گشت ازو همچوخرم بهار
سریر سکندر بود جای او — بود تخت او جای آبای او
ز قیصر توئی این زمان یادگار — به دولت توئی قیصر روزگار
چوتختت زخورشید بالاتراست — هزاران چوقیصر ترا چاکراست

حامی بلادالله من‌الکفروالطغیان ، مؤسس بنیان الایمان و الایقان ، ماحی آثار الظلم والعدوان ، ممهد قواعد العدل والاحسان ، مشید ارکان النصفة والامتنان الذی بید اقتداره مفاتیح مناظم امورالزمان و بقبضة اختیاره مصالح مهام اصناف الانسان

اساس خطهٔ دین باد دائم — به عون عدل شاهنشاه قائم
پناه خسروان و شهریاران — سحاب‌جودوبحرلطف‌واحسان
بسیط عالم شاهی گرفته — ز اوج ماه تا ماهی گرفته

السلطان الاعظم و القاآن الاکرم، افتخار سلاطین العرب والعجم ، المنعوت فی العالم المکتوب بغوث‌الامم

ملك علو وعطارد علوم ومهر عطا — سماك رمح واسد حمله وهلال‌علم
دل مطهر او همدم کلام و علوم — دم مکرم او مورد صلاح امم
پناه اهل زمان آفتاب روی زمین — اساس طارم اسلام و سرور عالم

راعی بلاد الشرق والغرب، والی ممالك العزل والنصب، خورشید اوج پادشاه سایهٔ الهی، دُرّ صدف سلطنت و اجلال، دری فلك خلافت و اقبال، نیر سماء ابهت وکشورستانی، برجیس برج عظمت و کامرانی، بانی بنیان نصفت و جهان بانی، وارث خاتم سلیمانی، کعبهٔ آمال و امانی، مؤید به تأییدات ربانی، منظور انظار عنایات سبحانی.

فرمان روای عالم مقصود نسل آدم
جمشید هفت کشور دارای ربع مسکون
شاهی که باز چترش هرگه که پر گشاید
طاوس چرخش آید در سایهٔ همایون
از موکبش فلك را اطباق دیده کحلی
وز خدمتش ملك را اوراق طبع مشحون
ای داوری که اطراف زافات آسمانی
چون ملك آسمانی اطراف ملك محصون
تو وارثی شهان را چون در قرون ماضی
داراب را سکندر، جمشید را فریدون

المخصوص بخصایص مواهب العز والعلی، المؤید من السماء المنصور علی الأعداء و شمساً لفلك السلطنة و العظمة و الشوكة و الصولة والنصفة و المعدلة و العز والاقبال وبدراً لسماء الخلافة والحشمة والأبهة والرافة والأجلال، السلطان بن السلطان ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان لازال ایام سلطنته وخلافته وحشمته وشوکته وعظمته وعزه و اقباله مصونة عن التناهی و زمان ابهته و معدلته و نصفته و رأفته و اجلاله مأمونة عن اصابة الدواهی

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی
محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی
هم پشت ملك ایمن از صدمت تزلزل
هم دور تست فارغ از وسمت تباهی

گر آفتاب رایت با شب شود معارض
آرد به تیغ بیرون چشم از شب سیاهی

گردانیده مشهود ضمایر قدسی مآثر و مرفوع مشاعر مهر سرایر آن که چون حضرت‌مالك ابداع و انشاء به‌منشور یفعل‌الله مایشاء[۱] وطغرای کل‌شیءٍ هالك‌الاوجهة[۲] برناصیهٔ هر آفریده خواهد کشید و شربت مرالمذاق افتراق به خطاب مستطاب کل نفس ذائقة الموت[۳] از جام جمام به‌کام و ناکام می‌باید چشید طراوت بهار بقا ونسیم حیات بخش زندگانی به‌کثافت فنا و آسیب تند باد خزانی مقرون و جام نشاط عمر گرامی به‌هلاهل ناکامی مشحون است وصورت وجود هر موجود که به قلم وتصویر وخامهٔ تشکیل منشی بدایع رقم قدرت برصفحهٔ فطرت‌مخلوقی مصور شده از جریدهٔ ایام نافرجام محو خواهد شد .

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست
پس اعتماد بدین پنج روز فانی نیست

هرگز از شاخسار فطرت حیات گل رخساری نشکفت‌که دبور ادبار اورا به‌خاك ممات نریخت و عقود احوال کدام وقت انتظام گرفت که به سرانگشت اجل از هم فرو نگسیخت . غرض از استدلال و مقصود از اطناب این مقال قضیهٔ واقعهٔ عظمی وحادثهٔ کبری انتقال و ارتحال اعلی حضرت پادشاه عالی جاه سلیمان بارگاه مرحمت پناه خلد سریر جنت مصیر،غفران مآب رضوان قباب ، ملایك جلیس حورا انیس فرادیس مکانی جنت آشیانی قدس‌الله روحه الزکیة الشریفة المنیرة فی اعلی علیین وجعل مضجعه فی‌جنة عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین[۴] ونور ضریحه فیها خالدین است که از سرای فانی و تنگنای جسمانی به مقتضای ارجعی الی‌ربك راضیة مرضیة[۵] رجوع به عالم بقا و جنة‌الماوی فرموده به اشارت بابشارت فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی[۶] در سلك مقربان بارگاه جلال و مقیمان درگاه‌ایزد

۱ـ ابراهیم ۲۷ ۲ـ القصص ۸۸ ۳ـ آل عمران ۱۸۵
۴ـ الحدید ۲۱ (... اعدت‌للذین آمنوابالله ورسوله) ۵ـ الفجر ۲۸
۶ـ الفجر ۳۰و۲۹

متعال منتظم شده ندای بهجت فزای ان‌له عندنالزلفی وحسن مآب[۱] از قدسیان عالم بالا به سمع رضا اصغا نموده خاطر عاطر ملکوت ناظر از تعلقات دنیوی باز داشته به کرم‌نامتناهی‌الهی‌مطمئن ومستوثق گشته به‌مژدهٔ اذ جاء ربه‌بقلب‌سلیم[۲] سفردارالقرار جنت آثارجنات‌تجری من‌تحتهاالانهار[۳] اختیار نموده دست ضبط و تصرف ازتمالك و تماسك روی زمین بازداشته بلبل روحش ازگلشن حیات به روضات جنات طیران نموده در زمرهٔ ان‌اصحاب الجنة الیوم فی‌شغل فاکهون هم و ازواجهم فی‌ظلال علی الارائك‌متکئون[۴] مندرج گشته ارائك جنانی و مساند روحانی مأوا ساخته و به‌موجب ان‌الینااپابهم[۵] درنعیم دارالسلام به مجالست حور مقصورات فی‌الخیام[۶] انس گرفته .

دریغا که سلطان رضوان مکانی — سفر کرد از تخت دنیای فانی
دریغ آن شهنشاه با داد وتمکین — که در عدل بود او سلیمان ثانی
دریغا که آن قیصر قصر حشمت — برافشاند دامن ز ملك جهانی
زمین انـدر این ماتم پـر تألم — سزد گرکند جامه را آسمانی

حقاً و ثم حقا که از استماع این‌قضیهٔ جان سوز ونازلهٔ غم اندوز چندان کربت و محنت وغم والم < > که نشرعشرعشیر آن به عمرهای دراز وقرنهای بی‌شمار برصفحات روزگار و اوراق لیل ونهار ممکن و متصور نیست .

گردون به‌دود حادثه عالم سیاه کرد — ایام خاك بر سر خورشید و ماه کرد
پوشید آفتاب لباس سیاه شب — درکهکشان ز سنبله ترتیب کاه کرد
باد اجل چراغ امل را فرو نشاند — وز دود آن چراغ جهان‌را تباه کرد

واز وقوع این مصیبت شرارهٔ آه و اثر واویلاه از کانون سینهٔ خواص و عوام بلاد آفاق برآمده ازگریه و فغان نمونهٔ روز محشر و فزع اکبر ظاهر خواهد شد.

چندان گریست مردم از این غم که چون حباب
آخر بـر آب دیـدهٔ مـردم شناه کـرد

و بیم آن بود که انجم عالم علوی از این واقعهٔ هایله و داهیهٔ نازله متزلزل

۱ـ ص ۲۵ — ۲ـ الصافات ۸۳ — ۳ـ آل عمران ۱۵
۴ـ الصافات ۵۶و۵۵ — ۵ـ الغاشیة ۲۵ — ۶ـ الرحمن ۷۲

گشته آینهٔ قمر بی‌نور گردد و تیغ آفتاب در قراب توارث بالحجاب محجوب گردد وحسام بهرام درنیام ظلام شکسته شود ، اماچون‌طغرا نویس اول اسم بقای جاودانی به نام زندگانی هیچ آفریده رقم نزده ونقاش صور موجودات نقش‌حیات برصفحات احوال مخلوقات جز به‌قلم ممات ثبت ننموده خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ هیچ‌موجودی بی‌طراز عدم ندوخته و فراش قدرت شمعی بی تند باد اجل نیفروخته جمیع ممکنات به رقم کل من‌علیها فان[1] مرقوم رقم فنا خواهند شد وازصرصرحوادث اجل که‌قاصف نهال حیات و هادم سرور و لذات و مفرق جمیع اسباب و ممزق شمل احباب است بنای قصر بقا به انهدام و انعدام مقرر است و اساس عمر هرچند در غایت اشتداد و اعتماد بوده باشد به مؤدای اینماتکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة[2] متصور فنا ومتضرر عناست ومقالید کنوز اعمار در قبضهٔ اختیار حضرت آفریدگار- است و احدی را در تزاید و تناقص آن به منطوق و مایعمرمن‌معمرولاینقص‌من‌عمره الا فی کتاب[3] اختیاری نیست وآجال موعود و ارتحال معهود منوط و مربوط به امر معبود ذوالجلال و فرمان قدیم لایزال است که به مؤدای و ماکان لنفس ان تموت الا باذن‌الله کتابا مؤجلا[4] اخلال و امهال به مواعد و معاقد آن واقع نمی‌شود و زخارف دنیای فانی و ذوارف سرور وشادمانی وسرمایهٔ زندگانی به‌غایت بی‌اعتبار وناپایدار واقع و به اندك زمانی نبات دوحهٔ حیات به آفت اجل مختل و بنای امل به مصداق و اضرب لهم مثل‌الحیوة الدنیا کماء انزلناه من‌السماء فاختلط به‌نبات الارض فاصبح هشیماً تذروه‌الریاح[5] متبدل می‌شود سلطنت سرمدی و ملکت ابدی احدی را ممکن نیست و مفاتیح وجود به ید قدرت حی‌لایموت است و همه‌کس را از دارفنا رجوع به‌عالم بقا امری‌است لازم فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل‌شیءٍ والله ترجعون[6] پس‌بجز رضا و تسلیم به حکم حکیم چاره نیست و به مفاد وبشرالصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة[7] متمسك به اذیال صبر و شکیبائی باید بود تا در زمرهٔ اولئك علیهم صلوات

۱- الرحمن ۲۷ ۲- النساء ۷۸ ۳- فاطر ۱۱
۴- آل عمران ۱۴۵ ۵- الکهف ۴۵ ۶- یس ۸۳
۷- البقره ۵۶د۱۵۵

من ربهم و رحمة[1] منخرط گرداند و حضرت عزت ایشان‌را برحسب اشارهٔ انمایوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب[2] صبری جمیل و اجری جزیل کرامت فرماید.

صبر و تحمل است و رضا چارهٔ قضا — تدبیر آن قضیه برون زین قرار نیست
در حیز وجود همانا نیامده است — آن سینه کز خدنگ حوادث فگار نیست

چون مقتضی حکمت الهی و اسرار فیض نامتناهی که نظام عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است بر آن مؤکد گشته که هرگاه صبح اقبال صاحب شوکتی ناپدید شود، آفتاب سعادت اثر خلف والا افسرش از افق جلال طالع شده رایت جلالت با محدب فلك‌الافلاك برافرازد وچون کوکب جلال سپهر رفعتی غارب گردد اختر سعادت اثر فرخنده پیکری از اعقاب عالی‌شان آن دودمان رفیع البنیان لامع گشته رایت‌سلطنت به‌اقلام شهب وثواقب برجباه کواکب نگارد تا عالم به‌یمن‌وجود فایض الجود آن پادشاه کامکار و خسرو عالی تبار استقرار یافته رؤس منابر و وجوه دنانیر به القاب همایونش آراسته و پیراسته‌گشته عرصهٔ جهان و ساحت گیهان به‌عز جلوس آن سلطان عالی‌شان به زیور عدل و احسان مزین و محلی شده عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا که ودایع آفریدگارند، درمهاد امن و امان به رفاه حال و فراغ بال آسوده باشند.

درخت برومند چون شد بلند — گر آید زگردون مر او را گزند
چو از جایگه بگسلد پای خویش — به شاخ نو آئین دهد جای خویش
مر او را سپارد گل و برگ باغ — بهاری به کردار روشن چراغ

و این صورت تباشیر صبح اقبال سلطنت بی‌زوال و مظهر لمعان آفتاب جلال آن پادشاه جم جاه سلیمان مثال گشته:

سرو ار فتاد ظل چمن بردوام باد — گوهر شکست بحر عدن بانظام باد
گر کوکب منیر فروشد بر آسمان — خورشید آسمان سعادت مدام باد
خورشید ملك روی زمین گر زوال یافت — ظل ظلیل شاه جهان مستدام باد
گر پادشاه عرصهٔ گیتی جهان گذاشت — سلطان عصر وارث وقایم مقام باد

۱ـ البقرة ۱۵۷ ۲ـ الزمر ۱۰

لهذا فلان را جهت تشیید مبانی موالات نهانی و تأکید معانی اتحاد جاودانی به آستان بوسی درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاده شد که بعد از ادای ثنای آن شهنشاه عالی‌جاه و دعای بقای آن پادشاه سلاطین پناه به‌مراسم عرض و نیاز و اخلاص محب دولتخواه وظایف تبلیغ یك جهتی و اختصاص مخلص بلااشتباه قیام نموده قواعد شکرگزاری جلوس مبارك همایون و شرایط سپاس داری سلطنت ابد مقرون به تقدیم رساند و چون به توفیق الهی و تأیید نامتناهی منشور ملك و دولت وطغرای حشمت و سلطنت به توقیع خاتم فرمانروای آن پادشاه اسلام پناه و آن شهنشاه سلیمان جاه ظل‌الله علی‌الانام ابده الله تعالی بره واحسانه الی یوم القیام موضح گشته به دولت واقبال برتخت سلیمانی ومسندسلطانی متمکن گردند بنیان محبت و یگانگی وقواعد عهد دوستی که تا قیام قیامت استوار و به مثابهٔ مبانی سبعاً شداداً[1] محکم و پایدار است تشیید وتمهید پذیرفته زیاده برایام سابق ابواب آمد و شد و ابلاغ رسل ورسائل مفتوح باشد.

جهان مطاع شها خسروا شهنشاها | بدانچه وصف توگویم هزارچندانی
به‌هرکجاکه رسد همت بلندعروج | ز روی رتبه چوبینم توبرتر از آنی
سخن درازشد اندرثنا محل دعاست | کنون به‌است دعاگوئی ازثناخوانی
امیدوار چنانم که تا جهان باشد | به کامرانی و اقبال در جهان مانی
چوجانی است وجودت جهان معنی را | همیشه باشی برمسند جهانبانی
سمند چرخ ترا رام شد بحمدالله | هزار سال به‌کام این سمند را رانی

والسلام علی من اتبع الهدی[2]. *

۱ـ سورة‌النبأ ۱۱ ۲ـ طه ۴۷

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

۲۶

نه روز بعداز مرگ سلیم‌ثانی، روز۷ رمضان ۹۸۲ (۲۱ دسامبر۱۵۷۴) پسر ارشدش مراد از مغنیسیا به‌قسطنطنیه‌آمده زمام سلطنت را دردست گرفت وحسب‌المعمول سلاطین‌عثمانی دستور داد تاپنج برادرش را به‌قتل رسانند ودرکنارجسد پدربه‌خاك سپارند. نخستین‌عمل وی صدوراعلامیه‌ای بود درمنع شراب‌خواری. اماکمی بعدچون ینی‌چریها به‌مخالفت برخاستند و سلطان و وزیرش را تهدیدکردند، مراد فرمان را لغوکرد به شرط آن‌که سربازان مزاحم مردم نشوند. آغای‌ینی‌چریان به‌علت عدم انضباط معزول شدویك ایطالیائی الاصل که اسم‌خود را از سیکالا Cicala به‌جغاله Djeghala تبدیل کرده بود به‌ریاست ینی‌چریان انتخاب شد. مناسبات سیاسی‌اوبا دول اروپائی به‌همان قرارزمان سلیم‌ثانی ادامه یافت وحق‌داوری کنسولی برجای ماند. لهستان برحسب توصیهٔ مراد ثالث، باتوری امیر ترانسیلوانی را به سلطنت پذیرفت و امپراطور آلمان هدایای مقرر را فرستاد وسه‌ماه بعد قرارداد صلح فی‌مابین منعقد گردید (ژویه ۱۵۷۵م.). به‌موجب این قرارداد قلعه‌کالو Kallo دردست آلمانها ماندوقلاع فونیود Fonyod و دیونی Diveny و که‌کو Kekkoe و سوموسکو Somosko در دست ترکان.

بااین‌حال درسرحدات اطریش، عمال ترك همچنان به‌خاك اطریش تجاوز می‌کردند وحتی هربارت Herbart یکی ازفرماندهان ناحیهٔ کارنیول Carniole راکه دربرابرترکان ایستاده بودکشتند وسرش را درقسطنطنیه کوچه به‌کوچه گرداندند تا این‌که سفیرآلمان آن سررا ازجلاد خرید وبه‌کارنیول فرستاد. رفتارترکان نسبت به‌نمایندگان سیاسی‌نیزاز این‌بهتر نبود. مترجم سفارت ونیزرا ازدیوان بیرون انداختند ومترجم سفارت فرانسه ازترس جان به‌دیانت اسلام گروید ویکی دیگرازعمال سیاسی اروپائی را زنجیردرگردن انداخته‌به‌دیوان بردند وپنجاه ضربه چوب زدند.

پس‌از آن که امپراطور رودلف در ۱۵۷۶ جانشین ماکسیمیلین شد متارکهٔ جنگ را برای هشت سال دیگر تمدید کرد. (اول ژانویهٔ ۱۵۷۷م).

درسال ۱۵۷۷ وزیراعظم صقلی به‌دست مرد ناشناسی که به‌لباس درویشی درآمده بود کشته شد. قاتل درهنگام شکنجه نیز هیچگونه اعتراضی نکرد. اورا پاره‌پاره کردند. صقلی ۱۴سال زمامدار بود وافکارسلیمان‌را بعدازاو دنبال‌می کرد. پس‌ازمرگ وی حکومت آل‌عثمان رو به‌ناتوانی رفت.

اغتشاشات حاصله ازمرگ شاه‌طهماسب درایران وقتل حیدرمیرزا وجلوس‌اسمعیل‌میرزا ودرگذشت ناگهانی او وبعداز یک‌سال ونیم موجب شدکه ترکان دراندیشهٔ تصرف ایران افتند. مصطفی‌پاشا سرعسکر شد ودر۶ جمادی‌الآخر ۹۸۶ (۲۳ ژوئیه ۱۵۷۸) درچلدر برایرانیان غلبه‌کرد ومتعاقب آن بر گرجستان دست یافت وآن ناحیه به‌چهارحاکم واگذارشد: اوزدمر عثمان‌پاشا فرمانده شیروان شد ومحمدپاشا درتفلیس حکومت یافت و حیدرپاشا درسوخوم و پسرلوند درگرجستان خاص‌یعنی ناحیهٔ کاختی. ایرانیان متقابلا حمله آوردند وشیروان را گرفتند. ولی حسن‌پاشا پسرصقلی وزیرتوانست تفلیس راحفظ کند.

پس‌ازمرگ صقلی، برخلاف‌انتظار سنان‌پاشا ومصطفی‌پاشا، وزارت‌اعظم به‌احمدپاشا وزیر دوم تعلق گرفت وچون او پس از ۶ ماه معزول شد، سنان‌پاشا جای اورا گرفت ومصطفی‌پاشا ازغصه خود را کشت یا به‌قولی مرد. (۲۵ ج ۲سال ۹۸۸ = ۷ اوت. ۱۵۸۰م)

درفاصلهٔ جنگ ایران وفتح گرجستان، فعالیت سیاسی دربارترک فراوان بود. سفیر فرانسه در ۱۵۸۱م. قرارداد کاپیتولاسیون را تجدید وبا دادن صدهزار دوکا از تبدیل کلیساها به مساجد جلوگیری نمود. دولت اسپانیا ترک مخاصمهٔ یک‌ساله منعقد نمود. درسال۱۵۸۳م. نمایندهٔ الیزابت اول پادشاه انگلستان با دولت ترک قراردادی چونان قرارداد فرانسه‌وعثمانی بست. اما انگلیسیها هرقدرسعی کردندکه سلطان ترک را برضداسپانیا به‌طرف خود جلب‌کنند توفیق نیافتند وسلطان‌ترک زیرکانه ازاین‌کارسرباز زد ودرمقابل، چون ازحضورسفاین اسپانیا دربحراحمر وحشت داشت، سعی کرد دولت انگلستان را به‌حملهٔ مجدد برکشتیهای اسپانیائی وادار سازد.

مناسبات با ونیز به‌علت‌وجود صفیه‌سلطان‌زن‌سوگلی‌سلطان که لقب بافا گرفته بود(به‌مناسبت نام خانوادگی وی بافو Baffo) بسیارخوب بود. ولی‌عمل وحشیانه‌ای ازطرف ونیزیها سرزد که چیزی نمانده بود دوباره جنگ درگیرد. توضیح آن‌که زن بیوهٔ پاشای طرابلس با چهاد دخترعازم قسطنطنیه بودندکه گرفتار ونیزیها شدند وونیزیها آنان را مورد تجاوزقراردادند و سپس مثله‌کرده به دریا ریختند. بااین حال وبراثر نفوذ فراوان صفیه سلطان، وقتی دولت ونیزمعذرت خواست، سلطان ترک پذیرفت وامتیازات تجارتی جدیدی نیز بدانان داد.

در سال۹۹۳/۱۵۸۵م. عثمان‌پاشاوزیراعظم‌وفرماندهٔ قوای‌ترک مأمورتصرف آذربایجان شدوهرچندکه حمزه‌میرزا دوبار بر پیش‌قراولان وی‌غلبه‌کرد، بازپاشای‌ترک به‌تبریزرسیدوشهر راگرفت وسه‌روزغارت کرد ودستورداد حصاری به‌دور شهر کشند. روز دوم شوال۹۹۳ حمزه‌میرزا در نزدیك شنب غازان ضربتی سخت برجغاله سردارترك واردآورد ومحمدپاشا حاکم دیاربکر دراین حادثه‌کشته شد وتلفات ترکان به‌بیست‌هزار رسید ویك‌ماه بعد نیزحمزه‌میرزا به‌عثمان‌پاشاکه درحال‌عقب‌نشینی‌بود حمله‌برد.فرمانده ترك هرچند سخت بیماربود جنگ را پذیره شد ولی شکست خورد و هنگام فرار سربازان خود درگذشت. ولی‌جغاله در جنگ با ایرانیـان پیروزی به دست آورد و عنوان سرعسکر یـافت . منتهـا به علت تحریکات دربار عثمانی فرهادپاشا نیز در این عنوان با وی شریك بود . حمزه میرزا همراه سرداران سپاه ایران برپاشای ایروان وسلماس غلبه‌کـرد و سلماس را غارت نمود.ولی درهمین اوقات وی به‌خیانت‌کشته شد و ترکان برایرانیان چیره‌گشتند وناحیهٔ قراباغ وگنجه راگرفتند ودراین جا نیز درظرف چهل‌روز به‌دورشهر گنجه حصار کشیدند. پادشاه ایران، شاه‌عباس که سخت مشغول جنگ درسرحدات خراسان با اوزبکان بود، حیدرمیرزا پسر حمزه‌میرزا را به دربار ترك فرستاد. دراول نوروزسال ۹۹۸ (۲۱ مارس ۱۵۹۰) قراردادی فی‌مابین به امضا رسید وبه‌موجب‌آن مناطق لرستان وشهرزور وشیروان وقسمتی ازآذربایجان به ترکان تعلق‌گرفت. اماسالهای‌آخرسلطان مراد به‌ناکامی گذشت.ینی‌چریها دست به‌شورش زدندودرنتیجه سنان‌پاشا وسیاوش پاشا ازوزارت اعظم خلع شدند. درتبریزچون ینی‌چریها ازدریافت پول‌کم عیارتازه خودداری کردند جعفرپاشا هزار وهشتصد نفراز آنان راکشت.درحصن‌کنیا مردی ناشنـاس به‌عنوان پسرشاه‌طهماسب قیام‌کرد. درقسطنطنیه مردی به‌اسم یحیی محمدسیاح دعوی مهدویت نمود. بالاخره در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ و۱۰۰۱/۱۵۹۳ طاعون تلفات فراوانی وارد آورد به‌طوری‌که دکانهای استانبول مدتها بسته ماند.

مرادکه می‌خواست ینی‌چریهای نافرمان را به‌نحوی سرگرم‌کند، آنان‌را به‌مجارستان فرستاد.حسن‌پاشا حاکم بسنی‌دژسی‌سلكSissek را محاصره‌کرد واطریشیها به‌کمك محصورین شتافتند وحسن‌پاشا راکه در مثلث واقع بین دو رودکولپا Koulpa و اودرا Odra به تنگنـا افتاده بود، با سپاهیانش درهم شکسته به آب ریختند.

همین‌که خبر به‌قسطنطنیه رسید، ترکان به‌فکرانتقام افتادند. سفیراطریش وهمراهانش را زندانی‌کردند و سنان‌پاشا وزیراعظم به هنگری رفت و قلاع وسپریم Vesprim و پالاتـا Palata راگرفت و زمستان را دربلگراد گذراند.

دربهار سال بعد برخوردی دیگر روی دادکه هرچند وزیر اعظم به‌فتوحاتی نیز نایل آمد،ولی معلوم شدکه امرای والاشی (افلاق) و ترانسیلوانی و ملداوی بااطریش قراردادی جداگانه بسته وترکان‌را تنها گذارده‌اند. براثرهمین‌عدم‌مساعدتهای غیرمنتظر بودکه‌هشت‌هزار

نفر ازمسلمانان در بخارست و گیورگوو Giorgevo ازبین رفتند وبا این که سرانجام مراد بالاجبار، برای تقویت روحیهٔ سپاه علم منسوب به‌پیغمبراکرم را نیز به‌جبهه فرستاد ، ولی باخرابی وضع قشون‌کاری ازپیش نرفت.

مراد سوم روز۱۶ ژانویه ۱۵۹۵ م.(۱۰۰۳ه. اول ماه جمادی‌الاول) درسن پنجاه و چهار،وسال بیستم سلطنت درگذشت. قدی متوسط و ریشی قرمز وتنک داشت. رنگ پریده و چشمان بی‌فروغ او حکایت ازافراط درعیاشی می‌کرد. وی به قدری زن باره بودکه تعداد کنیزکانش را تا پانصد ذکرکرده‌اند.علاوه برچهل زن (سلطانه) یا «خاصگی» یا «خالص اودالیسک» که صد وسی فرزند برای وی‌آوردند. تمام عمرمراد درحرم با زنان گذشت .

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان مراد سوم[1]

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لایموت

پاك خدائی که جهان آفرید / عـالم پیدا و نهـان آفرید
قادر مطلق که جز او هرچه هست / از قلم قدرت او نقش بست
خالق بی‌چون احد ذوالجلال / مالك ملکی که ندارد زوال
هستی بی‌نیستی او را به‌ذات / هست کن و نیست کن کاینات
هست از او کارجهان را گشاد / منه المبدأ و الیه المعـاد

الله یبدؤا الخلق ثم یعیده ثم‌الیه ترجعون[2]. معبودی که فـاتحهٔ کتاب هستی هرموجودرا به‌خاتمهٔ لکل اجل کتاب[3] مطرز فرمود و ابواب مغفرت را برمقیمان حرم الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات نعیم[4] و شهریاران بهشتی مهد پاکیزه عهد گشوده ایشان را درسلك من اتی‌الله بقلب سلیم[5] درآورده مکرم ومعزز نمود. شاهان رأفت‌کیش عدالت اندیش آخرت‌را به‌دست آورده به‌مصدوقهٔ ومازادوهم الا ایمانا وتسلیما[6] تدبیرزاد راه‌آن سرا کرده‌اند و به‌مضمون ومن یسلم وجهه‌الی‌الله فهومحسن فقداستمسك بالعروة الوثقی‌والی‌الله عاقبة الامور[7] درسلك من‌المؤمنین رجالا صدقوا

۱ـ عنوان‌درنسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس : منشوری که نواب جنت‌مکان به‌سلطان‌مرادخان قیصرروم درتعزیت سلطان سلیم خان نوشته به‌مسودهٔ عبدی بیك.

۲ـ الروم ۱۱ ۳ـ الرعد۳۸ ۴ـ لقمان ۸

۵ـ الشعراء ۸۹ ۶ـ الاحزاب ۲۲ ۷ـ لقمان ۲۲

ماعاهدوا الله علیه[۱] به‌تفرج گاه وتری الملائکة حافین من حول العرش[۲] در روضات جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهارلهم فیها مایشاؤن کذلك یجزی‌الله المتقین[۳] راهنمای نموده الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بماکنتم تعملون[۴] پاك پروردگاری که خطبهٔ توتی‌الملك من تشاء وتنزع الملك ممن‌تشاء[۵] جز به‌نام بااحترام او برمنابر وجود نتوان خواند وسکهٔ تعزمن تشاء وتذل من‌تشاء بیدك الخیر[۶] الا به‌اسم‌اعظم اودرممالك دلها به‌نقود اعتقاد نتوان زد. فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیءٍ والیه ترجعون.[۷]

او ملك و حیات را به‌هرکس — خود بخشد وخود ستاند وبس
هرکاو نه‌عزیزاوست خواراست — وان را که عزیز کرد وارست
مفتاح همه مراد بـا اوست — مبدأ بـا او معاد بـا اوست

بعدازحمدالهی، صلوات نامتناهی بر زبدهٔ‌اولین‌وآخرین، سیدالانبیاءوالمرسلین، مقصد ومقصود ماارسلناك الارحمة للعالمین[۸].

ختم رسل چراغ سبل شاه جزء وکل — سلطان انبیا و شهنشـاه اولیـا
سالار وپیشوای اولوا العزم والرسل — مستخدم ومطاع اولوا الطول والنهی
دست نبوتش بـه‌یدالله[۹] شد قـوی — موسی قوی شد ازید بیضاش باعصا
علمش مدینه‌ای‌است که زوار باب‌آن — بـاحاجبان قبهٔ عرش اند آشنـا

نورحدقهٔ جلالت، یوسف پیرهن یاایها المدثر[۱۰] نهال چمن‌آرای قم فـانذر[۱۱] مخاطب فحوای یاایها المزمل[۱۲] فرمان‌رسان یاایها الرسول بلغ ما انزل[۱۳] مشکل‌گشای اقتربت الساعة وانشق القمر[۱۴] مژده رسان ان المتقین فی جنات ونهر[۱۵]

آفتـاب مشرق عـز و نهی — پادشاه مسند جود و علی
نور خورشید از شعاع روی او — عطر حورالعین زخاك کوی او

۱ـ لقمان ۲۳ ۲ـ الزمر ۷۵ ۳ـ النحل ۳۱ ۴ـ النحل ۳۲
۵ـ آل عمران ۲۵ ۶ـ ایضاً ۷ـ یس ۸۳ ۸ـ الانبیا ۱۰۷
۹ـ یدالله فوق‌ایدیهم (سورهٔ‌فتح ۱۰) ۱۰و۱۱ـ المدثر۱و۲ ۱۲ـ المزمل ۱
۱۳ـ المائده ۷۱ ۱۴ـ القمر ۱ ۱۵ـ القمر ۵۴

شرفـهٔ ایوان قدرش یا و سین[1] شمسهٔ قدر کمالش طا و سین[2]
طا و ها[3] طومار فضل و رتبتش طا و سین طاوس باغ مدحتش
سورهٔ والشمس[4] وصف روی او نسخهٔ و اللیل[5] از گیسوی او
شمعی از روز ازل افروخته زاو دو عالم روشنی اندوخته
جبهه‌اش دیبـاچهٔ جاه و جلال گیسویش سررشتهٔ فضل و کمال
چون سلیمان ملك هب لی[6] پست او خـاتم پیغمبـری در دست او
چون دل از کار جهـان پرداخته سایهٔ خـود را برآن انداخته

صلی الله علیه و آله الطیبین الطـاهرین خصوصاً، ابن عمه واخیه واب سبطیه وباب علمه، امیرالمؤمنین وامام المتقین ویعسوب الدین.

هرچه نعت مرتضی گویم بود نعت رسول
زان که نورهردوذات ازیك فروزان گوهراست
نور واحد گفت خود را مصطفی با مرتضی
وه چه نوری کافرینش را فروغش رهبر است
نـوری آمد مقتبس زانوار ربانی و تـافت
بردو مشکوة مقدس کاسمانشـان چاکر است
زان یکی شمع رسالت را فروغ مجلس است
زیـن دگر شـاه ولایت را شکوه افسر است
چون جدائی نیست جز نعت نبوت در میان
مدح هریك زاین دو بی شك مدحت آن دیگر است

قـائد العزالمحجلین وغرة ائمة المعصومین صلوات الله وسلامـه علیه و علیهم اجمعین مشهود رای حکمت اقتضای اعلی حضرت معلی مرتبت سلطنت منقبت والامنزلت پادشاه عالی جاه سلطان الاسلام ظل الله فی مفارق الانام.

جل بقدر فعلا شـانه دل علی قدره احسـانه
ای مه نو پی سپرت دررکاب سایهٔ چترت سپر آفتاب

۱ـ یس سورة ۳۶ ۲ـ طس اول سورة النمل (سورهٔ ۲۷) ۳ـ طه (سورهٔ ۲۰)
۴ـ سورهٔ ۹۱ ۵ـ سورهٔ ۹۲ ۶ـ سورة ص ۳۴

تنگری قیلوب دورسنی عالم‌ده شاه   کولکه سی سن ای شه عالم پناه
حاوی مفاخر السلطنة والرأفة ، حائز مآثر المملکة والخلافة
وارث ملك ابدی الخلـود   مورد لطف ازلی الورود
سلطنت و دولت او بردوام   ظل الهی است به فرق انام
فخر قیلور سلطنت آوری بیله   دور ایدور چرخ مرادی بیله
آیة عنایةالله بین عباده وغایة الطافه فی سکنة بلاده
افتخر الملك بـاقبـاله   اعمـره الله بـافضاله
سایهٔ حق شاه ممالك مدار   بحروبرازدست ودلش زیربار
صورتی دور معنی شاهنشهی   رایتی دور آیت ظل اللهی
حامی حومة الاسلام عن ظلام البدع والآثام هادی قواعد الاصنام کهف الخلایق وملاذالانام .
قد خلق النصر لرایاته   وجعله الله من آیـاته
حامی اسلام به‌جد وجهاد   ماحی کفار بحسب مراد
تاپدی عمارت قموویرانه‌لر   زیرو زبر اولدی صنم‌خانه‌لر
ممهد ارکان العدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة الجور والاعتساف
ایـده الله بفتح مبین   وجعله الله من المکرمین
مملکت ازمعدلت آبادکرد   دهر پر از عدل و پراز داد کرد
جوروستم گیتدی فلك یادیدن   ملکده دور عدل بیله‌داویدن
سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندرذو القرنین
متعه‌الله بطول البقـا   ایده الله لاهل التقـی
هست دو دریا دو کفش ازگهر   همچو سکندرشه بحراست و بر
بحردین آلور کرمی در ناب   برده یفرمرحمتی چون‌سحاب
فتح و ظفر پرله قرین رایتی   سنجقی‌دور فخر وشرف آیتی
ای شه جم جاه ممالك گشا   عدل بیله‌دولت ایلن‌چوق‌پاشا

شه قیصر سریر وخسروخاقان نظیر آن کو
طفیل اوست قصر قیصری و تخت خاقانی

صف آرایان درگاهش سپهداران سلجوقی
طرف داران اقلیمش سرافرازان ساسانی

ندارد ثانی اما عقل اول شد ثناخوانش
به این معنی چه باك ارعقل اول باشدش ثانی

سراپردهٔ عزتش را طغرل و ارسلان در سلك احتجاب و شادروان ابهتش را کیخسرو و کیقباد از زمرهٔ بواب .

به درگاهش ارطغرل و ارسلان — بود داعیی در صف مقبلان
بود تخت آن شاه والاصفات — فراز سماوات رفعت سمات
بود چترش آن سایه‌گسترسحاب — که در سایهٔ آن رود آفتاب
بود رای او قطب گردون مدار — بود دست او ابر دریا نثار
زنواب او مسند عز و جاه — به القاب او سکهٔ مهر و ماه
شه ماه چهر و هلالی رکاب — جهاندار جم جاه مالك رقاب
کیومرث در طوق تسلیم او — یکی مرزبان در اقالیم او
به‌ذیلش‌درآورده‌هوشنگ‌چنگ — ز بوابش‌آموخته هوش‌وهنگ
فریدون از او دیده آیین وراه — زخاك درش کرده بر سر کلاه
کیان داغدار از سم توسنش — شهان فیض جواز دل روشنش
به دستش دل اهل فضل و تمیز — چو آیینه دردست یوسف‌عزیز
چنان‌خفته فتنه از آن جم‌جناب — که خیزد به‌روزقیامت زخواب
فلك سر برآورده در راه او — یکی نیلی ایوان درگاه او
ممالك پرآرایش از جهد او — مسالك در آسایش از عهد او

هرقل و ارمانوس را با حاجبانش طریق برادری و قسطنطین وفیلقوس را در رکابش مرتبهٔ مجندهٔ ینگیچری . مصروشام درجلگهٔ ممالکش از عداد قصبات. عدن ویمن فراخوراقلیمش درجرگهٔ بیوتات. بحرین ازهردودستش خجل، برین درفضای

همت احسان پرستش منفعل .

سپهرش از جهانداران گزیده — جهانداری به میراثش رسیده
به ملکش فتنه چون مأوی ندارد — حوادث در دیارش جا ندارد
قضا نقاش قصر عزت او — قدر فراش بزم عشرت او
عناصر کامده سرمایهٔ کار — بود از ملك او یك خار دیوار

ماه عالم آرا را چه‌یارا که با رای آفتاب شعاعش برابری کند و کیوان عالی مکان‌را چه امکان که با کمین هندویش لاف برادری زند. ماه را که در ثور شرف است به‌این معنی است که با ثریا در بارگاه سپهر اشتباهش جاروب کشی نماید و عطارد که رحل جوزا در پیش دارد به‌این تسلی است که برای ازدیاد عمر و دولتش به‌ختمات خدمات به‌تقدیم می‌رساند .

ماه را با رای او نتوان قیاس — کو کند پیوسته از مهر اقتباس
رای او خورشید را بخشد شعاع — یابد از وی نور خورشید ارتفاع
کیست کیوان پاسبانی بردوام — یافته برکنگر قصرش مقام
صبح از آن هرروز برخیزد پگاه — تا کشد جاروب خورشیدش به‌راه
سلطنت با نام او آمیخته — چون شعاع از آفتاب انگیخته
روشن از رویش شکوه‌خسروی — بازوی دولت به نیرویش قوی

همچو کی‌خسرو جهانگیر از نخست
چون سکندر رای و تدبیرش درست

ناصر الملة الزاهرة منصور الدولة القاهرة، المستغنی عن الالقاب الفاخرة، الجامع لسعادات الدنیا والآخرة، المنظور بعنایات الله الملك المنان، شمس سماء العدل والبر والاحسان ، بدرفلك الارقاد (؟) والامتنان ، السلطان بن السلطان والقاآن بن القاآن ، قرةعین السلطنة السرمدیة حضرت سلطان مرادخان خلدالله سرادق عظمته‌وجلاله وادام رواء نعیم الآمال من سجال افضاله .

ای شه جم رتبت دارا سریر — گشته مشرف به تو والاسریر
این همه شاهان که جهان داشتند — کی چوتواین رتبه وشان داشتند

آمده چون پرتو مهر برین .... [۱]
پرتو این صبح بود تا به شام سایهٔ آن تا به ابد مستدام

وشید دعایم سلطنته و اقباله وقوایم مملکته واجلاله آن که برضمیر خورشید نظیر کیمیا تأثیر ظاهر است که جهان خانهٔ بی‌بقا وشاهدی بی‌وفا است. منشوروجود بی‌طغرای الحکم‌لله به‌توقیع ثم‌الی ربکم ترجعون[۲] نمی‌رسد و نقدحیات بی‌سکهٔ ولله میراث السموات والأرض[۳] دربازار کاینات رایج نمی‌گردد. اناالله واناالیه راجعون[۴] دیباچه و کل‌نفس ذائقة الموت ثم‌الینا ترجعون[۵] سرلوح کتاب ممکنات است‌وخاتمهٔ لااله‌الاهو کل‌شیءٍ هالك الاوجهه[۶] عنوان نامهٔ حیات کاینات.

مهر افلاك را بقائی نیست شاهد دهر را وفائی نیست
بین کزین شاهد ستم کاره چه عزیزان شدند آواره
شدبه‌یوسف‌مآل‌روشن‌ورفت از زلیخا کشید دامن و رفت
نیست داود و چشم پرنم او کو سلیمان وتخت وخاتم او
پرده از حجرهٔ زمین بردار خاك را از حجاب بیرون آر
خاك را با بدن سرشته نگر تخم مردم به خاك کشته نگر
تخم را عقدها فراوان است ابر برحال خاك گریان است
عمررا بین‌دراین خراب آباد برده یکران او گرو از باد
هیچ تدبیر نیست باتقدیر حکم‌حکم خداست بی‌تغییر
پس‌به‌نزدیك‌عقل‌و رای‌سلیم نبود هیچ چاره جز تسلیم

فالحکم‌لله العلی الکبیر[۷] وهوعلی کل شیءٍ قدیر[۸]. دراین ولاکه خبر وحشت اثر دهشت ثمر واقعهٔ هایله وحادثهٔ نازله

شه قیصر لوا قاآن فغفور سلیمان زمان خاقان مغفور
عظیم القدر شاه قیصری شان سلیم الرای سلطان بن سلطان
سکندر موکب و دارا مدارا فریدون جاه شاه کشور آرا

۱ـ درنسخه نیست ۲ـ سورةالسجدة ۱۱ ۳ـ آل عمران ۱۷۷ ۴ـ البقرة ۱۵۱
۵ـ العنکبوت ۵۷ ۶ـ القصص ۸۸ ۷ـ المؤمن ۱۲ ۸ـ الروم ۵۰

جهان گیری چو مهر فرخ آثار
به‌سان صبح صادق راست گفتار
به‌عهدش شیر با آهو شده خویش
به‌دورش گرگ را مهمان‌شده میش
دیار عدل را می‌کرد آباد
بنای ظلم را می‌کند بنیاد
چو پرویز از غم‌دل شاد می‌زیست
چو نوشروان به‌عدل و داد می‌زیست
ستم را عدل او برباد می‌داد
زمانش از سلیمان یاد می‌داد
به‌شاهی کرد کار مملکت راست
به‌شادی تخت‌شاهی را بر آراست
کهن ایوان هستی را نوی داد
در این اقلیم داد خسروی داد
فراز چرخ نام از احترامش
قلم رطب اللسان از ذکر نامش

الواثق الی جوار رحمة الله الملك المنان حضرت سلیم‌خان غفر الله له‌وا سکنه الله فرادیس الجنان رسید که از این سرای فانی هوای فضای ریاض جاودانی در سر به‌مأوای مغفرت انتمای والآخرة خیر وابقی[۱] ارتحال نموده از مرحلهٔ بی‌ثبات دون به‌مستقر جنات عدن التی وعدها المتقون[۲] انتقال فرموده

جهان پر کدورت را بپرداخت
به اقلیم صفا آرامگه ساخت
صفا داد این‌جهان را و به‌تقدیر
برون‌شد آخر از این کوی دل‌گیر
شدا کنون آن‌جهان راهم صفاده
که بادا آن‌جهانش زین جهان‌به

به‌رسم مرثیه این ابیات از پریشانی جنان جاری شد .

چه‌می‌شود که هوا را فرو گرفت سحاب
سیاه گشت جهان پیش دیدهٔ احباب
غمام غم مترشح شده است و نالهٔ رعد
نهان شده است در ابر آفتاب عالم تاب
عمامه کرده کبود از عزا حمامهٔ دهر
لباس ابر سیاه است همچو پرغراب
مگر به عزم غروب آفتاب ملك افروز
به‌طرف بحر فرو رفت همچو شعله در آب
شه سپهرلوا خسرو سلیم النفس
که بود درگه او ملجأ اولوا الالباب
مگر به باغ جنان نفس مطمئنهٔ[۳] او
هوای سیر نمود از سریر عرش جناب
به سوی روضهٔ رضوان رجوع کرد مگر
به امر ارجعی[۴] او را مگر رسید خطاب
دریغ و درد که آن آفتاب عالمیان
پس از طلوع جهان گشت در نقاب سحاب

۱ـ سورة الاعلی ۱۷ ۲ـ آیه درست نقل نشده وصحیح آن چنین است «جنة التی وعدالمتقون» سورهٔ محمد ۱۵، رعد ۳۵ ۴،۳ـ الفجر ۲۷/ ۲۸

دریغ و درد که آن سرو بوستان جلال | به‌جای سایهٔ خود خفت بربسیط تراب
دریغ و درد که آن خسرو ممالك عهد | گسست رابطه از کلك مالکان رقاب
دریغ و درد که آن بدر آسمان کمال | سپهر پیر به رخ بستش‌ازخسوف نقاب
مه تمـام فـرو رفت تـا برآید مهر | چودرحجاب‌شد آن‌این‌پدیدشد زحجاب
تسلی دل از این است کان کریم الذات | زحسن عهد شدش خاتمه به‌حسن‌مآب[1]
جهاد کرد و ره کفر بست براسلام | برای‌مغفرت خویش راست کرد اسباب
گشوده بود ره عدل و داد راکه بر او | در بهشت گشاید مفتح الأبواب

واین رباعی در اثنای رقم برسرقلم آمد :

رباعی

چون بود بگوای‌فلك بوقلمون | کان ماه زخرگاه نیامد بیرون
این‌ابرچرا چنین همی‌گریدزار | گردون‌زشفق‌چرا نشست‌اندرخون

چون این خبرجان سوز عظیم الاثر بدین محب مخلص جانی که همیشه‌منتظر و مترصد اخبار سلامتی ذات خجسته صفات آن عالی حضرت سلیمان مکان سکندر نشان بود رسید

وقت است که‌ترك خرد وهوش کنیم | عیش و طرب جهان فراموش کنیم
آمد خبری که بی خبر ساخت مرا | کوطاقت آن که این خبرگوش کنیم

روز پرنور پیش‌دیده نمونهٔ شب دیجور گشت وضمیر رقت پذیر از این‌واقعه بی‌واقعه خالی‌از سرور گردید و ابواب تأسف وتلهف بازگشته به‌آه و انین دم‌سازی روی نمود و این واقعهٔ ثانی واقعهٔ خاقانی سلیمان الزمانی[2] بود بنابراین غم برغم والم برالم افزود .

دوستان یك به‌یك سفر کردند | ترك این خانهٔ دو در کردند
زان سفر کرده‌ها چوآید یاد | سیل غم صبر را کند بنیاد

۱ـ اشاره به آیهٔ ۲۹ سورهٔ رعد است : الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب .

۲ـ یعنی مرگ سلطان سلیمان در ۹۷۵ ه.

اما چون با قضای الهی چاره نیست و از این بحرنا متناهی الابه صبر کناره والذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون[۱] ناطق براین معنی‌است وفرمان واجب الاذعان وتوکل علی‌الحی الذی لایموت وسبح بحمده[۲] مشحون به‌این مضمون خاطر فاتر به‌وجود باجود آن‌وارث ملک کی‌خسروی و آن‌حارس سلسلهٔ عدل کسروی‌تسلی‌یافت.

تاجهان را بقاست باقی باد   در کف همتش عنان مراد
که جهان‌را به نوحیات ازاوست   رونق سلك کاینات از اوست
جانشین او بود اب وجد را   لایق است او بنای سرمد را

از روی صدق و صفا بی‌شبههٔ روی و ریا رایات فاتحه سربه فلك برده حسب الامرجهان مطاع جهانیان مطیع وقل رب اغفر و ارحم وانت خیر الراحمین[۳] دست استرحام واستغفار بردامن رجا استوار گردید وبه‌تضرع و زاری وتشفع و خاکساری ازدرگاه مرحمت پروردگاری‌طلب مغفرت نموده‌شد چندان که آن‌غفران دستگاه در-نقاب تراب‌است انظار الطاف شاهی شامل حال وکافل آمال حضرت اقلیم پناهی‌پناد که اگر چنان شاهی از سریر برخاست بحمدالله که چنین سلطنت پناهی برجا است واگر برافق سلطنت افول چنان ماهی واقع‌شد، المنةلله که بدین سان‌آفتابی به‌جایش طالع است.

به‌روز ارصبح‌صادق‌شدبه‌یك‌پای   برآمد آفتاب عالم آرای
زماه بدرگر شد نور مستور   پدید آمد هلالی زاید النور
گراوراصبح‌پیش‌آمد دراین‌دهر   جهان افروز بینم غرهٔ بدر
به‌مغرب آفتاب ارلنگرانداخت   به‌جایش آفتاب نوسرافراخت
اگر بدرمنیری آن چنان کاست   مراد ملك‌ازخورشید شد راست
بقا باد آفتاب گرم رو را   که‌خواهدساخت‌روشن‌روزنورا
طلوع دولت سلطان مرادی   منورساخت‌ملك ازعیش‌وشادی

فانظر الی آثار رحمةالله کیف یحیی الارض بعدموتها ان ذلك لمحیی‌الموتی و هوعلی کل شیء قدیر[۴] اگر چه خبر نامرضی آن غفران دستگاه مستلزم الم وحزن

۱-النحل۴۲ ۲- الفرقان۸۵ ۳- المؤمنون۱۱۸ ۴- الروم۵۰

شد اما مژدهٔ تمکن برمسند خلافت وسلطنت آن سلطان عظیم‌الشأن و آن خاقان‌رفیع القدر منیع المکان خلدملکه و اعزانصاره وضاعف اقتداره مرهم برجراحت دل دوستان جانی نهاده صبر بر آن واقعه و شکر براین موهبت لازم و واجب‌گشته این صحیفه به رسم تعازی از زبان خامهٔ مشکین عمامه مرقوم گشت وشکر عطیهٔ جلوس همایون به اسلوب تهانی به‌نامهٔ علی حده مؤدی ومهدی می‌گردد . ان شاءالله صبح دولت شاهنشاهی از افق معدلت وجهانبانی طالع وپرتو آن چون نوردیده‌برسفیدی وسیاهی لامع وساطع باد . *

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی.

جواب نامهٔ ابراهیم پاشا[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم .

نامه‌ای از طرف آصف ایام رسید   حاصل نامه مرادی که دلم می‌طلبید

شعشعهٔ اشراقات دولت و اجلال که از مطلع انوار مرحمت و افضال عالی حضرت وزارت و ایالت و نصفت ایاب ، شوکت و جلالات و عظمت قباب ، ابهت و عدالت مناب، نظام الحضرة الباهرة، عظام الدولة القاهرة، کافل مصالح الامور بالفکر الثاقب، ناظم مناظم جمهور بالرای الصائب، منطوقهٔ کریمهٔ وان من شیعته لابراهیم[2] مصدوقهٔ عظمیهٔ اذجاء ربه بقلب سلیم[3]، مؤتمن السلطنة الرفیعة الخاقانیه، معتمد المملکة الوسیعة السلطانیه، کهف الخافقین ملاذ الثقلین ، منظور انظار ظل الله، سمی خلیل حضرت اله بر گزیده‌ای که مهیمن مراد بخش درجهٔ اورا به اوج ورفعناه مکانا علیا[4] رسانیده و نام نامی آن صاحب سعادت را برحسب ان ابرهیم کان امة قانتاً لله حنیفا[5] مزین گردانیده و پایهٔ قدر و رفعت آن آصف مرتبت را به فحوای نرفع درجات من نشاء آراسته و مرتبهٔ جاه و منزلت آن ذی‌شوکت را بمؤدای اذا اراد الله لملك خیراً جعل له وزیراً صالحاً پیراسته، مستخدم اصحاب السیف والقلم ، مستعبد ارباب الطبل والعلم ، مخدوم معظم مکرم لازال فی خلود دولته وشمول نعمته عموماً للاسلام والمسلمین غوثاً لاهل الحق والیقین

۱ـ عنوان در نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس « صورت کتابت نواب مستطاب اقبال پناه اعتماد الدولة العلیه [که] به نواب مستطاب ابراهیم پاشا وزیر اعظم روم نوشته شده .»

۲ـ سورة الصافات ۸۳   ۳ـ ایضا ۸۴   ۴ـ مریم ۷۵   ۵ـ یوسف ۷۶

طلوع یافته مرصع به‌جواهر زواهرعبارات وموشح به‌غرر دراستعارات گشته بود.

نظم

همایون خطابی چودرخوشـاب　　رسید از جنـاب وزارت مآب

در مبارکترین سـاعتی و نیکوترین طالعی بر ساحت جنان مخلصان صادق الاخلاص والاعتقاد پرتو انداخت.

نظم

مثال عالی دولت پناه مخدومی　　رسید وافسر دولت نهاد برسرما

وخادم دولتخواه‌را به‌حکم سلام قولامن‌رب رحیم[1] به‌شرف صدور آن‌مسرور ومبتهج گردانیده بودند، به‌مضمون وننزل‌من القرآن ماهوشفاء ورحمة للعالمین[2] موجب انکشاف جمال مطلوب وانشراح صدور وقلوب گردید. الحمدلله الذی نزل علی‌عبده الکتاب[3] حقا و کفی به‌شهیداً که ازمطالعهٔ ملاطفهٔ عالی‌ونامهٔ عنبرشمامهٔ سامی که‌مشعر برفتوحات بی‌اندازه ونصرت تازه که لشکرظفر فرجام اسلام را توفیقات الهی‌وامداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی (ص) واز یمن اقبال بی‌زوال پـادشاه اسلام پناه سلاطین روی زمین خداوندگار اولین و آخرین، ظل‌الله سمی رسول‌الله حامی‌حوزة الاسلام، ماحی آثار کفر وظلام،مروج شرع حضرت خیرالانـام علیه افضل الصلوة والسلام،حافظ المشرقین والمغربین، خادم‌الحرمین الشریفین ومحاسن تدابیرصائبه وافکار ثاقبه و حسن سعی و اهتمام وجدمالاکلام آن حضرت با رفعت والامقام میسر گشته اهل ایمان‌واسلام را امید امن وامان ونوید یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان[4] روی نموده باعث ابتهاج و استبشار بندگان نواب کامیاب گردون رکاب مطاع پناه خواقین،خاك آستانهٔ خیرالبشر علیه الصلوة والسلام، غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر علیه‌سلام‌الله‌الملك‌الاکبر وجمیع خواص وعوام ممالك محروسهٔ شاهی‌گردید وبندگان نواب‌کامیاب اشرف‌اقدس ارفع جمیع سادات وعلما وفضلا وصلحا و اتقیا و زهاد وعباد راکه درپایهٔ سریر خلافت مصیرمجتمع بودند مقرر فرمودند که درماه مبارك رمضان که مژدهٔ فتح‌ونصرت‌لشکراسلام رسیده به‌تلاوت کلام‌ملك‌علام‌وختمات سورهٔ انعام جهت ظفر ونصرت جنود مسلمین ونگونساری کفار بی‌دین ودعاء دولت

۱ـ سورهٔ‌یس۵۸　۲ـ الاسری۸۲　۳ـ الکهف۱　۴ـ التوبه۲۱

و قوام سلطنت پادشاه اسلام پناه متمثل به‌امر لازم الامتثال وجاهدوا فی سبیل‌الله قیام نمایند واحکام مطاعه به‌ممالك محروسهٔ نیز فرستاده مقرر داشتند که در دعا وبقاء دولت پادشاه جهان پناه وقوت وسطوت لشکر فیروزی اثر اسلام تقصیر نکرده درلیالی وایام متبرکه به‌ادعیهٔ مأثوره وختمات کلام‌الله اقدام نمایند .

غرض که روابط مؤالفت و وداد و قواعد موافقت و اتحاد از جانب بندگان نواب کامیاب همایون اعلی به‌طریق سبعاً شداداً مؤکد و مشید است ومحبت اعلی‌حضرت پادشاه عالمیان پناه به‌مثابه‌ای درخاطرعاطر نواب‌کامیاب اشرف راسخ گشته که احتمال خلل و قصور در ارکان آن در ازمنه وتوالی زمان ازقبیل محالات است وچون پیوسته ازواردان آن صوب باصواب ذکر جمیل وسعی جزیل خدام معلی‌مقام فرشته احترام واستحکام مبانی خلت و ولا وضوابط صلح و صلاح جانبین مذکور مجلس بهشت آیین شاهی می‌گردد که به‌مضمون اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا[۱] منظورنظر اصابت اثرداشته فحوای ولاتنقضوا الایمان بعد توکیدها[۲] را ملحوظ خاطر عاطر خیرمآثر می‌دارند .

محبت و التفات پادشاهی‌نسبت بدان رفیع‌مکان لحظه‌به‌لحظه درترقی‌وتصاعد است و فی‌الحقیقه خدام عالی مقام ذوی الاحترام را از خود دانسته در درگاه معلی پادشاهی نعم الوکیل می‌دانند ومتوقع‌اند که بیشتر ازپیشتر درمقام محبت ویگانگی بوده حفظ الغیب مرعی دارند. مخلص داعی را از جملهٔ خادمان بااخلاص و زمرهٔ مخلصان با اختصاص شمرده به‌رجوع خدمات و اشارات با بشارات مشرف و ممتاز گردانند .

از الطاف عالی مترصد است که به‌ارسال رسل و رسایل رفع حجاب یگانگی فرموده محرك‌سلسلهٔ التفات ویگانگی بوده باشند. زیاده اطناب باعث طول کلام و موجب تصدیع ملازمان وخدام است. ختم به‌دعا نمودن اولی وانسب.

۱ــ سورة‌الأسری ۳۴ ۲ــ النحل ۹۱

نظم

تابود در کارگاه عالم کون و فساد چارارکان‌رابه‌هم گه‌صلح وگاهی‌داوری
بسته بادا برجهان عمرت به‌مسمار دوام دورعزت‌زان که‌عالم‌را تو رکن‌دیگری
پایهٔ گردون مسلم ، دارگیتی زیردست سایهٔ یزدان مربی حفظ ایزد برسری *

* نسخه‌خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۳-۹

نامۀ سلطان سلیمان درپاسخ شاه طهماسب[1]

ناهمای همایون فال اقبال اوج فضای شرف واجلالده طایر وشهباز بلندپرواز آمال جوهوای مجدواعتلاده سایر درموارد حشمت جاودانی دشوار ومکنت وکامرانی بروفق مرام دوستان صداقت شعار مطالب ومقاصد صید وشکار اوله دعوات عنبرین فام وتحیات مشکین ختام جناح مورد النجاح ورقاء نامۀ مودت اعلام ایله انهااولنوب مسامع مجامع ارباب صدق و ولایه افهام و انبا اولنان بودرکه تیهوی زرین منقار مفاوضۀ مخالصت شعار اوکار روحه نازل وآشیان سعادت نشانه واصل اولوب آیین خسروان کامکار واسلوب خواقین ذوی الأقتدار اوزره تکمیل امور ملك وملت وترتیب مهمات دین ودولتدن زمان فراغ واطمینانده تنزه خاطر وترفه وافر ایچون نمونۀ رزم وگیرودار صید وشکار عادت باسعادت شهریاران نامدار اوله کلمشدر صحایف سیر وآثار ده زمرۀ انبیاء عظام وفرقۀ اصفیاء کرام علیهم الصلوات و السلامدن دخی نقل و اخبار اولنمشدر بناء علیه اول دیار ده بولنان شهباز عنقاشکار وسایرجوارح برق کرداردن گزیده ویرار برنیچه اجنحه قلاید پری پرهماپیکر صواید ارسال اولنمش جمله سی خیر قبوله موصول واقع اولدی بعده اول جناب عالی لازال محفوفاً بالمعالینك علم شریف جهان آرالرینه روشن و هویدا درکه مقدما شعار عصیانی آشکار وآثار طغیانی اظهارایدن جماعت وخیمة العاقبة بقیۀ وفئۀ باغیه بالفعل اول دیارده قرار ایتمشلر درانلردن هربرینك چهرۀ عبودیتلری داغ رقیتله زیب وزینت بولوب اباًعن جد رعیت اوغلی رعیت ایکن اول شوربختان وحرام نمکان کفران نعم طاغی وباغی

---

۱ ــ عنوان نامه در منشآت فریدون بیك : « شاه طهماسبدن کلان طوغانلرك وصولنده یازیلان جوابنامۀ همایونك صورتیدر. »

اولدیلر انک کبی مفسدان کم مقدار و ناکسان برگشته روزگار مادام که اول دیارده قرار ایده‌لر فیمابین محرك سلسله مخالفت وشین اولمق محقق در مرافق منافقدن احتراز اهم والزم در لاجرم ثمرهٔ حسن وفاق و نتیجه یمن اتفاق بودر که اول طایفه بدفعال پرضلال علی ای‌حال بی‌توقف و امهال درگاه سعادت دستگاهمه ارسال وایصال اولنمق بابنده مبادرت ومسارعت قلنه که مؤکد قواعد محبت وممهد ارکان مصادقت اولدوغنده اشتباه یوقدر.

باقی ریاض دولت مجلس‌سامی به‌ریاحین امانی وازهار شادمانی ناضرونامی باد، برب العباد.*

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۱۴.

نامهٔ شاه اسمعیل ثانی به محمد حکیم میرزا[1]

عالی جناب سلطنت وحشمت مآب، شوکت ونصفت قباب ، عزت وجلالت انتباه، نقاوهٔ اعاظم السلاطین، سلالهٔ افاخم الخواقین، زیبندهٔ سریرفلك نظیرشاهی، فرازندهٔ رایات عزت آیات پادشاهی ، مسندنشین اورنگ نصفت وعدالت ، صاحب تمکین ایوان عظمت وجلالت، دردرج دولت وکامرانی، دری برج سلطنت وجهانبانی، المختص بعنایةالله الملك الاعلی، معزاً للسلطنة والحشمة و الشوكة والأبهة و العزة والجلالة والنصفة والاقبال والاجلال محمد حکیم میرزا زین‌الله تعالی سریر السلطنة بمیامن ذاته ونورعیون الدولة بلوامع انوار صفاته،را شرایف تحیات محبت آیات ولطائف تسلیمات مودت غایات که طراوت ازهارونضارت گلزارش صفابخش خواطر اصحاب صدق وصفا وروح افزای ضمایرارباب مودت و ولا بوده از نسایم شمایم و شمایم نسایم آن مشام جان دوستان معطر گردد متحف ومهدی داشته همواره به‌مقتضای بواعث محبت قدیمی وپیوسته به‌مؤدای دواعی مودت صمیمی برحسب کلام دررنظام الحب یتوارث توجه خاطرعاطرمصروف ازدیاد مواد جاه و جلال و ارتفاع مدارج سلطنت واقبال آن شایسته تختگاه عزت واجلال داشته ودارد . انه یسمع ویجیب.

۱ـ عنوان نامه‌درمنشآت ایواوغلی: «کتابتی که اسماعیل میرزا به‌محمدحکیم میرزا برادر جلال‌الدین اکبر پادشاه نوشته» ودرنسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی : سواد مکتوبی که ازجانب شاه‌اسمعیل ثانی به‌محمدحکیم میرزا برادر جلال‌الدین اکبرشاه هندی‌نوشته‌بود.»

بعدما تصویر رأی ملك آرای می گرداند که دربن اوقات فرخنده ساعات که به‌یمن توفیقات الهی وحسن تأییدات نامتناهی تختگاه فلك اشتباه پادشاهی و سریر بی‌نظیر سلطنت وجهانبانی به‌عز وجود فایض الجود ماشرف رتبت بی کران و زیب وزینت بی‌پایان یافته همت بلند ونهمت ارجمند بر رفاه حال کافهٔ عباد وحصول امانی وآمال سکنهٔ واقطار بلاد گماشته لوای فلك فرسای بالعدل قامت السموات و الارض را در عرصهٔ جهان و فضای دوران افراشته‌ایم تا عموم اهل روزگار ازصغار و کبار مقرون به‌حسن انتظام بوده جمهور انام ازخواص وعوام درظل دولت خورشید مثال السلطان العادل ظل‌الله به‌رفاهیت تمام و فراغت مالاکلام روزگار گذرانیده و بمصدوقهٔ واذن للناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق[1] طالبان سفرخیراثر حج بی‌مانعی بدین مطلب اعلی ومقصداقصی استسعاد یافته طائف کعبهٔ طاعت وعاکف قبلهٔ[2] عبادت گردند .

چون درزمان اعلی حضرت خاقان فریدون شان جمشید نشان و پادشاه سکندر جاه سلیمان مکان ، خسرو جنت مقام علیین آشیان ، جد بزرگوارم شاه اسمعیل اسکنه‌الله فرادیس الجنان ، حضرت سلطنت ومغفرت پناه ، عزت و جلالت دستگاه ظهیرالدین محمد بابرپادشاه، جد اعلای آن مزین مسند شهریاری روی توجه به‌جانب آن عالی حضرت سکندر صولت آورده به‌میامن برکات باطن فیض گستر و امداد و معاونت لشکر فیروزی اثر آن حضرت به‌منتهای مقصود و مرام خود فایز گردید وبعد ازو، والدما جد آن زینت بخش اورنگ کامکاری ، سلطنت پناه مغفرت‌دستگاه عمدة الاساطین السلاطین فی‌زمانه، زبدة الافاخم الخواقین فی‌اوانه ، معزالدین‌محمد همایون پادشاه عنان عزیمت به‌صوب درگاه اعلی‌حضرت والا رتبت رضوان مرتبت فردوس منزلت فلك جناب صاحب رتبهٔ طوبی لهم و حسن مآب[3] شاه بابام انارالله برهانه منعطف‌ساخته به‌تقویت وتمشیت آن اعلی‌حضرت والارتبت براعادی ظفریافته درممالك محروسهٔ خود مستولی گشت، اکنون برحسب‌مؤدای حدیث صحیح لاتثنی الاوقد تثلث که به‌قلم‌فصاحت رقم ومالنطق عن‌الهوی[4] برصحیفهٔ کریمهٔ ان هوالاوحی

۱ـ سورة‌الحج۲۹ ۲ـ نسخه ۶۰۶ : حرم ۳ـ سورة رعد۲۹ ۴ـ النجم۳

یوحی[۱] مسطور و مزبور وبرالسنه و افواه خواص‌وعوام مشهور و مذکور است بی‌شبهه کوکبی مسعود از کواکب مرصود آن سلسلهٔ عالیه به‌نظر تثلیث بدین صوب صواب انتساب‌خواهد فرمود وچون اول کسی که از آن طرف مقرون الشرف‌در آغاز طلوع آفتاب دولت همایون برعرصهٔ ربع مسکون به‌استفاضهٔ انوار عواطف شاهانه مستفیض گشت خال رخسار پرتوانوار شاهد دولت روز افزون آن فروزندهٔ سریر سلطنت وفرازندهٔ رایات ابهت، امارت شعار رفعت‌آثار فریدون محمدخان است که بعداز احرازسعادت سفرحجاز به‌درگاه جهان‌پناه‌آمده به‌عزعتبه وبساطبوسی‌سرافراز وبه‌شرف مجالست مجلس بهشت آیین‌ممتاز گشت ، این معنی مبشرآن است که‌ثالث مزین غرهٔ غرای جبههٔ والای آن زیبندهٔ تخت‌پادشاهی خواهد بودکه ان‌شاءالله‌تعالی به‌یمن‌قدوم مسرت‌لزوم این‌دیار را مشرف ساخته محبت برمحبت و دوستی‌بردوستی خواهندافزود وعن‌قریب به‌نیل‌مطالب رفیعه‌وحصول مراتب منیعه فائزخواهدگشت.

مطلوب آنکه تـاهنگام وصول به‌آن مقصداسنی و حصول بر آن مطلب اعلی همواره شیمهٔ صداقت وشیوهٔ مودت را منظور وابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح داشته درباب تأسیس مبانی و قواعد محبت و ودادوتنصیص رسل و رسایل واعلام حالات واظهار مرام ومرادات مخصوص ومنصوص فرمایند .

چون خلوص وداد ظاهرونصوص اتحاد متظاهر است به‌اطناب زیاده محتاج نیست. ظل سلطنت‌واقبال بماناد .*

۱ــ سورة‌النجم۴

* منشآت حیدرایواوغلی ، مجموعهٔ ۶۰۶ مجلس شورای ملی، ص۳۶۷-۳۶۴

۳۷

چند فرمانی که بلافاصله پس ازین سطور به‌نظر اهل تحقیق می‌رسد فرمانهائی است ازشاه طهماسب دومین پادشاه دودمان صفوی .

این‌فرمانها به‌صورت سنگ نبشته بردیوارهای مسجد جامع امیر عمادالدین درکاشان هنوز باقی است ونموداری است ازطرز فکرونحوهٔ حکومت وتوجه‌شاه طهماسب نسبت‌به‌مردم زمان یابه‌اصطلاح رعایای خویش .

مسجد میرعماد از ابنیهٔ دوران حکومت جهان شاه قراقوینلوست . جهان شاه پسر قرایوسف است که باشاهرخ تیموری به‌جنگ‌برخاست وپس ازمرگ او فرزند رشیدش‌اسکندر به‌دشمنی باشاهرخ کمربست وشاهرخ درسومین سفرجنگی خود به آذربایجان جهان شاه را علی‌رغم برادرش اسکندرحکومت آذربایجان بخشید. جهان‌شاه پس‌ازمرگ شاهرخ، بااستفاده ازنزاع تمام‌نشدنی‌شاهزادگان‌تیموری‌بایکدیگر،قلمروحکومت خویش‌را توسعه‌ای‌فراوان‌داد تاجائی که‌درسال ۸۶۰ه‍ برهرات‌تختگاه شاهرخ‌نیزدست‌یافت.ولی‌سرانجام این‌امیرقراقوینلو در جنگی که با اوزون حسن‌آق قوینلو نمود به‌تفصیلی که در کتب تاریخ آمده‌است کشته شد.

مسجد جامع‌امیرعمادالدین که به‌نامهای‌مسجدامیرعماد،میرعماد عمادی یامسجد میدان خوانده شده شامل دوقسمت‌بوده : یکی مسجدی‌کهن مربوط به‌اوائل‌قرن‌هفتم ودیگرمسجدی جدید یابهتر بگوئیم ابنیه‌ای‌جدید مشتمل‌برخانقاه ، مهمان خانه، حوض خانه ، سقاخانه ، عمارت وقت وساعت، آب انبار ، رباطات میدان بزرگ‌که در چهار جهت آن دارالشفاء وکاروان سرا وحمام و دکان‌بوده وکلاً به‌مسجد کهن ملحق شده است. امروزه ازآن‌همه‌قسمتی از مسجد وگوشه‌ای از میدان باقی مانده.

خواجه امیرعمادالدین محمودبن امیر معین‌الدین شیخ‌شبلی شیروانی‌از وزرا وامرای جهان شاه بوده‌که در سال ۸۶۸ هجری قمری مسجد ومتوضا وسقایه وخانقاه را بنا نموده

وتاسال۸۷۷هـ. میدان سنگ‌فرش وحمام وکاروانسرا ودارالشفا وعمارت وقت وساعت ومدرسهٔ بزرگ‌را به‌پایان رسانده است وکلیهٔ املاك خود را شامل قنات ومزرعهٔ نصرآباد ودولت‌آباد و مهذب‌آباد را برمسجد وخانقاه ودارالشفا وقف کرده وسرانجام درسال ۸۸۲ هـ.ق هم در شهر کاشان بدرودحیات گفته ودرجوار دارالشفا، درمقبرهٔ اختصاصی‌خود، به‌خاك سپرده شده‌است . رحمة‌الله علیه رحمة واسعة .

درتنظیم این‌مقدمه وهمچنین درتهیهٔ فرمانها سخت رهین منت آقای مصطفی فیض‌هستم که در سمت ریـاست ادارهٔ فرهنگ وهنر کاشان به‌جمع‌آوری مطالب مربوط به‌فرهنگ‌وهنر زادگاه خویش کوششی فراوان‌دارند . ایشان نه‌تنها متن فرمانها را دراختیار من‌قراردادند بلکه مجموعهٔ دقیق و ارزنده‌ای راکه‌دربارهٔ امیرعمادالدین ومستحدثات وی‌تنظیم‌کرده‌بودند قبل از آن‌که چـاپ شود ، به‌من عنایت فرمودند. و در این قحط سال کرم، این سمـاحت وبزرگواری را خود نمی‌دانم چگونه سپـاس‌گزارم . این گشاده‌رویی در نشر مطالب علمی وگشاده دستی دردادن اطلاعات تاریخی وفرهنگی‌مسلماً نتیجهٔ تربیت خانوادگی ایشان‌است که ازخاندان دانش وفضیلت واز نوادگان ملامحسن فیض کاشانی دانشمند معروف می‌باشند ونام فیض ازحسن نیت وصفای طویت خاندان ایشان حکایت می‌کند .

عمادالدین

فرمان شاه طهماسب[1]

باسمه سبحانه الحمدلله الذی امر بالعدل والاحسان ونهی عن الظلم والعدوان والصلوة والسلام علی محمدوآله المهدیین والهادین الی اشرف الادیان الممهدین... الامن والأمان وصلواته وتحیاته الی انقراض الزمان.

وبعد برضمایر [ارباب] بصایر پوشیده نماندکه چون عنایت بی‌غایت شاهانه ومرحمت بی‌نهایت پادشاهانه نواب کامیاب اعلی فرمان فرمائ... و باسط بساط عدالت، قالع ابواب ستم وبدعت، وحامی اهل ایمان، وماحی آثارظلم وعدوان، المؤید بتأیید الملك المنان، ابوالمظفر السلطان بن السلطان بن السلطان شاه طهماسب بهادر خان خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه به‌مقتضای رفاه حال کافه رعایا و فراغ بال عامهٔ برایا دراین ولاحکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد وخلاصهٔ مضمون آن که امراء عظام و حکام کرام و سادات عالی درجات وقضات کثیرة البرکات و کلانتران و کدخدایان واریاب ورعایاوجمهورساکنان دارالامان کاشان احسن‌الله تعالی احوالهم بدانندکه به موجب آیهٔ کریمهٔ ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[2] همگی همت بلند مصروف برآن است که به‌آب رحمت اطفاء نوایرظلم وبدع... رموده اگرصورت‌تعدی درایام‌سابقه معمول‌بوده باشد وبه‌مرور ایام استمرار

ـرا و

... و گونه این‌فرمان که برسنگ نوشته‌شده منصوب‌است به‌پایهٔ راست در ورودی مسجدامیر‌ـ ...خواجه ا... درکاشان.

... شاه بوده، سورة النحل ۹۰

یافته آن را به‌دستیاری شریعت و عدالت از صفحهٔ ایـام محو گردانیم ودراین ولا که دارالسلطنهٔ تبریز مهبط عزوجلال گشت و به نفس نفیس متوجه تفتیش احوال ممالك محروسه شدیم چنان به‌موقف‌عرض‌رسید که درازمنهٔ سابقه درممالك محروسه‌مبلغهای کلی به‌رسم اخراجات می‌گرفته‌اند وموجب پریشانی رعایا می‌شده این معنی به‌غایت نامستحسن افتاد که ابواب ظلم وستم چگونه برجمعی که متحلی به‌حلیهٔ‌اسلام باشند واعتقادایشان به‌خاندان‌طیبین‌وطاهرین‌درجهٔ‌کمال داشته‌باشد توان گشود و تجویزطلب خارج و رقم‌خارجی براین‌فرق لازم الاکرام توان نمود. همت عامله از وفورمراحم خسروانه شامل‌حال عموم ساکنان آن دیار فرموده ، از ابتدای بیچین ئیل‌سد ابواب توجیهات و تخصیصات واطلاق وجوهـات خصوصاً ده یك رعیتی و وجوه ساوری مقرری و نزول ونزول حال و مبلغ چهل وپنج تومان وچهار هزار دینـار تبریزی که اضافه برمبلغ شصت تومان رسم داروغگی سابق شده بود استمرار یافته وده یکی‌از جمله ده یك‌ونیم سیورغالات ارباب مسلمیات کرده مقررفرمودیم که طلب وجوهات مذکوره‌ازآن‌ملك بالکلیه‌مفقود بوده حواله‌کننده وگیرنده‌را مطرود ومردود شناسند واصلاً در آن ملك تعیین خـارج نویس ننموده قلم باب خارجی به واجبی بنمایند تاکبار وصغار آن دیار مرفه الحال وفارغ البال بوده به‌دعـاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال توانند نمود تاکه من بعد یك دینار ویك من‌نار به‌علت اخراجات به هراسم ورسم که باشد سیما مذکورات این فرمان فراوان‌شان به جائی حواله ندارند ودر استمداد واستمرار این عطیه اهتمام نمایند که خلاف‌کننده در لعنت وسخط رب‌العـالمین وانبیـاء مرسلین وائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم خواهد بود . فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم[۱]. من سعی فی‌ابطاله فعلیه لعنةالله والملائکة والناس اجمعین تحریراً فی۲۷ شهر رجب سنة ۹۳۲ هجری.

۱- سورةالبقرة ۱۸۱

فرمان شاه‌طهماسب[1]

فرمان‌همایون شرف نفاذ یافت آن‌که چون همیشه توجه‌خاطر اشرف‌مصروف آن است که‌کافهٔ برایا وعموم رعایا درمهد امن وامان ومأمن‌فراغت واطمینان آسوده حال وفارغ البال بوده ازروی فراغت به‌عمارت وزراعت و آبادانی قیام نمایند لهذا شفقت پادشاهانه شامل حال و کافل آمال عموم شیعیان دارالمؤمنین کاشان فرموده مال و دکاکین و محترفه من دکاکین بقالی وبیع الخل ... ومواشی و مراعی آن جـارا عن‌باد وفین ورهق ازابتدای بیچین‌ئیل ، به‌تخفیف وتصدق مقررفرموده ثواب آن را به ارواح مطهرحضرات چهارده معصوم صلواة‌الله علیهم‌اجمعین هدیه نمودم. سادات وارباب واهالی واعیان واعالی وجمهور سکنهٔ دارالمؤمنین من کل الوجوه مستظهر ومستمال‌ومستوثق وامیدواربوده درتکثیرعمارت و زراعت و آبادانی ودعاگوئی‌دوام دولت ابد مقرون‌کوشیده و رقم‌این‌عطیه‌را مؤکد به‌لعنت‌نامه برسنگ‌نقش کرده بردر مسجدجامع‌درمحل‌مرتفع که منظورنظرعموم‌خلایق‌باشدنصب‌نمایند.عمال‌ومتصدیان مهمات دیوانی بلدة المؤمنین مذکور براین موجب مقرر دانسته من‌بعد بدین علت اطلاق وحوالتی بررعایا و عجزه ننمایند . حکام وتیولداران و ارباب سیورغـال ومسلمیات آن‌جا آنچه ازاین‌ابواب به تیول وسیورغال ایشان مقررباشد باطل دانسته بدان‌علت‌طلبی نکنندوتغییر کننده راز مردودان درگاه‌شاهی دانند. دراین باب‌غدغن دانند وهرساله‌حکم مجدد نطلبند .تحریراً روز شنبه دهم رمضان‌المبارک قوی‌ئیل‌سنه تسع وسبعین وتسعمائه.

۱ـ سنگ نبشتهٔ این‌فرمان درسمت‌چپ دروودی‌مسجد امیرعماد کاشان نصب‌شده‌است.

فرمان شاه‌طهماسب[1]

حکم جهان مطاع آفتاب ارتفاع درباب رفع صابون خانه ولوازم آن

فرمان همایون شد آن که چون از مآثر توفیقات و میامن تأییدات نـامتناهی همگی نیت و تمامی همت والا نهمت نواب همایون مصروف ومعطوف برآن است که درجمیع بلاد وامصاروحدود اقطار ممالك محروسه آثار بدعت واعتناف‌ومراسم جور واعتساف محوومنسی گردیده رقم امثال‌این امور به‌نوعی ازصفحات ایام‌به‌زلال معدلت که‌ثمرشجرهٔ نصرت‌ودوام‌نخل‌سلطنت‌است شسته‌گردد که‌اثری‌از آثار آنها بر-جریدهٔ روزگارباقی‌نماند تاجمهورمؤمنین‌وعموم متوطنین ممالك محروسه خوشحال وفارغ‌البال به‌دعاگوئی دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند و چون عمل صابون خـانه ممالك مبتنی بربدعتها وستمهای کلی بوده از ابتدای تخاقوی‌ئیل شفقت و مرحمت دربارهٔ تمامی‌رعایا وکافه برایاکه‌ودایع‌بدایع حضرت‌آفریدگار الهی جل‌شأنه‌وعظم سلطانه‌اندفرموده تمامی‌صابون‌خانه ممالك‌را عموماً ودارالمؤمنین کاشان را خصوصاً برطرف ساخته رفع بدعتها وستمهای مذکور نمودیم وفواید و منافع آن را ضمیمهٔ سایر موهبات وعطیات‌که از بدو اختر دولت روزافزون تاحال نسبت به جمیع خلق به‌منصهٔ ظهور رسیده دانسته به‌فرق انـام از خواص وعوام بخشیدیم تـاهرکه خواهد بروفق‌ارادهٔ خود صابون پزدٔ وفروشد هیچ‌آفریده‌را مجال تعرض براو نباشدوثواب

۱ـ این‌فرمان به‌صورت سنگ‌نبشته برطرف‌راست‌در ورودی‌مسجدمیرعماد درکاشان‌نصب‌شده.

رفع بدعتها وستمهای لازم آن را به‌ارواح طیبات مقدسات با برکات عالی حضرات چهارده معصوم‌صلواة‌الله‌علیهم‌اجمعین‌هدیه کردیم. بناء علیه حکام کرام وسادات‌عظام کلانتر[ان] ووزیر[ان]... صابون‌خانه آن‌جارا به‌طریق‌مابقی‌ممالک‌محروسه برطرف ساخته‌بدعتهاوستمهای‌لازمه‌بکلی‌مرفوع دانند ومن‌بعد پیرامون بدعتهاوستمها که‌لازم لعنت‌است‌نگردند تاهرکس‌خواهدصابون به‌عمل‌آورده‌منتفع گردد وبهیچ‌وجه‌احدی را مجال مزاحمت برفعلش نباشد و تغییر دهنده و خلاف کننده را به لعنت وسخط گرفتاردانند. تحریراً روزدوشنبه دوم‌شهر محرم‌الحرام تخاقوی‌ئیل‌سنة‌احدی‌وثمانین وتسعمایه.

فرمان شاه‌طهماسب[۱]

الحمدلله الذی امر بـالمعروف ونهی عن‌المنکر و الصلوة والسلام علی سید البشر والائمة اثنی‌عشر المبعوثین لترویج الشرع الاطهر وصلواةالله الی یوم‌المحشر.

وبعد برضمیر انور... کبریا گوهر مخفی نماند که همگی توجه خاطر فیض گستر نواب کامیاب حامی اهل ایمان، ماحی آثار فسق وعصیان، المؤیداعلی همایون فرمانفرمای ربع مسکون بتأییدالهالملك المنان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب بهادرخان خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه که شجرهٔ اقبالش لایزال ازجویبار شریعت سیدالمرسلین وطریقت ائمةالمعصومین نشوونما پذیرفته مصروف ومعطوف به‌ترویج دین مبین وشرع مستبین است در این ولا به‌میامن توقیعات ازلیه وتبرکات تقبیل عتبهٔ علیهٔ رضیهٔ رضویه و باقتضای عنایت نامتناهی که ندای دلگشای الصلوة والسلام والتحیه مبشر هدایت التی توبوا الی الله توبة نصوحا[۲] را به مسامع اعزاز رسانیده ازروی اخلاص استماع نموده از مناهی ومنکرات توبهٔ نصوح وقوع یافته به‌مقتضای کریمهٔ کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون‌عن‌المنکر[۳] حکم مطاع واجب‌الاتباع صادر گشته که ازممالك محروسه شرابخانه وبنگ‌خانه ومعجون خانه وبوزه[۴] خانه وقوال‌خانه[۵] وبیت‌اللطف[۶] وقمارخانه و کبوتر بازی نباشد. مستوفیان

۱- این فرمان که برسنگ نوشته شده طرف راست سردر بالای مغازه مربوط به‌مسجد میرعماد کاشان نصب شده. ۲- سورةالتحریم ۸ ۳-آل عمران ۱۱۰.

۴- شراب برنج (فرهنگ رشیدی) ۵- جایگاه خوانندگان ونوازندگان.

۶- جایگاه زنان‌روسپی.

کرام ماهانه ومقرری آن رااز دفاتر اخراج نموده وداخل جمع و دفتر نسازند وامور مذکوره را از جمیع ممالك خصوصاً دارالایمان کاشان برطرف ساخته نگذارند که من‌بعد کسی‌مرتکب این‌مناهی شود وسایر نامشروعات را مثل ریش‌تراشیدن‌وطنبور- زدن ودیگر آلات لهو،رفع‌نمایند وهر کس مرتکب‌این‌امورشود زجر وسیاست بلیغ نموده آنچه مقتضی‌شرع‌شریف‌باشدمرتب دارندومنع‌نقاره زدن‌واجتماع کردن‌در بقاع خیر نمایند . احدی به‌علت مروا طلبی نکند ومنع‌امارد نمایند که درحمامات‌خدمت نکنند وغازیان عظام‌وعساکرظفر فرجام وجمهور سکنه وعموم متوطنهٔ آن‌جاحسب- المسطور مقرر دانسته هر کس متصدی امری ازامور مذکور شود از مردودان‌شناخته تغییر کننده را درلعنت وسخط الهی دانند . فمن‌بدله بعدما سمعه فانما اثمه‌علی‌الذین یبدلونه[1] وقدباء بغضب من‌الله وماویه جهنم‌وبئس‌المصیر[2] وعلیه لعنةالله ولعنة اللاعنین من الملائکة والانس والجن اجمعین وکان ذلك فی السابع من شهر ربیع الاول سنة احدی واربعین وتسعمایه هجریه .

نگنجد کرمهای حق در قیاس	چه خدمت‌گزارد زبان درسپاس
خدایا تواین شاه با داد و دین	که او کند بنیاد فسق از زمین
بسی برسرخلق پاینده دار	به توفیق طاعت دلش زنده‌دار

آمین یا رب‌العالمین .

۱ـ سورة البقرة ۱۸۱   ۲ـ الانفال ۱۶

فهرست ها

اعلام

«ش»

«ص»

فهرست اماکن

«پ»

«ت»

فهرست کتب